

مناقب العارفين

تأليف

شمس الدین احمد الافغانی العارفي



مکتبہ تحسین دہلی

مَنَاقِبُ الْحَرَفِيِّ

تأليف

شمس الدین احمد الافلاکی الغارفي

جلد دوم

باتصحیحات و حواشی و تعلیقات بکوشش

تحسین یازیجی



دنیا می کتاب

نام کتاب: مناقب العارفين
نویسنده: شمس‌الدین احمد افلاکی العارفي
ناشر: دنیای کتاب
نوبت چاپ: دوم
چاپ از: چاپخانه ۲۰۰۰
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
سال انتشار: ۱۳۶۲
ایران: تهران خیابان جمهوری اسلامی

مناقب العارفين

> بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ <

- (۲/۵۶۴) همچنان منقولست که بعد از انتقال حضرت مولانا رَوَّحُ اللَّهِ سِرَّةٔ جماعتی از فقهای متعصب و زاهدان مَترَم پیشِ پروانه غلو کردند که سماع البتّه حرامست ؛ سَلَمْنَا که مولانا در زمانِ خود می کرد و او را مسلّم بود و الحالهٔ هذه اصحاب او نرسد که بحدّ گیرند این بدعت را و پیش برند و منع اینچنین بدعت بی توجیه از جملهٔ واجبات و درین باب سعی جمیل کردن بر شما از لوازم است ؛ پروانه برخاست و بخدمت شیخ صدرالدین رفته . این قضیه را باز گفت و آن روز تمام اکابر قوتیه در آن مقام حاضر بودند ؛ شیخ فرمود که اگر از من قبول کنی و بقول درویشان اعتمادی داری و در شان مولانا اعتقاد تو راسخ است ، الله الله درین باب بهیچ نوع مداخل مکن و جبری مگو و بسخنان صاحب اغراض درمیا و اعراض منّا که آن هم بنوعی از اولیا اعراض کردندست و آن نا مبارکت . و همچنان بدعت اولیای حق بمثبت سنت انبیای کرام است ؛ و حکمت آن را ایشان دانند و درجه ازیشان صادر شود بی اشارت قادر نیست ؛ چنانک گفته اند: **الْبِدْعَةُ الْحَسَنَةُ الصَّادِرَةُ عَنْ كَمَلِ الْوَلِيَّاءِ كَالسُّنَّةِ** 15 **السُّنَّةِ الْوَارِدَةِ عَنْ آلِ أَنْبِيَاءٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** ؛ و آن بود که پروانه از آن فکرت ناخوش نکرت نموده مستغفر شد و آن جماعت

T, II, 1: II, II, 86

۳۵۵ K آ ۱۵۲ B ب ۱۶۲ Z ۵۶۴/۲

4 نرسد BZ: رسد K || نجد KZ: بعدی B || 5 این KZ: و پیش برند B || اینچنین

KB: این B || 10 نوع KB: نوعی Z || 11 اعراض Z: اعراض KB || 15 کل KB: — Z

بی معنی که اهل دعوی بودند متفرق گشته آن تفرقه را دیگر اجتماعی و جمعیتی میسر نگشت

- 3 (۵۶۵/۳) همچنان از کرام انام منقولست که روزی حرم مولانا قدس الله سرهما گفته باشد که حضرت خداوندگار را سیصد سال و اما چهار صد سال عمر عزیز بایستی تا عالم را بر حقایق و معانی کردی؛ فرمود که چرا چرا؟ ما فرعونیم؟ نمرودیم؟ ما را بعالم خاک چه کارست؟ یاخود ما را چه جای باش و قرار است؟ همانا که جهت خلاص محبوسی چند درین زندان دنیا محتبس گشته ایم؛ امید است که عن قریب سوی حبیب رجوع افتد
- 9

شعر (منسرح)

- عالم خاک از کجا گوهر پاک از کجا
از چه فروز آملیم بار کنیز این چه جاست
- 12 چه اگر مصلحت حال این بیچارگان نبودی درین نشیمن خاک
دی قرار نمی نکردمانی و فرمود

- 15 شعر (رجز)

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده ام
من از کجا حبس از کجا مال کرا دزدیده ام

T, II, 2; H, II, 86

۳۵۵ K T ۱۵۲ B T ۱۶۲ Z ۵۶۵/۳

1 اجتماعی BZ : اجتماع K 4 || قدس ... سرها K : قدسنا برها Z : قدسنا بره العزیز

B 9 || سوی BZ : بسوی K 13 || چه Z : و K — B

(۵۶۶/۳) همچنان گویند در آن ایام که نقل خواست فرمودن سه شبانروزی اصلاً بکسی سخن نگفت و هم کسی را مجال سخن گفتن نبود؛
 3 حرم مولانا پیش آمده سر نهاد و از کیفیت آن انزعاج و انقباض باز پرسید؛ فرمود که در فکر مرگم که چون خواهد بودن

شعر (هزج)

6 بین جانهای آن شیران در آن بیشه ز اجل لرزان
 نرآن شیر اجل شیران نمی میزند الا خون

فریاد از نهاد او برآمده چند ساعتی لا یعقِل گشته بود

9 (۵۶۷/۳) همچنان در آن روزها در مدرسه مبارک خود سیر می فرمود و نعره‌ها می زد و آههای عظیم می کرد؛ مگر در خانه گریه بود، پیش آمد و بزاری تمام بانگ می زد و فریاد می کرد؛ حضرت مولانا تبسم فرموده گفت: می دانید که این گریه مسکین چه می گوید؟
 12 گفتند: فی؛ گفت: می گوید که شمارا بمبارکی درین ایام عزیمت ملک بالاست و بوطن اصلی می روید؛ من بیچاره چه خواهم کردن؟ تمام یاران فریاد کنان بیهوش گشتند؛ بعد از رحلت حضرتش هفت شبانروزی آن گریه آب و طعام نخورد و بمرد خدمت فرزند مولانا ملکه خاتون او را در کفن پیچید و در جوار تربه مبارک
 18 دفن کرده، جهت یاران حلوائی ساختند

T, II, 3; H, II, 87 ۳۵۷ K ب ۱۵۲ B ۱۶۳ Z ۵۶۷ - ۵۶۶/۳

3 باز BZ: آن K 4 بودن BZ: بود K 6 لرزان Z: ترسان KB 8 بود K:
 بود دران Z-B 9 مبارک KBZh: - Z 17 پیچید K: پیچید و B پیچید Z

(۵۶۸/۳) همچنان مشهور است که در آخر وقت حضرت

خداوندگار را مبلغ پنجاه عدد درم وام بوده است؛ فرمود که قراضه

چند بذآن صاحب قرض دهند و از وی حلالی خواهند؛ خداوند مال 3

قبول نکرد و بخشید؛ فرمود: الحمد لله رب العالمین که ازین عقبه

سهمناک رهیدم

(۵۶۹/۳) همچنان از حضرت چلبی حسام الدین منقولست که روزی 6

خدمت شیخ صدرالدین با اکابر درویشان بعبادت مولانا آمده بودند؛

تملق عظیم نموده از آن حالت متألم می‌شد؛ گفت: شَفَاكَ اللَّهُ شِفَاءً

عاجلاً، رفع درجات باشد؛ امید است که صحت کلتی روی نماید 9

و حضرت مولانا جان عالمیانت، بصحتها ارزانیست؛ فرمود که بعد

ازین شَفَاكَ اللَّهُ شمارا باز؛ همانا که در میان عاشق و معشوق پیراهنی

از شعر بیش نمانده است؛ نمی‌خواهید که بیرون کشند و نور بنور پیوند 12

شعر (رمل)

گفت لبشش گر ز شعر و ششترست

اعتناق بی حجابش خوشترست 15

من شدم عربان زن او از خیال

می خرامم در نهایت الوصال

T, II, 4۰ H, II, 88 ۳۵۸ - ۳۵۷ K ب ۱۵۲ B ۱۶۳ Z ۵۶۹ - ۵۶۸/۳

2 عدد درم Z: و دو درم K عد B 7 صدرالدین KBZ: + قونوی قدس سره Bh 8

تعلق Z: تعلق KB

14 - 17 گفت... الوصال: MN، ج ۶، ص ۵۴۰/۵۶۱۸ - ۵۶۱۹: MA ۱/۶۶۳

شیخ با اصحاب اشک ریزان خیزان کرده روانه شد و حضرت مولانا
این غزل را سر آغاز کرده می گفت و جمیع اصحاب جامه دران و نعره
زنان فریادها می کردند 3

شعر (هزج)

چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم
رخِ زرینِ من منگر که پای آهنبین دارم 6

بذآن شه که مرا آورد کلتی روی آوردم
و زآن کو آفریدستم هزاران آفرین دارم

9 الی آخره

(۵۷۰/۳) همچنان منقولست که حضرت مولانا روزی مقرر بان
اصحاب و مقرر بان احباب را جمع کرده فرمود که از رفتن من هیچ
12 مترسید و غمناک نشوید که نور منصور رَضِیَ اللهُ عَنْهُ بعد از صد
و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ تجلی کرد
و مرشد او شد؛ در هر حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید
15 تا من خود را بشما بنمایم در هر لباسی که باشم پیوسته شمارا باشم و نثار
معانی در ضایر شما باشم و من همان می گویم که حضرت سلطانِ ما محمد
رسول الله فرموده است عَلَيْهِ أَكْمَلُ الْحَاجَةِ وَالتَّسْلِيمِ : حیاتِ
18 خیرٌ لَکُمْ و مَمَاتِی خیرٌ لَکُمْ : مَعْنَاهُ حیاتِی لِلْهِدَايَةِ و مَمَاتِی
لِلْعِینَايَةِ

T, II, 5 : H, II, 89

۳۵۸ K ب ۱۵۳ B آ - ۵۷۰/۳ Z ۱۶۳ B

1 BZ شد : BZ شد 2 K کرده Z : کرد و KB || و جمیع KB : جمیع Z || 5 شامی
BZ : شاه K || 10 همچنان KB : — Z || 14 شد KB : + Z || 15 باشم KZ : باشم B || باشم
KZ : باشم B || 16 باشم KZ : باشم B || 18 و ماتی خیر لکم KZ : — B

شعر (رمل)

- این جهان گویم که تو ره‌شان نوا و آن جهان گویم که تو مته‌شان نوا
 3 یاران اشکها باران کرده فریادها می‌کردند و سرها می‌نهادند
 (۵۷۱/۳) همچنان گویند وقتی که تاهب رحلت می‌فرمود، حضرت
 کرا خاتون نوحه‌ها کرد و جامه‌ها را بر خود چاک می‌زد که ای نور
 6 عالم! ای جانِ آدم! ای سرِ آن دم! مارا بکه می‌سپاری و بکجا
 می‌روی؟ فرمود که یعنی کجا می‌روم؟ حقا که بیرون از حلقه‌ها
 نیستم؛ کرا خاتون گفت: بجای مثل خذاوندگار ما یکی دیگر خواهد
 9 بوذن و ظهور کردن؟ فرمود که اگر باشد هم من باشم و گفت:

شعر (هزج)

- یکی جانیت در عالم که ننگش آید از صورت
 12 ببوشد صورتِ انسان ولی انسان من باشد
 و باز فرمود که در عالم مارا دو تعلق است: یکی بشما و یکی بیدن؛
 و چون بعنایتِ ملک فردِ مجرد شوم و عالمِ تجرد و توحید روی
 15 نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بوذن
 (۵۷۲/۳) همچنان قید و آلاصحاب خواجوی خدادان: سراج‌الدین
 مثنوی خوان رحمه الله چنان روایت کرد که روزی از حضرت مولانا

۵۷۱/۳ - ۵۷۲ Z ۱۶۳ ب - ۱۶۴ B ۱۵۳ آ - K ۲۵۹

T, II, 6 - 7; H, II, 89 - 90

2. گویم KZ: کوید B || 6 دم KZ: آدم B || 9 گفت KZ: + فرمود B: 13
 فرمود KZ: - B || در عالم KZ ~ مارا B || بشا BZ: باشا K || 15 بوذن
 KB: + الحکایه Z

2 این ... مه‌شان نما: MN، ج ۶، ص ۱۶۸/۲۸۰ MA، ص ۱۸/۵۵۴

سؤال کردند که حضرت مصطفی صلعم فرموده است که من هزار سال در شکم زمین نباشم، عجباً راستست؟ گفت: آری، راست فرمود و او همیشه راست گو بود و امین 3

(۵۷۳/۳) همچنان منقولست که در نفَسِ آخرین حضرت مولانا بخدمت چلبی حسام الدین اشارت فرمود که مرا بالای لحد نه که من از همه پیشتر خواهم برخاستن 6

(۵۷۴/۳) همچنان گویند که حضرت مولانا هنوز صاحب فراش بود که هفت شبانروزی زلزله زمین شد و زمین را لرز از حد گذشت و چندین خانها و دیوار باغات خراب شد و عالم در هم رفت؛ همانا که در لرزه هفتم یاران فریادها می کردند و از حق تعالی استمداد می طلبیدند؛ فرمود که: آری، بیچاره زمین لقمه چرب می خواهد، می بایذش داد؛ بعد از آن اصحاب را وصیت فرمودن گرفت؛ و اینست صورت وصیت: **أَوْصِيَكُمْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ فِي الْأَسْرِ وَالْعَلَانِيَةِ وَبِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَبِقِلَّةِ الْكَلَامِ وَهَجْرَةِ الْمَعَاصِي وَالْآثَامِ وَمُواظَبَةِ الصِّيَامِ، وَدَوَامِ الْقِيَامِ وَتَرْكِ الشَّهَوَاتِ عَلَى الدَّوَامِ، وَإِحْتِيَالِ الْجَفَاءِ مِنْ جَمِيعِ الْآثَامِ وَتَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ وَالْعَوَامِ، وَمُصَاحَبَةِ الصَّالِحِينَ وَالْكَرَامِ، فَإِنَّ خَيْرَ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ وَخَيْرَ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَدَلَّ** 12 15 18

T, II, 7; H, II, 90 ۳۶۱ K ب ۱۵۳ B آ ۱۶۴ Z ۵۷۴ - ۵۷۳/۳

2 او KB : - 5 || Z مرا KB : مارا 6 || Z برخاستن KB : + الحکایه 8 || Z
بود که KB : بود 2 || Z زمین را KZ : زمین B 10 || استمداد KBZh : Z -

شعر (سریع)

سر زهوا تافتن از سرور نیست ترکش هوا قوت پیغامبر نیست

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ وَحْدَهُ 3

(۵۷۵/۳) همچنان از خدمت یار ربانی، فقیر نظری، سراج الدین

فقیه تبری رحیمه الله، منقولست که در حالت انتقال حضرت مولانا

اورا در پیش خوانده این دعا را تعلیم فرموده است و گفته که در حال 6

رخا و شدت پیوسته این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ اِنِّیْ اُتَسَقِّسُ لَكَ

وَأُمِدُّ نَفْسِیْ اِلَیْكَ: اللَّهُمَّ اِنِّیْ اُشْتَقُّ اِلَیْ مَوْلَانَا وَسِیْلَتَهُ

اِلَیْكَ وَ اُشْتَقُّ اِلَیْ عَافِیَةِ وَ سِیْلَتِهِ اِلَیْكَ حَتِّیْ اُسَبِّحَكَ 9

كَثِیْرًا وَ اَذْكُرْكَ كَثِیْرًا: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَ لِیْ مَرَضًا یُنْشِئُنِیْ

ذِكْرَكَ وَ یُخَبِّطُ عَلَیْ شَوْقِكَ وَ یَقْطَعُ عَنِّیْ لَذَّةَ تَسْبِیْحِكَ

وَلَا تُعْطِیْنِیْ صِحَّةً یُطْغِیْنِیْ وَ یَزِیْدُنِیْ بَطَرًا وَ اَشْرًا، بِرَحْمَتِكَ 12

یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

(۵۷۶/۳) همچنان مگر درویشی صاحب دل میخواست که از

حضرت مولانا سؤال کند که فقر چیست؟ فی الحال در عین سماعی که 15

بود این رباعی را فرمود

T, II, 8 - 9; H, II, 92

۳۶۰ K ۱۵۴ B ب ۱۶۴ Z ۵۷۶ - ۵۷۵/۳

4 از خدمت KB: — Z 6 که KZ: B — 7 بخوان BZ: + دعا اینست B 11

عنی KZ: عل B 13 الراحمن KB: + الحکایه Z

شعر (هزج)

الْجَوْهَرُ فَقْرٌ وَسَيُوى الْفَقْرِ عَرَضٌ
الْفَقْرُ شِفَاءٌ وَسَيُوى الْفَقْرِ مَرَضٌ
الْعَالَمُ كُلُّهُ خِدَاعٌ وَغُرُورٌ
الْفَقْرُ مِنَ الْعَالَمِ كَنْزٌ وَغَرَضٌ

3

6 درویش شبهه، بزد و در قدمِ شیخ غلطان شده مرید شد

(۵۷۷/۳) همچنان روزی عزیزی سؤال کرد که مَا الرِّيَاضَةُ ؟
قال قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيزَ :

6

شعر (وافر)

قَلِيلُ الْأَكْلِ يَكْفِي لِلْمُصَلِّي وَكَثْرَتُهُ تُعِينُ إِلَى السُّبَاتِ
إِذَا مَا جَعْتُ يَكْفِينِي رَغِيفٌ وَمِيلٌ الْكَفِّ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ
(۵۷۸/۳) همچنان در آن روزها که تمامِ ائمه شهر و شیوخ

9

12 دهر بعبادتِ مولانا در آمدند و از فراقِ آن دولت زاریها می کردند ، یکی
از آن جماعت سؤال کرد که بخلافِ مولانا مناسبت کیست و کرا منسوب
15 فرمودند ؟ فرمود که خدمتِ خلیفه الحق ، جنید الزمان چلبی حسام الدین
ما ؛ تا سه بار این سؤال و جواب را مکرر کردند ؛ در نوبتِ
چهارم گفتند که برای مولانا بهاء الدین ولد چه می فرمائی ؟ فرمود که
18 او پهلوانست ؛ او را محتاجِ وصیت نیست

12

15

18

T, II, 8 - 9 ; H, II, 91 - 92 ۲۶۱ K آ ۱۵۴ B ب ۱۶۴ Z ۵۷۸ - ۵۷۷/۳

1 شعر KB: بیت Z || 4 خداع KB: خداع Z || 10 البات BZ: البات KB || 11 b

الفرات BK: + الحكایه Z || 12 شهر KZ ~ شیوخ B || 13 دهر KZ: B — || 17 ی
فرمائی B: فرمائی KZ

شعر (هزج)

- هر جا که نشانِ زخمِ عشق است در چهره^۵ او چو نور پیداست
ولدر ا نیست حاجت لاف و دعوی که در سیاهای او چون خور عیانست 3
همگان سر نهادند و بیرون آمدند

- (۵۷۹/۳) همچنان فقیر ربّانی، فخر العباد، مولانا اختیار الدین
امام رَحْمَهُ اللهُ از حضرت چلبی حسام الدین روایت کرد که او گفت که 6
روزِ آخرینِ خداوندگار بر سرِ بالینِ مبارکش نشسته بودم و حضرت
خداوندگارم و شیخم بر من تکیه کرده بود؛ از ناگاه مردی خوب روی
پیدا شد و تَرَوُحُنْ او تجسّد کرده در غایتِ خوبیِ صورتی بست؛ 9
چنانکه من از غایتِ لطافتِ حسنِ او بیهوش شدم؛ همانا که مولانا
بر خاست و بوی استقبال کرده فرمود که جامه خواب را بگریزند
و آن جوان قدری توقف نموده من پیشِ آن جوان رفتم که حال 12
جوانست؟ چه کسی؟ و چه میخواهی؟ گفت: ملک العزم و الجزم
عزرائیل ام، بامرِ جلیل آمدم تا حضرت مولانا چه فرماید. زهی دیده^۵
بنا که آن چنان صورت را تواند دیدن 15

مصرع (مجت)

- چنین بود نظری پاکِ کبریا دیده
فرمود که از آن هیئت مدهوش گشته همان شدیم که فرمود 18

شعر (سریع)

بیشتر آ پیشتر ای جانِ من بیکِ درِ حضرتِ سلطانِ من

T, II, 10 ; H, II, 92

۳۶۱ K T ۱۵۴ B ۱۶۴ Z ۵۷۹/۳

1 شعر BZ: نظم K 2 b پیداست KZ: + شعر B 4 آمدند KB: + الحکایه Z 10

حسن KZ: - B 11 فرمود که KZ: + در غایتِ خوبی B 13 الجزم KB: الجزم

16 مصرع Z: - KB 20 بیشتر BZ: + K T

إِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ (۱۰۲/۳۷)؛
گفت: طشتی پر آب کنید و بیاورید هر دو پای مبارک را در آنجا
کرده دم بدم از آن آب بر سینه می نهد و بر پیشانی مبارک می مالید
۳ وی گفت:

شعر (رمل)

دوست یک جام پر از زهر بر آورد بیش ۶
زهر چون از کف او بوذ بشادی خوردیم
بدرون بر فلکیم و بیدن زیر زمین
۹ بصفت زنده شدیم ارچه بصورت مردیم
جان چو آینه صافست برو تن گردبست
حسن در ما نماید چو بزیر گردیم
۱۲ این دو خانست و دو منزل بیقین ملک و بست
خدمت او کن و شا باش که خدمت کردیم
و باز از آن آب بر پیشانی و سینه می مالید وی گفت:

شعر (مضارع)

۱۵ گرمؤمنی و شیرین هم مؤمنست مرگت
ور کافری و تلخی هم کافرست مردن
۱۸ همچنین درین حالت بوذیم که گویندگان در آمدند و این رباعی را
آغاز کردند:

۲ کیه BZ: کند K // بیاورید BZ: بیاورند K // ۶ بر B: چو KZ // ۱۲ خانست

Z: خانه است KB // ۱۳ و KZ: B —

شعر (هزج)

- دل بر تو گمانِ بَدِ برزِ دور از تو
و آن نیز ز ضعفِ خودِ برزِ دور از تو 3
تلخی بدهانِ هر دلی صفرائی
خودِ بر تو شکرِ حسدِ برزِ دور از تو
و تمامِ اصحابِ نعره زنان می گریستند و فریادها می کردند ؛ فرمود :
آری ، چنانست که یاران می گویند ، اما چون خانه را خراب می کنند
چه سود

شعر (مجتث)

- دلِ خرابِ مرا بین خوشی بمن بنگر که آفتابِ نظرِ خوش کند بوبرانه
یاران ما اینجانب می کشند و حضرتِ مولانا شمس الدین آنسوم می خواند
اَجِیْبُوْا دَاعِیَ اللّٰهِ وَاْمِنُوْا بِهٖ (۳۱/۴۶) بناچار رفتنیست 12

شعر (سریع)

- هست شد این جمله وجود از عدم باز بزن دانِ عدم شد اسیر
حکمِ الهیست ابد همچنان فالحکمُ لله العلیّ الکبیر 15
و گویند: حضرتِ سلطان ولد از خدمتِ بی حد و رقتِ بسیار و بیخوابی
بغایت ضعیف شده بود ؛ دایم نعره ها می زد و جامه ها را پاره می کرد
و نوحه ها می نمود و اصلاً نمی غنود ؛ همان شب حضرتِ مولانا فرمود که 18

4 دل Z : دل KB || 8 سود KZ : شود B || 11 آنسوم KB : آنوا (!) Z ||

17 بود KZ : + و B || می زد KZ : زد B

15 فالحکم ... الکبیر : قرآن ، سورة المؤمن ۱۲/۴۰

بهاء الدین من خوشم بروسری بنه و قدری بیاسا : چون حضرت ولد
سرنهاده و روانه شد این غزل را فروزد و حضرت چلبی حسام الدین
۳ می نوشت و اشکهای خونین می ریخت

شعر (مضارع)

رو سر بنه بیالین مرا رها کن
۶ ترکش من خراب شب گرد مبتلا کن

مائم و هوج سودا شب تا بروز تنها
خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفا کن

۹ بر شاه خوب رویان واجب وفا نباشد
ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفا کن

خیره کشیست مارا دارد دلی چو خارا
۱۲ بکشد کسش نگوید تدبیر خونبها کن

دردیست غیر مردن آن را دوا نباشد
پس من چگونه گویم کین درد را دوا کن

۱۵ در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

الی آخره و غزل آحزین که فرمودند اینست

۱۸ (۵۸۰/۳) همچنان حضرت سلطان العارفين چلبی عارف قدس الله
سیره العزیز روایت کرد که چون حضرت روح مقدس مولانا

T, II, 14; H, II, 95

۵۸۰/۳ Z ۱۶۵ B ۱۵۴ K ۳۶۳

7 KB و : Z — 12 کشر KZ : کی B — 14 کوم KZ : — B — 17 اینست

KB + : الحکایه Z

- بجناب جلال ذات بی چون حق رجوع فرمود و خطایرِ قدس را
بر مجالسِ اُنسِ اُنس اختیار کرد، حضرت مولانا اختیارالدین امام
مولوی که فرشته مصور بود گفت: چون جسم حریرِ مبارک
ایشان را بر سرِ سریرِ نهادم و بادبِ تمام و مهابتِ عظیم و غایتِ دهشت
می شستم و یارانِ محرم آب می ریختند و قطره آب بر زمین نچکید الا که
همه را نوشیدند؛ چنانکه صحابه کرام آبِ حضرت رسول را علیه السلام
کردند؛ همانا که چون دست بر سینه سینای مبارکش نهادم خداوندگارِ ما
حرکتِ عظیم کرد و از من بی اختیار نعره عظیم بر آمد و روی خود
بر سینه بی کینه مبارکش نهادم و می گریستم؛ همانا که بدستِ راست
گوشِ مرا چنان بگرفت که هوشم برفت، یعنی که دم مزن و جرأت
مکن؛ همچنان متحیر گشته دنگ مانده بودم، از هاتف آوازی
شنیدم که اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اَللّٰهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
(۶۲/۱۰) وَالْمُؤْمِنُونَ لَا يَمُوتُونَ، بَلْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ اِلَى دَارٍ

شعر (رمل)

- نیست عزرائیل را بر عاشقان دست و رهی
عاشقانِ عشق را هم عشق و سودا می کشد
بعد آزانک جنازه را بیرون آوردند کافه اکابر و اصاغر سر باز کرده
بوذند و تمامِ زنان و مردان و اطفال حاضر گشته رستخیزی برخاسته
بوذ که رستخیزِ قیامتِ کبری را مانستی؛ همگان گریان و اغلب مردان

۱ جلال BZ ~ ذات K || ۲ حضرت KZ: خدمت B || امام KZ: — B || ۳ جسم ...
مبارک Z: جسم حریر K حریر جسم مبارک B || ۷ همانا که KZ: + که B || ۸ نعره عظیم
KZ: نعره B || ۱۱ دنگ KZ: دنگ B || ۱۹ رستخیز KZ: رستخیزی B || مردان
KZ: مردم Z

عریان نعره زنان و جامه دران می‌رفتند و همچنان جمیع ملل با اصحاب دین و دول حاضر بودند، از نصاری و یهود و رومیان و اعراب و اتراک و غیرهم و هر یکی بر مقتضای رسم خود کتابها را برداشته پیش پیش می‌رفتند و از زبور و توریت و انجیل آیات می‌خواندند و نوحه‌ها می‌کردند و مسلمانان بزخم چوب و ضرب کوب و شمشیر دفع ایشان نمی‌توانستند کردن و آن جماعت ممتنع نمی‌شدند و فتنه عظیم برخاسته این خبر بخدمت سلطان اسلام و صاحب و پروانه رسید، اکابر رهابین و قسیسان را حاضر کردند که این واقعه بشما چه تعلق دارد؟ چه این پادشاه دین رئیس و امام و مقتدای ماست؛ جواب گفتند که ما حقیقت موسی و حقیقت عیسی و جمیع انبیارا از بیان عیان اوفهم کردیم و روش انبیای کتل را که در کتب خود خوانده بودیم درو دیدیم؛ اگر شما مسلمانان حضرت مولانا را محمد وقت خود می‌گوئید ما او را موسی عهد و عیسی زمان می‌دانیم؛ چنانکه شما محب و مخلص وئید، ما نیز هزار چندان بنده و مرید وئیم؛ چنانکه فرمود:

شعر (هزج)

15

هفتاد و دو ملت شنود سر خود از ما

دمساز دو صد کیش بیک پرده چو نایم

و همچنان ذات حضرت مولانا آفتاب حقایق است که بر عالمیان تافته است و عنایت فرموده و همه عالم آفتاب را دوست می‌دارند و خانهای همه

7 اسلام BZ : اعظم K || 8 چه KZ : B || 9 و مقتدای KZ : مقتدای B || 13 وئید

KZ : ویند B || 14 چنانکه فرمود KZ : B || 16 و KB : Z || 17 بیک KB : —

Z || 19 خانهای KZ : جانهای B

ازو منورست؛ کشیشی دیگر رومی گفت که مثالِ مولانا همچون نوانست و همگان را از نان گزیری نیست و هیچ گرسنه، دیده، که از نان بگریزد و شما چه دانید که او که بوذ؟ مجموع اکابر خاموش گشته هیچ 3 نگفتند و همچنان از طرفِ دیگر حُفَاطِ عَدَبِ الفاظ باحفاظِ آیاتِ عجیب می خواندند و مُقریانِ شیرینِ نَفَسِ عَنَعَتِهَا بَعنانِ آسمان می رسانیدند و زمزمه، نوحه، انگیز و درد آمیز و مؤذنانِ خوش آواز بجای قامتِ صلاتِ 6 قیامت آن قامت را صلاهی می گفتند و بیست جوق گویندگانِ فاخر مرثیه های حضرتِ مولانا را که نبشتن فرموده بوذ می سرائیدند؛ همچنان نقره، نقره زنان و آوازِ سرنا و نفیر و بشارت و غیره هنگامِ نُقِرَ 9 فی النَّاقُورِ (۸/۷۴) را هنگامه، نهاده بوذند؛ چنانکه در اوّلِ روز از مدرسه، مبارکِ تابوت را بر گرفته روانه شدند و در راه شش نوبت تابوت را پاره کرده تابوتی دیگر می ساختند؛ چون بحظیره، حضرتِ 12 ترابه، منور رسیدند شهنگام شده بوذ

(۵۸۱/۳) همچنان منقولست که حضرتِ چلبی حسام الدین از

- خداوندگارِ ما پرسیده بوذ که نمازِ شما را که بگزارد؟ فرمود که 15 خدمتِ شیخ صدرالدین اولیست، چه تمامتِ اکابرِ علما و قضاة را طمع می بوذ که نماز کنند، میسرشان نشد و آن عنایتِ خاصه، آن یگانه گشت (۵۸۲/۳) همچنان حضرتِ چلبی حسام الدین فرمود که خدمتِ قاضی 18 سراج الدین بعبادت آمده بوذ و من کاسه، شربت بکف بگرفته بوذم تا مگر

۵۸۱/۳ - ۵۸۲ Z ۱۶۶ آ - ب ۱۵۵ K ۳۶۶ - ۸ H, II, 97 - 8 ؛ T, II, 17 - 8

6 درد آمیز KZ: درد آمیزی می کردند B || صلات ZE: صلا K || 12 تابوت KZ:

تابوت B || 14 همچنان KB: الحکایه Z || 15 - 16 که KB ~ خدمت Z || 17 کشت KB: + الحکایه Z

- قدری لب ترکند. هیچ گونه التفاتی نمی‌کرد؛ کاسه را بدست قاضی دادم تا مگر از دست او بزرگ بستاند، اصلاً نپرداخت؛ چون او بیرون رفت. دیدم که شیخ صدرالدین در آمد و کاسه را از دست من بکف گرفته. بحضرت مولانا عرضه داشت، قدری تجرع فرموده باز داد؛ شیخ گفت: دروغا دریغ! بی وجود مبارک خذاوندگار حال ما آیا چه شود؟ فرمود که بعد از ما شمارا نیز از عالم فراق بعالم وصال اتصال خواهد بودن و بمقصود حقیقی رسیدن
- (۵۸۳/۳) همچنان روز زیارت کمال الدین امیر محفل بر سر راه ایستاده القاب هر یکی را می‌گفت و دعائی می‌کرد؛ همانا که چون خدمت شیخ صدرالدین رسید خطاب کرد که بسم الله ملک المحققین، شیخ الاسلام فی العالمین و دعا می‌گفت؛ شیخ فرمود: شیخ الاسلام در عالم یکی بود او نیز رفت؛ همچنان بعد الیوم رشته جمعیت گسیخته شد و واسطه قلاعه معنی از میان متواری گشت؛ بعد ازین انتظام امور و نظم جمهور فتور خواهد یافتن؛ و آنچنان شد که گفته بود وزار زار بگریست و غریو از نهاد مردم برخاست؛ جماعتی از مشایخ عهد معارضه کنان گفتند که پیش ازین این معنی را چرا نمی‌گفتی؟ گفت: برای آنکه تا دگانهای شما خراب نشود و جهان بکلی معطل نگردد؛ همانا که فخرالدین عراقی بیرون آمد و روانه شد و جمعیت آن جماعت اندک اندک متفرق گشت و بساط نشاط را بکلی نوردیدند

- و در میانِ ابناءِ زمانه آثارِ صفا و اخوانِ وفا نماند و تحتِ بختِ سلاطین
و امرای نازنین پای مالِ مغل گشته زرها و سرها بر باد دادند و جمعِ
مدارس و خوانق مهپانخانه‌ها گشته ، برکت از عالم برخاست و ظلمات 3
ظلمه بر عالم فرو نشست و جهان درهم گشت و تا چهل روزِ مولانا سلطان
و امرا سوار نگشتند و چند روز علی التوالی جمعِ امرا و فقرا علی حده
عرسها می دادند ؛ همچنان شبی در عرسِ پروانه ملک الادبا امیر 6
بلر الدین یحیی تَعَمَّدهُ اللهُ بِخُفْرَانِه در سماع گرم شده بود: جامهارا
برخود چاک زده این رباعی را گفت :

9 شعر (هزج)

- کودیده که در غمِ تو نمانک نشد یا جیب که در ماتمِ تو چاک نشد
سوگند بروی تو که از پشتِ زمین مانندِ تویی در شکمِ خاک نشد
خدمتِ پروانه تشریفات فرموده استری نیکوش بخشید و همچنان هر بزرگی 12
مثلِ امیر بهاء الدین قانعی و ملک الشعرا و فضلالی چُست رباعیاتِ
لطیف می گفتند و اعتقادِ خود را می نمودند ، از درویشانِ دین یکی همین
رباعی را می گفت ، می گریست 15

شعر (هزج)

- ای خاک ز دردِ دل نمی یازم گفت کامروز اجل در تو چه گوهر بنهفت
دامِ دلِ عالمی فتادت در دام دلبنده خلاقیتی در آغوش تو خفت 18

2 مال BZ —: K 4 روز KZ: B 7 جامهارا Z: جامها KB 9 شعر

KB: Z 12 استری KZ: استر B 14 از BZ: آن K 15 می گفت KZ: می گفته B

إِنْشَقَلَ قَدَسَ اللَّهِ سِرَّهُ الْعَزِيزَ مِنْ عَالَمِ الْمُلْكِ إِلَى مَمَالِكِ
الْمَلَكُوتِ يَوْمَ الْآخِرَةِ وَقْتَ غُرُوبِ الشَّمْسِ خَامِسَ جُمَادَى
الْآخِرَةِ سَنَةِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ وَسِتِّمِائَةِ 3

شعر (رمل)

- رفت آن سلطانِ معنی بی فترت رقص رقصان سوی آن دریای نور
6 (۵۸۴/۳) همچنان از اصحابِ کرام منقولست که در روزِ وفاتِ
مولانا هفت سرگاو پیشِ جنازه می کشیدند ؛ یکی را اصحابِ بلنگرِ
قلندران بخدمتِ عارفِ صمدانی شیخ ابو بکر جولقی نیکساری فرستادند
9 تا قربان کنند ؛ شیخ فرمود که در حال قربان کرده باربابِ حاجات
و مساکین بخش کردند ؛ مگر شیخ عمرِ گرهبی که یارِ غارِ او بود
بیامد و گفت : ازینجا بما نیز رانِ گاو نمی رسد ؟ شیخ ابو بکر
12 گفت : دریا که هنوز آن روستائی از تو نرفته است ؛ از آنک روستابچه ،
باید که ما جهتِ صدقه جانِ او جانِ خود را قربان کنیم و استرِ
خود را بفروشیم و عرسی کنیم ؛ مردی نباشد که گاوِ او را نیز از
15 مساکین دریغ داریم و درو طمع بندیم ؛ قلندران باتفاق گلبانگها زدند
و های هوئی کردند ؛ شیخ عمر رنجید که بابو سکه مارا بردی ، بر
خاست و راه سپرده درویشی درویشان گفت و استرِ خود را فروخته
18 خوش عرسی پیدا کردند ؛ شیخ بو بکر گفت : بیا درویش ، واز آمذیم ؛
تکبیری فرو کوفتند و صفا شدند و انصافِ اهل طریقت اینست و زیاده

T, II, 20; H, II, 100 ۳۶۸ K ۱۵۶ B ۱۶۷ Z ۵۸۴/۳

h نور KB : + الحکایه Z || 8 نیکساری Z : نیکساری KB || 11 ازینجا B :
اینجا KZ || 12 که KB : — Z || روستابچه KB : روستابچه Z || 14 نباشد Z : باشد
KB || 15 بندیم ZB : بندیم K || 19 کوفتند KB : گفتند Z || و زیاده KB : + الحکایه Z

(۵۸۵/۳) همچنان روزی خدمت مولانا افضل المتأخرین السعید

الشهید القاضی نجم الدین طشتی رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ در مجمع اکابر

- لطیفه^۳ فرمود که در جمیع عالم سه چیز عام بوده ، چون بحضرت مولانا
منسوب شد خاص گشت و خواص مردم مستحسن داشتند ؛ اول ،
کتاب مثنویست که هر دو مصراع را مثنوی می گفتند ؛ درین زمان
چون نام مثنوی گویند عقل بیدیه حکم می کند که مثنوی مولانا است ؛
دوم ، همه علما را مولانا می گویند ، درین حال چون نام مولانا می گویند
حضرت او مفهوم می شود ؛ سوم ، هر گورخانه را تره می گفتند ،
بعدالیوم چون یاد تره میکنند و تره می گویند ، مرقد مولانا که
تره است معلوم می شود

(۵۸۶/۳) همچنان روزی حضرت سلطان ولد فرمود که بعد از

- انتقال پدرم پیش جای حسام الدین و کرا خاتون نشسته بودیم ؛
کرا خاتون دید که حضرت مولانا همچون فرشته که اُولِیْ اُجْنَحَةٍ
مَثْنٰی وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ (۱/۳۵) پر گشاده بود و بر سر ما ایستاده
حمایت می فرمود

(۵۸۷/۳) همچنان خلاصه^۴ اصحاب ، روح الاولیا سراج الدین مثنوی

رَضِیَ اللهُ عَنْهُ روایت کرد که بعد از وفات حضرت مولانا خدمت

- سراج الدین تری رَحِمَهُ اللهُ در خواب دید که حضرت مولانا درکنج
خانه مراقب نشسته بود ؛ سؤال کرد که حال آن عالم چونست ؟

۵۸۵/۳ - ۵۸۷ Z ۳۶۷ - آ - ب B ۱۵۶ ب K ۳۶۸ - ۳۶۹

T, II, 21 - 2 ; H, II, 101 - 02

۳ بوده KZ : بود B ۵ مصراع را K : بیی را BZ ۷ همه KB : Z ۱۰ شود

KB : + الحکایه Z ۱۱ همچنان KZ : - B ۱۵ می فرمود KB : + الحکایه

فرمود که سراج الدین، نه در آن عالم شناختند و نه درین عالم می دانند؛ چنانکه هیچ ملکِ مقرر بی را از مقامِ دَتَنی فَتَدَلَّتِی (۸/۵۳) خبری نبوذ و کسی بر آن وقفه و قوفی نیافت و آنک و قوفی بیافت و واقفِ معنی شد جز آنجا وقفه نکرد؛ مقامِ مانیز با روحانیانِ کرامِ کَمَلِ همین حکم دارد

6 (۵۸۸/۳) همچنان بهاء الدینِ بحری رَحِمَهُ اللهُ روایت کرد که روزی حضرتِ چلبی حسام الدینِ قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِیزَ فرمود که هفت سال تمام از نقلِ حضرتِ شیخمِ بگذشت و او را هیچ بخواب ندیدم و چندانک در آن عالم درجاتِ طلبیدم، اصلاً نیافتم و کسی از آن شانِ بی نشان نشانم نداد

شعر (مقارب)

12 نشانت که جوید که تو بی نشانی مکانت که یابد که تو بی مکانی و درین حیرانی فرو مانده بوذم؛ از تا گاه روزی در باغ سیر می کردم، دیدم که درِ آسمانِ نُهَم گشاده شد و حضرتِ مولانا آوازم داد که چلبی حسام الدینِ چونی؟ و دیگر ندیدم؛ همانا که در لطافتِ چونی آن چونی گفتنِ حضرتِ بی چونشان سالهاست که بی چون گشته در بی چونی می روم

T, II, 25; H, II, 102 . ۳۷۱ K ب ۱۵۷ B ب ۱۶۷ Z ۵۸۸/۳

3 وقفه KZ: وقعه B || و آنک ... بیافت KZ: — B || 5 حکم KZ: معنی B || دارد KB: + الحکایه Z || 7 فرمود KZ: — B || 9 طلبیدم KZ: — B || 10 نداد KZ: — B || 14 آوازم BK: آواز Z || 16 ی KZ: — B

شعر (هزج)

هزاران مجلس است آن سو واین مجلس از آن سوتر

۳ که این بی چون ترست اندر میانِ عالمِ بی چون

(۵۸۹/۳) الحکایه : همچنان از کرامِ اصحاب منقولست که روزی

بزرگی از حضرت مولانا قدس الله سیره العزیز سؤال کرد که در

۶ شبِ معراج خذارا بامصطی واورا باخذا چه اسرار بود ودرمیان

چهار رفت؟ فرمود که حضرت کردگار جللت قدرته وعلت

کلیمته هفتاد هزار کلمات اسرار پر انوار بر محمد مختار باز

۹ گفت؛ بعد از آن فرمود که در کشف سی و پنج هزار اسرار مختار باش

باختیار خود، بهر که خواهی از یارانِ اختیار بازگو و سی و پنج هزار

اسرار را پوشیده دار و بهیچ کسی از اختیار و ابرار اخبار مکن و مگو؛

۱۲ همانا که صحابی کرام را بر بعضی از آن اسرار اطلاع بخشیده قرب ده

هزار اسرار بگوشِ امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه باز گفت؛

مَا بَقِيَ رَا دَرِ کِمَانِ غِیْبِ الْغِیْبِ خُودِیْ نَهْت؛ همچنان روزی بسر وقت

۱۵ اخوان الصفا و یاران وفا رسیده آن سرای را که از عالمیان پوشانیده

بود، از ایشان بشنید؛ فرمود که این اسرار را بشما که گفت و اطلاع

شما از کجاست؟ گفتند: آنک بشما بنا گفتن و نهفتن آن اشارت کرده

۱۸ بود بی واسطه ملک المقرب و نبی مرسل بما گفت؛ چنانک گفت:

شعر (خفیف)

من نهانی ز جبرئیلِ امین جبرئیلِ دگر امین دارم

همانا که حیرتِ رسول در قربت و قبولِ ایشان یکی در هزار شده
تواجد می نمود؛ و لله الحمد والمِنَّه حق تعالی ما را بر اسراری اطلاع بخشیده
است که همهٔ اخوانِ صفا در حیرت و حسرتِ آیند؛ چنانکه فرموده است:

شعر (رجز)

خاموش کن آخر دمی دستور بوذی گفتمی

سری که نفگندست کس در گوشِ اخوانِ صفا

و چون حضرت امیرالمؤمنین از آن اسرارِ متین و انوارِ مبین مالا مال گشتی
شور کنان و نعره زنان بصحراها می رفت و سر در چاه فرو کرده آه آه
می کرد و معانی می گفت و پیوسته در آن حالتِ لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ
ما آزدَدْتُ یقیناً می فرمود

(۵۹۰/۳) همچنان عزیزی سؤال کرد که ابلیس محمد را علیه السلام

و سوسه می کرد و از سایهٔ عمر می گریخت که وان الشیطان لیفرّ مِن ظِلِّ

عُمَرَ حکمت چیست؟ فرمود که حضرت محمد دریا بوذ و عمر قدحی

بوذ بر آب؛ دریا را ز پوزِ سگک نگاه ندارند که دریای محیط بزبانِ

سگک نیالاید

شعر (خقیف)

رُرف دریا کزو گهر زاید بدهانِ سگی نیالاید

T, II, 25 : H, II, 103

۵۹۰/۳ Z ۱۶۸ ب B ۱۵۷ ب K ۳۷۱

1 در قربت Z : قربت KB || ایشان KZ : — B || 2 بر اسراری KZ : بر اسرار

B || 7 مبین KZ : چنین B || 8 می رفت KZ : — B || 10 می فرمود KB : + الحکایه

Z || 11 علیه السلام KZ : — B || 16 شعر KZ : — B

اما قدح آب را از زبان سگ نگاه دارند که آب قدح کوچک بولوع سگ تفاوت پذیرد و متغیر شود

- ۳ (۵۹۱/۳) همچنان در نقلست که حضرت مولانا را مریده ولیته بود و او را نظام خاتون گفتندی و دایما با فخر النساء مصاحبت می کرد؛ مگر او را هومی شد که حضرت مولانا را سماع دهد و یاران را خدمت کند و او را غیر از میقتنه بوری هیچ نبوذ و آن را جهت تجهیز و تکفین خود نگاه می داشت؛ خدمتگاران خود را وصیت کرد که آن را بفروشد و ترتیب سماع کنند؛ علی الصباح حضرت مولانا بخانه مذکوره حاضر گشته فرمود که نظام خاتون این سو بوری، اما بوری را مفروش، ترا بایست شود، اینک ما بسامع تو آمذیم، با جمع اصحاب سه شبانروزی در خانه او سماع بود

- ۱۲ (۵۹۲/۳) همچنان نقلست که در خانه پروانه سماع عظیم بود و اکابر زمان در آن مکان اخوان وقت بوذند، از غایت شور و حالات مولانا شیخ صدرالدین مستطرب گشته این رباعی را می گفت:

< شعر >

- ۱۵ بی تو خبر از آیت منزل که کند یا فرق صحیح را از معتل که کند
هر نکته که در شیوه تحقیق افند ای کاشف اسرار بگو حل که کند
و سر در قدم خذاوندگار می مالید و عاشقانه می نالید و از آن صحبت جان
افزا می بالید و تحسینها می کرد

T, II, 25 - 7 ; H, II, 103 - 4 ۲۷۱ K ب ۱۵۷ B آ ۱۶۸ Z ۵۹۲ - ۵۹۱/۳

۱ آب KZ ~ قدح B ۲ شود KB : + الحکایه Z ۴ با KZ : B - مصاحبت

KZ : مصاحب B ۹ سو KZ : سر B ۱۱ بود KB : + الحکایه Z

- ۵۹۳/۳) همچنان از کرام اصحاب منقولست که روزی خدمت مولانا شمس الدین ملطی حضرت مولانا را با جمیع اصحاب بجانب باغ خود دعوت نموده ؛ استری راهوار حاضر کردند تا حضرت شیخ سوار شود ؛ چندانکه عذرهای آورد ممکن نشد و چون بچید گرفتند برای خاطر خطیر ایشان سوار گشته گامی چند رفت تا استر فروخفت ، یاران از هر طرفی بسم الله بسم الله گفتند که این چنین استری چه شد که فرو افتاد ؟ فرمود که از گرانی بار بسم الله میخسبد و ندانم که بار عظمت بسم الله را کدام جانی و جانوری تواند کشیدن

شعر (مضارع)

- من هیکلی بدیدم اسرار عشق در وی کردم حایل آنرا از روی لاغ بازی
تا شد گران ترک شد آن هیکل خدائی تا بر نتابد آنرا پشت هزار تازی
- ۱۲ تمامت یاران غریوکنان سر نهادند و از آن قوت الهی متعجب گشتند
و همچنان در میان یاران معانی گویان و سماع زنان پیاده روان شد
- ۵۹۴/۳) همچنان روزی در مدرسه مبارک تواجد نموده در سماع مست شده بوذ و تمامت جامها بگوندگان بخشیده با تازی پیرهن عربان رقص می کرد ؛ از ناگاه گره ازار گشوده شد ؛ همانا که حضرت چلبی حسام الدین چست بر جست و حضرت مولانا را در کنار گرفته فرجی در پوشانید و بسماع شروع فرمود ؛ گویند : سه شبانروزی در آن استغراق
- ۱۸ سغراق اذواق الهی مستغرق شده بوذ و این غزل را می فرمود :

۵۹۳/۳ - ۵۹۴ Z ۱۶۸ - آ ب B ۱۵۷ - ب ۱۵۸ K ۳۷۱ - ۳۷۲

T, II, 28 ; H, II, 104

3 نموده B : نمود KZ || راهوار KZ : رهوار B 12 الهی BZ : خدائی K ||

13 روان KB : روانه Z || 14 همچنان KB : — Z

شعر (هزج)

- چنان گشتم زمستی و خرابی که خاکی را نمی دانم ز آبی
 3 درین خانه نمی یابم کمی را تو هشیاری یا باشد بیابی
 همین دامن که مجلس از تو برپاست نمی دانم شرابی یا کبابی
 بیاطن جانِ جانِ جانِ جانی بظاهر آفتاب آفتابی
 6 از آن رو خوش فسونی که مسیحی از آن رو دیو سوزی که شهابی
 مرا خوش خوی کن زیرا شرابی مرا خوش بوی کن زیرا گللابی
 صبابی که بخندانی چمن را اگر چه پشنگان را تو عذابی
 9 بیامستان بی حد بین بیارار اگر تو محتسب در احتسابی
 چونان خواهان گهی اندر سؤالی چو رنجوران گهی اندر جوابی
 مثال برف کز خنده تو از آن محبوس ظلمات سحابی
 12 در آ در مجلس سلطان باقی بین گردان جینان کآ لجوابی
 تو خوش لعلی ولیکن زیر کانی تو بس خوبی ولیکن در نقابی
 بسوی شه پری باز سپیدی و گر بوی بگورستان غرابی
 15 جوان بختا بز دست و می گو شبانی وا شبانی وا شبابی
 مگو باکس سخن و رسخت گیرد بگو والله اعلم بالصوابی
 (۵۹۵/۳) الحکایه : همچنان خدمت ملک الادبا فخرالدین
 18 دیو دست ملک نهاد رحیمه الله روزی حکایت کرد که جهت حضرت

T, II, 29; H, II, 106

۳۷۳ K T ۱۵۸ B T ۱۷۰ Z ۵۹۵/۳

b 4 آفتاب B : آفتاب Z آفتاب در K 11 محبوس KZ ~ ظلمات B 14

بوی KZ : پری B 15 و KZ : B 16 بالصوابی BZ : بالصواب K 18 رحمه الله
K — BZ

12 هجنان کالجواب : قرآن ، سورة السباء ۱۲/۳۴

- خداوندگار کتابِ حقایقِ سَلَمِی را کتابت کرده بودم ؛ چون تمام کرده بیاوردم مستحسن داشته بسی تحسینها اخسان فرمود و فرجی مبارکِ خود را بر من پوشانید؛ دیدم که بر قدّ من بغایت دراز بود؛ با دودست دامنهای خود را بالا برداشتم تا خاک آلود نگردد ؛ فرمود که فخرالدین بر طولِ قدّ خود ساز تا ترا زحمت نشود ؛ قدری ار دامنش بریدم و بفراغت پوشیدم؛ از ناگاه در ضمیرم بگذشت که اگر در روزی دو طبق کاغذ تعلیق زخم چهار عدد اجرتِ آنست و این کتاب که نوشتم چهل طبق بیش است ؛ عجب خداوندگار بدين قدر اختصار خواهد فرمودن؟
- ۹ فی الحال از ضمیر من واقف گشته فرمود که فی فی، فخرالدین آن اندیشه غلط است و حکایتی سر آغاز کرد که مگر درویشی در شهر بغداد روز پنجشنبه زنبیل می گردانید؛ از ناگاه بر درِ سرائی بس عالی رسیده شی^{۱۲} لیلّه کرد؛ همانا که دستی از زیر پرده بیرون آمده کرده درم پیچیده در زنبیل درویش انداخت؛ شب چون بمقام خود آمد مجموع نان پاره‌ها را در سفره فرو ریخت، آن گرده را همچنان پیچیده دید، تعجب نمود که از آن چنان درگاهی این بغایت محقر بود؛ مع القصة چون پیچ گرده را بگشود مرغی دید مسمّن در وی پیچیده ؛ مرغ را برگرفت، دید که عظیم گران‌اشت و شکم مرغ را دوخته دید؛ چون بگشود پر جواهر و لآلی بود؛ حیرت نموده بکلی از آن فقر و فاقه خلاص یافت و غنی شد؛ همانا که من بنده شرمسار گشته گریان شدم و مستغفر گشتم؛ از ناگاه بعد از وفاتِ خداوندگار در قونیه قحط باران شد و مردم از

3 خود را KZ : B // پوشانید KZ : پوشانیده // 11 همچنان KB : همان Z //

17 مرغ را KZ : مرغ B

- استسقا کردن عاجز گشتند و حضرت سلطان ولد در سفر بود ؛ اکابر و اعیان شهر آن فرجی را از من الحامس کردند و بصحرا بیرون رفتند و خداوند اورا بحضرت خداوند خداوندان شفیع آورده باران خواستند حق تعالی 3 چندانی باران رحمت فرستاد که در بیان آید ؟ تا تمامت تشنگان جهان سیراب گشتند و اهالی شهر بجمعهم اعتقادات نموده چندان خدمتها کردند که توان گفت ؟ و آن سال دخل باغرا بنه هزار درم فروختم 6 و چندانی گندم برداشتم که قوصره ها و انبارها پر کردم ؛ عاقبت الامر چون خدمت ملك الخلفا ، افتخار العارفين ، حسیب و نسیب جهان ، مقبول الاولیا چلبی اوحد الدین سامی سونی اَبَقَاهُ اللهُ تعالی بحضرت 9 سلطان العارفين چلبی عارف قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيزَ ارادت آورده اجازت و عنایت و رعایت بی نهایت حاصل کرده بقونیه رسید آن فرجی مبارک را از خدمت مولانا فخر الدین مجوزة حصول آورده 12 ششصد عدد شکرانه داد و تمامت مجاوران حضرت را علی الانفراد از کمال اعتقاد و وفور اتحاد بخشایش فرمود و الحاله هذه آن تبرک متبرک بنزد او بزرگست والسلام 15

(۵۹۶/۳) همچنان منقولست که چون خدمت فخر العارفين ، معدن

- الامرار ، صاحب البصيرة ، ملك الابدال شیخ سنان الدین آقشهری کلاه دوز طیب الله نفسه بعد از سفر بسیار بحضرت خداوندگار 18 رسید ، پرسید که درین سفرها هیچ بمردی رسیدی ؟ خدمت سیدی محمود را چون دیدی ؟ و بچه مشغولست ؟ سر نهاد و گفت :

T, II, 34; H, II, 107

۳۷۵ K ب ۱۵۸ B ب ۱۶۹ Z ۵۹۶/۳

2 کردند و KB : کرده 3 بحضرت BZ : K خداوند BZ : بخداوند K

4 چندانی KZ : چندان B تا KB : Z 7 قوصره ها ZB ~ انبارها K

8 حسیب ... جهان : B و K : Z 16 که ZB : K

اورا روسی دیدم رؤلیذه حال نشسته واز عالم پاکش شما دیدزه بسته ؛
 همانا که خذاوندگار تبسم فرموده هیچ نگفت و چون شیخ سنان الدین
 باز باقشهر تشریف داد سیدی محمود را بر سر چهارسوئی خفته دید ؛
 بانگی بر زد که یا شیخ سنان الدین ! اگر چنانک در زمان آن چنان
 سلطان رؤسای احرار روسی باشیم هم شکرانه بر جان ما ست ؛ شیخ
 سنان الدین سیدی محمود را بوسها داده دلداریا فرمود ؛ چون باز
 کرة اُخری بحضرت خذاوندگار رسید فرمود که در عالم روشن دلان
 بسیارند در آن عمان و این بیتها را گفت :

شعر (هزج)

اگر زنده است آن مجنون بیا گو ز من مجنونی نادر پیامور
 وگر خواهی که تو دیوانه گردی مثال نقش من بر جامه بر دوز

شعر (طویل)

لِکُلِّ جُنُونٍ بَعْدَ حَیْنٍ إِفَاقَةٌ فَمَا لَکَ یَا مَجْنُونُ لَسْتُ تُفَیِّقُ
 شیخ سنان الدین گفت : از گرمی هیبت گفتار خذاوندگار چنان شوری
 در من ساری شد که دیوانه وار بی سرا و پا بیرون آمده راه کوهستانها
 گرفته تا سالی بخود نیامدم ووقتی که باخود آمدم بحق او که بیخود
 بودم و هنوز در آن بیخودی میروم

۱ روسی KZ : روشی (3) B || 2 فرموده K : فرمود B کرده Z || 3-4 باز ...
 سنان الدین KBZh : Z || 5 احرار KBZh : K || 6 ماست B : است KZ || 6 محمود
 K : KZ || 14 گرمی KZ ~ هیبت K || 16 باخود BZ : بخود K || 17 میروم
 KB : + الحکایه Z

- (۵۹۷/۳) همچنان از افاضل اصحاب منقولست که در شهر قونیه شخصی بود. مفتن و اقران او اورا تاج الدین متصدر خواندندی و البته صدرنشینی و بالا جوئی را خو کرده بود و بعالم اولیا انکاری عظیم 3 داشت و الحاد نموده منکر خداوندگار بود و از صحبت اخوان همدل نمرد می نمود ؛ همانا که شبی خود را بر در دوزخ ایستاده دید و بر احوال دوزخیان اطلاع یافته کماکان مشاهده می کرد ؛ دید که یکی را با اصفاد 6 و اغلال از دوزخی بیرون کرده بدوزخی دیگر می برند و چهار کس آنجا بگاه حاضر گشته با وی خطاب میکنند که ای شقی^۱ ناکس سخن اولیا بخوان تا ازین بار گران والیم بی امان خلاص یابی و این تاج الدین 9 متصدر از آن هیئت بر جای خود خشک می شود و آن بیچاره التماس میکند که حَسْبَهُ^۲ الله تعالی بمن کلمه چند تعلیم کنید ؛ همانا که بیتی چند از سخنان حضرت مولانا مراورا تلقین می کنند ؛ چون ابیات را 12 می خواند آن تمامت سلاسل و اغلال فرو می ریزد و آن بیچاره مستخلص گشته بسوی نسیم نعیم روانه می شود ؛ همچنان خدمت تاج الدین متصدر بیدار گشته جانب مدرسه مولانای شتابد، می بیند که حضرت خداوندگار 15 برابر آمده می فرماید که مولانا تاج الدین آن همه از برکت شما بود که از زحیر سحیر رهید و بنعیم کثیر ملک کبیر رسید ؛ اکنون ای بزرگ دین ! جایی که سخنان اولیا چنین دستگیری فرماید و غیاث مستغیثین گردد 18

T, II, 33; H, II, 108

۳۷۶ K T ۱۵۹ B T ۱۷۰ Z ۵۹۷/۳

2 او BK : Z — 5 در KZ : — B || دید KZ : — B || 7 دوزخی KB :

دوزخیان Z || و تاج الدین KZ : تاج B || 10 هیئت KBZh : — Z || آن KZ : این B || 13

ریزد ZB : ریزند K || 14 می شود KB : می شد Z || 17 ملک KB : — Z || کبیر KZ :

کبیر B || 18 فرماید BZ : کند K

تا از صحبتِ پاکِ ایشان چها یابند و از برکتِ محبتِ ایشان بکجاها
رسند ؛ فی الحال سر باز کرده با اهل و عیال مرید و بنده شدند

- 3 (۵۹۸/۳) همچنان مفخرالابرار شیخ محمودِ نَجَّار رَحِمَهُ اللهُ نقل
فرمود که سالی حضرتِ خذاوندگار با اصحاب و عیال مبنی بر عادتِ
قدیم بجانبِ آبگرم می رفتند ؛ همانا که چون بهولِ ابو الحسن که قریب
6 مرجِ آبگرم است رسیدند ، کاروان همانجایگاه نزول کردند و آن پُلِیست
هول ؛ و از میانِ مرج و نیستانِ آن آبی عظیمِ سهمناک بیرون می آید
و از آنجا می گذرد و مشهورست که در آن آب خذاوندِ آب هست و آن
9 تُرکان صو اِستی گویند و هر سالی البتّه باید که جانوری و اما آدئی را
فرو برد و خفه کرده بروی آب اندازد ؛ مگر حضرتِ حرمِ مولانا
همین حکایت را بخذاوندگار روایت کرده می نمود که یعنی بکنارِ آن آب
12 تنها نباید رفتن ؛ مبادا که چشم زخمی واقع شود ؛ فی الحال حضرتِ
مولانا تبسمِ کنان برخاست که زهی خوش ! من سالهاست که در
آرزوی خذاوندِ این آمم ؛ امید است که او را در یابم و همچنان با فرجی
15 و دستار خود را در آن آبِ مهلک انداخته ، ناپدید شد ؛ اصحاب فریادها
کردند و ترصد نمودند تا چه پیش آید ، بعد از لحظه حضرتِ کرا خاتون
دید که شخصی بس مهیب از فرقِ سر تا قدم در موی غرق شده رویش

T, I, 34 ; H, II, 109

۳۷۷ K ب ۱۵۹ B ب ۱۷۰ Z ۵۹۸/۳

I یابند BZ : باشد K || 2 شدند KB : + الحکایه Z || 6 و آن KZ : آن B || 7
می آید KZ : می آمد B || 8-9 و آن . . . کویند KZ : — B || سالی KZ : بال B || البتّه
KZ ~ باید که B || 11 که یعنی B : یعنی KZ || 13 که KZ : — B || خوش KZ :
+ که B || 14 امید است BZ : امید است K || 15 آب مهلک KZ : — B || انداخته
BZ : انداخت K || 17 شد KZ : — B

- بسانِ رویِ آدمیان و دست و پای او بر مثالِ دست و پای خرس از درِ
خیمه درآمد و سر نهاد؛ همانا که کرا خاتون متوهم گشته منقبض شد؛
۳ بزبانِ فصیح آن جانورِ آبی سلام داد و اعتقاد نمود که مانیز از بندگان
و محبتانِ خداوندگاریم و او چندین نوبت تشریف فرموده در قعرِ آب مارا
بایمان و عرفان دعوت فرموده است؛ دو نوبت توبه کرده بودم که
دیگر مردم رُبائی نکنم؛ از ناگاه خطائی از من صادر گشته جوانی را
۶ هلاک کردیم و الحاله هذه شمارا شفیع می گیرم تا خداوندگار عفو
فرموده بر من رحمت کند و پیشِ استشفاعِ شما ادب ندیدم تا خود را
بحضرتِ خداوندگار عرضه دارم؛ درین حکایت بوذند که حضرتِ آن
سلطان چون شیرِ غرانِ غزل گویان و ذوق کنان از درِ خیمه درآمد
و او را در آن حال بدید؛ فرمود که آنان که از خداوندِ آب بی خبرند
این خداوندِ ایشانست و عاشقانی که بنده خداوندِ آب و عالمِ اسبابند
۱۲ همه مسخر و بنده ایشانند؛ فرمود که یا تمساح! بعد الیوم چندانک
من در عالم ازینها مکن، سر نهاد و مقداری عقدی چند مرواریدِ شفافِ
۱۵ غلطانِ غیرِ مثقوب در پیشِ کرا خاتون بنهاد و روانه شد و آنها را
بحضرتِ ملکه خاتون ارمغان آورده در جهازِ او نهادند
(۵۹۹/۳) همچنان مگر روزی خدمتِ شیخ الاسلام . صدر الملة
والدين رَوَّحَ الله رُوحَهُ در حضورِ پروانه و ارکانِ دولتِ سلطان
۱۸

۳۷۹ - ۳۷۸ K T ۱۶۰ B T ۱۷۱ Z ۵۹۹/۳

T, II, 36 - 7; H, II, 11

۱ دست و KBZh : Z — ۲ شد Z : KB ۷ کردیم KZ : B کردم B
۹ که ZB : KB — ۱۲ عاشقانی BZ : عاشقان K ۱۳ ایشانند BZ : + K و ۱۴ مقداری B :
مقدار KZ ۱۵ غلطان KB : + غلطان Z ۱۵ مثقوب KB : مسقوب Z ۱۶ نهادند
KB : + الحکایه Z

- حکایت می‌کرد که امشب حضرت مولانا را چنان در دنو^۲ قربت حق مستغرق دیدم که میان او و خدا موئی نمی‌گنجید؛ چون پیش مولانا آن حکایت را روایت کردند فرمود که پس او چون گنجید؟ چه در عالم و حده^۳ لا شریک له^۴ و لیس^۵ لله شریک^۶ هیچ نوع شریکی و شبیکی گنجائی نیست کما قال^۷ صلی الله علیه وسلم من کمال حاله لی مع الله وقت لا یستغنی فیهِ ملک مقرب^۸ ولا نبی مرسل^۹ ولا کتاب منزل^{۱۰}؛ همچنان پروانه را ازین حال بوالعجب حالی پیدا گشته گریان بیرون رفت و بسی شکرانها که یاران را فرستاد
- ۹ (۶۰۰/۳) همچنان علمای اصحاب که کمال اولوالالباب بودند چنان حکایت کردند که روزی حضرت خذاوندگار در مدرسه مبارک خود نشسته بود؛ از ناگاه جماعتی از احبار یهود و رهبانین نصاری بیامدند و باخلاص تمام سر نهاده از حکمت تکالیف شرعی و سر اوامر و نواهی فرقانی که بر امت ضعیف نهاده است، سؤال کردند تا مقصود احکام احکام را در یابند؛ در جواب احبار از لفظ دربار بگفتار در آمده چنان فرمود که قَرْضَ الله^{۱۱} الایمان^{۱۲} للعباد تطهیراً من الشریک^{۱۳} و الصلاة^{۱۴} تنزیهاً من الکبیر^{۱۵} و الزکوة^{۱۶} تسبیحاً للرزق^{۱۷} و الصیام^{۱۸} ابتلاء^{۱۹} لاختلاص^{۲۰} الخلق^{۲۱}، و الحج^{۲۲} تقویة^{۲۳} للدين^{۲۴} و الجهاد^{۲۵} عزاً^{۲۶} لئلا یسلا^{۲۷} و الأمر^{۲۸} بالمعروف^{۲۹} مصلحة^{۳۰} للعوام^{۳۱} و انتهى^{۳۲} عن المنکر^{۳۳} ردعاً^{۳۴} لیسفها^{۳۵} و صلة^{۳۶} لئلا یرحم^{۳۷} مناة^{۳۸} للعبد^{۳۹} و ألقصاص^{۴۰} حقناً^{۴۱} للدماء^{۴۲} و إقامة^{۴۳} الحدود^{۴۴} إعظاماً^{۴۵} للمحارم^{۴۶}

T, II, 37 ; H, II, 112

۶۰۰/۳ Z ۱۷۱ ب B ۱۶۰ ب K ۳۷۸

۲ نمی‌گنجید KZ : کنجید K || حکایت را روایت KB : حکایت Z
 ۳ کنجائی B : کنجای Z کنجای K || ۸ فرستاد KZ : + الحکایه Z || ۹ همچنان KZ : —
 B || ۱۱ از ناگاه KZ : از ناگاهی B || ۱۲ تکالیف KZ : تکلیف B || ۱۴ احکام KB : —
 Z || احبار KZ : اخبار B || ۱۵ در آمده Z : در آمد KB || ۱۹ لارحام Z : الارحام KB || مناة KB : مناة Z

وَتَرَمَّكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ وَمُجَانِبَةً لِّلسَّرِقَةِ إِيْجَابًا
 لِّلْعِفَّةِ وَتَرَمَّكَ الْزِنَاءُ تَحْصِينًا لِّلنَّسَبِ وَتَرَمَّكَ اَللُّوْاطَةُ تَكْثِيرًا
 لِّلنَّسْلِ وَالشَّهَادَاتِ اِسْتِظْهَارًا عَلٰى اَلْجَاهِدِيْنَ وَتَرَمَّكَ اَللَّذَاتُ 3
 تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ وَالسَّلَامِ اَمَانًا مِّنَ الْمَخَافِ وَالْاَمَانَةِ نِظَامًا
 لِّلْاُمَةِ وَالطَّاعَةِ تَعْظِيْمًا لِلْاِمَامَةِ وَجَوْنَ اَيْنَ مَعَانِيْهَا كَمَا يَنْبَغِيْ
 بِسَطِّ كَلَامِ فَرْمُوْذِ بِيْكَارْگِي زَنَارَهَا بَرِيْذِهِ اِيْمَانِ اَوْرَدَنَدِ وَدِرْ سَلَكْ 6
 مُؤْمِنَانِ مُسْلِمٍ مِّنْخَرَطِ گَشْتَنَدِ وَاِرَادَتِ اَوْرَدِهِ مَرِيْدِ مَخْلَصِ شَزْنَدِ وَمَنْقُولِ
 چَنَانَسْتِ كِه اَز هَنْگَامِ ظَهْوَرِ اَن حَضْرَتِ تَا رُوْزِ وِفَاتِ اُو هَرْوَدِه هَزَارِ
 كَاْفِرِ اِيْمَانِ اَوْرَدَنَدِ وَمَرِيْدِ شَزْنَدِ وَهَنْوَزِ مِیْ شُوْنَدِ 9

(۶۰۱/۳) الحکایه : همچنان از خدمت ملک آفتیان ، نادره آلمان
 اخى احمد شاه رَحْمَهُ اللهُ که از سرورِ فتوت دارانِ دارالملکِ قونیه
 بوذ صاحبِ یسار و متمول و چندین هزار جنود ورنود در تحتِ 12
 تصرفِ او؛ بتواتر چنان منقولست که او حکایت کرد که بعد از وفاتِ
 مولانا چون خدمتِ کِیفَاتُوْ خان با لشکری گران و اسبابِ بی‌کرانِ
 برسرِ قونیه آمد و قریبِ پنجاه هزار مردمِ جنگی در صحرای شهر 15
 فروذ آمدند و قصدِ آن داشت که شهر را نهب و غارت کرده مردم را
 بقتل آورد؛ همانا که شبی حضرتِ مولانا را در خواب دید که گلوی
 او را محکم گرفته می‌تاسانیدش که قونیه از آن ماست، ترا با مردمِ 18
 قونیه چه کارست؟ باضطرابِ تمام از خواب بیدار گشته مستغفر می‌شود
 و می‌خواهد که البته سرِّ این حال را دریابد و ایلچی فرستاده می‌خواهد که
 بشهر در آید و استحمام کرده ماجرای خوابِ خود را با کابرِ شهر عرضه 21

T, II, 38; H, II, 112

۶۰۱/۳ ب ۱۷۱ ب ۱۶۰ K ۳۷۹

8 حضرت KBZh: Z || وفات KBZh: قیامت Z || 9 آوردند BZ: آورده K ||

و هنوز می‌شوند KB: — Z || 10 از خدمت KB: — Z || نادره آلمان KZ: — B ||

18 از آن Z: آن KB || 19 تمام B: نام KZ

- دارد ؛ اعیانِ شهر با خدمتِ اخوی احمد شاه پیشِ حضرتِ سلطان ولد
آمده باز می‌گویند ؛ اجازت می‌دهد که با دوشه هزار مردِ مغلِ شهر
در آید و قونیه را تفرج کند نه تصرف ؛ همانا که چون شهر در آمد
و در دولخانه نزول کرده اکابرِ قونیه فوج فوج می‌آمدند و پادشاه را
تحفه‌های غریب می‌آوردند ؛ آخر الامر اخوی احمد شاه برخواست و با جوانی
چند کمری مرصع و اسبانِ نیکو پیش‌کشی کرده تحفِ بسیار بنزد
پادشاه برده، تنها او را راه دادند ؛ چون دستبوسِ پادشاه کرد و برابر
خان بنشست همانا که کیغاتو منزعج حال گشته پرسید که اخوی انا آن
شخص که در پهلوی تو نشسته است کیست ؟ اخوی گفت : حالیا من تنها
نشسته‌ام ، کسی را نمی‌بینم ؛ خان گفت : هی چه می‌گوئی ؟ مردی
می‌بینم رَبْعَةُ الْقَدِّ دومی زرد چهره، دستارِ دخیانی بر سر ؛ بُردِ هندی
در بر ، پهلوی تو نشسته است و بر من تیز تیز نظر میکند ؛ در حال اخوی
بفرست معلوم میکند که آن شکل نشانِ صورتِ مولاناست ؛ گفت :
پادشاهِ جهان همانا که صورتِ آن چنان سلطان را چشمِ مبارکِ خان
تواند دیدن و آن فرزندِ بهاء ولدِ بلخی مولانا جلال الدین است که
درین خاک آسوده است ؛ کیغاتو گفت : دوش هم او را بخواب دیدم که
مرا خفه می‌کرد و می‌گفت که این شهر از آن ماست ؛ اکنون یا اخوی
ترا پذیر کردم و از آن اندیشه بزد که کرده بودم باز آمدم و توجه
کردم که اهلِ قونیه را زحمت ندهم و زیان نرسانم ؛ گفت : عجباً آن

۱ سلطان KZ — B ۳ همانا KZ : ما B ۴ می‌آمدند KZ — B ۶ تحف KB :

تحفه Z ۷ و KZ — B ۸ حال KZ : B ۹ است BZ — K ۱۱ برد KBZh — :

Z ۱۷ در بر KZ : در B ۱۵ که KZ : B ۱۶ دیدم که KZ : دیدم B ۱۷ مرا

KBZh — Z ۱۸ بزد که . . . بودم KZ : B —

- پادشاه حقیقی را اعقاب و عشیره هستند ؟ اخی گفت : بلی ،
 فرزند او مولانا بهاء الدین ولد شیخ شهر ماست و در جمیع عالم مثل
 او عالم ربّانی نیست و مقتدای اهل عرفان و سلطانِ عارفان اوست ؛
 3 خان گفت : پس ما را زیارتِ حضرتِ او رفتن واجب است ؛ همانا که
 با جمعِ اکابرِ اخی احمد شاه خان را برگرفته بحضرتِ سلطان ولد آمدند
 و آن روز چندانی معافی و لطایف فرمود که کیغاتو خان از سرِ اخلاص
 6 جان ارادت آورده مرید شد و حضرتِ سلطان ولد کلاهِ مولوی بر سر او
 نهاده عنایتها فرمود و همچنان حکایتِ ازعاجِ حضرتِ بهاء ولد را از
 بلخ و عقوقِ خوارزمشاه را و نزولِ آن وقایع را کما کان بیان کرده
 9 از حدّ بیرون انعامها فرموده بجمعهم زیارتِ تربه مقدّس بیرون
 آمدند و تا قربِ نمازِ پِیین حضرتِ ولد در سماعِ بوذه همین رباعی را
 12 فرمود :

رباعی

- بگذار جهان را جهان آن تو نیست
 15 وین دم که همی زنی بفرمانِ تو نیست
 گَر مالِ جهان جمع کنی شاد شو
 ورنه بجان کنی مکن جانِ تو نیست
 18 کیغاتو گریان گشته بغایت خوش شد و همچنان دستبوسِ حضرتِ
 سلطان ولد کرده بصفای تمام مراجعت نمود و اهالی قونیه از نو اخلاص
 آورده ارادت را تجدید کردند و بندگیها نمودند

1 و عشیره KZ : و غیره B || 3 اهل عرفان KZ : — B || 5 - 6 خان را . . . از
 سر اخلاص KZ : — B || 6 چندانی Z : چندان K || 8 همچنان KZ : همچنین B || 11 بوذه
 B : + و KZ || 18 حضرت BZ : — K || 19 کرده KB : کرد Z || 20 نمودند Z : + تمیم
 بالخیر K و الله اعلم B

فصل چهارم

3 در شرح مناقب سلطان الفقرا، سِرُّ اللَّهِ بَيْنَ آلَوْرَى، کامل الحال و آلفال
مولانا شمس الحق والدين محمد بن علی بن ملك داد التبریزی قدس الله
سِرَّهُ الْعَزِيز

6 (۱/۴) منقولست که روزی حضرت مولانا شمس الدین تبریزی
فرمود که من در مکتبِ کوذکان بودم ؛ هنوز مراهی نشده بودم ؛
سی چهل روز گذشتی که ازین عشقِ سیرتِ محمدی آرزوی طعام
نبودی و اگر سخنِ طعام گفتندی همچین کردمی دست و سر باز کشیدی؛
9 همچین اگر اهلِ رُبْعِ مکنون یکسون باشند و من بسوئی همه را
جواب گویم که هیچ نگریم از گفتن و از شاخ و شاخ بجهم؛ رُبْعِ
مسکون اینست که خلقِ درو ساکن اند ؛ آن سه رُبْعِ دیگر از تابشِ
12 آفتاب می سوزند، خلقِ درو ساکن نتوانند بوذن؛ چون شکال گویند
جواب در جواب، قید در قید باشد؛ سخنِ من هر یکی را ده
جواب و حجت

15 (۲/۴) همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا فرمود که
علمای ظاهر واقفِ اخبارِ رسولند و حضرت مولانا شمس الدین واقفِ
اسرارِ رسول است علیه السلام و من مظهرِ انوارِ رسول علیه السلام

T, II, 42 - 3 ; H, II, 115 - 6 ۲۸۲ K T ۱۶۱ B T ۱۷۲ Z ۲ - ۱/۴

3 تبریزی K: — 2B || 6 بودم KBZh: — Z || 7 که Z: — KB || ازین KZ: از

B || 8 دست KZ: بدست B || 13 هر KZ: همین B || 14 و حجت KB: + الحکایه Z باشد Bh

شعر (رمل)

شمس تبریزی توئی واقف اسرار رسول

3 نام شیرین تو هر دلشده را درمان باز

(۳/۴) همچنان از پیران قدیم منقولست که حضرت مولانا شمس الدین را

در شهر تبریز پیران طریقت و عارفان حقیقت کامل تبریزی خواندندی

6 و جماعت مسافران صاحب دل او را پرتنه گفتندی، جهت طی زمینی که داشته است

(۴/۴) و گویند: در اول حال مرید شیخ ابوبکر تبریزی سله

9 باف شده بود رحمه الله علیه ؛ در آخر چون سبز و سلوک و کالات حالات او از حد ادراک مردم دراک در گذشت در طلب اکملی که افضل مکملان مکمل بود سفری شد و طالب مردان خدا گشته بر مقتضای تسافروا تصیحوا و تغنموا مجموع اقالیم را چند نوبتی

12 گردی بر آمد و باشارت زویت لیلی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لیلی منها شرقا و غربا
15 برآ و بحرآ بعدا و قربا تفرج فرمود و بخدمت چندین ابدال و اوتاد و اقطاب و افراد و اهل فتور و مستور و اکابر معنی و صورت رسیده نظیر عظم خود نیافت و مشایخ عالم را بنده و مرید خود ساخته سیاحتی می کرد و مطلوب و محبوب خود را همی جست و همچنان

T, II, 43 ; H, II, 116

۳۸۲ K T ۱۶۱ B T - ۱۷۲ z ۴/۴

3 باز KB : + الحکایه Z 4 همچنان KZ : - B 7 داشته است KZ : داشت B

8 و کویند KZ : - B 9 سلوک KZ ~ کالات B 18 همی جست K : می جست BZ و

KZ ~ همچنان B

آیینہ وجودِ مبارکِ خود را در نمدی پنهان کرده از نظرِ بینایانِ عالم
در جلبابِ غیبی و نقابِ غیرتِ الهی متواری گشته بود ؛ چنانکه حضرت
مولانا در شانِ بی نشانِ ایشان فرموده است و گفته :

شعر (طویل)

لِمَوْلَايَ حَدٌّ مُدْهِشٌ حُسْنُ يَوْسُفَ
وإن كَانَ حُسْنُ يَوْسُفَ حَيْرَ الْوَرَى
طُبُورُ الْضُحَى لَا تَسْتَطِيعُ شُعَاعُهُ
فَكَيْفَ طُبُورُ اللَّيْلِ تَطْمَعُ أَنْ تَرَى

شعر (رمل)

ای که در خوابت ندیده آدم و ذرینش
از که پرسم وصفِ حسنت از همه پرسیده گیر

و پیوسته نمدی سیاه پوشیدی و هر جا که رقی در خانی فروز آمدی ؛
بعد از آنکه آن جانِ عالم گردد جهان گشتی بکرد ، منزل بمنزل
بخطه دار السلام بغداد رسید و نقلست که خدمتِ شیخ اوحید الدین
کرمانی را رحمة الله علیه آن جایگاه در یافت ؛ پرسید که در چیستی ؟
گفت : ماه را در آبِ طشت می بینم ؛ فرمود که اگر در گردن دبل نداری
چرا بر آسمانش نمی بینی ؛ اکنون طیبی بکف کن تا ترا معالجه کند
تا در هر چه نظر کنی درو منظورِ حقیقی را بینی ؛ شیخ بر غبتِ تمام

2 جلباب Z : جلبات KB || 6 حسن Z : حسناً KB || الوری KB : + بیت Z ||

12 نمدی KZ : نمد B || 14 بخطه BZ : — K || 16 آب KZ به طشت B || دبل Z :

دبل K دبل B

- گفت: بعدالیوم میخوام که در بندگیت باشم؛ گفت: بصحبت من طاقت نداری؛ شیخ بجد گرفت که البته مرا بخدمت وصحبت خود قبول کن و فرمود بشرطی که علی ملأ الناس در میان بازار بغداد با من نبیذ نوش کنی؛ گفت: هیچ نتوانم؛ گفت: از برای من نبیذ خاص توانی آوردن؟ گفت: نتوانم؛ گفت: وقتی که من نوش کنم با من مصاحبت توانی کردن؟ گفت: فی، نتوانم؛ حضرت مولانا شمس الدین بانگی بر وی زد که از پیش مردان دور شو، قال: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵/۱۸)؛ تو آن نه که توانی، از بهر آنکه ناتوانی؛ خوش باش که ترا آن قوت نیست وقدرت خاصان حق نداری؛ پس صحبت من کار تو نیست، وحریف صحبت من نه؛ باید که جمیع مریدان و همه ناموس دنیا را بیپاله بفروشی و این کار مردان میدانست؛ و آن او که می دانست؛ تا بدانی که من کسی را مرید نگیرم، من شیخ میگیرم آنگاه نه هر شیخ، بل شیخ کامل محقق (۵/۴) همچنان منقولست که روزی فرمود: شیخ اوحدالدین کرمانی نزدیکتر بود بتائی هوا، سحره فرعون در هوا تمام بوزند؛ لاجرم بوی روح بایشان رسید، فرعون تمام نبوذ، منطق بوذ واهل ولیکن در سحره فرعون هنری بوذ که در ایشان نبوذ، سیدرا بوی روح ومستی روح بیش که اوحدرا، آن شیخ ابو بکررا مستی از خدا هست ولیکن

T, II, 46 ; H, II, 118

۳۸۴ K آ ۱۶۲ B آ ۱۷۳ Z ۵/۴

1 من KZ : ما B || 3 که KB : — 5 با من KBZh : — Z || 12 بدانی که KB :

بدانی Z || 13 محقق KB : + الحکایه Z || 14 کرمانی B : — KZ || 16 فرعون Z :

KB —

آن هشیاری که بعد از آنست نیست، چندانکه اوحدالدین لا بها نمود
بصحبتش قبول نکرد فرمود از تو کاری نمی آید حریف لطیف من
نیستی، الا فرزند بهاء ولد بلخی قدس الله سره العزیز؛ بعد
از مدت مدید اول بار بحضرت مولانا در کوره دمشق در میدان شهر
مصادف شد و آن زمان مولانا بتحصیل علوم مشغول بود

۶/۴) همچنان از خدمت یاران عتیق که بحریان بحر محیط
تحقیق بودند چنان منقولست که روزی در میان هنگامه مردم در
شهر دمشق حضرت مولانا دست مبارک مولانا شمس الدین را بگرفت؛
فرمود که صراف عالم مرا در یاب! تا حضرت مولانا شمس الدین
از عالم استغراق خود بخود آمدن مولانا رفته بود

۷/۴) همچنان بعد از طول مدت چون حضرت مولانا شمس الدین
مقام بمقام بدارالملک قونیه رسید بامداد روز شنبه بیست و ششم
جمادی الآخر سنه اثنی و اربعین وستایه و در خان شکر ریزان فرود
آمد و حضرت مولانا در آن زمان بتدریس علوم دینی مشغول بود
و در چهار مدرسه معتبره مدرسی میکرد و اکابر علما در رکابش
پیاده می رفتند

۸/۴) همچنان از کبار اصحاب منقولست که روزی حضرت مولانا
با جماعت فضلا از مدرسه پنبه فروشان بیرون آمده بود و از پیش

T, II, 46 - 7 ; H, II, 118 - 19 ۳۵۸ K آ ۱۶۱ B ب ۱۷۲ Z ۸ - ۶/۴

1 نمود B: + و KZ || نمی آید BZ: نه آید K 3 نیست KBZh: نیست BZ || 5 شد KZ:
شده K || بود KZ: بوده B || 6 خدمت KZ: B || بحر KBZh: Z || 7 تحقیق KBZh:
Z || 7 هنگامه Z: هنگام B - K || 8 شهر KZ: B || 9 مولانا K: BZ || 11 طول
KB ~ مدت Z || 13 شکر ریزان KBZh: شکر فروشان Z || 15 معتبره Z: معتبر KB

- خانِ شکر ریزان می گذشت؛ حضرت مولانا شمس الدین برخواست و پیش آمده عنانِ مرکبِ مولانا را بگرفت که یا امام المسلمین! ابا یزید بزرگتر بود یا محمد؟ مولانا فرمود که از هیبتِ آن سؤال گویا که هفت آسمان از همدگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتشِ عظیم از باطنِ من بجمجمه دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساقِ عرش برآمده؛ جواب داد که حضرت محمد رسول الله بزرگترینِ عالمیان بود، چه جای بایزیدست؟ گفت: پس چه معنیست که او با همه عظمتِ خود ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می فرماید و این ابا یزید سُبْحَانِی مَا أَعْظَمَ شَانِی وَاَنَا سُلْطَانُ السَّلَاطِین می گوید؛ فرمود که ابا یزید را تشنگی از جرعه ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور بقدر روزنِ خانه او بود؛ اما حضرت مصطفی را علیه السلام استسقای عظیم بود و تشنگی در تشنگی و سببه مبارکش بشرح أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱/۹۴)، أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ (۹۷/۴) گشته بود؛ لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای قربت زیادی بود و ازین دو دعوی، دعوی مصطفی عظیم است؛ از بهر آنکه چون او بحق رسید خود را پر دید و بیشتر نظر نکرد؛ اما مصطفی علیه السلام هر روز بیشتر می دید و بیشتر می رفت؛ انوار و عظمت و قدرت و حکمت حق را یوماً بَیْئُومٍ و سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ زیاده می دید؛ این روی ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می گفت؛ چنانکه فرمود

۱ می گذشت BZ: + و K || ۲ بکرفت KZ: بگرفته B || ۵ برآمده Z: بر آمد KB ||

۱۲ علیه السلام Z: — KB || بود KZ: — B || ۱۵ مصطفی BZ: + علیه السلام

K || ۱۶ رسید KZ: رسید B || دید KZ: دیده B || علیه السلام K: — ZB

شعر (رجز)

ریگ ز آب سیر شد من نشدم زهی زهی

لایق جز کمان من نیست درین جهان زهی

3

کوه کینه لقمه ام بحر کینه شربتم

من چه نهنگم ای خدا باز گشا مرا رهی

همانا که مولانا شمس الدین نعره^۱ بزذ و بیفتاذ^۲، حضرت مولانا از استر

6

فروز آمده ائمه را دستوری داد؛ فرمود که اورا بر گرفتند و بمدرسه^۳

مولانا بردند و گویند نا بخوذ آمدن وی سر مبارک^۴ اورا بر سر

زانو نهاده بود؛ بعد از آن دست اورا بگرفته روانه شدند و مدتی

9

مدید مصاحب و مجالس و مکالم^۵ همدگر بوذند

(۹/۴) همچنان منقولست که سه ماه تمام در حجره^۶ خلوت لیل^۷

و نهاراً بصوم^۸ وصال چنان نشستند که اصلاً بیرون نیامدند و کسی را

12

زهره و طاق^۹ آن نبوذ که در خلوت ایشان در آید، و بکلی حضرت

مولانا از تدریس و تعلیم و تذکیر فارغ گشته بتقدیس^{۱۰} قیدیس^{۱۱} اعظم

مشغول شد و تمامت اکابر و علمای قونیه بجوش و خروش عظیم درآمذند که

15

این چه حالست و این شخص چه کس است و کیست و از کجاست که

اورا از دوستان قدیم و قرابات حمیم و مناصب عظیم بریده بخوذ مشغول

کرد و چنان بزرگی و بزرگزاذه^{۱۲} ربوده و سغبه^{۱۳} آحادی شد و درین

18

حیرانی عالمیان می سوختند و بانواع ترهات و ناگفتنیهای گفتند و در

T, II, 49 ; H, II, 120

۳۸۶ K ب ۱۶۲ B آ ۱۷۴ Z ۹/۴

5 دهی BZ : زهی K || 7 آذه KZ : آمد K || فرمود که KB : که Z

12 نهاده KZ : نهار B || 17 قرابات KB : قربات Z

تدبیر این تقدیر فرو می‌ماندند و مریدان را بهیچ نوع معلوم نشد که او چه کس است

- ۳ (۱۰/۴) همچنان در آن جلوتِ خلوت که می‌بوذند صد هزار اسؤله واجوبه و امتحاناتِ عجیب که مولانا شمس‌الدین می‌فرمود و انصافها می‌داد، چه آن جنس حال و مقال از هیچ شیخی و قطبی نه دیده بود و نه شنیده

- ۹ (۱۱/۴) همچنان حضرت سلطان العارفين چلبی عارف قدس الله سیره العتریز از حضرت ولد عظم الله ذکره روایت کرد که روزی مولانا شمس‌الدین بطریق امتحان و نازِ عظیم از حضرت و الدم شاهدی التماس کرد؛ پدرم حرم خود کرا خاتون را که در جمال و کمال جمیله زمان و ساره ثانی بوذ و در عفت و عصمت مریم عهد خود، دست بگرفته در میان آورد؛ فرمود که او خواهر جانِ منست نمی‌باید؛ بلکه نازِ نازنین شاهد پسری می‌خواهم که بمن خدمتی کند؛ فی الحال فرزندی خود سلطان ولد را که یوسف یوسفان بوذ پیش آورد و گفت: امیدست که بخدمت و کفش گردانی شما لایق باشد؛ فرمود که او قرزندِ دلبنده منست؛ حالیا قدری اگر صبا دست دادی اوقات بجای آب استعمال می‌کردم که مرا از آن ناگزیرست؛ همانا که حضرت پدرم بنفسه بیرون آمده دیدم که سبویی از محله جهودان

T, II ; 50 ; H, II, 121 ۳۸۷-۳۸۶ K T ۱۶۲ B T ۱۷۴ Z ۱۱-۱۰/۴

1 مریدان را KZ : مریدان B || نوع BZ : وجه K || کس است KB : + و Z ||

8 سره العتریز KZ : B || 9 شاهدی KB : شاهد Z || 13 ناز KZ : B || که BZ : K - ||

15 امیدست BZ : او امیدست K || 16 قدری KZ ~ اگر B

پر کرده و بیاورد و در نظر او بنهاد ؛ دیدم که مولانا شمس الدین فریادی
 برآورد و جامه‌ها را بر خود چاک زده سر در قدم پذیرم نهاد و از آن
 3 قوت و مطاوعت امر پر حیرت نمود ؛ فرمود که بحق اول بی اول
 و آخر بی آخر که از مبدأ عالم تا انقراض جهان مثل تو سلطانی
 دلداری محمد خو در جهان وجود نه آمد و نخواهد آمدن و هماندم سر
 6 نهاده مرید شد ، فرمود که من غایت حلم مولانا را امتحان می‌کردم
 و آن توسع باطن از آنها نیست که در حیز خبر گنج

شعر (رمل)

9 صد هزاران امتحانست ای پسر هر که گوید من شدم سر هنگ در
 اکنون می‌گویم

شعر (کامل)

12 يَفْتَنِي الْكَلَامُ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ
 أُحِيطُ مَا يَفْتَنِي بِيَا لَا يَنْفَدُ

شعر (هزج)

15 گر بر تن من زبان شود هر موئی یک لطف تو از هزار نتوانم گفت
 (۱۲/۴) همچنان اصحاب قدیم و اخوان کریم رضوان الله علیهم
 أجمعین از حضرت مولانا نقل کردند که فرمود : چون خدمت
 18 مولانا شمس الدین بمن رسید و مصاحبت نمود ، همانا که آتش عشق
 در درونم شعله عظیم می‌زد ؛ بتحکم تمام فرمود که دیگر سخنان

T, II, 52 ; H, II, 122

۱۲/۴ Z ۱۷۴ ب B ۱۶۳ K ۳۸۸

1 فریادی : KZ فریاد B 2 زده KZ : کرده B 4 سلطانی KZ : سلطان B 6
 نهاده KB : نهاد و Z 15 مولانا را KZ : مولانا B 15 تن KZ : تر (!) B ۵ از
 KZ : B 16 همچنان KB : Z —

9 ص ... سر هنگ در : MN : ج ۳ ، ص ۶۸۲ / ۳۹ : MA : ص ۱۵ / ۲۰۸

پنرت را بخوان؛ باشارتِ او زمانی نخواندم؛ پس آنگاه فرمود که با کس سخن مگو، مدتی خاموش کرده بسخن گفتن نیز نپرداختم و ازین رو که سخنانِ ما غذای جانِ عاشقان شده بود و راحِ ارواحِ اهلِ صفا 3 گشته بیکبارگی تشنه ماندند و از پرتوِ همت و حسرتِ ایشان بمولانا شمس الدین چشم زخم رسید

6 (۱۳/۴) همچنان احبابِ یقین و عاشقانِ راستین چنان روایت کردند که در مبادیِ حال حضرتِ مولانا سخنانِ بهاء و لدرا بجدّ مطالعه می فرمود؛ از ناگاه مولانا شمس الدین از در در آمد که بخوان بخوان! تا سه بار؛ بعد از آنکه ینوعِ علم لدنی از درونِ مبارکش فوران 9 کرد دیگر بدان سخنان نپرداخت

(۱۴/۴) همچنان منقولست که حضرتِ مولانا در اوایلِ اتصال بمولانا شمس الدین شبها دیوانِ مُتَنَبِّی را مطالعه می کرد؛ مولانا 12 شمس الدین فرمود که بآن نمی آرزد؛ آن را دیگر مطالعه مکن؛ یک دو نوبت می فرمود و او از سرِ استغراق باز مطالعه می کرد؛ مگر شبی بجدّ مطالعه کرده بخواب رفت؛ دید که در مدرسه با علما و فقها 15 بحثِ عظیم می کند؛ تا همگان ملزم می شوند، هم در خواب پشیمان می شود و تأسف می خورد که چرا کردم، چه لازم بود، قصد می کند که از مدرسه بیرون آید، هماندم بیدار می شود، می بیند که مولانا 18 شمس الدین از در در می آید و می فرماید که دینی که آن بیچاره فقیهان را چها کردی؟ آن همه از شوی مطالعه دیوانِ متنبی بود

T, II, 52-3; H, II, 122-3 ۳۸۹-۳۸۸ K ب ۱۶۳ B آ ۱۷۵ Z ۱۴ - ۱۳/۴

1 پذیرت را BZ پذیرت K || 2 نیز BZ : K - || 4 کشته BZ : + و K || 8 مولانا KZ : مولا B || 12 مولانا KZ : مولانا B || 16 ملزم KB : ملزم Z || 19 که دینی KZ : دیدی B

(۱۵/۴) همچنان شبی باز در خواب می‌بیند که مولانا شمس الدین
 متنبی را از ریش بگرفته پیش مولانا می‌آرد که سخنان این را می‌خوانی
 و متنبی مردی بوذه نحیف الجسم، ضعیف الصوت؛ لا بها می‌کند که مرا
 از دست مولانا شمس الدین خلاص ده و آن دیوان را دیگر مشوران؛
 آخر الامر ترک علوم و تدریس کرده دستار لالیثی بسته فرجی
 هندباری پوشیده بسماع و ریاضت شروع فرمود، گفت

شعر (رجز)

زاهد کشوری بدم واعظ متبری بدم

کرد قضای دل مرا عاشق کف زنان تو

(۱۶/۴) همچنان نقلست که حضرت مولانا شمس الدین بیک
 روز از قیصریه باقسرا رسیده در مسجدی مسافر شد؛ بعد از نماز
 خفتن مؤذن مسجد بجد گرفت که از مزکت بیرون آی و بجائی
 مهان شو؛ گفت: مرد غریب معنور دار، طمع چیزی ندارم؛
 بگذار مرا تا بیاسایم؛ مؤذن بیچاره از غایت بی ادبی و چشم بستگی
 سفاقت عظیم کرده بسی جفا نمود؛ فرمود که زبانت بیاماساز؛
 فی الحال زبانش برآماسید و مولانا شمس الدین بیرون آمد و بسوی
 قونیه روانه شد، امام مسجد در آمد و مؤذن را در جال نزع دید،

۱۵/۴ - ۱۶ Z ۱۷۵ B ۱۶۳ ب - ۱۶۴ K ۳۹۰ - ۳۹۱

T, II, 53 - 4 ; H, II, 123 - 4

۱ می‌بیند B : بیند KZ || ۴ دیوان را B : دیوان KZ || ۵ لالیثی K : لالیس
 BZ || ۶ فرمود KZ : فرموده B || ۷ شعر KB : — || ۱۰ الدین KZ : — || ۱۲ مسجد
 KB : — || مزکت KB : مسجد Z || آی KZ : رو B || بجائی KZ : بجای B || ۱۴
 KB تا Z —

چون از کیفیتِ حالش باز پرسید اشارت کرد که آن درویشِ مسافرا در یاب که بدین حال مرا او کرد؛ امام در پی مولانا شمس الدین افتاد و در آبِ قلقل رسیده سر نهاده و لایبهای بی حد کرد که مسکین بود،³ عظمتِ شمارا معلوم نکرد و بجدّ عنرها خواستن گرفت؛ فرمود که قضی الامر حکمی رانده شد؛ اما دعا کنم تا ایمانِ روز و عذابِ آخرت را نیند؛ امام مردِ روشن دل بود، اخلاص آورده مرید شد⁶ تا عودتِ امام مؤذنِ وفات یافته بود

(۱۷/۴) همچنان عارفِ نورِ سحری، مولانا سراج الدین تتری رحمه الله از حضرتِ مولانا نقل کرد که روزی مولانا شمس الدین با جماعتی همدم صحبت کرده بود و در کنجی نشسته بودند و قلبِ زمستانِ شدید بود، مگر عزیزی از آن جماعت التماسِ گلدسته کرد، مولانا شمس الدین برخاست و بیرون آمد، چون در آمد گلدسته لطیف در پیش¹² آن عزیز نهاد، همگان سر نهاده؛ فرمود که کرامت نیست، این از خواستِ یارانِ خاصست، حق تعالی برای اجابتِ ارادتِ شما از عالمِ غیب تحفه پیدا کرد¹⁵

(۱۸/۴) همچنان منقولست که اوقات حضرتِ مولانا می فرمود که خدمتِ مولانا شمس الدین ما در تسخیرِ نفوسِ جنتی و انسی و سرّ اسماء قدسی و اسرارِ اشیا یدِ بیضای موسوی داشته و همانا که نفّسِ مبارکِ او همدم مسیحا بود و در علمِ کیمیا نظیرِ خود نداشت و در¹⁸

۱۷/۴ - ۱۸ Z ۱۷۵ B ۱۶۴ آ - ب K ۳۸۹ - ۳۹۰

T, II, 65 ; H, II, 125

2 مرا KB : مارا Z || 5 تا KB : که Z || 11 التماس KZ به کلدسته B 17 جی ...

همانا که BZ - K || 18 موسوی داشته Z : داشت B

دعوتِ کواکب و قسمِ ریاضیات و اَلْهَیَات و حکمیات و نجوم و منطق
و خلاقی اورا لَیْسَ کَمِثْلِهِ نَفْسٌ فِی الْآفَاقِ و اَلْأَنْفُسُ می خواندند ؛
اما چون بگردانِ خدا مصاحبت نمود همه را در جریده^۳ لا ثبت فرموده
از کلیاتِ مرکبات و مجردات و مفردات مجرد شد و عالمِ تجرید و تفرید
و توحید را اختیار کرد

شعر (هزج)

تا یک ورق از عشقِ تو حاصل کردم

سیصد ورق از علمِ فراموشم شد

(۱۹/۴) همچنان افاضلِ اصحاب از حضرتِ سلطانِ اولوآلالباب
روایت کردند که روزی مولانا شمس الدین بر درِ مدرسه نشسته بود ؛
از ناگاه جلاّدی می گذشت ، فرمود که این شخص ولیست ؛ یاران گفتند :
جلاّد دیوانست ؛ گفت : آری جهتِ آنکِ ولی^۴ را کشته بود ؛ اورا
از دربندانِ زندانِ بدن و قفصِ قالبِ رها نیده ولایتِ خود را بذو بخشید ،
روزِ فردا جلاّد توبه کرده از خواصّ عباد شد و مرید گشت
(۲۰/۴) همچنان روزی حضرت مولانا شمس الدین فرمود که در
ما مرید ما بسه گونه حال راه تواند یافتن ؛ اوّل بمال ، دوم بحال ،
سوم بنیاز و ابتهال
(۲۱/۴) همچنان منقولات که حضرت چلبی حسام الدین
قدّس الله سرّه^۵ در اوایلِ جوانی بخدمتِ مولانا شمس الدین تواضع

۲۱-۱۹/۴ Z ب ۱۷۵ B ب ۱۶۴ آ - ب K ۳۹۰-۳۹۱

T, II, 55 ; H, II, 125

۲ نفس KZ : بی B ۳ خدا KBZh : Z — ۴ 5 تفرید KZ ~ توحید B

۶ شعر KB : Z — ۸ شد BZ : کرد K ۱۶ مرید ما KB : مرید Z ۱۷ ابتهال
KB : Z — ۱۸ همچنان KZ : B —

- عظیم می نمود و تذلل می کرد و یارانِ بینا چون تعلق و تعظیمِ آن حضرت را بدو می دیدند ، بصدقِ تمام بندگیها می کردند ؛ روزی فرمود که شیخ حسام الدین باینها نمی شود و آلدین عین الدراهم 3 چیزی بده و بندگی کن تا در ما توانی راه یافتن ؛ همان لحظه برخاست و بسوی خانه رفته هر چه از اثاثِ خانه داشت از عقار و عروض و نقود تا ماعون البیت و تجملِ اهلِ حرم را بیکبارگی برگرفت و در نظر 6 مولانا شمس الدین نهاد و همچنان مگر در دیه فلیراس باغی داشت که با بوستانِ فردوس مناظره می کرد ، فی الحال فروخته بهای آن باغ را در کفشِ مبارکش ریخت و سجدهات می کرد و می زارید و شکرها می کرد 9 که آن چنان پادشاهی از وی چیزی درخواست کرد ، فرمود که آری حسام الدین ، او مید بفضلِ یزدان و همتِ مردان چنان می دارم که بعدالیوم بجائی برسی که مغبوطِ اولیای کمال شوی و محبوب و محسودِ اخوانِ صفا 12 گردی ؛ اگر چه مردانِ خدا بهیچ چیزی محتاج و مفتقر نیستند و از کونین منزّه اند ، اما در قدمِ اول امتحانِ محبوب محبتِ محب را جز بتركِ دنیا نیست و پایه دَوَم تركِ ماسوی الله است و بهیچ نوع مریدِ مزید طلب 15 بمرادِ خود راه نیافت الا ببندگی و ایثار ؛ همانا که آیت فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی وَ اَنْتَقٰی وَ صَدَقَ بِالْحُسْنٰی (۹۲/۵-۶) نه توقیعِ رایتِ صدیقِ اکبر است ؟ و صدیقان را صدیقِ صدیق در خور است 18

7 نهاد و KZ : B || مکر KZ : B — || فلیراس KB : Z || که Z : BK — || 8 فروخته KB : + || 9-8 || فی الحال ... می کرد که KBZb : Z — || آن KZb : KB — || 12 || محبوب KZ : B — || 13 خدا KB : چندان (!) Z || 18 در خور Z : در خوار KB

شعر (مجتث)

بگیر کیسه، پر زر باقرِ ضوا الله آی
قراضه قرض دهی ضد هزار کان گیری

3

و هر مریدی و عاشقی که در راه شیخ خود زر بازی تواند کردن سربازی
هم تواند کردن و هرگز عاشقانِ مُخْلِصِ مُخْلِصِ بدین و دنیا نمانده
و گویند از آن مجموع جز درمی قبول نکرد و همه را باز بحضرت شیخ
حسام الدین بخشیده نه چندان عنایت بی نهایت فرمود که در شرح آید
و اِلَیَّ اللهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲/۳۱) عاقبت بجائی رسید و صدی شد که
اصحاب مشروح الصدر بر صدر او سر می نهادند و حضرت مولانا امین
کنوز العرش خطابش می فرمود و شش مجلد مثنوی که بیست و شش
هزار و ششصد و شصت بیت است، شرح سر او بود و در وصف او
نازل شد

12

(۲۲/۴) همچنان منقولست که روزی مولانا شمس الدین فرمود که

بسطامی محبوب بود، شصت سال خربزه نخورده بود؛ گفتند: چرا
نمی خوری؟ گفت: نمی دانم که حضرت مصطفی خربزه را چگونه
برید؟ پس کسی که خربزه بریدن او را نداند از علمهاش که پنهان
تر و مشکلترست چه خبر دهد؟ فرمود اگر دشنام من بکافر صد
ساله رسد مؤمن شود؛ اگر بمؤمن رسد ولی شود، بیست روز،

18

T, II, 58 - 9, II, 126 ۳۹۳ - ۳۹۲ K آ ۱۶۵ B ب - آ ۱۷۶ Z ۲۲/۴

5 غلض غلض KBZh: مخلص Z || 10 می فرمود KZ: می کرد B — Bh

12 شد KZ: بود B || 13 همچنان KB: — Z || شمس الدین KZ: ش B || 15 چگونه

KZ: چنین B

2 اقرضوا الله: قرآن، سورة المزمل ۲۰/۷۳

عاقبت فرمود که یکی مرا پرسید که ابلیس کیست؟ گفتم: تو؛
از آنک ما این ساعت غرقِ ادریسیم؛ اگر ابلیس نیستی تو هم چرا
غرقِ ادریس نیستی و اگر از ادریس اثری داری ترا چه پروای ابلیس
3 است؛ اگر می گفتی که جبرئیل کیست؟ گفتمی: تو

(۲۳/۴) همچنان ملک الاصحاب چلبی جلال الدین رحمه الله روایت

کرد که در نوبتِ اول چون حضرت مرلانا شمس الدین بقونیه رسید،
6 اتفاقاً بر سرِ راهِ دروازهٔ حلقه بگوش سه درمِ سلطانی یافت؛
باخود قرار کرد که وجهِ نفقه اینست؛ چه آن زمان صد و بیست
پول بدری بود و یکتا گردهٔ لطیف و سپید بیولی می دادند؛ همچنان
9 هر شبی از یک گرده نیمی را خوردی و نیم دیگر را بمسکینی دادی؛
علیها چون مدت منقضی شد و وجوه بپوش آمد، پاپوجی پوشیده عزمِ
12 شام کرد و روانه شد

(۲۴/۴) همچنان در اوایل شرح الشبانی اغلب در بیست روز

یا پانزده روز یا ده روز باری افطار می کرد، کم افتادی که در هفت
روز یا پنج روز چیزی خوردی و چون عزیمتِ شام را مصمم کرده
15 غیبت نمود، حضرت خداوندگار تاریخ سفرِ اورا بحضرت چلبی
حسام الدین همچنین املا فرمود که سَافَرَ الْمَوْلَى الْأَعَزُّ الدَّاعِي إِلَى
الْخَيْرِ، خُلَاصَةُ الْأَدْوَاخِ، سِرُّ الْمَشْكَاةِ وَالزَّجَاجَةِ وَالْمِصْبَاحِ،
18

۲۳/۴ - ۲۴ - Z ۱۷۶ آ - ب B ۱۶۵ K ۳۹۲ - ۳۹۳

T, II, 58 - 9; H, II, 126

1 فرمود KZ: فرموده B || 6 رسید KZ: رسید B || 7 اتفاقاً BZ: اتفاق K ||
سه BZ: یک K || 8 وجه BZ: K || چه KZ: B || 9 سپید K: سپید BZ ||
13 الشبانی KB: الشبانی Z || 14 یا ده روز ZB: K || می کرد KBZh: B ||
17 همچنین KZ: B

شَمْسُ الْحَقِّ وَالْأَدِينِ ، مَخْفِي نُورِ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ،
أَطَالَ اللَّهُ عُمُرَهُ وَلَقَانَا بِالْخَيْرِ لِقَائِهِ يَوْمَ الْخَمِيسِ الْخَادِي
وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ شَوَّالِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَأَرْبَعِينَ وَسِتِّمِائَةٍ 3

(۲۵/۴) وگویند در سالی دیناری خرج او بود در هفت روز
باری نیم گرده را در آب سر ثرید کردی و خوردی ؛ مگر روزی
سرپز از حال او اندکی بوی برده آن روز بر سر ثرید قدری روغن 6
مزید کرد ؛ دیگر بگرد دکان روآسی نگشت و اغلب اوقات بر سر پا
بودی و سیران کردی

(۲۶/۴) همچنان منقولست که در فراق او حضرت مولانا 9
بی قرار گشته لیلًا و نهارًا آرامی و خوابی نداشت و مستیها می راند
وامرار می فرمود

(۲۷/۴) همچنان منقولست که روزی در اسفار خود بخدمت 12
شیخی رسید که او را عَلیّ شاهد بازی و تفرّج صورت بود ؛
فرمود که هی در چیستی ؟ گفت : صور خوبان چون آئینه است ،
حق را در آن آئینه مشاهده می کنم ، چنانک گفته اند 15

شعر (رباعی)

در تو که بدیده صفا می نگرم فی از بی شهوت و هوا می نگرم
دینارِ خوش آینه لطفِ خداست مادر تو بذآن لطفِ خدا می نگرم 18

۲۷-۲۵/۴ Z ۱۷۶ ب B ۱۶۵ آ-ب K ۲۹۳-۲۹۴

T, I, 50; H, II, 128

3 ثلث ... سَنَهِ ZB : ۶۴۳ K || 4 روز BZ : روزی K || و گویند KB :

همچنان Z || 5 ثرید K : ثرید ZB || 6 ثرید K : ثرید BZ || 9 همچنان KB : — Z

14 صور KZ : صورت B || 15 در آن KB : — Z

فرمود که ای ابله از آنک حق را در آینه آب و گل می بینی چرا در آینه جان و دل نبینی و خود را نطلبی ؛ درویش در حال سر نهاد و استغفار کرده از یک نظر عنایت او هدایت یافته بکمال رسید و حقیقت خود را بدید و حقیقت او را دریافت

(۲۸/۴) همچنان منقولست که روزی در بغداد از در سرائی گذر

می کرد ؛ مگر آواز چنگ بگوشش رسید ، در آمد تا یکدمه استماع کند ؛ خواجه سرا که از سر سراء محجوب بود بغلامی اشارت کرد که آن درویش را زن تا بروذ ؛ غلام شمیر کشیده حمله کرد ؛ فی الحال دست او مفلوج شد ؛ بغلامی دیگر فرمود ، او را دست هم بر هوا بماند و خشک شد ، مولانا شمس الدین بیرون آمد و روانه شد ؛ کسی در پی او نتوانست رسیدن ؛ روز دوم خواجه از دنیا بآخرت سفر کرد

(۲۹/۴) همچنان یاران قدیم ، مستان رحیق تسنیم ، چنان

روایت کردند که روزی مولانا شمس الدین در عراق عجم در سماع بود مگر قلندری در آن مجلس چرخ می زد و دم بدم خرقة او بوی می رسید و هیچ ممتنع نمی شد ؛ یک دو بار فرمودند که درویش آن سوتر ؛ قلندر جواب داد که میدان فراخ است ؛ همان لحظه شمس الدین از سماع بیرون آمد و روانه شد ؛ در حال قلندر بیفتاد و جان تسلیم کرد ؛ آتش در نهاد آن درویشان صاحب دل افتاده غریبی بر آوردند که دروغا شمس پرتند باز درویشی را سقط کرد ؛ چندانک در پی دویزند پریزه بود

T, II, 61-2 ; H, II, 129 ۳۹۴-K ب ۱۶۵ B آ ۱۷۷ Z ۲۹-۲۸/۴

8 کرد KB : می کرد Z || 9 شد KZ : + باز B || بر BZ : در K || 18 غریبی

KZ : عربی B

- (۳۰ / ۴) همچنان خیران طریقت، و پیران حقیقت، چنان روایت کردند که حضرت بهاء ولد را قَدْ سَ اللَّهُ لَطِيفَتَهُ مریدی بود و او را قطب الدین ابراهیم گفتندی؛ مردی بود صاحب دل و روشن ضمیر؛ مگر روزی حضرت شمس الدین ازو رنجید و او را راهِ هردو گوش بسته شد، چنانکه هیچ نمی شنید؛ بعد از مدتی باز عنایت فرموده آن کبری ازوی زایل شد؛ اما اثرِ قبضی دردلش بماند و هیچ نمی رفت؛ روزی مولانا شمس الدین فرمود که یارا! بارها از تو عفو کردم و صفا شدم، چرا دلتنگی؟ خوش باش و در خوشی باش؛ همچنان آن حالت ازو نمی رفت، از ناگاه در میان بازار مقابل او شد؛ بصدق تمام سر نهاد و کلمه شهادت بر زبان راند که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شمس الدین رسولُ اللَّهِ؛ مردم غلغلو کردند که او را بزنند؛ مگر شخصی پیش دستی کرده او را بزد؛ مولانا شمس الدین چنان نعره زد که در حال آن مرد مُرد و مردم بازاری بازاری تمام بیچاره وار سر نهادند و بنده شدند؛ همانا که دستِ قطب الدین را بگرفت و از میان بازار بکناری بیرون آمد؛ گفت: آخر نام من محمد است، محمد رسولُ اللَّهِ بایستی گفتی، که مردم زر را بی سکه نمی دانند

- (۳۱ / ۴) همچنان عزیزی روایت کرد که روزی جماعتی در باب تحریمِ حشیش سخن می گفتند؛ مولانا شمس الدین فرمود که یارانِ ما بسزک گرم می شوند؛ آن خیالِ دیوست، خیالِ فرشته اینجا خود

T, II, 63; H, II, 130

۳۹۵ K ۱۶۶ B ۱۷۷ Z ۳۱ - ۳۰ / ۴

۱ حیران KBZh: ۲ L لطیفه KZ: لایمه B: ۳ و KZ: B: ۴ بماند
 KZ: بود B: ۵ و در خوشی KZ: که B: ۶ باش KZ: ۱۴ بکناری KB:
 بکنار Z: ۱۵ آخر B: KZ: ۱۷ همچنان K: ZB:

- چیزی نیست خاصه خیالِ دیو ؛ عینِ فرشته را خود راضی نباشم ،
 خاصه خیالِ فرشته ؛ دیو خود چه باشد تا خیالِ دیو چه بود ؟
 چرا خود یارانِ ما را ذوق نباشد از عالم پاکِ بی نهایت ؛ با آنک 3
 مردم را چنان کند که هیچ فهم نکند ، دنگ باشد ؛ شخصی اشکال
 گفت که حرائِ نحر در قرآن هست ، حرائِ سبزک نیست ؛ گفت :
 هر آینی را سببی می شد ، آنکه وارد می شد ؛ این سبزک را در عهدِ 6
 پیغامبر علیه السلام نمی خوردند و اگر نمی خوردند ؛ هر آیت بقدرِ
 حاجت فرو می آمد و بسببِ نزول فرو می آمد ؛ چون صحابه بنزدِ رسول
 علیه السلام قرآن را بلند خواندند تشویش شد ، خاطرِ مبارکش را 9
 آیت آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ
 النَّبِيِّ (۲/۴۹) آیه
 12 (۲۲/۴) همچنان چون حضرتِ مولانا ولد را بمولانا شمس الدینِ
 تبریزی قدس الله سرهم مریدش کرد ، فرمود که بهاء الدینِ من
 حشیش نخورد و هرگز لواطه نکند که عندالله الکرم این هر دو کارِ عظیم
 15 نا محمود است و ذمیم
 (۲۳/۴) همچنان منقولست که در عهدِ مولانا رَضِیَ اللهُ عَنْهُ
 مگر در مجمعِ مشایخِ صوفی گفته باشد که دریغا نازنین پسرِ بَها
 18 ولدِ بلخی متابعِ توریزی بچه شد ؛ خاکِ خراسان متابعتِ خاکِ
 تبریز کند ؛ مولانا شمس الدینِ فرمود که او دعویِ صوفی و صفا کند ،
 او را این قدر عقل نباشد که خاکِ را اعتبار نباشد ؛ اگر استنبولی را

آن باشد واجب باشد بر مکتبی که متابعت او کند ، حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ
 الْإِيمَانِ ؛ گفت آخر مراد او علیه السلام چگونه مکه باشد که مکه
 3 ازین عالم است و ایمان ازین عالم نیست ؛ پس آنچه از ایمان باشد
 باید که هم ازین عالم نباشد ، از آن عالم باشد ، وَالْإِسْلَامُ بِدَأْ
 غریباً ، چون غریب است و از عالم دیگر است چگونه مکه را
 6 خواهد ؟ والسلام

(۳۴/۴) همچنان خلاصه الاصحاح مولانا شمس الدین ولد مدرّس
 طاب ثراه روایت چنان کرد که از درویشانِ واصل جماعتی از حضرت
 9 مولانا پرسیدند که خدمتِ خواجه فقیه چگونه مرد بود ؟ فرمود که کامل
 تبریزی که ابدال شهر قونیه است چند درجه از فقیه احمد برترست ،
 اوقات کامل تبریزی بسروقتِ سلاطین و امرا در می آمد و او را اصلاً
 12 حُجَّاب و بَوَّابِ سرا نمی دیدند و می گذشت و بر تختِ سلطان می نشست
 و در مجالس ایشان در می آمد و آلاتِ مجلس را می ستد و بیرون می رفت ؛
 و کسی را زهره و یارا نبودی که چیزی گفتی و بعضی اکابر بینا دل
 15 مولانا شمس الدین تبریزی را سیف الله می گفتند ؛ از آن که از هر که
 رنجیدی یا کشتی یا مجروح روح کردی و صد هزار کامل تبریزی در دریای
 او قطره بودی

(۳۵/۴) همچنان پیوسته حضرت مولانا شمس الدین فرمودی که
 18 یارِ راستین آنست که همچون خدا محرم باشد ، در تحملِ مقاسات
 و مکروهات و زشتیهای یار و از هیچ خطائی و خلی نرنجد و اعراض

واعتراض را بخود راه ندهد ، چنانکه حضرت پر رحمت حق تعالی که
از جمیع ذنوب و عیوب و نقایص بندگان خود نمی رمد و بعنایت تمام
و شفقت شاهانه رزقشان می دهد ؛ یاری و محبت بی علت اینست ،
چنانکه فرمود

شعر (جنت)

۶ نو فضل و رحمت حق که هر که در تو گریخت
قبول می کنیش با کرمی و با خای

(۳۶/۴) همچنان مگر روزی فوج زنان از دور گذر می کردند
و کامل تبریزی ایستاده بود ؛ فرمود که در میان آن جماعت نوری
می درخشید و آن پاره نور مانا که از کان انوار حضرت مولانا است ؛
چون تفحص کردند ، دیدند که ملکه خاتون بود بنت مولانا رضی الله
عنها و عن ابیها ؛ فرمود که بخانه آوردند و مهمانیشان کرده عنایت
عظیم فرمود

(۳۷/۴) همچنان حضرت سلطان ولد حکایت فرمود که روزی
حضرت والد و مادر مولانا شمس الدین مبالغه عظیم فرمود و از حد
بیرون مقامات و کرامات و قدرتهای او را بیان کرد ؛ من از غایت اعتقاد
و شادی بیامدم و از بیرون در حجره او سر نهادم و ایستادم ؛ فرمود که
بهاء الدین چه لاغ است ؟ گفتم که امروز پدرم اوصاف عظمت شمارا بسیار

T, II, 66 ; H, II, 132 ۳۹۸ K T. ۱۶۷ B T. ۱۷۸ Z ۳۷-۳۶/۴

۴ فرمود KB : فرموده Z || ۷ خای KB : + و Z || ۹ بود KZ : B — || ۱۰ که

KZ : کاه B || حضرت BZ : — K || مولانا KZ : مولانا B || ۱۸ گفتم که KZ :
کفت B

کرد ؛ گفت : والله والله من از دریای عظمتِ پدرت قطره نیست ؛ اما هزار چندانم که فرمود ؛ باز بحضرتِ مولانا آمدم ، سر نهادم که مولانا شمس‌الدین چنین گفت ؛ گفت : نورِ خود را ستود و عظمتِ خود را نمود و صد چندانست که فرمود

- (۳۸/۴) همچنان در میانِ اصحابِ روزی مولانا شمس‌الدین فرمود که اَقُولُ مَعَكُمْ فِي السِّرِّ حَتَّى لَا يَسْمَعَ مُولَانَا ، خَلْقَيْنَا الْمُتَقَدِّمِينَ ، لِأَنَّ الْفَضْلَاءَ فِي الْمُتَأَخِّرِينَ أَكْثَرُ ، وَاللَّهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَكَلَّمْتَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا تَكَلَّمْتَ مُولَانَا ؛ فرمود که یک پولِ مولانا عَظَّمَ اللَّهُ ذِكْرَهُ پیشِ من برابرِ صد هزار دینارِ خیر باشد و از آنِ متعلقانِ او ؛ و هر که ره یابد بمن ، تبعِ او باشد ؛ زیرا دری بسته بود ، باز ازو شد ؛ والله که من در شناختِ مولانا قاصرَم ؛ درین سخن هیچ نفاق و تکلف نیست و تأویل که من از شناختِ او قاصرَم ، مرا هر روز از حال و افعالِ او چیزی معلوم می شود که دی نبوده است ؛ مولانا را بهتر که ازین دریابید تا بعد از آن خیره نباشید ؛ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ (۹/۶۴) ، همین صورتِ خوب و سخنِ خوب می گوید ؛ بدین راضی شوید که و رای این چیزی هست ، آن را طلبید ازو ؛ فرمود سخنی هست یکی نفاق ، یکی راستی ، اما آنکِ نفاقست جانِ همه اولیا و روانِ ایشان در آرزوی آنند که مولانا را دریافتندی و با او نشستندی ؛ و آنکِ راستی است بی نفاقست که روانِ

T, II, 69 ; H, II, 133

۳۹۸ K آ ۱۶۷ ب ۱۷۹ Z ۳۸/۴

2 که مولانا KZ : مولانا B || 3 چنین KZ : چنان B || گفت KZ : + و B ||
گفت KB : Z || 8 ما تکلم ... مثل KBZh : Z || 10 متعلقان او KZ : متعلقان B || که
KZ : + و B

- انبیا در آرزوی آنست که کاشکی در زمان او بودیمی و سخن او بشنودیمی؛ اکنون ضایع مکنید؛ هر که اخلاص او بیشتر بود بعالم حق بیشتر پیوست؛ اکنون من دوستِ مولانا باشم و مرا یقین است که مولانا ولی^۳ خداست؛ اکنون دوستِ دوستِ خدا ولی خدا باشد که این مقررست، همیشه روی آفتاب بمولانا است؛ زیرا که روی مولانا بافتابست، پشتِ آفتاب بدیگرانست، رویش با آسمانها؛ هیچ کتابی مفید تر از پیشانی دوست نیست؛ الا هر کسی دوستِ کامل نیست، بعضی عشر دوستند و بعضی نصف عشر دوستند و اگر نمی بر او معتکف شدی؛ پس هر دوستی چون سی پاره ایست، جامع این سی پاره حق است تعالی

- (۳۹/۴) همچنان از حضرت سلطان ولد منقولست که روزی صوفیانِ اخیار، از حضرت والدم خداوندگار سؤال کردند که ابا یزید رحمه الله علیه گفته است رَأَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ أَمْرَدٍ این چون باشد؟ فرمود که این معنی دو حکم دارد: یا در صورتِ امرد خدا را می دید. یا خود خدا پیش او بصورتِ امرد مصوری شد بسبب میلِ ابا یزید؛ بعد از آن فرمود که مولانا شمس الدین تبریزی را زنی بود کیمیا نام؛ روزی از او خشم گرفت و بطرفِ باغهای مرام رفت، حضرت مولانا بزنانِ مدرسه اشارت فرمود که بروید و کیمیا خاتون را بیاورید که خاطرِ مولانا شمس الدین را بوی تعلقی عظیم است؛ جوقِ زنان کار راستی^{۱۸} می کردند که بطلب او بروند، همانا که مولانا نزد شمس الدین درآمد و او

T, II, 69; H, II, 133

۳۹۹ K T ۱۶۷ B T ۱۷۹ Z ۳۹/۴

3 که KZ: B — 4 که Z: KB — 7 و بعضی K: بعضی BZ 8 — و اگر نمی

KZ: اگر نمی B شنی KZ: B — 9 پاره Z: پارها KB 12 فی KZ: علی B 14

مصور KEZh: Z — 19 وار KB: و Z

در خرگاه نشسته بود ، دید که مولانا شمس الدین باکیما در سخن است
 و دست بازی میکند و کیما بهان جامه ها که پوشیده بود نشسته است ؛
 3 مولانا در تعجب ماند و زنان یاران هنوز نرفته بود ؛ مولانا بیرون آمد
 و در مدرسه طوافی می کرد تا ایشان در ذوق و ملاحظه خود مشغول
 باشند ؛ بعد از آن مولانا شمس الدین آواز داد که اندرون در آ ،
 6 چون در آمد غیر از او هیچ کس را ندید ؛ مولانا از آن سر باز پرسید
 که کیما خاتون کجا رفت ؟ فرمود که خداوند تعالی مرا چندان
 دوست می دارد که بهر صورتی که می خواهم بر من می آید ؛ این دم
 6 بصورتی کیما آمده بود و مصور شده ؛ پس احوال بایزید چنین
 بوده باشد که حق تعالی بصورت امری برو مصور می شد

شعر (هزج)

12 چو صورت اندر آئی تو چه خوب و جانفزائی تو
 چو صورت را بیندازی همان عشقی همان فردی

(۴۰ / ۴) همچنان یاران کبیر و پیران خیر چنان روایت کردند که
 15 شبی حضرت مولانا و خدمت شمس الدین بر بام مدرسه در کوشکی خلوت
 صحبتی کرده بودند و آن شب مهتاب عظیم بود و خلایق بر بامهاشان
 خفته بودند و ایشان را حالتی و حیرتی و خبرتی عجیب روی نموده ؛
 18 همانا که مولانا شمس الدین روی مبارک بمولانا کرده فرمود که این

T, II, 69 ; H, II, 134 ۴۰۰ K ب ۱۶۷ B آ ۱۷۹ Z ۴۰/۴

7 خاتون Z : KB — که KZ : B — 8 صورت BZ : صورت K — 10 باشد
 BZ : شد K — 11 شعر KZ : B — 13 فردی KZ : B — 15 شبی KZ : + با B —
 16 مهتاب KZ : ماهتاب B — 17 حالتی KZ : B — و خبرتی KB : — Z

- بیچارگان همگان مرده اند و از خداوندِ تعالی غافل و بی‌خبر گشته ،
 می‌خواهم که همه را از عنایتِ بی‌نهایتِ خود زنده کنی تا از رحمتِ
 این شبِ قدرِ مابِی نصیب نمانند ؛ حضرتِ مولانا روی مبارک بسوی
 3 قبله دعا کرده فرمود که ای سلطانِ آسمان و زمین ! بحرمتِ سرِّ
 پاکِ مولانا شمس‌الدین همه را بیداری بخش ؛ فی الحال ابری عظیم از
 6 عالمِ غیب پیدا شده و برق ورعد جهیدن گرفت و چنان بارندگی
 شد که بر بامها دِباری نماند و هر یکی از پوشش چیزی بدست گرفته
 می‌گریختند و مولانا شمس‌الدین تبسمهای شیرین می‌کرد و خوش می‌شد ؛
 9 چون روز شد مثال قطرات باران یاران گرد آمدند ؛ حضرتِ مولانا
 شمس‌الدین این قضیه را حکایت کرد ؛ بعد از آن فرمود که پیش
 ازین که کافه انبیا و اولیا سعیا می‌کردند تا از دیدهای خلاقِ مستور
 12 و مخفی شوند و کسی بر حال ایشان مطلع نشود ، درین حال حضرت
 خداوندگار من چندانی در راه عشقِ حق کوششی وجدِ بلیغ نمود که
 از دیدهای پادشاهان نهانی هم نهان ماند ؛ چنانکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ أَوْلِيَاءُ**
 15 **الْأَخْفَاءِ** ، ترا کسی بشناسد که اوت کس کرده است ، دیگر گریست
 نداند که ناپدیدستی

(۴/۴۱) همچنان از کُمَلِ یاران منقولست که روزی فقهای

- 18 حسّاد از سرِ انکار و عناد از حضرتِ مولانا سؤال کردند که شراب
 حلالست یا حرام ؟ و غرضِ ایشان عیرُضِ پاکِ شمس‌الدین بوده ؛
 بکنایت جواب فرمود که تا که خورد ؛ چه اگر مَشکی شراب را

T, II, 71; H, II, 135

۴۰۱ K T ۱۶۸ B ب ۱۷۹ Z ۴۱/۴

4 دعا KZ : B || کرده KZ : + دعا کرده B || آسمان KZ ~ زمین B ||

5 پاک KB : Z — 6 برق KZ ~ رعد B 14 چنانکه KB : چنان Z || 18 حسّاد

KZ : B — || سر KZ : B — || که KZ : B —

در دریا ریزند متغیر نشود و او را مکدر نگردانند و از آن آب وضو
 ساختن و خوردن جایز باشد ، اما حوضکِ کوچک را قطره شراب
 بی گمان که نجس کند و همچنان هر چه در بحر نمکلاَن افتد حکم نمک
 گیرد و جواب صریح آنست که اگر مولانا شمس الدین می نوشد او را
 همه چیزها مباح است که حکم دریا دارد ؛ و اگر چون تو غرخواهری
 کند نان جوینت هم حرام است 6

شعر (رمل)

این نباشد و ر بَوذ ای مرغِ خاک
 بحرِ قُلْزُم را ز مرداری چه باک
 نیست دُونِ اَلْقُلْتَيْنِ و حوض خُرد
 که تواند قطره ایش از راه بُرد
 آتش ابراهیم را نبوذ زیان
 هر که نمرود یست گوی ترس از آن
 گرو لی زهری خورد نوشی شود
 و ر خورد طالب سپه هوشی شود 15

(۴۲/۴) همچنان از حضرت سلطان ولد منقولست که روزی
 حضرت مولانا شمس الدین صفت زنان نیک و عفت ایشان می کرد ؛
 فرمود که باین همه حال اگر زنی را بالای عرش جا دهند و او را
 از ناگاه نظری بدینا افتد و در روی زمین قضیبی را بر خاسته بیند ،

T, II, 72 ; H, II, 36

۴۰۱ K ۱۶۸ B ۱۷۹ Z ۴۲/۴

2 حوضک : KZ : حوض B || 3 همچنان : KB : همچنین Z || نمکلاَن ZB : نمکدان

6 || جوینت BZ : جوین K || 19 بر خاسته KZ : بر پا خاسته B

8-13 این نباشد ... از آن : MN ، ج ۲ ، ص ۴۲۲ / ۳۳۰۸ - ۳۳۱۰ : MA ،

ص ۲۷ / ۱۷۸ - ۲۸

- دیوانه وار خود را پرتاو کند و بر سر قضیب افتد ؛ از آنک در مذهب ایشان بالاتر از آن چیزی نیست ؛ بعد از آن فرمود که شیخ علی حریری که در دمشق می بود ، مردی بود صاحب قدم و روشن دل ؛ هر کرا 3 در سماع نظر کردی ، در حال ارادت آوردی ، و خرقه که شیخ می پوشید همچنان شاخ شاخ بود و در وقت سماع تمامت اعضااش پیدا بود ؛ مگر پسر خلیفه را هوس سماع او شد از پس که صفت حال او می شنید ؛ 6 چون از در مقام در آمد تا اهل سماع را تفرج کند شیخ را بر وی نظر افتاد ، فی الحال مرید شد و جامه پوشید ؛ خبر ارادت او بمصر بخلیفه رسید ، بغایت رنجید و آهنگ قتل او کرد ؛ چون خلیفه روی شیخ را بدید باخلاص تمام بنو روی آورد ؛ خاتون خلیفه را هم ارادت آن شد که او را ببیند ؛ شیخ را بخانه دعوت کردند ، خاتون پیش آمد و در قدم شیخ سر نهاده میخواست که دستبوس شیخ کند ، 12 شیخ ذکر خود را پرتاب کرده بدستش داد که مزار تو آن نیست ، این است و بسماع شروع کرد ؛ خلیفه را از آن حال اعتقادش یکی در هزار شد 15

- (۴۳/۴) همچنان منقولست که منکوحه مولانا شمس الدین کیمیا خاتون زنی بود جمیله و عقیفه ؛ مگر روزی بی اجازت او زنان او را مصحوب جدّه سلطان ولد برسم تفرج بیاباش بردند ، از ناگاه 18 مولانا شمس الدین بخانه آمده مذکوره را طلب داشت ؛ گفتند که جدّه

T, II, 73 ; H, II, 137

۴۳/۴ Z ۱۸۰ B ۱۶۸ ب K ۴۰۲

2 که شیخ : KZ : شیخ B || 4 می پوشید : BZ : پوشید K || 6 صفت حال : KZ : — B ||

8 فی الحال : BZ : در حال K || 10 آورد : KZ : آورده B || 13 مزار : BZ : مراد K ||

17 او زنان : KZ : B || 18 جدّه : KZ : جد B || 19 آمده : KB : آمد Z

سلطان ولد با خواتین اورا بتفرج بردند ، عظیم تولد وبغایت رنجش نمود ؛ چون کیمیا خاتون بخانه آمد فی الحال دردِ گردن گرفته همچون چوب خشک بی حرکت شد ، فریاد کنان بعد از سه روز نقل کرد ؛
 3 همچنان چون هفتم او بگذشت باز بسوی دمشق روانه شد در ماه شعبان سنه اربع و اربعین و ستمائه

(۴/۴) همچنان اُمّای اسرار خصمُ اللهُ بفیضِ آلا نوار
 6 چنان روایت کردند که روزی حضرت مولانا فرمود که روزی مرا عروجِ عوالم ملکوت و سلوکِ مسالکِ جبروت دست داده بود ،
 9 چون بآسمانِ چهارم رسیدم کُره آن فلک را تیره رو دیدم و از ساکنانِ بیت المعمور ، و مغمورانِ عالم نور ، از غیبِ آفتاب سؤال کردم ، از قدسیانِ حضرت جواب شنیدم که آفتابِ ما بزیارتِ حضرت سلطان الفقرا شمس الدین تبریزی رفته است ؛ بعد از تفرجِ مقامات و مطالعه آفاتِ سموات چون بچرخِ چهارم باز رسیدم نیز اعظم در مرکزِ خود بفیضِ انوار و اشعه ضیا مشغول دیدم

بیت (رمل)

15

چون حدیثِ روی شمس الدین رسید شمسِ چارم آسمان سر درکشید
 (۴۵/۴) همچنان روزی جنازه جوانی را باتقِ ابریشمین و آرایشِ تمام می بردند ، و اهلِ عزا و مردم نوحه ها می کردند و جزعی

18

۴۵ - ۴۴/۴ Z ۱۸۰ ب ۱۶۸ B ۱۶۸ - ۱۶۷ K ۴۰۳ - ۴۰۲

T, II, 74-5 ; H, II, 137-8

7 که KZ : B 16 b سر Z : سو B رو K 17 ابریشمین KB : ابریشمین Z

18 نوحه ها BZ : نوحه K

16 چون ... درکشید : MN ، ج ۱ ، ص ۱۲۳/۱۰ MA ، ص ۲۰/۴

می نمودند، از ناگاه حضرت مولانا شمس الدین مقابل افتاده فرمود که
این نامرادِ پر حسرت را کجا می برند، تا ما را ببرند که سالها درین
حسرت خونِ جگر می خورم و آن دست نمی دهد

3

شعر (رمل)

مرگ اگر مردست آید پیش من

تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

6

من ازو جانی برم بی رنگ و بو

او ز من دلّی ستاند رنگ رنگ

و همچنان اگر مرده را که می برند بیانِ عیانِ حالِ خود زبان بوزی
و باظهارِ اسرارِ مرگ اجازت رسیدی چها گفתי و چها نمودی

9

(۴۶/۴) همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا قدس الله

سره العزیز فرمود که چون خداوندیم و بجان پیوندم مولانا شمس الدین
از کسی رنجیدی دعا کردی و گفתי که خدات عمر دراز و مال بسیار دهاذ

12

(۴۷/۴) همچنان منقولست که روزی حضرت ولد روایت

کرد که وقتها مولانا شمس الدین از مریدان و عاشقانِ خود خربزه
میخواست، البته خربزه های شیرین می آوردند می خورد و پوستها را

15

بر سر ایشان می زد که ای مردگان چه آوردید؟ و در آن حالت ایشان را
کشفها می شد و از عالمِ غیب غریب چیزها می دیدند و خرق

18

حُجُب می کردند

۴۷-۴۶/۴ B ۱۸۰ ب B ۱۶۸ ب K ۴۰۲-۴۰۳

T, 11, 75; H, II, 138

6 خوش KZ: من B || 7 بی رنگ KZ: از رنگ B || 11-13 همچنان ... دهاذ BZ:

K- || 14 منقولست که K: BZ || 17 که KZ: B-

(۴۸/۴) الحکایه : همچنان حضرت ولد حکایت فرمود که
روزی حضرت پندرم در عظمت شان مولانا شمس الدین از حد
بیرون مدحها فرمود و در بیان بزرگی و درجات و انواع کرامات و قربت
اورا اطلاع بر ضمایر مریدان و چیزهای دیگر که در بیان نایذ چندانی
گفت که تمامت یاران حیران شدند و این بیت را گفت

شعر (رمل)

شمس تبریزی که گامش بر سر ارواح بود
پا منته تو سر بنه بر جایگاه گام او

۹ و من از غایت شادی که شیخ مرا علی ملا الکرام مدح و اکرام کرد ،
دوان بحجره مولانا شمس الدین رفتم و سر نهادم و دست مبارکش را
بوسیده بر دیده خود مالیدم و عشق بازیهای کردم تا حضرت شمس الدین
۱۲ از حرکات من تعجب نمود ، فرمود که بهاء الدین بجد لطفها می فرمائی
و دلدارها می کنی ، چه هیچ ازین قبیل حرکات اهل سیل نکرده
بودی ، چونست ؟ گفتم : حضرت پندرم چندانی عظمت شمارا بیان
۱۵ کرد که همگان دیوانه شدیم ، و اگر هزار سال تمام عمرم باشد و بر فرق
میر در بندگی شما خدمت کنم و همه در محل قبول افتد هنوز منت
بر جان این بنده مخلص خواهد بودن و گفتم :

شعر (هزج)

- پیروزِ جهانِ غلامِ بیروزه، تو
 3 زنبیلِ زنانِ گدایِ دریوزه، تو
 صد سالِ فلکِ خدمتِ خاکِ تو کند
 نگزارده باشد حقِ یکِ روزه، تو
 6 فرمود که بهاء الدین، آنچ حضرتِ مولانا در حقِ ما فرمود حقّ است،
 نتوانم گفتن که نیست؛ اما والله ثمّ والله صد هزاران همچون شمس الدینِ
 تبریزی از آفتابِ عظمتِ مولانا ذره، بیش نیست

شعر (هزج)

- 9 در پرتوِ آفتابِ عالمِ گیرت آن ذره که در شمار نایبِ مائیم
 بعد از چندین مکاشفات و سیّرِ سیّترِ ملوکِ سلوک و قربتِ انوار
 12 و صحبتِ ابرار و مشاهده، عالمِ غیب که ملکِ مطلقِ منست تا غایت
 هنوز بر پای مولانا نتوانستم رسیدن، تا خود بحقیقتِ او که رسد؟
 (۴۹/۴) همچنان اکابرِ اصحابِ کبار، رضوانُ الله علیهم
 15 اجمعی، از حضرتِ مولانا عَظَمَ اللهُ ذِکْرَهُ، روایت کردند که
 روزی جماعتی از حضرتِ مولانا شمس الدین سؤال کردند که توحید
 چیست؟ فرمود که سؤال کردن از شیخِ بدعتست؛ توحید آنست که
 18 بدانی همه چیزها آنِ خداست و از خداست و بخداست و باز گشت بخداست

وَأَمَّا آتِجَ أَنْ خَدَّاسْتِ لِيْلَهٍ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ
 (۱۲۰/۵) ، وَأَمَّا آتِجَ از خَدَّاسْتِ وَمَا بِيَكُم مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ
 3 (۵۳/۱۶) قُلْ كُلُّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ (۷۸/۴) ؛ وَأَمَّا آتِجَ بِخَدَّاسْتِ
 أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ (۲۵/۳۰) وَأَمَّا آتِجَ بازگشت
 بِخَدَّاسْتِ وَالَّتِي اللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ (۲۱۰/۲ ؛ ۱۰۹/۳ ؛ ۴۴/۸ ،
 6 ۷۶/۲۲ ، ۴/۳۵ ، ۵/۵۷) ؛ وَالَّتِي تَرْجِعُ الْأُمُورَ كُلُّهُ (۱۲۳/۱۱) ؛
 وَالَّتِي تَمْصِرُ (۱۸/۵ ، ۳/۴۰ ، ۱۵/۴۲ ، ۳/۶۴) ، هر که خوذرا
 شناخت بِمُحَدَّثِي خَدَّایِ خوذرا شناخت بِقَدِيمِي ؛ هر که تَنِ خوذرا
 9 شناخت بِجَفَا ، خَدَّایِ خوذرا شناخت بِوَفَا ؛ هر که تَنِ خوذرا شناخت
 بِخَطَا ، خَدَّایِ خوذرا شناخت بِعَطَا

(۵۰/۴) همچنان شیخ محمودِ صاحبِ قران ولدِ بختار ،
 12 رَحِمَهُ اللَّهُ ، از یارانِ قدیمِ روایت کرد که روزی اکابرِ اصحابِ
 بِحضرتِ مولانا شمس الدین گفته باشند که حضرتِ مولانا را در حقِّ
 شما عنایتِ عظیم است و محبتِ بی حد ؛ تا حدی که چندین هزار
 15 غزلیات را بنامِ مبارکِ شما مُطَرَّرْز و معرَّرْز گردانیده است و آن
 معانی بذکرِ شما براز و طراز می بخشد ؛ گفت : والله والله بدستِ
 قدرتِ چنان پادشاهی افتاده ام که اگر خواهند بعِشْمِ می رسانند
 18 و اگر خواهند بفرِشْمِ فرو می برد ، چنانک فرمود :

۵۰/۴ Z ۱۸۱ B ۱۶۹ K ۴۰۵

T, II, 78 ; H, II, 140

3 آتِجَ BZ : + بازگشت Zh || 9 بجفا KZ : بجفای B || خَدَّایِ KZ : خدا B ||

15 غزلیات را KZ : غزلیات B || 17 چنان BZ : جان K

شعر (هزج)

دلم همچون قلم آمد بانگستانِ دلداری

۳ که امشب می نویسد زی نویسد باز فردا ری

قلم را هم تراشد او رقا و نسخ و غیر آن

قلم گوید که تسلیم تو دانی من کیم باری

۶ (۵۱ / ۴) همچنان حضرت مولانا را بخدمتِ او چندانی محبت

و تعلقِ جانی بود که بعد از غیبتِ ایشان هر که بدروغ خبر دادی و گفتی

که مولانا شمس الدین را فلان جا دیدم ، در حال دستار و فرجی مبارک

۹ خود را بمبشتر ایثار کردی و شکرانها دادی و شکرها کردی و شگفتی ؛

روزی مگر شخصی خبر داد که مولانا شمس را در دمشق دیدم ، چندانی

بداشت نمود که توان گفتم ؛ و هر چه از دستار و فرجی و کفش و موزه

۱۲ پوشیده بود ، بوی بخشید ؛ عزیزی از یاران گفته باشد که او دروغ

خبر داد ، هرگز ندیده است ؛ حضرت مولانا فرمود که برای خبر

دروغ او دستار و فرجی دادم ، چه اگر خبرش راست بودی بجای جامه

۱۵ جان می دادم و خود را فدای اومی کردم

(۵۲ / ۴) الحکایه : همچنان متقدمانِ اصحاب و مقدمانِ احباب

طوبی لهم و حسنُ متاب (۳۱ / ۱۳) چنان روایت کردند که روزی

۱۸ در خانقاه نصر الدین وزیر رحمه الله اجلاسِ عظیم بود و بزرگی را

بشیخی تنزیل می کردند و جمیع علما و شیوخ و عرفا و حکما و امرا و اعیان

۴۰۶ K ب ۱۶۹ B T ۱۸۲ - ب ۱۸۱ Z ۵۲-۵۱/۴

T; II, 79 - 80 ; H, II, 141 - 2

8 دستار KZ: دستاری B || 12 بود KZ: بوده B || باشد KZ: — B || 16 الحکایه

Z — : KB

بجمعه در آن مجمع حاضر بودند و هر یکی در انواع علوم و فنون
حکمت کلمات می گفتند و بحثهای شگرف می کردند ، مگر حضرت
مولانا شمس الدین در گنجی بسان گنجی مراقب گشته بود ؛
از ناگاه برخاست و از سر غیرت بانگی برایشان زد که تا کی ازین
حدّثنا می نازید ؟ و بر زین بی اسب سوار گشته در میدان مردان
می نازید ؟ خود یکی در میان شما از حدّثتی عَنْ رَبِّی خبری نگوید ؟
و تا کی بعضای دیگران بپا روید ؟

شعر (رمل)

- 9 پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
- و این سخنان که می گوئید ، از حدیث و تفسیر و حکمت و غیره سخنان
مردم آن زمانست که هر یکی در عهد خود بمسند مردی نشسته بودند
و از ورود حالات خود معافی گفتند و چون مردان این عهد شمائید ،
اسرار و سخنان شما کو ؟ هشان خب کرده از شرمساری سر در پیش
انداختند ؛ بعد از آن فرمود که از دور آدم هر فرزندی که از عالم
قدّم عدم قدّم بخطّه وجود نهاذ از انبیا و اولیا هر یکی را علی
حده منصبی و کاری بود ؛ بعضی کاتب وحی بودند و بعضی محلّ وحی ؛
اکنون جهدی کن که هر دو باشی : هم محلّ وحی حق ، و هم کاتب وحی
خود باشی إِنَّا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (۱۸/۱۱۱ ؛ ۴۱/۶) و سبب نزول این

3 در کنجی KZ : بکنجی B || کنجی KZ : کنج B || 4 سر BZ : K —
Zد KZ : زده B || 5 بر KZ : در B || 6 در میان KB : Z — || 8 شعر KZ : B —
13 اسرار و سخنان KZ : B — || غب کرده KZ : خبک B

9 پای ... تمکین بود : MN ، ج ۱ ، ص ۲۱۲۸/۱۳۰ ، MA ، ص ۵۶/۱۵

حضرت مولانا را معلوم است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دهه عاشورا را با مصطفی موافقت کرده بود و در آن شبها رسول هیچ نمی خورد؛ مصطفی درو نظر کرد؛ اثر ضعف دید؛ فرموده اَسْتُ ۳ کَاَحَدٍ کُمْ آیت آمد که قُلْ اِنَّا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ؛ فرق این قدرست که یُوْحٰی اِلَیَّ (۱۱۱/۱۸؛ ۵۰/۳۴)

شعر (رمل)

تو بتن حیوان بجانی از مَلَکِکِ تا روی هم بر زمین وهم بر فلکِ
تا بظاهر مِثْلُکُمْ باشد بشر با دلِ یُوْحٰی اِلَیَّه دیده ور

نبی را وحی بود بجبرئیل وهم وحی القلب بود؛ ولی را نیز همین بود ۹
لَا یَسْعٰنِیْ فِیْهِ نَبِیُّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَکٌ مُّقْرَبٌ، الْحَقُّ یَنْطِقُ
عَلٰی لِسَانِ عُمَرَ وَشَمَارَا اِیْنَ رُوٰی نَمُوْذَه اِست و بَدُو که رُوٰی نَمُوْذَه
اِست، عالمیان را رُوٰی بسوی او کرده اند و اِیْنَ رِبَاعِی را فرمود ۱۲

شعر (رباعی)

ای گرسنه وصلِ تو سیرانِ جهان

ترسان ز فراقِ تو دلیرانِ جهان ۱۵

با چشمِ تو آهوان چه دارند بدست

ای چشمِ تو پایِ بندِ شیرانِ جهان

۶ شعر K: — BZ || ۱۱ عمر KZ: علی B

۸-۷ تو... دیندهور: MN، ج ۲، ص ۴۶۰/۳۷۷۶-۳۷۷۷؛ ۷۸

ص ۲۸/۱۸۹

همانا که حضرت مولانا خود را برداشت و در حوض خانقاه انداخت
و آن روز سماعی عظیم شد ، و چندی علما و اکابر مرید و بنده شدند
3 که در تقریر تحریر گنجند ؟

(۵۳/۴) همچنان روزی در مجمع علما مولانا شمس معرفت
می فرمود ، گفت : این همه تحصیل کردن و علوم خواندن آدمی وزحات
6 کشیدن برای آنست تا نفس حرون او همچون هرون موسی منقاد
و ذلول شود و تذلل و مسکنت نماید ، چنانکه یوغی را در گردن گاو
برای آن کنند تا رام شود و آرام تمام زمین را شیار کند تا آن زمین دانا
9 دانه پذیرنده شود و بعوض خار و خشک خشک انواع حبوب
و ریاحین رعا دمذ و از آن گیله گیله دمذ ، و چون آن علم ترا
مطیع و منقاد نتواند کردن ، پس آن علم عتا و زحمت باشد آدمی را

شعر (خفیف) 12

علم کز تو ترا بنستاند / جهل از آن علم به بود صد بار

(۵۴/۴) همچنان حضرت ولد قدس الله سره العزیز روایت کرد که
15 روزی حضرت پذیرم را در خلوت خود حالت انسلاخ شده بود و تا چند
ساعت رصدی در آن استغراق مانده ؛ بعد از آنکه از عالم وله باز آمد ،
بطریق نیاز از آن حال استفسار کردم ؛ فرمود که بهاء الدین شخصی را
18 دیدم در بغداد که سالهای بسیار بر ریاضت و مجاهده مشغول گشته بود و با تن

T, II, 82 - 83; H, II, 143 ۴۰۸ K آ ۱۷۰ B ب ۱۸۲ Z ۵۴ - ۵۳/۴

2 سماعی KB : سماع Z || 3 تقریر KZ : + و B || 5 علوم KBZh : نجوم Z ||

6 آنست KZ : + که B || 8 کنند KZ : کند B || 9 خشک خشک KB : خشک Z ||

10 کلها دمذ BK : کلها دمذ Z || 12 شعر KZ : — B || 13 بار KB : + الحکایه Z ||

18 در بغداد KZ ~ که B || مجاهده KB : مجاهده Z

- لاغر و گردنِ باریک و چهرهای زرد زاریها می کرد و صاحب دردِ
عظیمش دیدم ، تا حدی که بر روی آبِ شط سجاده می انداخت
و نماز می کرد و با این همه قربت و قدرت از حق تعالی التماس می کرد که
۳ الها و پادشاهها ! بهتر ازین حالت و حیرتم بیخش که ازینها مرا هیچ
سودی نیست ، همین لحظه بگوشِ او گفتم که حضرتِ مولانا شمس الدین
۶ مادر دمشق است ، گردِ هنگامها می گردد و تفرّجِ خلایق می کند ،
اکنون آنجایگاه رو تا آن پادشاهِ عشق ترا بدین حال ببند و بر این
زاری و زاری تو بخند تا مطلوبت میسر شود و از درونت حالتی که
جویانِ آنی ، سر زند ؛ هماندم آن درویشِ دلریش نصیحتِ مرا قبول
۹ کرده بی توقف روانه شد ؛ چون بدمشق بحضرتِ مولانا شمس رسید
و هیأتِ آن فقیرِ زار بنظرِ مبارکش خوش آمده در حال تبسمی
۱۲ بکرد ، همانساعت در باطنِ او نوری و شوری از عالم غیب سر زد
و شوری عظیم پدید آمده در چرخِ برین برآمده ، بکمالی رسید که
غایتِ نهمت و نهایتِ همت عارفان کامل است ، والله یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ
۱۵ بِغَیْرِ حِسَابٍ (۲/۲۱۲ ؛ ۳/۳۷ ؛ ۲۴/۳۸)

شعر (منسرح)

- یک نظر ی بیش نیست آن فقیر ای پسر
۱۸ بر بردت آن نظر سوی اثر ای پسر
(۵۵/۴) همچنان خلفای عظام عَظَّمَ اللهُ قَدَرَهُمْ از حضرتِ
مولانا روایت کردند که روزی بیاران حکایت می کرد که در اوایلِ

T, II, 85 ; H, II, 144

۴۰۸ K ب ۱۷۰ B ب ۱۸۲ Z, ۵۵/۴

۳ نماز می کرد KB : نماز کرد Z || ۷ عشق KZ : — || بدین KZ : برین B || حال
KZ : — || ۸-۱۰ ... شذ KZ : — || مطلوبت Z : مطلوب K || ۱۲ شوری KZ :
سوزی B || ۱۴ نهایت B : عنایت KZ || عارفان KZ : عرفان B || ۱۷ پسر Z : + نهایت KB

- حالات اوقات کلماتِ مولانای بزرگ را رضی الله عنه مطالعه می کردم
 و لایزال بایستی که در آستینم بودی و حضرتِ مولانا شمس الدین از
 مطالعه آن مرا منع می کرد؛ همانا که جهتِ رعایتِ خاطرِ مبارکِ
 او مدّتی ترکِ مطالعه کرده بودم، شبی در خواب دیدم که در مدرسه
 قراطائی با جماعتی نشسته بودم و بمطالعه آن کتاب مشغول گشته؛ چون بعالم
 صورت باز آمدم، می بینم که مولانا شمس الدین از در درآمد و فرمود که
 چرا باز بمطالعه آن شروع کردی؟ گفتم: حاشا! زمانیت که بمطالعه
 آن مشغول نگشته ام؛ فرمود که دوش در مدرسه قراطائی با جماعتی
 بنشسته بودی و مطالعه آن کتاب نمی کردی؟ چه اغلب خوابها فکری
 و ذکر است، چه اگر در فکرت نبودی هم در خوابت نمودی؛ بعد
 از آن چندانکه مولانا شمس الدین در قیدِ حیات بود بدان معنی نپرداختم
 ۱۲ (۵۶/۴) همچنان اعزّه اصحاب روایت کردند که روزی حضرت
 شمس الدین در بندگی خداوندگار نشسته بود و اکابر شهر حاضر بودند؛
 فرمود که مرا چنان مریدی می باید که تمامتِ مشایخِ کامل و عارفان
 ۱۵ واصل از کمال او قاصر مانند او را اصلاً قابلیتِ کمال نباشد و همگان
 از آن عاجز مانند من او را بکمال رسانم و کاملِ مُکَمِّل گردانم
 و خدا را بی ریب و تخمین بوی بنایم؛ قدرتی چنانکه اُبْرَیْ اَلْاَکْمَه
 ۱۸ وَاَلْبَرْصَ وَاُحْبِی اَلْمَوْتِی (۴۹/۳) و در قدرت کن فیکون کس
 مَخْنِ قابلیتِ نگوید

T, II, 85; H, II, 146

۵۶/۴ Z ۱۸۳ B ۱۷۱ K ۴۰۹-۴۱۰

۲ شمس الدین : B شمس KZ ۶ شمس الدین BZ : شمس K ۷ کفّم BK : Z —

۹ و KZ : B — نمی کردی BZ : کردی K ۱۱ معنی KZ : معانی B ۱۱

۱۲ همچنان KZ : B — ۱۳ شمس الدین Z : شمس BK ۱۴ چنان BZ : Z —

شعر (رمل)

قابلی گر شرطِ فعلِ حق بُندی هیچ معدومی بهستی نآمندی

تمامتِ یاران سر نهادند و آن قدرتِ عظیم را آفرینها کردند 3

شعر (هزج)

خداوندی شمس الدینِ تبریز و رای هفت چرخِ نیلگونست

بزیرِ رانِ او تقدیر رام است اگر چه نیک تندست و حرونت 6

هر آن شکلی که شیران حل نکردند برِ او جمله بازی و فسونست

فصل

فی بعضِ معارفِ حضرتیه و لطایفِ معانیهِ قَدَسَ اللّهُ لَطِیفَتَه 9

(۵۷/۴) همچنان منقولست که روزی در مدرسه، مولانا معرفت

می فرمود، گفت: خداوندِ سبحانه و تعالی ازین همه خلق سه چیز

در خواست: یکی فرمان برداری، دوم پسندکاری، سوم یاد داری؛ 12

فرمان برداری عبادتست، پسندکاری عبودیتست؛ یاد داری معرفتست؛

بارِ خود از مردمان بر دار و بارِ ایشان بکش و طمع از ایشان ببر،

و آنِ خود پیشِ ایشان نه، ایشان توانگری می خواهند تو درویشی 15

خواه، ایشان عزّ می خواهند، تو ذلّ خواه

T, II, 87 ; H, II, 147 ۴۱۱-۴۱۰ K ب ۱۷۱ B ۱۸۳ Z ۵۷/۴

: BZ و ۶ b KZ : B ۷ b و KZ : B ۱۲ سوم KZ : سیوم B ۱۶ می خواهند BZ :

خواهند K

2 قابل ... نامذی : MN ، ج ۵ ، ص ۱۵۴۲/۹۹ ، MA ، ص ۱۲/۴۷۱

- (۵۸/۴) همچنان سؤال کردند که معرفت چیست؟ فرمود:
- معرفت زندگی، دلست بخدای عزَّ وَجَلَّ؛ آنچه زنده است بمیران
 3 و آن تنِ تست، و آنچه مرده است زنده کن و آن دلست، و آنچه حاضر است
 غایب کن و آن دنیا است، و آنچه غایب است حاضر کن و آن آخرت است؛ و آنچه
 هست بود نیست کن و آن هواست، و آنچه نیست بود هست کن و آن نیت
 6 است؛ معرفت در دلست و شهادت بر زبانست، و خدمت بر اندام؛ اگر از
 دوزخ رستن خواهی، خدمت کن و اگر بهشت خواهی طاعت کن و اگر
 شفاعت خواهی نیت کن و اگر مولی خواهی روی بدو آ که بیای، هم اندر
 9 ساعت هر که مرا شناخت، آهنگش من کند و هر که مرا خواهد،
 مرا جوید و هر که مرا جوید، مرا یابد و جز من هیچ نگزیند؛ یکی پرسید که
 چه کنم که بتو رسم؟ گفت: تن بگذار و بیا، حجاب بنده از خدا تن است؛
 12 تن چهار چیز است: فرج است و گلو و مال و جاه؛ حجاب خاص
 دیدار طاعت و دیدار ثواب و دیدار کرامت است، و الله اعلم
- (۵۹/۴) فصل دوم، علامت عارف آنست که مانده نگردد از
 15 یاد کرد دوست و سیر نشود از دوستی او، خوشتر از ذکر طعام
 نیست در دهان یقین بر خوان رضا؛ علامت عارف سه چیز است: اول
 دل مشغولی بفکرت و تن مشغولی بخدمت و چشم مشغولی بقربت؛ همچنان
 18 علامت عارف آنست که دنیا را بنزد او خطر نبوذ و عقبی را بنزد او اثر
 نبوذ و مولی را بنزد او بدل نبوذ؛ علم سه چیز است: زبان ذاکر،
 و دل شاکر، و تن صابر؛ همه جانها از تن بر آیند تشنه مگر جان یاد

T, II, 88; H, II, 148 ۴۱۱ K ب ۱۷۱ B آ ۱۸۴ Z ۵۹ - ۵۸/۴

1 همچنان KZ: چنین B معرفت KB: + که Z 3 زنده کن BZ: — B

8 روی KZ: رو B 10 که مرا جوید KB: که Z 15 کرد KZ: کردن B

- کننده، خدای عزّ و جلّ؛ هر تنی که درو علم نیست چون شهرست
 که درو آب نیست، و هر تنی که درو پرهیز نیست چون درختیست
 که برو بار نیست، و هر تنی که درو شرم نیست چون دیکتست که درو
 نمک نیست، و هر تنی که درو جهد نیست چون بنده ایست که وی را
 خداوند حاجت نیست؛ چهار چیز عزیزست: یکی توانگر بردبار،
 و درویش خرسند خوار، و گناهکار ترسگار، و عالم پرهیزگار؛ از
 علم منفعت باید، و از کار عافیت، و از گفتار نصیحت؛ جوینده دنیا را از
 کسب و تجارت چاره نیست، و جوینده عقبی را از طاعت و خدمت
 چاره نیست، و جوینده مولی را از بلا و محنت چاره نیست، و جوینده
 علم را از ذلت و غربت چاره نیست؛ هر که علم در آسانی جوید در
 رنج بماند، و هر که در رنج صبر کند آسانی برسد، و هر که عزّ جوید
 بزودی بذل رسد، و هر که توانگری جوید در درویشی بماند، و هر که
 در درویشی صبر کند بتوانگری رسد؛ عالم را سه خصلت باید:
 حلیمی و بی طمع و پرهیزگاری؛ بزرگترین همه چیز دو چیزست:
 یکی علم و یکی حلم

15

- (۶۰/۴) فصل سوم، یکی سؤال کرد از حکمت؛ فرمود که
 حکمت بر سه گونه است: یکی گفتار، دوم کردار، سوم دیدار؛
 حکمت گفتار عالمان راست، حکمت کردار عابدان راست، و حکمت
 دیدار عارفان راست؛ حکیم خشم نگیرد بر آن کسی که او را خلاف

18

T, II, 89 ; H, II, 149

Z ۶۰/۴ ب ۱۸۴ B ۱۷۱ K ۱۱۲

6 گناهکار KB : گامکار Z 7 عافیت KZ : عاقبت B 8 جوینده KZ : چون بنده B 11

8 جوینده KZ : چون بنده B 16 سوم KZ : سیوم B 17 سوم KZ : سوم B 18 کردار

B — : KZ

کند و کینه نگیرد بآنکس که او را جفا کند؛ بسطامی را گفتند که تو
بر سرِ آب و هوا می‌روی، گفت: چوبِ خشک بر سرِ آب همی رود؛
مرغان نیز در هوا می‌پرند، جاذوان نیز بیک شب از قاف تا بقاف
می‌روند، پس کارِ مردان آنست که بر هیچ چیز دل نبندد جز بر
خدای تعالی

- 6 (۶۱/۴) همچنان سخاوت چهار چیز است: سخاوتِ مال زاهدان
راست، سخاوتِ تن مجتهدان راست، سخاوتِ جان غازیان راست،
سخاوتِ دل عارفان راست؛ زاهدان مال بدهند و معرفت بستانند،
9 چنانکه قرآن گفت: تِلْكَ أَلْدَارُ الْآخِرَةِ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
عُدُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا (۸۳/۲۸)؛ مجتهدان تن بدهند هدایت
بستانند، چنانکه قرآن گفت: وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَسْهُدِيَنَّهُمْ
12 سُبُلَنَا (۶۹/۲۹) و غازیان جان بدهند، حیاتِ باقی بستانند، چنانکه
قرآن گفت: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹/۳)؛ عارفان دل
بدهند و محبت بستانند. چنانکه قرآن گفت: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
15 (۵۴/۵) ندیدم چیزی نیکوتر از تواضع؛ خرسند شوید بدانچه در دستست
و نومید شوید آنچه در دستِ دیگرانست؛ عزّ پیغامبران در نبوتست
و عزّ علما در تواضع است و عزّ اولیا در حلم است؛ و عزّ درویشان در
18 خرسندی و عزّ توانگران در سخاوت، و عزّ عابدان در خلوت؛ دین را
نگه دارید بدو چیز: یکی بسخاوت و دوم بنیک خوئی؛ از مرگ
گریختن نتوان، روزی آدمی نتواند گریختن؛ الرِّزْقُ مَقْسُومٌ،

T, II, 90 ; H, II, 112

۳۷۸ K ب ۱۶۰ B ب ۱۷۱ Z ۶۱/۳

3 بقاف Z : قاف KB || 6 مال KZ : مال B || 12 حیات ... بستانند KZ : — B ||

14 یحیونه Z : + م KB || 15 بدانچه Z : آنچه KB || 18 دین را KB : وین را Z

- وَالْأَجَلُ مَعْلُومٌ، وَالْحَرَبُ مَحْرُومٌ، وَالْبَحِيلُ مَذْمُومٌ،
وَالْحَاسِدُ مَغْنُومٌ، وَالْعَارِفُ مَرْحُومٌ؛ وَالشَّيْطَانُ مَرْجُومٌ؛
تدبیر بتقدیر سود ندارد، از اجلِ خویش در نخواستی گذشت، و بآملِ
خویش نخواستی رسید و از روزی خود باز نخواستی ماندن، و روزی
دیگر بتو نخواهند داد؛ پس چرا کشتی تنِ خود را؟ ای فرزندی
آدمی؛ توانگری در خرسندیست و سلامتی در تنهاییست، و آزادی در بی
آرزوییست؛ و دوستی در بی رغبتی است، و برخورداری در صبر کردنست،
طامع را عزّ نیست و قانع را ذلّ نیست و آزاد بنده گردد بطمع،
و بنده آزاد گردد بخرسندی

(۶۲/۴) فصل چهارم: فرمود نیاز شرم را ببرد، و کبر دین را
ببرد؛ مردِ حریص هم طبعِ ابلیس بود، هرکجا طمع آمد، جمع آمد؛
و هرکجا جمع آمد، منع آمد؛ هرکجا که منع آمد، قطع آمد؛ و هرکجا که
قطع آمد، کفر آمد؛ و هرکجا کفر آمد آتش آمد؛ همچنان اگر
از جسم بگذری بجان رسی، بحدّی رسیده باشی؛ حقّ قدیم است، از کجا
یابد حادث قدیم را، ما لیلُ الرّابِ و ربُّ الرّباب؛ نزدِ تو آنچه بدان بجهی
و برهی جانست، دانک اگر جان برکف نهی و ببری چه کرده باشی؟

شعر (رمل)

- عاشقانت برِ تو تحفه اگر جان آرند
بسرِ تو که همه زیره بکرمان آرند

T, II, 91 ; H, II, 150 ۴۱۴ K ب ۱۷۲ B آ ۱۸۵ Z ۶۲/۴

۲ الحاد KZ: الحاد B || والشيطان مرجوم BZ: — K || ۳ بامل Z: باجل K
بابل (?) B || رسید KZ: رسیدن B || ۴ ماندن Z: ماند KB || ۵ کشتی Z: کشتی B کفتی B ||
۸ قانع را KZ: قانع B || ۱۱ جمع آمد BZ: — K || ۱۲ هرکجا که منع آمد BZ: — K ||
۱۳-۱۲ که قطع Z: قطع KB || ۱۳ همچنان KZ: شعر B || ۱۹ آرند KB: آری Z

زیره بکرمان بری ، چه قیمت و چه نرخ و چه آب روی آرد ؟ چون
چنین بارگاهیست ، اکنون او بی نیاز است ، تو نیاز ببر که بی نیاز
نیاز را دوست دارد ، بواسطه آن نیاز ازین حوادث ناگهانه بجهی ، از قدیم
بتو چیزی پیوند و آن عشق است ، دام عشق آمد و درو پیچید که
يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۵۴/۵) است از آن قدیم قدیم را بینی و هُوَ
يُدْرِكُ الْآلْبَصَارَ (۱۰۳/۶) اینست ؛ تمامی این سخن که تمامیست
نیست الی یوم القیامه تمام نخواهد شدن

(۶۳/۴) همچنان روزی از سرّ سماع سؤال کردند ؛ فرمود که
این تجلّی و رؤیت خدا مردانِ خدا را در سماع بیشتر باشد ؛ ایشان
از عالم هستی خود بیرون آمده اند ، از عالمهای دیگر بیرون آرد شان
سماع و بلفای حق پیوند ؛ فی الجمله سماعیت که حرام است ، او خود
بزرگی کرد که حرام گفت ، کفرست آنچنان سماع دستی که بی آن حال
بر آید ، البته دست و پایش بدوزخ معذب باشد ، و دستی که با آن
حالت بر آید ، البته بهشت رسد و سماعیت که مباح است و آن سماع
اهل ریاضت و زهدست که ایشان را آب دینه و رقت آید و سماعیت
که فریضه است و آن سماع اهل حال است که آن فرض عین است
چنانکه پنج نماز و روزه رمضان ، و چنانکه آب و نان خوردن بوقت
ضرورت فرض عین است اصحاب حال را ، زیرا مدد حیات ایشان
است ؛ اگر اهل سماعی را بمشرق سماعیت ، صاحب سماع دیگر را
بمغرب سماع باشد و ایشان را از حال همدیگر خبر باشد

T, II, 92 ; H, II, 151

۶۳/۴ Z ۱۸۵ B ۱۷۲ ب K ۴۱۴ - ۴۱۵

2 تو ... بی نیاز KZ : — B 7 شدن KB : + الحکایه Z 13 بر آید KZ : — B
با آن KB : از آن Z 14 حالت KZ : حال B 16 که فریضه Z : فریضه KB 18 مدد BZ :
مراد K 19 سماعی را KZ : سماع B 20 و ایشان را KZ : — B

(۶۴/۴) فصل پنجم : یکی گفت که مولانا همه لطفست و مولانا

شمس الدین را هم صفت لطفست و هم صفت قهر؛ آن فلان گفت که همه

نخود همچنین اند ، و آنک آمد و تأویل می کند و عذر می خواهد که غرض 3

من رد سخن او بود، نه نقصان شما ؛ ای ابله چون سخن من می رفت ، چون

تأویل می کنی وجه عذر توانی گفتن؟ او مرا موصوف می کرد باوصاف خدا که

قهر دارد و هم لطف : آن سخن او نبوذ و قرآن نبوذ و احادیث نبوذ ، آن 6

سخن من بوذ که بزبان او می رفت ، ترا چون رسد که گوئی همه را

هست قهر و لطفی که بمن منسوب کنند ، همه را چون باشد؟ آنگاه

ایشان را با این عقل و ادب باید که در بایزد و جنید و شبلی بدو روز 9

برسند و همکاسه شوند ؛ اگر صفت معامله آن مشایخ را کنند ، پیش

او بی آنک کار کنند ، از شنیدن عقلش یاهو شود ، با آن همه از خدا

محجوب بوذند ؛ باز فرمود : حضرت مولانا را جمال خوبست و مرا 12

جمال هست و زشتی هست ؛ جمال مرا مولانا دیده بوذ ، زشتی مرا

ندیده بوذ ؛ این بار نفاق نمی کنم و زشتی می کنم تا تمام مرا ببیند ، نغزی

مرا و زشتی مرا ؛ آنکس که بصحبت من ره یافت علامتش آنست که 15

صحبت دیگران برو سرد شود و طلع شود ، نه چنانک سرد شود

و همچنان صحبت می کند ، بلکه چنانک نتواند با ایشان صحبت کردن ؛

چنانک فرمود 18

T, II, 95 ; H, II, 151

۴۱۵ K ب ۱۷۲ B آ ۱۸۵ Z ۶۴/۴

2 که Z : KB — || هم KZ : هم B || 7 کوئی KZ : + که B || 8 — 7 همه را هست

BK : همه راست Z || 14 ندیده بوذ KZ : + و B = 15 مرا KZ : + و B

شعر (رجز)

از ره روان گردی روان صحبت پیر از دیگران

ورنی بمائی مبتلا در مبتلا آویخته

3

(۶۵/۴) همچنان انبیا علیهم السلام همه مُعَرِّفِ همدگرند ،

عیسی می گوید ای جهود! موسی را نیکو شناخته، بیا مرا بین تا موسی را

بشناسی، محمد میگوید ای نصرانی و جهود! موسی و عیسی را نیکو

6

شناختید بیائید مرا ببیند تا ایشان را بشناسید؛ انبیا همه معرف همدگرند،

سخن انبیا شارح و مُبَیِّنِ همدیگرست. بعد از آن یاران گفتند که

یا رسول الله هر نبی مُعَرِّفِ مَنْ قَبْلَهُ بود، اکنون تو خاتم النبیین

9

مُعَرِّفِ تو که باشد! گفت: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

یعنی مَنْ عَرَفَ نَفْسِي فَقَدْ عَرَفَ رَبِّي، یعنی که محمدیان من

جميع الوجوه مُعَرِّفِ حال وقال محمدند، هر که فاضل تر دور تر

12

از مقصود، هر چند فکرش غامض تر دور تر

شعر (هزج)

بر خاکِ درش از سرِ دل کن سجده

15

این کارِ دلست کارِ پیشانی نیست

سبحان الله همه فدای آدمی اند و آدمی فدای خویش، هیچ نفرمود و لَقَدْ

كَرَّمْنَا السَّمَوَاتِ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْعَرْشَ؛ اگر بعرش روی هیچ سود

18

T, II, 95 ; H, II, 153 ۴۱۵ K T ۱۷۳ B T ۱۸۶ Z ۶۵/۴

3 ورنی KZ : ورنه B || بمائی KZ : همانی B 7 || شناختی K : شناختی BZ ||

15 کن KZ : که B || 18 سود BZ : سودی K

نباشد ، در دل می باید که باز شود ، جان کنند همه انبیا و اولیا
و اصفیا برای این بود و این می جستند ، همه در یک کسر است ، چون
خود را دانست ، همه را دانست ، نیاز در تست ، صفت قهر در تست ،
إِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی إِهْدِ أَجْزَائِي ، اجزای این
کافران بودند ، اما جزو او بودند

6 شعر (رمل)

جزو درویشند جمله نیک و بد گر نباشد اینچنین درویش نیست
اگر جزو نبودندی جداگانه بودی ، اوکل چون بودی ، عالم بالکلیات
لا بالجزئیات ؛ چون کلیات گفت ، کدام جزو بیرون ماند از کل ، والله اعلم
(۶۶/۴) فصل ششم : روزی فرمود عَلَيَّكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ ،
یعنی بِخِدْمَةِ الشَّيْخِ الْعَارِفِ الْكَامِلِ ، وَإِيَّاكُمْ وَالْقُرَى یعنی
صُحْبَةِ النَّاقِصِينَ

12

شعر (مقارب)

اِذَا كُنْتَ يَا صَاحِبَ مُسْتَنْزِلٍ فَمِنْ أَعْظَمِ اللَّئْلِ فَاسْتَنْزِلْ
مَنْ أَكَلَ مَعَ مَغْفُورٍ غُفِرَ لَهُ ، مراد ازین اکل اکل نان نیست ،
اکل طعام نی ، اکل غذای آن جهان نیست که در حق شهیدان خلق بریده
می فرماید يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ (۱۶۹/۳ - ۱۷۰) ، چون نفس امّاره مقهور

T, II, 96 ; H, II, 154

۶۶/۴ Z ۱۸۶ B ۱۷۳ ب K ۴۱۶

2 اصفیا B : + همه KZ 4 یعنی BZ : + اهد قومی K ۹ اجزای KZ : خدا B ۱۱

6 شعر KZ : B — 8 بودی KZ : بودندی B ۱۱ بودی KZ : بدی B 9 از کل KZ :
B — 14 b اعظم BZ : الاعظم

- شد ، هم درین حیات شهید شد و غازی شد ، هرکه از آن غذا بخورد
 با مغفوری غُفِرَ لَهُ ، اگر نه هزار منافق و جهود با مصطفی طعام می خوردند ،
 3 گفت : اما در اعتقاد ایشان او مغفور نبوذ ، گفتیم : اعتقاد در مغفوری
 مصطفی آنکه درست شود که در آن غذا همکاسه^۱ او شود ، اینست جزای
 اعتقاد و علامتِ صحتِ اعتقاد ، مسلمانی مخالفتِ هواس^۲ت ؛ و کافری
 6 موافقتِ هواس^۳ت ؛ آن یکی ایمان آورد ، معنیش اینست که عهد کردم که
 مخالفتِ هوا کنم ، آن دگر گفت : کار من نیست ، من این نتوانم
 الا^۴ خراج می گزارم و می زیم ، پیغامبر نیز راضی شد و قبول کرد
 9 و براتش داد که مَنْ أَذَى ذِمَّتِي فَكَأْنَمَا أَذَانِي وَذَا عَهْدِي فِي عَهْدِي ،
 اما این دیگر می گوید که من مؤمنم و از هوا بیزار شدم و نیست ،
 می گوید : سپیدم ، نیست ، سیاه است ؛ می گوید : بازم ، نیست ، زاغ است ؛
 12 بر مؤمن شکر واجبست که کافر نیست ؛ بر کافر شکر واجبست که منافق
 نیست ، آخر منافق بتراست از کافر إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ
 الْأَسْفَلِ (۱۴۴/۴) ؛ و در اخبارِ غریب آورده اند که آن مشهور
 15 نشده است که آن وقت که دوزخ خالی شود از اهلِ دوزخ و درکات
 خالی شود بنظاره^۵ قومی بیایند ، چون نزدیک رسند بدان درکاتِ
 دوزخ ببینند درهای آن درکات برهم می زنند ، فراز و باز می شود چون
 18 خانه^۶ خرابِ خالی ، ناله^۷ اهلِ نفاق بشنوند ، گویند : ایشان را شما
 چه قومید که همه^۸ خالی شدند ، شما هنوز درین جایید ؟ گویند :
 ما طایفه^۹ اهلِ نفاق بودیم که هیچ امکانِ خلاص نداریم ، این حدیث را

2 مغفوری KZ : مغفور B || 3 اعتقاد KZ : B || 5-6 کافری ... هواس^۱ت
 KBZh : Z || 7 گفت KZ : B || 11 زاغ KZ : B || 13 کافر KZ : B || کافران B ||
 16 رسند KZ : رسید B || 19 کویند KBZh : Z || 20 ما KB : + اهل Z

قاضی دمشق شمس الدین جوینی در درسِ عام نقل کرده بود ، اما مشهور نشده است ، الا آنکس که واقفِ معنی شده باشد ، معنی بگیرد ازین ؛ اکنون نفاقِ جلیست و نفاقِ خفی ؛ نفاقِ جلی خود دور 3 از ما و از یارانِ اما ؛ اما نفاقِ خفی را جبهی باید کردن تا از نهادِ آدمی بروذ بعونِ الله تعالی

- 6 (۶۷/۴) فصل هفتم : مگر جماعتی از قیدمِ عالم دم می زدند . فرمود که از قیدمِ عالم ترا چه ؟ تو قیدمِ خویش را معلوم کن که تو قدیمی یا حدیث ؟ این قدر عمر که ترا هست جهتِ تفحصِ حالِ خود خرج کنی در تفحصِ قیدمِ عالم ، مقصود از عالم آنست که کارهای شایسته آید که هر کارِ شایسته سببِ جمعیتِ جانست و جمعیتِ جان سببِ افتقارست الی الله تعالی و سببِ اعتقاد است مر آخرت را ؛ اگر چه علم بوذ صد هزار فنون ، چون کارِ شایسته نبوذ ، افتقار الی الله 12 و اعتقادِ آخرت نبوذ ، هیچ بوذ ؛ و اگر کارِ شایسته بوذ و هیچ علم نبوذ ، نه تازی ، نه ترکی سببِ عزّ و شرفِ هر دو جهان بوذ ؛ همه طالبِ علم و فایده باشد ، تو طالبِ کارِ نیک باش تا از یار نیک 15 حاصل کنی که مغز اینست و پوست آنست ؛ الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵/۲۰) چه گفته است در تفسیر جز این که در ظاهرها گفته اند که استوی یَعْنِی اسْتَوَلَى ، کَقَوْلِهِ 18

شعر (رجز)

قَدْ اسْتَوَى بِشَرِّ عَلَی الْعِرَاقِ مِینْ غَبِرَ سَیْفٍ وَدَمٍ مُهْرَاقِ

T, II, 99 H, II, 156

۴۱۸ K T ۱۷۴ B T ۱۸۷ Z ۶۷/۴

2 شده KBZh : — Z 14 ترکی KZ : ترک B ۱۱ عز BZ ~ شرف K 15 باشد

KB : باشد Z 17 در ظاهرها KZ : ظاهرها B 18 یعنی Z : یعنی KB 19 شعر KZ : — B

و غیر آنچ گفته اند آمَنَّا بقوله استوی بلا کیف ولا کَیْفِیَّةٌ ، نَعْتَقِدُ هَکَذَا مِنْ غَیْرِ تَفْطِیْشٍ ، ازین سخن چه معلوم شد ، این طه (۲۰) را چه گفته اند ؟ در تفسیر جز آنک اهل ظاهر می گویند : طه اسم مُحَمَّدٍ و قول دیگر مَعَنَاهُ یَارَجُلٌ و قول دیگر طه الْأَرْضُ پا بر زمین نه که رسول بیک پا ایستاده بود در نماز شب در تهجد ، 3
 6 چو امر آمد که فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً (۷۹/۱۷) چندان بیک پای استاذ که پای مبارکش آماس گرفت

شعر (رمل)

9 کرده آماس ز استاذن شب پای رسول

تا قبا چاک زدند از سَهَرش اهل قبا

12 امر آمد که طه ای پای دیگر را هم بر زمین نه ، بیک پای مه ایست که ما امر تهجد برای رنج تو نفرستادیم ، این قولهای ظاهر که گفته اند نمی پرسم ، دیگر غیر این چه گفته اند ؟ نمی گوئی ، اکنون معلوم شد که تفسیر این از لَوْحِ محفوظ می باید خواندن ، کناره آن 15
 لوح در کنار و هم ننگنجد ؛ پادشاه گفت که خدمت مکن که مرا شرم می آید از تو ؛ او جواب داد که این مرا مگو که ازین منع که می کنی مهر تو بردل من سرد می شود و تو بردل من سرد می شوی ؛ پادشاه 18
 گفت : چون چنین است نگویم ؛ بار دیگر می گوید که بجان و سر تو که هیچ حاجت نیست ، مکن ، اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِیْنًا الایه (۱/۴۷)

3 جز آنک KZ : چنانک B || 4 محمد KZ : + ست B || دیگر KZ : — B || 8 شعر KZ : — B || 9 استادن Z : ایستادن KB || 12 که ما KZ : ما B || نفرستادیم BZ : نفرستاده ایم 15 کنار Z کار K کنار آن B || 16 که این KZ : این B

شعر (رمل)

نه که مستقبل و ماضی گنہت مغفورست

3 گفت این جوششِ عشقت نه از خوف ورجا

او می گوید که بجان و سر تو که خواهم کردن تا چندان بایستاد که

پای او ورم کرد ؛ پادشاه بخشم می گوید که بس کن ، این مرا نمی باید

6 طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲۰ / ۱-۲) ، ترا پهلوی

خود نشاندم و با تو سخن می گویم ، جهت آن نمی گویم تا تو در رنج

افتی ، الا تَذْكِرَةٌ لِّمَن يَخْشَى تَنَزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ

9 (۴/۲۰) ، شرح این قربست ، جهت عوام ارض تن محمدست ،

سموات مفکره و مصوره و مخیله نورانی او ؛ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ

استوی (۵/۲۰) بر دل تو قرار گرفتم چند چند

شعر (رمل)

تخت دل معمور شد پاک از هوا

بر وی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ استوی

15 همچنان می گوئی که من از محمد مستغنی ام بحق رسیده ،

حق از محمد مستغنی نیست ، چگونه است ؟ همین او را پیش آورده

است و آنچ گوئی وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ تَذِيرًا

18 (۵۱/۲۵) ؛ اکنون هیچ کرد ، هیچ خواست لو شئنا ، خود

1 شعر KZ : — 4 بایستاد KZ : بیستاد B 14 استوی KB : + الحکایه Z

18 اکنون KBZ : — Z

15 تخت ... استوی : MN ، ج ۱ ، ص ۳۶۶۵/۲۲۵ ، MA ، ص ۱۳/۹۵

آن محمد می‌گوید: اگر بخوام من لَوْلَا كَتَّ گفت محمدا، محمد
گفت: من نیز مَا زَاغَ الْبَصَرُ (۱۷/۵۳) تو از همه مرا گزیدی،
3 من نیز غیرِ ترا نمی‌خواهم؛ متابعتِ محمد آنست که او بمعراج رفت؛
تو هم بروی در پی او، جهد کن تا قرارگاهی در دلِ تو حاصل کنی،
چون طالبِ دنیا باشی بزبان نباشی، بلکه بمباشرتِ اسباب باشی؛
6 طالبِ دین باشی، هم بزبان نباشی بملازمتِ طاعت باشی و طالبِ حق
باشی، بملازمتِ خدمتِ مردان باشی

شعر (خفیف)

9 هم‌نشینِ تو از تو به باید تا ترا جاه و قدر افزاید

محمدی آن باشد که شکسته دل باشد؛ پیشینیان شکسته تن می‌بوذه اند،
بدل می‌رسیده اند، درست رها کرده اند که انا الحق محمدی وقوی
12 شکسته دل رَبِّي الْأَعْلَى گفتند، هم بآن قناعت نکردند؛ قوی
باشد که آیت الکرسی (۲۵۶/۲) خوانند بر رنجور وقوی باشند که
آیت الکرسی باشند؛ در دعوت قهرست و لطف، اما در خلوت همه
15 لطف است وَاللَّهُ أَعْلَمُ

(۶۸/۴) فصل هشتم: فرمود که هر که شاخ را گرفت شکست
وفرو افتاد و هر که درخت را گرفت، همه شاخ آن اوست؛
18 اولوالالباب چگونه باشد آخر این عقل را نمی‌خواهد که هر کس دارد،

T, II, 103 ; H, II, 159 ۴۲۰ K ب ۱۷۴ B آ ۱۸۸ Z ۶۸/۴

5 نباشی KB: باشی Z || 6 طاعت باشی KZ: طاعت B || 8 شعر KZ: B ||
10 باشد KZb: باشی BZ || 11 رها KZ: + می B || 13 باشند BZ: باشد B || 17 همه
KZ: هم B

یعنی عقلِ معاد : آن یکی فیلسوف می گوید : من معقول می گویم و ازین عقلِ ربّانی بوئی ندارد

- 3 (۶۹/۴) همچنان عزیزی پیغامبر را دید ، بعد از دوازده سال ؛ گفت : یا رسول الله : هر شب آذینه خود را بمن نمودی ، درین مدت مرا چو ماهی بی آب رها کردی ، چراست ؟ گفت : بتعزیت مشغول بودم ؛ گفت : چه تعزیت ؟ گفت : درین دوازده سال هفت کس را روی بقبله بود که بمن آمدند لا غیر ، باقی همه را روی از قبله بازگشته بود ؛ اکنون این معنیست وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۷/۳) ، شرح آنست ؛ خوشی در جمعیت یارانست ، پهلوی همدگر می افتند ، می نازند و جمال می نمایند ؛ آنک که جدا جدا می افتند ، هوا در میان ایشان می آید ، آن نور ایشان می رود ؛ چیزی را چون در انگبین نهی تازه می باشد و خوش که هوا در میان آن راه نیابد ؛ متکبر می شود سام ، آخر موسی علیه السلام با آن جلالت از حضرت خضر علیه السلام وصحب او استکمال این صفت لطف می خواست تا این لطافت دیگر حاصل کند ، توبها می کرد ؛ درویش یکبار باید که توبه کند در همه عمر و بر آن هم پشیمان که چرا بایستی که در راه من این آمدی ؟ پیغامبر علیه السلام با همه نازنینی بسلام درویشان تبرک نمودی و با ایشان برخاک نشستی و سخن ایشان استماع کردی

T, II, 103, II, 159

B 174 ۱۸۸ Z ۶۹/۴ ب ۴۲۰ K

4 من KB — : Z فی العلم : KB — : Z 8 باز کشته Zh : کشته KB — : Z ۱۱ فی العلم : KB —

12 می باشد BZ : می شود K 13 متکبر KZh : متکبر Z مکرر B (?) 13 سام T_p : سام KBZ

شعر (رمل)

این ترا باور نیاید مصطفیٰ چون زمسکینان همی جوید دعا

- چون خود را بدست آوردی ، اگر کسی دیگر یابی دست بگردنِ او
 3 در آور ، اگر نه تو بدستی ؛ اُشْتُر با مورچه همراه شد ، بآب رسید ؛
 مورچه پای باز کشید ؛ اُشْتُر گفت : چه شد ؟ بیا سهل است ، آب
 تازانوست ؛ چه ترا تازانوست ، مرا شش گز از سر گذشته است ؛
 6 اگر بی شیخ بماندی بماندی ، مَنْ تَقَدَّمَ اِلَیَّ بِبَاعٍ ، از باع تا باع ،
 از شتر تا شتر ، از زانو تا زانو فرقه‌هاست ؛ خَطُّوْتَيْنِ وَقَدْ وَصَلَ ،
 خطوهٔ محمدی نداری ؛ در تو فرعون سر برکرد ، موسی آمد او را
 9 راند ؛ باز فرعون آمد ، موسی رفت ؛ این دلیل کند بر تلون تا کی
 - باشد ؛ خود موسی را همچنین بگیر تا فرعون دیگر نیاید ؛ این تلون
 حسابِ کار نیست ؛ اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا
 12 (۳۰/۴۱) ، باز این شتر در مقابلهٔ عاج ابن عنق همان باشد که زانو
 تا بزانو فرقه‌هاست ؛ زیرا که او در طوفانِ نوح غرق نشد ؛ آبِ دریا
 او را تا زانو بودی ، او را موسی کشت ؛ باز این عاج بن عنق پیشِ آدم
 15 و فرزندانِ جان و دلِ آدم ، فی فرزندانِ آب و گلِ آدم ، خاصه
 آنک در حقِّ او آمده که خَطُّوْتَانِ وَقَدْ وَصَلَ ؛ آن خطوهٔ
 محمدی باشد ؛ خطوهٔ بعقی و خطوهٔ بمولی ؛ اما از من و تو همان
 18 حکم دارد که زانو تا زانو صد خطوهٔ بزیم تا کنارِ صفتِ پیشِ زویم

2 ا این KZ : ای B || 3 بدستی KZ : بدست B || بآب رسید KZ : — B ||

7 شتر تا شتر K || 10 باشد KZ : باش و B

2 این ... دعا : MN ، ج ۶ ، ص ۱۶۳۲/۳۶۵ ؛ MA ، ص ۱/۵۹۱

اللَّهُ لَطِيفٌ بِّعِبَادِهِ (۱۹/۴۲) وَلَكِنْ بِّعِبَادِهِ كُفْتُ، هر کجا عبادست پاک باز

- (۷۰/۴) فصل نهم : فرمود که روزی عمر رضی الله عنه بزد 3
یک چشم شیطان را کور کرد ؛ این معنیست و سرتی که ایشان دانند ؛
اگر نه ، شیطان چیزی مجسم نیست ، اِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْزِي فِي بَنِي آدَمَ
مَجْزَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ ؛ و آن معنی در هر صورتی می نماید و صورت 6
می بندد ، روزی آمد که یاعمر ! بیا تا ترا عجایبی نمایم ، از شکاف مسجدش
بنمود یک شخص خفته ، یکی در نماز ایستاده ؛ گفت : از بیم آتش
عشق سینه آن خفته نمی یارم در آمدن و اگر نمی در آمدی ، چیزی کردی 9
با آنکه نماز می کند که دمار از او بر آوردی ؛ این شیطان را چیزی
نسوزاند الا آتش عشق مرد خدا ؛ دگر همه ریاضتها که بکند ،
سودش نکند ، بلکه قوی تر شود ؛ زیرا که او را از نار شہوت 12
آفریده اند و نار را نور نشانند که نور کائنات ، اگر من لدن
حکیم علیم (۶/۲۷) نبودی ، کار اینها چگونه بودی ، کارشان بچهل هزار
سال راست نشدی ؛ اگر بیست عمر را درهم پیوستی نشدی ؛ آنج پیغامبران 15
دیگر در هزار سال حاصل کرد او محمد علیه السلام در مدت اندک
در گذشت ؛ من لدن حکیم علیم بیرون رویم ، این سبلتها را
پست کنیم ؛ جایی هزا نخواهیم رفتن که تا کافران بترسند از سبلت ما 18
و کافر اندرونی خود اگر هر یکی ازین نیزه شود پاک نمی دارد ،

T, II, 106 ; H, II, 161

۷۰/۴ Z ۱۸۸ ب B ۱۷۰ K ۲۲۲

2 پاک باز KZ : والله اعلم B 6 بجری KZ : تجری B ۱۱ المروق BZ : المرق K ۱۱
7-6 و آن معنی . . . بندد BZ : Kb — K 8 يك KZ : یکی B 10 از BZ : از
وی K 11 مرد Z : مردم KB 12 سودش نکند KZ : — B 15 پیوستی KZ : پیوست B ۱۱
18 پست BZ : راست K ۱۱ از KZ : آن B

از آن من فی ؛ کارِ او دیرست که تمام شده است ، وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
 فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ (۶۹/۲۹) یعنی اگر مقدم مؤخر خوانی وَالَّذِينَ
 3 هَدَيْنَاهُمْ سُبُلَنَا جَاهَدُوا فِينَا ، اینست مراد ؛ اگر نه اینها که
 مجاهده کردند در راهی بی هدایتِ ما جهاد کردند ، آنگاه ماشان راه
 نموذیم یا با هدایتِ ما جهاد کردند ، پس تکرارِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ چه باشد؟
 6 یا اگر فی از زبانِ رسول باشد که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا أَى فِی خِدْمَةِ
 ظَاهِرِنَا وَظَاهِرِ جِسْمِنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا أَى سُبُلَ أَرْوَاحِنَا
 وَحَقَائِقِنَا ؛ روزه بی ترتیب پنجشنبه و دوشنبه می دار ، ناگاه بر جانِ
 9 نفس می نشین که روزه می گیرم تا نفس را سخت آید ؛ باشد که از
 ناگاه مسلمان شود که مسلمان شدنش سخت دور دورست ؛ فرمود که
 هرکسی را معصیتی است لایقِ او ؛ یکی را معصیت آن باشد که رندی
 12 کند و فسق کند ، لایقِ حالِ او و یکی را معصیت آن باشد که از
 حضورِ حضرت غایب باشد ؛ خُنُکِ آن که چشمش بخسبد و دلش
 نخسبد ؛ وای بر آنک که چشمش نخسبد و دلش بخسبد وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

15 (۷۱/۴) فصل دهم : از صدقه سر سؤال کردند ؛ فرمود : صدقه
 سر آن باشد که از غایتِ مستغرقی در اخلاص و در نگاه داشتِ آن
 اخلاص از لذتِ صدقه داذنت خبر نباشد ، یعنی از مشغولی بتاسفِ
 18 آنک کاشکی به ازین بودی ، اغلب ابا یزید رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ بحج
 پیاده رفتی ، هفتاد حج کرده بود ، ریزی دید که خلق در راه

T, II, 108 ; H, II, 163 ۴۲۳ K T ۱۷۵ B T ۱۸۹ Z ۷۱/۴

1 که BZ : — K || 9 که روزه KZ : روزه B || 10 شود (باشد B) که شدن BZ :

— K || 11 یکی را KZ : یکی B || 19 رفتی KZ : بود B || بودی B

- حج از بهر آب سخت در مانده اند و هلاک می شوند ؛ سگی دید
 نزدیک آن آب چاه که حاجیان بر سر آن چاه انبوه شده بودند
 و مضایقه می کردند ؛ آن سگ در ابا یزید نظر می کرد ، الهام آمد که 3
 برای این سگ آب حاصل کن ، منادی کردند که که می خرد حجی
 مبرور مقبول بشریتی آب ، هیچ کس التفات نکرد ، بر می افزودند
 پنج حج پیاده مقبول و شش و هفت تا بهفتاد حج رسید ؛ یکی آواز داد 6
 که من بدم ؛ در خاطر ابا یزید بگشت که زهی من که جهت سگی
 هفتاد حج پیاده بشریتی آب فروختم ؛ چون آب را در تغار کرد و پیش
 سگ نهاد ، سگ روی بگردانید ؛ ابا یزید در روی افتاد و توبه کرد ؛ 9
 ندا آمد که چندین با خود گوئی : این کردم و آن کردم جهت حق ؛
 می بینی که سگی قبول نمی کند ؛ فریاد بر آورد که توبه کردم ، دگر
 نیندیشم ؛ در حال سگ سر در آب نهاد و خوردن گرفت 12

شعر (هزج)

آنی که بصد شفاعت و صد زاری

- 15 برپات یکی بوسه دهم نگذاری

- آخر سنگ پرست را بذ می گوئی که روی سوی سگی یادوار نقشین کرده
 است و تو هم روی بدیواری میکنی ، پس این رمزبست که گفته است
 محمد علیه السلام تو فهم نکنی ؛ آخر کعبه در میان عالم است ، چو اهل 18
 حلقه عالم ، جمله رو با او کنند ؛ چو این کعبه را از میان برداری

2 نزدیک KZ : B — KBZh T — Z — 4 که KZ : که B — 10 کوئی KZ :

می کوئی B — 11 سگی KZ : سک B — 14 و صد KZ : بصد B — 16 روی KZ : رو B —
 17 این KZ : B —

- ۳ سجده؛ ایشان بسوی دلِ همدگر باشد؛ سجده؛ آن بردلِ این، سجده؛ این بردلِ آن؛ فرمود: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً؛ مراد از آن تفکر، حضورِ درویشِ صادقست که در آن عبادت هیچ ربائی نباشد، لاجرم آن به باشد از عبادتِ ظاهر بی حضور، نماز را قضا هست، حضور را قضا نیست؛ بعضی فقرا ترکِ ظاهر کردند که لَا صَلَوةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ؛ لَا صَلَوةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، پیشِ ایشان فاتحه کتاب آن حضورست؛ حضوری که اگر جبرئیل بیاید لَرس خورَد؛ و هنوز بحضرت نرسیده بوده که گفتش که بیا، گفت: نَی، لَوْ دَنَوْتُ أُنْمِلَهُ لَا حَتَرَفْتُ؛ آن شیخ را گفتم: خدا ترا دوزخ برَد؛ گفت: کاشکی، تا بنگرم که این نورِ من از دوزخ چه می شود و دوزخ از نورِ من چه می شود؛ گاورا دیدند، شاه زاده را نمی دیدند که در آن گاو بود و اگر نی چون کشتندی؛ تو صاحب نظر باش و صاحب تمیز؛ زیرا راه شاخ شاخ می شود، یکی ازین ره بر می آید، یکی از آن راه؛ تو دستِ راست نگاه دار، چون بقونیه می رسیدی، دگر هیچ تمیز و اندیشه حاجت نیست؛ سلطانیت عادل، کسی بر کسی ظلم نکند
- ۱۵ (۷۲/۴) همچنان روزی فرمود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حصینی وَمَنْ دَخَلَ حَصِينِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، می گوید: هر که در آید درین حِصْنِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، نگفت: هر که بگوید نامِ این حصن، گفتن نامِ حصن نیک سهل است، بگوئی بزبان من در حصن رقم، یا بگوئی من بدمشق رقم، اگر بزبانست بیک لحظه بآسمان وزمین بروی،
- ۱۸

برعش و کرمی بروی؛ گفت: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مُخْلِصًا
 دَخَلَ الْجَنَّةَ، اکنون تو بنشین؛ می گوئی دماغ خشک شود؛ او
 کیست؟ تو کیستی؟ تو شش هزار بیشستی، تو یکتا شو و اگر نمی از
 یکی او ترا چه؟ تو صد هزار ذره، هر ذره بهوائی برده، هر
 ذره بخالی برده، خَالِصًا بِنَيْتِهِ، مُخْلِصًا بِفِعْلِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛
 چو آن کرد وعده دَخَلَ الْجَنَّةَ حاجت نیست، چو آن کرد در عینِ
 حَتَّ است وَاللَّهُ أَعْلَمُ

(۷۳/۴) همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا شمس الدین

در مجلسی باستماعِ آوازِ چنگ مشغول شده بود؛ یکی گفت که مردِ
 درویش و آوازِ چنگ! فرمود که نبینی و نشنوی! همان ساعت دست
 همچنین کردن گرفت و کور شد؛ چندانک لاها کردند ممکن نشد؛
 فرمود که بنزد ما اینها ظرافت است و بنزد دیگران کرامت و معجزه؛
 یکی گفت: هر معجزه که معقولست قبول می کنم؛ فرمود: آن معجزه
 نباشد، مُعْجَزَةٌ مَا يَعْجِزُ الْعَقْلُ عَنْ إِدْرَاقِهِ

(۷۴/۴) همچنان از اصحابِ قدیم منقولست که در شهر سیواس شیخ

اسدالدین متکلم که شیخ و استاذ اخی محمد دیوانه بود رَحِمَهُمَا اللَّهُ
 تعالی روزی در حضور مولانا شمس الدین قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ تفسیر
 وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ می گفت؛ فرمود که با همه فضلش چون
 بر ملا ازو چیزی پرسیدی درهم شکستی؛ باری پرسیدمش که می گوئی

T, II, 111-2; H, II, 166-7

۴۲۵ K ۱۷۶ B ۱۹۰ Z ۷۴-۷۳/۴

3 بیشتی Z: بیشی BK 4-5 ... برده KBZh: Z — 9 که KB — Z

11 چندانک KB: چنانک Z 19 پرسیدمش ZK: پرسیدش B که ZK: + چه B

وَهُوَ مَعَكُمْ خدا با شماست ، چگونه باشد ؟ گفت : توریزی ، ترا ازین سؤال چه غرض است ؟ او چندانک در طرفِ حلم بودی ، در خشم همچندان بودی ، هی فرو ریختی ؛ گفتم : چه معنی ؟ غرض چیست ؟ 3
برین سؤال وارد نیست ؛ تو سگی بزبان بسته و باید از خود را خو کرده و این معنی را چگونه می گوئی وَهُوَ مَعَكُمْ ، خدا با بنده چگونه باشد ؟ 6
گفت : آری ، خدا با بنده است بعلم ؛ گفتم که علم از ذات جدا نیست و هیچ صفات از ذات جدا نیست ؛ گفت : این سؤالهای کهن می کنی ؛ گفتم : چه معنی کهن ؟ حاشا ، از نوی می میزد ؛ فی الحال بیچاره شد ، 9
برخاست و سر نهاده و بتعظیم مشغول شد ، مردمان می گویند : باری متکلم ؛ متکلم اینست ، بسیاران اعتقاد آوردند

(۷۰/۴) همچنان روزی فرمود که در دمشق آن شهابِ مقتول را 12
آشکارا کافر می گفتند آن سگان ؛ گفتم : حاشا ، آن شهاب کافر چون باشد ؟ چون نورانیست ، آری ، پیشِ شمس شهاب کافر باشد ، چون در آید بصدقِ تمام بخدمتِ شمس بدر شود ، کامل گردد ؛ 15
من سخت متواضع باشم با نیازمندانِ صادق ، اما سخت با نخوت و متکبر باشم با دگران ؛ آن شهاب الدین را علمش بر عقلش غالب بود ، عقل می باید که بر علم غالب باشد ، حاکم باشد ؛ دماغ که محلِ عقلست ، ضعیف گشته بود ، در عالمِ روح طایفه ذوق یافتند ، فرو آمدند ، مقیم شدند و از 18
عالمِ ربّانی سخنی می گویند ، اما همان عالمِ روح است که ربّانی

T, II, 114; H, II, 168

۴۲۶ K T ۱۲۷ B T ۱۹۱ Z ۷۰/۴

2 چندانک KBZh : Z 4 خود را KBZh : Z 5 معنی را KZ : معنی B

8 گفتم KZ : B 10 متکلم متکلم KZ : سکلم B

- می‌پندارند ، مگر فضلِ الهی در آید باجذبه' از جذبات ، یا مردی که
 اورا بغل بگیرد از عالمِ روح بعالمِ ربّانی کشد که در متابعت در
 آی که اینجا لطیفه' دیگرست ، چه فروآمده؟ آنجا منصور را هنوز 3
 روح تمام جمال نموده بود ، واگرنی آنا الحق چگونه گوید؟ حق
 کجا وانا کجا ! این انا چیست؟ این حرف چیست ودر عالمِ روح نیز
 اگر غرق بودی ، حرف کی گنجیزی؟ الف کی گنجیزی ونون کی 6
 گنجیزی؟ همچنان فرمود که این مشایخ را می‌پرسم که لی معَ الله
 وقت؟ این وقت مستمر باشد ، این مشایخ احمق گویند که فی مستمر
 نباشد ؛ گفتم: آخر یکی درویشی را از امتِ محمد علیه السلام یکی دعا 9
 می‌کرد وی گفت که خدا ترا همه جمعیت دهاذ ؛ گفت : هی هی !
 این دعا را مکن ، مرا دعا کن که یارب جمعیت ازو برگیر ، خدایا
 تفرقه اش ده که من عاجز شدم و غفغج شدم در جمعیت ، یکی گفت : 12
 در سقایه نام حق نباید گفتن ، قرآن نباید خواندن مگر آهسته ؛ گفتم :
 آن دگر را چه کنم که اورا از خود جدا نمی‌توانم کردن ؛ شاه ازین
 اسب فرو نمی‌آید ، اسب چه کند؟ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ این 15
 نیز مستمر نباشد ؛ آنک اصل را نداند در فرع شروع کند البته باز
 گونه وغلط گوید
- 18 (۷۶/۴) همچنان حکایتی فرمود که شخصی صفتِ ماهی می‌کرد
 و بزرگی او ؛ کبی اورا گفت : خاموش ! تو چه دانی که ماهی چه باشد؟

T, II, 114 ; H, II, 168

۴۲۷ K T ۱۷۷ B T ۱۹۱ Z ۷۶/۴

8 این KB : Z — فی KB : Z — 10 هم KB : هیج B 11 مرا دعا کن KB :

— B 12 غفج KB : + پرمرد Z 13-14 در سقایه . . . شاه KBZ : — Z //

14 جدا KBZ : + کرده B // کردن KBZ : — B 16 نیز KB : — Z //

گفت: من ندانم که چندین سفر دریا کرده ام؟ گفت: نشان ماهی
 آنست که دو شاخ دارد همچو اُشتر، گفت: من خود می دانستم
 که تو از ماهی خبر نداری؛ اما بدين شرح که کردی چیزی دیگر
 معلوم شد که تو گاورا از شتر و از نمی دانی و نمی شناسی؛ صاحب طبع
 نمی باید، صاحب دل می باید؛ دل بجوی نه طبع، چه جای دل؟
 دل رو پوش است، آن صاحب خذاست، از غیرت صاحب دلش
 می گویند

- (۷۷/۴) همچنان روزی در مدرسه مولانا بحضور حضرتش
 ۹ از ما حضرت دل معرفت می فرمود و اکابر عهد حاضر بودند؛ گفت:
 فخر رازی چه زهره داشت که گفت: محمد تازی چنین می گویند
 و محمد رازی چنین می گویند، این مرتد وقت نباشد، این کافر
 ۱۲ مطلق نبوذ، مگر توبه کند، چرا می رنجانند؟ خویشان را بر شمیر تیز
 می زنند؛ آنگاه کدام شمیر بنده خدا ایشان را شفقت می کند،
 ایشان را بخود هیچ شفقتی نیست؛ چنانکه شیخ محمد ابن عربی در
 ۱۵ دمشق می گفت که محمد پرده دار ماست، گفتم: آنچه در خود می بینی
 در محمد چرا نمی بینی؟ هرکسی پرده دار خودست؛ ابن عربی گفت:
 آنجا که حقیقت معرفتست، دعوت کجاست و کن و مکن کجاست؟
 ۱۸ گفتم: آخر آن معنی او را بوذ و این فضیلت دیگر مزید، و این
 انکار که تو میکنی برو و این تصرف نه که عین دعوتست؛ پس
 دعوت میکنی و میگوئی دعوت نباید کردن، نیکو هم درد بوذ،
 ۲۱ نیکو مؤنس بوذ، شگرف مردی بوذ شیخ محمد، اما در متابعت

T, II, 115; H, II, 169

۱۹۱ Z ۷۷/۴ آ ۱۷۷ B ب ۴۲۷ K

۹ و محمد رازی... می گویند KB: — Z || ۱۲ رنجانند KZ: رنجانید B ||
 ۱۳ می زنند KZ: می زند B || ایشان را KZ: ایشان B || می کنند KZ: — B || ۱۶ معرفتست BK:
 معرفتست Z || ۱۸ که KZ: — B

نبوذ ؛ یکی گفت : عینِ متابعت خود آن بوذ ؛ گفتم : فی ، متابعت نمی کرد ؛ وقتها شیخ محمد رکوع و سجود کردی و گفتم : بنده اهل شرع ، اما متابعت نداشت ؛ مرا از وفایده بسیار بوذ ؛ اما نه چنانکه از شما از آن شما هرگز بدان نماند ؛ شَتَّانَ بَيْنَ الدُّرِّ وَالْحَصَى

(۷۸/۴) همچنان در سخن شیخ محمد بسیار آمدمی که فلان خطا

کرد و فلان خطا کرد و آنگاه او را دیدم خطا کردی ، وقتها باو بنمودم سرفرو انداختی ، همچنین گفتم : فرزند تازیانه قوی می زنی یعنی قوی می رانی ، کوهی بوذ کوهی ، مرا درین هیچ غرض نیست ؛

آخر بنگر که آن چله و آن ذکر هیچ متابعت محمد هست ؟ آری موسی را علیه السلام اشارت بوذ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً (۱۴۱/۷) ، متابعت محمد کجا که موسی تمنای آن نیارذ بردن ؛ بلکه گوید : مرا از

فتراکیان او گردان که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ؛ کلیم الله می گوید آری (۱۴۳/۷) ؛ چون دانست که آن از آن محمدیانست ؟

از آری همین می خواست که اجْعَلْنِيْ مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ؛ گفتند :

اکنون چند روز بخدمت خضر رو و خضر هم می گوید : اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ، نوری دیگرست که موسی و خضر را بتاراج دهد

(۷۹/۴) الحکایه : همچنان از کبار اصحاب منقولست که روزی

حضرت مولانا شمس الدین کلمات می فرمود که روزی شیخ حریری را

۷۸/۴ - ۷۹ Z ۱۹۱ ب B ۱۷۷ ب K ۴۲۸ - ۴۲۹

T, II, 116 - 7 ; H, II, 169 - 170

6. باو KZ : با او B 8 بوذ کوهی KZ : بوذ کوه B 11 آن KB : Z —

12 که KZ : B — 13 آری KB : ارزانی Z

گفتند که مریدانِ تو فراخ گامی می کنند و فرایض نمی گزارند و تو هیچ نمی فرمائی، گفت: چون قولِ خدا و رسول را می دانند و فرمان نمی کنند، سخن مرا خواهند شنیدن و قبول کردن! بعد از آن بخندید و گفت که ایشان اگر نماز کنند و روزه دارند و فرمانها بجای آرند، ایشان را خود این طاعت خلاص کند، من چه حاجتم ایشان را؛ ایشان دست در دامن من بهر آن زده اند تا هر چه هوای ایشانست کنند و من ایشان را دست گیرم و خلاص کنم؛ او صریح گفت، اما نتواند، این مقام او نیست؛ اما حضرت مولانا مدّ الله ظله اگر چه صریح نمی گوید اما آن جولان کردن در سماع و اعزاز او بمعنی گفتن است، من از آن اولیا ام که متابعان ما هر چه کنند، ایشان را خلاص توأم کردن

شعر (رمل)

راههای صعب پایان برده ایم ره بر اهلِ خویش آسان کرده ایم

باز فرمود که اغلب مردم بی دف می رقصند؛ اگر آوازِ دف شنوند تا چه کنند! و همچنان تأویلِ دوم آنست که در آدمی بغیرِ اعمالِ ظاهر و تقوی محضِ عملی و تقوی مخفی هست که آن حسنِ جوهرِ اوست که انا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنْ بِي مَا شَاءَ، همه سیئات او با آن حسنات شود، چه نظر بی نظران برین اعمالِ ظاهرست و ما بدان نمی نگریم، مادر باطن و سرِ درونِ مرد نگریم؛ اگر چه بظاهر مفسد

4 آرند BZ: آوردند K || 5 این KB: آن Z || کند KB: کنند Z || 11 کردن ZK:

دادن B || 16 که آن KZ: آن KZB: — B || جوهر KZ: خواهی B

13 راههای... کرده ایم: MN، ج ۳، ص ۲۹۴۷/۱۶۸؛ MA، ص ۲۸/۲۶۹

وَمُقَصَّرَسَتْ، بباطن بسببِ آن جوهرِ پاک و اخلاصِ پنهانی
مُتَقِن و مُصْلِح است

3 شعر (رمل)

ماکه باطن بینِ جمله کشوریم دل بینیم و بظاهر ننگریم

(۸۰ / ۴) همچنان کرام یاران از یارانِ کرام رَضیَ اللهُ عَنْهُمْ

چنان روایت کردند که روزی حضرت خذاوندگار قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ
الغزیز در معرفت مست شده بود، فرمود که در قیام قیامت که صفوف
اندیا و صنوف اولیا ایستاده باشند و مؤمنانِ اَمّت فوج فوج جمع
آمده، من و شمس الدین هر دو دستِ همدیگر گرفته خرامان و نازان
بجنت رویم

(۸۱ / ۴) همچنان حضرت سلطان ولد روایت کرد که روزی

مولانا شمس الدین تبریزی رَضیَ اللهُ عَنْهُ با عزیزانِ خدا خلوت کرده بود
و معانی غامض می فرمود؛ گفت: اگر شخصی در عمرِ خود در راه
حق با ما یکبار وفا کند بعد از آن اگر ازو هزار جفا آید ما بر آن
یک وفای او نظر کنیم، بر جفاهاى او هیچ نظر نکنیم که اصل آن یک
وفاست که برای حق کرد؛ هر که حق آن وفارا بداند - نظر بجفا
نکند؛ فرمود که روزی مولانا شمس الدین تبریزی با پدرم می گفت که
مرا شیخی بود ابو بکر نام در شهر تبریز؛ جمله ولایتها را ازو یافتم؛

T, II, 118; H, II, 171 ۴۳۰ K T ۱۷۸ B T ۱۹۲ Z ۸۱ - ۸۰ / ۴

4 تنکریم KB: + الحکایه Z 8 باشد KZ: باشد B 9 آمده KZ: آمدند B ||

20 BZ: — K 17 فرمود که KZ: همچنان B

ماکه ... تنکریم: MN، ج ۵، ص ۲۱۷۴/۴۰۵، MA، ص ۱۴/۳۸۰

اما در من چیزی بود که شیخ نمی دید و هیچ کسی ندیده بود؛ آن
چیز را درین حال حضرت خذاوندگارم مولانا دید مَدَّ اللَّهُ
ظِلَّهُ و بِرَكَّتْهُ

(۸۲/۴) همچنان بحضرت والدم حکایت کرد که من کوزک
بودم. خذارا می دیدم ملک را می دیدم و مغیباتِ اعلی و اسفل را
مشاهده می کردم؛ گمان می بردم که جمله مردمان همچنان می بینند؛
آخر معلوم شد که نمی دیده اند و شیخ ابوبکر مرا از گفتنِ آن باز
می داشت؛ پدرم فرمود که از آن مولانا شمس الدین از ازل بود،
نه از روی طاعت و ریاضات؛ چنانکه عیسی را در گاهواره بخشید
و آتیناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۱/۱۹) تا سخن گفت و معجزه نمود و آن
یگانه دیگر و آتیناه مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا ۱۲

(۸۳/۴) همچنان دم بدم حضرت والدم وصیت می کرد که
پیش شیخ صلاح الدین ذکرِ شمس الدین مکنید و پیش چایِ حسام الدین
ذکرِ شیخ صلاح الدین مکنید؛ اگرچه میان ایشان فرق نیست، اما
نشانید ذکر کردن؛ چنانکه در حضورِ رسول اصحاب از هیچ پیغامبری
نمی گفتند مگر که او فرمودی و از حالِ هر یکی شرح دادی

(۸۴/۴) الحکایه: همچنان از ائمه اصحاب منقولست که
روزی حضرت سلطان ولد حکایت فرمود که پدرم در جوانی عظیم
زاهد بود و بغایت بارع و اراع و اصلا بسامع نیامده بود؛ حضرت

T, II, 119-20; H, II, 172-3 ۴۲۹K ۱۷۸B ۱۹۲ Z ۸۴-۸۲/۴

7 شیخ KZ: شیخ B ۸ باز می داشت K: باز داشت BZ ۹ کاهواره KZ:
کاهواره B ۱۳ همچنان KZ: B ۱۸ الحکایه KB: Z ۲۰ بسامع KZ: در
سامع B ۱۱ نیامده بود K: + از BZ

کرای بزرگ که جدّه* من بود ماذری ، پذیرم را بسماع ترغیب
 داد ؛ همچنان در ابتدای سماع پذیرم دست افشانی می کرد ؛ چون
 حضرت مولانا شمس الدین تبریزی رسید اورا چرخ زدن نمود ؛ گویند :
 کرای بزرگ از سمرقند بود و شوهر او خواجه شرف الدین مردی بود
 منعم و بزرگوار ؛ چنانکه در سمرقند ازو بزرگتر نبود در مال و جاه
 و حسَب و نَسَب ؛ چون شوهرش از دنیا نقل کرد ، جمله مالها را
 جمع کرده بنزد مولانای بزرگ آمده مریده* او شد ؛ بعضی گویند :
 هر دو باهم بودند و بملکِ روم هم آمدند و اینجا وفات یافت و ماذرم
 خرد بود ؛ مولانای بزرگ برای پذیرم بستد و حضرت کرا رضی الله عنها
 چنان ولیه* کامله بود که بهاء ولد هر بار می فرمود که مقام من و مقام
 او یکیست ، اما مرا علمهای بسیارست و اسرار بی شمار

(۸۵/۴) همچنان حضرت سلطان ولد فرمود که روزی کرا را
 از حضرت حق تعالی خوانده اند و من کوزک بودم ؛ در دمشق بتحصیل
 علوم مشغول گشته و او از فراق من دایم در گریه و نوحه می بود ؛
 گفت : نمی آیم بگریه بهاء الدین مشغولم ؛ دوسه نوبت مکرر آمدند ؛
 گفت : ای وجودک من ! من بحضرت حق می روم ؛ باید که تو
 همچنان بریان باشی ، وی چشمک من تو همچنان گریان باشی و همه
 اعضا و حواس بکار خود مشغول باشید ، وای هر دو دست من
 بخواج بریدن ملازم باشید تا من باز آمدم ؛ همچنان مُنْسَلِخ گشته
 بحضرت حق رفت و باز آمد و همه را آنچنان یافت که گذاشته بود

T, II, 121; H, II, 173

۴۳۱ K T ۱۷۹ B ب ۱۹۲ Z ۸۵/۴

3 تبریزی BZ : B — رسیده KZ : B — 12 همچنان KZ : B — 14 کشته
 KZ : B — من KBZ : K — 15 مکرر KZ : B — 16 من من KB : من
 Z — 18 هر دو KBZh : Z — 19 باز آمد KBZh : Z —

(۸۶/۴) همچنان حضرت سلطان ولد فرمود که روزی مولانا شمس‌الدین یکی را گفت که ترکِ باطل کن تا بحق برسی، راه اینست 3
 پندم فرمود حق را بگیر تا از باطل برهی و اینجا محتاجِ راه و ترکِ و برگشت نیست، اکنون اختیار تراست، خواهی ترکِ باطل کن رو تا بحق برسی، خواهی حق را بگیر تا از باطل برهی

(۸۷/۴) همچنان روزی مولانا شمس‌الدین فرمود که بوالحسن خرقانی رحمه الله علیه گفت: یک گام بر بالای عرش نهادم، تمام دوم بر تحت الثری بود، در مقصود بسته بود، اصلاً باز نشد تا بر آستانِ نیاز فرو نیامدم در باز نشد؛ و رای نیاز عبادت نیست 6 9

شعر (رمل)

جز نیاز و بندگی واضطرار اندرین حضرت ندارد اعتبار

(۸۸/۴) همچنان عرفای اصحاب از حضرت خداوندگار چنان 12
 نقل کردند که خدمتِ مولانا شمس‌الدین در شهر حلب چهارده ماه در حجره* مدرسه در آمد و ریاضت و مجاهده بغایتی مشغول شد که 15
 اصلاً یک روز از حجره بیرون نخرامید؛ از دیوار حجره آواز آمد که
 إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَىكَ حَقًّا - نفسِ او همچنان مصور شد که
 جادرا ازین بیش صبر و تحمل نباشد، مرحمت فرموده تبسم کنان
 ترکِ اعتکاف کرده بسوی دمشق عزیمت نمود 18

۴۳۲ - ۴۳۱ K T ۱۷۹ B T ۱۹۳ Z ۸۸ - ۸۶/۴

T, II, 121 - 122; H II, 173 - 4

۱ سلطان KZ: B 14 - 15 و مجاهده... آواز آمد KZ: B 16 حقاً حق KBZ

- (۸۹/۴) همچنان از یارانِ عتیق که دلشان بیت الله العتیق بود ،
چنان روایت کردند که پیوسته حضرت مولانا شمس الدین بر درِ
حجره مدرسه می نشست و حضرت مولانا را در حجره کرده از هر
یاری که مولانا را می پرسید ، می گفت : چه آورده ؟ و چه شکرانه
می دهی ؟ تا او را بشما بنمایم ؛ روزی بوالفضولی گفته باشد که می گفت :
تو چه آوردی که از ما چیزی می خواهی ؟ گفت : من خود را آوردم
و سرِ خود را فدای راهِ او کردم ؛ همچنان کرد که فرموده بود
(۹۰/۴) همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا گفت که
خدمتِ مولانا شمس الدین فرمود که پیش ازین بحضرت حق تعالی
تضرع می کردم که مرا باولیایِ خود اختلاط ده و هم صحبت کن ؛
بخواب دیدم که مرا گفتند که ترا بایک ولی هم صحبت کنیم ،
گفتم : نیکست ، کجاست آن ولی ؟ شبی دیگر دیدم ، باز شبی دیگر
دیدم که گفتند : در روم است ؛ بعد از چندین مدت طلب ، نیافتم و ندیدم
گفتند که وقت نیامد هنوز ، اَلْأُمُورُ مَرَهُوْنَهُ بِأَوْقَاتِهَا
(۹۱/۴) همچنان اصح روایت از حضرت سلطان ولد چنانست که
پیوسته حضرت مولانا شمس الدین در اوایلِ حال از حضرت ملک ذوالجلال
بانواعِ تضرع و ابتهال التماس می نمود که از مستورانِ حجابِ
غیرتِ خود یکی را بمن بنمای ؛ الهام آمد که چون بخدا الحاح می کنی
و شغفی داری ، اکنون شکرانه چه می دهی ؟ گفت : سر ؛ عاقبه الحال

T, II, 123; H, II, 175 ۴۳۳ K ب - آ ۱۷۹ B ب - آ ۱۹۳ Z ۹۱ - ۹۰/۴

6 چیزی BZ : چه K ۸ همچنان KB : Z ۱۷ حجاب KBZh Z -

- چون وصال آن جمال دست داد و از آن صحبت محظوظ شد و ملحوظ نظر عنایت گشت، مگر شبی در بندگی مولانا نشسته بود در خلوت؛ شخصی از بیرون آهسته اشارت کرد تا بیرون آید، فی الحال برخاست و بحضرت مولانا گفت: بکشتنم می خواهند، بعد از توقف بسیار پندرم فرمود: **أَلَا لَهُ الْخَلَقُ وَالْأَمْرُ (۵۳/۷)** مصلحت است، و گویند هفت کس ناکس حسود عنود دست یک دگر کرده بودند و ملحدوار در کین ایستاده چون فرصت یافتند، کاردی راندند و همچنان حضرت مولانا شمس الدین چنان نعره بزده که آن جماعت بیهوش گشتند و چون بخود آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند و از آن روز تا غایت نشانی و اثری از آن سلطان معنی صورت نیست

شعر (رمل)

- خود همان بُد دیگر اورا کس ندید
چون پری از آدمی شد نا پدید
- چون ز چشم خویش و خلقان دور شد
همچو عنفا در جهان مشهور شد

چون خبر این واقعه را بسمع مبارک مولانا رسانیدند، فرمود که **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۴۰/۳، ۱۹/۲۲)** و **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱/۵)**

1 محظوظ KB: محظوظ Z || 2 نظر Z: — KB || 6 عنود BZ: لا يسود K || یک دگر Z: یک KB || 7 همچنان KB: همچنین Z || حضرت BZ: — K || 10 نشانی KZ ~ اثری B

12 - 15 خود ... مشهور شد: MN، ج ۴، ص ۸۳۵/۳۲۸، ۸۳۷: MA، ص ۱۶-۱۵/۳۴۶

شعر (رمل)

جز که تسلیم و رضا کو چاره* در کفِ شیرِ نری خون خواره*

- 3 مادرین کار چه کاره ایم : او آنجایگاه قول و قرار کرده بود و سر را
 بشکرانه* سرّ ما گیر و نهاده ؛ لاجرم تقدیرِ الهی تدبیر انگیزی فرموده
 حکمتِ جَفّ القلم را بظهور رسانید و كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا
 6 (۶/۱۸ - ۵۸/۱۷)

شعر (هزج)

از عهده* عهد اگر برون آید مرد از هر چه صفت کنی فزون آید مرد
 9 بعد از آن شورهای عظیم کرد و یاران گریها کردند ؛ تواجد نموده
 بساع شروع فرمود و غزلیاتِ مرثیه گفتن گرفت و از آنها یکی اینست

شعر (رمل)

- 12 قدر غم گر چشمِ سر بگریستی روز و شبها تا سحر بگریستی
 شمسِ تبریزی برفت و کو کسی تا بر آن فخر البشر بگریستی
 15 این جهان را غیرِ این سمع و بصر گر بُندی سمع و بصر بگستی
 الی آخره

و آن ناکسانِ ممتحن که اسیرِ سرّ قَدَر بودند و اینچنین فتنه انگیزی
 ظاهر نمودند ، در اندک زمانی بعضی کشته شدند و بعضی بافلاج مبتلا

1 شعر KB : — Z || 2 b نری Z : نر KB || 3 بود KZ : — B || KB :
 — Z || 4 برون Z : بیرون KB || 13 قدر KZ : کدر B

گشتند و یکدو تن از بام افتازند و هلاک شدند و بعضی را مَسَحْ
 معنی شد، وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹/۳۵)؛
 و گویند: علاءالدین را که بداغِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ
 غَيْرُ صَالِحٍ (۴۶/۱۱) موسوم بود، تبِ محرقه و علتی عجب پیدا
 گشته در آن ایام وفات یافت و حضرت مولانا از غایتِ انفعال
 بجانبِ باغها روانه گشته بجنازه او حاضر نشد و نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ
 نَهْرِهِمْ وَقَهْرِهِمْ وَتَارِيخُ الْغَيْبَةِ وَالْإِسْتِخَارِ شَمْسِ الدِّينِ يَوْمَ
 الْخَمِيسِ لِسَنَةِ خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ وَسِتِّمِائَةٍ

3

6

9

12

(۹۲/۴) همچنان منقولست که چون صورتِ مبارک و معنیِ مَبْرُكِ
 مولانا شمس الدین از نظرِ حسودانِ بی چشمِ پر خشم محتجب شد و حضرت
 مولانا از غایتِ بی قراری شب و روز قراری و آرامی نداشت و دایما
 در صحنِ مدرسه سیر می کرد و این رباعیات را بجدّی گفت:

شعر (رباعی)

از عشقِ تو هر طرف یکی شبخیزی
 شب گشته ز زلفینِ تو عنبر بیزی

15

نقاشِ ازل نقش کند هر طرفی
 از بهرِ قرارِ دلِ من تبریزی

18

و باز می فرمود:

شعر (رباعی)

که گفت آن زنده جاوید بمرد

3 که گفت که آفتابِ او میزد بمرد

آن دشمنِ خورشید بر آمد بر بام

دو چشم بیست و گفت خورشید بمرد

6 باز در مجمعی که اکابر حاضر بودند بگفت :

شعر (هزج)

که گفت که روحِ عشق انگیز بمرد

9 جبریلِ امین ز خنجرِ تیز بمرد

آنکس که چو ابلیس در استیز بمرد

او پندارذ که شمسِ تبریز بمرد

12 (۹۳/۴) همچنان منقولست که بعد از چهل روز حضرتِ مولانا

دستارِ دخانی بر سر نهاد، دیگر دستارِ سپید نبست و از بردِ یمنی و هندی

فرجی ساخت ، تا آخرِ وقت لباسِ ایشان آن بود

15 (۹۴/۴) همچنان حضرتِ سلطان ولد بیان فرمود که چنانک موسی

با قوتِ نبوت و عظمتِ بسالتِ رسالتِ جویای خضر علیهما السلام

گشته بود، حضرتِ مولانا نیز با وجودِ چندین فضایل و خصایل

T, II, 127; H, II, 177

۴۳۵ K T ۱۸۰ B T ۱۹۴ Z ۹۴ - ۹۳/۴

4 خورشید KZ : خورشید B || 5 خورشید KZ : خورشید B || 12 همچنان KB : Z —

12 همچنان ... ص ۷۸۵/۵ بودند : ابتدا نامه ، ص ۴۱

- واخلاقی حبیبه و شمایل و مقامات و کرامات و انوار و اسرار که در
 دَوْر و طَوَّورِ خود بی نظیر بود و عَدِیم المثل، طالبِ مولانا شمس الدینِ
 تبریزی شده بود و خدمتِ شمس نیز من جمیع الوجوه فدای عشقِ او گشته
 و مجموعِ انبیا و اولیا برین طلب و مصاحبتِ همدیگر مأمور بودند
 (۹۵/۴) الحکایه: همچنان حضرت سلطان ولد قدس الله
 سِرّه آلِ عزیز در مثنوی ابتدای ولدی بیان فرموده است که روزی
 حضرت والدِ دم بمشاهده عالمِ غیب مشغول شده بود؛ قطعی را دید که
 چهار هزار مریدِ واصل داشت، همشان از اولیا گشته و بکمال رسیده؛
 در چله خود از حق تعالی حالتی و مقامی میخواست که بدان رسیده
 بود و در تمنای آن یارب یارب می گفت تا حدی بزرگوار بود که
 همه اجزای زمین و آسمان و ارواحِ سُفّانی و علّوی بموافقتِ او یارب
 یارب می گفتند؛ نورِ خدای تعالی بمقدار سپری لطیف بر گوشِ مولانا
 شمس الدین می زد و می گفت: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ؛ چون سه
 بار این معنی مکرر شد، مولانا شمس الدین از سرِ ناز گفت که
 خداوندا یارب یارب آن شیخِ مسکین می گوید، از کرمِ خود لَبَّيْكَ
 با او گو؛ در حالِ پی آن سخن پیاپی بر گوشِ شمس الدینِ تبریزی زد که
 لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ؛ همانا که بیک اشارت و شفاعتِ او آن شیخِ
 طالب بمقصود رسید

(۹۶/۴) همچنان از عرفای اصحاب منقولست که حضرت مولانا
 شمس الدین بارِ اوّل که بسببِ حسدِ حَسّادِ بی دین و عداوتِ نا کسانِ

T, II, 128-9; H, I, 178 - 9 ۴۳۶ K آ ۱۸۰ ب ۱۹۴ Z ۹۶-۹۵/۴

۱ و کرامات ZB : — K اسرار Z : + پسندیده KB ۳-۴ و خدمت ...

گشته K ~ مجموع ... بودند BZ || ۵ الحکایه K : — BZ

۵-۱۸ الحکایه ... رسید : ر. ک به ابتدائانه، ص ۲۹۲

بی یقین بجانبِ شام رفته بود ، بعد از مکثِ بسیار باز باشارتِ مولانا
باز آمد و قونیه را مشرف کرده ماهی چند تنگاتنگ مصاحبت کردند ،
باز حسودانِ بی معنی بتنگ در آمده عالمِ فراخ بر جانسان تنگ نمودن 3
گرفت ؛ باز نوبتِ دوم چون غیبت فرمود ، آن بود که حضرتِ
مولانا بفرزندِ دلبنده خود از غایتِ عنایتی که داشت اشارت فرموده
با بیست نفر با فر بسفرِ شام فرستاد بطلبِ مولانا شمس الدین عظیم الله 6
ذکره

(۹۷/۴) همچنان منقولست که آن زمان که شمس در دمشق می بود
در هفته باری از حجره خود بیرون آمدی و بدکانِ روآسی رقی و قطعه 9
داده از آبِ سر بستندی و تناول فرمودی ، تا مدتِ سالی درین کار می بود ،
مگر روآسی معلوم کرد که او از اهلِ ریاضت است و آن زحمت را
باختیارِ خود قبول کرده است ، از سرِ رحمت یک روز کاسه را پر ترید 12
کرده با نانِ پاکیزه در پیتنِ مولانا شمس نهاد ؛ دانست که معامله او
معلومِ روآسی شد ، فی الحال کاسه را فرو نهاده بیرون شو کرد و از
دمشق عزیمت نمود 15

(۹۸/۴) همچنان منقولست که روزی مولانا شمس الدین در راهی
می رفت ؛ از ناگاه امیری با خیل و حشمِ خود بحضرتش ملاقی شد ،
چون نظر بر همدیگر انداختند آن امیر از اسب فروز آمده سر نهاد و زمانی 18
توقف کرده همچنان اشک ریزان روان شد ؛ حضرتِ مولانا شمس الدین

T, II, 129; H, II, 179

۴۳۷ K ب ۱۸۰ B آ ۱۹۵ Z ۹۸-۹۷/۴

3 در آمده KZ : آمدند B || الدین Z : KB || 8 همچنان KB : Z || 10 می بود BK :
می بودی Z || 12 روز BZ : + عطا کرده K || ترید KB : || 14 کرد KBZh : Z ||
16 مولانا شمس الدین BZ : K || 18-19 چون ... شد KBZh : Z || 19 الدین Z
B - : KB || که KZ : B - :

بر زبان مبارک راند که سُبْحَانَ مَنْ يُعَذِّبُ عِبَادَهُ بِالنَّعَمِ
وَحَصَصَ الْخَوَاصَّ بِالنِّعَمِ ؛ اصحابِ حال از کیفیتِ آن احوال سؤال
3 کردند ، فرمود که این امیرِ فقیرِ نهاذ از سلکِ اولیاءِ الله است و درین لباس
مُلْتَبِسِ گشته و مستورِ ستورِ نعمتِ شده ، مرا بزبانِ حالِ لا بها کرد که درین
لباسِ ضبطِ امورِ خلق را و عبادت و سلوکِ راهِ حق نمی توانم جمع داشتن ،
6 از خذوندِ تعالی در خواه تا بکلتی در لباسِ فقر در آیم و بفراغتِ بخدمتِ
الله مشغول شوم ؛ چون مناجات کردم ، اشارت رسید که او را هم
در آن لباسِ امارتِ عبودیت باید کردن که مصلحتِ عمارتِ دین
9 و دنیا در آنست و ریاضت و مشقتِ نفس در آنجا بیشتر ، و چون حال را
مشاهده کرد نالان روان گشت و تن در مشقتِ حکومت و قضایا
و زحمتِ خلاق در داد و انقیاد نمود

(۹۹/۴) همچنان منقولست که حضرتِ مولانا شمس الدین
هرگاه که از تنالی تجلیاتِ الهی مست می شد و در کمالِ استغراق
مستغرق می گشت و قوای بشری از تحملِ تجملِ آن مشاهده قاصر
15 می ماند جهتِ دفعِ آن حالت بر موجبِ کَلَمِیْنِی یا حُمَیْرَا ! کَلَمِی !
خود را بحزویاتِ کاری مشغول می کرد و مخفی نزدِ مردم بمشاقی رفته
تا شب کار کردی و چون اجرت دادندی ، موقوف داشته تعللی کردی
18 و گفنی تا جمع شود که مرا قرض است تا ادا کنم ، بیرون شو کرده بعد
از مدتی غیبت نمودی ؛ همانا که پیوسته مناجات می کرد که عجا از

T, II, 130 H, II, 180

۴۳۸ K آ ۱۸۱ B آ ۱۹۵ Z ۹۹/۴

2 احوال : KB : حال Z || 4 نعمت ZhKB : نعمت Z || شده KZ : کشته B
درین BZ : — : KB : داشتن KB : دانستن Z || 12 همچنان KB : — : Z || 13 تنالی Z :
+ و KB : 19 نمودی KZ : + و B

خاصانِ حق در جمله عالم ملک و ملکوت کسی باشد که صحبت مرا
تحمّل تواند کردن ؛ از عالم غیب خطاب آمد که حریفِ شریفِ تو در
جمله کاینات بجز حضرت مولانای روم نیست ، و آن بود که بجانب 3
ممالکِ روم نهضت نمود

(۱۰۰/۴) همچنان منقولست که در نوبت دوم مدتِ شش ماه
تمام در حجره مدرسه مولانا با هم صحبت فرمودند ؛ چنانکه اصلاً 6
صورتِ اکل و شرب و دخل و خرج بشری در مابین نبوذ و بسر وقت
ایشان بغیر از شیخ صلاح الدین و سلطان ولد کسی در نمی آمد و علو
مرتبّ ایشان بدرجه رسیده بود که درجاتِ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ 9
دَرَجَاتٍ (۱۲/۵۸) در مقابله آن فروترین مقامات بود

شعر (مجتث)

چو آفتاب نماید سحر ز شرق جیباه

ستارگان بحقیقت فرو نهند کلاه

(۱۰۱/۴) همچنان روزی حضرت مولانا شمس الدین در مجمع شیوخ

زمان معرفت می فرمود ؛ دراثنای معانی فرمود که

شعر (مضارع)

گر برکاری چرا چنین بی کاری ور بی کاری چرا چنین او کاری

همه طبّال و هیچ بانگی فی همه درکار و هیچ دانگی فی

۱۰۱-۱۰۰/۴ Z ۱۹۵ - آ ب ۱۸۱ K ۴۳۸ - ۴۳۹

T, II, 130-1 ; H, II, 180-1

5 منقولست که KB : — Z || 8 آمد KZ : آید B 9 مرتبت KB : مراتب Z ||

ایشان KZ : — B || 12 شرق Z : شرق KB || 16 شعر Z : KB

اگر راه دین می روی چندین گاه هیچ دیهی نرسیدی و هیچ کاروانسرائی
 نرسیدی، نشانی ندیدی، آواز سگی یا خروس بگوشت نرسید؛
 این عجب راهیست که چندین گاه می روی همچون گاو و خر بر همان مقام
 اول؛ احمق کسی که مزدوری میکند و کار امروز میکند و می گوید
 که مزد فردا رسد؛ گیرم که فردا رسد، آخر امروز اندکی اثری نرسید؛
 چندین گاه گردِ خوانِ کریمان و پادشاهان می گردی و دُمِ جنبانی،
 آخر هیچ استخوان پاره و یا نان ریزه بتو نرسید؛ می گوئی نظرِ اولیا
 کیمیاست، بر هر که برسد هر آینه مبدل شود، از تلخی و ترشی و نایبنائی
 بیرون آید و تو می گوئی فلان چنین ولی بود و بزرگ و کرامات او
 چنین و چنین؛ یعنی من چنین کس را دیده ام و در یافته و ترا می بینم
 بر همان ترشی و تلخی، بلکه بدتر؛ صفت کنی که فلان بزرگ را
 دیدم و فلان آبِ حیات خوردم و آئینه را صیقل زدم و چله و مجاهده کردم
 چندین سال؛ چون می نگرم از آن تاریکترست که بود

(۱۰۲/۴) همچنان آن یکی بر درویشان تکبر می کند و عداوت
 می کند که ما علمها داریم و بزرگیها و جاه و جامگی که ایشان را نیست؛
 ای خاک بر سرش و بآن صد هزار علم و دفترش! می گوید شاگردان
 دارم و محبتان دارم؛ ای خاک بر سر او و مریدانش! یخپاره با یخپاره
 دوستی می کند، بخدانی با یخدانی عشق بازی می کند؛ چندانک گوش
 می دارم و چشم می دارم از ایشان اثرِ زندگی یا نفسِ زندگی نمی آید،

T, II, 133; H, II, 182

۱۰۲/۴ Z ۱۹۶ B ۱۸۱ K ۴۳۹

1 دیهی KZ: دهی B || 7 استخوان پاره BZ ~ نان ریزه K || 8 برسد ZB:
 رسید K || 13 بود KBZh: Z || 14 همچنان KB: Z || آن یکی BZ: K —
 و عداوت میکند KBZh: Z || 15 بزرگیها Z: بزرگها KB || 16-17 و بآن صد ...
 بر سر KZ: B || 19 یا نفس زندگی KZ: B —

نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذَٰلِكَ الْآخَالِ ؛ مخالفِ نفس می شنوند ، می رمند ؛
پس چگونه طالبِ راه اند ؟ آنگاه می خواهند همکاسه بایزید شوند

شعر (مضارع)

بگریز از آن فقیری کو بندِ لوت باشد ما را فقیرِ معنی چون بایزید باید
وَلِلَّهِ دَرُّ قَائِلِهِ :

شعر (خفیف)

خَلَقَ اللهُ لِّلْحُرُوبِ رَجَالًا وَرِجَالًا لِّقِصْعَةِ وَثْرِهِ

(۱۰۳/۴) همچنان منقولست که چون حضرتِ مولانا شمس بشهرِ

ارزن الروم رسید ، بمکتب داری مشغول شد ؛ مگر آنجایگاهِ مَلِکی
بوذ معتبرِ واورا فرزندی در غایتِ جمال و کمال ؛ اَمَّا عَظِيمِ گول
و کَوْدَنِ بوذ و تمامتِ ادبا از بلادِ او فرو مانده بوذند ، تا حدّی که

در سالی جزوی نتوانست خواندن ؛ مَلِکِ ارزن الروم بر خاست
و بخدمتِ مولانا شمس الدین آمد و از حالِ فرزندِ خود اعلام کرد ؛
فرمود که بعنایتِ حق من او را بماهی حافظِ قرآن گردانم ؛ همانا که

فرزند را بحضرتِ او بزرگک تسلیم کرده هر روز یک جزویا ذ می گرفت ؛
در مدتِ ماهی تمامتِ قرآن را علی طرف اللسان از بر کرده و ماضی
راند و چندین لطایف و ظرایف و فوایدِ دیگر و کتابتِ حاصل کرد ،

همچنان مَلِکِ و خاتونش و کافه خدم و چشم و اقربا و اصدقای او

T, II, 134 ; H, II, 182

۱۰۳/۴ Z ۱۹۶ B ۱۸ ب K ۴۴۰

۳ شعر KB : — ۶ شعر B : بیت Z — ۸ همچنان KB : — ۹ ارزن KB :

ارزنا Z ۱۱ او KBzh : — ۱۲ ارزن KB : ارزنا Z ۱۶ قرآن را KZ : +

یاد گرفت B ۱۸ و چشم KZh : — BZ

مرید و بنده شدند و فرزندش باخلاص تمام عاشقِ مولانا شمس‌الدین شد؛ چون حضرتش دریافت که او را دریافتند و ولایت او شهرت گرفت همان روز غایب شد و عزمِ روم کرده در هر مقامی که منزل کردی، صد هزار کرامات و خرقِ عادات از او صادر شدی، باز عزیمت فرمودی و رفتی

شعر (رمل)

عشق بوی مشک دارد ز آن سبب رسوا شود
چاره نبوذ مشک را هم عاقبت رسوا شدن

(۱۰۴/۴) همچنان از اصحابِ قدیم منقولست که چون نصره‌الدین وزیر طابَ ثَرَاه خانقاهِ خود را تمام کرد، اجلاسی عظیم کرده علما و شیوخ و اکابرِ شهر جمع آمده بودند، بعد از ختمِ قرآن بسام شروع کرده دم بدم نصره‌الدین وزیر در سام بحضرتِ مولانا شمس آسیب می‌کرد؛ دست و دامانهاش بدو می‌رسید و نگاه داشت اربابِ بصیرت نداشت؛ همانا که حضرتِ مولانا انفعالِ عظیم نموده دستِ شمس را بگرفت و از سام بیرون آمد؛ چندانکه اکابرِ کرام لا بها کردند ممکن نشد؛ بعد از فرو داشتِ سام همانساعت سرهنگانِ سلطان رسیده باهانتِ تماشش بردند و در حال شهیدش کردند

شعر (رمل)

پندِ مردان نشنوی شوخی کنی خویشانِ بر تیغِ پولادی زنی

T, II, 135; H, II, 183 ۴۴۱ K T ۱۸۲ B ۱۹۶ Z ۱۰۴/۴

3 همان KBZh : همچنان Z || 6 شعر KZ : B — || 7 مشک KZ : مشک B ||

8 مشک B KZ : مشک B || 9 همچنان KB : Z —

- (۱۰۵/۴) همچنان از مقرّبانِ صحبت منقولست که روزی حضرت مولانا خدمتِ سلطان ولد را پیشِ خود خوانده فرمود که با یاری چند بسوی دمشق برو بطلبِ مولانا شمس الدین؛ و چندین سیم و زر با خود ببر و در کفشِ آن سلطان تبریز بریز و کفشِ مبارکش را بطرفِ روم بگردان و از من سلام برسان و سجده عاشقانه عرضه دار؛ همچنان چون بمبارکی بدمشق برسی در جَبَلِ صالحیه خانیت مشهور، راست در آنجا رو، همانا که مولانا شمس را ببینی با شاهد پسری فرنگک نزدی باز بگرو؛ چون بتای می برز از فرنگک مال ستانند، چون برده می شود آن کوذکش سیلی می زند تا غلط نکنی و منفعل نشوی که آن کوذک از اقطابست، اما خود را نیکو نمی داند؛ باید که از برکتِ صحبت و عنایتِ او بکمالِ حال ترقی نماید و مرید او شود؛ همچنان حضرت ولد استعدادِ سفرِ مبارک کرده بایست یارِ مقبلِ مفضل روانه شدند؛ چون بدمشق مبارک وصول یافتند و بذآن خان رسیدند، از اسبان فروز آمده بادبِ تمام بر درِ آن حجره ایستادند؛ همچنان دیدند که حضرت مولانا فرموده بود؛ بیکبارگی سر نهانند و رفته کردند تا حدّی که آن کوذکِ فرنگکِ رنجه ترسید که من با چنین بزرگی چرا بی ادبها کردم؛ مولانا شمس الدین حضرت ولد را بوسه داد از حدّ بیرون نوازش فرمود و از حضرت مولانا باز پرسید؛ سلام و سجده والد را کَمَا یَتَّبَعِ بِمَوْقِفِ عرض رسانیده تمامِ زرو سیم را در کفشِ مبارک رنجه عذرها خواست؛ گویند:

T, II, 135; H, II, 183

۱۰۵/۴ Z ۱۹۶ ب ۱۸۲ K ۴۴۱

1 همچنان KB: Z 6 صالحیه KB: صالحه Z 16 ترسید که B: ترسید KB

17 کردم Z: می کردم KB

- مجموعِ دَرَاهِمِ دو هزار دینار بود، فرمود که کافّه یارانِ روم
 باخلاص تمام سر نهانند و توبها کرده بی حدّ استغفار آوردند و از
 کردها نادم شدند و قرار کردند که بعدالیوم بی ادبی نکنند و خسر را
 بخود راه ندهند و همشان منتظرِ مقدمِ همایون می باشند؛ همانا که از
 کمالِ کرم و عجمِ نِعَمِ اجابت فرموده عزیمتِ روم را راضی شد؛ همچنان
 آن کوذکِ فرنگک سر باز کرده در پایماچان بانصاف داذن مشغول
 گشته ایمان آورده میخواست که مالش را یغما فرماید؛ مولانا شمس الدین
 نگذاشت، فرمود که باز در فرنگستان رو و عزیزانِ آن دیار را مُشْرِف
 گردان و قطبِ آن جماعت باش و ما را از دعا فراموش مکن؛ چون
 یاران مستعدّ راه گشتند، حضرتِ ولد اسبی راهوار که سوار شده
 بود پیش کشیده مولانا شمس را سوار کرده و در رکابِ آن شهسوار
 معنی پیاده روانه شد؛ فرمود که بهاء الدین، سوار شو! سر نهاد
 و گفت: شاه سوار، بنده سوار و این هرگز روا نباشد؛ همچنان از
 درِ دمشق تا قونیه در خدمتِ آن پادشاه بعشق تمام پیاده می دوید
 و می گفت:

شعر (مضارع)

- در صد هزار قرن سپهرِ پیاده رو
 نآرد چو تو سوار بمیدانِ روزگار

و بعد چندان هزار کرامات و عجایب که در راه مشاهده کرده بود، چون
 بخانِ زنجیرلو رسیدند، درویشی را پیش رو فرستاده بحضرتِ مولانا

2 کرده BZ: کردند و K || 5 فرموده BZ: فرمود K || 6 فرنك KZ: — B ||
 8 دیار را B: دیار KZ || 12 معنی KB: یعنی Z || 16 شعر KZ: — B || 19 چندان KB: چند Z

- اعلام کردند ، تمام دستار و فرجیها و غیره که پوشیده بودند مبشرانه
 بدان درویش مبشر بداد و در قونیه منادی کردند که حضرت مولانا
 شمس الدین تبریزی می رسد تا خاص و عام از علما و فقرا و امرا و ارباب
 فتوت و غیرهم باستقبال بیرون آیند ؛ چندانى مردم از زن و مرد بیرون
 آمدند که در شمار آیند ؟ چون بحضرت مولانا ملاقات افتاد نعره زنان
 از سر اسب بیخود گشته فروز افتادند و همدیگر را در کنار گرفته
 تا چه وقت بیهوش ماندند و بهمدیگر سجدهات قدسیانه می کردند و لشکر
 سلطان علمهای سلطانی بر داشته نقارها می کوفتند و گویندگان غزلهای
 غریب می گفتند و یاران سماع و چرخ زنان می رفتند و شاذیها می کردند
 شعر (رمل)

- عالم از تو زنده گشت و پُرفروز ای عجب آن روز روز امروز روز
 (۱۰۶/۴) همچنان میان اکابر قونیه حضرت مولانا شمس الدین
 خدمات و الطاف حضرت ولد را در بندگی مولانا تقریر می کرد
 و بداشت می نمود و می فرمود که من بهاء الدین را چنین گفتم و او چنان
 گفت و جوابم داد ؛ اکنون مرا از موهبت حق تعالی دو حالتست :
 یکی سیر ، دوم سیر ؛ سرترا در راه مولانا باخلاص تمام فدا کردم
 و سیر خود را بهاء الدین بخشیدم تا حضرت مولانا شاهد حال باشد ؛
 چه اگر مولانا بهاء الدین را عمر نوح بودی و همه را در عبادت و ریاضت
 صرف کردی آنش میسر نگشتی که درین سفر از من بوی رسید ؛
 امیذاست که از حضرت شما نیز نصیبها یابد و بکمال پیری رسد و شیخ
 بزرگ شود انشاء الله تعالی

T, II, 138 ; H, II, 186 ۴۴۴ K آ ۱۸۳ B ب ۱۹۷ Z ۱۰۶/۴

۱۱ b عجب BZ : عجیب K || روز روز KZ : روز B || ۱۲ میان KBZh : Z —
 ۱۳ می کرد BZ : می کردند K || ۱۵ گفت و KBZh : ZB — ۱۹ صرف ZB : بخج K
 ۱۱ عالم ... امروز روز : MN ، ج ۴ ، ص ۳۱۷۷/۴۶۶ ؛ MA ؛ ص ۲۹/۴۰۸

(۱۰۷/۴) همچنان چون استغراقِ حضرتِ مولانا در عشقِ شمس‌الدینِ تبریزی و شور و جوش و بی‌قراری او بیش از آنچه در اول داشت صد چندان شد؛ باز مریدانِ مَرید در حوش آمده از سرِ حسد باز گستاخی و دلیرها می‌کردند، چنانکه قایل گوید:

شعر (رمل)

باز گستاخانِ ادب بگذاشتند تخمِ کفران و حسدها کاشتند
خوبش را کُشتند و گشتند از طریق آنچه کِشتند آنچنان بر داشتند

(۱۰۸/۴) همچنان منقولست که وقوعِ آن واقعهٔ شدیدِ ناسدید در آن وهلت بود، بعد از آن که چهل روز تمام بگذشت حضرتِ خداوندگار از غایتِ سوزِ درون و جهتِ تسکینِ کینِ حُسادِ مسکین و شتماتِ اعدای بی‌اعتقادِ بی‌دین حضرتِ چلبی خسام‌الدین را نقیبِ یارانِ کرام کرده سوم بار بطلبِ مولانا شمس‌الدین سفرِ شام در پیش گرفت و سالی بیشتر یا کمتر در دمشق متمکن شده تمامِ علمای ملکِ شام و شامات و ملکِ اسلام و سایر خواص و عوام بصدقِ تام و عشقِ تمام مرید و غلامِ او گشتند و گویند این غزلِ مبارک را در راهِ شام فرمود:

شعر (هزج)

۱۸ ما عاشق و سرگشته و شیدای دمشقم
جان داذه و دل بستهٔ سودای دمشقم

از روم بتازیم سوم بار سوی شام
کز طرّه چون شام مطرای دمشقیم

مخدومی شمس الحق تبریزگر آنحاست
مولای دمشقیم و چه مولای دمشقیم

و در غزل دیگر فرمود :

شعر (مجتث)

خبر رسید بشام است شمس تبریزی
چه صبحها که نماید اگر بشام بوذ

- ۹ (۱۰۹/۴) همچنان منقولست که چون جمیع اهلای قونیه و اکابر روم در فراق حضرت مولانا بیچاره شدند باتفاق تمام بحضرت سلطان روم و امرای معلوم کیفیت حال را عرضه داشته محضری معتبر در دعوت حضرت مولانا نبشته تمامت علما و شیوخ وقضاة و امرا و اعیان بلاد روم علی العموم نشانها کردند و قصّاد مقبل فرستاده طالب اقبال و قبول او شدند و بصند هزارزاری و زنهار خواری باز بوطن مألوف و مزار والد عزیزش دعوت کردند ؛ آن بوذ که حضرت مولانا از کرم خلق محمدی خود اجابت دعوت را واجب دیده دعوت نمود و بدعوت خلق مشغول شد ؛ اگرچه حضرت مولانا شمس الدین را بصورت در دمشق نیافت اما بمعنی عظمت او را و چیزی دیگر در خود یافت و عشق بازی دایم با خود می کرد ؛ چنانک می گفت :

T, II, 140; H, II, 187

۴۴۰ K T ۱۸۲ B T ۱۹۸ Z ۱۰۹/۴

۹ همچنان KB : Z || جمیع KZ : جمیع B ۱۲ حضرت KZ : B

۱۷ شمس الدین Z : شمس تبریزی B شمس K

شعر (رمل)

دست بگشا دامنِ خود را بگیر
مرهمِ این ریش جز این ریش نیست

3

و در غزلی دیگر فرمود :

شعر (هزج)

شمسِ تبریز خود بهانست مائیم بحسن و لطف مائیم

6

(۱۱۰/۴) همچنان از یارانِ عزیز منقولست که روزی حضرت

مولانا بر درِ حجرهٔ مولانا شمس سر نهاده بمرکبِ سرخ بدستخطِ

مبارکش ثبت فرمود که مقامِ معشوقِ خضر علیه السلام

9

(۱۱۱/۴) همچنان بعضی اصحاب متفق اند که چون مولانا

شمس از آن جماعت که زخم خورد ناپیدا شد ، بعضی روایت کردند که

در جنبِ مولانای بزرگ عَظَمَ اللَّهُ ذِکْرَهَا مدفونست و همچنان حضرت

12

شیخِ ما سلطان العارفين چلبی عارف از حضرتِ والدهٔ خود فاطمه

خاتون رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت کرد که چون حضرتِ مولانا

شمس الدین بدرجهٔ سعادتِ شهادت مشرف گشته آن دونانِ مُغْفَل

15

اورا در چاهی انداخته بوذند ؛ حضرتِ سلطان ولد شبی مولانا

شمس الدین را در خواب دید که من فلان جای خفته ام نیمشب بارانِ

محرم را جمع کرده وجودِ مبارکِ اورا بیرون کردند و بگلاب و مشک

18

و عیرِ مُمَسَّک و معطر گردانیدند و در مدرسهٔ مولانا در پهلوی بانی

T, II, 141; H, II, 188 ۴۴۶ K ب ۱۸۳ B آ — ۱۹۸ Z ۱۱۱-۱۱۰/۴

a تبریز Z : تبریزی KB || 10 که Z : — BK || 16 شبی KBZh : — Z

19 گردانیدند KZ : گردانیده B

مدرسه امیر بدرالدین گهر تاش دفن کردند و این سرّیست که هر کسی را برین وقوفی نیست رضوان الله علیهم اجمعین

- ۳ (۱۱۲/۴) همچنان از کتبه اصحاب منقولست که چون حضرت مولانا شمس الدین در بارِ اول بطرفِ شام سفر کرده بود و آنجایگاه تقاعد نموده، چند نوبت حضرت مولانا نامهای عجیب فرستاده اشتیاقِ عظیم عرضه می داشتند و بلطفِ تمام دعوتِ عودت می کردند و اینست آن نامه های منظوم :

صورتِ نامه اول که ارسال فرمودند

بعد از عرض تحایا و تحنن

شعر (خفیف)

- اَيُّهَا النُّورُ فِي الْفُؤَادِ تَعَالَى غَايَةُ الْجِدِّ وَالْمُرَادِ تَعَالَى
 12 اَنْتَ تَدْرِي حَيَاتُنَا بِيَدِكَ لَا تُضَيِّقْ عَلَيَّ الْعِبَادِ تَعَالَى
 اَيُّهَا الْعِشْقُ اَيُّهَا الْمَعْشُوقُ حُلْ عَنِ الصَّدِّ وَالْعِنَادِ تَعَالَى
 يَا سَلِيمَانُ ذَا الْهَدَاهِدِ لَكَ فَتَفَضَّلْ بِالْإِفْتِقَادِ تَعَالَى
 15 اَيُّهَا السَّابِقُ الَّذِي سَبَقْتَ مِنْكَ مَصْدُوقَةُ الْوَدَادِ تَعَالَى
 فَمِنْ آلِهَجْرِ ضَجَّتِ الْأَرْوَاحُ أَنْجِزِ الْعَوْدَ يَا مَعَادُ تَعَالَى
 اسْتُرْ الْعَيْبَ وَابْذُلِ الْمَعْرُوفَ هَكَذَا عَادَةُ الْجَوَادِ تَعَالَى
 چه بود پارسی تعال بیا بیا یا بده تو داذا تعال

1 کهر تاش Zh : KBZ — 6 عودت KBZh : Z — 10 شعر KB : بیت Z ||

12 a تدری KB : تدری Z || 13 الیها العشق ... تعال KB : Z —

چون بیائی زهی کشاذ و مراد چون نیائی زهی کساد تعال
 ای کشاذِ عرب قباذِ عجم تو گشائی دلم بیاذ تعال
 ای درونم تعال گویانِ تو وی ز بوذِ تو بوذ و باذ تعال
 طُفْتُ فِیکَ الْبِلَادَ یا قَمَرًا بی محیطًا و بِالْبِلَادِ تعال
 اَنْتَ کَالشَّمْسِ اذ دَنْتَ و نَاَتَ یا قَرِیْبًا عَلٰی الْعِبَادِ تعال

3

نامه دوم

6

شعر (خفیف)

ای ظریفِ جهان سلامُ عَلَیکَ اِنْ دَآئِی وَصِیْحَتِی بَیْدَیْکَ
 داروی دردِ بنده چیست بگو قُبْلَةً لِّوَرُزْقَتُ مِنْ شَفَتِیْکَ
 گر بخدمت نمی رسم بیدن اِنَّمَا اَلرُّوحُ وَلَفُوْادُ لَدَیْکَ
 گر خطابی نمی رسد بی حرف پس جهان پرچراشد از لَبِّیْکَ
 نَحْسُ گویذ ترا که بَدَ لَیْیَ سَعْدُ گویذ ترا که یا سَعْدَیْکَ
 از تو آیم برِ تو هم بنفیر آه اَلْمُسْتَغَاثُ مِنْکَ اِلَیْکَ

9

12

نامه سوم

شعر (خفیف)

15

زندگانی صدرِ عالی باذ ایزدش پاسنبان و کالی باذ
 هرچه نسیه ست مقبلان را عیش پیشِ او نقدِ وقتِ حالی باذ

3 b وی : B ای KZ 4 a قرا KB : تمرا Z 5 اذ KZ : او B 6 نامه دوم

BZ : K 11 a خطابی KZ : خطابی B b بر KZ ~ چرا B از K b B : KZ —

14 نامه سوم BZ : B — 17 b حالی KZ : خالی B

مجلسِ گرمِ پُرِ حلاوتِ او از حریفِ فسرده خالی باز
 جانها واگشاده بر درِ غیب بسته پیشش چون نقشِ قالی باز
 بر یمن و یسارِ او دولت هم جنوبی و هم شمالی باز 3
 در ولایت که جسم و جان خوانند بر سرِ هر دو شاه و والی باز
 بختِ نقدست شمسِ تبریزی او بَسَمِ غیرِ او مآلی باز

نامهٔ چهارم

6

شعر (خفیف)

بخدائی که در ازل بودست حی و دانا و قادر و قیوم
 نورِ او شمعهای عشق فروخت تابشد صد هزار سِرِ معلوم 9
 از یکی حکمِ او جهان پر شد عاشق و عشق و حاکم و محکوم
 در طلسمات شمسِ تبریزی گشت گنجِ عجایش مکتوم
 که از آن دم که تو سفر کردی از حلاوت جدا شدیم چو موم 12
 همه شب همچو شمع می سوزیم ز آتشش جفت وزانگین محروم
 در فراقِ جمالِ او ما را جسم ویران و جان درو چون بوم
 آن عنان را بدین طرف برتاب زفت کن پیلِ عیش را خرطوم 15
 بی حضورت سماع نیست حلال همچو شیطان طرب شده مرجوم
 یک غزل بی تو هیچ گفته نشد تا رسید آن مشرقه مفهوم
 پس بذوقِ سماعِ نامهٔ تو غزلی پنج و شش بشد منظوم 18
 شامِ ما از تو صبحِ روشن باز ای بتو فخر شام و ارمن و روم

فصل پنجم

3 در ذکر مناقب حضرت سلطان العارفين ، برهان المكاشفين ، قطب الاوتاد والابدال ، شيخ صلاح الحق والدين فريزون بن ياغيسان المعروف بزرکوب القونوی قدس الله سره

6 (۱/۵) همچنان از كبار اصحاب چنان منقولست که چون حضرت مولانا از جست و جوی حضرت شمس الدین تبریزی فارغ شد و اسرار ایشان را در خود مشاهده کرد ، حضرت شيخ صلاح الدین را پیش کشیده بر سرورئ باران برگزید و خلیفه خود ساخت و انیس مجلس انس گردانیده ندیم خلوت خود کرد و آرام یافتن با وجود پر جود او و مواید فواید بردن مریدان از صحبت هر دو و همچنان باز حدودی بعضی در حق او و تلف شدن ایشان و مستفید شدن اصحاب از وجود 9 شيخ و مولانا بی زحمتی و تشویشی مدت ده سال تمام ؛ و چون حضرت مولانا را در حق سلطان ولد قدس الله سره عناية موفور و نظر نا محصور بود ؛ پیوسته بتعظیم اولیا و خدمت شيخ صلاح الدین ترغیبش می داد و وصیت می فرمود که از صحبت او کم نشود و بجد بلیغ ملازمت و مداومت نماید

18 (۲/۵) همچنان از حضرت سلطان ولد منقولست که روزی شيخ صلاح الدین فرمودش که بهاء الدین بجز من شیخی را نظر مکن و بذیشان التفات منا که شيخ راستین منم ؛ همانا که صحبت شیخان دیگر زیانمندست و مهلك ؛

T, II, 147; H, II, 193 ۴۴۸ K ب ۱۸۴ B ب ۱۹۹ Z ۲ - ۱/۵

2 برهان المكاشفين : BZ — 5 همچنان KZ : B — ۱۱ KZ : B — ۱۱
مولانا KZ : B — 7 کرد KZ : فرمود B 16 نماید KB : + و 17 سلطان KB :
— Z 18 فرمودش KZ : فرمود B 19 منها که KZ : منها B

زیرا نظر ما آفتابست و وجود مرید سنگ ؛ لابد که سنگ قابل ،
در نظر آفتاب کامل ، لعل شود و نظر ایشان بر مثال سایه است ؛ چون
سنگ قابل از نظر شیخ کامل که آفتاب معنیست در سایه روذ ابداء لعل
نشود و ترقی نکنند

- (۳/۵) همچنان از کرام یاران منقولست که حضرت شیخ
صلاح الدین در عفوان جوانی پیشتر از آنکه بحضرت مولانا رسد
و مرید شود و صحبت او را در یابزد بحضرت سید برهان الدین محقق
ترمذی رحمه الله علیه مرید شده بود و در خدمت او تردد و تودد
می نمود و بخدمت مصاحبت و ممالحت می کرد ؛ و چون حضرت مولانا
مرید سید شد ، مذکور تجدید ارادت کرده هم مرید مولانا شد
و همچنان حضرت سید رضی الله عنه می فرمود که مرا از حضرت
شیخ سلطان العلماء دو نصیب عظیم رسیده است : یکی فصاحت
قال ، دوم صباحت حال ؛ همانا که قال خود را بخدمت مولانا
جلال الدین دادم ، چه او را حالات و افراسات ، و حال خود را
بخدمت شیخ صلاح الدین بخشیدم که او را هیچ گونه قالی
نیست و اغلب طاعتان و طایغان حضرت شیخ صلاح الدین را نادان و عامی
می خواندند و از غایت جهل و عما امتی را از عامی نمی دانستند
و اوج محموظ را از لوح حافظ فرق نمی کردند ؛ همچنان مدتی حضرت
مولانا بر اکتساب علوم دینی و قال و قیل و تدریس و تذکیر مشغول شده
بود و شیخ صلاح الدین در دکآن زرکوبی بکسب قوت حلال و قوت
حال اجتهاد می نمود

T, II, 148 ; H, II, 194

Z ۳/۵ ب ۱۹۹ B ۱۸۴ K ۴۴۹

2-3 در نظر... قابل KZ : — B || 12 نصیب BZh : نصیحت KZ || 15 کونه KZ :
— B || 16 صلاح الدین ZKh : — BZ || 17 واز KZ : واورا از B || نمی دانستند B :
ندانستند KZ || 18 در Z : بر KB || 18 قیل KZ : نقل B

- (۴/۵) الحکایه : همچنان یارانِ قدیم چنان روایت کردند که خدمتِ شیخ صلاح الدین بمآذرو پذیر در دهِ کامله می بوزند و در حوالی قونیه و در کنارِ دریاچه، آن بصیدِ ماهی مشغول می شدند؛ چون حضرت سید برهان الدین از قونیه بسوی دار الفتح قیصریه سفر کرد و در آنجا نقل فرمود، خدمتِ شیخ صلاح الدین بدیدنِ مآذر و پذیرِ خود رفته او را متأهل کردند و مدتی پیش ایشان تمکّن نموده آن اصطلاح را سهل گرفته بود؛ مگر روزی بشهرِ قونیه آمده بود و در مسجدِ بو الفضل بجمعه حاضر شد و آن روز حضرت مولانا تذکیر می فرمود و شورهای عظیم می کرد و از حضرت سید معانی بی حدّ نقل می فرمود؛ از ناگاه حالاتِ سید از ذاتِ مولانا بر مثالِ نوری عظیم بشیخ صلاح الدین تجلّی کرد، همانا که نعره زنان بر خاست و بزیرِ منبرِ مولانا بیامد و سرِ مبارک را باز کرده سر نهاده و بر پای مولانا بوسها می داد و روی می مالید؛ حضرت مولانا دلداریها فرموده پرسید که کجاها بودی؟ فرمود که تأهل کردم و از عظمتِ شما غافل مانده از صحبتِ شما محروم گشتم؛ فرمود نی فی، تو از آنِ مائی، جانِ مائی، آنِ مائی، جانانِ مائی، دستِ او را بگرفت و او را همدمِ خود ساخت

- (۵/۵) الحکایه : همچنان از کبارِ اصحاب منقولست که در اوایلِ حال مگر سلطانِ روم عزالدین کیکاوس فرزندِ سلطان علاء الدین کیکاو از آثارِ الله بر رُهانَهُما از عظمتِ ولایتِ مولانا غافل بود و در

T, II, 150; H, II, 195 ۴۵۰ K آ ۱۸۵ B آ ۲۰۰ Z ۵ - ۴ / ۵

1 الحکایه KB : — Z 2 الدین Z : + ما KB 2 مآذر Z : مادر KB
حوال KBZ : — B 6 نموده Z : نمود KB 7 آمده KZ : مانده B
10 حالات KB : — Z 17 الحکایه KB : — Z

غرور سلطنت ذاهل : اتفقاً روزی صاحب شمس الدین اصفهانی را که وزیر او بود اعتراض نمود که دم بدم بخدمت مولانا چرا تردد می کنی و تردد می ورزی و از بزرگان دیگر تردد می نمائی و از آن بزرگ چه دیده که در مشایخ زمان نیست ، تفضیل او بر سایر علما و فقرا از چیست؟ صاحب شمس الدین در جواب سلطان دلایل بسیار بیان کرد . در ولایت و کرامت و اصالت و اصیلی ، شیخ براهین عقلی و حُجج نقلی روشن کرد ، چنانکه سلطان را ارادت کلتی در جوش آمده داعیه زیارت آن حضرت شد ؛ همان روز مگر در صحرای قونیه در کوشکِ فلوبات با خواص حضرت بعثت مشغول شده بود ؛ سلطان برخاست و بکنار دریاچه آب سیر می کرد ، از ناگاه مار بچه کوچکی را بدید و آن را بگیرفته و در آستین خود کرده از خزینه دار حقه زرین بخواست و پنهانی مار بچه را در آنجا کرده مهر کرد و در کیسه خود نهاد ؛ چون بسوی مجلس عشرت باز آمد ، بعد از لحظه حقه را بیرون آورده بوزرا و امرای خود نموده چنان تقریر کرد که این حقه را بمن تکفور استنبول با تحف بسیار ارسال کرد و گفت : اگر چنانکه دین شما حقت تا علمای شما بیان کنند که درین حقه چیست تا من خراج را التزام نمایم ؛ تمامت ارکان دولت و اعیان ملت در سر آن حقه محم حیران ماندند و سرگردان شدند ؛ فرمود که تا پروانه این حقه را بر گیرد و بعلمای شیوخ و قضاة قونیه عرضه دارد تا بیان کنند که درین حقه مختوم چیست؟ و چون مقتدای دین ما ایشانند و چندین ادرات و جهات در تحت تصرف ایشان ، باید که این

4 زمان KZ : + ما B || 6 کرد KZ : کرده B || 10 کنار KZ : کنار B ||

15 اگر KZ : اگر چه B

مشکل را حل کنند تا صدق ما در حق ایشان مضاعف شود، همگان
 در شرح آن سرّ مکتوم حقه مکتوم قاصر ماندند؛ عاقبت صاحب
 شمس الدین مصلحت چنان دید که ملازم حضرت سلطان بزیارت
 مولانا رود، این سرّ مکتوم را از او معلوم کنند که درین زمان کاشف
 مشکلات غیبی و عینی اوست؛ تمامت امرا از حيله سلطان بی خبر
 بودند؛ بجمعه سوار گشته بحضرت مولانا آمدند و آن روز خلق
 عالم در آن محفل حاضر بودند؛ چون سلطان اسلام حقه
 زرین را در پیش آن پادشاه دین نهاد و حضرت شیخ صلاح الدین
 در جنب مولانا مراقب نشسته بود؛ حضرت مولانا فرمود که شیخ ما
 سرّ حقه را بیان فرماید؛ شیخ صلاح الدین سر نهاد و بعد از آن
 فرمود که ای سلطان اسلام! جانور بیچاره را چرا محبوس حقه
 کرده و مار بچته را یار خود ساخته؛ مردان را امتحان کردن از طریق
 مروت دورست؛ چه این مرد خدا را که بزیارت حضرتش مشرف
 گشته، بر سرایر حقه های آسمانها و ذرایر زمینها و ضایر آفرینش
 اطلاعی هر چه تمامتر است و بر کنوز رموز الهی و قوفی هر چه
 بیشترست؛ فی الحال شیخ نعره بزد و بساع شروع فرمود؛ همانا که
 سلطان سر باز کرده با خواص حضرت مرید و بنده شدند و صاحب
 شمس الدین را شکرانها داده در تعظیم او بیفزود و انصاف داد که در
 ممالک عالم ملوک مثل او سلطان سترک و عارف واقف نیست؛

1 شود KZ : B — 2 مکتوم KB : مکتوب B || مکتوم B : + و K

10 و KZ : B — 14 ذرایر KB : + و Z 16 بیشترت ZB : بیشترت K 18

|| بیفزود KZ : بفزود B 19 سلطان KZ : سلطان B

در خلوت سلطان فرموده باشد که جائی که مریدانِ اورا این قوت و قدرت باشد تا عظمتِ سیرت و بصیرتِ اورا که تواند در یافتن و بسرِ پاکِ او که خواهد مطلع شدن؟

(۶/۵) همچنان منقولست که روزی اکابرِ شهر بنیازِ تمام از حضرتِ مولانا التماسِ تذکیر کرده بودند : از کرمِ عمیم و حلمِ عظیم اجابت فرموده بتذکیر مشغول شده بسی مردم که بهوش شدند و عاشقانِ مخلص جان دادند و آن روز شیخ صلاح الدین حاضر شده بود، تواجد نموده از حدِ بیرون شورها کرد و سماعِ کنان بیرون آمدند؛ خود همان بود که دیگر بالای منبر نرفت و گویند: چندانک حضرتِ مولانا بصحبتِ شمس الدینِ تبریزی وصول یافت و مصاحبت نمود، شرکتِ تدریس و تذکیر کرده اصلاً بوعظ شروع نکرد و آن روز سببِ استدعای محبتانِ مخلص و اشارتِ شیخ صلاح الدینِ نوبتی دیگر وعظ فرمود و ختم کرد

(۷/۵) الحکایه : همچنان منقولست که روزی حضرتِ مولانا در آن غلباتِ شور و سماع که مشهورِ عالمیان شده بود از حوالیِ زرکوبانِ شهر می گذشت، مگر آوازِ تَقْتِیقِ ضربِ ایشان بسمعِ مبارکش رسیده از خوشی آن ضربِ شوری عجب در مولانا ظاهر شد و بچرخ در آمد؛ همانا که شیخ را از عالمِ غیب الهام شد که بیرون آی که مولانا در چرخ است و خلایقِ بسیار گردا گردِ او حلقه بسته؛ شیخ

- نعره زنان از دکتانِ خود بیرون آمد و سر در قدمِ مولانا نهاده
 بیخود شد، حضرتِ مولانا او را در چرخ گرفته بر روی و موی
 مبارکش بوسها می داد و نوازش می فرمود؛ همچنان شیخ از حضرتش
 3 امان خواست که مرا طاقتِ سماعِ مولانا نیست؛ از آنک از غایتِ
 ریاضت و مجاهدت قوی ضعیف ترکیب گشته بود، همانا که بشاگردانِ
 6 دکتان اشارت کرد که اصلاً ایست نکنند و دست از ضرب و اندارند
 تا حضرتِ مولانا از سماع فارغ شدن، چه اگر اوراقِ زر پاره پاره
 شود و ریزه ریزه گردد <و> نا بود می شود، و رسمِ آن صنعت
 9 چنانست که بر زر ورق ضربهای معهود می زنند و چون از حد بگذرد
 تلف و ریزه می گردد؛ همچنان از وقتِ نمازِ ظهر تا هنگامِ نمازِ عصر
 حضرتِ مولانا در سماع بود از ناگاه گویندگان رسیدند و این غزل را
 12 سر آغاز فرمود که

شعر (هزج)

یکی گنجی پدید آمد در آن دکتانِ زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی

الی آخره

- شیخ دبذ که تمامتِ دکتان بر زر ورق شده بود و مجموعِ آلاتِ
 18 زرکوبان زرین گشته بی آنک ورق پاره شود و چیزی تلف گردد
 و چون شیخ کانِ دو کون را در دکتانِ خود مشاهده کرد، جامه‌ها را
 بر خود چاک زده فرمود که دکتان را یفا کردند؛ همان بود که از

1 دکتان KZ : دوکان B || 3 از حضرتش BZ : از حضرت مولانا K || 5 مجاهدت

BZ : مجاورت K || 8 نا بود B : تا KZ || 9 ضربهای KB : ضربها Z

مر دیکانِ دو کون بر خاسته در صحبتِ خداوندگار روانه شد و حضرتِ مولانا همان عشق بازی و عنایتها که در بارهٔ مولانا شمس الدین تبریزی عَظَمَ اللهُ ذِکْرَهُ می فرمود در مظهرِ مظهرِ او آن ولایت را مشاهده کرده همان تعظیم و تمجید را پیش گرفت و جانِ پاکِ بی قرارش با او آرام یافت و ده سال تمام موانست و مصاحبت نموده خلیفهٔ حضرتش بود

(۸/۴) همچنان از حضرتِ سلطان ولد منقولست که روزی شیخ صلاح الدین بحضرتِ والدَم گفت که در اندرونِ من چشمهای نور بود پوشیده و مرا از آن خبری نبود ؛ چشمِ مرا چنان گشودی که آن جمله نورها در پیشِ نظرِ من همچون دریا در جوش است

(۹/۴) همچنان روزی پدرم فرمود که پیشِ شیخ صلاح الدین ذکرِ مولانا شمس الدین مکنید و پیشِ چلبی حسام الدین ذکرِ شیخ صلاح الدین مکنید ؛ اگرچه در میانِ انوارِ ایشان اتحادِ کلیست و فرق نیست ، اما غیرتِ الهی در کارست و نشاید یاد کردن که ادبِ مشایخ اینست

(۱۰/۴) همچنان حضرتِ ولد فرمود که روزی والدَم در معنی جنسیت و نسبت معرفت می فرمود ؛ گفت : سببِ محبتِ مردم با همدگر از جنسیت و نسبت است ، فی سخنِ مجرد ؛ چنانکه گفت :

شعر (رمل)

- چیت جنسیت یکی نوعِ نظر که بدان یابند ره در همدگر
 چون بهشتی جنسِ جنت آمدست هم ز جنسیت شوذ یزدان پرست 3
 موجبِ ایمان نباشد معجزات لیک جنسیت کند جذبِ صفات
 همچنان خلی که بعالمِ انبیا و اولیا روی آورده اند از آنست که
 جزو پیغامبرانند، بدان سبب و جنسیت روی آورده اند، کَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي آيَ اجْزَائِي 6

شعر (رمل)

- گفت پیغامبر شما جزو منید جزورا از کل چرا بر می گنید 9
 (۱۱/۵) همچنان شیخ صلاح الدین دم بدم بحضرت پذیرم
 حکایت می کرد که من چنین نورهای عجب می بینم والوانِ نورها می شمرد ؛
 روزی از حضرت پذیرم سؤال کردم که شیخ را برای این دوست می داری 12
 که تفرجِ انوارِ شما میکنند ؛ فرمود که فی بلک برای مناسبت و جنسیت
 خاص دوستش می دارم ؛ چنانک بحکم جنسیت کهربائی کاه را
 می ربایند ؛ زیرا که میانِ هر دو مناسبتی هست و اصلا چیزهای دیگر را 15

T, II, 156; H, II, 200

۴۵۵ K آ ۱۸۷ B آ ۲۰۲ Z ۱۱/۵

- 3 b شوذ BZ : بود K 5 همچنان KZ : — B 9 چرا BZ : جدا K ۱۰
 بحضرت BZ : حضرت K — K 11-12 حکایت ... پذیرم BZ : K ۱۱ پذیرم
 KhZ : والدیم B که KhZ : — B 12 روزی KZ : — B ۱۱ داری BZ : دارم K ۱۳
 بلک KB ~ برای Z

3-2 چیت . . پرست : MN ، ج ۶ ، ص ۴۴۳ - ۴۴۲ / ۲۹۹۲ ، ۲۹۸۱ ؛

MA ، ص ۳ / ۶۲۲ ، ۲۷ / ۶۲۱

4 موجب ... صفات : MN ، ج ۶ ، ص ۳۴۱ / ۱۱۷۵ ؛ MA ، ص ۵۸۰ / ۵

- نمی ربایند ؛ از آنک میان ایشان مناسبتی نیست ؛ همچنان اگر اشتر
 بجه را که در پی مادر گرگین خود می دود ، اگر کسی هزار دیناری
 اسبی تازی آورد و بگوید که البته در پی این اسب تازی دوان شو و ازو
 3 پرهیز کن ، هرگز ندود و در پی او نرود ؛ همچنان کسی مادر خود را
 برای آن دوست نمی دارد که بدو نان و حلاوا می دهد . بلکه برای
 6 مناسبت دوست می دارد ؛ اکنون معلوم شد که محبت از مناسبت
 است که بعد از زمانی آن محبت پشیمانی باریاورد و اگر پشیمانی و پریشانی
 بار آورد آن محبت تزویر باشد ، محبتی باشد مبنی بر غرضی و عارضی ؛
 9 چه محبت مناسبت حقیقی را هرگز پشیمانی نیست نه در دنیا و نه در آخرت ؛
 چنانکه دوستان غرض را در آخرت تمنائی یا < وِلْدَتِي > وَلَيْتَنِي
 لَمْ اتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸/۲۵) خواهد بودن ؛ اما صفت
 12 محبتان متقی اینست که اَلْاَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
 اِلَّا الْمَتَّقِينَ (۶۷/۴۳)

- (۱۲/۵) همچنان مقربان صحبت و قرینان قربت چنان روایت
 15 کردند که اوقات حضرت شیخ صلاح الدین بسوی متوضا می رفت
 تا طهارتی کند ؛ اکابر اصحاب می شنیدند که آنجاگاه سخنی می گفت و تشنیع
 می کرد ؛ گوش نهاده می گوید و با که می گوید ؛ می گفت
 18 که خداوند درینجاگاهم نیز نمی گذاری که بیاسایم و از حضرت تو
 عظیم شرمنده می شوم ؛ بس کسانی را می دانم که در عشق تو می سوزند

و در خلوات شب و روز از ریاضت و مناجات و شبخیزها نمی آسایند تا بدان مشاهده نمایند . خود بذیشان التفات نمی کنی و کارشان را نمی سازی و نیم ساعتی بذیشان نمی پردازی و در چنین محلی مرا محلی نمی بینی و بانوار پاک خود مرا محلی می گردانی ، همچنان نعره زدی و ساعتی بی خود ماندی . تا بر داشته بمقامش بردندی

(۱۲ : ۵) همچنان حضرت ولد نقل فرمود که در دمشق پدرم را محبوب یاری بود از اولیای کامل خدا ، شیخ حمیدالدین نام و پدرم او را عظیم دوست می داشت ؛ چون حضرت پدرم از دمشق مبارک بسوی روم عزیمت فرمود . گفتم : شیخ حمیدالدین را باهم بستانیم ؛ فرمود که شیخ صلاح الدین ما بقونیه است ، شاید او را آنجا بریم که دو ولی خدا همچون دو شیرند ؛ در یک موضع ننگجند ؛ پرسیدم که شما چون می توانید ساختن ؛ فرمود که پدر مشفق با همه فرزندان خود می تواند ساختن . اما فرزندان با همدیگر ن سازند ؛ چنانکه یعقوب علیه السلام با فرزندان خود می ساخت ، اما برادران یوسف او را نمیخواستند و رشکها می بردند ؛ در قرآن مجید نظر کن تا از سر حال واقف شوی

(۱۴ : ۵) همچنان منقولست که روزی از حضرت مولانا سؤال کردند که عارف کیست ؛ گفت : آنک از سر تو سخن گوید و تو خواهوش باشی و آن حضرت شیخ صلاح الدین است عَظَمَ اللَّهُ ذِکْرَهُ ؛ همچنان پیوسته

۱۴ - ۱۳ Z ۲۰۲ ب ۱۸۷ ب K ۴۵۶ - ۴۵۷

T, II, 158 - 159; H, 201 - 202

۱ شبخیزها : Z ؛ شبخیزها KB ۸ ؛ او را KB : — Z ۱۰ ؛ نشاید KZ : +
که B ۱۵ نمی خواستند BZ : نخواستند K ۱۷ ؛ همچنان KB : — Z ۱۸ ؛ که KZ :
B = ۱۸ کیست KZ : — B =

از عالمِ غیبِ الغیب خبرها دادی و از سرایرِ ضمائرِ یاران باز گفتی و از
سرِّ سرّ چیزهای مُغَلَّقِ اعلامِ فرمودی که صاحبِ آن سرّ در آن
سیران حیران گشتی

3

(۱۵/۵) همچنان منقول است که روزی حضرتِ ولد از حضرتِ
مولانا سؤال کرد که پیش ازین خدمتِ شیخ صلاح الدینِ ما پیوسته
از انواعِ انوارِ غیبی که مشاهده می کرد خبری می داد که اینک دریای
نورِ سپید دیم ، بازی گفت : یک دریای نورِ کبود می بینم ، باز می گفت که
نورِ سبز می بینم و نورِ زرد می بینم ؛ نورِ دخانی می بینم و اینک دریای
نورِ سیاه و آج گشته است ؛ درین زمان هیچ نمی فرمایند و نشانی نمی دهند ،
مگر که محجوب شد ؛ فرمود که حاشا ، بلکه آن زمان مرّة بعد
اُخری انوارِ معدود نمی دیند و از هر یکی علی حده خبری می داد ؛ درین
حالت چنان مستغرقِ دریای انوارِ ربّانی شده است که هیچ نمی تواند
در بیان آوردن و خبر دادن و صورتی بستن

12

شعر (مقارِب)

15

چه صورت کنیمت که صورت نبدی

که کف است صورت ببحرِ معانی

(۱۶/۵) الحکایه: همچنان اصحابِ عظام و خلفای کرام اَسْكَنَهُمُ اللهُ

دَآرَ السَّلام روایت چنان کردند که چون خدمتِ سیدی تاج الدین ابن

۱۶-۱۵/۵ Z ۲۰۲ ب- ۲۰۳ B ۱۸۷ ب K ۴۵۷-۴۵۸

T, II, 159; H, II, 202-203

4 همچنان K : BZ 5 خدمت BZ : حضرت K 7 یک K : BZ

نور سبز می بینم KZ : B 11 خبری KB : Z 12 حالت Z : حال KB

هیچ KB : Z 13 خبر KZ : خبری B 14 شعر KZ : بیت B

- سیدی احمد الرفاعی رحمه الله علیه با جماعتی درویشان و جلینگ پو شان
 و مؤلّهان بشهر قونیه رسیدند؛ اکابر شهر و امرا و عوام الناس و ارباب
 3 فتوت استقبال کرده در مدرسه جلال الدین قرا طائی فروذ آوردند
 و اغلب مردم سغبه آن جماعت گشته رغبتی عظیم نمودند؛ از آنک
 در آتش در آمدن و آهن گرم را در دهان کردن و مار خوردن و خون
 6 عرق کردن و بروغن جوشان وضو ساختن و شعبذهای گول گیر مثل
 شکر ساختن و موم را لاذن کردن و از تازیانه خون چکانیدن و کرّه
 خر سوار شدن و غیره و اینچنین کارها را مردم قونیه کم دیده بودند؛
 9 ایشان را عجیب و غریب می نمود و عوام آن را کرامات تصور می کردند؛
 چه پیش کمال رجال و ارباب حال نمودن خرق عادات و اظهار
 کرامات ظرافت محض است، اللهم مگر برای مصلحتی و دعوتی و اشارتی که
 12 از غیب رسد، و گیرند ابتلا و عقوبت انبیا در حبس وحی است و ابتلا
 و عقوبت اولیا در اظهار کرامات و بعضی عرفا آن شعبذهارا فتات
 فقرا و رفات شیوخ گویند و آن نیز وقتی باشد که طلق محلول و روغن
 15 ماء العنب و پیه قنافظ و ضفادع برتی بکار نبرد و در جلب منافع شمسی
 قر مغلوج را استعمال نکنند و آنچ بدان ماند؛ مگر در آن وهلت
 خواتین شهر باتفاق بحضرت حرم مولانا کرا خاتون آمده التماس
 18 نمودند که بمدرسه قرا طائی رفته آن جماعت را تفرّج کنند؛ بعد از
 الحاح بسیار و لایبهای بی حدّ از سر شرمساری برخاست و بی اجازت

5 در آمدن KZ : در آمدند B || 5-6 و مار . . . کردن KB : — B ||

7 موم را KB : موم Z || خون K : آب ZB || کرّه Z : کوره KB || 8 و اینچنین

کارها K : — BZ || 10 پیش BZ : + ایشان که K || حال KZ : حال اند K ||

11 محض است KB : + منهی Z || 14 نیز KZ : + آن B

حضرت مولانا بذآنجا رفتند ؛ اتفاقاً آن روز حضرت مولانا با جمع یاران کرام بجانب مسجد مرام رفته بود ؛ شهنشام چون بمقام خود باز آمد از آن حرکت انفعال عظیم نموده از سر غیرت بر روی کرا 3 خاتون تیز تیز نظر کرد و فرمود که زهی سرد ! در حال کرا خاتون افتاد و بیخود شد ، بعد از ساعتی لرزان برخاست و گریان در پای شیخ صلاح الدین سر نهاده و فریاد کرد که مرا درین کار رغبتی نبود ، 6 البته خواتین شهر مرا شرمسار کردند ، از برای خدا شفاعتم کن و مرا از خشم خداوندگار برهان

شعر (رمل)

عفو فرما بر قصور فهمها ای و رای عقلها و وهمها
ربنا انا ظلمنا ظلم رفت رحم فرما ای رحیمیهات زفت
همانا که حضرت شیخ صلاح الدین سر مبارک خود را باز کرده سر 12 نهاده و بشفاعت بیایماچان ایستاد ؛ فرمود که تیر از کمان برجست . اما از زحمات آن جهانی سلیم باشد و از رحمت مرحومان محروم نماند ؛
در حال مرضی عجب در جسم مبارکش ظاهر شد و بروقتی طاری گشت 15 و از حد بیرون لرزید و نالید که در شرح آید ؛ و چندانکه عمر ایشان بود اصلاً وجود او گرم نشد و از معالجات آن تمام اطباء حاذق عاجز گشتند و از درمان آن در ماندند ؛ چنانکه در ایام ثموز پوستن 18

6 و فریاد کرد که KBZh : Z — 13 برجست : Z رفت و جفت KB 17 تمامت

KZ : B — 18 پوستن BZ : پوستنی K

11 ربنا ... زفت : MN ، چ ۵ ، ص ۴۰۱۰/۲۵۵ MA ، ص ۱۴/۶۴۲

- ۳ برطاسی پوشیده مقررمه، ابریشمین بر سر کردی و پیوسته در اندرون
خرگاه از پیشش منقل آتش کم نبودی و در روز روشن شمع بر می کرد
و در آن حالت کرامات ظاهرش فاش بود، ضمایر و اسرار مردم را می گفت
و اکابر شهر و خواتین معتقد و مریدش بودند و تا دم باز پسین از گوشه
خود بیرون نیامد مگر که شبها بجمام رفتی و خلائق بانواع بندگیهاش
۶ می کردند و همچنان حضرت سلطان ولد و جلای حسام الدین قدس الله
سرهما اورا معظّم و مبجل می داشتند و حقّ مآذری را بجای می آوردند
- (۱۷/۵) الحکایه : همچنان در نقلست که والده، شیخ صلاح الدین
۹ لطیفه خاتون رضی الله عنها وفات یافته بود؛ چون در لحد نهادند
و دفن کردند و خلائق بجمعهم باز گشتند، شیخ زمانی بر سر گور
او توقف فرمود، حضرت مولانا اشارت فرمود که بیا تا برویم،
۱۲ شیخ سر نهاد و گفت : بر من حقوق بسیار دارد؛ میخواهم که اورا
از عقبات سؤال و احوال گور و هیبت منکر و نکیر برهانم، آنگه بروم
و از حضرت شما استدعا میکنم که در وحشت گور، بی مونس حور
۱۵ نباشد؛ بعد از ساعتی تبسم کنان روانه شد

- (۱۸/۵) همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا فرمود که
آن قُلف را بیاورند و در وقت دیگر فرمود که فلانی مفتلا شده است؛
۱۸ بو الفضولی گفته باشد که قُفْل بایستی گفتن و درست آنست که مبتلا
گویند؛ فرمود که موضوع آنچنانست که گفتی، اما جهت رعایت

۱۸ - ۱۷/۵ Z ۲۰۳ ب - ۲۰۴ آ B ۱۸۸ ب K ۶۰

T, II, 163; H, II, 205 - 6

۴ شهر و KZ : B - ۵ بندگیهاش KB : بندگیها Z ۱۷ وقت KB : وقتی Z
۱۹ موضوع KZ : موضع

خاطرِ عزیزِ چنان گفتم که روزی خدمتِ شیخ صلاح الدین مفتلاً
گفته بود و قُلُوفِ فرمود و راست آنست که او گفت؛ چه اغلبِ اسما
و لغات موضوعاتِ مردم در هر زمانی است از مبدأ فطرت

3

(۱۹/۵) همچنان از یارانِ قدیم منقولست که چون حضرت
سلطان ولد عَظَمَ اللّهُ ذِکْرَهُ مراقتی شد و بدرجهٔ بلوغ رسید؛
حضرت مولانا دخترِ شیخ صلاح الدین فاطمه خاتون را بسلطان ولد
نام زد کردند و حضرت مولانا پیوسته فاطمه خاتون را کتابت و قرآن
تعلیم می داد. از غایتِ عنایتی که در حق او داشت

6

(۲۰/۵) همچنان روزی فرمود که فاطمه خاتون رضی الله عنها
و عن ابیها چشمِ راستِ منست و خواهرش هدیه خاتون چشمِ چپِ
منست و تمامِ زنانِ مستوره که بزیارتِ من مشرف می شوند، پیشِ
من نیم روی می آیند غیر از فاطمه خاتون و خواهرش که تمامِ روی
می آیند و از برای لطیفه خاتون که مادرشان بود، گفت: ذاتِ لطیفه
خاتون ما لطیفهٔ مصوّرِ خداست، از آنکس سَمِیّیِ مادرِ شیخ است
قَدَسَ اللّهُ لَطِیْفَتَهَا

15

(۲۱/۵) همچنان روزی در میانِ اصحابِ فرمود که چون فاطمه
خاتون را بهاء الدین ماعقد کردند تمامِ فرشتگانِ مقرب و حورانِ
فرادیسِ اعلی شاذیه می کردند و نَقَّارَها می زدند و همگان سماعِ کنان
بهمدیگر تهنیتِ عروسی می دادند و همچنان در شبِ اولِ عروسی همین
غزل را سر آغاز فرمود که

18

T, II, 164; H, II, 206 ۲۰۴ Z ۲۱-۱۹/۵ B ۱۸۸ ب K ۶۰

1-2 چنان ... او گفت BZ: چنان گفت K || 3 مردم B: مرحوم (!)

K - Z || زمانی BZ: + مردم K || 4 همچنان KB: - Z || 7 نام زد KB: نام زاد Z ||
فران BZ: قراءت K

شعر (رجز)

بازا مبارک در جهان سور و عروسیهای ما
 سور و عروسی را خدا بریده بر بالای ما
 إِنَّ الْقُلُوبَ فُرِّجَتْ إِنَّ النُّفُوسَ زُوِّجَتْ
 إِنَّ أَلْهُمُومَ أَخْرِجَتْ در دولتِ مولای ما

الی آخره

و همچنان در شبِ زفاف این غزل را فرمود که

شعر (مجتث)

مبارکی که بود در همه عروسیها درین عروسی ما باز ای خدا تنها
 مبارکی شب قدر و ماه روزه و عید مبارکی ملاقاتِ آدم و حوا
 مبارکی ملاقاتِ یوسف و یعقوب مبارکی تماشای جنة المأوی
 مبارکی دگر کآن بگفت در نایند نثارِ شادیِ اولادِ شیخ و مهترِ ما
 بهمدی و خوشی همچو شیر باذ و غسل باختلاط و وفا همچو شکر و حلوا
 مبارکی تبارک ندیم و ساقی باز بر آن که گوید آمین بر آن که کرد دعا

(۲۲/۵) همچنان حضرتِ فاطمه خاتون را کراماتِ ظاهر و باطن
 بی حدّ بود، اغلبِ ایام صایم الیوم و قایم اللیل بودی و در دوسه روز
 باری افطار کردی، و طعام را بدرویشان و یتیمان و عورتان بیوه ایثار
 کردی و محتاجان را پیراهن و بارش بخشیدی و همیشه قلیل الاکل والنوم

T, II, 165; H, II, 207

۲۰۴ Z ۲۲/۵ ب B ۱۸۹ K ۶۲

که KZ : — B || شعر KB : — Z || 12 a و خوشی Z : خوشی KB || 13 b

کوید KBZh : کوید Z || 15 بودی KZ : — B || 16 عورتان KDZ : عورتان Kh

- والکلام بودی و صور غیبی را که روحانیانِ سماوات اند بدیده سر محسوس مشاهده کردی و هم محبتانِ خود را که لایقِ آن حال بودندی نمودی: چنانکه خدمتِ گرجی خاتون و گوماج خاتون و دخترِ پروانه را 3 نمود در شهرِ توقات و بر ضایرِ مردم اطلاعِ عظیم داشتی و در صغرِ سن که لَبَن غَیْثِرِ آسِنِ (۱۵/۴۷) بود لمحّه و لحظه از حضورِ حضرتِ مولانا خالی نبودی و پیوسته از دهانِ مبارکِ ایشان معارفِ غریب و معانیِ عجیب یاد گرفتی و در حصولِ ولایت و تربیت و طهارتِ ذیل و عفتِ مُربّای آن سلطانِ مُربّی بود و دستکارِ کنایِ حضرتِ او 6
- (۲۲/۵) همچنان حکایتِ مشهورست که روزی حضرتِ شیخ صلاح الدین جهتِ عمارتِ باغِ خود مگرِ مُشاقانِ ترکِ بمزدوری گرفته بود: حضرتِ مولانا فرمود که افندی یعنی خداوند صلاح الدین در وقتِ عمارتی که باشد مُشاقانِ رومی باید گرفتن و در وقتِ خراب کردنِ چیزی مزدورانِ ترک: چه عمارتِ عالم مخصوص است برومیان و خرابیِ جهان مقصورست بترکان: و حق سبحانه و تعالی چون ایجادِ عالمِ ملک فرمود اول کافرانِ غافل را آفرید و ایشان را عمرِ بسیار 15 و قوتِ عظیم داد تا همچون مُشاقانِ مزدور بی خبر در عمارت کردنِ عالمِ خاک کوشیدند و بسی شهرها و قلاع بر قللِ جبال و بقاع بر قُمّه تِلال که معمور کردند تا همچنان بعد القرون آن عمارتها نمودجِ آخریان 18 شد و باز تقدیرِ الهی چنان تدبیر فرمود که اندک اندک آن عمرانات

T, II, 165; H, II, 207

۴۶۲ K T ۱۸۹ B ب ۲۰۴ Z ۳۲/۵

1 روحانیان BZ: روحانیات K || 7 حصول KZ: حضور B || 13 کردن ZK:
کردی B || 15 فرمود KZ: فرموده B || 16 همچون KZ: همچو B || 18 نمودج KZ:
انمودج B || 19 شد BZ: بود K || عمرانات BZ: عمارت K

بکلتی خراب و بیاب شود و مندرس گردد و گروه ترکان را آفرید تا بی محابا و شفق هر عمارتی که دزدند خراب کردند و منهدم گردانیدند و هنوز می کنند و همچنان بوماً بیوم تا قیامت خراب خواهند کردن ، 3 و عاقبة الامر خرابی شهر قونیه هم در دست ظلمه ترکان بی رحم خواهد بود و الحاله هذه آنچنان شد که فرموده بود

6 (۲۴/۵) الحکایه : همچنان از کبار اصحاب اخیار منقولست که در زمان باجو خان شهر قونیه را لشکر عظیم محاصرت کرده بودند . شهریان بجمعهم بحضرت مولانا التجا آورده استعانت می خواستند و طلب استغاثت می کردند که هنگام مرحت و دستگیریست : حضرت مولانا فرمود که هیچ مترسید که حق تعالی شما را بحضرت شیخ صلاح الدین بخشید و این شهر را تا قیام ساعت و ساعت قیام قتل و شمشیر مغل نخواهد بود و هر که قصد قونیه کند از زخم ما خلاص نیابد 12 و چندانک جسم مبارک مولانای بزرگ عظیم الله ذکرة درین خاک مدفونست ، این ملک از جمیع آفات محصون و مصونست و این شهر را در عالم شهری عظیم خواهد بود و اعقاب ما دایما در آنجا سلامت باشند ان شاء الله تعالی 15

فصل

18 (۲۵/۵) همچنان این کلمه چند برین ترتیب عبارت شیخ صلاح الدین است قدس الله سره العزیز که روزی فرمود : بدانید

T, II, 167; H, II, 209 ۴۶۳ K ب ۱۸۹ B آ ۲۰۵ Z ۲۵ - ۲۴/۵

1 و مندرس گردد BZ : — K 3 خراب BZ : — K 11 قیام ساعت KZ : قیام B 11 شمشیر KB ~ مغل Z 17 فصل ZB : — K 18 همچنان K : — BZ 19 فرمود KZ : + که B

و آگاه باشید که ولّی خدا کانِ رحمتست که همه خلق ذوق و راحت و رحمت از وجود ظاهر او می برند و از نور او زنده می گردند و نور او کم نمی شود و هر که را این صفت نیست ولیّ خدا نیست، سماع صاحب دل حضورست که او را با حق است و کسی که کلام حق شنود از حق، آن را چون توان حلال یا حرام گفتن؟ صفت ولّی خدا آن باشد که سینه او را بشکافند که آلم نشترخ لک صدرک (۱/۹۴) و در سینه خود نظر می کند و دریائی از نور می بیند و بدان دریا عشق بازی می کند و بعد از آن فرمود که عجب درین ولایت کسی باشد که سخن ما را فهم کند، حضرت مولانا فرمود که بلی، شکستگان و درویشان؛ زیرا که هر چه می فرمود از سر سرّ حال بود؛ اهل قال را در آن قبل مدخل نبوذ والله اعلم

- ۱۲ (۲۶/۵) همچنان منقولست که روزی در حضرت مولانا جماعت صوفیان از کرامات و سلوک ابا یزید و جنید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمَا شرح می کردند و بمدح شیوخ سلف مشغول گشته بوذند؛ همانا که حضرت مولانا فرمود که چون وجود مبارک شیخ صلاح الدین مادرین دور در میان ما حاضر است و بر سرایر همگان ناظر، علی یقین که نور جنید و ابا یزید با ماست و چیزی زیاده

۱۸ شعر (هزج)

چون هست صلاح دین درین جمع منصور و ابا یزید با ماست
تمامت یاران سر نهادند و از سر نهاد شکرهای بی نهایت کردند

T, II, 169; H, II, 210

۲۶/۵ Z ۲۰۵ B ۱۹۰ K ۴۶۴

۶ باشد که KBZh: باشد Z || ۱۰ می فرمود KZ، فرمود B || ۱۰ همچنان KB:

— Z || در KBZh: — Z || ۱۷ با ماست KB: ماست Z || ۱۹ دین KZ: الدین B

- (۲۷/۵) همچنان روزی حضرت مولانا شمس‌الدین تبریزی در حضور مولانا و شیخ صلاح‌الدین و کرام حاضر اللهم قدس سرهم این حدیث را بیان می‌کرد که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِالْقِرَاءَةِ وَقَالَ: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ: فرمود که قومی گمان بردند که چون حضور قلب یافتند از صورت نماز مستغنی شدند و گفتند طَلَبُ الْوَسِيلَةِ بَعْدَ حُصُولِ الْمَقْصُودِ قَبِيحٌ. برزعم ایشان خود راست گرفتیم که ایشان را حال تمام روی نمود و ولایت و حضور دل، با این همه کمال ترک ظاهر نماز نقصان ایشانست: این کمال حال که ترا حاصل شد. رسول را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاصل شد یا نشد؟ اگر گویند: نشد. گردنش را بزنند و بکشندش و اگر گویند: آری، حاصل شده بود. گوییم: چرا متابعت نمی‌کنی؟ چنین رسول کریم بشیر بی‌ظنیر السراج المنیر. فرمود که اگر اینجا ولی از اولیای خدا باشد که ولایت او درست شده باشد بر تقدیری که هیچ شبهت نمانده باشد و این فلان‌الدین که ظاهر نشده است ولایت او، آن ولی ترک ظاهر کند و این مواظبت نماید بر ظاهر من، پی‌روی این فلان‌الدین کنم و بر آن سلام نکنم: بعد از آن روی بشیخ صلاح‌الدین کرد. گفت: چون می‌گویم؟ شیخ صلاح‌الدین گفت: حکم تراست؛ هر چه گویی مارا جواب نیست و حالتی نی

T, II 169; H, II, 210

۲۷/۵ Z ب ۲۰۵ B آ ۱۹۰ ۴۶۴

9-11 حاصل... آری KZ: — B || 10 برزند Z: بزید K || بکشند Z: بکشد K ||

11 چرا KB ~ متابعت Z || 12 بشیر KZ: بشر B || 13 باشد که KZ: + در B ||

13-14 بر تقدیری... باشد BZ: — K || 15 این BZ: آن K || 16 نکنم K: +

و B || 18 مارا K: مرا R

- (۲۸/۵) همچنان از اصحابِ عظام چنان منقولست که حضرت
 شیخ صلاح الدین بغایتی متقی و متدین بود و محافظتِ دقیقِ ظاهرِ
 شریعی کرد که در بیان آید؛ مگر در قلبِ ایامِ اربعینِ زمستانِ روزِ
 3 جمعه فرجی، مبارکش را شسته بودند و بر بام انداخته، از ناگاه صلا
 جمعه دادند و تن جامه‌اش بیکبارگی بسانِ حدیدِ قدید گشته بود
 و منجمد شده. همچنان بر تنِ مبارکِ خود پوشیده بمسجد رفت؛
 6 جماعتی گفته باشند که بر جسمِ مبارکِ شیخ مبادا که سرما زبان کند
 و زحمت شود، فرمود که زبانِ جسم از زبانِ جان و ترکِ امرِ
 9 رحمان آسان ترست

شعر (رمل)

- جانِ من طغرای باقی دارد اندر دستِ خویش
 این تم امروز و فردا نیست آن را مرده گیر
 12 (۲۹/۵) همچنان حضرتِ خداوندگار قَدْ سَنَّا اللَّهَ بِسِرِّهِ
 15 الْعَزِيزِ بِخِدْمَتِ بزرگی بدستِ خطِّ مبارکِ خود همین کلمات را نبشته
 بود که :

- بر رت، عالی معلوم باشد که آنچ شیخ صلاح الدین می فرمود که
 18 بارانِ رحمت بر می آید، جامه‌ها تر نمی کند؛ لیکن دل و جان را پاک می کند
 و لطیف و منور و روشن می کند؛ دی جماعت آمده بودند. باران می بارید

T, II, 170-71; H, II, 211-2 ۴۶۶-۴۶۵ K ۱۹۰ B ۲۰۵ Z ۲۹-۲۸/۵

4 مبارکش را KZ : مبارک B 10 شعر KZ : B 13 همچنان KB : Z
 مبارکش را KZ : مبارک B 15 مبارک KZ : B 17 باران KB : باران Z
 بر K : BZ ۱۱ و جان را ZB : K

قوی سخت و با قوت . هیچ سقف و دیوار حجاب نمی شدی . بارانی
منور لطیف لطیف ؛ با خود می گفتم که چند هزار دستارها و فضلها
و فاضلات در عالم محروم ازین تا بدانند که کار عنایت شما دارد و قبول شما،
هر کرا قبول کردید ، فرمود که آن باران غیبی بوذ و باران رحمت که
بر باران معنی مُنْصَبَّ و مُنْزَل می شود و همچنان انوار و امطار غیبی را
جز چشمهای غیب بین نمی بیند

شعر (رمل)

نیست آن باران ازین ابرِ سما هست ابری دیگر و دیگر سما
غیب را ابری و آبی دیگرست آسان و آفتابی دیگرست
ناید آن الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبسِ مین خَلَقِ جدید

(۵ ۳۰) الحکایه : همچنان منقولست که چون دختر شیخ صلاح الدین
هدیه خاتون را رضی الله عنها و عن ابیها می خواستند که بشوهر دهند
و شیخ صلاح الدین را از اسباب جهاز چنانکه رسم است از اندک و بسیار
هیچ نبوذ و آن دختر در حرم مولانا می بوذ و همچنان چون بدرجه بلوغ
رسید و بزرگ شد حضرت سلطان ولد و چلبی حسام الدین سعی
می فرمودند که او را بخدمت سلطان الکتاب و استاذ السلاطین ، ابن بواب
ثانی ، مقله ، ابن مقله ، جانی مولانا نظام الدین خطاط دهند و از قلت

T, II, 172; H, II, 213 ۴۶۶ K ب ۱۹۰ B آ ۲۰۶ Z ۳۰/۵

1 بارانی Z : باران KB || 2 که BZ : — K || فاضلات Z : فاضلان KB || 13

صلاح الدین Z : — KB || 13 از اندک و بسیار BZ : — K

9 نیست ... سما : MN ، ج ۱ ، ص ۲۰۳۴/۱۲۳ ، MA ، ص ۱۰/۵۳

9 - 10 غیب ... جدید : MN ، ج ۱ ، ص ۲۰۳۵/۱۲۴ - ۲۰۳۶

۷۱ ص ۲۰۵۳

- منال و جهاز در تردد مانده بودند . باتفاق این قضیه را بحضرت مولانا عرضه داشتند ، فرمود که اُستا خاتون را از سرای گرجی خاتون آواز دادند و خدمتِ اُستا خاتون زنی بود ولبه و عالمه و استاذ و معلمِ دختران .³ سلاطین بود ؛ فرمود که بخدمتِ فرزندم گرجی خاتون رو و سلامِ مارا برسان و کیفیتِ احوالِ هدیه خاتون را بازگو تا معاونت فرموده از خواتینِ امرا و دخترانِ خود جهازِ او را راست کنند و هر یکی هدیه خاتون را هدیه ارزانی فرمایند تا بعنایتِ شیخ صلاح الدین تخصیص یابند و همتِ آن سلطان سابلِ حالاتِ دینی و دنیاوی و حامیِ ایشان باشد ؛ همانا که اُستا خاتون زنبیلی برگردن بسته شئی⁴ لله کنان بسرای پادشاه دوید و سلامِ خداوندگار را رسانیده حکایت را عرضه داشت ؛ خواتینِ کرام بجمعهم اکرام نموده سر نهادند و بر آن التفات منت دارِ عظیم شدند و شکرهای بسیار کردند که حضرتِ خداوندگار عنایت فرموده بچنان خیرات و خدماتشان اشارت فرمود و ترغیب داد ؛ فی الحال ملکه جهان گرجی خاتون بنحزینه دارِ خود امر کرد تا دو سه پاره نخته جامه ها آورده پنج پنج پاره از هر نوعی پوشیدنی راست کرد و قربِ بیست عدد گوسوارهای مرصع و بیست عدد انگشترِ بهای قیمتی و طویله و کلاه بند و کلاه زرین و مقانعِ نفیس و دست ابرنجنِ مکمل و غیرها جمع کردند و از قالها و پردها و قالیجهای نازنینِ گرجی و شیرازی و اقسرائی پیش آوردند و همچنان سینی و تبسی و قازغان و کاسهای مسین و چینی و هاون و شمعدانها و آلاتِ مطبخ علی التمام که هر یکی بقدر بزرگی خود آورده بودند چنانکه عادتِ کرامِ کریم است ، بخدمتِ اُستا خاتون⁵

4 فرزندم KZ : فرززد B || مارا KZ : ما Z || 7 خاتون را هدیه KZ : -- B ||

15 پوشیدنی KZ : پوشید B || 17 نفیس KZ : -- B || 19 تبسی BZ : طبسی K

بفصیل سپردند، تا براسترانِ سلطان بار کرده بمدرسه مولانا آوردند؛
 راویانِ حکایت چنان روایت کردند که قربِ هفتاد هزار درمِ سلطانی
 تنها زرینه آلت بود و الباقی علی هذه القیاس؛ حضرت مولانا بهشت
 عظیم نموده شیخ صلاح الدین را بغایت خاطرِ عاطر خوش شد و در
 حق ایشان دعواتِ مستجابات کرده، حضرت مولانا فروذ تا مجموع
 جهاز را مناصف کرده نیمی بخدمتِ فاطمه خاتون والدۀ چابی عارف دادند
 و نیمی را بهدیۀ خاتون بخشیده جهازِ مقبلِ راست کردند و بخدمتِ مولانا
 نظام الدین خطاط عقد کردند و آن روز عروسی عظیم بنیاد کرده حق را
 بمستحق رسانیدند و عظمتِ آن عروسی را سالهای بسیار اهالی قونیه
 هنوز می گفتند و این غزل را آن روز فرمودند

شعر (هزج)

- | | | |
|----|------------------------------|------------------------------|
| 12 | مبارک باذ بر ما این عروسی | خجسته باذ مارا این عروسی |
| | چو شیر و چون شکر باذا همیشه | چو صہبا و چو حلوا این عروسی |
| | هم از برگ و هم از میوه ممتنع | مثالِ نخل و خرما این عروسی |
| 15 | چو حورانِ بهشتی باذ خندان | ابد امروز و فردا این عروسی |
| | نشانِ رحمت و توقیعِ دولت | هم اینجا و هم آنجا این عروسی |
| | نکونام و نکو روی و نکو فال | چوماه و چرخِ خضرا این عروسی |
| 18 | خمش کردم که در گفتن نگنجد | که بسر شست جان با این عروسی |

2 راویان KZ: B — || حکایت KB ~ چنان Z || روایت KB: Z — ||

قرب Z: قریب KB || 4 عاطر KB: عاطر Z || مستجابات KB: مستجاب Z ||

6 دادند Z: دارند KB || 7 بخشیده KZ: B — || 8 عروسی را KZ: B — || 13 a

چو KZ: چون B || و چون KZ: و چو B || 15 چو... عروسی KB: Z — || 16 نشان...

عروسی KZ: B —

(۳۱/۵) همچنان خیارِ اصحاب و کبارِ احباب چنان روایت کردند که حضرت شیخ صلاح الدین مدتِ ده سال تمام در صحبتِ مولانا ملازمت و مداومت نمود و خلیفهٔ راستین و یارِ امین ایشان بود؛ همانا که چون مدتِ ایامِ عمرش بآخر رسید و زمانِ صحتِ بنهایت انجامید از قضا مزاجِ مبارکش منحرف شد و بر جسمِ لطیفش ضعفی مستولی گشته چندانک می رفت بیشتر می شد و پیوسته حضرت خذاوندگار عبادتش می کرد و بر سرِ بالینِ مبارکش بنشسته کلماتِ غریب و اسرارِ عجیب بیان می فرمود؛ روزی شیخ از سرِ نیاز و سرِ ناز فرمود که تا حضرت محمد رسول الله هم لحدِ من نباشد من از عالم بیرون نمی روم؛ خدمتِ خذاوندگار التزام نمود که من حضرتِ اورا راضی کنم و شفیع شوم، تو از آن مراد بر مراد باش و غم مخور؛ بعد از آن التماس نمود که مرا دستوری ده تا نقل کنم بشادیِ تمام؛ همانا که ملتمسِ اورا اجابت کرده سه روز بیعتِ شیخ رفت و بدستخطِ مبارکِ خود این چند کلمه را نبشته ارسال فرمود که یاد می کنم خذاوندِ دل و خذاوندِ اهلِ دل، قطب الکونین صلاح الدین را مَدَّ اللهُ ظِلَّهُ که شکایت می فرمود از آن ماده که در ناخنهای مبارکش متمکن شده است چندین نگاه عافاهُ اللهُ تعالی ففیی مُعَافَاتِهِ مُعَافَاتُ الْمُؤْمِنِينَ اجمعین، واحدٌ کَا لالفٍ اِنْ اَعْمَرَ عَنِّي (?)

شعر (هزج)

ای سروِ روانِ باذِ خزانت مرساذ ای چشمِ جهان چشمِ بذانت مرساذ
ای آنک تو جانِ آسمانی و زمین جز رحمت و جز راحتِ جانت مرساذ

T, II, 175; H, II, 215

۳۱/۵ Z ۲۰۷ B آ ۱۹۱ K ۶۸

1 که BZ : — K 3 نموده KB : نمود Z 10 شوم KB : بشوم Z 12 ده KB :
+ که Z 17 کرده Z : + و KB 16 مبارکش KZ : مبارک B 17 اجمین Z :
اجمع KB 17 اجمین KBZ : + شعر العربی Kh واحد ... غنی : احتمال دارد که مصرعی
باشد در بحر رمل

شعر (هزج)

خُبِّرْتُ بِأَنَّ مُمْرِضِي قَدْ مَرِضًا اسْتَأْهِلُ أَنْ أَكُونَ عَنْهُ عِيَا
أَسْأَلُكَ إِلَهِي أَنْ يَكُونَ الْمَرِضَا بَرْدًا وَسَلَامًا وَنَعْمًا وَرِضَا 3

شعر (رمل)

رنجِ تن دور از تو ای تو راحتِ جانهای ما 6
چشمِ بد دور از تو ای تو دیدهٔ بینای ما

صَحَّتِ تو صَحَّتِ جانِ جهانست ای قمر 9
صَحَّتِ جسمِ تو باذا ای قمر سپای ما

عافیت باذ تنت را ای تنِ تو جانِ مِفت 12
کم مِباذا سایهٔ لطفِ تو از بالای ما

گلشنِ رخسارِ تو سر سبز باذا تا ابد
کآن چراگاهِ دلست و سبزه و صحرای ما

رنجِ تو بر جانِ ما باذا مِباذا بر تنت 15
تا بود آن رنجِ تو چون عقلِ جان آرای ما

همچنان حضرت شیخ را معلوم شد که هنگامِ رحلتست ، بصفای
تمام و رغبتِ کلتی و توجهِ خلیلانه از عالمِ اشباح بلا مکانِ ارواح سفر کرد 18
و بمقصودِ جانی و معشوقِ نهانی وصول یافت رُوحٌ حَنَّتْ وَرَنَّتْ

1 شعر B : دیگر K — Z || 3 a المرضا KZ : الرضا B || 4 شعر Z : KB ||
6-7 رنج ... بینای ما BZ : K — K || 14 و KZ : B — B || 15 بر KZ :
در B : 19 معشوق Z : معشوق B

3 برداً و سلاماً : قرآن ، سورة الانبياء ۲۱/۶۹

- فَدُعِيتْ فَأَجَابَتْ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵/۵۴)،
 إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲/۱۰)؛
 ۳ همانا که حضرت مولانا پیامد و سر مبارک را باز کرده نعره ها می زد
 و شورها می کرد؛ فرمود: بشارتها و نقاره زنان آوردند و از نفیر خلقان
 قیامت برخاسته بود و هشت جوق گویندگان در پیش جنازه می رفتند
 و جنازه شیخ را اصحاب کرام برگرفته بوذند و حضرت خداوندگار تا
 ۶ تربت حضرت بهاء ولد چرخ زنان و سماع کنان می رفت و چندانی جامها
 و فرجها که یاران بگویندگان و نقاره زنان دادند، توان گفت؟
 ۹ و در جوار مقدس سلطان العلماء مولانا بهاء الدین ولد بعظمت تمام دفن
 کردند قدس الله سرهم و أفاض الله علينا برهم و ذلك في غرة
 شهر المحرم المکرم لسنة سبع وخمسين و ستایه هجریه و همچنان در شب
 ۱۲ عرس چندین غزلیات و مرثیها که فرمودند و از آن مجموع یکی اینست

شعر (رمل)

- ای ز هجرانِ فراق آسمان بگریسته
 ۱۵ دل میانِ خون نشسته عقل و جان بگریسته
 چون بعالم نیست یک کس بر مکان را عوض
 در عزای تو مکان و لا مکان بگریسته
 ۱۸ جبرئیل و قدسیان را بال و پر ازرق شده
 انبیا و اولیا را دیدگان بگریسته

شه صلاح الدین برقی ای هُمای گرم رو
هم کسی باید که داند برکسان بگریسته

3 الی آخره

(۲۲/۵) همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا بفرزند خود سلطان ولد جهت فاطمه خاتون والده حضرت چلبی عارف مکتوبی نبشته وصیت فرمود تا جانب عزیز او را محترم دارد و رعایت بی نهایت فرماید و ترتیب آن ترکیب اینست :

9 وصیت می کنم جهت رعایت شاه زاده ما و روشنائی دل و دیده ما و همه عالم که امروز در حباله و حواله آن فرزندست و کَفَلَتْهَا زَكَرِيَّا (۳۷/۳) تا جهت امتحان عظیم امانت سپرده شد ؛ توقع است که آتش در بنیاد عذرها زند و یکدم و یک نفس نه قصد و نه سهو حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نگرداند که در خاطر ایشان یک ذره تشویش بی وفائی و ملالت در آید ، خود ایشان هیچ نگویند از پاک گوهری خود و عنصر شاه زادگی و صبر مودوث بر رشته که

15 شعر (خفیف)

بجّه بط اگرچه دینه بوذ آب دریاش تا بسینه بوذ

اما حذر از مر ساد و اشهاد و مشهود ارواح الهی که مراقب ذریات طیبات ایشانست که الْحَقَّ نَبَّاهِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ (۲۱/۵۲) ،

الله الله الله الله الله الله الله واز سه سید روئی ابدی این پدر
 واز آن خود واز آن همه قبله خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد و هر
 روز را و هر شب را چون روز اول و شب گِردک داند در صید کردن
 بدام دل و جان نهدارد که صید شده است و محتاج صید نیست که
 آن مذهب ظاهر بینانست، بَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۶/۳۰)
 که ایشان نه از آن عنصرند که کهنه شوند ؛ تصرف عین از آن
 وافرترست که در دیوار ایشان منور و معطر نباشد که وَالَّذِينَ
 وَطُّورِ سِينِينَ (۹۵/۱-۲) که قسم بجهاد نیست که روزی قدم ایشان
 بدانجا رسیده است تا مرتبه 'یا علی' لورایت کبَدی یَنْجَرُ عَلَى الْأَرْضِ
 ابْنُ تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: لَا اسْتَطِيعُ الْجَوَابَ بِارْسُولِ اللَّهِ؛ أَجْعَلُ
 جَمْعَ عَيْنِي مَأْوَاهُ وَحَشَوُ فَوَادِي مَثْوَاهُ وَأَعْدُ نَقْصِي فِيهِ
 مِنَ الْمُجْرِمِينَ الْمُقْصَرِينَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ۱۲
 فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ، آزار
 آن ارواح یک آزار نیست و صد نه هزار فی

شعر (هزج)

برخاستن از جان و جهان مشکل نیست مشکل ز سر کوی تو برخاستن است

شعر (بسیط)

مَاذَا الْفِرَاقُ فِرَاقُ الْوَامِقِ الْكَمَدِ
 هَذَا الْفِرَاقُ فِرَاقُ الْأَرْوَحِ وَالْجَسَدِ

1 سپید ZK : سپیدی B || روئی KZ : روی B || 2 عزیز KZ : — B || 4
 جان K : + و BZ || 6 تصرف B : نصرت KZ

شعر (هزج)

من خود دایم کز تو خطائی ناید لیکن دلِ عاشقان بذ اندیش بود

3 و این وصیت را مکتوم دارد و محفوظ و با هیچ کس نگوید والله اعلم

(۳۳/۵) همچنان یارانِ محرمِ رحمهم الله چنان روایت کردند که

در مابین حضرت سلطان ولد و حضرت کراکا از یکی انفعالِ خاطر شده

6 بود ؛ همانا که حضرت مولانا مرحمت فرموده در تمهیدِ عذرِ کراکا

رضی الله عنها این مکتوب را بدستخطِ مبارکِ خود نبشته بدستِ

جمال الدینِ قری ارسال فرمود

شعر (بسیط)

رُوحِی بِرُوحِکَ مَمَزُوجٌ وَمُتَّصِلٌ

وَکُلُّ عَارِضَةٍ تُؤْذِیکَ تُؤْذِینِی

12 خدای را جَلَّ جَلَالُهُ بگواهی می آرم و سوگند می بخورم بذاتِ

پاکِ قدیمِ حق تعالی که هر چه خاطرِ آن فرزندِ مخلص از آن خسته

شود ده چندان غمِ شما غمِ ماست و اندیشه ماست و حقوق و احسانها

15 و خداوندیهای سلطان المشایخ ، مشرقِ انوار الحقایق ، صلاح الحق والدین

قَدَّسَ اللهُ روحه برگردنِ این داعی و امیست که بهیچ شکری و بهیچ

خدمتی نتوان گزاردن ؛ شکرِ آن را هم خزینه حق تعالی تواند خواست ؛

18 توقعِ من از آن فرزندِ آنست که ازین پذیر هیچ پوشیده ندارد از

T, II, 181; H, II, 219

۴۷۲ K ب ۱۹۲ B آ ۲۰۸ Z ۳۳/۵

a 2 دایم K : کم BZ || 3 و با K : B || 11 b و کل BZ : و ذلك K || 13 هرچه

KBZh : Z - || 14 و حقوق Z : + و حقوق (?) KB

- هر که رنجزد تا منت دارم و در یاری بقدر امکان انشاء الله تقصیر نکنم ؛
 اگر فرزندی عزیز بهاء الدین در آزار شما کوشد حقاً ثم حقاً دل ازو
 برکنم و سلام او را جواب نگویم و بجنازه من نایب ، نخواهم و همچنین
 غیر او هر که باشد ، اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که
 حق جلّ جلاله در یاری شماست و بندگان خدا در یاری شما اند ؛
 هر که در حق شما نقصان گوید ، در با بدهان سگ نیالاید و تنگ شکر
 بزم مگس بی قیمت نشود و یقین دارم که اگر صد هزار سوگند نخورند که
 ما مظلومین من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محبت و دعاگوی نباشند
 ایشان را مظلوم ندانم ؛ سوگند و عذر قبول نکنم والله وبالله وتالله که
 هیچ عذری و سوگندی و مکرری و گریه از بدگوی شما قبول نکنم ؛
 مظلوم شائید با آنکس شما را حرمت دارند ، خداوند و خداوند زاده
 خوانند پیش رو و پس پشت ، بی نفاق و عیب بر خود نهند که مجرم مائیم
 با آن همه ظالم باشند و شما مظلوم ؛ زیرا حق شما و حق آن سلطان صد
 چندانست که ایشان کنند ؛ والله که چنین است ، وبالله که چنین
 است ، وتالله که چنین است ؛ من اگر در روی جماعتی بسبب نازکی
 خویش زهی خنده کنم ، حق تعالی آن روشنائی داده است که الحمد لله که
 بدل راست نباشم تا آنکه که ایشان بدل و جان و آشکارا با حق و بندگان
 حق راست نشوند و مکررا در آب سیاه نیندازند و کارها را باز گونه نمایند
 و خاک پای غلام بندگان حق نشوند ؛ پیش رو و پس پشت و اعتقاد
 این پذیر اینست که برین میرم و برین در گور روم انشاء الله تعالی ؛

3 نیاید BZ : بیاید K || 8 نباشد K : نباشد BZ || 14 باه BZ : والله K ||

15 تاه BZ : والله K || 18 - 19 و مکررا... نشوند KZh : — BZ || 19 پای Zh : + و K

الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید و احوال را یک یک بمن بگوئید
تا بقدر امکان بیاری خدا معاونت کنم ؛ شما هیکل امان حقیق در عالم
از آثار آن سلطان که ببرکت شما روح پاک او از آن عالم صد هزار
عنایت کند بسبب شما بر اهل زمین هرگز خالی مبادا ، آثار شما
منقطع مباد تا روز قیامت و غمگین مباد دل شما و دل فرزندان شما ، آمین
یارب العالمین

شعر (هزج)

انوار صلاح دین بر انگیخته باد

در دیده جان عاشقان ریخته باد

هر جان که لطیف گشت و از لطف گذشت

با خاک صلاح دین در آمیخته باد

(۳۴ / ۵) همچنان روزی حضرت خداوندگار در سماع بود و ذوقهای

عظیم می راند و حضرت شیخ صلاح الدین در کنجی ایستاده بود و این
غزل را فرمود

شعر (رمل)

نیست در آخر زمان فریادرس جز صلاح الدین صلاح الدین و بس

گر ز سر سر او دانسته دم فروکش تا نداند هیچ کس

سینه عاشق یکی آبیست خوش جانها بر آب او خاشاک و خس

چون ببینی روی او را دم مزن کاندرا ائینه زیان باشد نفس

از دل عاشق بر آید آفتاب نور گیرد عالمی از پیش و پس

همچنان چندین غزلیات غرا که بشاه بیت نام شیخ رضی الله عنه محلی

فرموده است و در دواوین مثبت گشته والله اعلم بالصواب

T, II, 183; H, II, 221 ۴۷۴ K ب ۱۹۳ B ب ۲۰۸ Z ۳۴/۵

1 بمن Z : آن BK 10 و K Z : B — 11 باذ KB : + منقولست که Z

12 همچنان BZ : K — نام 21 KZ : B — چندین K : همچنان B 22 والله اعلم
بالصواب B : تم بالغیر K — Z

فصل ششم

- در ذکر مناقب حضرت ابا یزید الوقت، جُنید الزَّمان،
 3 مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الْعَرَشِ، أَمِينُ كُنُوزِ الْفَرَشِ، وَلِيُّ اللَّهِ فِي
 الْأَرْضِ، الْقَائِمُ بِالسُّنَنِ وَالْفَرَضِ، شَافِعٌ لِلْمُحِبِّينَ يَوْمَ
 الْعَرَضِ، حَسَامُ الْحَقِّ وَالْدِّينِ حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ
 6 بْنِ أَخِي تَرْكٍ، الْمُتَسَيِّبُ إِلَى الشَّيْخِ الْمَكْرَمِ بِمَا قَالَ: أُمْسِيَتْ
 كُرْدِيًّا وَأَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَسْلَافِهِ فَتَنِعْمَ
 السَّلَفُ وَنِعْمَ الْخَلَفُ

شعر (طویل)

- وَكُلُّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهِ
 مُعَارٍ لَهُ بَلَّ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ
- 12 (۱/۶) یارانِ گرامی که محرمِ حرمِ نیکنامی بودند رَحِمَهُمُ اللَّهُ
 روایت چنان کردند که چون شیخ مشایخ العالم، کامل الحال، فخر
 الرجال، صلاح الحق والدين قدَّسَ اللهُ سرَّه از عالمِ انتقال ارتحال
 15 نمود، بعنايت و اشارتِ مولانا ولايت و خلافتِ بحضرتِ چلبی حسام
 الحق والدين منتقل شد و بعد ازو حضرتِ مولانا عشق بازی با او

می کرد و او را بدل و جان بدّل کمال حال شیخ می دید و ده سال تمام بی انقطاع و انقصام تنگاتنگ مصاحبت می کردند و مَا يَعْلَمُ مَا جَرَى بَيْنَهُمَا إِلَّا اللَّهُ 3

(۲/۶) همچنان خدمت ملک الکلام ، مولانا سراج الدین مثنوی خوان چنان روایت کرد که حضرت چابی حسام الدین در عالم کوزکی که نو مراهی شده بود بغایت صاحب جمال و یوسف زمان خوز بود ؛ همانا که از پذیر عزیز خوز یتیم مانده در یتیم شد ؛ تمام اکابر و مشایخ زمان و ارباب فتوت او را پیش خوز دعوت کردند و تکفل و دلبستگی عظیم نمودند ؛ چه تمام اخیان معتبر ممالک روم تربیه آبا و اجداد او بوذند و فقاع ازیشان می گشوذند همچنان علی حده صحت صحبت هر یکی را بامعان نظر و ادراک فکر دریافته با جمع لالیان و جوانان خوز راست بحضرت مولانا آمده سرناذه و در آن آستان راستان آشیان گرفته فروکشید و خدمت آن حضرت را اختیار کرده خدمتگاران و جوانان خوز را دستور داد تا هر یکی با کتساب خوز مشغول شوند و از جاصل املاک او اسباب و ما لا بُدّ او مُهیّا گردانند و گویند هر چه داشت میمّا جلّ او حقیر مجموع را بدفعات صدیق وار اثار آن حضرت کرد و همه را در باخت ؛ لا جرم در تاخت و چنان شد که هیچش نماند تا حدّی که لالیان او تشنّع زدند که اصلاً اسباب و املاک هیچ نماند ؛ فرمود

T, II, 186 ; H, II, 223

Z ۲/۶ ب ۲۰۹ B ۱۹۴ آ K ۷۵

3 الله KZ : + تمال B 6 کوزکی که BZ : کودکی K 8 فتوت KZ : فنون

12 لالیان KZ : لالیان B 15 مولانا BZ : — K 15 و KB : Z 16 گردانید

1 : گردانید BZ

- که اثاثِ خانه را بفروشد ؛ بعد از چند روز گفتند که غیر از ما هیچ دیگر نماند ؛ فرمود که الحمد لله رب العالمین که متابعتِ ظاهرِ رسول الله میسر شد ؛ شمارا نیز حَسْبُهُ الله وَ طَلَبًا لِمَرْضَاتِهِ بعشقِ مولانا آزاد کردم ؛ همگان در پیِ کارِ خود روید ؛ بعد از آن مقبلِ مقبولِ آن حضرت گشته هر چه از عالمِ غیب حاصل می شد حضرت شیخ همه بحضرتِ چلبی حسام الدین فرستاد ؛ اورا مقدمِ اصحاب و سر لشکرِ جنود الله گردانیده حاکمِ ضبطِ امورِ اصحاب کرد ؛ همانا که از نو صاحبِ املاک و ثروت و بقاع و ضیاع شد و نا نفسِ آخرین در اهتمامِ اصحابِ کرام کوشید و محصولاتِ اوقاف را باربابِ استحقاق علی التمام و الکمال می رسانید و باتفاقِ اصحاب چنان منقولست که از آن مجموع شربتی آب نمی چشید و حَبَّةً تصرف نمی نمود تا از برکتِ آن مردمی و مردی و محبتِ بر کمال عاقبة الحال ظاهرّاً و باطناً در متابعتِ شریعتِ نبوی و سلوکِ طریقتِ سویی ، و ادراکِ حقیقتِ مصطفوی ، و رعایتِ عشقِ مولوی ، کامل و مکمل گشته نه چندان از حضرت مولانا و شمس الدین تبریزی و شیخ صلاح الدین عنایتها یافت که در دفتر گنجد

(۳/۶) همچنان راویِ خبر ، صاحب السیر و السیر ، سید اصحاب

- النظر مولانا سراج الدینِ مثنوی خوانِ تر به چنان حکایت کرد که سببِ تألیفِ کتابِ مثنوی معنوی که کشافِ اسرار قرآنست آن بود که روزی حضرت خلیفه الله بین خلقه ، و السالك في طريقة حقیقه . حسام الحق

T, II, 188; H, H, 225

۴۷۷ K آ ۱۹۴ B آ ۲۱۰ Z ۳/۶

6 حضرت شیخ BZ : K — هم Z : KB — 7 گردانیده ZK : گردانید K

13 سوری BZ : مثنوی K — 17 همچنان KB : — Z — السیر و السیر KZ : انیر و السیر B

والدین قدس الله سره عزیز بر بعضی یاران اطلاع یافت که بر غبت تمام و عشق عظیم الهی نامه حکیم را و منطق الطیر فرید الدین عطار و مصیبتنامه اورا بجد مطالعه می کنند و از آن اسرار متلذذ می شوند 3
و آن شیوه معانی غریب ایشان را عجیب می نمود؛ همانا که طالب فرصت حال گشته که الفُرَصُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، شبی حضرت مولانا را خلوت یافته سر نهاده و گفت که دواوین غزلیات بسیار شد 6
و انوار آن اسرار طَرَفَتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ حَاشِيَتِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ را فرا گرفت؛ لله الحمد و المنة سخنان تمامت سخن گویان از عظمت آن کلام فرو ماند؛ اگر چنانکه بطرز الهی نامه حکیم و اما بوزن منطق الطیر کتابی باشد تا در میان عالمان یادگاری بماند و مونس جان عاشقان و دردمندان گردد، بغایت مرحمت و عنایت خواهد بود 12
و این بنده میخواهد که یاران وجیه من جمیع الوجوه توجه کلی بوجه کریم شما کنند و بهیچیزی دیگر مشغول نشوند؛ باقی بعنایت و کفایت خداوندگار وابسته است؛ فی الحال از سر دستار مبارک خود جزوی که شارح اسرار کلیات و جزویات بود بدست چلبی حسام الدین 15
داد و در آنجا هرده بیت از اول مثنوی که

• شعر (رمل)

18 بشنو این فی چون شکایت میکند از جذائها حکایت میکند

2 عطار BZ: عطار را K || 5 الفرض KB: الفرض Z || 6 خلوت KZ: در خلوت B || یافته KZ: یافت B || 7 البر KZ ~ البحر B || 8 والمنة K: — BZ || 13 دیگر BZ: دکر K || 16 در آنجا Z: در آنجا KB || 17 شعر BZ: مثنوی K
18 بشنو ... حکایت میکند: MN، ج ۱، ص ۱/۲؛ MA، ص ۱/۱

تا آنجا که

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

نیشته بود و در بحر رمل مسدّس محذوف و مقصور کرده چنانک 3

شعر (رمل)

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات جهل ظلمات و علم آب حیات

بعد از آن حضرت مولانا فرمود که پیش از آنک از ضمیر مبارک 6

شما این داعیه سرزند و طبیعت تقاضا کند از عالم غیب والشهادة وهُوَ

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳/۲) در دلم این معانی را القا کرده بود که این نوع

کتابی منظوم گفته آید و در رمل معانی غرا در آنجا سفته شود؛ اکنون بیا در 9

اوج هوای همای همت خود پرواز کرده پروازی بکن بسوی معراج حقایق

در عین متابعت محمدی آهنگی بنا تا مناسب آن آهنگ پیش آهنگ باطن 12

فاطن مادر اهتزاز آید و بنظم کلمات معانی شروع نماید؛ چنانک در

جلد چهارم بیان این اشارت را عیان فرموده اند

شعر (رمل)

ای نه الحق حسام الدین توئی که گذشت از مه بنورت مثنوی

همت عالی تو ای مریجا میکشند این را خدا داند کجا

1 تا آنجا که KZ : تا آنجا که B || 4 شعر KB : Z || 9 در آنجا BZ : — K ||

13 اشارت را KZ : اشارت B

8 نیابد ... والسلام : MN ، ج ۱ ، ص ۱۸/۳ ؛ MA ، ص ۱۲/۱

20 - ص ۳/۷۴۲ ای ضیاء الحق ... متقین : MN ، ج ۴ ، ص ۱/۲۷۸ - ۶ ؛

MA ، ص ۳۲۳/۱ - ۳

کردنِ این مثنوی را بسته می‌کشی آن سوی که دانسته
 مثنوی پویان کشنده ناپدید ناپدید از جاهلی کش نیست دید
 مثنوی را چون تو مبدأ بوده گرزون گرددش توش افزوده
 چون چنین خواهی خدا خواهد چنین می‌دهد حق آرزوی مُتَّقین

3

و همچنان در هر مجلّدی ازین قبیل ، ابیاتی چون سلسبیل ، سبیلِ اهل
 سبیل کرده در اثباتِ ثباتِ این طلب بنده نوازیها فرموده اند و در
 مجلّده ششم گفته

6

شعر (رمل)

ای حیاتِ دل حسام الدین بسی می‌لعل می جوشد بقسمِ سادسی
 گشت از جذبِ جو تو علامه در جهان گردان حسامی نامه
 پیش‌کشِ پیشِ رضات می‌کشم در تمام مثنوی قسمِ ششم

9

همچنان حضرت خداوندگار از جاذبه آن سلطانِ احرار ، شور و
 قراری را از سر گرفته در حالتِ سماع و حمام و قعود و قیام و نهوض
 و آرام بانشادِ مثنویات مداومت نمودن گرفت ؛ همچنان اتفاق افتادی
 که از اوّل شب تا مطلع الفجر متوالی املا می‌کرد و حضرت چلبی
 حسام الدین بسرعت تمام می‌نشت و مجموعِ نبشته را با آوازِ خوب
 بلند باز بر حضرت مولانا می‌خواند و چون مجلّده اوّل با تمام رسید
 حضرت چلبی بتلاوتِ ابیات و تصحیحِ الفاظ و قیود مشغول گشته
 مکرّر می‌خواند ؛ از ناگاه حرمِ چلبی وفات یافته فترتی در آن میانه

12

15

18

8 شعر BZ : — K || 11 a پیش KZ : — B || b تمام KB : تمامی Z || 13 قراری را

B : قراری KZ

9 - 11 ای حیات ... ششم : MN ، ج ۶ ، ص ۲۷۱ / ۱ - ۳ ; MA ، ص

- واقع شد و از آن سبب از طلبِ قوتِ جان و قوتِ روانِ تکاسل نمود
و در باطنِ مبارکش در هر لحظه، حالتی و حیرتی نو ظاهر می شد که با چیزی
دیگر نمی توانست پرداختن و همچنان حضرتِ مولانا چندانی بتواجد
و حالات و بیانِ حقایق و کشفِ دقائقِ مستغرق گشته بود که بحضرتِ
چلبی هیچ نمی فرمود تا برین قضیه دو سال تمام بگذشت و حضرتِ
چلبی بتزویجِ نو رغبت نموده بود و مشغول گشته ؛ از ناگاه
طفلِ جان را گریان یافت و دلِ حزین را مشتاقِ شیرِ شیرانِ خدا
دید و دم بدم افغان و خروشِ دل بگوشِ هوشِ او رسیدن گرفت
و می گفت :

شعر (رمل)

- طفلِ جان را شیر ده ما را ز گریش و رهان
ای تو چاره کرده هر دم صد چو من بیچاره را
- صبحی برخاست و بحضرتِ مولانا آمد و سجده، عبودیت باقامت رسانیده
بایقانِ درست و اتقانِ عظیم و ابتهالِ عاجزانه و نیازِ مستوفا و میلِ
متوافر بقایای کتابِ مثنوی را از ضمیرِ منیر و خاطرِ عاطرِ شیخ
عظیم الله^{۱۴} ذکره بی ترجمانِ زبان و تصدیعِ بیان استدعا کردن گرفت ؛
همانا که حضرتِ مولانا بر موجبِ و مَا الْإِحْسَانُ^{۱۵} الا^{۱۶} بالتَّامُّم ، از
عمیمِ مرحمتِ خود در بسطِ بساطِ موایدِ فوایدِ معانی شروع فرمود ؛
این کلمات را که دیباجه^{۱۸} مجلدِ دوم است املا کرد برین ترتیب که بیان
سببِ تأخیر افتادنِ انشای این نیمه^{۱۷} دوم از کتابِ مثنوی نَقَعَ اللهُ بِهِ

14 اتقان KB : ایقان Z || 18 بسط KZ : بسط B || 11 دوم . . . کرد KZ :

دوم آنست که B || 20 به KZ : — B

قُلُوبَ الْعَارِفِينَ وَبَيَانِ شُرُوعِ بَعْدِ از فَتْوَرِ وَشُرُوعِ وَحیِ بر آدم بعد
از فتور و انقطاعِ وحی بسببِ زَلَّتِ او و سببِ فتورِ هر صاحبِ حالتی
و سببِ زوالِ آن فتور بشرحِ صدورِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و باز در آخرِ حال
3 دیباجهٔ دوم را نوعی دیگر فرمودند چنانکه اکنون می نویسند و در
تاریخِ ششصد و شصتِ دو بنظمِ کتاب سر آغاز کرد و گفت :

شعر (رمل)

6

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بختِ تو فرزندی نو خون نگردد شیر شیرین خوش شنو
9 چون ضیاءُ الخُ حسامُ الدین عنان باز گردانید ز اوجِ آسمان
چون بمعراجِ حقایق رفته بود بی بهارش غنچه‌ها نا گفته بود
چون ز ساحلِ سوی دریا باز گشت چنگِ شعرِ مثنوی با ساز گشت
12 مثنوی که صیقلِ ارواح بود باز گشتش روزِ استفتاح بود
مطلعِ تاریخِ این سودا و سود سال اندر ششصد و شصتِ دو بود
بلبلی زینجا برفت و باز گشت بر صیدِ این معانی باز گشت
15 ساعدِ شه مسکنِ این باز باز تا ابد بر خلقِ این در باز باز
آمین یاربِ العالمین و همچنان تا آخرِ کتاب اصلاً دیگر توقیفی نرفت ؛
پیوسته متالی می فرمودند و حضرت چلبی می نشست و نبشته را بکرات
می خواند تا بنهایت انجامید 18

11 b چنک KZ : حونک (!) B || b با KZ : تا B || 13 a KZ : + به B

7 - 15 مدتی ... در باز باز : MN، ج ۲، ص ۱۷۲/۹-۱۰ MA ص ۱۷۲/۱۰-۱۷

- (۴/۶) همچنان هم خدمتِ مولانا سراج الدینِ مثنوی خوان رضی الله عنه روایت کرد که روزی حضرتِ چلبی حسام الدین پیشِ مولانا سر نهاد و گفت: وقتی که اصحابِ مثنوی خذاوندگار را می خوانند و اهلِ حضور در نورِ آن مستغرق می شوند می بینم که جماعتی غیبیان بکف دور باشا و شمشیرها را گرفته حاضر می شوند و هر که آن سخن را از سرِ اخلاص اصفا نمی کند و بصدقِ درون مستمع نمی شود بیخِ ایمان و شاخهای دینِ او را می بُرنند و کشان کشان بمقرِّ سقَر می برند؛ فرمود: همچنانست که دیدی و این معنی را در ابتدای مثنوی چهارم بیان فرموده اند و عاقبة الحال منکران را باز نمود و گفت:

شعر (رمل)

- دشمنِ این حرفِ این دم در نظر شد مِمثالِ سرنگونِ اندر سقَر
ای ضیاء الحق تو دیدی حالِ او حق نمودت پاسخِ افعالِ او
همچنان محسوس و معین دید که یکی را بر گرفتند و سرنگون در سقر
پرتاو کردند

- (۵/۶) همچنان روزی حضرتِ سلطان ولد قدَسَنا الله بِنوره
المؤید چنان روایت کرد که روزی با جمعِ اصحابِ بیباغِ چلبی رفته بودم
دیدم که حضرتِ چلبی بسخنانِ عُرُق مشغول شده بود و بخلق حکایت

T, II, 194 ; H, II, 230

۴۸۱ K ب ۱۹۶ B ب ۲۱۱ Z ۵ - ۴/۶

می برند KZ || 8 ابتداء Z : — KB || 9 فرموده اند Z : فرمودند KB || 17 بخلق

KZ : بخلوت B

11-12 دشمن ... افعال او : MN ، ج ۴ ، ص ۲۷۹ / ۳۴ - ۲۵ ؛ MA ،

ص ۱۸ - ۱۷ / ۳۲۳

باغ و بوستان می‌کرد و من همه را از دهانِ مبارکِ او معافی و اسرار می‌شنوادم و آن قوت را می‌ستودم و از آن ذوق حال بحال می‌گشتم و تبدیل می‌شدم و در آن حالت حیرت می‌نمودم. و معنی آن ابیات که حضرت وادم در مثنوی فرموده بود بر من تجلی می‌کرد

شعر (رمل)

- 6 هرچ گوید مرد عاشق بوی عشق از دهانش می‌جهزد در کوی عشق
نگر بگویند فقه فقر آید همه بوی فقر آید از آن خوش دَمده
ور بگویند کفر دارد بوی دین آید از گفتِ شکش بوی یقین
- 9 (۶/۶) همچنان از کرامِ اصحابِ عظام منقولست که چون حضرت مولانا از جهانِ ممات به عالمِ حیات رحلت می‌فرمود و استعداد رجوع کرده بود و عزیمت را مهیا گشته اکابرِ زمان و شیوخِ مکان باتفاق از حضرت مولانا سؤال کردند که بعد از شما بخلافِ اصحاب که منسوب باشد و کرا نصب کنند و قایم مقام که خواهد بود؟ فرمود که حضرت چلبی حسام‌الدین ما خلیفه باشد، تا حدی که سه بار مکرر پرسیدند، همان جواب داد و چون حضرت مولانا بجوارِ جَبَّارِ عِنْدَ مَلِیکِ مُقْتَدِرِ (۵۵/۵۴) تمکن فرمود، خدمتِ چلبی حسام‌الدین بر تختِ شیخ نشست؛ مقدار ده سال تمام خلافت راند و خدمات نمود و در

T, II, 195 ; H, II, 231

۶/۶ Z ۲۱۲ B ۱۹۶ ب ۴۸۲ K

7 a فقه KZ : فقر B || 13-16 حضرت ... فرمود KZ : — B || 16 خدمت KZ :

حضرت B || 18 نشست KZ : نشسته B

8-6 هرچه ... دلمه : MN ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ / ۲۸۸۰ - ۲۸۸۲ ; MA

رعایتِ شرایطِ تقوی و دیانت و حفظ و قار و صیانت، گوی از کربوبیان
می ربود

شعر (رمل)

او نفسِ خواهد ز باران پاکتر وز فرشته در روش درآکتر
و در حمایتِ دقایقِ ارکانِ شریعت و متابعتِ طریقتِ حقیقتِ محمدی
جِدَتی عظیم می نمود و اوقات در حالتِ مستی می گفت

شعر (سریع)

گر نه شکستی دلِ دربانِ راز قفلِ جهان را همه بگشادی
تا حدّی متقی بود که چون زیارتِ تربه^۹ شیخ آمدی جهتِ تجدیدِ
وضو آب را از شهر با هم آوردندی و از آن آب وضو ساختی و از آن
آب خوردی و پرهیز کردی از آن آبی که بسیمِ وقفِ تربه خریذه اند
تا از آنجا نخورد و وضو نسازد و گویند که اوقافِ تربه^{۱۲} مبارک آن زمان
بس بسیار بود و همه معمور و موفور و جمیع محصولاتِ اوقاف را باصحابِ
کرام بکلتی مستغرق کرده بود تا هر یکی حصّه^{۱۵} خود را تصرف می نمود
و پیوسته دل و دستِ خود را از آنها نگاه می داشت و محترز می شد
ومی گفت :

شعر (هزج)

ز آن دستِ مسیح آمده داروی جهانی
کو دست نگه داشت از هر کاسه^{۱۸} سِکبا

۳ شعر KZ : — B || ۱۰ آب KZ : — B || ۱۲ که اوقاف KBZh : — Z || ۱۳ بس
KZ : — B || ۱۵ نگاه می داشت B : نکه داشت KZ || و محترز می شد BZ : — K ||
۱۸ آمده K : آند BZ || ۱۹ ز BZ : از K

- (۷/۶) الحکایه : همچنان منفولست که روزی حضرت سلطان ولد
 بیاغ چلبی تشریف داده بود و تلطیفِ عظیم می فرمود؛ مگر یارانِ
 3 کرام را اشتهایِ عسل شد، بی آنک اعلام کنند، حضرت چلبی بیابانِ
 خود اشارت کرد که از فلان کندو عسلِ نو بیرون کن و بیار، همانا که
 سر کندو را گشوده چند گوماج عسلِ سپید پیش آورد، فرمود که
 6 دیگر بیار از همان کندو؛ پنج ششی دیگر بیاورد؛ فرمود که دیگر بیار؛
 باغبان گفت: حدّست؛ چلبی فرمود از دریای بی حدّست؛ برای حضرت
 خداوند گارزاده ام چه اگر تا قیامت بیاوری که تمام نخواهد شدن؛
 9 همچنان تا هفتده گوماج عسلِ مصفّی می آورد هنوز کندو مالا مال
 بود؛ فرمود که این همه برکت در قدمِ حضرت مولانا بهاء الدین است
 و قربِ دویست یار خوردند و بردند و هنوز سینی پر بود؛ چون یاران
 12 برخاستند آن کندو را بحضرتِ ولد بخشیده بخانه باهم بردند و مدّتی
 از آن کندو کندوهای بسیار حاصل شد و چندین ایام تمتّع می کردند
 و برای هر رنجوری که از آن عسل شربت می ساختند شفای عاجل فیهِ
 15 شفاءٌ لِلنَّاسِ (۶۹/۱۶) متواصل می گشت

- (۸/۶) همچنان یارانِ عظام اسکنّهمُ اللهُ دَارَ السَّلام چنان
 روایت کردند که مدّتی در شهرِ قونیه قحطِ آب شده بود و هرگز
 18 باران نبارید و آبها در مفاکها غایر شده، تمامتِ اهالی شهر از علما
 و شیوخ و امرا باستسقا بیرون رفته قربانها کردند و زاریها نمودند، اصلاً
 در محلّ قبول نیفتاد و بهدفِ اجابت مقرون نگشت و گرمای آفتاب که

- نمونه فیج جهنم است جهان را می سوزانید و نباتات بکلی خشک شدند ؛
 جاعنی که روشن دلان عهد بودند مصلحت چنان دیدند که بحضرت
 چلبی حسام الدین روند و از نَفَسِ نفیسِ مسیح آسای او دعائی استدعا
 3 کنند تا مگر مقبول حضرت گشته حق تعالی بارانی بدهد ؛ بجمعهم
 بحضرت چلبی آمده اضطرارِ عظیم نمودند واضطرابی پیش آوردند ؛
 6 فرمود که شما بکارِ خود روید ، من از حضرت سلطانِ خود در
 خواست کم تا خواست شما میسر شود ؛ برخاست و باصحاب زیارت
 تربه مستطاب آمد و بسی نمازِ بانیاز ، از سرِ اخلاص نه مجاز ، بگزارد
 9 و سرِ مبارکِ خود را باز کرده طلبِ باران کرد ؛ یاران از دیدگان
 قطراتِ عبرات باران کرده آمین می گفتند و فریادها می کردند ؛ درحال
 ابرهای تُند و غلیظ متراکم گشته بر روی هوا ظاهر شد و بارانِ عظیم
 12 باریدن گرفت

شعر (رمل)

- در میانِ این مناجات ابرِ خوش زوذ پیدا شد چوپیلِ آب کش
 15 همچواشک از مشک باریدن گرفت در گَو و در غارها مسکن گرفت
 و چندان بارید که همگان عاجز گشتند و تمامتِ شهریان از نو بنده
 و مرید شدند و اعتقادِ ایشان یکی در هزار شد و آنان که از نصابِ
 18 معنی بی نصیب بودند در جانِ بی ایمانشان غیر از انکار و بدبختی و کوری

1 فیج KB : فیج Z || 2 روشن دلان KZ : + آ E || 5 آمده KZ : + و B ||

6 سلطان KZ : — B || 7 باصحاب KZ : با اصحاب Z || 9 باز کرده BZ : باز کرد و K ||

طلب باران کرد KB : — Z

14 - 15 در میان ... مسکن گرفت : MN ، ج ۲ ، ص ۴۶۱-۴۶۲/۳۸۰۵ - ۳۸۰۶

MA ، ص ۲۰/۱۹۰

در کوری نيفزوذ ختمَ اللهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَیْ
أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ (۷/۲)

شعر (رمل)

3

آنچه داغِ اوست مُهر او کرده است چاره بر وی نیارذ بُرد دست
ذره ذره گر شود مفتاحها این گشایش نیست جز از کبریا

6 و همچنان بیست روز تمام مرّة بعد اُخری می بارید و می گشود تا تمامِ
صحاری و براری و باغها سیراب گشتند و سیلاب از حدّ گذشت ،
خلاقِ شهر فریاذ کنان و امان جریان بحضرتِ چلبی باز آمدند و بسی
9 تضرّع نمودند و گفتند :

شعر (رمل)

ای که چون تو در زمانه نیست کس الله الله خلق را فریاذرس

12 حضرتِ چلبی فرمود که شما غم نخورید ، ما بامیرِ آبِ وهّاب بگوئیم
تا آب را بطرفی دیگر گشاید ؛ همان بود که ابرها متفرّق گشته عالمِ
گریان خندان شد و از گیلستان انواعِ گلستان دمیدن گرفت والوانِ
15 حبوبات بی نهایت شد و آن سال ارزانی عظیم بود و نعمتِ فراوان گشت

6 تا KB : Z — || تمامت KBZh : Z — || 15 سال KB : + بنایت Z

3 آنچه ... دست : MN ، ج ۳ ، ص ۲۵۹۴/۱۴۷ ، MA ، ص ۷/۲۶۰

5 ذره ... کبریا : MN ، ج ۳ ، ص ۳۰۷۴/۱۷۵ ، MA ، ص ۲۶/۲۷۳

12 ای که ... فریاذرس : MN ، ج ۱ ، ص ۵۶۴/۳۶ ، MA ،

ص ۱۱ / ۱۵

- (۹/۶) همچنان کرام اصحاب چنان روایت کردند که پیوسته حضرت مولانا را عادت چنان بود که هرچه از عالم غیب امرا و ملوک و اکادشه و مریدان متمول از اسباب و اموال دنیاوی فرستادندی همان ساعت بحضرت چلبی حسام الدین فرستادی و عنان تصرف و تصریف امور را بدست او باز داده بود ؛ مگر روزی امیر تاج الدین معتز رَحِمَهُ اللهُ مبلغ هفت هزار درم سلطانی فرستاده بود از اقسرا تا یاران سفره سازند و از دعای خیر او را فراموش نکنند و در مکتوب قید کرده بود که وجه حلالست و از مال جزیه است تا حضرت مولانا بمحل ارتضا قبول فرماید و رد نکند ؛ فرمود که همه را برگیرند و بنزد چلبی حسام الدین برند ؛ حضرت سلطان ولد فرموده باشد که در خانه ما هیچ نیست و وجه اخراجات نداریم و هر فتوحی که می آید حضرت خداوندگار بخدمت چلبی می فرستد ، پس ما چه کنیم ؟ فرمود که بهاء الدین و الله و بالله و تالله که اگر صد هزار زاهد کامل متقی را حالت محصه واقع شود و بیم هلاکت بود و مرا یکتا نانی باشد آن را هم بحضرت چلبی حسام الدین بفرستم ، با آن همه که او را اسباب مستوفای مهیا باشد و بکسی دیگر مواسا نکنم ، از آنک او مرد خداست و همه کار او برای خداست ؛ همانا که مال و عقار عالم ملک اوست و تصرف آن بوی حلالست و دیگران را حرام ؛ زیرا که ایشان آن ندارند و او را اسباب دنیا زیان نمی کند که نِعَمَ اَلاَمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ

T, II, 200 ; H, II, 234

۴۸۵ K T ۱۹۷ B T ۳۱۳ Z ۹/۶

2 مولانا را KZ : مولانا B || 2 از KB : Z — || غیب KZ : + و B ||

3 اکادشه KBZ : اکابر شهر Kh || 4 فرستادی K : می فرستاد Z فرستاد B || 14 باشد KZ :

+ که B

الصَّالِح، بیگانگان را وبال است و اورا پرّ و بالست ؛ حلوا طیب را زبان ندارد ، اما رنجور را زبان دارد

شعر (رمل)

3

گرولی زهری خورد نوشی شود و ر خورد طالب سیه هوشی شود
کاملی گر خاک گیزد زر شود ناقص از زر بُرد خاکستر شود

همچنان حضرت چلبی هزار درم بخدمتِ ولد و هزار درم بکرا خاتون
فرستاده پانصد عدد بچلبی امیر عالم داد و جمیع اصحاب را علی الانفراد
حصه فرستاد و غصه گویندگان را خورده باقی را هم بخورد

یاران داد

9

(۱۰/۶) خدمتِ ملک الاخوان سراج الدینِ مثنوی خوان رَحِمَهُ اللهُ

چنان روایت کرد که حضرت چلبی را عجب حالتی بود و عجایب عادتی
داشت که پیشِ مردم بیگانه جماعتی را که بفسقِ ظاهر و تهتک و فجور

منسوب بوذندی، مدحِ عظیم می کرد و می گفت که این جماعتِ زاهدان
شگرفتند و بتقوی و دینداری مشهور و طایفه را که زهد و صلاح و رعایتِ

ظاهر مشهور بوذندی می نکوهید که این جماعت فاسقاند و نیک مردم
نیستند ؛ یاران را درین مغلطه حیرت می افزود ؛ اصحابِ بزرگ این
معنی را از حضرت مولانا سؤال کردند که چلبی حسام الدین چنین

T, II, 202; H, II, 236 ۴۸۶ K ب ۱۹۷ B ۲۱۳ Z ۱۰/۶

Z — : KB اصحاب را 8 هم KB : Z — : 10 خدمت KB

4 کرولی . . . هوشی شود : MN ، ج ۱ ، ص ۲۶۰۳ / ۱۶۰ ، MA ؛

ص ۱۶ / ۶۹

5 کامل . . . خاکستر شود : MN ، ج ۱ ، ص ۱۶۰۹ / ۹۹ ، MA ؛

ص ۱۴ / ۴۳

می گویند ؛ فرمود که حق آنست که چلی می فرماید ؛ چه طایفه فُسّاق را
 که هر دم مدح می کند آنست که اگر چه در صورتِ ظاهر فاسق و بی
 ادبند اما در باطن طاهر و مؤدّبند ؛ آن جماعتِ زاهدان را که قدح
 می کند از آنست که باطنِ ایشان منافق و فاسق است و حق تعالی را
 پیوسته نظرِ عنایت بر سرِ باطنِ بندگانست نه بر ظاهرِ ایشان که
 ۶ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى لِبَاسِ الصُّوفِ وَلَا إِلَى حَافِظِ الْحُرُوفِ**
وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قَلْبِ عَطُوفٍ لِلصَّمَدِ الرَّؤُفِ ، و همچنان تأویلِ دوم
 آنست که در آدمی بغیر از اَعْمَالِ ظاهر و تقویِ ظاهر عملی و تقویِ مخفی
 ۹ هست که آن حسنِ جوهرِ اوست که همه سیئاتِ او با آن حسنات شود
 و کفرِ او ایمان گردد و حق تعالی میفرماید که ای بندگانِ من وای
 بینندگانِ من نظری شما که برین اعمالِ ظاهر است ، مابذل آن نمی نگریم ،
 ۱۲ مادر باطن و سرِ او می نگریم

شعر (رمل)

ما که باطن بینِ جله*کشوریم دل بینیم و بظاهر ننگریم

۱۵ چه اگر در ظاهر مفسد و مقصّرست ، اما بیاطن بسببِ آن صفت و آن
 جوهرِ پاک متقی و مُصلح است ، همانا که **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ**
 (۲۸/۹) عبارت از نجاستِ باطن است فی نجاستِ ظاهر و هَذِهِ كِفَايَةُ
 ۱۸ **لِمَنْ لَهُ الدِّرَايَةُ**

۵ پیوسته KZ : + در B || ۱۰ کفر Z : کفران KB || ۱۱ که Z : — KB ||

۱۴ b ظاهر KZ : ظاهر B

۱۴ ما که ... ننگریم : MN ، ج ۴ ، ص ۲۱۷۵/۴۰۵ ؛ MA ، ص ۱۴/۳۸۰

- (۱۱/۶) همچنان اخیارِ اخوان چنان روایت کردند که روزی حضرت چلبی رضی الله عنه در مجمعِ یاران نشسته بود و معافی می فرمود،
- 3 از ناگاه درویشی را بخدمتِ ملکه جهان، بانوی آخرت گرجی خاتون ارسال کرد که از من سلامی برسان و بگو که از آن تابخانه سرا که نشسته است بسرایی دیگر بروزی نقل کند تا از قضای مُبَرَم خلاص
- 6 یابد و امر چنانست که آن سقف فرو نشیند؛ چون قاصد سلام و پیغام را بمذکوره رسانید در حال بسرایی دیگر نقل کردند و چون متعلقان ایشان بکلی بیرون رفتند و اثاث خانه را بیرون کشیدند
- 9 همان ساعت سقف خانه فروز آمد و منهدم گشت؛ گرجی خاتون را اخلاص و اعتقاد یکی در هزار شد صدقات بارباب حاجات فرستاده قربانها کردند و بحضرت چلبی پانصد دینار یوسنی و ده هزار درهم سلطانی شکرانه فرستاده عذرها خواست و اصحاب را علی حده تشریفات
- 12 نیکو ارزانی فرمود

- (۱۲/۶) همچنان یارِ گرامی، مقبول الاولیا، خواجه نفیس الدین سیواسی رحمه الله روایت چنان کرد که در زمانِ مولانا شیخی بود بزرگ و اندر دو خانقاه شیخ بود؛ قضا را آن درویش از عالم در گذشت و خدمتِ امیرِ کبیر تاج الدین معتز مصلحت چنان دید که تقریرِ خانقاه
- 15 ضیاء الدین وزیر را بنام چلبی حسام الدین بنویسند و از سلطان فرمان بستانند؛ بعد از آنکه فرمانِ همایون نفاذ یافت، امیر تاج الدین اجتماعی

۱۲-۱۱/۶ Z ۲۱۴ T ۱۹۸ B ۴۸۷ K ۴۸۸

T, II, 203; H, II, 237

11 ده هزار درهم K : و درام BZ || 12 فرستاده BZ : فرستاد K || 19 اجتماعی BZ : اجتماع K

- عظیم کرده اجلاس بی نظیر ساخت و بحضرت مولانا اعلام کردند که خانقاه ضیاء وزیر بحضرت چلبی تعلق گرفت؛ حضرت خداوندگار با جمیع یاران بر خاست و روانه شد؛ نفیس الدین گفت:
- 3 سجاده چلبی را من بردوش گرفته بودم؛ همانا که حضرت مولانا از من بستند و بر دوش مبارک خود نهاد؛ چون بخانقاه درآمدند، فرمود تا سجاده را بر صدر صُفّه گمترند؛ اخی احمد که از جمله
- 6 جباره زمان و سر دفتر رندان زندان بود در آن اجلاس حاضر آمده از غایت حقد و تعصب و حسد جبلتی که داشت و نمی خواست که چلبی در آن خانقاه شیخ شود؛ از ناگاه بر خاست و سجاده را نوردیده
- 9 بدست یکی داد که ما او را درین حوالی بشیخی قبول نمی کنیم؛ همانا که خلق عالم درهم رفتند و اخیان معتبر که بخاندان آبا و اجداد
- 12 اخی ترک و اخی بشاره منسوب بودند مثل اخی قیصر و اخی چوبان و اخی محمد سیدواری و غیرهم دست بشمیر و کارد نهادند و امرای مرید قصد قتل رنود مرید کرده فتنها بر خاست و بسی
- 15 درویشان دلریش از سر حالی کلمه الفتنه نائمه لعن الله من ایقظها بر زبان راندند و بحکم الفتنه اشد من قتل قیامت قامت نمود و حضرت مولانا هیچ نفرومود؛ بعد از آن فرمود که این
- 18 مردم خردم چرا کفران نعمت حق می کنند و از شکر نعمت بی نعمت غافل اند و از سر جهل و تهور و غرور تصدّر و تکبر باغی و طاغی می شوند و خانهای جانهای خود را بر موجب یخربون بیوتهم بیا بدینهم (۲/۵۹) بدست خود بر سر خود خراب میکنند
- 21

4 چلبی را KZ: چلبی B || 6 بر BZ: + سر K || 7 بود BZ: + که K ||

18 مردم Z: — KB || 19 باغی BZ ~ طاغی K || خود را KZ: خود B

و جرأت مینایند و یقین است که آن تعصبا پیش نخواهد رفتن و همشان
پس مانده کار و پامال روزگار خواهند شدن و طریقه ما پیش رو
تمامت طرق خواهد بودن ، چنانکه گفت 3

شعر (رجز)

گر آخر آمد عشق تو گردد زاولها فزون
بنوشت توقیع خدا کالآخرین السابقون 6

کَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ
وَالسَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ، بعد از آن فرمود که بخاطرم
حکایتی آمد : مگر که فقیه ابواللیث سمرقندی رحمه الله علیه از
سمرقند مدتی سفر کرده بود و قریب بیست سال بتحصیل علوم دینی
مشغول گشته ، چند سال در بیت الله الحرام مجاور شده بود و محبان
بسیار داشت و از نفس مبارک او شاگردان مقبیل در اطراف جهان 12
منتشر گشته ؛ عاقبة الامر با جماعت مریدان و شاگردان مستدل
آهنگ شهر سمرقند کرد تا زیارت مقابر آبا و اجداد خود کرده
و دوستان و اقارب خود را در یابد و از سر رحم صله رحم کرده 15
مُثاب و مأجور شود ؛ همانا که چون بکناره شهر سمرقند رسیدند
فرمود که ساعتی نزول کرده تجدید وضو کنند ، فقیه برخاست و بکنار
جوی رفت تا وضو سازد ، دید که گروهی زنان بجامه شونی مشغولند 18
از ناگاه پیرزنی فقیه را بدید و بشناخت ؛ فریاد کرد که بُولَیْشَک
ما باز آمده است ، بدوید و قوم را خبر کنید ؛ فقیه بزودی بسوی

2 خواهد BZ : خواهند K 9 حکایتی KZ : + یا B 13 الامر KB : — Z

16 و مأجور شود K : — ZB 17 که KB : — Z 18 مشغول KB : مشغول کنند Z

19 بدید B : دید KZ 20 کنید KB : کنند Z

- اصحاب آمد ، فرمود که زودتر بار کنید تا بسوی دمشق باز
رویم که سمرقند جای اقامت نیست ؛ هشتان حیران گشته از کیفیت
حال و تعجیل ارنحال باز پرسیدند ؛ گفت ؛ این قوم مارا هنوز بنظر
بولیشک می بینند و بحقارت التفات می کنند و مارا سبک می سنجند
و از آن نظر بی خبرانه آئیم می شوند ؛ چه تعظیم علما و عرفا و شیوخ
از جمله واجباتست و عزت ایشان عزت رسول الله است و عزت
رسول الله عزت حق تعالی است ؛ چنانکه فرمود

شعر (هزج)

- ای بوذه وجودِ تو ز یک قطره منی
هان تا نکنی با علما کبر و منی
زیرا که چنین گفت رسول مدنی
مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي
مگر فقه را در ایام صغر پدر و مادرش بولیشک می گفتند و می نواختند
و از سر آن کاف رحمت بیگانگان بی خبر را خبری نبوذ تا لفظ
تصغیر کاف را تحقیر تصور می کردند ؛ همانا که آن چنان نظر ابلیسانه
زیان عظیم دارد و بر دوستان و هم شهریان زیان انداختن از راه مروت
دورست و در هیچ مذهبی و ملتی روا نیست ؛ همچنان حضرت مولانا
از سر حال نعره بزد و از خانقاه پا برهنه بیرون آمد ؛ چندانکه
اکابر و شیوخ در پی دویذند ممکن نشد و اخی احمد مذموم را مردود
و مطرود کرده بشفاعت اکابر و امرا ببندگی قبول نفرمود ؛ در جواب
فرمود که او جنس ما نیست و از حوالی آن بیچاره هرگز عبور نکرد

4 خبرانه KZ : خبرند B || 8 وجود تو KB : وجودت Z || 12 پدر KZ :

B — 15 انداختن KZ : انداختند B || 16-17 حضرت ... حال KZ ~ نمره ... چندانکه B

وآن بذبح در آن مخدولی هلاک شد و اغلب جوانان ورنود و فرزندانش
او بنده و مرید شدند؛ مگر محبانِ خاندان آن بی ادبیِ او را بسمع
سلطانِ اسلام رسانیده میخواست که او را بقتل آورد؛ حضرت مولانا
رضا نداز و در مجامع و محافل اکابر دیگر او را حاضر نکردند
و همگان سامری وارث لا میسای (۹۷/۲۰) خواندند و گفتند:

شعر (رمل)

تا تو می بینی عزیزان را بشر دانک میراثِ بلیس است آن نظر
گر نه فرزندِ بلیسی ای عنید پس بتو میراثِ آن سگ چون رسید
و همچنان فرزندِ اخی احمد و اخی علی که از گریزان قونیه بود باخلاص
تمام مریدِ حضرتِ سلطان ولد شده از جمله مقبولان گشت و عاقبت
حضرتِ چلبی حسام الدین هم در خانقاه ضیاء و هم در خانقاه لالا
باستقلال تمام شیخِ کرام شد و بکمالی و مکانتی رسید که ملک
مقرب و رسلِ مکرّم بر حالات و درجاتِ اورشک می بردند و آرزوی
صحب و دیدارِ او می کردند؛ کما قال النبی صلی الله علیه وسلم: **اِنَّ اللهَ عِبَادًا**
لَيَسُوْا بِاَنْبِيَآءٍ وَلَا شُهَدَآءٍ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّوْنَ وَالشَّهَدَآءُ يَقْرُبُهُمْ
وَمَقْعَدُهُمْ مِّنْ اِلٰهٍ تَعَالٰی وَكَمَا وَرَدَ فِی الْمَشْنُوٰی الْمَعْنُوٰی فِی تَقْرِیْرِ هَذَا

شعر (رمل)

آنچنان پُر گشته از اجلالِ حق که درو هم ره نیابد آلِ حق
لَا یَسْعُ فِیْنَا نَبِیُّ مُرْسَلٌ، وَالْمَلَكُ وَالرُّوحُ اَيْضًا فَاعْقِلُوْا

2 خاندان KZ: خانه دان B || ادبی KZ: اذن B || 12 ضیاء KZ: + وزیر B ||

15 الله KZ: B || والشهداء KZ: والشيطان B || 17 تقریر KZ: تقریر B || 18 شعر KZ: — B ||

7-8 تا تو... رسید: MN، ج ۱، ص ۲۴۳/۳۹۶۲-۳۹۶۳، MA، ص ۱۰۲/۱۰۱-۱۶

19 آنچنان... آل حق: MN، ج ۱، ص ۲۴۳/۳۹۵۲، MA، ص ۱۰۲/۱۰

(۱۳/۶) همچنان روزی در بندگی حضرت چلبی رضی الله عنه کرام اصحاب شرح می کردند که فلانی سخنان خذاوندگار را نیکو
تقریر می کند و تفسیر این را بمردم می خوراند و در آن فن مهارت عظیم
دارد؛ حضرت چلبی فرمود که کلام خذاوندگار ما بمثبت آئینه
ایست، چه هر که معنی می گوید و صورتی می بندد صورت معنی
خود را می گوید آن معنی کلام مولانا نیست و باز فرمود که دریا
هزاران جو شود، اما هزاران جو دریا نشود و این بیت را گفت
شعر (مبحث)

بگوشتها برسد حرفهای ظاهر من بهیچ کس نرسد نعرهای جانی من
(۱۴/۶) همچنان منقولست که حضرت چلبی خلیفه الحق اُرُموی
بوذ و شافعی مذهب بوذ؛ روزی در بندگی مولانا سر نهاد و گفت :
می خواهم که بعدالایوم اقتدا بمذهب امام اعظم ابوحنیفه می کنم
رضی الله عنه؛ از آنک خذاوندگار ما حنفی مذهب است؛ مولانا
فرمود: فی فی، صواب آنست که در مذهب خود باشی و آن را نگاه داری
اما در طریقه ما بروی و مردم را بر جاده عشق ما ارشاد کنی
(۱۵/۶) الحکایه : همچنان خدمت مولانا سراج الدین مثنوی
خوان رحمه الله چنان حکایت کرد که حضرت مولانا را عادت چنان
بوذ که هر سالی باری بجانب آب گرم سفر می فرمود و قرب چهل

۱۳/۶ - ۱۵ Z ۲۱۶ B ۱۹۹ K ۹۲

T, II, 209 - 210; H, II, 242

5 چه Z : KB — 7 نشود BZ : نمی شود K || گفت Z : می گفت KB ||
8 شعر KZ : B — 9 جانی KZ : جان B || 10 همچنان KB : الحکایه Z || 12 کم Z :
می کم KB || 13 حنفی KB : حنفی Z || 16 الحکایه KZ : B —

و پنجاه روز آنجا بگه می‌بود و همچنان جمیع اصحاب تمامت راه را سماع
کنان و چرخ زنان می‌رفتند و شاذان می‌آمذند و چندین هزار غزلیات
در آن راه گفته می‌شد؛ علیها سالی بر عادت معهود بآبگرم رفته بود 3
و در آن جایگاه دیر کشیده؛ از ناگاه مبشران غیبی بحضرت چلبی
خبر خیر رسانیدند که فردا روز حضرت خذاوندگار بمبارکی می‌رسد؛
حضرت چلبی شکرانها داده علی الصباح اهالی قونیه از صغیر و کبیر 6
استقبال کردند و در مرجگاه خان روزبه اصحاب نزول کرده نزلهای
مهنّا مهیا کردند و جهت خذاوندگار خیمه عالی گرفتند و آن روز
حضرت مولانا در دو چشم مبارک خود سرمه بسیار کرده بود؛ 9
همانا که چون حضرت چلبی خیمه خذاوندگار را بدید نعره زنانه از
اسب فروز آمد و سجده کنان تا نزدیک خیمه رسید؛ همچنان حضرت
مولانا پا برهنه برابر چلبی بیرون آمد و در کنار خود کشیده تا چه 12
وقت همدیگر را می‌بوسیدند و می‌بوئیدند و دست چلبی را بگرفته بخیمه
در آمذند؛ همچنان حضرت چلبی رضی الله عنه بیاران مقبل حکایت
می‌فرمود که چون برابر مولانا بحضور تمام بنشستم اصلاً در مابین 15
ما قیلی و سخنی نرفت و من محسوس بگوش هوش شنیدم که مرغ جان من
از اندرون قفس سینه ام کبوتر وار برابر روح مولانا عننه می‌کرد
و بقدر بقو می‌زد و لطافت آواز روح مولانا بگوش جان من 18
می‌رسید و بهوشم می‌پریذ و اصلاً مجال مقام نبوذ؛ چنانکه در کتاب
مثنوی معنوی می‌فرماید

9 مولانا Z : خذاوندگار KB || دو KZ : — B || 11 نزدیک KB : نزدیک
Z || 16 سخن KB : سخن Z || هوش شنیدم KZ : خود می‌شنیدم B || 19 می‌رسید
KB : رسید Z

(شعر (رمل)

نغمهٔ آوازِ آن صافی جسدِ هر دمی در گوشِ حِسِّش می رسد
از رهی که انس از آن آگاه نیست زانک زین محسوس وزین اَشباه نیست 3
همنشینان نشنوند او بشنود ای خنک جان کو بغیش بگروذ

بعد از آن حضرتِ مولانا و اصحاب و اکابرِ شهر همچنان سماعِ کنان
و اغانی زنان تا تربتِ حضرتِ مولانای بزرگ بهاء الدین ولدِ قدس الله 6
سِرّه رفتند و آن روز چه عنایتها و رحمتها و دولتها که بر سرِ یاران باران
کرد و ذلکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ (۳۸/۱۲) و الله 9
بِخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مِنْ يَشَاءُ (۱۰۵/۲)

(۱۶/۶) همچنان خدمتِ مولانا سراج الدینِ مثنوی خوان
معنی دان رحمه الله روایت کرد که چون حضرتِ مولانا از جهانِ غرور
بعالمِ سرور رحلت نمود اکابرِ کُبَّار و کِبَارِ فُجَّار از سرِ حسد 12
و انکار در محکمهٔ قاضی سراج الدین رحمه الله جمعیتِ عظیم کرده حضرتِ

T, II, 212 ; H, II, 244

۱۶/۶ Z ۲۱۶ ب B ۲۰۰ آ K ۴۹۳

8 همچنان KZ : B — 10 که KZ : B — 14 معنی دان KZ : B —

2 ، 4 نغمه... رسد ، همنشین ... بگروذ : MN ، ج ۳ ، ص ۴۲۷۶/۲۴۴ -

۴۲۷۷ MA ، ص ۳۰۶ / ۵ - ۶

4 از رهی ... اَشباه نیست : MN ، ج ۴ ، ص ۳۸۳ / ۱۷۸۱ MA ،

ص ۳۷۰ / ۱۸

چلبی حسام الدین را دعوت کردند و باتفاق تمام اعراض کرده اعتراض نمودند که رباب حرام است و سماع کردن جایز نیست، قاضی القضاة سراج الدین گفت: آنچنانست که ائمه دین و علمای اسلام می گویند؛ رجوع بحضرت چلبی کردند که درین باب تو چه می گوئی؟ گفت: من آن می گویم که چشم شما عصای موسی را چوب می بیند یا ارڈرها؟ هیچ جواب نگفتند؛ فرمود که رباب مانیز تا غایت چوب پاره بود ناملفت و متروک؛ چون حضرت مولانای ما که مظهر مظهر مصطفاست و موسی عهد خویش بامر حق آن چوب پاره را برگزید و ملحوظ نظر عنایت خود گردانید؛ همانا که در دست او ارڈرها شد و حبال خیال هر محتال را فرو خورد؛ پس پیش چنان ارڈرهای هایل جرأت نمودن و گستاخ گستاخ فاپیش رفتن و دلیری کردن نامبارکست، مبادا که از ناگاه بغرذ و معقولات و حکم شما را بحکم سیاست بیکنفس فرو برد و هیچ کسی را امان ندهد و هلاک کند و این بیت را گفت

شعر (رمل)

صورت او چون عصا و باطن او ارڈرها
چون نه موسی مرو بر ارڈرهای قاهری

دست موسی کو که تا گردذ عصا آن ارڈرها
گردن آن ارڈرها را گیرذ او چون لمتری

1 اعتراض KZ : اعراض B || 2 القضاة BZ : — || 6 جواب ZK : مرا B
7 ما KZ : + قدس الله سره العزیز B || مظهر مظهر : مظهر مظهر KB Z ||
13 بیکنفس KBZh : — Z || 16 - 19 صورت ... لمتری BZ :

صورت او چون عصا و باطن او ارڈرها گردن آن ارڈرها را گیرذ او چون لمتری K

واز اکسیرِ نظرِ او آن حرامیش بحلالی مبدل شد و مقبولِ اهل قبول گشت

3 شعر (رمل)

هر چه گیرذ علتی علت شود کفر گیرذ کاملی ملت شود

غریب از نهادِ مردم برخاست و همگان آفرین و تحسین کردند و اهلِ جدال که
از بهرِ جدل استعداد کرده بودند ، مستغفر گشته اقبال نمودند و همچنان
در اندک مدتی از آن مجموع یکی نماند و بکلی بی نام و نشان گشتند و این
معنی چندانک رفت بیشتر شد و پیشتر رفت و ممالکِ عالمِ ملک را
فرا گرفت

9 شعر (رمل)

زین سبب هنگامها شد کُل هدر هست این هنگامه هر دم گرم تر

12 معدنِ گرمیست اندر لا مکان هفت دوزخ از شرارش یک دخان

(۱۶/۶) الحکایه : همچنان روزی در میانِ حلقهٔ یاران حضرت

سلطان ولد قدس الله سیرهٔ العزیز چنان روایت کرد که چون جنازهٔ

15 قاضی سراج الدین را رحمة الله علیه بر لبِ گور نهادند و من در جنب

T, II, 124; H, II, 245

۱۷/۶ Z ۲۱۷ B ۲۰۰ ب K ۴۹۵

4 b شود KZ : + همانا که B 7 مدتی KZ : مدت B 8 عالم KZ : B —

14 العزیز KZ : B — 15 رحمة الله علیه Z : رحمة الله KB

4 هر چه گیرد ... شود : MN ، ج ۱ ، ص ۹۹/۱۶۱۳ ، MA ، ص ۴۳/۱۴

11-12 زین سبب ... دخان : MN ، ج ۶ ، ص ۵۳۹/۴۶۰۵ - ۴۶۰۶ ، MA ،

ص ۱۴/۶۶۲

- حضرت چلبی حسام الدین نشسته بودم ؛ فرمود که بهاء الدین ،
 بذآن سو نظر کن ؛ همانا که چون در مرقده خاکش نهانند و مقبره
 بتلقین خواندن آغاز کرد ، دیدم که دودی سیاه از گورش بیرون آمد 3
 و گورستان را گردی برآمده باز در آنجا فرو شد ؛ فرمود که دیدی؟
 گفتم : آری ، عجیب دودی دیدم ؛ گفت : آن دود انکارِ اوست که
 در حقِ خداوندگارِ ما و اولیای سلف داشت و اگر دیگر حالهاش را 6
 بنایم رحمت آید تا چها خواهد دیدن ؛ سلطان ولد فرمود که دلم
 عظیم سوخت و رقت بی حد کردم که چنان حبری و بحری چنان
 شود ؛ فرمود که بعد الیوم بمرت قدم مبارکِ تو و مرحمتِ تو حضرتِ 9
 خداوندگارِ ما شفاعتش کند تا او را سهل گیرند ، مگر که خلاص
 یابد و از جملهٔ مرحومانِ مخلص شود ؛ همانا که ده بار سورهٔ اخلاص
 بر خواند و برو دمید و فرمود که هیچ زلتی و معصیتی و رای انکارِ 12
 اولیا نیست ؛ کلّ ذَنْبٍ لَّكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي
 وَالْإِعْرَاضُ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ كَفْرٌ مَحْضٌ

شعر (هزج)

15

مشو تو منکرِ پاکان یترس از زخمِ بی باکان
 که صبرِ جانِ غمناکان ترا فانی کند فانی

18 و در جایی دیگر می فرماید

شعر (رمل)

کیست کافر بی خبر ز ایمانِ شیخ

- 3 کیست مرده بی خبر از جانِ شیخ
- کفر و ایمان نیست آن جایی که او ست
- زانک او مغزست و این دورنگ و پوست

- 6 همانا که در شبِ سومِ قاضی سراج الدین حضرتِ چلبی او را در بهشتِ برین خرامان دید فرمود که برین درجه بچه رسیدی؟ گفت: بعنایتِ مولانا و در حضورِ سلطان ولد حکایتِ خواب را روایت کرده
- 9 قاضی عماد الدین فرزندِ قاضی سراج الدین مرید شد و هر دو فرزندش را مرید کرد

- (۱۷/۶) همچنان منقولست که پیوسته چلبی حسام الدین در زمانِ خداوندگار هر روزِ خدا لَا یَنْقُطُ بِعِزِّیارتِ تربتِ سلطانِ العالما
- 12 بهاء الدین ولد و زیارتِ شیخ صلاح الدین رضی الله عنهما می رفت، مبنی بر عادتِ قدیمِ روزی زیارتِ آمده بود، بعد از آنک از اوقاتِ او را
- 15 فارغ شد و در وقتِ ادا کرد و در وقتِ بیرون آمدن باز گشت و بسوی تربتِ مبارک نظر کرد، از ناگاه نعره بزد که فی فی نشاید، مصلحت نیست بردنِ او؛ بعد از آن لحظه تبسم فرمود و روانه شد؛

T, II, 216; H, II, 247

۱۸/۶ Z ۲۱۷ ب B ۲۰۱ T ۴۹۶ K

1 شعر BZ : — K 6 سوم KZ : سیوم B ۱۱ سراج الدین BZ : — K 8 کرده KZ : کردند B ۱۱ فرزند قاضی KZ : فرزندش ۶ ۱۱ سراج الدین KZ : — B 11 همچنان KBZh : — Z ۱۱ چلبی KBZh : — Z 12 خدا KB : جدا Z 13 عنهما KZ : عنه

2-5 کیست ... و پوست : MN ، ج ۲ ، ص ۴۳۴ ، ۴۳۵/۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ : MA ، ص ۱۷۹ / ۶ ، ۹

- یاران سر نهادند و از آن حال باز پرسیدند ؛ گفت : دیدم که فرشتگان عذاب از عالمِ غیب آمده بودند و علاء الدین را با غلالِ گران دست و پای بسته می بردند ؛ مرا دید، فریاد کرد و لا بها نمود ، دلم بسوخت و از 3 حضرتِ خداوندگار و رحمتِ بی شمارِ او شرمسار گشته بانگی بر زدم و شفاعت کردم ؛ همانا که قبول کردند و بر جا گذاشتند و بگذشتند و این علاء الدین 6 فرزندِ مولانا بود برادرِ سلطان ولد از یک مادر ؛ از قضای الهی عقوق نمود و حقوق را محافظت نکرد و در قصدِ مولانا شمس الدین تبریزی رُوحِ الله رُوحه مبارزت نموده مباردت کرد تا همرنگِ مریدان 9 مرید گشت و گویند او را ایشان اغوا کرده بر آن داشته بودند ؛ علیها حضرتِ مولانا ازو رنجیده میهر او را از درونِ مبارکِ خود برون انداخته بود و بنظرِ عنایتِ والدی جز که ولد را نمی پرداخت و در آن 12 روزها که وفات یافته بود بجنازه او حاضر نشد و برو نماز نکرد وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللهُ (۷/۳)

شعر (هزج)

- 15 در تخته دس که من نگهبانم و تو
خطی بنوشته که من خوانم و تو
گفتی که بگویم چو من مانم و تو
این نیز از آنهاست که من دانم و تو 18

4 و رحمت KZ : — B 5 جا KZ : جای B 6 الهی B : — KZ 18 تاریخه :

تبدیل KBZ 15 که Z : — KB 17 کفی KZ : کفم B

- (۱۹/۶) الحکایه : همچنان اصحاب کبار و احرار نامدار چنان روایت کردند که روزی حضرت چلبی حسام الدین در بندگی حضرت مولانا عَظَمَ اللّٰهُ ذِکْرَهُما تقریر می کرد که امشب در مبشره خواب دیدم که بلال حبشی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ کلام الله را بر بالای سر برداشته بود و حضرت سید الاولین و الآخِرین محمد امین صلی الله علیه و سلم کتاب مثنوی را در برگرفته مطالعه می فرمود و باصحاب کرام مباهات می کرد و تفاخر می نمود و سیر افشانی می کرد ؛ حضرت مولانا فرمود که ای والله آنچنانست که چشم مبارک شما دید و حاشا که دیده شما نادیده گوید و هر دیده که بدان دیده دیدار دیده گروzd از اهل دیده شود تا غیبهاش دیده شود

شعر (رمل)

- دیده غیبت چو غیبت اوستاد کم مبادا از جهان این دید و داد
مردم نا دیده باشند رو سیاه مردم دیده بوذ مرآت راه
خود که بیند مردم دیده ترا در جهان جز مردم دیده فرا

T, II, 217; H, II, 247

۱۹/۴ Z ۲۱۷ ب B ۲۰۱ ب K ۴۹۷

- 1 الحکایه KZ : — B 5 سید KZ : سلطان B ۱۱ ص الله ... وسلم BZ :
صلی الله علیه وعلی آله الاکرمین K 7 سر BZ : کهر K 8-9 که ای KZ : ای B ۱۱
9 وهر ... بدان دیده Z : بدان دیده B وهر دیده که K 10 شود KZ : + همانا که B
a 13 مردم KZ : مرد B

- 12 دیده ... داد : MN ، ج ۴ ، ص ۲۸۰ / ۳۵۰ MA ، ص ۱۸ / ۲۲۳
13-14 مردم ... فرا : MN ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ / ۲۵۲-۳۵۲ MA ، ص ۵ / ۲۸۶ - ۵

۳ اما بیاید دانستن که قرآن بمثال عروسیست زیبا روی ، رعنا جبین ، آراسته بانواع حلتی و حُلّال ، مُبرّا از خطا و خلل ، مقدّس از شبهت و خَطَل ولیکن زیر چادرِ غیرت و نقابِ غیرت مخفی مانده ، چنانک گفت :

شعر (هزج)

۶ عروسِ حضرتِ قرآن نقابِ آنکه بر اندازد
که دارالملکِ ایمان را مجرّد بیند از غوغا

۹ و همچنین مثنوی ما نیز دلبرِ است معنوی که در جمال و کمالِ خود همتای ندارد و همچنان باغیست مهیا و رزقیست مُهنا که جهتِ روشنِ دلانِ صاحبِ نظر ، و عاشقانِ سوخته جگر ، ساخته شده است ؛ خُنکِ جانی را که از مشاهدهٔ این شاهدِ غیبی محظوظ شود و ملحوظِ نظرِ عنایتِ رجالِ الله گردد تا در جریدهٔ نِعَمِ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَابُ (۲۹/۴۸)
۱۲ منخرط شود ؛ بعد از آن فرمود که ادراکِ غوامضِ اسرارِ پر انوارِ مثنوی را و ضبطِ تلفیقات و تقریبات و تقریرات و توفیقاتِ اجادیتِ را و آیات و بسطِ امثال و حکایات و بیّناتِ رموزِ کنوز و دقایقِ حقایقِ او را اعتقادی باید عظیم و عشقی باید مقیم و صدقِ باید مستقیم و قلبی باید سلیم و همچنان ذکاوتِ بغایت و فنونِ علوم و درایتِ می باید تا در ظاهرِ آن سیری تواند کردن و بسیرِ سریّ تواند رسیدن و بی این همه آلات اگر عاشقِ صادق باشد عاقبتِ عشقِ او رهبرِ او شود و بمنزلی برسد ، والله الموفق و المرشد و هُوَ الْمُعِينُ و المسدّد

۲ خلل KZ : + B || 11 - 13 و ملحوظ ... شود KZ : - B || 15 احادیث را

KB : احادیث Z || 17 و همچنان KZ : همانا که B || 19 او KZ : او را B

شعر (رمل)

عشق آن شعله ست کو چون بر فروخت

ماند الا الله باقی جمله سوخت

آتش از عشق در جان بر فروز

سر بسر فکر و عبارت را بسوز

۶ (۲۰/۶) الحکایه: همچنان از اصحاب مدرسه منقولست که روزی معین

الدین پروانه رَحِمَهُ اللهُ جمعیتی عظیم ساخته بود و جمیع صدور و اکابر را خوانده و آن روز حضرت مولانا اصلاً بمعنی شروع نفرمود و هیچ

۹ کلمات نگفت و گویند هنوز حضرت چلبی حسام الدین را نخوانده بودند ؛ پروانه را بفرست معلوم شد که البته چلبی را باید خواندن ؛ از

حضرت مولانا اجازت خواست که حضرت چلبی را از باغ بخوانند ؛

۱۲ فرمود که مصلحت باشد ، از آنک جاذب شیر معانی از پستان حقایق

حضرت اوست

شعر (رمل)

۱۵ این سخن شیرست در پستان جان بی کشنده خوش نمی گردد روان

T, II, 216 ; H, II, 349

۲۰/۶ Z ۲۱۸ ب B ۲۰۲ T K ۴۹۸

۶ الحکایه KB : — || 11 بخوانند K : بخواند BZ || 12 پستان KZ : + حقوق B

2-3 عشق ... سوخت : MN ، ج ۵ ، ص ۳۹ / ۵۸۸ ؛ MA ، ص ۴۴۴ / ۳

3-4 آتش ... بسوز : MN ، ج ۲ ، ص ۳۴۳ / ۱۷۶۳ ؛ MA ، ص ۱۴۳ / ۹

15 این ... روان : MN ، ج ۹ ، ص ۱۴۷ / ۲۳۷۸ ؛ MA ، ص ۶۳ / ۱۶

چون حضرت چلبی با جمع اصحاب پیامد پروانه برابر دویذ و دست
 چلبی را بوسها داده بر سر نهاد و شمع را پیش پیش می گرفت ،
 همانا که حضرت مولانا از جا برجست که مرحبا جان من ، ایمان
 من ، جنید من ، نور من ، مخدوم من ، محبوب حق ، معشوق انبیا ؛
 چلبی دم بدم سر می نهاد و یاران نعره ها می زدند ، همچنان در ضمیر
 پروانه گذشته باشد که عجا آنج مولانا فرماید در چلبی حسام الدین
 آن هست و یا تکلف میکند؟ حضرت چلبی دست پروانه را محکم
 بگرفته فرمود که معین الدین ! اگر چه نیست چون حضرت مولانا
 فرمود چنانست و صد چندانست و اوقاد درست که در حال آن حالت
 نیست را هست کند و ببخشد و در جان مرید مزید کند و بیک نظری
 عنایت هدایت فرموده او را بکمال رساند چنانک فرموده است

شعر (منسرح)

12

یک نظری پیش نیست آن فقیر ای پسر

بر بردت آن نظر سوی اثر ای پسر

مثلا چنانک در صورت ظاهر این سراها و کوشکها پیش ازین درین
 محل هیچ نبوذ و اینچنین جماعت و جمعیت و نعمتها اصلا وجود نداشت
 و بسبب ارادات و خواست و اشارت شما بوجود آمد و مهیا گشت ؛
 همچنان عنایت اولیای راستین نیز همین حکم دارد و حاکم مطلق اند ؛

1 حضرت KB : Z || 2 می گرفت KB : می رفت Z || 4 جنید من KZ : B ||

5 همچنان KZ : B || ضمیر KZ : ضمیر B || 7 پروانه را محکم KB : پروانه Z ||

8 بگرفته KZ : بر گرفته B || 11 فرموده است BZ : فرمود K || 15 درین BZ : در K ||

17 نبوذ BZ : بود K || 18 همچنان KZ : B ||

- بهر که بخشیدند بخشیدند و بهر که عنایت و مرحمت فرمودند مقصود دینی و دنیای مَحْصَلْ شد و بقرب و محرمیت مخصوص گشت و بجائی رسید که مغبوطِ کُمَلِ کرام شد ؛ فی الحال پروانه در قدمِ چلبی سر نهاد 3 محاسنِ خود را بر پای مبارکِ او می مالید ؛ همچنان چلبی در میانِ صحنِ سرا بنشست ؛ حضرتِ مولانا فروز آمده و در پهلوی او بنشست ؛ همانا که صحنِ خانه صدرِ صدور گشت و صدرها خالی ماند ؛ همچنان بعضی 6 حسودان مگر زیر زیر گفته باشند که مردی بزرگ چرا زیر نشیند و مجمع را در هم زند ؟ چه مقامِ هر یکی معین است ؛ همانا که حضرتِ مولانا در جوش آمده فرمود که ایشان را چه تفاوت کند بالا یا زیر ؛ 9 زیرا ایشان چراغند ؛ چراغ اگر بالائی طلب کند برای خود طلب نکند ، بلکه غرضِ او منفعتِ دیگران باشد تا ایشان از نورِ او حظی یابند و اگر نی هر جا که چراغ باشد خواه زیر ، خواه بالا او چراغ است 12 علی کلّ حال چه جای چراغست که آفتابِ ابدیست ایشان ؛ اگر جاه و بلندی دنیا طلبند غرضشان آن باشد که خلق را آن نظر نیست که بلندی ایشان را ببینند ؛ ایشان خواهند که بدامِ دنیا اهلِ دنیا را صید کنند تا بآن 15 بلندی دیگر ره یابند و در دامِ آخرت افتند ؛ همچنانکه حضرتِ مصطفی صلی الله علیه و سلم مکه را و بلاد را برای آن نمی گرفت که او محتاج آن بود ، بل برای آن می گرفت تا همه را زندگی بخشد و روشنائی 18 و بینائی کرامت کند ، هَذَا كَفُّ مُعَوَّدٌ اَنْ يُعْطِيَ مَا هُوَ مُعَوَّدٌ

1 هر KZ : هر B || 2 دنیای KZ : + وی B || محرمیت KZ : + هم B ||
 12 واکرنی KZ : واکرنه B || که KB : — || 13 که KZ : — || B — 14-15 دنیا...
 ببیند KZ : — B || 17 نمی گرفت Z : نگرفت KB

أَنْ يَأْخُذَ ؛ ايشان خلق را نمی فریبند تا عطا بخشد نه برای آنکه
تا از ایشان چیزی برند ؛ همچنان از ناگاه سماع برخاست و تا چاشت
بلند مستغرقِ سماع بودند ؛ همچنان سماع کنان پا برهنه تا مدرسه
مبارک خود رفته سه شبانروزی در سماع بود ، بسا منکران متکبر که
بنده و مرید شدند

- 6 (۲۱/۶) الحکایه : همچنان از اصحابِ عظام چنان منقولست که
چون حضرت مولانا رحلت فرمود و حضرت چلبی حسام الدین بر تخت
نشست بزرگی از محرمانِ حرمِ معنی اعنّی کراکا رَضِیَ اللهُ عَنْهَا بِحُضْرَتِ
9 سلطان ولد اعتراض نمود که البتّه بر جای والدِ خود بنشین و خلافت کن که
سزاوارِ آن تخت و لایقِ آنچنان بخت توئی ، چرا مقامِ خود را بچلبی
حسام الدین گذاشته و فراغت می نمائی ؟ فرمود که می بینم که جسمِ
12 مبارکِ چلبی بر مثالِ زنبور خانه نحل آمد و شد ارواحِ غیبی شده
است و مهبطِ انوارِ الهی گشته و دایما سبز پوشانِ قدس از آن حضرت
کم نیستند ، مرا شرم می آید که بالای او بنشینم و بر جای او رغبت نمایم
15 و قصدِ منصبِ او کرده او را از خلافت منع کنم ؛ ترسم که آن خلافت
آخرتِ بار آورد ، چنانکه تا غایت حضرتِ والدِ او بر گزیده بود
و خلیفه خود ساخته و در مدیجِ حالِ جانِ او چندین هزار هزار
18 ابیاتِ اسرار فرموده و از آنها یکی اینست که می فرماید

T, II, 222 ; H, II, 251 ۵۰۱ K ب ۲۰۲ B آ ۲۱۹ Z ۲۱/۶

- 1 عطا ZB — : K 2 نمی فریبند KB : می فریبند Z ۱۱ همچنان KZ : همانا که B ۱۱
4 خود Z : KB ۱۱ متکبر KB : مستکبر Z ۱۱ اعنّی BZ : یعنی K ۹ بر جای BZ :
بجای K ۱۰ سزاوار KZ : لایق B ۱۲ نحل Z : نحل KB ۱۷ مدیج ... جان Z :
مدح جان B مدح K

شعر (رجز)

ای شه حسام الدین حسن می گوی باجانان که من

3 جان را غلافِ معرفت بهرِ حسامت می کنم

و در غزلی دیگر گفته

شعر (رمل)

6 ای ضیاء الحق ذوالفضل حسام الدین تو

عارفِ طبّ دلی بی رگ و نبض و مجسی

و همچنان من نیز اورا مقتدای خود ساخته خلیفه حَقّش می دانم

9 و چندانک وجودِ مبارکِ او در قیدِ حیاتست در پیِ اشارتِ والد

می بوم و بندگیش می کنم و معزز و مبعجل می دارم

(۲۲ / ۶) همچنان خدمتِ ولی پنهان ، سراج الدین مثنوی خوان

12 رحمه الله چنان روایت کرد که درویشی بوذ عزیز شیخ محمد حیدری

نام که یارِ غارِ حاجی مبارک حیدری بوذ و اورا از سرِ اخلاص

و محبتِ بوستان بانِ حضرتِ چلبی شده بوذ و در صنعتِ باغبانی یدِ

15 بیضا داشت ؛ روزی حکایت کرد که از حضرتِ چلبی ربخشن نموده

از بوستان غیبت کردم و در میانِ باغی فروکشیدم بنیتِ آنک دیگر

T. II, 224 ; H. II, 252

۵۰۲ K آ ۲۰۳ B ب ۲۱۹ Z ۲۲/۶

1 شعر KZ : B — 3 معرفت KZ : مترف B 4 گفته KZ : گفت B

7 مجسی BZ : محبی K 8 و همچنان KZ : B — 9 و چندانک BZ : چندانک K

9 والد BZ : والدی K 11 - 13 خدمت ... حیدری نام BZ : خدمت شیخ محمد K

14 - 15 شده بوذ ... چلبی KZ : B — 16 بنیت KB : نیت Z

پیشِ اوِ نروم ؛ از ناگاه دیدم که از دور حضرتِ خداوندگار می‌آید
 و شخصی تبری برداشته با هم می‌آید و من از هیبتِ خداوندگار متوهم
 گشته بیخود می‌شوم و بدان تبرزن اشارت می‌کند که گردنِ این را
 بزنی که حضرتِ چلبی حسام الدینِ ما ازو رنجیده است و من بچشمِ
 سراین معنی را محسوس مشاهده می‌کنم که آن شخص بی‌محابا تبری
 بر من زد و سرم بیفتاد و من بعدم پیوستم؛ بعد از زمانی دیدم که
 حضرتِ مولانا بدستِ مبارک خود سرم را برگرفت و برگردنم نهاد
 و گفت: بسم الله و بالله و من الله و الی الله، دیدم که هماندم باز زنده
 شدم و از سرِ شادی برخاستم و سر نهادم و فریادها بر افراشتم و چون
 سر از سجده برداشتم کسی را ندیدم؛ اما دیدم که خون از من رفته
 بود و اصلاً اثرِ زخمِ تبر پیدا نبود؛ بر غبتِ تمام دوان دوان باز
 ببوستان در آمدم و بکارِ خود مشغول شدم؛ دیدم که حضرتِ چلبی
 حسام الدین پیامد و مرا دلداری کرده فرمود که ها شیخ محمد!
 تا خداوندگارم گوشالت نفرمود و گردنت را نزد مسلمانِ کلتی نشدی
 و از سرکشی نرسی؛ چه اگر باز شفاعت نمی‌کردم مرده ابدی و خاسرِ
 سمردی خواستی بوزن؛ بصَد هزار لابه و استغفارها کرده فرجی
 پوشیدم، بنده و مریدِ مخلصِ چلبی شدم و این حکایت بعد از وفاتِ
 حضرتِ مولانا بوزده قدّس الله سرّه العزیز، گویند چهار سال از
 وفات گذشته بود.

2 یا هم KZ : هم B || 3 می شوم KBZ : می شدم Zh || 4 ما KZ : تا B ||
 8 باز KB : — Z || 11 باز B : — KZ || 13 فرمود که KZ : فرمود B || 15 ابدی Z :
 ابد KB || سمردی Z : سمرد KB || 17 چلبی KZ ~ شدم B || 18 بوزده Z : بود KB

شعر (رمل)

آنک جان بخشد اگر بخشد رواست
 نایب است و دستِ او دستِ خداست
 دستِ حق میراند و زنده‌ش کند
 زنده چه بُود جانِ پابنده‌ش کند

3

- 6 (۲۳/۶) همچنان انصارِ اولوالابصار چنان روایت کردند که
 روزی حضرتِ خداوندگار در شرحِ فقرِ نبوی و فقرای معنوی مشغول
 گشته بود؛ فرمود که بعدالیوم مرا آرزوست که جوقای سبک بپوشم
 9 و اما عمر و وار ترقیع کنم و فارغ شوم؛ حضرتِ چلبی بر نهاده و از نهادِ
 جان فریاد بر آورد و زاریها کرد، از زینتهای صدارت و امارت و لباسهای
 فاخرِ اکابر که جُودَةُ الْعِزَّةِ عَلَامَةُ الْعِزَّةِ بَدِینِ حَالِ ما رسانیدی که
 12 بجامهٔ هندباری و کلاهِ نمذین اکتفا کردم و ترکِ خطائی و عتّابی
 کرده با بُردی بسر بردیم و بموافقتِ بردِ یعنی رسول دست بردی
 نمودیم. دیگر چه کنیم؟ تبسم کنان فرمود که پس هندباری و دستارِ
 15 دخانی و کلاهِ نمذین و کفش و موزهٔ نارنجی مزید نیست

T, II, 225 ؛ H, II, 253

۵۰۳ K آ ۲۰۳ B آ ۲۲۰ Z ۲۳/۶

- 1 شعر KZ : — B || b 2 و KZ : او B || b 5 زنده‌ش KZ : زنده‌ش B ||
 8 جوقای KZ : چون فای (!) B || 10 کرد KZ : + که B || 11 علامه ZB :
 عامة K || 12 عتّابی BZ : متانی (؟) K || 13 دست KZ : است B

2 آنک ... خداست : MN ، ج ۱ ، ص ۲۲۶/۱۶ ؛ MA ، ص ۳/۷

4 دست ... پابنده‌ش کند : MN ، ج ۱ ، ص ۲۹۷۳/۱۸۳ ؛ MA ، ص ۷۹/۵

- (۲۴/۶) همچنان روزی حضرت چلبی عَظَمَ اللّهُ ذِکْرَهُ از
 حضرتِ خداوندگار پرسید که ختمِ نبوت چرا بر محمد رسول الله بود
 3 و او گفت : من خاتم و لکن رسول الله و خاتم النبیین ؛ فرمود که خواستِ
 خدا چنان بود که نبوت و پیغامبری برو ختم شود ، اما اگر چه نبوتِ
 نبوتِ نبوت نمود و سپری شد ، خدائی را چه شد ؟ خدائی دایم است
 6 و خدا صفتان قایم

شعر (رمل)

- گر ترا بازست آن دیده یقین زیر هر سنگی یکی سر هنگِ بین
 9 و همچنان عنایتِ بی نهایتِ الله گاهی بواسطه مظاهرِ رُسل سُبُلِ نماید
 و گاهی بی واسطه بنده را در کار آرد

شعر (رمل)

- او نماید هم بدلهای خویش را او بدوزد خرقه درویش را
 12 واسطه بهر دلیلست و بیان واسطه زحمت بود بعد العیان
 و همچنان جماعتی که بعینِ عیان رسیده اند از وسایط و دلایل رهیده اند
 15 و از انوارِ وحی القلب منور و مشرف گشته طوبی لَهُمْ فَجَّالِ السُّوْهُمُ
 بِالْصَّدَقِ وَالْإِیْتِقَانِ رِضْوَانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِیْنِ

T, II, 226 ; H, II, 234 ۵۰۳ K ب ۲۰۳ B ۲۲۰ Z ۲۴/۶

3 نبوت KB : نبوت Z || 7 شعر KZ : B — || 9 نماید KZ : + که B ||
 12 a بدلهای KZ : بدلهای B || 14 همچنان KZ : B —

7 کر ترا ... بین : MN ، ج ۲ ، ص ۲۳۴۷/۳۷۷ ، MA ، ص ۱۶/۱۵۶
 9 او نماید ... درویش را : MN ، ج ۱ ، ص ۶۸۵/۴۳ ، MA ، ص ۱۶/۱۸

- (۲۵/۶) همچنان منقولست که حضرت چلبی بعد از وفاتِ مولانا مدتِ مدید شرطِ خلافت را کما یبغی و یبتغی بکمال رسانیده در رعایتِ اصحاب و جماعت و حمایتِ اعقابِ اقطابِ جیدِ بلیغ نمود و چنانکه لایقِ علوِّ همت و غایتِ نهمتِ آن سلطان بود کمرِ خدمت و میان‌بندِ صحبت در میانِ جان بسته از حدِ بیرون بندگیها کرد و همچنان سال بسال محصولاتِ اوقاف را و ندویرِ اشراف و هدایای اطراف را که حاصل می‌شد بر جمیعِ اصحابِ علی قدرِ مراتبهم و حسبِ مناقبهم بهر یکی وظیفه و وقت را از نقد و جنس و جامه و خامه می‌رسانید و سَفَره سَفَره یاران و بَرَره مجاوران را مرتب می‌داشت، چنانکه امامِ تربه و حُفَاط و مؤذِن و مثنوی خوان و شِیادان و گویندگان و خُدّامِ حضرت را علی الانفراد از وظایف زاد و زناده می‌رسانیدند فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ (۸/۴۱) و بی احتباس و تنقیص و خاصه حضرت سلطان ولد را معِ اصحاب و راتبه کرا خاتون و ملکه خاتون را علی التمام و الکمال بی تهاون و ملال بحضرتشان می‌بردند و همچنان قانونِ سماع را بعد از نمازِ جمعه و تلاوتِ مثنوی معنوی را بعد از قراءتِ قرآن مجید باقامت می‌رسانیدند و صادر و وارد را رعایت و خدمت بجای می‌آوردند و قربِ پانصد یارِ فرجی پوشِ متمول و سیصد یارِ عارفِ عالمِ متبحر و چندین کُتّابِ فاخر و مکتب‌دارانِ ماهر که ملازم

T, II, 227 ; H, II, 255

۲۵/۶ Z ۲۲۰ T B ۲۰۳ ب ۵۰۴ K

2 مدت : BZ : مدتی K 3 جماعت KB : — B 4 غایت KB : عنایت Z

5 کرد KZ : کردند B 6 اوقاف را KZ : اوقاف B 8 بهریکی KB : — Z

9 مرتب KZ : مراتب B 10 شیادان KB : سیادکان Z 16 خدمت KZ : بخدمت B

17 پوش KB : پوشی B

حضرت چلبی می‌بوزند و در اذواق طارقات روحانی و اشواق بارقات
 سبحانی مستغرق گشته ، مگر روزی با اصحاب عظام بجانب باغ همام
 رفته بودند و جمعیتی عظیم شده بود ؛ از ناگاه درویشی رسید و خبر
 ناخوش داد که ماهجه قبه اخضر تر به مطهر فرو افتاد و خلی
 شگرف ظاهر شد ؛ همانا که حضرت چلبی آهی بکرد و از خود غایب
 شد و چند بار دستهارا بر زانوی مبارک فرو می‌کوفت و می‌گریست ؛
 باران بیکبارگی باران طوفان از دیدگان روان کرده افغان می‌کردند ؛
 بعد از ساعتی فرمود که در تاریخ رحلت شیخ نظر کنید ؛ چون مطالعه
 کردند بی نقصانی ده سال تمام شده بود ، در سال یازدهم نقل فرمود ؛
 فی الحال تغییری در بشره مبارک چلبی ظاهر شد و اقشعراری پدید
 آمد ؛ فرمود که مرا بخانه برید که پنهان عمر مانیز بر شدن گرفت
 و هنگام گوج نزدیک آمد و دیگر امکان امان نیست و چون اشارت
 دوست بشارت حصول وصول داد سحبا علی‌آهام ، لا علی‌الافندام
 دوان و روان می‌باید رفتن و این بیت را فرمود

شعر (رمل)

صورت تن گو برو من کیستم - نقش کم ناید چو من باقیستم
 چون تمنوا موت گفت ای صادقین - صادقم جان را بر افشام برین

6 می‌کوفت Z : می‌گفت KB 11 برید که پنهان KZ : — B 15 شعر KZ :

— B 16 a برو KZ : رو B

16 صورت ... برین : MN ، ج ۳ ، ص ۲۲۴ / ۳۹۳۴ ، ۳۹۳۶ ؛ MA ،

ص ۲۷ - ۲۶ / ۲۹۶

17 تمنوا موت : قرآن ، سورة البقره ۹۴/۲

همچنان حضرت چلبی را سوار کرده بخانه آوردند ؛ چند روز صاحب
 فراش گشته بصفای تمام نقل فرمود لِئَلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَعَنایتِهِ وَذَلِكَ
 فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ الثَّانِي وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ شَعْبَانَ الْمُبَارَكِ لِسَنَةِ ثَلَاثٍ
 وَثَمَانِينَ وَسِتِّمِائَةِ هِجْرِيَّةٍ ، وَكَوْنِند : آن روز که ماهجه قبه را برقه
 قبه اخضر باز نهادند و تمام شد همان ساعت حضرت چلبی بسوی جناب
 عزت رجعت فرمود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۲/۱۵۶) 6
 ولفراقه مُتَوَجِّعُونَ

۴۴

(رمل) شعر

9 راجع آن باشد که باز آید بشهر
 سوی وحدت آید از تفویقِ دهر
 راجِعُونَ گفت و رجوع این سان بوَد
 12 که گله وا گردد و خانه رود

(۲۶/۶) الحکایه : همچنان یارانِ قدیم که محرمِ حریمِ آن
 حضرت بوذند چنان روایت کردند که بعد از وفاتِ چلبی چون حضرت
 15 خاتونِ آخرت ولیة الله فی الارض کرا خاتونِ رَحِمَهاَ اللهُ از عالم در
 گذشت و تمامتِ اکابرِ جاضر گشته جنازه او را می بردند و تمامتِ یاران

T, II, 230 ; H, II, 257

۵۰۶ K آ ۲۰۴ B ب ۲۲۰ Z ۲۶/۶

2 روز KB : روزی Z || 3 شهر B : — KZ || 4 وکونند BZ : همچنان || قبه
 KB : — Z || 10 b کله BZ : کلی K || 12 چون KZ : — B || خاتون KZ : — B

9 راجع ... دهر : MN ، ج ۱ ، ص ۳۹۳۵/۲۴۱ ، MA ، ص ۱۶/۱۰۱
 11-12 راجعون ... رود : MN ، ج ۳ ، ص ۱۱۱۸/۶۴ ، MA ، ص ۲۵/۲۲۰

11 راجعون : قرآن ، سورة البقره ۱۵۶/۲

- بموافقتِ سلطان ولد دستارها انداخته بوذند ؛ همانا که چون جنازه^۵
 او بدروازه^۶ چاشنگیر رسید فی الحال برابرِ تره توقف کرده اصلاً دیگر
 نجنبید، چنانکه نیم ساعتِ رصدی بگذشت و تمامتِ خلائق در غایتِ حیرانی
 3 گریان گشته حضرتِ سلطان ولد با یاران بسام مشغول شد و غریو از نهادِ
 مردم برخاست ؛ از ناگاه یاران چون قصدِ جنازه کردند در حال روانه
 6 شد؛ چون در حرمِ تره^۷ معظم جسمِ مبارکِ ایشان را دفن کردند حظیره^۸
 تره منور از نورِ ایضِ ابر مالامال گشته بسیاران بیهوش شدند ؛
 همانشب عزیزی صاحب کشف حضرتِ کرا خاتون را در جوارِ قدس
 9 خداوندگار دیده از کیفیتِ توقفِ جنازه اش باز پرسید ؛ فرمود که
 دی روز در آن دروازه زنی و مردی را بسببِ تهمتِ زنا رجم کرده
 بوذند، مرا رحم آمد ایشان را از آن زخمِ رها نیده برحتِ رحمانی رسانیدم ،
 12 سببِ توقفِ جنازه آن بود

شعر (رمل)

- بندگانِ حق رحیم و برد بار خویِ حق دارند در اصلاحِ کار
 15 علی الصباح آن عزیز این حکایت را بحضرتِ سلطان ولد روایت کرده
 اصحاب شاذیها کردند و شبهنگام سماعِ عظیم شد
 (۲۷/۶) همچنان منقولست که روزی شیطانِ رجیم بحضرتِ چلبی
 18 حسام الدین متمثل گشته از تهجدات و تعبداتِ حضرتِ مولانا شکایت

T, II, 231 ; H, II, 258 ۵۰۷ K ب ۲۰۴ B ب ۲۲۱ Z ۲۷/۶

3 نیم KZ : B — 4 سلطان B : KB — 4 — 5 و غریو...
 بر خاست KB : Z — 6 مبارک BZ : مکرم K — 15 سلطان B : KB — 17 منقولست
 که KB : Z

14 بندگان ... کار : MN ، ج ۳ ، ص ۲۲۲/۱۲۷ ؛ MA ، ص ۲/۲۵۱

- عظیم کرد و گفت: وقتی که حضرت مولانا بنیاز تمام بنماز قیام مینماید
جهان روشن بر من تاریک می شود و میانم بر می شکنم و من آن دم را
3 که درو مشاهده می کنم در هزاران آدم ندیده ام؛ زهی مبارک جماعتی
که دامن او را گرفته اند و محبت او در دل ایشانست و خلاصه کُنْتُمْ
خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ آن قوم اند و مرا از هیبت مولانا
6 مجال آن نیست که گردد مردم او گردد و تعرض رسانم و اگر
دانستمی که آدم را این چنین فرزندان مقبل خواهد بودن حقا که برو
انکار نکردی و هرگز این کار نکردی و اصلا گِردِ فتنه او نگشتمی
9 و از مرحمت فرزندان رحیم دل او او میدارم که عذر من عاجز
بیچاره را از درگاه او بخواهند و مرا آزاد کنند و چون حضرت چلبی
این حکایت را بحضرت مولانا روایت کرد، تبسم فرموده گفت:
12 او میدست که نو مید نشود و حاشا که شود

شعر (رمل)

پس کجا زارد کجا نالذ لثیم گر تو نپذیری بجز نیک ای کریم

15 وَمَنْ عَصَانِي فَمَا نَكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۶/۱۴)

(۲۸/۶) همچنان روزی حضرت مولانا خدمتگاری را دید که
بعشق تمام زنبیلی بر دوش گرفته بخانه حضرت چلبی حوایج می کشید؛

T, II, 232 ; H, II, 258 ۲۸/۶ Z ۲۲۱ ب B ۲۰۴ ب K ۵۰۸

1 کرد KZ : کرده B || 5 خبر اذنه KZ : B || 6 مردم KZ : مرد B ||
7 خواهد KZ : خواهند B || و هرگز ... نکردی KB : B || او BZ : K ||
9 که K : B || 12 نشود Z : نشوند KB || 13 شعر KZ : B

14 پس کجا ... کریم MN ، ج ۲ ، ص ۵ ۲۳۵/۲۶ ؛ MA ، ص ۲۴/۱۱۲

فرمود که کاشکی بجای تو من بودم و تو من بودی تا بدین عنایت خدمتگاری مخصوص گشتمی و در حال فرجی مبارک را بر او پوشانیده
 3 عذر ها بخواست تا بدانی که خدمتگارانِ اولیا را چه خدمتها می باید
 کردن و عزتِ اولیا خود از مضیقِ احصا و حدِّ آنها بیرونست

شعر (رمل)

6 نیست ممکن در میانِ خاص و عام از مقامِ بندگی برتر مقام
 هر که اندر عشق یابد زندگی کفر باشد پیشِ او جز بندگی

(۲۹/۶) همچنان از نَجَبای اصحاب منقولست که چون اکابر
 9 عهد را زیارتِ حضرتِ مولانا شمس الدین تبریزی عَظَمَ اللهُ ذِکْرَهُ
 آرزو کردی تا سعادتِ صحبتِ او را دریافتندی ، بایستی که اول حضرت
 چایی را لایها کردند و شفیع گرفتندی تا نیازِ ایشان را بحضرتِ مولانا
 12 عرضه داشتی و او بطریقِ احسن رغبتِ آن جماعت را باز نمودی
 و شفاعت کردی تا ساعتی بصحبتِ پاکِ خود ایشان را مجال دادی
 فرمودی که اگر آن فلان الدین امیر یا وزیر درین رغبت و نیاز راست
 15 است و مُجِدَّتْ تاده هزار درم بدهد و یا بیست هزار التماس فرمودی
 روزی مگر امین الدین میکائیل که نایبِ سلطان بود ، استدعا نمود که
 صحبتِ مولانا شمس الدین را یکدمه در یابد ؛ همانا که چلبی حسام الدین
 18 بحضرتِ خداوندگار عرضه داشتند ؛ فرمود که تا چهل هزار درم

T, II, 233; H, II, 259

۵۰۸ K آ ۲۰۵ B آ ۲۲۲ Z ۲۹/۶

1 بودی KZ : بودی B || بودی KZ : می بودی B || 2 بر او KB : برو Z ||
 3 باید KZ : باید B || 8 همچنان KB : — Z || 14 اگر KB : — Z || 18 خداوندگار
 Z : + گفته KB

7 وهرکه ... بندی: MN ، ج ۵ ، ص ۱۸۶۶/۱۱۹ ؛ MA ، ص ۱/۴۸۰

- بدهند آنگاه در آید بصد هزار لابه وسجدهات بسی هزار عدد راضی شد ؛
 چون درآمد نه چندان حقایق ودقایق بیان فرمود که در قلم آید ؛ همچنان سجده
 3 کنان وسکران بیرون آمده شکر آن را ده هزار عدد دیگر بیاران
 خدمت کرد ؛ حضرت مولانا شمس الدین فرمود که تا مجموع دراهم را
 چلبی حسام الدین ما بار باب حاجات واصحاب مناجات علی حسب
 6 مراتبم نفقه کند وبر اولاد واحفاد خداوندگار بأسرهم برساند
 واعقاب شیخ صلاح الدین را در یابد وآنچ مانند در تحت تصرف خود
 آورد وبرای یاران هزینه سازد و همچنان تا بود حضرت چلبی بصدق
 9 تمام کمر اخلاص بر میان جان بسته از حد صغیر تا آوان کبیر در خدمت
 آن خاندان نه چندان کوشید که وجوشید که در بیان اهل عیان آید
 واز عمیم عنایتی که حضرت خداوندگار را در حق ایشان بود خدمت
 همگان را در یافته مخدوم مخادم عالمان شد

2 در آمد KZ : در امین آمد B || 4 فرمود که KZ : — B || 12 مکان KZ :
 9 مکان B || 9 شد Z : + والله اعلم سه ۸۳۵ B یارب تمم بالخیر نیم ماه صفر المیمون
 سه ۸۶۹ هجریه

فصلِ هفتم

- در ذکرِ مناقبِ حضرتِ مولانا ابن مولانا سلطان المحققین ،
 مُظهِرِ اسرارِ الیقین ، بهاء الحق والدين الولد نَوْرِنَا الله بنوره المؤید المؤبد
 (۱/۷) همچنان رؤسای اصحاب و علمای اولوالالباب رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ 3
 مثلِ مولانا حسام الدین اسکندر و جمال الدین قمری و سراج الدین
 تترى و امام اختيارالدین عمری چنان روایت کردند که حضرتِ سلطان
 ولد در حالتِ طفلی که هنوز بشاعتِ فِطام را نه‌شیده بود پیوسته در 6
 بغلِ حضرتِ مولانا خفتی و چون هنگامِ تهجدِ خواستی که برخیزد
 و بنمازِ شب قیام نماید ، فریادِ کردی و گریستی ؛ همانا که حضرتِ 9
 مولانا جهتِ تسکینِ او ترکِ نمازِ کردی و او را در کنارِ گرفتی و اوقاتِ که
 شیرِ ماذرِ طلبِ کردی پستانِ مبارکش را در دهانِ ولد نهادی بفرمانِ
 ایزدی از غایتِ رأفتِ والدی لَبَسْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶/۱۶)
 شیرِ صافی روانه شدی تا از شیرِ آن شیرِ معنی سیرِ سیرِ خوردی و خفتی ؛ 12
 چنانکه از میانِ اناملِ رسولِ الله آبِ زلال می جوشید و آبِ دهنِ
 صدیقِ اکبرِ روغنِ چراغِ مسجدِ رسول می شد و تا سحرِ روشنائی
 می داد ؛ همچنانکه خلیلِ جلیل در ایامِ رضاع در گوشهٔ غار تا چهل 15
 روز تمام از انگشتِ کهنِ خود شیرِ خالص می مکید و همانا که معجزاتِ

T, II, 235; H, II, 261

۵۱۰ K ب ۲۰۵ B آ ۲۲۲ Z ۱/۷

2 ابن مولانا KB : — 4 همچنان KZ : — 5 حضرت B : — KZ

8 و گریستی KZ : — 13 انامل KZ : + حضرت B : الله KZ : عليه السلام B

دهن KZ : دهان B : 14 مسجد KZ : + حضرت B : 15 می داد KZ : + و B

- انیا و کراماتِ کُملِ اولیا بی شمارست و چون بِحَدِّ عَشْرَةِ کَامِلَةِ
(۱۹۶/۲) رسید، در هر محفلی و مجمعی که بوذی پهلوی پذیرِ خویش
نشستی و در آوانِ جوانی اغلب مردم را ظنّ آن بوذی که مگر برادرِ
مولاناست و پیوسته حضرت مولانا سلطان ولد را خطابِ مستطاب
چنان کردی که أَنْتَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقًا وَخُلُقًا و عظیم دوستش
داشتی و از غایتِ دوستی نام و لقبِ پذیرِ خود را بوی داده بوذ؛ گویند
هر باری زبانِ مبارکِ خود را در دهانش کردی و لیسیدی و بر روی
و مویش بوسه دادی و هم در ترابه مقدّس پهلوی پذیر آسوده است
(۲/۷) همچنان از کبارِ اصحاب منقولست که چون حضرت مولانا
عَظَّمَ اللهُ ذِکْرَهُ وَرَزَقَنَا شُكْرَهُ از عالمِ صورت بسوی آخرت سفر کرد
حضرت چلبی حسام الدین بعد از هفتم روزِ حضرت مولانا بر خاست
و با جمیعِ اصحاب بحضرت سلطان ولد آمد و بسی دلدارها کرده سر نهاد
و گفت: می‌خواهم که بعد الیوم بر جای پذیر بنشینم و مریدان را ارشاد
کنم و شیخِ راستینِ ما باشم و فیضانِ اسرار بر عالمیان پاشم و من در
رکابِ تو غاشیه بردوش نهاده بندگان و لایثی کنم و این بیت را گفت
15

شعر (مضارع)

در خانه دل ای جان آن کیست ایستاده

18 بر تختِ شه که باشد جز شاه و شاه زاده

T, II, 236 ; H, II, 262

۵۱۱ K ۲۰۶ B ۲۲۲ Z ۲/۷

2 پهلوی Z : در پهلوی B پهلوی K || 5 چنان Z : KB — : 6 نام KZ — : B ||
بوذ KZ : + B || 8 آسوده است KB : + الحکایه Z || 9 حضرت مولانا K :
شیخ BZ || 12 ولد KBZh : Z || 14 و شیخ BZ : و تا شیخ K || 16 شعر KZ : — B ||
17 در KZ : بر B || 18 و KB — : Z

- همانا که حضرت سلطان ولد سر نهاد و بسیار گریست و عظیم خوش دل گشته فرمود که الصوفی اُولٰٓئِیْ بِخِرْقَتِهِ وَاَلْبَنِمُ اُحَرٰی بِحِرْقَتِهِ؛ چنانکه در زمان پدرم خلیفه ما و بزرگوار اصحاب بودی، همچنان 3 درین عصر هم خلیفه و بزرگوار مائی و باذکار آنچنان خداوندگاری، خلافت و تخت از آن شماسست؛ چنانکه وصیت شاه ماست و چندانکه با همدیگر ملاقات افتادی؛ حضرت سلطان ولد سر می نهاد و دستبوس 6 چلبی می کرد از کمال اعتقاد و اتحادی که با او داشت و آن بندگیها و تواضع که حضرت ولد با خلفای والدش کردی از هیچ شیخ زاده منقول نیست، چنانکه از کوره دمشق تا شهر قونیه در 9 رکاب مولانا شمس الدین تبریزی پیاده آمد و فرمود که شاه سوار و بنده سوار! و آن سلطان شهنسوار خدمت شیخ صلاح الدین را که زن پدرش بود، نه چندان تواضع و تذلل و تجشّم می نمود که 12 در تقریر تحریر گنجذ و حضرت سید برهان الدین محقق را قبله جان و دل کرده خدمات موفور و نوازش نا محصور می فرمود و همچنان یازده سال تمام حضرت چلبی حسام الدین را قَدَسَ اللّٰهُ اَرْوَاحَهُمْ قایم 15 مقام والد خود دیده والد مشفق و خلیفه مرشد خود می دانست و براستی و اخلاص تمام بندگی و مریدی میکرد و هفتاد سال تمام بی انقطاع 18 و انقصام کلام پدر خود را بفصاحت لسان و صباحت بیان تقریر می فرمود و در شرح اسرار و تفسیر اخبار ید بیضا می نمود و تمامت ممالک روم را از خلفای کرام پر کرده تحقیق اسرار خاندان صدیق را

1 گریست BZ : بگریست K || 3 ما KB — Z || 8 با خلفای KZ : خلفای B ||

11 خدمت KZ : B — || 13 تقریر BZ ~ تحریر K

شایع گردانید و همچنان فرزندِ دلبندهِ خود سلالهٔ الاولیا، درهٔ بحرالعرفان، قَرهٔ عیونِ اهل آلبقان، سلطان الابدال والوتاد، چلبی جلال الدین امیر عارف را مریدِ خاصِ چلبی کرد و آن جماعتی که در مابینِ ایشان از سربین و عناد و حسودی جرأت می نمودند و نکالی می کردند، عاقبت اسیرِ نکالِ ایزدی گشته مطرود و مطروح روح شدند و در شانِ ایشان فاستَحَبُّوا الْعَمَمَى عَلَی الْاُشْهَدَى (۱۷/۴۱) خوانده شد؛ 6
تَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَلِکَ

(۳/۷) همچنان منقولست که روزی حضرتِ مولانا بقلمِ سطر بردیوارِ مدرسهٔ مبارک نبشته بود که بهاء الدینِ مانیک بختست، خوش زیست و خوش میرد 9

(۴/۷) الحکایه: همچنان کبارِ اصحابِ چنان روایت کردند که روزی حرمِ مولانا کرا خاتون را رضی الله عنها حضرتِ چلبی حسام الدین بخانهٔ خود دعوت فرموده بود؛ از ناگاه حضرتِ سلطان ولد بزیارتِ چلبی آمد و اتفاق حسنهٔ صحبتِ آن جماعتِ حَسَنَّا که انوارِ اسرارِ اسهای حسنی بودند دست داد؛ بعد از آنکه اسرار و معارف و عوطف و عوارف 15 فرمودند حضرتِ کرا خاتون فرمود که امشب در خواب دیدم که حضرتِ مولانا مانندٔ عنقای مُغَرَّبِ بیرون از حیزِ مشرق و مغرب پر و بالِ خود را بر سرِ مولانا بهاء الدین باز کرده بود و او را در زیر 18 جناحِ نجاتِ خود فرا گرفته و رکجا که بهاء الدین رفتی حضرتِ مولانا

• T, II, 238; H, II, 264 ۵۱۳-۵۱۲ K ب ۲۰۶ B ب ۲۲۳ Z ۴ - ۳/۷

5 اسیر... کشته KZ: — B || مطرود KZ ~ مطروح B || 9 بردیوار KZ: بدیوار B || 11 میزد KZ: + و الله أعلم B || 14 که KZ: — B || 17 مانند KZ: مانده B || 18 خود KZ: — B

با او رفتی ؛ همانا که در ضمیرِ منیرِ چلبی گذشت که مرا چون ندید
 و از آن خطرت اثرِ غبطه در سیای مبارکش پیدا شد ؛ چنانکه رشکِ
 مردانِ غیور مشهورست

3

شعر (هزج)

گر رشک و حسد بری برو بر کین رشک بُدست انبیا را
 بر مقتضای اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ
 تعالی ، چنانکه فرمود

6

شعر (رمل)

آنک او یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ بود در میانِ پوستِ او را راه بود
 شیخِ کُو یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ شد از نهایتِ وز نخست آگاه شد

9

۱۲ فی الحال آن معنی حضرتِ ولد را بفراست معلوم شده فرمود که تعبیرِ
 این خوابِ مبارک چنانست که چون مرغی خواهد که بیضهٔ ضعیفِ
 خود را تربیت دهد دایما در زیرِ پرِ خود گرم می دارد و آن را برعایتِ
 ۱۵ تمام می پرورد و پبوسته گردد او می گردد و طریقهٔ چینه چینی را بدو
 مینماید تا از آن پر و بال گرفته از لانهٔ خود بیرون آرد و در فضای هوا
 پران کند ، اما وقتی که چورگان را بکمالِ حال رساند و پیراند گردد
 ۱۸ او کمترک می گردد. و دیگر با وی نمی پردازد ؛ اکنون حضرتِ چلبی

2 خظرت BZ : خطرات K || 4 شعر Z : KB || 9 شعر KZ : B —

12 شذ KB : شذ Z || 14 زیر پر KB : زیرین Z || 18 کترک KB : کتر Z

10 آنک ... ره بود : MN ، ج ۶ ، ص ۱۱۴۲/۳۳۹ ، MA ، ص ۶/۵۸۹

11 شیخ ... آگاه شد : MN ، ج ۲ ، ص ۱۵۶۷/۳۳۲ ، MA ، ص ۴/۱۳۹

- ما بچهٔ کامل آن شهبازست و پیوسته بر وبال برگشاده در پروازست
وما آن بچهگانِ ضعیفیم که در درونِ بیضهٔ تن مانده ایم ؛ لاجرم
حضرتِ خداوندگارِ مادرِ تربیتِ جانِ ما مشغولست و گرددِ ماطواف 3
می‌کند تا بکمالی و منزلی برساند ؛ همانا که حضرتِ چلبی از برکتِ فیضِ
نورِ آن معانی از آن قبضِ منبسط گشته برخاست و حضرتِ ولد را
بکنار گرفته بوسها افشان کرد و تحسینهاش داد و گویند : آن روز سه پاره 6
جامهٔ حریرِ مصری و شاشیٔ نیکو خلعت فرمود و چندین بندگها کرد

- (۵/۷) همچنان منقولست که روزی حضرتِ سلطان ولد و برادرش
چلبی امیرِ عالم و جماعتی اصحاب در بندگیٔ خداوندگار نشسته بودند ؛ از 9
ناگاه خدمتِ سلطانِ اسلام کیسهٔ زر فرستاده استدعای عنایت و دعا
کرد و گویند چلبی امیرِ عالم آن زمان یارِ محبوب و خزینه‌دارِ سلطان
بود ؛ خداوندگار فرمود که یاران اسمِ اعظم کدامست ؟ همگان سر 12
نهادند که حضرتِ خداوندگار فرماید ، اشارت کرد که آن اسمِ اعظم
این زر و سیم است که هم بحق می‌رساند و هم باطل را می‌آراید ؛ چه
بی‌وجودِ این نه دنیا معمورست و نه اهلِ آخرت مسرور ؛ چنانکه 15
حضرتِ ولد فرمود

شعر (هزج)

- نشاطِ مردمان از زرّ و سیمست خوشبهای جهان از زر و سیمست 18
رسی بر بام مقصود ای ولد زو ؛ ترا گر نردبان از زر و سیمست

T, II, 240 ; H, II, 265 ۵۱۴ K آ ۲۰۷ B ۲۲۴ Z ۵/۷

1 پروازست KZ : پرواز B || 4 حضرت KB : -- 7 || فیض Z : + آن KB ||
6 و گویند KZ : B || 10 خدمت Z : حضرت K — B || فرستاده KZ : فرستاد B ||
14-18 که هم ... خوشبها ... سیمست KZ : B — 19 a زود KZ : B — || نردبان KZ :
نردبان B

فرمود که امیر عالم، اجراجات بیشتر است اورا بیشتر ک دھید ، مقاسمت کرده کافہ اصحاب بہرہ مند شدند

- 3 (۶/۷) همچنان خدمتِ یارِ ربّانی ، سراج الدینِ مثنوی خوان چنان روایت کرد کہ روزی زیارتِ حضرتِ مولانا مردمانِ بزرگ آمدہ بوذند و آن روز در اثنای معرفتِ صفتِ عصای موسی می کرد ؛
- 6 گفت : همانا کہ عصای موسی ہفتاد شتر بار حبالِ سحرہ بی دین را کہ از سرِ خبط و خیال خیال بسته بوذند و جبال و صحراہارا پر کردہ بعنایتِ ذوالجلال چنان فرو خورد کہ اثری از آنہا نماند ؛
- 9 منعدم گردانیدہ در ذاتِ عصا ذرّہ نہ افزود و نہ کم شد ؛ اکنون مثالِ آن بی مثال را چگونہ شرح دہم کہ در ذہنِ مردم نشیند و ادراک کند ؛ همچنان بجانبِ حضرتِ ولد کہ دایما منظورِ عینِ عنایتِ والد بود ، التفات کرد کہ بہاء الدین ! آن معنی را تو بگو ؛ حضرتِ ولد سر نہاد و گفت کہ مثالِ آن چنانست کہ یکی را سرائی باشد عظیم و بزرگ و شبی باشد در غایتِ تاریکی ؛ از ناگاہ شمع را در آن سرای در آرند و نورِ آن شمع چندان - ظلمات را چنان فرو خورد و ناچیز گرداند کہ هیچ نماند و از خوردنِ آن ذاتِ شمع نہ زیادہ شود و نہ کم گردد

T, II, 246 ; H, II, 265

۵۱۰ K T ۲۰۷ T B ۲۲۴ Z ۶/۷

- 1 بیشتر است KZ : B — 3 خدمت KB : Z — 4 مردمان KZ : B مردم B 5 موسی KZ : + علیہ السلام B می کرد KZ : + و B 6 کہ KB : Z — 7 خبط KZ : حط B 8 خیال KZ : خیال B 9 جبال KB : حبال Z کہ KZ : B — 10 آن KZ : این B 13 کہ KZ : B — 14 غایت KZ : نہایت B 16 شود KZ : B —

شعر (رمل)

جاذوئها را عبا یک لقمه کرد

۳ یک جهان پر شب بُد آنرا صبح خورد

نور از آن خوردن نشد افزون و بیش

بل همان سانسست کو بوذست پیش

۶ فی الحال حضرت مولانا برخاست و ولد را در کنار گرفته بر روی

مبارکش بوسها داد و دعاهاش کرده دم بدم می فرمود که شا باش

بهاء الدین! شا باش! نیکو رفتی و نیکو گفتی و نادر گوهری سفتی

۹ (۷/۷) محرمانِ حرم که سَدَنَه کعبه کرم بوذند چنان روایت کردند

که روزی حضرت کرای بزرگ بحضرت مولانا از خدمتِ ولد شکایت

کرد که دایم خدم و دخولِ خانه را بجدتِ می کند و ایشان را می رنجاند

۱۲ و از تندی او ما عظیم در زحمتیم؛ حضرت مولانا جواب فرمود که با او سخن

سخت نتوان گفتن، چه حضرت حق تعالی برو نمی گیرد و او را دوست می دارد،

مردیست آزاد و مسلم؛ من بروی او نمی توانم درشت گفتن و بعرض او

۱۵ تعرض رسانیدن

(۸/۷) همچنان منقولست که روزی حضرت والدِ ولدِ خود را

نوازش می فرمود و می گفت که بهاء الدین آمدنِ من باین عالم جهتِ

۱۸ ظهورِ تو بود؛ چه این همه سخنانِ من قولِ منست، تو فعلِ منی

T, II 243; H, II, 267

۸-۷/۷ Z ۲۲۴ ب B ۲۰۷ ب K ۵۱۶

۶ و ولد را KZ: حضرت ولد را B 11-12 و از تندی... زحمت KZ: B

۱۳ حضرت KZ: B برو KZ: روا B 14 نمی توانم Z: نتوانم KB

۱۵ والد KZ: B 16 و می گفت KZ: B 17 همه KB: Z

۲-۵ جاذوئها... پیش: MN، ج ۴، ص ۱۶۶۳/۳۷۶-۱۶۶۴؛ MA

ص ۲۶/۳۶۷-۲۷

- (۹/۷) همچنان از یارانِ ماضی رَحِمَتُهُمُ اللهُ منقولست که
 بعد از ارتحالِ حضرتِ مولانا خدمتِ عِلْمُ الدینِ قیصر رحمه الله همت
 و نهمتِ کلتی بر آن مقصور داشت که تربهٔ مقدّس را بنیاد نهد و دَخمهٔ
 نادر پیدا کند، همانا که بحضرتِ ولد مشورت برد تا چه اشارت فرماید؛
 حضرتِ ولد فرمود که از دنیاوی چه نقد داری؟ گفت سی هزار درم
 دارم؛ فرمود که چون شود؟ علم الدین گفت: خداوندگارم از عالمِ
 غیب بدهد؛ گفت: اکنون بصدقِ تمام و اخلاصِ تام جزمِ عزم کن
 و بهمارتِ آن بیت المعمورِ معنی شروع نما؛ همان شب بر بامِ سرای
 سلطان رفته تمجیدی عظیم فروخواند و چندان ابیاتِ غرّای مناجات
 آمیزِ عشقِ انگیز سرانیدن گرفت که در گفت آید؟ همانا که خدمتِ
 پروانه و گرجی خاتون نه چندان خوش دل شدند و اشکها رانندند که
 توان گفت؛ علی الصباح صبیح خادم را فرستاده علم الدین را خواندند
 و بسی تحسینا کرده مبلغِ هشتاد هزار درهمِ سلطانی عطا فرمودند
 و تشریفات پوشانیدند و پنجاه هزارِ دیگر از مالِ قیصریه تعیین
 کردند؛ بشاذی تمام و صفای درون بهمارتِ حضرتِ تربهٔ مبارک
 قَدْ سَنَّا اللهُ بِسِرِّ سَاکِنِهَا مشغول شد و بعنایتِ آن جنابِ مقدّس مؤسّس
 گشته باتمام رسانید و بسی شکرانها باصحابِ تربه و یارانِ مدرسه ایثار کرد
 و گویند شش هزار درم بحضرتِ ولد آورده، شش هزار درهمِ دیگر
 بخدمتِ چلبی حمام الدین برد؛ لاجرم از همگان پیش رفت و بیش برد

T, II, 243; H, II, 267 ۵۱۶ K ب ۲۰۷ B آ ۲۲۵ Z ۹/۷

4 بحضرت KZ: + سلطان B || حضرت KZ: + سلطان B || 7 تام KB: تمام Z || جزم KZ: + B || 8 آن KZ: این B || همان Z: — KB || 10-12 در گفت ... توان گفت KBZh: — Z || 11 دل KBZh: — Z || 13 درهم Z: درم KB || 15 حضرت BZ: — K || 19 شش ... آورده KZ: — B || درهم Z: درم KB || بخدمت BZ: بحضرت K || 20 بیش برد KB: پیش برد Z

- (۱۰/۷) همچنان احرارِ گزین و انصارِ راهِ یقین چنان روایت کردند که حضرت سلطان ولد در سن بیست سالگی روزی از حضرت مولانا التماس نمود که البته بخلوت در آید و چله* بر آرد ؛ فرمود که 3 بهاء الدین ، محمدیان را خلوت و چله* نیست و در دین ما بدعتست ، اما در شریعتِ موسی و عیسی علیهما السلام ایشان را بوده است ، و این همه مجاهداتِ ما برای آسایشِ فرزندان و یارانست ، هیچ خلوت محتاج نیست ؛ زحمتی مکش و وجودِ مبارکِ خود را مرنجان ؛ همانا که حضرت ولد بچید* گرفت و الحاح نمود که البته می خواهم که چهل روز در خلوت بنشینم ، اما از حضرت خذاوندگار همتی و قوتی دریوزه میکنم ، اجازت فرموده اشارت کرد تا برای او خلوتی ترتیب کردند ؛ چون بخلوت در آمد ، فرمود که درِ صومعه را بکاه گل بر آوردند و در سه روز باری حضرت شیخ صلاح الدین و مولانا گردِ آن خلوت بر می آمدند و مراقبت می فرمودند و در و تصرفها می کردند ؛ چون چهل روز تمام شد ، کافه* یاران و اکابرِ محبان با گویندگان حاضرگشته با احترامِ تمام و اعزازِ تام هرچه عظیمتر درِ خلوت را 15 گشادند ؛ والدِ معظم دید که حضرت ولد غرقِ نورگشته بود و صورتی عجب بسته ؛ چون روی مبارکِ حضرت والد را دید سرنهاذ و پای پذیرا در کنار گرفت و تا دیرگاه می بوسید و می لبسید ؛ 18 گویند چه عنایتِ بی نهایت که آن روز فرمودند و از غایتِ شادی

T, II, 245; H, II, 268

۵۱۷ K ب ۲۰۷ B آ ۲۲۵ Z ۱۰/۷

2 سلطان KZ : — B || 6 فرزندان KZ ~ یاران B || 8 همانا که B : همچنان K

همچنین Z || 15 تام Z : و اکرام K — B || 16 نور KZ : حور B || بود KZ : — B ||

19 عنایت Z : عنایتهای KB

- یاران بسماع شروع کرده بسی فرجیها که بقوالان بخشیدند ، آخر
 سماع چون خلوت شد و در حریم حرم جز یارن محرم نماند ،
 3 حضرت مولانا فرمود که بهاء الدین در حضور شیخ صلاح الدین ما
 از مکاشفات خلوت خود رمزی واگو که ارباب خلوت را از جلوت
 حال ناگزیرست ؛ حضرت ولد سرنهاذ و گفت : چون می روز
 6 خلوت بگذشت ، دیدم که چون کوههای بلند الوان انوار از پیش
 نظری من عبور می کرد ولایتی قطع فوج فوج می گذشت و از میان آن
 انوار آوازی می شنیدم محسوس که **إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا**
 9 **(۵۳/۳۹)** ؛ و متواتر این آواز بگوش هوشم می رسید و از مزه آن
 آواز بیهوش می شدم و بازی دیدم که الواح سرخ و سبز و سپید فام
 برابر بصر من می داشتند و در آنجا این کلمات مسطور بود که **كُلُّ**
 12 **ذَنْبٍ لَّكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي** ؛ همانا که حضرت مولانا
 نعره زنان بچرخ در آمد و از شور یاران قیامتی برخاست ؛ فرمود که
 بهاء الدین آنچنانست که دیدی و شنیدی و صد هزار چندانست ؛ اما
 15 برای ناموس شرع و متابعت شارع اسرار را پوشیده دار و بکسی مگو ؛
 چه این مردم خردم بی دف می رقصند و اگر برین اسرار حقایق
 اشار خلایق و قوفی یابند خرابیها کنند و ضعیف دلان امت را
 18 طاقت بر قدر نیست و از حکمت الهی بی خبرند و در صورت
 بشر خرنند

شعر (رمل)

تا ننگوئی سرّ سلطان را بکس تا نریزی قند را پیشِ مگس
 قند خررا گر طرب انگبختی پیشِ خر قنطار شکر ریختی ³
 هر کرا اسرارِ کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 وَهَذِهِ كِفَايَةُ

(۱۱/۷) الحکایه : همچنان خبریست مشهور، و در صدورِ صدور، ⁶
 بقلمِ نورِ مسطور، که سالی در دارالملکِ قونیه قحطِ باران شد و گمرانی
 عظیم واقع گشت و مردمِ شهر بدنگ در آمده؛ چند نوبت باستسقا
 بیرون آمدند، اصلاً باران نیامد؛ هشان خایب و محروم باز گشتند ⁹
 و تصدق و قرباناتِ ایشان بمجلّ قبول و قربت نیفتاد؛ همانا که از
 سرّ عجز و اضطرار باتفاقِ بی نفاق روی بسوی مدرسهٔ حضرتِ
 خداوندگار نهاده باخلاص و نیازِ عاجزانه و صدقِ خالص دست در ¹²
 دامنِ سلطان ولد زدند و مجموعِ شیوخ و علما و اکابرِ عذرها
 خواستند که ما هیچ نبوده ایم و از ما کاری نیامد و معلوم شد که ما در
 حضرتِ حق آبِ روئی نداشته ایم و نیز تیرِ دعای ما بهدفِ اجابت ¹⁵
 نرسید و مستجاب نشد؛ همانا که عنایتِ محرمانِ حق شفیعِ جنایتِ
 مجرمانِ خلق است؛ وقتِ رقت و هنگامِ شفقت است، از الطافِ

T, II, 247 ; H, II, 270

۵۱۹ K ب ۲۰۸ B ب ۲۲۵ Z ۱۱/۷

b 4 دهانش Z : زبانش KB || 6 الحکایه KZ : — Z || 12 خالص K : خلاص BZ
 اخلاص Zh || 14 کارن KZ : کار 3 || ما در KZ در B || 15 نداشته ایم KZ : نداشته ام B ||
 16 حق KZ : — B || جنایت Z : خیانت K در جان B || 17 خلق KZ : حق B

2 تانگوئی... مکس : MN ، ج ۳ ، ص ۲۰/۴ ؛ MA ، ص ۱۹۳/۱۰

3 قند... ریختی : MN ، ج ۶ ، ص ۱۶۲/۲۸۰ ؛ MA ، ص ۱۵/۵۵۴

بی دریغ می باید که جهت تشنگانِ بادیه، آمال و سوختگانِ آتشِ
 حرص و وبال، از درگاهِ کبیرِ متعال، آبِ زلالِ رحمت استعدا کنی
 3 و خاکِ لب خشک را سیرابِ آبِ گردانی؛ از آنجا که لطفِ عیم
 و خلقِ عظیمِ ایشان بود، باذِ رأفت در باطنِ مبارکش بحرکت آمد
 و آتشِ وجد در دلش فروزان گشته قطراتِ آبِ دیزه روان کرده
 6 برخاست و از درِ مدرسه تا حضرتِ تربه، مقدّس پا برهنه روانه شد
 و سرِ مبارکِ خود را باز کرده برابرِ تربه، پذیر بانصاف ایستاده
 و خلائقِ شهر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر سرها باز کرده افغان و نفیر
 9 برداشتند و نعره، عاشقان تا فرقِ فرقدان پیوست؛ از ناگاه بعنایتِ
 باری تعالی ابری سیاه روی نمود و روی آسمان را فرو پوشانید و بارانی
 عظیم سر آغاز کرد و بیک لحظه جهان را غرقِ سیلاب گردانیده،
 12 هنوز حضرتِ ولد در رکوع مانده بود و از غایتِ استغراقِ حال و مستی
 کسی را معلوم نبود که بیرون باران می بارذ یانی؛ چندان بارید که از
 سیلهای کوهستان صحرائی قونیه بمثابت دریا شد و از گریه، باران جهان
 15 گریان خندان گشت، تا قربِ نمازِ دگر بگریه و سوزِ جگر مشغول بودند؛
 بعد از آن حضرتِ ولد دعاها کرده دستار بر سر نهاد و بر تربه، والد
 و جدِ خود روی مالیده بجانبِ مدرسه روان شد و جمیع اصحابِ غرقِ
 18 عرق و آبِ باران گشته سر و پا برهنه سماع کنان می رفتند و بساکسانی
 که زنارِ انکار از میان گشوده کمرِ اخلاص و اقرار بر میان جان
 بستند و از ظلماتِ ضلالت و جهالت بکلی رستند و بمنزلتِ آن جلالت
 21 پیوستند و الحمد لله رب العالمین

5 روان KZ : روان B || 6 در KZ : B || 10 نمود و روی K : BZ —
 فروپوشانید BZ : فرا پوشانید K || 13 باران KZ : B — || 14 سیلهها KZ: سیلهای B ||
 15 دگر KB : دیگر Z || بودند BZ : شدند K || 19 کثوده KZ : ریده B

- (۱۲/۷) الحکایه : همچنان عارفِ صمدی شیخ سعدالدینِ مثنوی خوانِ ولدی رَحِمَهُ اللهُ روایت کرد که روزی امیرِ کبیرِ ایرنجین نوین بزیارتِ حضرتِ ولد آمده بود ؛ سؤال کرد که بخشیانِ ما می گویند که خداوندانِ جهان چهل اند و باعتقادِ تمام مقلدِ آن مذهب شده اند ؛ عجباً آن مذهب را حقیقی و حکمتی باشد یا فی ؟ حضرتِ ولد فرمود که آخر بقولِ آن جماعتِ بزرگِ خدائی دیگر هست که این سی و نه خدا مَسْخَر و محکومِ ویند و هر یکی خدائی ازو دارند و آن خدای چهل حاکمِ همگان است و بآلاتِ ازو نیست

شعر (رمل)

دست بر بالای دستت ای فتا تا بیزدان که اِلَیْهِ اَلْمُنْتَهَى

- تو می باید که طالب و عاشقِ او باشی که این مجموع محتاجِ وی اند و همچنان رسولانِ کرام برای اعلامِ اکرامِ آن خدا آمده اند و بخدمت و مطاوعت و عبادتِ او ترغیب می دهند و بندگانِ مطیعِ او همه از خدمتِ او برخوردار یافته اند و بمرتبه و منزلتِ رسیده و حکم غالبِ راست و حکمتِ راست اینست و مذهبِ اهلِ سنت و جماعت بر موجبِ الدِّینُ یَعْلَمُوْا وَلَا یُعْلَمٰی بر همه میل و ادیانِ غالبست و مثالی دیگر فرمود و گفت : چنانک غلامان و حشمِ تو بنده فرمانِ تو اند و ترا خداوندِ خود می دانند و تو نیز بنده خانِ خودی و آن خان محکومِ خاقانِ

T, II, 249 ; H, II, 271

۵۲۰ K آ ۲۰۹ B آ ۲۲۶ Z ۱۲/۷

۱ الحکایه FB : — Z : آن KZ : این B ۶ سی و نه KZ : سی نه B

15-16 و مذهب ... غالبست BZ : — K — 16 مثالی KZ : مثال B 18 خودی KZ : — B

10 دست ... المنتهی : MN ، ج ۴ ، ص ۳۱۶۲/۴۶۵ ، MA ، ص ۲۱/۴۰۸

اعظم است؛ پس هریکی را واجب و صواب آنست که مُسَخَّر و مطیع حاکمِ خود باشند تا مأخوذِ سیاست نشوند تا بتدریج بدرگاهِ پادشاهِ بزرگ رسند و در حقیقتِ کار این مجموع از تقدیر و تحریکِ ارادتِ او در کارند و در تمشیتِ مشیتِ آن خدای اکبرند و بزبانِ حال همگان الله اکبر می گویند و الله اکبر او را می دانند و همچنان کافهٔ انبیا و اولیا توشیال و مقربانِ حضرت خاقانِ اکبرند و خلق را بخدمتِ او دعوت می کنند و بحقیقت و غورِ آن رسیده ند و براهینِ یرلیغ و فرمان و معجزات و کرامات و شمشیرِ باخود دارند، اما دیگران که اهلِ میل و معلولانِ عیال و مُقَلِّدانِ پر خطا و خطل اند، هریکی را جداگانه خدائیت و معتقدی؛ چنانک گفت:

شعر (خفیف)

۱۲ ای هواهای تو هوا انگیز وی خدایانِ تو خدا آزار

پس مردِ دانا و بینا آنست که متابعتِ مقربانِ سلطان کند و دوستی با ایشان گیرد، بر آن موجب بعملِ صالح و انقیاد مشغول شود تا در حضرتِ سلطانِ راستین راه یابد و مقرب شود و مقصود رسد؛ چنانک خواصّ و مقربانِ تو بنوکرانِ دور و دون نمی مانند؛ چه آنچ خلایق را حاجات از ایشان روا می شود؛ از دیگران میسر نمی گردد؛ پس کارِ متابعتِ انبیا و اولیا دارد؛ فی الحال سر نهاد و مرید شد و گفت: من این سؤال را از علمای عالم و حکمای عالم بارها کرده بودم و از هیچ بزرگی بذهن روشنی جواب نرسیده بود که امروز رسید

۱ پس BZ: این K || واجب KZ: و جواب (!) B || ۷ براین KZ: + و B ||

۱۳ متابعت KZ: - B || ۱۹ علمای عالم KB: علمای Z || ۲۰ که KZ: + من B

و عنایتِ حق و همتِ شما بدینِ اسلام روی آورده و از آنها بیزار گشتم و مسلمان شدم

- 3 (۱۳/۷) همچنان حضرت سلطان ولد فرمود که روزی بحضرت والددم نیازکنان بر سیلِ ناز گفتم که از بخشایشها که بمن داده و عنایت کرده میخوام که از آنجا نشان دهم و نشانِ آن این باشد که هر وقتی که حضرت شما از انوارِ حضرت سید پر شوید ، بگویم که این دم ازو پُرئید و همچنان هر ساعتی که از مولانا شمس الدین تبریزی پر شوید ، بگویم و از پُریِ شیخ صلاح الدین نشان دهم و از نشانهای نورِ مولانای بزرگت باز گویم و چون از نورِ عظمتِ خود پر شوید هم بگویم و همچنان هر وقتی که از هر یکی پر می شنید خبر می دادم ؛ فرمود که ای والله راست می گوئی ، همچنانست ؛ روزی گفتم : مرا آن حالتِ عظیم می آید که حضرت خداوندگارم از خود پر شود که از عکسِ آن پری پری و آدمی و آن دی پری شوند و یارانِ ملک سیرت مستِ جامِ بقا می گردند ؛ فرمود که آن هم ملکِ شماست و آنِ شماست و برای شماست و نصیبِ یاران و فرزندانِ شماست
- 9 12 15

(۱۴/۷) همچنان حضرت ولد حکایت کرد که روزی ملازمِ حضرت پدرم بباغِ چلبی حسام الدین می رفتم و یاران مرا سوار کرده

۱۴ - ۱۳/۷ Z ۲۲۷ آ B ۲۰۹ ب K ۵۲۲ - ۵۲۳

T, II, 252; H, II, 273 - 4

3 همچنان KZ : B — 5 آن KZ : B — وقتی KZ : B 7 و همچنان KZ : همچنان B 10 شدید KZ : شد B 11 فرمود K : می فرمود BZ که KZ : — B 13 پری پری KZ : پری B 14 آن دی KZ : BZ شوند KZ : شوید B 14 هم BZ : K — 15 و آن شماست KZ : B —

3 بودند و در عقب ایشان آهسته آهسته تفرّج کنان می رقصم ؛ و دیدم که
حضرت پندرم از عظمت رحمت الهی دریائی شده بود و در میدان خاکبان
روان گشته همانا که در ضمیرم گذشت که منکر اینچنین سلطان را بشمشیر
بُران پاره پاره می کردم و بسگان می دادم که چرا زین چنین دریای
رحمت اعراض می کنند و اعتراض می نمایند ؛ فرمود که بهاء الدین این
6 إعجاب نفس توهم از بلای بالائست که سوار گشته و یاران پیاده
می روند ، لاجرم از شوئی آن قدر بلندی حمله بر پستان می کنی ، ترا
با منکران و متکبران و معتقدان چه کار؟ و این بیت را گفت :

شعر (هزج)

مارا چه ازین قصّه که گاو آمد و خر رفت

هین وقت لطیفست از آن عربده باز آ

12 همانا که از اسب فروز آمدم و بر قدم مولانا سر نهادم و استغفار
کردم ؛ فرمود که مرا خوش نمی آید مردم منکر را بیدی یاد کردن ؛
چه همگان مسخر مشیت اند ، امید است که آن خصلت بفضل الهی
15 از ایشان بروذ و چنان شوند که شما خواهید

(۱۰/۷) همچنان کبار اصحاب چنان روایت کردند که روزی
مصحوب حضرت مولانا بسوی مسجد مرام رفته بودم و در آنجا
18 سماع عظیم شد و هفت بند ترجیع بهاریات را آن روز فرمود

T, II, 254 ; H, II, 274 ۵۲۴ K T ۲۱۰ B T ۲۲۷ Z ۱۰/۷

4 که KB : Z — 5 و اعتراض نمایند KZ : B — 6 نفس BZ : K —
13 اسب BZ : استر K 14 مشیت اند KZ : + بفضل الهی B 15 بفضل الهی Z : KB —
15 خواهید BZ : + بفضل الهی K 17 مصحوب KZ : + با B

شعر (هزج)

بیا که بازِ جانهارا شهنشه باز می خواند

بیا که گلّه را چوبان بسوی دشت می راند

الی آخره

بعد از آن حضرت ولد فرمود که سبحان الله این شهر قونیه چه سواد

- خوب دارد که از نور سواد او بیاض رحمت می تابد ؛ حضرت 6
مولانا فرمود که ای والله شهر قونیه ما عظیم شهر خرم است و مبارک ،
بگواهی یاران بتو بخشیدم ، حضرت ولد سر نهاد و پای مبارک والد را
بوسها داد فرمود که بهاء الدین ! چندانک تر به مبارک و استخوانهای 9
مولانای بزرگ بهاء الدین ولد و اولاد و اعقاب و احباب و اصحاب ما درین
شهر باشد این خطّه را خطّه زوال نبوذ و سَم ستور بیگانه در نیاید
و شمشیر باغی برین قوم کشیده نشود و خون ریزی نکنند و بکلی خراب 12
و بیاب نگردد و خالی نماند و پیوسته مردم شهر در جرم تر به مبارک
ایمن و خرم باشند و از فترات روزگار و انقلابات لیل و نهار سالم و غام
باشند اِنْ شَاءَ اللهُ تعالی 15

(۱۶/۷) همچنان از کرام اصحاب منقولست که روزی حضرت سلطان

ولد جهت اندرون بام مدرسه مُشاقان روی گرفته بود و ایشان بگل
کاری مشغول بودند ، مگر حضرت ولد بر بالای بام رفته بر کار ایشان 18

T, II, 255 H, II, 275

۵۲۴ K T ۲۱۰ B ب ۲۲۷ Z ۱۶/۷

9 داده KB : داد Z || مبارک KZ : + ما B || 10 مولانای KB ~ بزرگ Z ||

12 کشیده KZ : کشته B || 14 فتراب KBZh : فترات Z || باشند KBZh : باشد Z ||

18 مکر BZ : که K

- نظر می کرد تا چه می کنند ؛ همانا که مُشاقّی اِطْلَاع یافت که از سرِ بام کسی بریشان نگران شده است ؛ زیر زیر همدیگر را تحریک و تحریض می دادند که نیکو کاری کنید که مولانا بر ما ناظرست و بجد تمام کار می کردند و شطارتی می نمودند ؛ همچنان حضرت ولد از آن حرکات ایشان خوش گشته آن روز چندانی معارف و معانی فرمودند که در تقریرِ تحریرِ گنجذ ؟ بعد از آن بذیشان طعام و سبم فرموده سرّ این حدیث را که الاحسانُ « أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ » در تقریرِ این معنی تنزیل کرد و گفت : چون بنده عاشقِ مخلص اِطْلَاعِ حق را بر کارِ خود در همه حالات مُطْلَع شود و موقن گردد ، بین که چها باید کردن و چگونه جهدها و جدّها باید نمودن تا بعنایتِ بی نهایت مخصوص گشته بهدایتِ ابدی مشرف شود و بکفایتِ سرمدی منور گردد

- (۱۷/۷) همچنان روزی حضرت ولد فرمود که در بندگی پذرّم جماعتی از بزرگان آمده بودند و او در معرفت گرم شده بود ؛ فرمود که بهاء الدین اگر خواهی که دایما در بهشتِ برین باشی با همه کسان دوست شو و کینِ کسی را در دل مدار و این بیت را گفت :

شعر (رباعی)

- بیشی مطلب ز هیچ کس بیش مباش چون مرهم و موم باش و نیش مباش
خواهی که ز هیچ کس بتوبد نرسد بذگوی و بذآموز و بذاندیش مباش

T, II, 256; H, II, 276

۱۷/۷ Z ۲۲۷ ب B ۲۱۰ ب K ۲۵۰

- 1 مشاقّی KZ : مشاقان B || یافت KZ : یافته B || 4 ایشان KZ : B —
5 و معانی KZ : B — || فرمودند Z : فرمود KB || تقریر BZ ~ بحریر K
15 دایما KB : Z — || 19 b بذآموز KZ ~ بذاندیش B

18 - 19 بیشی . . . اندیش مباش : این رباعی از آن حضرت مقدسه ابو الفخر

اوحده الدن کرمانی است Kh

زیرا که چون شخصی را از روی دوستی یاد کنی دایم شاذمان باشی
و آن شاذی عینِ بهشتست و اگر کسی را از روی دشمنی یاد کنی دایم
در غم باشی و آن غم عینِ دوزخ است؛ همچنان چون دوستان را یاد
می کنی بوستانِ درونت از خوشی می شکفتد و از گل و ریحان پری شود
و چون ذکرِ دشمنان می کنی باغِ درونت از خارزار و مار پری شود
و منزعجِ خاطر و پرمرده می گردی و تمامتِ انبیا و اولیا علیهم السلام
همین کرده اند و این سیرت را بصورت آورده، تا لاجرم کافهٔ عالمیان
مغلوبِ خلقِ عظیمِ ایشان گشته مجذوبِ لطفِ ایشان شده اند
و ارادت آورده امت و مرید گشتند

(۱۸/۷) همچنان خواصّ یاران خَصَّهْمُ اللهُ بِجَزِيلِ الْغَفْرَانِ که
در مبادی ظهورِ خداوندگار مرید شده بودند و پیوسته علاماتِ غریب
و اماراتِ غیبی را مشاهده می کردند، چنان روایت کردند که روزی
حضرت مولانا در صفّهٔ مدرسهٔ مبارک بر نشسته بود و عامهٔ
خواصّ اصحاب در آن حضورِ خاض حاضر آمده و همچنان حضرت
ولد بطرفِ یَمینِ مولانا ایستاده بود و برادرش مولانا علاء الدین بجانبِ
یسار و هنوز هر دو آن در آوانِ عنفوان بودند؛ از ناگاه دو شخصی
سبز پوش از عالمِ غیب رسیدند و بحضرت مولانا سلام کرده قیام
فرمود و توقف ناکرده دستِ سلطان ولد را بگرفتند و روانه شدند؛

T, II, 257 ; H, II, 277

۱۸/۷ Z ۲۲۸ آ B ۲۱۰ ب K ۵۲۹

2-3 و آن شاذی ... در غم باشی KZ : — B || 3 دوزخ است KZ : + چون B ||

7 تا Z : — KB || 8 لطف ایشان BZ : — K || 8 شده اند BZ : شدند K ||

12 که ZB : — K || 13 مبارک KB : مبارک را Z || 16 بودند KZ : بود B ||

17 بحضرت KZ : حضرت B

- بعد از ساعتی باز آمدند و باز آوردند که این فرزند جهت نسل بهاء
ولد قدس الله سره جهانیان را مطلوبست، علاء الدین را برگرفتند
3 و روان شدند و حضرت مولانا هیچ نگفت؛ یاران علی العموم فریادها
کردند و از کیفیت آن حال باز پرسیدند؛ فرمود که بهاء الدین را
از برای نسل ما زمانی در جهان خواهند باز داشتن؛ اما علاء الدین
6 بزودی خواهد نقل کردن و آن بود که در زمان قترت مولانا
شمس الدین تبریزی عظم الله ذکره زخم خورده وفات یافت و حضرت
ولد بعد از نقل والد خود سالهای بسیار بصفای تمام عمری راند و سه
9 مجلد مثنویات و یک جلد دیوان انشاد فرموده از معارف و حقایق
و غرایب اسرار عالم را پر کرد و بمی بلیدان کودن را عارف عالم
و عالم عامل گردانید و جمیع کلام والد خود را بأمثال عجیب و نظایر
12 بی نظیر بیان و تقریر کرد و همانا که سر سبب ورود این حدیث
نبوی که الولد سیر اُبییه حضرت سلطان ولد بوده است و در شان
ایشان ورود یافته قدس الله سرهما و افاض علی العاشقین برهما؛
15 همچنان اگر چه علاء الدین را آثار و فرزندان مانندند، اما در ایشان
آن معنی نبوذ و از آن انوار و عنایت خالی بوذند و إنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ (۷۳/۳) تا عاشقان مِمیز هدایت صاحب عنایت را
18 معین ببینند و تمیز کنند، چنانکه فرمود

شعر (رباعی)

- من دل بکسی دهم که جانی ارزد یک لحظه جمال او جهانی ارزد
21 من دل بهلا هلا بهر کس ندم سوذی سره باید که زیانی ارزد

6 نقل KZ: — B || 8 بعد KZ: — B || 12 نظیر KZ: نظایر B || 15 همچنان Z:

فرمود B — K || 17 مژ KZ: — B

شَتَانِ بَيْنَ الدَّرِّ وَالْحَصَى ، وَالشَّجَرِ وَالْعَصَى ، وَهَذِهِ كِفَايَةُ
لِأَهْلِ الْكِفَايَةِ

- (۱۹/۷) همچنان از حضرتِ ولد منقولست که روزی در میانِ
مواعظ و معارف فرمود که یکدو نوبت در عالمِ صِغَرِ صغیره از من
صادر شده بود و باز در حالِ مستغفر می‌شدم ؛ روزی حضرتِ پدرم در
سماع بود و آن روز شورهای عظیم کرد و گرمیها نمود ، از ناگاه بسوی
من آمد و مرا از گریبان بگرفته بانگشتِ سَبَّاه اشارت کرد که
بهاءالدین هاهاها تاسه بار، بعد ازین تو دانی ؛ اکنون ای یارانِ
من! الله الله قدم از جادهٔ اصولِ تقوی فراتر مَنهید و دامنِ عزتِ
همدیگر را از کف مدهید و پیوسته با دُأبِ آداب باشید و بناخنِ انکار
روی صدق را مخراشید ؛ چه اگر بشفاعتِ بزرگی دزد را از دار فرو
گیرند و آزاد کنند ، اما استاذ الداو و خزینه دارِ سلطان نگردانند
و اصلا امینِ حضرتِ پادشاه نشود

شعر (رمل)

- ای امین الدینِ ربّانی بیا کز امانت رُست هر تاج ولوا
دزد را گر عفو باشد جان برَد کئی وزیر و خازنِ مخزن شود
عفو باشد لیک کو فرّ و امید که بوَد بنده ز تقوی روسپید

T, II, 258 ; H, II, 278

۵۲۷ K آ ۲۱۱ B ب ۲۲۸ Z ۱۹/۷

۵ نمود Z : نموده KB || ناکاه BZ : نا که K || ۶ که KZ : — B

۹ بادآب آداب KZ : بادب B || بناخن KB : بناحق Z || مخراشید KZ : + که B

۱۵ برد KZ : برده B || ۱۶ فر و امید BZ : فر اومید K || b بود KZ : — B

۱۴ - ۱۶ امین الدین ... سپید : ج ۵ ، ص ۲۰۱/۳۱۵۵ ، ۳۱۵۴ ، ۳۱۵۳

MA ، ص ۹/۵۱۸ - ۸

الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ، وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳/۲۹)

3 (۲۰/۷) همچنان حضرت ولد روایت فرمود که روزی پدرم
 بمن حکایت کرد و گفت که بهاء الدین ! روزی نور من در عالم ملک
 بتافت و آفاق عالم را فرا گرفته چنانکه نیر اعظم همچون ذره در
 آن نور ناپیدا شد

6 شعر (مضارع)

یک ذره آفتاب نماند بروی تو این روشن است بر همه عالم چو آفتاب

9 و در آن حالت بحق تعالی گفتم که خود را بهاء الدین بنایم ؛ خطاب
 عزت در رسید که وقت نیست ؛ اکنون هر وقتی که خود را ببینی که
 خوشی داری و خوش وقتی ترا دست داد و حالت خوش بر تو نزول
 کرد ، بدانکه در آن وقت آن خوشی منم

12 شعر (رمل)

لیک مارا چو بجوئی سوی شاذیها جو

که مقیان خوش آباد جهان شاذیم

15 (۲۱/۷) الحکایه : همچنان یاران امین که اُمنای گنج یقین

بوذند رضوان الله علیهم اجمعین چنان روایت کردند که حضرت سلطان
 ولد در حال مرض موت چلبی حسام الدین نورتانا الله بنور مرقده

T; II, 259-60; H, II, 279 ۲۸ K ب - آ ۲۱۱ B آ ۲۲۹ Z ۲۱-۲۰/۷

: Z که 2 KZ : B - 4 گرفته KB : گرفت B || 6 شعر KZ : — || 7 آفتاب Z

KB - : 8 که KZ : B - : ببینی KB : ببینی Z || 10 خوشی KB : — Z

- عبادت آمده بود ؛ بسیار زارید و فریادها کرد و افسوسها خورد و گفت : بعد از رحلتِ شما حالِ من چون خواهد بودن و مونسِ جانِ من که خواهد بودن و مجالست با که کنم و رزقِ جانی از که جویم و سرّ دل با که گویم و مصاحبتِ من بعد ازین با که باشد و درین مفارقتِ جان گذارِ جهان سوز همدردِ من که خواهد بودن ؟ و از دینده مبارکِ خود خونابه می بارید و رقتها می کرد تا تمامتِ اصحاب 6 غرقِ محابِ گریه گشته بودند

مصراع (رمل)

- هم کسی باید که داند بر کسان بگریسته 9
همانا که حضرتِ چلی برخاست و بر حضرتِ ولد تکیه کرده یکدمه بنشست ؛ فرمود که جانم و نورم اصلاً غم نخور و هیچ نوع اندیشه را بنخود راه مده که بعد از وفاتِ من در هرکاری و مهمتی 12 و مشکلی و عقده که ترا پیش آید و فرو مانی من بصورتی دیگر پیش تو آیم و خود را بر تو عرضه کنم و در بدنِ نورانی مشکل شوم و بانواعِ پرتو تجلی کنم تا مشکلاتِ تو حل شود و عقده ها از هم بگشاید و محتاج 15 کسی دیگر نگردی ، چنانکه در کنارِ جوئی نوری سبز بحضرتِ مولانای بزرگ عظم الله ذِکْرَهُ در ملکِ خراسان تجلی کرده بود و مشکلاتِ او ازو حل گشته و هر صورتی که بطریقِ ارشاد ترا پیش 18

1 و فریادها کرد KZ : — B || 8 مصراع KZ : — B ||
11 نورم Kh : رورم (?) KBZ لعله روزم 13 که KZ : — B || 18 بصورت KZ : بصورت B || ترا KZ : تو B

آید بحقیقت بدانکه آن منم و دیگری نیستم و آنِ دیگری نیستم و همچنان اوقات خود را در واقعه خواب جو بنمایم و مقاصد دینی و دنیاوی را از من بیابی و حکایت خواب را در مثنوی ابتدای ولدی بیان فرموده‌اند،
بجوئی بیابی والله أعلم

- (۲۲/۶) همچنان اصحاب کرام چنان حکایت کردند که روزی بزرگی از حضرت ولد سؤال کرد که حق تعالی با بنده خود هیچ سخن می‌گوید؟ مگر که آن سایل را بکرات در ضمیر می‌گذشت که عجباً بحضرت سلطان ولد چه تکلف کنم زردم و یا دستار شاهی هندی پیش نم؟ و درین تردد مانده بود؛ حضرت ولد در حال جواب فرمود که ای والله سخن می‌گوید و آنکه چگونه می‌گوید؛ فرمود که واعظی بود در بلخ و آن واعظ از اولیا بود و از خاصان خدا و او را محبان و عاشقان بسیار بودند؛ دم بدم در اثنای تذکیر می‌فرمود که چندین زمانست که خداوند تعالی با شما سخن می‌گوید و شما هیچ نمی‌شنوید و این کار از بندگان مطیع بدیع است و این بیت را می‌گفت

شعر (کامل)

تَمَعِصِي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْأَعْمَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

T, II, 262 ; H, II, 280 ۵۲۹ K ب ۲۱۱ B آ ۲۲۹ Z ۲۲/۷

۱ و آن . . . نیستم K : BZ || ۶ هیچ K : — BZ || ۱۲ زمانست KB :
زمانست Z || ۱۵ شعر KZ : — B || ۱۶ b الفعال KZ : الفاعل B || ۱۷ a صادقاً KZ :
سارقاً (!) B

۳ در مثنوی ابتدای ولدی : ر. ک. : به ولدنامه ، ص ۱۲۷

- وی گفت که الله سخن خدا را می باید شنیدن و فرمان برداری
 کردن ؛ از ناگاه درویشی برخواست و دستاری در خواست کرد ، خواه
 درکنج مسجد نشسته بود ؛ سه بار نیت کرد که دستاری بوی دهد ،
 باز نداد و در میان این تردد آن مرد برخواست که مولانا رَحِمَکَ اللهُ
 خدا چون سخن می گوید بیان فرما تا عیان شود ؛ واعظ گفت :
 از برای دستاری بیش از سه بار سخن نگوید ؛ آن مرد نمره بزد
 و در پای واعظ افتاد و هرچه پوشیده بود بدرویش داد و مرید آن
 واعظ شد ؛ اکنون ای بزرگ دین ! تو نیز سخن خدا را بشنو ،
 هم دستار را بده و هم زر را ایثار کن و چون تو سخن حق را بشنوی
 خدا نیز هرچه گوئی بشنود و هر آنچه خواهی بدهد و از حضرت او
 هر چه جوئی بیابی ؛ همان ساعت آن بزرگ مخلص باخلاص تمام بنده
 و مرید شد ، همانا که کرامات آن حضرت نهایت پذیر نیست و صبابه
 از تیار بحر زخار ایشان نشانه را بس باشد که القلیل یدل
 عَلَى الْکَثِیر وَالْحَقِیْقَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَیْدَرِ الْکَبِیْرِ و اگر بطول
 و عرض مناقب و مراتب ایشان شروع روز در شروع نگنجد

شعر (کامل)

یَفَنِّی الْکَلَامَ وَکَلَّتِ الْأَقْلَامُ

- (۲۳/۷) همچنان شبی حضرت ولد در میان یاران بیان کرد
 و گفت که هنوز کوزه کِ نو خط بودم و نوخط می نبستم ؛ روزی
 مصحوب پنرم در گورستان میدان طواف می کردیم ؛ فرمود که

T, I, 263; H, II, 282

۵۳۱ K T ۲۱۲ B T ۲۳۰ Z ۲۳/۷

- 3 تا KB : — Z || 10 خدا نیز KZ : خدا را بینی B || 13 از K : آن BZ ||
 ایشان KZ : — B || تدل BZ : یدل K || 15 شروع KZ : شرح B || 16 شعر B — KZ ||
 17 همچنان KZ : منقولست B

بهاء الدین؛ اغلب این قوم از چشم زخم مرده اند؛ از آنک خود پسند
و خودرای و خویشان آرای بوزند، از صدمات زخم چشم بد هلاک
شدند و بزودی کذاختند و هیچ چشم بدی آدمی را چنان مُهلِک نیست
3 که چشم پسند خویشان، چنانک فرمود

شعر (رمل)

6 پر طاوست مبین و پای بین تا که سؤالِ عین نگشاید کین
که بلغزد کوه از چشم بدان یزُلقونک از نُبی برخوان بدان

و همچنان حضرت رسول علیه السلام هم از چشم زخم صنادید قریش
9 و ملائین خُبیش زخمی و المی رسید؛ از آنک عظمت و معجزات او
از حد در گذشته بود و بغایت کمال رسیده و غالب گشته، چه آن
تیره دلان خیره چشم را از سر خشم طاقت دیدن آن دیدار و لذت
12 استماع آن شکر گفتار نبود و مرا هم زحم چشم زخم رسید

شعر (رمل)

من هم از چشم بد زهرابدم زخهای روح فرسا خورده ام
15 حضرت ولد فرمود که گریان سر نهادم و گفتم: ای عجب بمن نیز
چشم زخمی خواهد رسیدن؟ گفت: نی؛ از آنک در بوستان تو سر
خری نهاده اند، پیوسته خوش خوش زئی و خوش خوش میری؛
18 همانا که برای خار درخت گل را نبریده اند؛ چه اگر از اولیای کبار

3 بزودی KZ: زودی B || 10 بغایت KB ~ کال Z || 18 کل را KZ: B —

6-7 پر طاوست ... برخوان بدان: MN، ج ۵، ص ۴۹۸/۳۳-۴۹۹؛ MA،

ص ۱/۴۴۲، ۲۹/۴۴۱

خویهای چون خار سرزنند اورا بر سرزنند که آن خار خارخارِ قباب
گلزارِ اوست و در زیرِ آن قبه‌ها پنهانست

3 شعر (مضارع)

ما خارِ آن گلیم برادرِ گواه باش
این جنس خار بوذن فخرست و عار نیست

6 همچنان چوبِ نبات را برای لطفِ نبات و مددِ حیات در ترازو
یکسان کشند

شعر (رمل)

9 گریکی عیبی بود با صد حیات
بر مثالِ چوب باشد در نبات
در ترازو هر دو را یکسان کشند

12 ز آنک آن هر دو چو جسم و جان خوشند

(۲۴/۷) الحکایه : همچنان ملک الادبا مولانا فخرالدین دیودست
رَحِمَهُ اللهُ روایت کرد که خدمتِ معین الدین پروانه در شهرِ قیصریه
مدرسه‌ی عالی ساخته بود؛ میخواست که خدمتِ مولانا افضل المتأخرین ،
15 قطب الدین شیرازی را رحمه الله در آنجا مدرّس کند؛ باطرافِ جهان
قُصَاد فرستاد؛ مجموعِ اکابرِ روم را حاضر کردند و خدمتِ

T, II, 265; H, II, 283

۵۲۲ K ب ۲۱۲ B آ ۲۳۰ Z ۲۴/۷

1 اورا ... نزنند KZ : — B 17 فرستاد KZ : فرستاده B

9-12 گریکی ... خوشند : MN ، ج ۱ ، ص ۱۹۹۸/۱۲۱ - ۱۹۹۹ ؛ MA ،

ص ۱۶-۱۵/۵۲

- عَلَّمَ الدِّينَ قَبِصْرًا طَابَ ثَرَاهُ' بَانَوَابِ خَوْذِ بَدْعَوْتِ سُلْطَانِ وَلَدِ
فرستاد تا مجمعِ او را مشرف گردانیده قطب الدین را دریابد،
- 3 همچنان در روزِ اجلاس که مجموعِ علما و فضلا و شیوخ و حکما جمع
آمده بودند، حضرتِ ولد در مسندِ صدر نشسته چندانی معانی و حقایق
فرمود که همگان حیران شدند و کسی را در آن مقال مجالِ چون
- 6 و چرا نبوذ؟ بعد از ساعتی بمولانا قطب الدین اشارت فرمود که بعد
ازین نوبتِ شماس، بعد از درسِ عام یکجمله سماعی خاص بنیاد
کردند که توان گفت؟ و آن اکابر که حاضر آمده بودند باز خدمتِ
- 9 پروانه استدعا کردند و بر آن آوردند که از حضرتِ سلطان ولد التماسِ
تذکیر کند؛ چند نوبتِ عذرها خواسته فرمود که ازین پس سخنانِ
ما از آنِ منبر نیست و عقولِ مردم بدقایقِ رقایقِ آن حقایق نمی رسد
- 12 و آن معانی ادراکِ ایشان را خراب می کند و آنچه علمای ظاهر از برای
فهمِ عوام گفته اند و نوادرِ دز سفته خود معلومِ جمله علوم است
و همه را علمای دین از روی کتب می دانند؛ باخلاص تمام البته الحاحِ
- 15 عظیم کردند و لایها نمودند؛ همانا که روزِ جمعه بالای منبر برآمده
دستارِ مبارکش را کمر نهاده و فرو نشست، چون خُفَاطِ شکر الفاظ
آیاتِ محکمات خواندند و مقریانِ خوش الحان قوارع تمام کردند،
- 18 حضرتِ ولد خطبه در غایتِ بلاغت فرو خوانده دعا کرد؛ بعد از آن
سر آغاز کرد که حَدَّثَنِی شِیْخِی وَامَامِی وَقَبْلَتِی وَقَوَّتِی وَسَبَدِی وَسَنَدِی
وَمُعْتَمَدِی وَمَكَانِ الرُّوحِ مِنْ جَسَدِی وَذَخِيرَهُ یَوْمِی وَغَدِی سُلْطَانِ
- 21 کَمَلِ الْمُحَقِّقِینَ، سِرُّهُ آلهِ بَیْنِ الْمُحَقِّقِینَ، مَوْلَانِی وَآمَوَالِی وَوَالِدِی

- جلال الحق والدین ، چون بذینجای رسید غریوِ عظیم و قیامتِ مبین از
 نهاذِ خلق برخاست و از خروشِ عاشقان جوشِ ملا اعلی ساکن گشت ،
 همانا که پروانه جامه‌ها را بر خود چاک زده ، مولانا قطب الدین شیرازی 3
 دستارِ خود را پریشان کرده از سر بینداخت ، خلائقِ مسجد بر سرِ
 پا برخاسته سرها باز کردند و سیلابِ خون از دندهای مرد وزن روان
 شد و دیگر مجالِ وعظ گفتن نماند و استماعِ بساعِ مبدل شد ، حضرت 6
 ولد دستارِ خود را راست کرده دعا کرد و فروز آمد ، خدمتِ پروانه
 دستبوس کرده گفت : اگر چنانک حضرت مولانا بهاء الدین هیچ گونه
 سخنی نگفت و نفرمود و تفسیر و تقریر شروع نکرد ، آن کرامتش 9
 کافیت که او فرزندِ دلبنده مولاناست و سلالهٔ سرِ اوست و زبدهٔ
 نسلِ پاکِ صدیقِ اکبرست و جانِ همه نصایح و مواعظِ محبت
 ایشانست و خلاصهٔ طاعاتِ اعتقادِ راستِ ماست در حقِ درویشان 12
 و حرمت داشت اصحابِ آن خاندانِ مبارک بر کافهٔ مؤمنین و مؤمنات
 از جملهٔ واجباتست ، امید است که از عنایتِ آن سلطانِ پروانهٔ مسکین
 پر سوخته محروم نماند و از سلکِ مرحومان گردد ؛ مگر شیوخِ حُساد 15
 پیشِ پروانه در غیبتِ او بغیبت مشغول گشته باشند که امروز
 مولانا بهاء الدین را دهشت غالب شد ، چنانک می باید سخنی نفرمود ،
 همانا که فقیرِ ربّانی شیخ محمدِ سلامتی که از مشایخِ کرام بود و از 18
 سالکانِ ناسک ، اعتراض نمود که آنچنان نیست که مشایخِ فهم
 کردند ؛ چه اوّل بار و بارها عذرها خواست و گفت که سخنِ ما

9 سخن BZ : سخن K // نکمت و K — BZ // 14 امید است که KZ : B
 از عنایت KB : آن عنایت Z // 17 شد KZ : کشت B // 18 سلامتی KZ : سلامی B
 20 بار Z : — KB // و بارها KZ : بارها B

از آن منبر نیست و اصرار ما در اخبار نمی گنجند ندیدیت که چون دستار را باز گونه نهاد عالم درهم شد و از خلاق قیامت برخاست و تمام مردم روی ازین عالم بدان جهان کردند و افغانی پدید آمد و چون دستار مبارکش را بر سر راست کرد، جماعت مسجد بیکبارگی ساکن گشتند و این کرامت عالمیان را بس است؛ همشان ساکت گشتند و خاموش شدند 6

(۲۰/۷) همچنان هم یکی از آن جماعت پروانه گفته باشد که حضرت مولانا از بغایت ریاضت قوی زرد روی بود، حضرت ولد بغایت سرخ روی است؛ شیخ محمد جواب صواب گفت که حضرت مولانا از ازل آزال عاشق جمال جلال حق بود و عاشقان پیوسته زرد روی باشند؛ اما حضرت ولد مادر زاد معشوق بود و همواره معشوقان را لونها سرخ و لبان چون عقیق یعنی باشد و از آن مجمع شیخ محمد برخاست و بزیارت ولد آمد؛ عنایت عظیم فرموده بوسه اش داد و گفت: زهی شیخ محمد! احسنت و اصبت، نیکو رفتی و نیکو گفتی و آن خود گفتی و برای خود گفتی و آنچنانست که فرمودی؛ خدمت پروانه تشریفات نیکو و استران قیمتی پیشکش کرده تمامت یاران را تحفها داد و بانواع بندگیها کرد و گویند: آن روز چهار صد مراسم و استر و خلعت بعلا و شیوخ و فتوت داران روم بخشش 18

T, II, 268 ; H, II, 285

۵۳۴ K ب ۲۱۳ B آ ۲۳۱ Z ۲۰/۷

4 بر سر KBZh : Z — 5 گشتند و خاموش KB : Z || پروانه KB : پروانه Z ||
 12 عقیق KZ : عقیق B || 13 فرموده BZ : فرمود K || 15 و برای . . . گفتی Z :
 — KB || 16 نیکو KZ — B

کرد تا بسرور تمام بمقامِ خود مسرور مراجعت نمودند که صد هزار
رحمت بر جانِ پاکِ پروانه باز، آمین یارب العالمین

3 شعر (مقارِب)

فریزونِ فرخ فرشته نبوذ بمشک و بعنبر سرشته نبوذ
بداذ و دهش یافت آن نیکوئی توداذ و دهش کن فریزون تویی

و همچنان آن درویشِ بزرگوار شیخ محمدِ سلماستی رَحِمَهُ اللهُ در قرا
حصارِ دَمُرْلُو آسوده است و مزار آن در آن دیارست

(۲۶/۷) همچنان هم از خدمتِ مولانا فخرالدینِ مذکور

- 9 منقولست که حضرتِ ولد فرمود که در عالمِ جوانی مرا اتفاق چنان
افتاد که چند روزی لقای حضرتِ پدرم را ندیدم و اشتیاق غلبه کرده
بود؛ از ناگاه مرا طلب داشته است، در آمدم و سر نهادم، از غایتِ
12 استغراقِ گرم گرم در من نظری عظیم کرد؛ چنانکه من لَا یَعْقِلُ
شدم و حضرتِ پدرم نیز بی خود گشت؛ دوم بار باز نظرِ عظیم کرد.
باز بیخود شد؛ بعد از ساعتی دیگر سوم بار بنظرِ رحمت در من نگاه
15 کرد؛ چنانکه من خود را بکلی محو و فانی دیدم، چون بخود آمدم
فرمود که اولِ حال که بهاء الدین نظر کردم او را جمالی و حالی
دیدم که هیچ وجودی را آن نبوذ، در نوبتِ دوم که نظر کردم تاجی
18 دیدم بر سر او سلیمانی، در غایتِ خوبی؛ در نوبتِ سوم چون باز*

T, I, 270; H, II, 286

۲۶/۷ Z ۲۳۱ ب B ۲۱۳ ب K ۵۳۵

1 نمودند BZ: فرمودند K || 10 روز Z: روزی KB || 12-13 چنانکه ... موم

بار KZ: B || 13-14 باز بنظر... سوم بار K: BZ || 18 دیدم KZ: دهم B

نظر کردم ، گوشواره' بس نازنین در گوشِ او آویخته دیدم ، حضرت
 ولد فرمود که تفسیرِ آن سه نظرِ خطیر که حضرت پذیرم فرموده بود
 این دم مرا معلوم شد و روشن گشت ؛ چه حقیقتِ آن جمال و کمال که
 3 در من مشاهده کرده بود معرفت و اسرارِ منست که بمن بخشیده است
 و آن تاجِ شاهانه که بر فرقِ من نهاده دید همانا که سایه' عنایتِ
 6 اوست بر فرقِ من و آن گوشواره' دُر دانه که از گوشتِ آویخته دید سرِ
 جلال الدینِ عارفِ ماست که از من بوجود آمد ، لله الحمد والمنه که
 از عیمِ عنایتِ والدِ هم دریای معرفت در سیر دارم و هم تاجِ مهتری
 9 بر سردارم و همچون عارفِ فرزندی دلبر در بر دارم و جمیعِ علومِ
 ظاهر و باطنِ من از برکتِ آن سلطانِ دین است ؛ چنانکه فرمود

شعر (هزج)

12 ولد را نیست علم و نی ولایت جز آن علم و ولایت کش پدر داد

(۲۷/۷) همچنان خبریست مشهور و بر زبانِ مذکرانِ مذکور
 مذکور که چون حضرتِ سلطان ولد عَظَمَ اللهُ ذِکْرَهُ از مرکز اشباح
 15 بعالمِ ارواح نقل می فرمود هفت شبانروزی علی الدوام زمین می لرزید
 و اصحاب می گریستند ؛ فرمود که تا شمشیرِ بُرّان از نیامِ خود بجزد
 نشود هرگز نبرد و اکنون برای اشکستِ غلافِ بدنِ ما غم بخورید ،
 18 چه اگر از دیده' محبوبان پنهان می شوم اما بمعنی پیشِ یارانِ معنوی
 حاضر و از فقرِ ج و تصرفِ شما فارغ نیستم ؛ و تعلقِ معنی مر صورت را

۲۷/۷ - ۲۸ Z ۲۳۲ آ ب ۲۱۴ K ۵۳۶

T, II, 271; H, II, 287

6 من KZ : B || وان KZ : و این B || 14 حضرت KZ : B -

هرگز منقطع نیست الى يوم القيامة وپیوسته صورت قبای بقای معنیست
بی چون و بی چگونه ؛ چنانک فرمود

شعر (رجز)

صورت را برون کنم پیشِ شهنشهی شوم
کز تفِ او منورم واز کفِ او مصورم

چون بروم برادرِ هیچ مگو که نیست شد
در صفِ روح خاضرم گر بر تو مسترم

(۲۸ / ۷) الحکایه : همچنان حضرت سلطان العارفين چلبی عارف

قَدْ سَأَلَ اللَّهَ لَطِيفَتَهُ چنان نقل فرمود که روزی حضرت والد و ولد قوی
رنجور شده بود و صاحب فراش گشته و تمامت یاران از حیات ایشان اومید

بریده بودند؛ همانا که والده ام فاطمه خاتون رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا و عن أبيها

شبی بر سر بالینِ پدرم مراقب نشسته بود و آهسته آهسته می نالید؛ از ناگاه

پدرم چشمها بگشود و گفت : فاطمه خاتون بر من حلال کن و صفا شو که

من می روم ، هنگامِ رحلتست ؛ والده ام فرمود که بی نی دور از شما !

دیدم که نمی روی و عظیم خوش خواهی شدن و خوشیا راندن ، و من

پیشتر از شما خواهم مردن و بدستِ مبارکِ خود مرا در گور خواهی

کردن ؛ فارغ باش و خاطرِ مبارکِ آسوده دار و حضرت پدرم بجد

می گرفت که بی البته می روم ؛ والده ام گفت : بی والله نمی روی -

بلک دو خاتون دیگر بحاله خواهی آوردن و از یکی ترا فرزندی دلبندی

T, II, 272; H, II, 288

۵۳۷ K آ ب ۲۱۴ ۲۳۲ Z ۲۸/۷

۲ چنانک KZ : B — ۳ شعر KB : Z — ۸ الحکایه KB : Z —

۹ ولد KZ : B — ۱۰ اومید KB : نومید Z — ۱۵ خوش KBZb : Z — ۱۹ فرزندی

دلبندی KZ : فرزند دلبند B

خواهد بودن و از دیگری هم دو فرزند زبیه خواهد بوجود آمدن
و اینک عین الیقین هر سه را می بینم که گردد تو بازی کنان و بابا گویان
می دوند و جلوه ها می کنند و حضرت پندرم استبعاد می فرمود ، بعد
از هفتم روز حضرت پندرم صحت کلتی یافته ؛ سالی بر آن نگذشت
که از نصرت خاتون چلبی عابد بوجود آمد و از سنبله خاتون امیرزاهد
و سلطان واجد تولد نمود و آنچنان شد که والده ام فرموده بود

(۲۹/۷) الحکایه : همچنان منقولست که در زمان قازان خان
رَحِمَهُ اللهُ اِبُشْغا نوین بحکومت ممالک روم آمده بود و بغایت رعیت
پروری و عدل گستری کرده کوسه پیغامبرش می گفتند و او مردی
بود صاحب تمکین و مسلمان و کریم نهاد و پاکیزه اعتقاد ؛ روزی زیارت
حضرت سلطان ولد آمده بود ؛ چون یاران قرآن خواندند و تلاوت
اسرار کردند ، حضرت ولد بمعانی و حقایق مشغول شده ، اصحاب
نعره ها می زدند و تحسین ها می کردند ؛ همانا که اِبُشْغا سؤال کرد که شما
خود معانی و تفسیر می فرمائید ، این جماعت چرا بانگها می زنند و فریادها
می کنند و می گریند ؛ عجباً چه می بیند که چنین می شوند ؟ جواب فرمود
که درین حال اگر چنانک قاصدی از پادشاه وقت بیاید و ترا بشارت
دهد که خان اعظم در حق تو عنایتی دارد و ترا بغایت سُویرغامیشی
کرد ، نی که از غایت شادی خوش شوی و شکرها کنی و شکرانها دهی ،
الحالة هذه انبیا و اولیا علیهم السلام بطریق ترجمانی کلام الله آورده
اسرار پر انوار حق را اظهار می کنند و بشارت می دهند که خداوند تعالی

- مشتاق شماس و شمارا دوست می دارد و بسوی حضرت پر رحمت خود شمارا دعوت می کند تا جنت و حور و قصور و شراب طهور دهد و دیدار خود بنماید ، عاشقان نیز از غایت شادی شکرها می کنند و منت بر جان خود نهاده سر می نهند و نعره ها می زنند تا لشکر سلطان حسود منهزم شود و اجبه ملائکه شاذیه ها کنند ؛ چه از آدمی در دو حالت بانگی و فریادی می زاید بی قصد او : یکی نَعُوذُ بِاللّٰهِ در وقت تعزیت ، دوم در وقت تهنیت ؛ اکنون نعره عاشقان ما از کمال فرح و وفور تهنیت است و همچنان وقتی که دو لشکر گران مقابل هم دیگر شوند ، یکی مسلمان و دیگری کافر ، نه اهل ایمان پیوسته صلوات و تکبیرها آورده حمله ها می کنند تا از هیبت آواز ایشان هراسی در دل کُنتار افتاده شکسته می شوند ؛ همچنان لشکر وساوس شیطانی و هواجس نفسانی نیز دم بدم بر دل مریدان مخلص حمله می آورند تا حضور ایشان را غارت کرده بغای طاعت کند ، وقتی که ایشان بیان شیخ جان را بصدق جنان استماع می کنند همانا که در جان ایشان نوری وعبانی از آن بیان روی مینماید ، خود را در آن حال رجوم و دیور رجیم را مرجوم می بینند ؛ از غایت ابتهاج نعره ها می زنند و خوشیها می رانند و خوشدلیه می نمایند و شاذیه ها می کنند و سجده شکر الله را بجا می آرند ؛ فی الحال ابشغا سر نهاده و مرید شد و برسم شکرانه . هزار دینار عطا فرمود

4 حسود KB : + و Z || 7 وقت تهنیت KZ : وقت B || ما KZ : — B ||
 و وفور KZ : وفور B || 11 لشکر Z : + و KB || 12 آورند KZ : آرند B ||
 15 رجوم K : رجوم Z || مرجوم B || و دیور رجیم KZ : — B || 18 هزار دینار KZ :
 — B || 19 فرمود KZ : + هزار دینار B

- (۳۰/۷) همچنان از اصحابِ مدرسه، مقدّمه اللهمّ قدّس رُوحَتَهُم منقولست که صدرِ عالی قدر، محمد بگّ ولدِ خواجه صدرالدین ملبذونی که ملیکِ دارالملکِ قونیه شده بود و اعتبارِ عظیم داشت؛ مگر روزی از شخصی رنجیده فرمود که او را سیاست کنند و آن بیچاره از بیمِ جان گریزان گشته بخانه حضرت سلطان ولد النجا آورده متواری شد؛ همانا که محمد بگّ مذکور از سرِ بی خودی و بی خردی و غرورِ جاه و عُجبِ ریاست شمشیر کشیده در پیِ آن شخصِ مجرم مجرم حضرت ولد در آمده و مراعاتِ ادب و تعظیمِ ایشان ناکرده آن بیچاره را از موی کشان بیرون برد و حضرت ولد ساکت گشته اصلاً هیچ نفرمود؛ همانا که بقدرتِ کُنْ فیتکون (۶/۷۳)، گرفتارِ خشمِ مردان گشته تا ده روز تمام از آن خاندان و از آن قوم دیباری نماند و بمرگِ مفاجا مبتلا گشته من الذکور والیناث بجمعه مردند و هلاک شدند تا بحدّی که گریه در خانهاشان نماند تا عبرتِ عالمیان گشته قصه هلاکت و فلاکت ایشان گفته و نبشته شد و شوی بی ادبی او خاندانِ ایشان را تَرّت و مُرت کرد.

شعر (رمل)

- پیشِ مردانِ خدا ای بی خبر پامنه گستاخ ورنی رفت سر
پیشِ این الماسِ بی اسپرِ میا کز بریدن تیغ را نبوّد حیا

T, II, 275 ; H, II, 290 ۵۳۹ K آ ۲۱۵ B آ ۲۳۳ Z ۳۰/۷

3 ملبذونی KZ : بولاودنی B || که KZ : B || 8 مجرم KB : — Z || مجرم B :
KZ — || 12 دیباری KZ : دیار B || 15 تَرّت و مُرت KZ : تَرّت مرت B || 16 شعر KZ : B —

17 پیش ... حیا : MN ، ج ۱ ، ص ۶۹۲/۴۳ : MA ، ص ۲۹/۱۸

و از آن جماعت همان معین الدین بگذره که مریدِ مخلص و یارِ صادق بود، خلاص یافت و دم بدم حضرت ولد تأسّف می خورد و می فرمود که سبحان الله! بی ادبی و گستاخی کردن در خاندانِ اولیا چه 3 نامبارک حالتیست و از شوئی بی ادبان چه شهرها و عالمها که خراب شده است

(۲۱/۷) همچنان در نقل است که خدمتِ ولیّ الله فی الارض ، 6
کرامانا رَضِیَ اللهُ عَنْهَا که دایه سلطان ولد بود و بکراماتِ غریبه مشهور جهان گشته ، چون حضرت مولانا ولد و علاء الدین را بجانب 9
دمشق بتهصیل کردن علوم دینی فرستاد و مدّتی مدید بر آن حال گذشت ؛ روزی خدمتِ کرامانا در خلوتِ خود نشسته جزر و شلجم 9
پاک می کرد و در فراقِ بهاء الدین و علاء الدین نوحه می کرد و اوصافِ ایشان را می شمرد ؛ دید که دو فرشته آمدند و او را بحضرتِ حق طلب 12
داشتند ، فرمود که کار دارم نمی آیم بنوحه فراقِ بهاء الدین مشغولم ؛ رفتند و باز آمدند که البتّه می باید آمدن ، حق تعالی ترا می خواند ؛ 12
چون بجدّ گرفتند ، فقیره صدّیقه فرمود که ای چشمانِ من ! تو 15
همچنین گریان باش و ای زبانِ من ! تو نوحه گویان باش و ای دستِ من ! دست از کار بردار تا من بحضرت الله رفتن و باز آمدن شما هر یکی در کارِ خود باشید ، همچنان کردند که فرموده بود ، چون آنج 18
اصلست بحضرت رفت و باز آمد ، اعضارا بر همان قرار یافت که

T, II, 276 ; H, II, 291

۲۱/۷ Z ۲۳۳ B آ ۲۱۵ ب ۵۴۰ K

4 کة BZ : — K 7 بود Z : — KB 9 مدّتی Z : مدت KB 16 تو KZ :

B — 17 دست از KZ : از B 19 یافت KZ : B —

فرموده بود ، چونک آنچنان یافت از غایتِ خوشی کالبدِ خود را
در کنار گرفته می گفت :

شعر (رمل)

3

از کنارِ خویش یابم هر دی بوی یار
چون نگیرم خویشن را دایما اندر کنار

(۳۲/۷) همچنان حضرتِ سلطان ولد در وقتِ نفلان و توجه بعالم
لا مکان این ابیات را می فرمود و یاران نوحها می کردند

6

شعر (هزج)

جوهاست خطرناک بهر سوی مرو زهار حذرکن تو بهر جوی مرو
وباز فرمود :

9

شعر (هزج)

گفتم دو انار بر بتری گفت برم گفتم صنای صنوبری گفت برم
هرجا که روی مرا بری گفت برم گفتم چه نهی تو بر برم گفت برم
و همچنان در شبِ وفات این بیت را گفت :

12

شعر (هزج)

15

امشب شبِ آنست که بینم شادی در یابم از خودی خود آزادی

بعد از آنک رحلت فرمود هفت روز تمام متتالی نوری عظیم از قبّه^۱ تریه^۲ مقدّس تا قه^۳ افلاک و قله^۴ سهاک^۵ ایستاده بود که کافّه^۶ انام از خواصّ و عوام مشاهده می کردند و اقرار عاشقان یکی در ۳ هزار شد

(۳۳/۷) همچنان یاران بصیرت و اخوان سریرت نقل کردند که آن نور حضرت چلی عارف بود که چون بر تخت مبارک بنشست مصوّر شد و عالم را منور گردانید، از آنک نور هفت ولی را باهم آورده بود؛ اِنْتَقَلَ قَدَسَ اللّٰهُ رُوْحَهٗ وَاَفْأَضَ عَلٰی الْعَاشِقِیْنَ فَتُوْحَهٗ لِبَلَدَهٗ یَوْمَ السَّبْتِ الْعَاشِرِ مِنْ شَهْرِ اللّٰهِ الْاَصْب رَجَب ۹ لِسَنَةِ اِثْنِیْ عَشَرَ وَسَبْعِمِائَه

(۳۴/۷) همچنان منقولست که در زمان سلطان ولد فرزند بزرگی نقل کرده بود؛ باشارت ماذر و پذیر گویندگان حاضر کردند، ۱۲ تاپیش جنازه وی غزلیات گویند؛ مگر خدمت اخی احمد عنود منع کرده تمکین نداد که گویندگان چیزی بگویند که این بدعتست، شرعاً روا نیست؛ از ناگاه حضرت ولد رسیده اشارت فرمود که ۱۵ چرا قوالان مانی گویند و شاذیها نمی کنند بملاقات ارواح و رضوان بهشت و همچنان دست اخی احمد را محکم گرفته فرمود که اخی احمد! این بنیاد را سخت بزرگی وضع کرده است و جایز دیده، ازو بزرگتری ۱۸ باید که این قاعده را بر گیرد و تغییر کند، این حال تا روز قیامت

T, II, 278; H, II, 293

۵۴۲ K ب ۲۱۵ B ب ۲۳۳ Z ۳۴ - ۳۳/۷

۱ قبه: BZ؛ تریه: K || ۱۰ سبانه: BZ؛ + مجریه: K || ۱۲ پذیر: KZ؛ + کودک: B

۱۷ که: KZ -؛ KZ -؛ B || ۱۹ و تغییر کند: KZ -؛ B -؛ کند: K؛ + و: Z

- از میانِ عاشقان مرتفع نخواهد شدن ، چرا خود را می رنجانی و زحمت می کشی و خود را بر شمشیرِ اولیا می زنی ، و آن بیچاره ساکت گشته هیچ نگفت ؛ مگر اربابِ تصوّف که آنجایگاه حاضر بودند ، این معنی را
- 3 در خدمتِ شیخ السلام صدر الملة والدين رحمة الله عليه باز گفتند ؛ فرمود که حق بجانبِ مولانا بهاء الدین است و همچنانست که او فرمود
- 6 و این بدان ماند که خلیفه از خدمتِ عارفی پرسید که جنید بزرگست یا بایزید ؟ عارف جواب داد که از هر دو بزرگتری باید که تفصیل تفصیل و بزرگی ایشان را بدانند ؛ همانا که بدعتِ حسنه اولیا مقابلِ سنتِ انبیاست و ازاله آن از ممکنات نیست ؛ همانا که از جنازه آن جوان
- 9 باز گشتند ، حضرتِ ولد فرمود که اخی احمد را هفت روز دیگر عمر مانده است تا غوغای اوساکن شود ؛ همچنان شد که فرموده بود
- 12 وَاللّهُ اَعْلَمُ بالصواب

فصل هشتم

در ذکر مناقب سلطان العارفين، برهان الواقفين، قدوة المكاشفين،
 قطب الابدال والاولاد، ملك ملوك الحال، زبدة اهل الوصال، مولانا 3
 جلال الحق والدين فریدون ابن محمد بن محمد بن محمد العارف البلخي
 جدّه، اَيَّدَنَا اللهُ بِجَدِّهِ وَاَبْدَنَا بِنورِ جَدِّهِ وَجَدِّهِ

- (۱/۸) همچنان یارانِ محرم روایت چنان کردند که در اوایلِ 6
 جوانی حضرت سلطان ولد را از خدمتِ فاطمه خاتون دخترِ شیخ صلاح الدین
 رَوَّحَ اللهُ رُوحَهُمْ فرزندانِ بسیار بوجود آمدند و اغلب شش ماهه
 واما ده ماهه و یکساله و بیش و کم نقل می کردند و ازین تحسّر و دردِ 9
 دل درونِ مبارکش عظیم متألم و متأسف می شد و گویند حضرت
 ولد هنوز مجرد بود که حضرت مولانا در عالمِ معنی در گوشِ مبارکِ
 او گوشواره غیبی آویخته بود و عینی می داشت که عینِ آن قرة العین 12
 در عیان آید و معینِ مُعینِ حالِ او شود

(۲/۸) همچنان از حضرتِ ولد عظم الله ذکره منقولست که

- او فرمود: شبی حضرت پندرم بنی بر عادتِ قدیمِ خود بنمازِ تهجد 15
 اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا (۹/۳۹) قیام نموده
 بود و من با مادرِ عارف بر سرِ سریر خفته بودم؛ از ناگاه مرا

T, II, 281; H, II, 295 ۴۳ K ب ۲۱۶ B ب - T ۲۳۴ Z ۲ - ۱/۸

4 فریدون ابن محمد KZ : فریدون محمد B || عمده العارف KZ : محمد بن العارف B ||

13 معین KZ : B

داعیهٔ اجتماع افتاد ؛ بعد حصول الوصول پندرم روز بمن می گوید
 که بهاء الدین در آنجا چه گسَم کرده، چه می طلبی؟ مگر که عارف را
 می طلبی ، امید است که نوامید گردی ؛ همانا که من سر نهادم و پندرم
 روانه شد و آن دفعه بود که فاطمه خاتون حاملهٔ گوهرِ عارف شد
 رضی الله عَنْهَا

- 5 (۳/۸) الحکایه : همچنان خدمتِ مقبول الاقطاب طالبِ سرِّ آن سَری
 مولانا سراج الدینِ تری اَهْلَتِی اللهُ در جَتَهٗ که از جملهٔ مقبولانِ حضرتِ
 مولانا بود ، حکایت کرد که روزی حضرتِ مولانا مرا پیش خواند
 9 و فرمود که برو سلامِ ما را بخدمتِ فاطمه خاتونِ ما برسان و بگو که
 چنینها مکن و حملِ خود را نگه دار ؛ مگر که از نسلِ ما عاری داری؟
 الله الله این مسافرِ لا مکانی که از عالمِ غریب بمرکزِ مکان می رسد جانِ بیست
 12 شریفِ لطیفِ ظریف بس بزرگت ، اورا بصدقِ عمام نگاه دار تا نگاهت
 دارند و گویند که ایشان را از حضرتِ ولد دوازده و اما سیزده فرزند
 شده بود و تلف گشته باز بسلف می پیوست و مادرِ مشفق در آرزوی خلفِ
 15 صالح می سوخت و از آن درد نالان و سوزان می بود و بجد تمام انواعِ
 داروها می نوشید و حرکاتِ شدیدِ ناسدید می کرد تا دفعِ علقه و قطعِ
 مضغه کند و درین حل چند نوبت داروهای کاری خورده بود و ازالِ
 18 آن هیچ میسرش نمی شد و چون خدمتِ سراج الدین باشارتِ حضرتِ
 خداوندگار بشارتِ مقدمِ عارف را بداد از شاذی حصولِ آن مُنیت

- ترک این نیت کرده بتریت آن بُنیت مشغول شد و از غذاهای ثقیل اجتناب نموده قربانها می کرد و صدقات بارباب حاجات می داد و چون بطالع سعد و ساعت مبارک از عالم قیدم قدم بصحرای وجود نهاد 3 روز یکشنبه بود ، قبل العصر هشتم ماه ذی القعدة سنه سبعین و ستمائه (۴/۸) همچنان چون از شکم ماذر پای بر پشت خاک نهاد و جهان را از نور روی محمدی منور گردانید و هنوز آن دریای ملاح را نمکسود نکرده بودند که حضرت مولانا شتابان چون بدر تابان از در آمد و مشتی دینار زر بر سر فاطمه خاتون نثار کرده فرزند ولید را در خواست و از دست قابله قبول کرده در میان پیراهن مبارک 9 خود پیچید و در آستین کرده قدم از آستان بیرون نهاد و روانه شد و آنج از شرح صدور و فیض نور و ایثار سر حضور و بخشش سرور کردنی بود درودمیده در ثلث اول شب باز آورد و بدست خاتونان داد و گویند: 12 بخدم لطیفه خاتون والده کراکا سپرد و زری چند هم در کنار پیراهن بسته بود و آن جنس دنانیز هرگز صرافان شهر ندیده بودند و خدمت کراکا آن مجموع را سالها برای تبرک نگاه می داشت و گویند 15 مایه جهاز مطهره خاتون و شرف خاتون از آن دینارها بود و مجموع آن می دینار دو مثقالی بود

شعر (رمل)

بل زر مضروب ضرب ایزدی که نگرده کاسد آمد سرمدی

T, II, 283 ; H, II, 296

۴/۸ Z ۲۳۴ ب B ۲۱۶ ب K ۴۰۰

5 چون KB : — Z || 9 قافله BZ : فاطمه (!) K || 11 بخش KZ : بخش B

14 صرافان شهر KZ : در شهر صرافان B || سالها KZ : سالهای B || 18 شعر KZ : همانا که

19 بل زر مضروب ... سرمدی : MN ، ج ۳ ، ص ۳۶۲/۲۴۹

۳ فی الحال حضرتِ ولد برابرِ مولانا آمد و سر نهاد ؛ اصحابِ شاذیہا کردند
و آن روز حضرتِ خداوندگار شورهای عظیم کرده سه شبانه روزی
تمام سماع و جمعیت بود و این غزل را آن روز فرمود

شعر (رجز)

۶ گرباغ ازو واقف بذی از شاخِ تر خون آمذی
ور عقل ازو آگه بذی از چشم جیحون آمذی
الی آخره

۹ همچنان سلطانِ وقت و وزرای عهد و اکابرِ زمان نه چندان شکرها
کرده شکرانها فرستاده خدمات کردند که در شرح آید

(۵/۸) همچنان منقولست که روزی حضرتِ مولانا فرمود که
بهاء الدین نورِ هفت ولی را درین فرزند می بینم و حق تعالی آن انوار را
۱۲ همراهِ جانِ او کرده است ؛ ولد سر نهاد و گفت : از آنِ شما نیز ؟
گفت : بلی از آنِ من نیز ، یعنی نورِ بهاء ولد و سید برهان الدین
و مولانا شمس الدین تبریزی و شیخ صلاح الدین و نورِ چلبی حسام الدین
۱۵ و نورِ من . و نورِ ولد نیز ، الحق که عارفِ ما جامعِ انوارِ اقطابست
و محبوبِ ارواحِ اولوالالباب ؛ اکنون نامش تا فریذون باشد که نامِ
پدر ماذرِ اوست و شما اورا امیر عارف خطاب کنید که حضرتِ بهاء
۱۸ ولد مرا خداوندگار می خواند و هرگز نامِ مرا نگفت و نثارِ معنوی من
بر وی لقبِ من باشد ، یعنی که جلال الدین امیر عارف نویسند و این
غزل را فرمود :

شعر (هزج)

- مبارک باذ بر ما این فریدون که گردد پادشاهِ دین فریدون
 3 چه ماهِ آسمان تابان و روشن چو مصر پر سکر شیرین فریدون
 بمیدانِ سعادت گوی باز کند شبدرِ دولت زین فریدون
 بر آید همچو مه از برجِ اقبال همه مهر و صفا بی کین فریدون
 6 بُبرَد گردنِ ضحاکِ غم را بتغِ رفعت و تمکین فریدون
 بحمدالله کنون در قصرِ دولت فزاید رتبت و آئین فریدون
 ز مادر زاد او روزِ سه شنبه بتاریخِ سنه سبعین فریدون
 9 بماهِ ذی القعدة در هشتم او بدو ساعت پس از پیشین فریدون
 چو از پشت و زرادِ خسروانست بوذ محبوب چو شیرین فریدون
 ز مادر وز پدر شاهِ اسیلست زخلد آمد چو حورالعین فریدون
 12 چو گردد هوشیار و سر فراز برین شعرم کند تحسین فریدون
 هزاران سال عمرش باذ افزون تو هم از جان بگو آمین فریدون

(۶/۸) همچنان اعظمِ اصحاب مثلِ چلبی شمس الدین و چلبی

- 15 بدرالدین و چلبی جلال الدین و مولانا سراج الدینِ مثنوی خوان و غیرهم
 أَعْلَمَنِي اللَّهُ دَرَجَتَهُمْ چنان روایت کردند که روزی حضرتِ مولانا
 در صحنِ مدرسه مبارکِ خود سیر می فرمود و معانی می گفت و مجموع
 18 اصحاب بعضی ایستاده و بعضی نشسته بودند ؛ از ناگاه زنی گهواره را

T, II, 286; H, II, 299

۵۴۶ K ب ۲۱۷ B ب ۲۳۵ Z ۶/۸

b 7 و KB : — b 9 پیشین BZ : بیشتر K 11 b حورالعین KBZh : حور

و عین Z 12 b تحسین KZ ~ فریدون B 17 می فرمود BZ : می کرد K

خود BZ : — K

- در بر گرفته از جماعتخانه بیرون آمده بخانه خذاوندگار می برد؛ فرمود که
 آن چه گهواره است؟ گفت: از آن امیر عارفست؛ فرمود که پیش
 آرید. چون پیش آوردند بدست مبارک خود سرپوش را از مهد برگرفت 3
 و بنظر عنایت در آن مهد متواتر نظرها کردن گرفت و آن طفل رضیع از
 تحریک صنع بدیع، برابر روی جد رفیع خود در اهتزاز آمد؛ فرمود که
 عارف بگو الله الله: در حال بانطاق واهب النطق والحیات لسان مسیح،
 بزبان فصیح الله گفتن گرفت؛ چنانکه تمامت یاران شنیدند، نعره ها
 از نهاد اصحاب برخاست و اغلب اصحاب از هیبت آن حال بیپوش 9
 شدند، تاسه بار مکرر فرمود؛ بعد از آن بردها مبارکش قبله داد
 و او را قبله قبله عرفا کرده فرمود که بعد البوم عارف ما شیخ
 راستین است و سزاوار سری و سرور است و من المهد الى اللحد در کمال
 می رود و این بیت را گفت: 12

شعر (کامل)

- فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ أَثَرُ النَّجَابَةِ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ
 إِنْ أَلْهَلَّ إِذَا رَأَيْتَ نُمُوهُ أَيْقَنْتَ بَدْرًا مِثْلَهُ فِي اللَّامِعَانِ 15
- همچنان اصحاب کامل حضرت عارف را شیخ واصل دانسته معظم
 و مبجل می داشتند و گویند: در آن وقت که الله گفت شش ماهه بود
 و پیوسته حضرت مولانا درو نظرها می کرد و عنایتها می فرمود 18

3 چون پیش KBZh: — Z || 5 صنع KZ: صنع B || 6 عارف BZ ~
 بگو K || 7 بزبان KZ: بزبان B || 10 کرده RZ: کرد K || 13 شعر KB: بیت Z ||
 16 همچنان KZ: — B

(۷/۸) همچنان خدمتِ ملکِ المدرّسین مولانا تاج‌الدین ابن نقیب
در شانِ ایشان گفته است :

شعر (رباعی)

در پیشهٔ جان چو شیر بر فهد رسد با او ز کجاش قوّت و جهد رسد
منسوخ کجا شود بتقریر و مثال منشورِ خلافتی که در مهد رسد

- (۸/۸) همچنان روزی حضرتِ کراکا رضی اللهُ عنها جکایت
کرد که چون حضرتِ خدّاوندگارِ ما از عالمِ دون بجهانِ بی چون قدم
نهاد همانا که از آتشِ فراقِ حضرتش درونِ من چون کورهٔ آتشین
گشته بود و شب و روز از ناله و زاری و بی خوابی سکونی و قراری
نداشتم ؛ از آنک در حقّ من از حالتِ صیغَر تا غایتِ کِبَر عنایتِ
موفور داشت و پادشاهی و پندری می نمود و بیم آن بود که خود را از آن
ضجرتِ هجرتِ هلاکتِ کم و سه شبانروزی بر سرِ امیر عارف هرگز
نرفتم و او را شیر ندادم و او نیز موسی وار شیرِ هیچ دایهٔ قبول نکرد
و چیزی نخورد ؛ همانا که شبی حضرتِ مولانا را در خواب دیدم که از
کنگرهای ملأ الأعلیٰ بسوی من اشارتی می کرد و می فرمود که فاطمه
خاتون چرا بجد می نالی و مویه می کنی ، اگر آنها که می کنی برای
منست من بجائی نرفتم ، مرا در مهدِ عارف طلب کن که من آنجام
و فیضانِ انوارِ من بروست و سرّ من بر اوست ، از هیبتِ آن اشارت

T, 288; H, II, 300

۵۴۷ K Ṭ ۲۱۸ B Ṭ ۲۳۶ Z ۸ - ۷/۸

6 کراکا KB : کرا Z || 8 چون BZ : — K || 18 و سرمن بر اوست KZh :

BZ —

از خواب بیدار شدم و شیرِ مهر از پُستانهای من روان شدن گرفت،
چنانکه جامهای من تر شد و سینه من خلبشی آغاز کرد و گوئی که
3 از عالمِ قبضِ بعالمِ بسطم کشیده و حیاتی تازه در سر من ساری شد،
در حال برخاستم و بر سرِ مهدِ عارف آمدم و پوشش را برگرفتم،
همچنان چون عارف هر دو چشمِ خود را باز کرده بر روی من نظری
6 کرد، تبسمِ کنان مضطرب شد و از چشمانِ مبارک او پرتو نورِ جلال
خداوندگار بر جان من تافتن گرفت و طاقتِ من طاق گشته نعره زد
و بیخود شدم؛ بعد از ساعتی چون بهوش باز آمدم دریای نورِ مولانا را در
9 دیدهای عارفِ خود مواج دیدم که از آن موجِ انوار هزاران گوهرِ مکنون
معانی بظهور می رسید، بصدقِ تمام در پایه گهواره عارف سر نهادم
و مرید او شدم و محبتِ او را قبله جان خود ساخته جانِ بی قرارم
12 اطمینانی گرفت و تا آخرِ عهد از عهده عهدِ خود بیرون نیامدم
و بر غبتِ کلتی در هنگامِ سفر و حالِ حضر بخدمتِ عارف میان بسته
مشغول شدم

15 (۹/۸) همچنان خدمتِ مولانا سراج الدینِ مثنوی خوان رحه الله
حکایت کرد که روزی ملازمِ حضرتِ خلیفه الحق چلبی حسام الدین
عظم الله ذِکره زیارتِ خداوندگار بمدرسه آمده بودیم؛ از ناگاه
18 دیدم که درِ باغچه گشاده شد و چلبی امیر عارف را بر سرِ گردونکی
کوچک نشاند، بوذند و لالاش می کشید؛ همانا که حضرتِ مولانا

T, II, 289; H, II, 301

۹/۸ Z ۲۳۶ ب B ۲۱۸ K ۷ ۴۹

1 شدم BZ: بودم B || من KB: — 2 خلیشی KB: خلی 2

3 بعالم KBZh: — 2 || 9 موج انوار KZ: — B || 17 بودیم KZ: بودم B ||

19 می کشید KB: می کشد Z || حضرت KB: — Z

بر خاست و ریسمان گردون را برکتفِ مبارکِ خود نهاده بر می کشید
 و می گفت که گاوکِ عارف توان شد و همچنان حضرتِ حسام الدین
 چلبی نیز بموافقتِ خداوندگار طرفی را تکرفته یکدو نوبت در صحنِ مدرسه
 گردانیدند و چلبی عارف شکرخندها می زد و شطارت می نمود ؛ همانا که
 خداوندگار فرمود که نوازشِ اطفالِ خُرد هم از حضرتِ شاهِ شریعت
 و سپهرِ ماهِ حقیقتِ ما صلعم محمدیان را میراثست ؛ چنانکه فرمود :
 مَنْ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَاب

شعر (رمل)

بهرِ طفلِ نو پدرتی تی کند گرچه عقلش هندسه گیتی کند
 چونک باکودک سروکارم فتاد هم زبانِ کودکان باید گشاد
 و درین معنی حکایتی روایت فرمود که روزی سِبْطِیْنِ رسولِ برادرِ
 حجره محمدی بازی می کردند ؛ از ناگاه عربی بر جمازه سوار گشته
 می گذشت و او چندانکِ اشترا می زد اشترا عفی می کرد و ایشان
 می خندیدند و ذوق می شدند و هر دو خندان خندان پیشِ رسول درآمدند
 و حکایتِ عرب و عفی کردنِ شتر را باز گفتند ؛ همچنان حضرت
 رسول از کمالِ کرمِ خود چست برخاست و کنارِ دستارِ مبارکِ
 خود را تحتِ العُنُقِ برآورده منحنی گشت تا امیر المؤمنین حسن و حسین

1 بر می کشید KB : بر می کشد Z || 2 عارف KZ : B — حسام الدین K
 — BZ || 4 می نمود KZ : نمود B || 6 B : KZ — 11 که KZ : B — 13 اشترا B :
 اشترا KZ || اشترا KZ : B — می کرد KZ : B — 15 شتر را KZ : اشترا B || 16 دستار BZ :
 دست K

9 بهر طفل ... کیتی کند : MN ، ج ۲ ، ص ۳۳۱۵/۴۳۲ ، MA ، ص ۲/۱۷۹
 10 چرنک ... کشاد : MN ، ج ۴ ، ص ۲۵۷۷/۴۳۱ ، MA ، ص ۱۱/۳۹۲

رضی الله عنها بر پشتِ مبارکِ سیدِ راکب شده می‌خندیدند ، و او دو تا گشته در صحنِ خانه می‌گشت و بکبرات بجانبِ یمین و یسارِ خوَذِ عَف عَف عَف می‌کرد و ایشان را می‌خندانید و این حدیث را می‌گفت که نِعَمَ الْجَمَلُ جَدُّکُمْ وَ نِعَمَ الرَّاکِبَانِ أَنْتُمَا ؛ اکنون ما نیز در حقِّ عارفِ همین می‌گوئیم و همین می‌کنیم

(۱۰/۸) همچنان بزرگانِ اصحابِ روایت چنان کردند که حضرتِ چلبی امیرِ عارفِ رَوَّحِ اللَّهِ رُوحَهُ در صغیرِ سن در ملاحظت و بها چون درِ بی بها نظیرِ خوَذِ نداشت و چون بهاء ولد را ولدِ بها بود ، در جمال و کمال یوسفِ ثانیث گفتندی ؛ چنانک حضرتِ جدش می‌فرمود :

شعر (رباعی)

روزی بخرابات گذر می‌کردند قومی که بمذهبِ تناسخِ فردند
سوگند باعتقادِ خوَذِ می‌خوردند کین یوسفِ مصرست که باز آوردند
و همچنان حسنِ صورتِ او بمثابتی و مهابتی بود که هیچ کس را امکانِ تکرارِ نظرِ بر رویِ مبارکِ او نبودی و در آن آوانِ الوانِ کراماتِ و مغیباتِ روانِ گفتی و هرچه فرمودی در آن ایام واقع شدی و در میانِ خلقِ حالِ او مشهور گشته بود

T, II, 291; H, II, 302

۱۰/۸ Z ۲۳۷ آ B ۲۱۸ ب K ۵۵۰

۱ مبارک KZ : — B ۳ عَف ... عَف KZ : عَف عَف B ۴ الجمل
جد کا KZh : الجمکا BZ ۶ روایت KZ ~ چنان B ۷ امیر BZ : — K
۱۴ صورت KB : — Z ۱۵ الوان KB : — Z

(۱۱/۸) همچنان حضرت سلطان ولد حکایت کرد که روزی بر
 درِ مدرسه با اصحاب کرام نشسته بودیم ؛ می بینم که عارف استخوان
 سرِ گاو را بر پسمانی بسته می کشید ؛ سؤال کردم که امیر عارف چه
 حالتی این که میکنی ؟ گفت : سرِ امیر اُرْکُردیست که از نوآب
 سلطان بوذ و در سیواس مدرسه ساخته است و او مردی بوذ ممتوّل
 و فضول نفس و بالطبع دون الطوع ، منکرِ خاندانِ ما بوذ ؛ بعد از
 سوم روز او را بقتل آوردند و خانِ مانش را یغما کردند و هنوز عارف
 پنج ساله بوذ و همچنان هر باری بدامنِ خود خاکی می آورد و گوری
 می ساخت که این از آنِ فلانست ، بعد از چند روز آن شخص می مرد
 و این حال اتفاقی نیست ، علی الدوام می کرد و می فرمود

(۱۲/۸) همچنان کبارِ اصحاب روایت کردند که روزی در مدرسه
 مولانا درآمده بوذ و فرجی خود را در محراب انداخته بنهار جنازه ایستاد ؛
 حضرت ولد پرسید که چه می کنی ؟ فرمود که نمازِ شیخِ حسام الدین را
 می گزارم و آن روز حضرت چلبی با اصحاب تن درست و سالم و لطیف
 حال در باغِ خود بوذ ؛ از ناگاه حالتی واقع گشته رنجور بشهر آوردند
 بعد از روزِ نهم از عالم درگذشت و این قسم کرامات و ضمیردانی و اظهارِ
 اسرارِ نهفته حضرت چلبی عارف را بی نهایت بوذ

شعر (رمل)

بوذ پیشش سرِ هر اندیشه چون چراغی در درونِ شیشه
 هیچ پنهان می نشد از وی ضمیر بوذ بر مضمونِ دلها او امیر

T, II, 291; H, 803 ۵۵۱-۵۵۰ K آ ۲۱۹-ب ۲۱۸ B آ ۲۳۷ Z ۱۲-۱۱/۸

4 ارکردیست B7 : ارکردیست K || 7 سوم KZ : سیوم B || 8 همچنان KZ : همانا که

19 - 20 بوذ... امیر: MN ، ج ۴ ، ص ۳۱۹/۶۹۵-۶۹۶ MA ، ص ۳۴۲/۲۱

- (۱۳/۸) همچنان حضرت ولد نقل فرمود که روزی بر درِ مدرسه نشسته بودم ؛ دیدم که کوزکی کاسه هریسه بر کف گرفته می گذشت ؛ عارف بانگی برو زد که بیا ! چون بیامد کاسه هریسه را از دست کوزک بستد و در پیش خود نهاده بخورد و کاسه را پاکیزه کرده بدست کوزک داد و گفت : کاسه را بپوشان و برو ؛ مگر آن کوزک پیشترک رفت کاسه را بگشاذ و نظر کرد و دید که همچنان کاسه از هریسه مالا مال بود ؛ آن کوزک فریادی بکرد و بی خود شد ، باز گشت و بیامد مرید عارف گشته سالها در خدمت او نشوونما یافت
- (۱۴/۸) همچنان هم حضرت ولد عظم الله ذِکره روزی حکایت کرد که چون امیر عارف هفت ماهه شد ، از ناگاه در گلوی او ورمی عظیم پدید آمد تا هفت شبانروزی شیر نخورد و شربتی نیاشامید و شب همه شب می نالید و ذوق حیات از جان والده اش بکلی منقطع شده بود و جمیع اصحاب ملول و مُنْغَصْ گشته و من از درد آن حالت لیلًا و نهارًا مضطرب و بی قرار بودم و اطبّا از تدبیر آن عاجز مانده ، همانا که عارف را بردست گرفته بالای بام مدرسه بردم ؛ دیدم که حضرت پلنرم چون شیر مست سیر می کرد ، عارف را زیرِ قدم او نهادم و از نهادم بی خواست من فریاد و زاری بر خاست که البتّه عارف من می رود ، فرمود که فی فی بهاء الدین خاطر خوش دار ؛ عارف برای آن نیامد که بزودی بروذ ، چه ازو کارهای بوالعجب خواهد آمدن و درین عالم یادگار ما خواهد بودن ؛ فرمود که دوات و قلم بیاورند ،

T, II, 293 ; H, II, 303-4 ۵۵۲-۵۵۱ K آ ۲۱۹ B آ - ب ۲۳۷ Z ۱۴ - ۱۳/۸

5 بپوشان BZ : بپوش K || 13 و من KZ : + از در نالان B || 16 و از نهادم BZ :

— K || 20 بیاورند KZ : بیاورید B

قلم را بدست مبارک بر گرفته هفت خط دراز بر گلویش بکشید
 و هفت خط دیگر بر عرض کشید و در آخر بنوشت که العَافِلُ يُكَفِّيهُ
 الإِشَارَةَ؛ در حال آن ورم منفجر گشته از راه مری منصب شد،
 3 و آن بوذ که عارف چشمها بگشاذ و طالب شیر ماذر شد؛ یاران
 شاذها کردند و والده اش قربانها کرده بفقرا و مساکین تصدق فرمود؛
 حضرت ولد شکرها کرده جهت شکرانه، اصحاب ترتیب سماع کرد
 6 و گویند: بعضی اصحاب تصور می کردند که هفت ساله خواهد بوذن
 و بعضی هفتاد سال تأویل می کردند و هر خطی را ده سال می گرفتند
 و چون حضرت عارف در سن چهل و نه سالگی رحلت فرمود یاران
 9 فاضل و کبیر از طول و عرض آن هفت خط معلوم کردند که آن
 هفت در هفت بوذه است و عمر آن پادشاه بر آن تقدیر منحصر
 12 هفت گشته

(۱۵/۸) همچنان روزی خدمت ملک الادبا مولانا صلاح الدین
 ملطی رحمه الله که در فنون حکمت بدیع الزمان بوذ، حکایت کرد که
 حضرت جلال الدین عارف قدس الله سره در سن شش سالگی بوذ
 15 و پیشتر من قرآن می خواند؛ چندانکه از در مدرسه اندر آمدی حضرت
 ولد او را اکرام کردی و بر سر پا برخاستی و در محراب خود جا دادی؛
 18 روزی از سر گستاخی گفتم: آخر عارف فرزند شماست، کودکی را

T, II, 294; H, II, 305

۱۵/۸ Z ۲۳۸ آ B ۲۱۹ ب K ۵۵۳

1 دراز KZ: + کشید B 7 بوذن KB: — Z 8 سانی B2: — K 9 عارف BZ:

K — 10 هفت KzbBZ: — K 11 هفت KB: — Z 12

13 خدمت BZ: حضرت K 16 از در KZ: از B

چندین اعزاز کردن لازم نیست واکابر این را نکرده اند ، بلکه غیب می کنند ؛ فرمود که نی نی ، چنین مگو و بر خلاف حال اندیشه مکن و تشنیع خلق را بگذار ؛ والله والله همان ساعت که عارف از درِ مدرسه در می آید می پندارم که حضرت پندرم در می آید و خرامیدن او و نازان نازان رفتنش و حرکات موزون او بعینه رفتار پندرم است و دایما در جوانی پندرم را بهمین صفت و صورت می دیدم و حرکات سماع او مطلق بحرکات مولانا مانند است ، چه عارف در زمان او شیرخواره بود و اگر بزرگتر بودی تأویل می کردم که بدیدن بسیار اکتساب کرده است ؛ چنانکه مردم موزون طبع از همدیگر شیوها و حرکتهای می دزدند و خود را بیکدیگر تشبیه می کنند ؛ اما از آن عارف ما از سر فطانت و رزانت عقلی نیست ، بلکه موهبی است نی کسبی

شعر (رمل)

بذل شاهانست این بی رشوقی بخشش محضست این از رحمتی
 داذ داذ حق شناس و بخشش عکس داذ اوست اندر پنج و شش

(۱۶/۸) الحکایه : همچنان از متأخران اصحاب منقولست که خدمت مغفور مرحوم اخوی مصطفی رحمه الله از جمله عاشقان خاندان بود و همزاد چلبی عارف بود و همان روز که مذکور بوجود آمد حضرت مولانا از در در آمده ، پندرش اخوی صدیق التماس نمود که حضرت

T, II, 296; H, II, 306 ۵۵۴ K آ ۲۲۰ B ب ۲۳۸ Z ۱۶/۸

2 فی KB + که Z || حال KZ: جان B || 3 که KZ: B — 14 a بخش KB :

بخش اش Z || 15 الحکایه KB : —

13 بذل... رحمتی: MN، ج ۴، ص ۷۱۷/۳۲۰؛ MA، ص ۳/۴۴۳

14 داذ... شش: MN، ج ۶، ص ۳۱۶۱/۴۵۲؛ MA، ص ۱۲/۶۲۶

- خداوندگار نامش نهد ، فرمود که صدیقی را مصطفی در خورست
 و چون جوان شد و سرآمده جهان گشت بعد از تردد حضرت
 زبه مقدس و تودد اصحاب چون آلت جاه و منصبش بیشتر شد
 و بمرتبه اکابر رسید و احباب و اتراب او متزاید گشتند استغنا نموده
 طاعی شد و جمیع خلق قونیه را مغلوب غلبه خود گردانیده استیلای
 عظیم نمودن گرفت و تمام جنود رنود محکوم حکم او بوذند و اکابر
 قونیه باسرهم این حکایت را چند نوبت در بندگی حضرت ولد معلوم
 گردانیده شکایت کردند و همچنان بطریق رفق و نصیحت پندرانه
 و نیکخواهی حضرت ولد بمذکور چند نوبت اشارت فرموده اصلاً متنبه
 نشد ، بلکه امتناع نموده بمواجهه گفته باشد که تدبیر این مهمات را
 از حضرت خداوندگار ما بهتر می دانیم و بی این تصدّر و تجبّر آن
 مهمات میسر و مقرر نمی شود ؛ شارا درین کارها مدخل نیست ،
 عالم عرفان شما چیزی دیگرست ، فی الحال حضرت ولد انفعال عظیم
 نموده فرمود که بیچاره را هفته دیگر عمر مانده است و هنوز ترک
 فضولی و سرکشی نمی کند ، یکی هم از اصحاب اخی مصطفی که حاجی
 کریمش نام بود ، جوانی بود معتقد و کتخدای شهر و صحبت بزرگان در
 یافته چنان روایت کرد که چون اخی مصطفی برابر حضرت ولد
 بجواب سرد مشغول شد ، از ناگاه تیری دیدم که در سینه او زدند
 و من از هیبت آن بی خود گشتم ؛ همانا که حضرت ولد فرمود که
 آنچنانست که او دید

1 فرمود KZ : B — 5-7 مغلوب ... قونیه KZ : B — 9 نوبت Z : KZ

10 که BZ : + نامش K 11 بی KZ : B — 16 کریمش نام BZ : کریم K

- (۱۷/۸) و همچنان در آن ایام مگر شبی^۱ حضرت سلطان ولد را بزرگی بسماع دعوت کرده بود و اصحاب در آن سماع مبالغه‌ها کردند ؛ مگر اخی مصطفی از سرِ إعجاب و ملال گفته باشد که ازین پس مولویان را 3 بسماع ما نمی باید خواندن که هیچ کسی را بحالِ جولان نمی دهند و بارانِ عزیز این سخن را بسمعِ مبارکِ چلبی عارف رسانیده از بی ادبیهای او بازگفتند ؛ حضرت چلبی عارف از حدّ بیرون رنجش نموده روزِ 6 دوشنبه از سماعِ تربه^۲ مبارک بیرون آمده با گویندگان و خلقِ انبوه سماع کنان روانه شد و خلائقِ شهر در پی او می دویدند ؛ همچنان تا 9 آستانه^۳ او که آشیانه^۴ رنود بود راند ؛ اول بار که از در درآمد لوله^۵ چشمه اش را بگرفت ، دوم بار قالیچه^۶ اخی را که بر صدرِ صُفّه انداخته بودند سرنگون انداخته روغنِ قندیل را فرو ریخت و تمامتِ رنودِ خون خوار ایستاده بودند و خشک گشته و کسی را زهره^۷ آن نبوذ که نطق زند و اخی مصطفی پنهان گشته از دور افعالِ چلبی را مشاهده می کرد ؛ همچنان سماعها کرده این رباعی را فرمود :

شعر (رباعی)

15

آنها که از آن جناب برخوردارند بس تندرو و شیردل و عیارند
ز نهار مزین پنجه بذهشان کیشان صذ همچو ترا خورده و برده دارند

T, II, 297; H, II, 307

۱۷/۸ Z ۲۳۸ ب B ۲۲۰ آ K ۵۵۵

۱ همچنان Z : هم K همانا که B || مگر Z ~ شبی KB || 4 جولان B : حضور K ||

چیزی Z || 10 که BZ : — K || 15 شعر BZ : رباعی K || 16 a که KZ : — B ||

طرتنو و B KZ : ورنند B

- و فرمود که مولویان را بعد ازین درین خانه کاری نیست و بزودی بیرون
آمد و تا مدرسه مبارک رقص کنان می رفت و در مدرسه مولانا تا نماز
شام سماع بود و همچنان از آن روز تا غایت در خانه اخوی مصطفی جمعیت
و سماع نشد و جماعتی که بوذند بعضی را کشتند و بعضی متفرق گشتند
و بعد از چهارم روز بخشی خان ولد قرمان بشهر قونیه درآمده اخوی
مصطفی را با رندان گربز بقتل آورده همگان را سر و تن برهنه در
دروازه سلطان سرنگون بینداختند ، چنانکه قالیچه را انداخته بود ؛
همانا که شب هنگام حضرت عارف اصحاب را اشارت کرد تا بر سر مرد
شان فرشها نهاده تا سحرگاه نگاه می داشتند تا مبادا که سگان بازار
فساد کنند ؛ عاقبة الامر هم حضرت عارف بر خاست و پیش یحشیخان
رفته شفاعت کرد تا ایشان را بر گیرند ؛ بشفاعت او بزرگ بر گرفته
بر در آستانه اش دفن کردند الی رَحْمَةُ اللهِ تَعَالٰی ؛ و آن روز چه
اشکها از دیدگان مبارک می راند و تأسفها می خورد و می گفت :

شعر (مضارع)

- خود کشته عاشقان را در خونشان بسته
و آنگاه بر جنازه هر یک نماز کرده ، آخر الامر عفو فرموده
مرحمت نمود

- شعر (رمل)

شکر می کرد آن شهید زرد خد کان بزد بر جسم و بر معنا نزد
جسم ظاهر عاقبت هم رفت نیست تا ابد معنی بخواهد شاد زیست

4 سماع BZ : سماعی B || 6 آورده KZ : آوردند B || در KZ : — B || 13 می راند KZ :
راند B || 14 شعر KZ : — B || 19 هم KZ : — B

و چون رعایتِ عهدِ اولیا نکرد و از اعتقادی کو داشت تحولِ نمود
و اعتمادِ بر زر و زورِ جوانی کرده بذآن قدر مغرور و مسرور شد ،
لاجرم از عالمِ غیبِ غیرتِ الهی تیغِ قضا را بر گلوی ایشان رانده
عبرتِ اولوالابصارشان گردانید ، تا از عظمتِ غیرتِ اولیا واقف
گشته از تازگی حالِ ایشان پرسان و ترسان باشند

شعر (رمل)

حق از آن پیوست با جسمی نهان تاش آزارند و بینند امتحان
بی خبر کآزارِ این آزارِ اوست آبِ این خم متصل با آبِ جوست
ز آن تعلق کرد با جسمی اله تا که گردز جمله عالم را پناه
همچنان تمامتِ وفودِ رنود از آن هیبت تایب گشته و فرجها پوشیده
میردِ مخلص گشتند

(۱۸ / ۸) الحکایه : همچنان حضرتِ سلطان العارفين چلبی عارف
قدّس الله سرّه العزیز روزی حکایت کرد که پیوسته حضرتِ
سلطان ولد میخواست که من تأهل کنم تا مرا خانه و جمعیتی باشد
والبته من راضی نمی شدم و عالمِ مجرّدی و فراغت را دوست می داشتم ؛
روزی باصحاب بتفرّج باغها رفته بودیم ؛ همانا که اوایلِ فصلِ پایز بود
و در باغها انگورها بغایت رسیده و دوشاب می پختند و من شبهنگام مراجعت

T, II, 300 ; H, II, 309 ۵۵۷ K آ ۲۲۱ B ب ۲۳۹ Z ۱۸/۸

4 کردانید KZ : کردانیده B || 7 a حق KZ : چون B || با جسمی KB : با
اسی Z || 12 حضرت KhBZ : — K || 16 باصحاب KZ : با اصحاب B

7 حق ... پناه : MN ، ج ۱ ، ص ۲۵۱۹ / ۱۵۵ - ۲۵۲۱ ؛ MA ،
ص ۶۷ / ۸۶

نموده از یاران پیشترک اسب را راندم و در میان زقاق باغها که می رفتم چون
 بجوای^۶ فخرالنسا رسیدم از ناگاه دو طفلک خوب روی روحانی پیش من
 دویدند و خدمت کرده یکی از جانب راست و یکی از طرف چپ دو دسته گل^۳
 بدست من دادند تا بر ایشان نظر را تیز کردن هر دو غایب شدند و گل دستها
 در دست من مانده در بغل کردم ، عجب حالتی و جیرتی در من پدید
 آمد ، بیخود وار اسب را دوانیدم و بحضرت تربه^۶ مبارک رسیدم
 آنچ دیده بودم و داده بودند باصحاب کرام و والده^۶ خود باز گفتم
 و نشان نمودم ؛ همگان شاذان شدند ؛ علی الصباحی چون این خبر خیر
 بحضرت پدرم رسید مرا خواند و گفت : بشارت باد که ترا از اشارت^۹
 غیبی دو فرزند ارجند خواهد بود ؛ باید که سخن مرا قبول کنی
 و بتزوج رضا دهی ؛ همان بود که تدبیر تزویج کرده متأهل شدم
 و از عنایت خداوندگار و یمن^{۱۲} همت والد بزرگوار حق سبحانه
 و تعالی دو فرزندم بخشید بزرگین را حضرت پدرم امیر عالم نام نهاد
 و کوچکین را امیر عادل نام فرمود ، اَبَدَهُمَا اللهُ بِنُورِ الْيَقِينِ
 و اَبَدَهُمَا اِلَى يَوْمِ الدِّينِ و همچنان لقب شاه زاده را بهاء الدین^{۱۵}
 گفت و امیر عادل را مظفر الدین خواند و سالها آن دسته گل را
 حضرت کرا کا نگاه می داشت و بخاتونان صادق برگک برگک می بخشید که
 اصلا طراوت و رنگ آن متغیر نگشته بود و از بویش مشام^{۱۸}
 عالم معطر می شد

۶ رسید KZ : رسیده B || ۱۱ بتزوج KZ : بتزویج B || ۱۳ پدرم KB : —

Z || ۱۵ ابدما KB : ابدما Z || ۱۶ عادل را KB : عادل Z || آن KZ : این B ||

۱۸ آن KZ : او B

- (۱۹/۸) الحکایه : همچنان اکابر یاران مثل مولانا تاج الدین ابن نقیب معید انا بکیه و خدمت شیخ مجد الدین اقسرائی که شیخ الشیوخ مصر شده بود و مولانا بهاء الدین شنگک منجم و غیرهم 3 رَحِمَهُمُ اللهُ چنان روایت کردند که در زمانی که قازان خان بنوی پادشاه شده بود حضرت چلبی عارف را هوسی شد که ممالک عراق عجم را تفرج کند و اکابر آن دبار را در یابد ، همانا که با جماعتی مقابل عزیمت اُردُو فرموده روانه شدیم ؛ همچنان روزی حضرت در راه ارزن الروم در صحرائی نزول کرده بود ، از ناگاه فوجی بازداران از طرف روم رسیده برابر ایشان فروز آمدند ، مگر سرور آن طائفه جوانی بود بغایت معتقد و صادق و عارف و از امیر زادگان سلطان روم بود و او را معروف طومان بک ولد قلاوز گفتندی و او امیر شکار خان بود و تمام قوشچیان پادشاه زیر دست او بوذند و او در تربیت و اهتمام انواع مرغان شکاری قوت عظیم داشت . همچنان سُنْقُری سپید بر ساعد خود نشانده برخاست بزیارت حضرت چلبی 12 آمده سلام داد و سر نهاد و دستبوس چلبی کرده فرو نشست و هنوز آن امیر فقیر نهاد بحضرت چلبی نرسیده بود و سابقه صوری نداشت ؛ بعد از تناول طعام بمعانی و کلام مشغول گشته بغتة حضرت چلبی مرغ را از دست او بستند و سر کلاه را برگرفته بر اوج هوا پُران 18

T, II, 302; H, II, 310

۱۹/۸ Z ۲۴۰ B ۲۲۱ K ۵۵۸

- 3 بهاء الدین KBZ : + شیخ Zh 4 که KZ : B 6 عجم را KBZh : Z —
7 حضرت Z : — KB 11 بوذ KZ : B 12 قوشچیان KZ : + آن B
13 قوت KB : عادت Z 14 سقوری KB : سقوری Z
15 حضرت BZ : — K 16 چلبی KZ : B 17 مشغول KBZh : B —

کرد ؛ همچنان شهباز وحشی پروازکنان پَر واز کرد وناپذید شد
 3 وهمگان از آن حالت در دریای حیرت فرو رفتیم ؛ همانا که ولدِ قلاوز
 فریادکنان برخاست وجامها را برخود چاک زد و تشنیهها میزد که
 من در بندگی خان چه گویم وچه جواب دهم؟ که این چنین مرغِ قیمتی
 6 ضایع شد و من در تحصیلِ این مرغ چها کشیده ام وچند کوشیده وچه
 خرجها کرده تا اورا از ولایتِ سلخات از بحر گذرانیده بمن آوردند
 وپیشین بحضرت پادشاه ایلجی رفته است که این چنین مرغی نازنین
 9 می آورند و مرا همگی اومید بر او بود که مرا سویرغامیشی کرده تشریفات
 ارزانی فرماید ؛ حضرت چلبی جواب فرمود که البته می خواهی که آن
 باز باز آید؟ گفت : ای والله می خواهم و بشکرانه آن. هرچه از عالم
 12 غیم و عینم حاصل شود فدای یاران می کنم ؛ در حال چلبی برخاست
 وکلاه مبارک خود را از سر فرو گرفته سه بار بانگ کرد که
 بحرم و قربت مولانا شهبازا باز آ! و همچنان اصحاب ما ونوکران
 15 او مترقب گشته بودیم که آن مرغ از جو هوا هویدا شد و همچنان
 بازیکنان آهسته آهسته بیامد و بر سر کلاه شاه بنشست ، حضرت
 چلبی مرغ را بگرفت و بدست آن امیر داد وکلاه را بر سرش نهاد ؛
 18 ولد قلاوز بیخود وار سر نهاد و مرید شد و سه سراسبی نیکو
 پیش کش کشیده دو هزار دینار نقد در باخت کرد و تا شهر تبریز
 ملازم خدمت آن حضرت بوده آن چنان میر شکاری چنان شکار
 میر ما شد که یکدمه مفارقت را امکان نبود و پیوسته این غزل را

3 که KZ : B — 7 پیشین KZ : پیشتر B — رفته است KB : رفته Z — 8 که
 KB : Z — 13 شه KZ : B — 18 پیشکش KZ : پیش B — 9 ما KZ : B —
 شد KZ : باشد B

وِردِ خود ساخت و می خواند و مستیها می کرد و سروذها می گفت :

شعر (مضارع)

میرِ شکارِ من که مرا کرده شکار

بی تو نه عیش دارم و نی خواب و نی قرار

الی آخره

و چون بمبارکی بشهر تبریز وصول افتاد اجازت خواسته آن مرغ را

بحضرت خان برده بغایت مقبول حضرت شد و از مقربان و ایناقان

قان گشته همان روز سی سراسب و شصت هزار عدد بخشیده پس

خورد خود را بدو داد ، از سر تعظیم چو ک زده برآشامید و آن

در توره ایشان سویرغامیشی عظیم باشد و همچنان در ولایت دانشمنده

چندین دیهانش بخشیده اورا تیغار یرلیغ مخصوص گردانید و آن یگانه

عالم همه را فدای حضرت چلبی کرده تا آخر عمر سال بسال وظایف

می فرستاد و بندگیها می کرده رحمه الله و أبقى الباقي

(۲۰ / ۸) همچنان روایت کردند که بعد از چند روز خدمت ولد

قلاوز طومان بگ مگر حکایت باز را و کرامات چلبی را در حضرت

پادشاه باز گفت و خان را بدیدن چلبی رغبت عظیم شد ، فرمود که

اگر توانی اورا بستان و بیا ؛ چون طومان بگ حال را بحضرت چلبی

T, II, 305; H, II, 312

۲۰/۸ Z ۲۴۱ B ۲۲۲ ب K ۵۶۰

1 ساخت K : ساخته BZ 6 بشهر KZ : شهر B 8 قان KZ : B 9 بدو

داذ KZ : بدو B 11 تیغار KBZh تلبقار (؟) Z یرلیغ KZ : یرلیغ B گردانید Z :

گردانید KB 14 که KZ : B 17 بیا KZ : بیار B

- عرضه داشت اصلاً بدیدنِ خان رضا نداد ؛ چندانک الحاح نمود
 ممکن نشد ؛ فرمود که مصلحتِ او در آنست که ما او را نبینیم و از
 دور دعای دولتِ سلطانِ عادل می‌کنیم که **أَسْرَعُ الدُّعَاءِ إِبْجَابَةً** 3
دَعْوَةِ الْآخِرِ لِأَخِيهِ بِالْغَيْبِ و بدرویشی خود مشغول می‌باشیم ؛
 همانا که این قضیه را در حضرتِ پادشاه گفته او را رغبت یکی
 در هزار شد ؛ فرمود که تا وزرای کرام درین باب تدبیری کنند که
 من روی مبارکِ او را یکبار ببینم ، **ملکه** ایلترمش خاتون فرمود که
 من ترتیب جمعیتی کنم و او را سماع دهم تا دیدارِ مبارکِ او دیده
 شود و فرزندِ شیخ الاسلام را فرستاده دعوت کنم ؛ ممکن که لطف
 فرموده تشریف دهد ، همچنان فرزندِ شیخ الاسلام آن دیار را با خواص
 حضرتِ فرستاده بسماع دعوت کردند ، اجابت فرموده با اصحابِ کرام
 اقدام نمود و شیخ زاده عزیز در راهی که می‌رفتند بکلی رها شده چلبی 12
 شد ؛ چون بنحیمه خاتونِ پادشاه ایلترمش در آمدند بعد از قراءتِ
 قرآن مجید و تلاوتِ غزلیات حضرتِ چلبی بسماع شروع فرموده چند
 رباعیات عجیب فرمود و شورهای عظیم نمود و این رباعی را گفت : 15

شعر (رباعی)

- بالایم اگرچه می‌نمایم پستی هشیار در آن دم که آید مستی
 در ما به ازین نظرکن ای جانِ جهان مارا نتوان دید چنین سردستی 18

2 ما BZ : من K 4 می‌باشیم KZ : می‌باشم B 6 تدبیری KZ : تدبیر B
 8 ترتیب جمعیتی KZ : ترتیبی جمعیتی B 10 همچنان فرزند Z :
 همچنان B فرزند K 11 با اصحاب KZ : با اصحاب B 12 بکل KZ : یکی B 13 ایلترمش KB :
 ایلترمش Z 14 فرموده KZ : فرمود B 16 شعر B : رباعی KZ 17 a اگرچه KZ :
 اگر B 18 جان + و KBZ

- همچنان خان بصد دل و جان محب آن سلطان شد و از دور تفرجها می کرد
و حیرت می نمود آخر الامر ایلترمش خاتون چندین عطایا و تشریفات فرموده
از جمله³ مریدان گشت و شیخ زاده مرید گشته میخواست که چلبی را داماد
کند راضی نشد و پادشاه اسلام از محبت ایشان بخاندان حضرت
مولانا ارادت عظیم آورده بیدار شد و دم بدم از خدمت مولانا
قطب الدین شیرازی و همام الدین تبریزی و خواجه رشید الدین و مشایخ⁶
کبار آن دیار و از خدمت براق براق سوار رحیمهم الله
احوال مولانا را می پرسید و ابیات او را تفسیر می طلبید و چون خدمت
مرحوم قدوة الخلفا مولانا مجد الدین اتابک مولوی بحضرت پادشاه⁹
رسید و از عظمت قربت و مکاشفات خداوندگار بیانها کرده براهین
نمود، بکلتی جان خان را سغبه¹² مولانا کرد و این غزل را که مولانا
فرموده بوذ بیان کرد

شعر (رمل)

- چو یکی ساغرِ مردی زخمِ یار بر آرم
دو جهان را و نهان را همه از کار بر آرم¹⁵
توز تاتار هراسی که خدا را شناسی
که دو صد رایت ایمان سوی تاتار بر آرم
الی آخره¹⁸

پادشاه تقریر کرد؛ فرمود که جهت او لپاچه ساخته مجموع
ابیات را در آنجا بنویسند و زر دوخت کنند و چون برنخت نشستی آن را

2 نمود KZ : نمود B || الترمش KB : الترمش Z || فرموده KZ : فرمود B ||

3 داماد KB : داماد (!) Z || 3 واز KZ : — B || 4 مولانا را KB : مولانا Z ||

7 سنبه KZ : + خود B || 7-8 مولانا ... بیان کرد KZh : — ZB || 14 نشستی KZ : — B

پوشیدی و تفاخر نمودی که مولانای روم این غزل را برای من فرموده
 است چه رایت ایمان را درین زمان میان مغول من افراشم و این
 طایفه مسلمان این ساعت شدند؛ همچنان مجدالدین اتابک مولوی،
 3 سلطنت روم را جهت سلطان علاءالدین پسر قرامرز حاصل کرده
 خوبشتن اتابک او شد و جمیع ممالک روم را مسخر گردانید او را
 6 در تختگاه دارالملک قونیه بسلطنت نشاند و بشکرانه آن حضرت سلطان
 ولد و چلبی عارف را و اصحاب کرام را بانواع بندگیها کردند

(۲۱/۸) الحکایه : همچنان منقولست که در سفر دوم چون

حضرت چلبی عارف قدس لله سره العزیر بمبارکی بشهر مرند رسید
 9 و جماعتی در بندگیش ملازم بودند از علما و امرا و از آنها یکی امیر
 یگانه محمد سکورجی بود که از جمله مریدان حضرت ولد بود
 12 و از مقربان کیغاتو خان و یکی دیگر پولاد بگک بود ولد جیجا که از
 اینان غازان بود و همچنان در باغچه نزول کرده یاران بطبخ طعام
 مشغول گشتند؛ مگر حضرت چلبی سیر کنان تا کنار باغچه رفته گوشه
 دید در غایت خوبی؛ از یکی پرسید که این چه خانه است؟ او از آن
 15 کیست؟ گفت: این زاویه شیخ جمال الدین اسحق مرندیست و او مردی
 بود صاحب حال و اهل ریاضت و متعبد و گوشتا معبد اهل مرند او
 18 بود و از خود شعرها گفتی و بعضی غزلیات مولانا را مجابات ساختی در
 غایت رکاکت و دعوی کردی که من مظهر مولانای روم؛ همانا که

T, II, 308 ; H, II, 314

۲۱/۸ Z ۲۴۱ ب B ۲۲۲ ب K ۵۶۲

6 الملك KZ : الملوك B || 12 بوذ KZ : B || جیجا که KZ : جیجا که B ||

13 بطنخ KB : بطبخ Z

حضرت چلبی با چند یاری برخاست و بدیذنِ شیخ اسحق رفت و چون
از درِ خلوتِ شیخ در آمد سلام داد و بنشست و یاران بر در ایستاده
بودند ؛ شیخ گفت : هئی جوان از کجائی؟ چرا سر نهادی بمن وزمین
بوس نکردی؟ فرمود که از ملکِ روم ؛ گفت : نیکو گفתי ،
بدانک من سرِ مولانای روم ؛ از ناگاه حضرت چلبی بانگی بر وی
زد که ای خرِ ناخاف ! سرِ سگانِ کوی او هم نیستی ؛ تو از کجا
و این لافِ دروغ از کجا؟ و این بیت را گفت :

شعر (رمل)

مغزِ خر خوردی مگر تا از عما پشته را خوانی تو همراهِ هُما
ای خری کین از تو خر باور کند خویش با تو هم سِر و هم سر کنند
فی الحال شیخ اسحق برخاست و حضرت چلبی را چنان محکم بگرفت که
توان گفت ؟ حضرت چلبی او را همچنان برداشته بر زمینش زد
وسیلی چند بر قماش فرو کوفت و می خواست که بیکبارگی افکارش کند ؛
مردم شهر غلو کرده غلبه عظیم شد ؛ یاران بخدمتِ شمس الدین محمد
سکورجی و پولاد بگگ خبر کردند با غلامانِ خود شمشیرها کشیده
حمله کردند ؛ جمله از پیشِ ایشان گریزان گشته حضرت چلبی را
از میانه برگرفته روان شدند ؛ همچنان شیخ اسحق نعره ها می زد

9 b همراه KZ : از B || 12 حضرت ... او را Z ~ همچنان KB || 15 بک

KB : — Z || 17 میانه Z : میان KB

9 مغز ... هما : MN : ج ۳ ، ص ۲۷۳۵/۱۵۵ ، MA : ص ۲۸/۲۶۳

10 ای خری ... سر کنند : MN : ج ۳ ، ص ۳۹ / ۶۹۴ ، MA : ص ۲۱/۲۰۸

- و شورها می نمود که آن جوان را زدم ، چنانکه سه روز بیش نریزد ؛
 یاران چون طعام خوردند گوج کرده راه تبریز گرفتند ؛ شیخ
 اسحق را بعد از سوم روز حالتی پیدا شد ، بر بام زاویه برآمده تواجد
 3 می نمود و می غرید و چرخهای می زد ، از ناگاه از کنار بام فرو افتاد
 و جان تسلیم کرد ؛ غربو از نهاد شهریان برخاسته درین حالت حیران
 ماندند که آن جوان روی چه کس بود ؛ مگر او پنهانی ولی خدا
 6 بود که آنج شیخ ما برای او گفت برو گشت ؛ چون حضرت چلبی
 از تفرج تبریز عودت نموده باز بمرد رسید ، اهالی شهر استقبال
 کرده بندگیهای کردند و اغلب مردم مرند مرید شدند
 9 (۲۲/۸) الحکایه : همچنان اکل الاصحاب مولانا صلاح الدین
 ادیب رحمه الله خبر چنان داد که مصحوب حضرت چلبی عارف بولایت
 ولد منتشا مسعود بگگ رفته بودیم و او از جمله محبان خاندان بود ؛
 12 شی ترتیب جمعیت کرده علما و مشایخ آن ولایت را جمع کرده و حضرت
 چلبی را سماع داد و همچنان ایشان را هم شیخی بود مردی ترک ،
 اما روشن دل و ساده ؛ چه اوقات هر چه گفتی واقع شدی و ترکان
 15 ترکان را درو اعتقاد عظیم بود و او را هم آواز داده بودند ؛ همانا که چون
 از در در آمد بی آنکه بحضرت چلبی سلام دهد و التفات کند بفرغت تمام
 بگذشت و بر صدر بنشست وزیر لب چیزی می منکید و می بافت ؛ بعد از آنکه
 18

T, II, 310; H, II, 316

۲۲۲ آ K ۵۶۴ Z ۲۴۲ آ ۲۲/۸

3 شد KB : شده Z || برآمده Z : برآمد KB || 5 بر خاسته BZ : بر خاست K ||

8 نموده Z : نمود KB || 9 شدند KB : کشتند Z || 10 الحکایه KB : - Z || 11 حضرت Z :

- KB || 15 - 16 ترکان ترکان KZ : ترکان B || 17 بحضرت BZ : حضرت K || چلبی BZ :

چلبی را KZh || 18 بر صدر KB : بصدر Z || از آنکه KZ : از آن

حضرت چلبی بسام شروع فرمود شیخ را از گریبان کشان کرده در میان آورده این رباعی را گفت

شعر (رباعی)

عُشاقِ قدمِ چو در ره نیست نهند از هستی غیرِ دوستِ کلتی برهند
زینِ زندگیِ مزورِ نا بر جای فانی گردند و عاشقانه بجهند

۶ و او را از دست بگذاشت ؛ فی الحال بیفتاد و کف کردن گرفت ،

بعد از دوم روز شیخ ترک ترکِ عالم کرده وفات یافت ؛ همچنان غلغله عظیم در میانِ امرا افتاده مسعود بگک بغایت ترسید. و خلاق

۹ آن ولایت فوج فوج مرید می شدند و بندگیها می کردند ؛ صباحی

مسعود بگک برخاست و بنیاز تمام بحضرت چلبی آمد و تمهیدِ عذر کرده پنج نفر غلام و کنیزک و ده سر اسبان نیکو و ده پاره چوقای سقر لاط

۱۲ باریک و بیست پاره صوفِ مربع احسان کرده و از نقود فلوری و نقره

مبالغی فرستاد و مرید چلبی شد بعنایتِ الهی مخصوص گشته فرزند

دلبنده خود شجاع الدین اورخان را مرید ساخت رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى

۱۵ (۲۳ / ۸) همچنان نقلیست درست اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ ، وَابْنُ

مِنِ الْأَمْسِ ، که روزی حضرت چلبی عَظَّمَ اللهُ ذِکْرَهُ در شهر

سیواس از سماعِ بزرگی بیرون آمده بود و بزایه اصحاب می رفت ؛

۱۸ مگر ره گذری بهنگامه رسیدند که خلاق بی شمار بر آنجا گرد آمده

بودند ؛ دید که یکی در میانه سر در پیش انداخته با خرده سنگها بازی

T, II, 310; H, II, 316 ۵۶۴ K آ ۲۲۴ B ب ۳۴۲ Z ۲۳ ۸

۱۱ سقر لاط Z : سقر لاطی KB ۱۲ مربع KZ : — B ۱۷ سماع Z : سماعی KB ۱۱

۱۹ در میانه KZ : میانه B

- می کند و بآرمی مُهملات می گوید و ترهات می بافد و آن جماعتِ عوام
 سر می نهند و گِرداگردِ او آشها و حلواها و میوها نهاده از هر یکی
 می خورد و از آنجا بذیشان می اندازد؛ حضرتِ چلبی شکلی دید پَریشان 3
 و درهم رفته و از دودِ کلخن سیاه و تیره گشته؛ ناخنانِ دست و پایش
 بغایت دراز شده و چشمهای از رِقش از رَق درخشان تر گشته؛ پرسید
 که این چه کس است؟ یکی از توابعِ او جواب داد که قطبِ عالم، سرّ 6
 آدمِ خواجه، ارزُوم است که آرُزِ روم است و گویند که او را حالاتِ
 عجب بود؛ چنانکه از مغیباتِ سفلی خبر می داد و اغلب واقع می شد
 و آن مبنی بر اِحاء و حیِ شیطانی بوده، چنانکه قرانِ مجید می فرماید 9
 وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ (۱۲۱/۶)، چنانکه وحی
 مَلَكِی مُلْکِ انبیاست و وحی القلب والالهام از آنِ اولیاست ولیکن
 انعامِ عام تمیز و فطانتِ آن ندارند تا فرقی توانند کردن میانِ حق 12
 و باطل و راست و دروغ

شعر (رمل)

- پیش حالی بین که در جهلست و شک 15
 صبحِ کاذب صبحِ صادق هر دو یک
 صبحِ کاذب صد هزاران کاروان
 داد بر بازِ هلاکت ای جوان 18
 نیست نقدی کش غلط انداز نیست
 وای آن جان کش محک و گاز نیست

5 ازرق KB : ارزق Z || 7 حالات Z : حالت KB || 9 قران KZ : در قران B

15 - 20 پیش ... کاز نیست : MN ، ج ۴ ، ص ۳۷۸ / ۱۶۹۲ - ۱۶۹۴ ؛

MA ، ص ۱۷ / ۳۶۸ - ۱۹

و حقیقت کار آنست که ولی را ولی داند و قطب را قطب شناسد
و عالم را عالم ادراک کند و عارف را عارفی تواند تعریف کردن و لَا
يَعْرِفُ أَهْلَ الْفَضْلِ إِلَّا أُولُوا الْفَضْلِ

3

شعر (رمل)

مر ولی را هم ولی شهره کند هر کرا او خواست با بهره کند
باقی حشرات مردم که در مرتبه، اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
(۱۷۹/۷) اند، در همه حال مقلدِ انبیا و اولیا گشته اند و چون
نظرِ باطنِ فاطن و ضمیرِ منیر ندارند هر باطلی را بامیدِ آنک حق
باشد معتقد می شوند و بکراماتِ ظاهر و ربوِ دیو مغرور می گردند
و نمی دانند که معامله آن مردم با مَرَدَه شیطین است و از عالمِ ارواح
و سرِّ الواح بی خبرند و از جادَه متابعتِ محمدی دور دور افتاده اند
و همچنان حکمتِ ظهورِ مَظْهَرِ ایشان برای اغوای اشقیاست و بیضیدها
تَتَبَّيْنُ الْأَشْيَاءُ وَظُهُورِ مَظْهَرِ مُطَهَّرِ اولیا جهتِ ارشادِ ارواح
اتقیاست و لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (۲۵۵/۲)

6

9

12

شعر (رمل)

15

تا توانی ای حکیم هندسه
وحی را یکسان بدان با وسوسه
صاحبِ وحیست در خود صد جهان
و آن دگر مردیست لیکن یک کسه

18

2 تواند KB ~ تعریف Z || 8 ندارند KZ : ندارد B || 11-12 و از جاد ...

همچنان KZ : B —

5 مر ولی را ... بهره کند : MN، ج ۲، ص ۲۳۴۹/۳۷۷؛ MA، ۱۷/۱۵۶

- و چون حضرت چلبی این را شنید که قطب عالمش گفتند غیرتِ
ولایت جوشان گشته خروشان از اسب فروز آمده در میان آن هنگامه
در آمد و سه بار سیلی محکم بر گردن آن مَبْهُوت فرو کوفت تا حدّی 3
که پیشانی‌ش بزمین سائید و بانگی بر وی زد که دکان بر گیر؛ همانا که
رندان سیواس و عوام پر و سواس از هر طرفی در جوش آمدند و فتنه
عظیم برخاست و بی‌کدم شهر سیواس در هم رفت و شمشیرها و کاردها 6
کشیده چلبی را در میان گرفتند و از طرفی دیگر رندان قونیه و قیصریه
و لشکر عرب نوین سوار گشته قصدِ هلاکِ مردم کردند و قیامتی
برخاست و آن زمان عرب ولد سمغار نوین حاکم شهر سیواس بود و مرید 9
مخلص حضرت چلبی و خدمتِ اخی محمد دیوانه رحمه الله در قیدِ حیات
بود با تمامِ اخیان و بزرگان پیش آمده مردم را از همدیگر جدا کردند؛
همانا که اخی محمد دیوانه گفت: حقیقت بدانید که حضرت چلبی 12
عارف سلطان زاده عالمیانست و نقدِ سرّ مولاناست و قطبِ ابدالانست
و شیخِ ارزِ روم ما نیز بقولِ شما از جمله بدلای روم است؛ و خاک
نشینِ شهر است و چندین سالست که مجاورِ مزابل و کلخن است؛ 15
حالیا این بزرگ از سرِ غیرت سترک بر وی دستی راند و برو راه
بُرید و اشارت فرمود که دکان بر گیر؛ پس مصلحت ما در آنست که
از دور نفرج کنیم و مراقبت نمائیم تا عاقبت راه واکه می‌گردد 18
و ازین نیز چه می‌زاید ببینیم و آن بود که حضرت چلبی شوریده حال
همان ساعت عزیمتِ توقات فرموده بعد از هفتم روز شیخِ ارز روم از عالم

1 شنید Z: شنود B بید || 7 از طرف KB: از هر طرف BZ || 9 سمغار KB:

سمار Z || بود KB: — Z || 10 اخی KZ: — B || 11 اخیان KZ: اخیار B ||

18 عاقبت KBZ: + حال Zh

وجود بعدم پیوسته علی الصباح حضرت چلبی باز بسیواس تشریف
داد ؛ همانا که اکثر خلائق سیواس از رندان و آزادگان و بزرگ
زادگان و حفاظ و سید محتسب بنده و مرید شدند و دود آن درویش
کلخن تاب آتش نشین فرونشست و خدمت اخی محمد دیوانه جمعی
عظیم ساخته از نو مرید شد و از سلک عاشقان صاحب ملک
گشت

(۲۴/۸) الحکایه : همچنان منقولست که چون حضرت چلبی بمبارکی
بقونیه وصول یافته بدستبوس حضرت ولد مشرف شد و سر نهاد ،
نرمود که عارف آن مفلوک مبهوت را بکدام دست زدی بیار تا
بیوسم و بر چشمهای مبارکش بوسها می داد و تحسینها می کرد و می گفت
که والله اگر عارف ما را هیچ کراماتی و منزلتی در عالم نباشد اینش
کافیست که گردن او را زذ و از عالم فتورش رهانید و خلق گمراه را
براه آورد

شعر (رمل)

کشته شد ظالم جهانی زنده شد مریکی از نو خدا را بنده شد
(۲۵/۸) الحکایه : همچنان کرام اصحاب روایت کردند که روزی
درخانه بزرگی جمعیت عظیم شده بود و اکابر قونیه از علما و شیوخ

۲۴ / ۸ - ۲۵ Z ۲۴۴ آ B ۲۲۴ ب K ۵۶۸

T, II, 315 - 6; H, II, 320 - 21

4 دیوانه KZ : R 7 الحکایه BZ : K 11 ما را KB : Z 11 در
عالم Z : KB 12 فتورش KB : فنون Z 17 بوذ KB : Z

15 کشته ... بنده شد : MN ، ج ۳ ، ص ۱۴۲ / ۲۵۰۳ ؛ MA ، ص ۱/۲۵۸

وامرا و فقرا حاضر بودند و حضرت ولد در آن مجمع چندانی معارف
و معانی فرمود که در بیانِ تقریر آید؟ همانا که حضرت چلبی شورهای
عظیم کرده این رباعی را گفت

3

شعر (رباعی)

شاهاکمر و تاج و نگین می بخشی دل را بنظر نورِ یقین می بخشی

6 سرمایه عارفانِ عالم همه را هر لحظه بینده کین می بخشی

دستار و فرجی را بگویندگان ایثار کرد؛ همچنان حضرت ولد بلطف
تمام درکنارش کشیده بی نهایت عنایت فرمود و شاشی نیکو و جامه
حریرش فرستاد و پیوسته می فرمود که عارفِ مادرای ولایت است
9 و از نورِ پذیرم مالا مالست

(۲۶/۸) الحکایه: همچنان اعزه اصحابِ عظام چنان روایت

12 کردند که روزی حضرت چلبی در تربه مقدس در سماع بود و آن روز
از حد بیرون شورها کرده دستارِ مبارک خود را عربانه پیچید
و پوستینِ گرگین خود را بازگونه پوشیده سماع زنان از تربه بیرون
آمد و جمیع خلایق با گویندگان در پی او روانه شدند تا مصلائی
15 مردگان ایست نا کرده پوستین را از دوش فرو نهاد و فرمود که نماز
جنازه غایب کنید؛ نماز کرده باز آهنگ تربه کرد؛ بعد از آنکه
از آن استغراق باز آمد حضرت والد اش کراکا رَضِيَ اللهُ عَنْهَا از
18

T, II, 317; H, II, 321

۵۶۹ K T ۲۲۵ B T ۲۴۴ Z ۲۶/۸

1 و فقرا K: — ZB || در آن KZ: آن B || 2 بیان BZ: + و K || 7 کرد KB:

کرده Z || 13 پیچید BZ: پیچید K || 18 از آن KZ: — B || رضی الله عنها KZ: — B

کِفِیَّتِ نَمَازِ باز پرسید و فرمود که پادشاهِ وقت غازیان خان رَحِمَهُ اللهُ
از عالم درگذشت و این واقعه در شهرِ سنهٔ ثلث و سبعمایه بوده ؛
همچنان بعد از مدتی نَجَّارِ قونیه رسیده خبرِ وفاتِ او را شایع کردند ،
همان روز و همان تاریخ بود که فرموده بود

(۲۷/۸) همچنان جامعِ مناقب ، بندهٔ خاکی احمد احمدالله

عواقبه روایت می کند که با اصحابِ کرامِ مصحوبِ آن سلطان الانام

رفع الله ذکره بجانبِ سلطانیه عزیمت افتاده بود تا پادشاهِ وقت

الجایتو خان را نصیحت فرماید و از مذهبِ شیعه و ترفُضِ منعی کند

و همچنان روزی در میانِ پیرانِ حضرتِ تربّه فرموده بود که ما خود

رویم ، اما او را نخواهیم دیدن و گویند : پیشتر ازین بحضرتِ سلطان ولد

قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ العزیز خبر داده بودند که سلطانِ خر بنده را اهلِ

شیعه چنان اغوا کردند که رافضی شد و سبِّ صحابیِ کرام می کند ،

بلکه جماعتی را فرستاده است تا در وقتِ فرصت نقی بزند و جسمِ

پاکِ صدیقِ اکبر را از جنبِ صدیقِ اعظمش بیرون آورند

تا حضرتِ رسول صلعم تنها بماند تا آن طایفه که از دور لَوَّلا

ضَجِیعاً کَلَّ لَزُرْنَا کَلَّ می گویند بزیارتِ آن حضرت مشرف شوند

و خطبای ممالکِ روم را منع کردند تا بر منبر نامِ مبارکِ صحابی را

یاد نکنند ؛ همانا که حضرتِ ولد را از سرِ غیرتِ باطن تغیرِ عظیم

T, II, 317; H, II, 322

۵۶۹ K آ ۲۲۵ B ب ۲۴۴۰ Z ۲۷/۸

1 که KB : Z — 2 واقعه K : — BZ 4 بود K : بودند B بود الحکایه Z

5 احمد احمد K : احمد BZ 6 مصحوب KZ : + حضرت B 9 تربّه KZ : +

از آنک عزیمت فرماید 7 9-10 فرموده بود ... و گویند BZ : — K 17-18

و خطبای ... نکنند KZ : — B 18 غیرت KZ : غیر B

ظاهر گشته شورها فرمود تا تمامت یاران گریستند و غریو از نهاد
شهریان برخاست؛ فرمود که عارف ما را بخوانید؛ چون حضرت
چلبی در آمد و سر نهاد فرمود که

مصراع (رمل)

یارِ کار افتاده را یاری هم از یاران رسد

یاری چند بستان و راست باُردوی خان برو و آن خربنده مسکین را
در یاب تا بنده نور تابنده بنده بیننده توانی کردن و از آتش دوزخش
رهانیدن باید که بی توانی روانه شوی

شعر (هزج)

توانائی نما چون می توانی تو آتی که توانی بی توانی

همچنان حضرت چلبی التزام نموده می خواست که با استعداد سفر
مشغول شود موانع تقدیر آن تدبیر را تغییر کرده از ناگاه حضرت ولد
بعالم سرمد نقل فرموده بجوار جلال احد پیوست و در آن حالت اشارت
کرد که عارف خربنده خان را سهل مگیر؛ و همچنان در تاریخ سال
خمس و عشر و سبعمایه با یاران مقبل عزیمت ملک بالا فرموده چون
بشهر پاپرت وصول افتاد و چند روز در مقام قدوة الخلفا اخی امیر
احمد پاپرتی رَحِمَهُ اللهُ نزول کرده ایام رمضان مبارک آنجا بوذند؛
از ناگاه خواجه یاقوت که حاکم ولایت شهر و ارزن الروم و لواحق

2 بخوانید KB : 4 مضراع، ۲ شعر KB || 6 خان KZ : B — ||
7 بنده بیننده K : بیننده Z — B || 8 که KZ : B — || 11 همچنان KZ : B — ||
14 همچنان KZ ~ در B || 16 پاپرت KB : پیرت Z || افتاد BZ : یافت K || 18 ارزن
الروم KB : ارزنا الروم Z

آن بود از در در آمد و دستبوس حضرت چلبی را در یافته بسوی دیه
 خود دعوت نمود؛³ اجابت فرموده آن شب اجتماع و سماع عظیم شد
 و همچنان در شب دوم که عرفه⁴ عید فطر بود لسنه⁵ سته عشر و سبعه⁶ ماه
 در کرمی سماع خواجه یاقوت را بکنار گرفته فرمود که حاضر وقت
 خود باش که پادشاه شما الجایتو خان سفر آخرت کرده است اما
 پادشاه ما حی و قیوم است؛ سلطنت او بی زوالست؛ وقت آنست
 که گرد درگاه الله گردی و از خدمت مخلوق بحضرت خالق آئی
 و طالب ملک بقاء ملک باقی باشی و این رباعی را گفت:

رباعی

در عالم اگر پادشاه و گر میرند پا بسته⁷ امر و سخره⁸ تقدیرند
 ز نهارتو عاشق شو و از مرگ بره کایشان میرند و عاشقان کی میرند

همانا که خواجه یاقوت از هیئت این اشارت سراسیمه گشته سر نهاد
 و از آن حال سؤال کرد؛ فرمود که از عالم غیب چنان نمودند؛ باز
 سر نهاده چندانی بندگیها نمود که توان گفت؟ در حال تاریخ وقت را
 نبسته چون بمبارکی غره⁹ ذی القعدة بشهر خلاط و وصول افتاد، همان
 شب خبر رسید که سلطان خربنده مرده است؛ تمامت مردم بغزا و غوغا
 مشغول شدند؛ بعد فضل الله و عنایتی چون بمقام سلطانی و وصول
 محقق گشت، همانا که یار ربانی حیران امیرجی که از خلفای شیخ
 براق بود و قاضی زاده شهر سینوب کافه¹⁰ وزرا و اکابر و علما

2 شب BZ : — K || شذ BZ : بود K || 3-4 عرفه ... فرمود که KZ :

— B || 9 رباعی KZ : — B || 17 بعد KZ : + از B

و شیوخ آن دیار را خبر کرده باستقبال حضرت چلبی بیرون آمدند و با عزای عظیم و انواع تبجیل و تعظیم بمقام خود برده همان ساعت بساع شروع فرمودند و نقاره‌ها زدند و گویندگان ما خود سحرها کردند و هنوز اکابر سلطانی در لباس عزا بودند و هرگز سماعی نشده بود و نقاره نکوفته بودند؛ چون آواز نقاره و غلغله اهل سماع بگوش وزرا افتاد اعیانی خواجه رشیدالدین و خواجه علی شاه و غیرهم، خدمت خواجه سعید جامه دار پادشاه را فرستاده از آن حال تفحص کردند که این دلیری را بی وقت و بی اجازت اکابر چون کردند و چرا کردند تا بوسعید خان نیاید و چوبان حاضر نشود کسی را نرسد که در عین این تعزیت تنهت نماید؛ چون خواجه سعید از در زاویه در آمد و حضرت چلبی را در شور عظیم دیده دیدها پر آب کرد و سر در قدمش نهاده بیخود شد؛ همچنان حضرت چلبی او را در کنار گرفته فرمود که اعزه اکابر را بگو که اگر پادشاه مرد، پادشاه ما باقیست؛ چه اگر شما را تعزیت است بندگان مطیع را تنهت است و این بیت را فرمود

شعر (هزج)

عشقی دارم پاکتر از آب زلال این باختن عشق مرا هست حلال
عشقی دگران بگردد از حال بحال عشقی من و معشوق مرا نیست زوال
خواجه سعید را عاقبت مسعود گشته مساله بیرون آمد و چندانی خدمات

5 نقاره KB : نقاره Z || اهل KZ : — B || 5 فرستاده از آن BZ : فرستادند و از آن K || 8-9 رچرا کردند Z : — KB || 10 تعزیت B : + و BZ || 11 دیده KB : دید Z || کرد BZ : کرده K || 17 پاکتر Z : پاکیزه KB

نمود که در بیان آید؟ و اکابر بجمعهم متوافر بندگیهای نمودند و این قضیه در هشتم ماه ذی الحجه بوده، چهل و هشت روز بود که سلطان در گذشته بود 3

(۲۸/۸) همچنان منقولست که چون جیران امیرجی بقونیه رسید و زیارت حضرت تره را در یافته چلی ما مذکور را در عین تره مبارک سماع داد و در کنارش گرفته فرمودش که عید کوچک آینده اومیدست که باز در سماع شما باشیم و کلاه سپید خود را بر سر او نهاده فی الحال جیران را حیرانی یکی در هزار شد که نظرش بدان کلاه افتاده میخواست که در خواست کند ناخواسته بخواسته خود رسید؛ 9
 همچنان در سال آینده در همان روز در سلطانیه با مذکور سماع کرده اجتماعی عجب شد و الله العظیم و بکلامه القديم إِنَّهُ لَقَسَمَ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيم (۷۶/۵۶) که اگر در شرح خرده کرامات آن بزرگ شروع 12
 روز شرح آن در مجلدات نگنجد

شعر (رمل)

گر سر هر موی من یابد زبان شرح حسن او نیاید در بیان 15
 و این قدر انموذج و حکایات جهت طالبان عاشق و عاشقان طالب است تا در سلوک راه محبت مردان قوتی یابند و اعتقاد ایشان را زینتی و کمالی حاصل شود و مؤلف این لطایف را از دعوات مستجابات فراموش نفرماید 18

شعر (رمل)

گر شما اخوانِ صدق و باورید اذْکُروا مَوْتَاکُم یاذ آورید
 3 یاذ کن یارانِ خود را در دعا لَیْسَ لِلاَئِیْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى

(۲۹/۸) الحکایه : همچنان از کبارِ احرار منقولست که معدن

اللطایف، ینبوع الظرایف اخی محمد دیوانه رَحْمَهُ اللهُ در شهر سیواس
 از جمله محبانِ مخلصِ حضرتِ چلبی بوذ و در حقِّ او عنایتِ عظیم
 6 داشت و هر باری که بسیواس تشریف دادندی سماعهای خوب دادی
 و از حد بیرون بندگیهای کردی؛ دفعهٔ ثالث که بسیواس رسیدند مگر
 خدمتِ اخی را سَلَسُ الْبَوَلِ زحمت می داد؛ شبی بحضرتِ چلبی سماع
 9 داده بوذ و اکابرِ شهر از هر جنسی حاضر بوذند و اخی در میانِ سرای
 ایستاده محافظتِ سماعِ چلبی می کرد، همانا که شورِ عظیم نموده اخی را
 12 بساع کشید و بچرخ مشغول شد؛ مگر اخی را وهی شد تا خللی ظاهر
 نشود و در میانِ سماع فرمودش که بعد ازین فارغ باش، امیدست که
 بعدالیوم دیگر زحمت نبینی؛ همان بوذ که دیگر آن زحمت و علت را ندید
 15 و دم بدم میانِ مشایخِ مباهات می نمود که شیخ من جلال الدین امیر
 عارف است و بامن حکمتی و قدرتی عجب نموده است که حکمای عالم
 از مداوات و معالجهٔ آن قاصر بوذند؛ صد هزار آفرین بر روانِ پاکش

T, II, 323; H, II, 326

۵۷۳ K ب ۲۲۶ B آ ۲۳۶ Z ۲۹/۸

1 شعر KZ : — B 4 از کبار KZ : اکابر B 6 چلبی KZ : — B 10 از
 هر KZ : — B 14 که KZ : زحمت و K : — ZB 11 علت را KB : +
 وزحمت Z : ندید KZ : ندید B 17 هزار KZ : هزاران B

2 کر سر... دریان : MN ، ج ۵ ، ص ۱۴۷ / ۲۳۱۵ ؛ MA ، ص ۱۵/۴۹۲

چنان پذیری که اینچنین پسری در ممالکِ سَری و سَروری ازو بظهور
آمده است

شعر (رمل)

3

من غلامِ موجِ آن دریای نور که بر آرد چون تو گوهر در ظهور
تا ماندگانِ راه را بمنزل می رساند و بی غرضِ عَرَضِ جوهرِ آدمی را
عَرَضِ پاک می بخشد

6

(۳۰/۸) الحکایه : همچنان خدمتِ یارِ گرامی ملکِ الامرا والاکابر
شجاع‌الدین اینانچ بگت رَحِمَهُ اللهُ که امیرِ شهرِ لاذیق بوذ واز جمله
میردانِ حضرتِ چلبی ؛ روزی علی ملأ الناس حکایت کرد که من
وبرادرم طغان پاشا حضرتِ چلبی را مهبانی عظیم کرده بوذیم
وصدور واکابرِ شهرِ ما حاضر بوذند وآن روز حضرتِ چلبی
کلاهِ سپیدِ موای پوشیده بوذ ؛ مرا در ضمیر بگذشت که
اگر آن کلاه را بمن می بخشید تا در زیرِ خودِ خود می پوشیدم
وآن را ازو یادگار نگاه می داشتم ، عناینی عظیم می بوذ وهنوز درین
فکرت می بوذم که حضرتِ چلبی فی الحال از جای خود برخاست ودر
پهلوی من بیامد وبنشست وکلاه را از سرِ خود فرو آورده بر سرِ
من نهاد ودرین حال دنگک و بیخود شدم ؛ فرمود که در راهِ یاری

9

12

15

T, II, 324 ; H, II, 327 ۳۰/۸ Z ۲۳۶ ب B ۲۲۶ ب K ۵۷۴

5 می رساند Z : رساند KB 9 چلبی ۱۰ برادرم KZ : + بوذ B 10 برادرم KZ :
برادر من B ۱۱ طوغان Z : طغان KB ۱۲ پاشا KZ : پادشاه B 14 وآن را KZ : اورا B ۱۵

15 می بوذم KB : بوذم Z 17 و بیخود K : BZ

4 من ... در ظهور MN ، چ ۱ ، ص ۳۹۸۵/۲۴۴ MA ، ص ۱۰/۱۰۳

چه جای قبا و کلاه است ، از مردانِ خذا سَری طلب کن که دروسری
و سُروری باشند تا آن سر با آن سیر دایم بماند و آسیای چرخ گردان
آن را سراسیمه نگرداند و نساید

3

شعر (هزج)

سَرک بر آستان نه همچو میسمار که گردون آنچنان سر را نساید

- 6 تمامِ امرا و برادران و فرزندان و اهلِ بیتِ ما سر نهاده مرید و بنده
شدیم و بارها حضرتش صد هزار ازینها در سفر و حضر مشاهده می رفت؛
چنانکه از عینِ عینِ فواره آب می جوشد و از قلمِ زخار موج بی شمار
خیزد و از گلبنانِ گلستانِ فواجِ رواجِ بمشام رسد و از نیرِ اعظمِ أشعه
9 تا معدود در حدودِ جهان فایض شود؛ همچنان معجزاتِ انبیا و کراماتِ اولیا
ازیشان ، بی خواستِ ایشان ، جهتِ ارشادِ درویشانِ بدین سان صدور
می یابد تا شفای صدورِ احرار گشته عالمیان را رحمتی باشد و سعادتِ باشد

tarikhema.org

شعر (رمل)

- تا ز جوذِ اولیا یابی وجود صد هزاران رحمت و اکرام وجود
15 ز آن بیاورد اولیا را بر زمین تا کندشان رحمةً لِلْعَالَمِین

(۳۱/۸) الحکایه : همچنان از کرامِ اصحاب منقولست که خدمتِ
قاضی نجم الدینِ لاذیقی رَحِمَهُ اللهُ از اکابرِ خلفای خاندان بود و آن

T, II, 326 ; H, II, 328

۵۷۵ K آ ۲۲۷ B ب ۲۴۶ Z ۳۱/۸

۵ a سرک KZ : سرکه B ۶ بیت Z : KB — 7 و بارها KB : + آن Z

7 عین عین KB : عیر عین Z ۱۱ می جوشد K : جوشد BZ

13 ز آن ... للعالمین : MN ، ج ۳ ، ص ۱۰۳ / ۱۸۰۴ ؛ MA ، ص ۱۴/۲۴۰

وَلَايَتِ رَا بَوْلَايَتِ خَوْذِ گَشُوذِه ، بَسِي كُوشِشَهَا نَمُوذِه بُوذ ؛ عَاقِبَةُ
الَامْرِ بِرِ مَقْتَضَايِ الْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ اَزِ سِرِّ هَسْتِي
وِإِعْجَابِ جَاهِ بِحَضْرَتِ چَلْبِي عَارِفِ عَقُوقِ آغَازِ كَرْد ؛ چَنْدِينِ سَالِه
حَقُوقِ رَا ضَايِعِ كَرْد وَاَزِ سِرِّ اَعْرَاضِ وَاَعْتِرَاضِ نَمُوذَنِ گَرَفْت

شعر (رمل)

زین منی چون نفس زائیدن گرفت
صد هزاران رَا خائیدن گرفت

ضدِ بیابان ز آن سویی حرص و حسد
تا بد آنجا چشمِ بد هم می رسد

مگر روزی حضرتِ چَلْبِي رَا بِزَاوِيَهٗ خود دعوت کرده بُوذ وِجَمِيعَتِ
عَظِيمِ ساخته وِجَمَاعَتِي اَزِ مَرِيدَانِ مَذْکُورِ شَيْطَنَتِ نَمُوذِه بِیَرُونِ زَاوِيَهٗ
در باغچه نشسته بُوذَنْد وَاَزِ دُورِ اصْحَابِ حَضُورِ رَا تَفَرُّجِ مِی کَرْدَنْد ؛
از ناگاه سماع بر خاست و آن روز حضرتِ چَلْبِي شُورِ هَايِ عَظِيمِ
کرده اصْحَابِ دِیَوَانِهٗ وَاَرِ سَمَاعِهَا مِی زَدَنْد ؛ مَکَرِ آن جَمَاعَتِ غَافِلِ بَسَاعِ
یاران مِی خَنْدِیذَنْد وِطَنَازِي مِی کَرْدَنْد وِدر آن مِیَانِ خَوَاجِهٗ بُوذ اَزِ
اَعْيَانِ شَهرِکِهٗ اَوْرَا در حَقِّ عَارِفِ حَقِّ اِنْکَارِ عَظِيمِ بُوذ وَاَوَاقَاتِ
اَزِ سِرِّ غَفْلَتِ نَاسِزَا گَفْتِي وِبا مَحَبَّتَانِ مَعَارِضَهٗ کَرْدِي ، دَرِ آن وَقْتِ
بِیَحْدِ مِی خَنْدِیذِ وِفِشَارَاتِ مِی گَفْتِ وِحَضْرَتِ چَلْبِي عَارِفِ در حَالَتِ

4- سر BZ : + اغراض و K || 7 گرفت KB : Z || 18 چلبی Z : KB -

4-6 زین منی ... خائیدن گرفت : MN ، ج ۶ ، ۴۷۷۱/۵۴۸ ؛ MA ،

ص ۶۶۶ / ۵

- سماع بغایت گرم شده بود و خدمت مولانا تاج الدین مدرس المعروف
 بابن النقیب در عقیب چلبی می‌دوید و حرکات آن مردک منکررا
 می‌دید؛ شمه از آن حرکات بحضرت چلبی معلوم کرده بانگشت 3
 بنمود که آن منکر منکر حرکت اینست؛ همانا که حضرت چلبی
 چون بچشم خشم بدان شخص پر نقص نگاهی بکرد، همانساعت
 آهی کرده فرو افتاد و حال بر وی بگشت و خرخر کردن گرفت 6
 و تمامت غلامانش فریادها کردند و جماعتی بر او جمع آمده بقاضی
 نجم الدین اعلام کردند که قضیه آن فلان الدین چنین شد، چه می
 باید کردن؟ گفت: غم نیست، از غلبه خونست قصاد او قصاد 9
 آوردند ممکن نشد؛ در گلیمی کرده برگرفتند و بخانه‌اش بردند؛
 چند نوبت قصد استفرغ کرده نتوانست؛ چنانک آن شخص بی‌خبر
 در عهد موسی علیه السلام از سر شوخی پند موسی را نمی‌شنید 12
 و جرأت می‌نمود؛ چنانک فرمود

شعر (رمل)

- هم در آن دم حال برخواجه بگشت تادلش شورید و آوردند طشت 15
 شورش مرگست فی هیضه طعام قتی چه سوزت دارد ای بدبخت خام
 پند موسی نشنوی شوخی کنی خویشتن بر تیغ پولادی زنی
 شرم ناید تیغ را بر جان تو آن تست این ای برادر آن تو 18

2 عقیب Z : عقب KB || مردک KZ : — B || 3 حرکات KB : حرکت Z
 7-8 و تمامت... کردند KZ : — B || 8 آن B : — KZ || 9 از غلبه خونست KZh :
 از غلبه B : — Z || 10 آوردند B : آورده BZ || 11 چنانک KZ : چندانک B
 12 علیه السلام K : — BZ || 17 پولادی KZ : پولاد B

15-18 هم در آن... تو : MN ، ج ۲ ، ص ۲۲۷۸/۱۹۲-۲۲۷۹ ، ۲۲۸۱-
 ۲۲۸۲ ؛ MA ، ص ۲۰/۲۸۲-۲۱ ، ۲۲

فی الحال جان تسلیم کرد و هنوز حضرت چلبی در سماع بوذ که جماعتی
 موی بریده غلامانش جلّ پوشیده بوذند و بتجهیز او مشغول گشته ؛
 3 و همچنان در آن میان خواهی بود معتبر شمس الدین بر استاذ گفتندی
 مردی بوذ صادق و روشن دل ؛ همانا که در آن حالت سماع فریاد
 کنان سر در قدم چلبی نهاده خبر داد که چون حضرت چلبی بدان
 6 بیچاره بنظر قهر نگاه کرد ، دیدم که از دریچه باغچه شخصی
 بیرون آمد و بدست راست نیزه بگرفته آن مرد را بز و نا پدید شده همین
 دیدم که آن مرد فرو افتاد و افغان برخاست ؛ حضرت چلبی تبسم فرموده
 9 گفت : روح مقدس جدّم بهاء ولد بوذ که از عالم تمثّل تجسد فرموده
 برای بندگان خود کاری کرد و چون از سماع بیرون آمدند و زاویه
 چلبی می رفتند و بجنازه آن بیچاره برابر رسیده خلایق جنازه بجمعهم
 12 سر نهاند و از آن هیبت و قدرت حق با همدگر می گفتند و می گریستند ؛
 همچنان حضرت چلبی سر مبارک را می جنبانید و می گفت : زهی شومی
 انکار ! زهی شومی انکار ! تا سه بار ؛ بعد از آن فرمود که تمام انبیا و اولیا
 15 علیهم السلام درین عالم خاک جهت دعوت مردم پاک و رحمت ایشان
 آمده اند ، نه آنک اظهاری معجزات و کرامات کنند ، بلکه بصد هزار
 رغبت از آفت شهرت گریزانند ؛ اما اوقات بسبی شومی انکار
 18 اشقیا کرامات و خرق عادات مینایند تا دیگران عبرت گرفته دیگر
 آن نکنند و منکران بدبخت از آن بند سخت خلاص یافته بعالم اولیا

2 پوشیده بوذند KZ : پوشیده B || 3 و همچنان KZ : — B || 5 کنان KZ :

کان B || 6-8 از دریچه . . . برخاست KZ : چون B || 8 فرموده BZ : فرمود

و K || 9 فرموده Z : فرمود که KB || 12 حق KZ : — B || 13 همچنان KZ : — B ||

16 آنک KBZh : — Z

رغبت نموده رعیت سلطان دین شوند و در تحت ظلّ ظلیل ایشان
 حمایت و رعایت کلتی یابند و از صحبت اصحاب انکار اجتناب نمایند
 و صحبت اختیار کنند و این ابیات را گفت :

شعر (رمل)

- معجزه همچون گواه آمد ز کی بهر صدق مدعی در بی شکی
 گر نه انکار آمدی از هر بندی معجزه و برهان چرا نازل شدی
 در دل هر امتی کز حق مزه ست روی و آواز پیمبر معجزه ست

دیگر (رمل)

- صد دریغ و درد کین عاریتی معجزان را دور کرد از امتی

(۳۲/۸) الحکایه : همچنان از اکابر اصحاب منقولست که نوبتی دیگر
 حضرت چلبی عظیم الله قدره بشهر لاذیق تشریف فرموده بود
 و چند روزی با کبار آن دیار ذوقها می راندند ؛ از ناگاه قحطی واقع
 گشته اصلا باران نبارید ؛ باتفاق تمام باستسقا بیرون آمده ممکن
 نشد و نباتات بکلتی روی بخشکی نهاده از تف آفتاب سوخته شدند ؛
 مجموع اهالی شهر تدبیر کرده بحضرت چلبی غلوه عام کردند که
 البته ازین شهر سفر باید کردن که از بی ادبی اصحاب شما تمامت صحرا
 سوخت و گران شد و حق تعالی خشم گرفته باران نمی فرستد ؛
 همانا که حضرت چلبی حدت عظیم کرده فرمود که ای خران بی مایه

T, II, 330 ; H, II, 331

۵۷۸ K ۲۲۸ B ۲۴۷ Z ۳۲/۸

۳ صحبت ... کنند BZ : — K ۸ و آواز K : آواز KZ ۱۰ الحکایه : KZ : همچنان B

نوبتی KZ : نوبت B ۱۶ که Z : — KB ۱۷ سوخت Z : سوخته KB ۱۸ حدت KZ : خدمت B

6-7 معجزه ... شلی : MN ، ج ۶ ، ص ۵۲۴ / ۴۳۵۰ ، ۴۳۴۸ ؛ MA

ص ۷۵۶ / ۸۸

۹ صد ... امتی : MN ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ / ۳۵۵۸ ؛ MA ، ص ۷/۸۶

- شمارا با ما واصحاب چه کارست ؟ مقصود شما نزول باران است
 وحصول بار آنست ؛ شما بکار خود روید ؛ ما از حضرت خذاوندگار
 خود که میرآب بحر اخضرست برای تشنگان خاک اغبر طلب
 باران کنیم ؛ فی الحال فرمود که تمامت اصحاب و امرا سوار گشته بیرون
 شهر بر سر چشمه رفتند و در باغ امیر یگانه شجاع الدین الیاس بگ
 امیر قلعه طواس که از جمله مریدان مخلص بود ، در آمدند و بعشرت
 عارفانه مشغول گشته از ناکاه برخاست و بر سر پشته سر مبارک
 خود را باز کرده برابر قبله برکوع ایستاد و بخضوع تمام وخشوع
 عظیم بمناجات مشغول شد ؛ بعد از یک ساعت رصدی نعره بزد ،
 یارب باران بر سر یاران باران ؛ هم اندر ساعت ابرهای عظیم از
 اقطار آسمان پیدا شد و لمعان برق ظاهر گشته آواز رعد هوشهارا
 می ربود و چنان بارندگی آغاز کرد که در بیان آید ؟ وسیلاها روان
 گشته پشتهای باغات مالا مال شد و تمامت یاران از عظمت آن باران
 در گلستان غلطان شده آفرینها می کردند و ازین قوت و قربت متحیر
 می ماندند

شعر (رمل)

- هر که مُرد اندر تن او نفس گبر مرورا فرمان برذ خورشید وابر
 سیل وجوها بر مراد او روند اختران زآن سان که خواهد آن شوند
 هر کجا خواهد فرستد تعزیت هر کجا خواهد ببخشد تهنیت

2 وحصول ... آنست KBZh : Z — B || ما KZ : B — 9 ساعت KZ :
 ساعتی B || 10 یاران باران KZ : باران B || 13 باغات KB : باغ Z || 14 قوت و قربت Z :
 قربت و قدرت K : قوت و قدرت B || 17 b برذ KB : رمز Z || خورشید Z : حرشید KB

17 هر که ... ابر : MN ، ج ۱ ، ص ۳۰۰۴/۱۸۵ ، MA ، ص ۲۷/۷۹

18 - 19 سیل ... تهنیت : MN ، ج ۳ ، ص ۱۰۸ / ۱۸۸۶ ، MA ، ص ۱۸۸۸

ص ۲۸ / ۲۴۲ - ۲۹

همچنان شهنشام سوار گشته با جمع یاران آب باران را بشهر آورده
مردم شهر از زن و مرد بصدق تمام باستقبال بیرون آمده سر می نهادند
و مستغفر گشته عذرهای میخواستند و چند سگی از آن سگان که از سر 3
ناکمی و خمی جرأت نموده بودند و منافق کرده عنقریب چنان
آواره شدند و بیچاره گشتند که از اصل و نسل ایشان
آثاری نماند و عاشقان از سر شوق جهت طلب آن 6
ذوق جوق جوق می آمدند و طوق عنایت بر گردن جان بسته
سر می نهادند و مرید شدند

9 (۳۳/۸) همچنان اهل یقین و اخوان دین را یقین است که
گاه گاه حضرت حق تعالی قدرت خود را از مظاهر طاهر اولیا
و انبیا علیهم السلام ازین رو ظاهر می کند تا معلوم عقل عالمیان شود
12 که محبوب و معشوق الله ایشانند و هر چه آفرید و آورید برای ایشانست
که خَلَقْتُمُ الْاَشْيَاءَ لَا جَلَّكَ وَ خَلَقْتُكَ لَا جَلَّی و هر چه
می کند برای تعریف عظمت ایشان می کند که لَوْ لَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ
15 الْاَفْلَاکَ وَقَالَ تَعَالَى اُخْرِجْ بِصِفَاتِی اِلَی خَلْقِی، مَنْ رَاكَ
رَآنِی وَمَنْ قَصَدَكَ قَصَدَنِی اِلَیْ اَخِرِهِ؛ چنانکه فرمود :

T, II, 332 ; H, II, 332

۳۳/۸ Z ۴۴۸ B ۲۲۸ K ۵۸۰

3 سگان Z : کسان KB || 7 ذوق ... جان بسته KZ : می شدند B || 8 سر
می نهادند ... شدند KZ : — B || شدند K : + شعر Z || 10 اولیا KZ ~ انبیا B ||
علیهم السلام KZ : B —

شعر (رمل)

- آنک دولت آفرید و دوسرا ملک و دولتها چه کارآید و را
 نیست شه را طمع بهر خلق ساخت این همه دولت خنک آنکو شناخت
 هر شکار و هر کراماتی که هست از برای بندگان آن شهست
 و همچنان اقوال و افعال ایشان را اقوال و افعال حق باید دانستن و در
 حقیقت دوستان آن قوم دوستان حقند و دشمن دارشان دشمن خداست
 چنانک فرمود :

شعر (رمل)

- حق از آن پیوست با جسمی نهان تاش آزارند و بینند امتحان
 بی خبر کآزار این آزار اوست آب این خم متصل بآب جوست
 (۳۴/۸) الحکایه : همچنان قضیه ایست مشهور و در میان حلقه
 صدور مذکور که حضرت سلطان العارفين چلبی عارف اَرَوَى الله
 رَمْسَهُ وَ طَيِّبَ نَفْسَهُ از کبار ابدال و کُمَلِ رجال حال بوذ و در
 تیرائی عالم صورت و هدم قواعد عقلا از زندان معنی ممتاز و پیوسته
 در خرقه عادات سادات مترسمان که پیش متوسمان محقق سادات
 عادات آنست، سعی می نمود و همار، در جلاباب جام جم و چادر ساغر

T, II, 333 ; H, II, 333

۵۸۱ K ب ۲۲۸ B آ ۲۴۸ Z ۳۴/۸

- ۴ a شکار KB : معجزات Z || ۹ a جسمی KZ : جسم B || 11 الحکایه Z : — KB ||
 همچنان BZ : — K || حلقه KZ : خلق B || 13 بوذ KZ : — B || 16 چادر KZ : + B
 2 آنک ... آید و را : MN ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ / ۳۱۴۳ ، ۳۱۴۲ ،
 ۳۱۴۱ : MA ، ص ۸۳ / ۱۰۲۱۱
 3 بیت ... شناخت : MN ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ / ۳۱۴۲ : MA ، ص ۸۳ / ۱۱
 9-10 حق ... جوست : MN ، ج ۱ ، ص ۱۵۵ / ۲۵۱۹ - ۲۵۲۰ :
 MA ، ص ۶۷ / ۶

وَسَفَرَاقِ اسْتَفَرَاقِ شَاهِدِ مَعْنَى خُوذْ رَا از دِيْذَهٗ نَا مَحْرَمَانِ نَادِيْذَهٗ
مَسْتُوْر مِيْ دَاشْت ، لَا بَلَكْ از دِيْذَهٗ مَرْدَمِ دِيْذَهٗ وَر نِيْز دِيْذَهٗ
مِيْ بَسْت وَنَادِيْذَهٗ آوَرْدَه دَر حَجَالِ جَلَالَتِ جَلَالِي مَتَوَارِي مِيْ بُوذ ؛ 3
چَنَانَك مِيْ فَرْمُوذ

شعر (هزج)

اَتَكْر دَر رَاهِ تُو نَا مَحْرَمَانْد ز جَامِ بَاذَهٗ چَاذَر مِيْ تُوَان كَرْد 6
وَ نَمِيْ خَوَاسْت كِه جَمَالِ بَاكَمَالِ خُوذْ رَا هَدَفِ سِهَامِ نَظَرِ آن نَا مَحْرَمَانِ
نَا قَصْ كَنْد تَا از غُلُوْ عَامَهٗ وَ قَبُوْلِ مَرْدَمِ خُوذْ كَامَهٗ وَ صَدَاعِ اجْتِمَاعِ
اَغْيَارِ آزَاذِ وَ فَاَرِغِ بَاشْد وَ آنَا نَكِهٗ مَحْرَمِ حَرَمِ حَضْرَتِ او بُوذَنْد بِقَدْر 9
الَا مَكَانِ وَ عَنَايَهٗ مَن لَهٗ اَلْعِيَانِ از رَاهِ پَنَهَانِيْ مَشَاهِدَهٗا مِيْ كَرْدَنْد وَ از
رَحْمَتِ خُوذْ آنِجِ مِيْ نَمُوذ مِيْ دِيْذَنْد

شعر (رمل)

غَايَتِ غَيْرَتِ حَجَابِ دُوَسْت شَدْ زَانِ چَنِيْنِ غَيْرَتِ نَمِيْ بِيْنْد تَرَا
وَ هِمِچَنَانِ اَكْثَرِ اَعْمَارِ بَتَفَرَجِ اسْفَارِ وَ مَطَالَعَهٗ اسْفَارِ اسْرَارِ مَشْغُوْلِ
مِيْ بُوذ ؛ هِمَانَا كِه دَر آن اَيَّامِ اِتْتِفَاقِ چَنَانِ اِفْتَاذِ كِه اصْحَابِ كَرَامِ 15
وَ حَضْرَتِ كَرَاكَا وَ فَقِيْرَهٗ عَابِدَهٗ خُوْش لَقَايِ تَوَقَاتِ بَدَارِ الْعَزِّ اَمَاسِيَهٗ
رَسِيْذَنْد وَ آن زَمَانِ خُدْمَتِ مَلِكِ الْخُلَفَا ، مَقْبُوْلِ الْاَوَلِيَا ، جَامِعِ

3 حَجَالِ KZ : بَجَالِ B || 7 نَظَرِ آن KB : نَظَرَاتِ Z || 13 غَيْرَتِ KB :

مَبْرَتِ Z || b نَمِيْ بِيْنْد Z : نَمِيْ بِيْنْد KB

فنون الفضایل ، مولانا علاء الدین آماسیوی ولد بیرام رحمة الله علیه در
 قیدِ حیات بود و صاحب قبولِ آن دیار و برداردِ عظیم داشته
 3 باطراف خلفا فرستاده بود و مریدانِ کامل و یارانِ فاضل و زهاد
 عامل ملازم و مصاحبِ خدمتش بوذندی ؛ چنانکه املاکِ افلاک
 بر طهارتِ سرشان بر شک بوذندی و از سرِ ارادت مریدِ سرِ آن
 6 عزیزان شدند ؛ نه چندان خدماتِ موفور بتقدیم رسانیدند و تعظیم
 کردند که توان گفت ؛ مگر حضرت چلبی را بسببِ تغییرِ آب و هوا
 عارضه عارض گشته مزاجِ مبارکش منحرف شد ؛ همانا که اطبای
 9 شهر جهتِ حفظِ مزاج بطریقِ مداوات بمداومتِ مداومِ ممزوجِ ترغیب
 دادند و البته خدمتِ مولانا علاء الدین میخواست که دایم صایم باشند
 و رعایتِ دقائقِ ظاهر کرده بدعوتِ خاق مشغول شوند ؛ از آن حالت
 12 انفعال نموده اعتراض کردن گرفت و مریدی چند موافقتِ شیخِ خود
 کرده مرافقت بشیوه^۱ منافقت نمودند و جماعتی از یارانِ خیر و درویشان
 فقیر که بنورِ بصیرت باطنشان بصیر بود نظر بر باطنِ طاهرِ عارف
 15 کرده بصورتِ ظاهر نپرداختند و چون این خبر بسمعِ مبارکِ چلبی
 رسید متغیّر گشته برخاست و در خلوتخانه در آمده قرب پانزده روز
 طعام نخورد و شربتِ آب نچشید ، چه حضرت کراکا و یاران بسی
 18 لا بها کردند و زاریها نمودند تا لقمه افطار کنند ، اصلاً ممکن نشد ،
 فرسود که یاران ما را تصور چنانست که غذای ما همین شراب و کبابست
 و حیات ما از آبست و از اطعامِ طعام انا ابیت عند ربی غافلند و نمی

1 بیرام KB : بیرم Z || 2 بردا KZ : برجا بز B || 5 مرید سر آن KB :

سر مریدان Z || 9 مداوم KB . Z || داند KB : دارند Z || 12 مرافقت Z : KB —

بشیوه BZ : بشره K || 14 که KB : Z — || 17 چه KZ : B — || 19 ما KZ : B —

- دانند که ما از شرابِ دیگر مستیم و قیاس از حالِ خودِ میگیرند ؛
 چه اگر روزی چند تسلس و تنمّس نکنند و زرق نورزند ، هیچ رزق
 نیابند و کسی بذیشان سلام ندهد و شیخیشان نماند و اگر پنج روز 3
 نخورند بیمِ آنست که هلاک شوند ؛ همانا که روزِ شانزدهم جمعه بوده
 جماعتِ اکابر در صفّهٔ زاویه جمع نشسته بودند ؛ چون سماع برخاست
 و مولانا علاءالدین سماع را گرم می راند ؛ از ناگاه حضرت چلبی 6
 برخاست و از خلوت بیرون آمده چنان نعرهٔ بزد که همگان بیخود
 شدند و دَوَرِ سماع را باز گونه گردانیده شورهای شیرانه کرده شیرین
 رباعی فرمود و گفت 9

شعر (رباعی)

- آنها که بر آسمانِ دولت ماهدند بر تختهٔ شطرنجِ ملامت شاهدند
 و آنها که ز سرِ این سخن آگاهند گمراهِ خلائق اند و خود بر راهند 12
 وبعد از ساعتی دیگر باز رباعی فرمود و گفت :

شعر (رباعی)

- آنان که در راه بی تلبیس اند 15
 اندر نظرِ اهلِ صفا ابلیس اند
 در مسطرِ عاشقان اگر راست روی
 در صفحهٔ تو آیتِ راست بنویسند 18

- و خود را از دریچهٔ صفه بر روی جویِ روانِ عظیم پرتاو کرد و آن روزها غلبهٔ آب تا حدّی بود که چرخهٔ دولاها و آسیابها را سیلاب خراب کرده بود و مقدارِ قدّ نیزهٔ آب بالا برخاسته ؛ همچنان یارِ 3 ربّانی مولانا عماد الدین ولدِ قُردی و شیخ حسام الدین بگی رَحِمَهُمَا اللهُ که از اکابرِ شهر و کبارِ احرار و کُتّابِ اسرار بودند ، در عقبِ چلبی 6 در آب جَسْتند و حضرتِ چلبی چندانک دو تیرِ پرتاو بر روی آب رفته بود مذکور عماد الدین و حسام الدین چنان روایت کردند که چون بحضرتِ چلبی رسیدم ، دیدم که بر روی آب مربع نشسته بفرغت می رفت ؛ بانگی بر من زد که هی عماد ! بچه آمدی و از جانِ من چه 9 میخواهی ؟ چندانک می گویم که از تنگی وجود و ننگی اهلِ جحود برّهم و از محبسِ دنیا بجهنم میسر نمی شود چه می باید کردن ؟ عماد الدین گفت : فریاذ کردم و حسام الدین بگی نعره ها زد که وجودِ مبارکِ 12 شما رَحِمَةُ اللهِ الْعَالَمِينَ است حَسْبَهُ اللهُ تعالی بجانِ مقدّسِ خداوندگار که از آب بیرون آئی و خدمتِ کراکارا از غم خلاص دهی و یارانِ 15 عاشق را از دیدارِ خود محروم نکنی ؛ چون از آب بیرون آمد ، همانا که جویِ خون از دینهای احبابِ روان دینده اصحابِ بجمعم سر برهنه برابر دویزند و از سهواتِ انکار و هفواتِ استکبار استغفار کرده 18 سر نهانند و چندانک مولانا علاء الدین تضرّع و تذلل نمود در محلّ قبول نیفتاد ؛ اشارت کرد که یک خیک شرابِ ناب حاضر کنند ،

1 صفه KZ : — B || 6-7 چندانک ... حسام الدین || KZ : — B || 7

چنان KZ : چندان B || 10 می خواهم Z : می خواهید KB || و ننگی KZ : ننگ B ||

12 KZ : — B || 14 خدمت Z : حضرت KB || 15 آب KB : جوی Z || جوی

خون KB : خون جوی Z || 17 سهوات BZ : سهوات K

وخال این است که چندین روزها طعام ناخورده بود و آسایش خواب
ناکرده دهانه خیک را در دهان مبارک خود نهاده بیکبارگی در
کشید و بساع شروع کرده قیامتی برخاست؛ فرمود که این غزل را 3
بگویند که

شعر (هزج)

بسوزانیم سودا و جنون را در آشامیم هردم موج خون را 6
حریف دوزخ آشامان مستیم که بشکافند سقف سبز گون را
شراب صاف سلطانی بریزیم بخوابانیم عقل ذو فنون را
الی آخره 9

شورهای عظیم کرده این رباعی را فرمود و ختم سماع کرد

رباعی

تاجان بوزم جز غم جانان نخورم از فضل نه لافم و غم آن نخورم 12
علم و هنر من قدح می باشد و آن نیز بجز از کف سلطان نخورم
(۳۵/۸) الحکایه : همچنان منقولست که در آن ایام چلبی محمد
بگ ولد طورمطای رحمه الله که امیر شهر بود و یگانه دهر، اجتماع 15
عظیم کرده حضرت چلبی را سماع داده بود و خدمت مولانا علاء الدین
با اصحابش پیش از آنکه ازاله وحشت کنند، حاضر آمده بودند؛
و همچنان از هیبت چلبی آفریده را مجال سخن نبود؛ بعد از آنکه 18

T, II, 339 ; H, 337

۵۸۴ K آ ۲۳۰ B ب ۲۴۹ Z ۳۵/۸

۱۱ a صاف K : صافی Z : صاف صرف B || 13 a هنر KB : هنری Z

14 الحکایه KZ : B —

- قرآن خواندند و مثنوی خوانی و غزلیات بآخر رسید ، مولانا علاء الدین بطریق نیاز گفته باشد که حضرت چلبی درین باب معانی فرماید تا اکابر مستفید شوند ، از آنک چشمه معانی از خاندان مبارک شما جوشیده است و ینبوع حکمت الهی وجود پر جود شماست ؛ جواب فرمود که الحاله هذه معانی و معرفت از کجا بگویم ، از مقامات و حالات خود و یا از حال و مقام شما ؟ چه اگر از حالات خود خبر دهم 6 و مقالات گویم شمارا و امثال شما را در آنجا گنجائی و مدخلی نیست و هرگز صعه ضعیف ، حریف های شریف نتواند بوذ و در اوج هوای هویت همایون پرواز نتواند کردن و اگر مرتبت و حالت تو شرح 9 دهم ، نسبت بحالات ما بغایت دون و پست افتاده است و مرا از اعلی بادی تنزیل کردن لازم نیست و کبری نکند و حالات ما از مقیاس قیاس اهل و سواس بیرونست 12

شعر (رمل)

- تو قیاس از خویش می گیری ولیک دور دور افتاده بنگر تو نیک بعد از آن فرمود که زهی عین عظیم که مثنوی ما را می خوانی و در سر سیر آن اصلا سیری نداری و از مقصود آن کتاب بی خبری ؛ کاشکی نمی خواندی تا آن کتاب ترا می خواند و در عین آن نادانی ما را می دانستی 18

2 که Z : + تا KB || 5 بگویم KZ : فرودیم B || 6 و یا KZ : و B || حال و مقام KZ : حالی مقام B || چه KZ ~ اگر B || 8 حریف BZ : K — || 9 حالت BZ : حالات K || 11 لازم KZ : لازمی B || قیاس KZ : قابل B || 16 سیری KZ : سیر B

14 تو قیاس ... نیک : MN ، ج ۱ ، ص ۱۷/۲۴۶ ، MA ، ص ۱۱/۷

شعر (رمل)

خویش را نادان و مجرم گو مترس تا نذر دزد از تو ان استاذ درس
 چون ملا بک گوی لا عِلْمَ لَنَا تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا 3
 همان بوذ که بر خاست و بسماع شروع کرده < این > رباعی را فرمود

رباعی

عشقی نه باندازهٔ ما در سرِ ماست 6
 وین طرفه که بارِ ما فزون از خرِ ماست
 و آنجا که جمال و حسنِ آن دلبرِ ماست

9 ما در خورِ او نه ایم ، او در خورِ ماست

عاقبة الحال بعد از آنک حضرتِ چلبی عزیمت نمود ؛ اندک اندک
 صدارتِ آن عزیز بحقارت مبدل شد و دو نوبت بزایه اش آتش افتاده
 بکلی سوخت و جماعتی که ظرفداری او کردند در مدتِ قلیل از آنها 12
 یکی نماند و یارانی که بعلم و عمل ممتاز بوذند از مذکور اعراض کرده
 بتازگی بحضرتِ چلبی مرید شدند و آن بزرگ با اتباعِ خود چنان
 شدند که گوئیا هرگز نبوذند 15

5 رباعی KZ : شعر B || 8 و KB : — Z || 9 نه ایم KZ : + و B ||
 11 صدارت KZ : صدارت B || 13 و یارانی که KZ : — B

2 خویش را . . . درس : MN ، ج ۴ ، ص ۳۶۰ / ۱۳۸۷ ؛ MA ،
 ص ۱۸ / ۳۶۰

3 چون . . . علمتنا : MN ، ج ۳ ، ص ۱۱۳۰ / ۶۴ ؛ MA ، ص ۲۲۱ / ۲

شعر (رمل)

نازنینی تو ولی در حدّ خویش الله الله پا منه از حدّ بیش
 3 گر زنی بر نازنین تر از خودت در تگّ هفتم زمین زیر آردت
 این نشانِ خَسَف و قَذَف و صاعقه شد بیانِ عزّ نفسِ ناطقه
 گرچه با تو شه نشیند بر زمین خویشتن بشناس و نیکوتر نشین

6 (۳۶/۸) الحکایه : همچنان عارفِ ربّانی مولانا سراج الدینِ
 مثنوی خوان رحمه الله روزی در مجمعِ یاران روایت کرد که در حالتِ
 جوانی خدمتِ مولانا علاء الدینِ اماسیّه در بندگی چلبی حسام الدین
 9 رضی الله عنه ملازمتِ عظیم می نمود و نیکو خدمت می کرد و در اتمامِ
 خرده، بندگی بغایت می کوشید و در اوقاتِ فرصت مثنوی را سماع
 می کرد و بجدّ تمام می خواند و مرا در خواندنِ مثنوی شریکِ خود
 12 کرده بود؛ بعد از مدّتی او را داعیه، آن شد که سفر کند و باز بمقامِ
 مألوفِ خود رود؛ حضرتِ چلبی حسام الدین فرمود که وقتِ سفر
 نیست؛ همچنان سالی چند مصاحبِ اصحابِ باش، آنکه تو دانی؛ البته
 15 استدعا نمود که بروذ؛ بدستخطِ مبارکِ خود اجازتِ او را نبسته
 خلافتش داد و فرجی پوشانیده بطرفِ اماسیّه روانه کرد، بعد از آنکه

T, II, 341 ; H, II, 339

۳۶/۸ Z ۲۵۰ B ۲۳۰ K ۵۸۶

b 2 بیش BZ : پیش K || 6 همچنان BZ : K || 7 رحمه الله KZ : B —

9 رضی الله عنه KZ : B — || 13 مألوف Z : KB — || 15 مبارک KBbZ : B —

16 پوشانیده KB : پوشانید Z

2 - 4 نازنینی ... ناطقه : MN ، ج ۱ ، ص ۲۳۰۵ - ۲۳۰۶ ،

۳۳۰۸ MA ، ص ۸۷ / ۱۰ - ۱۱

5 کرچه ... نشین : MN ، ج ۲۰ ، ص ۲۶۵ / ۲۶۱ MA ، ص ۲۷ / ۱۱۲

عزیمت نمود حضرت چلبی فرمود که در یغا غوره^۳ این مرد رنگ گرفت، اما نیک شیرین نشد و زود از نظر آفتاب بسایه گریخت، می ترسم که بزخم عارفی غیوری گرفتار شود و انجام حال آن یگانه^۳ چنان شد که فرموده بود و بیان کرده شد

مصراع (مضارع)

خود کشته عاشقان را در خونشان بشته^۶
و آنگاه بر جنازه هر یک نماز کرد؛ خود پیوسته عادت شیران
و شیر زاذگان همین بوذه است و آن حکمت را که سر قدرت
ایشان دانند^۹

شعر (هزج)

ترا ای عشق چون شیری نباشد عیب خون خواری
که گویند شیر را هرگز چه شیری تو که خون خوردی^{۱۲}
بهر دم گویند جانها حلال باذ خون ما
که خون هر کرا خوردی خوشش حتی ابد کردی
و همچنان حصه ما ازین قصه آنست که با مردان حق نشاید پنجه^{۱۵}
زدن و مقابله کردن و بحالت مختصر خود مغرور شدن و استغنا نمودن
که در راه معنی از استغنا و استکبار شوم تر کفری نیست؛ پیوسته

۳ بزخم Z — KB ۶ خونشان KB : خون خود Z ۷ کرد KB : کرده Z ۸

و آن KZ : و این B ۱۱ خواری KB : خوری Z ۱۵ قصه KZ : B —

از عاقبتِ کار و خاتمتِ اعمار هر اسان باید بودن و از حضرتِ ربِّ العباد
ساعةً فساعةً معاونت و استمداد باید طلبیدن تا از عنایتِ اهلِ رشاد ارشاد
یافته با کتسابِ زادِ معادِ خود مشغول شوند و دایما در طلبِ توفیقِ حق
باشند و آن توفیق را هم از عنایت و موهبتِ ایشان دانند

شعر (رمل)

جهدِ بی توفیقِ خود کس را مباد در جهان و الله اعلم بالسداد
جهدِ فرعونِی چو بی توفیق بود هر چه او میدوخت آن تفتیق بود
چه بی عنایتِ مردان هیچ کسی را از خطراتِ خطیئاتِ امانی نیست و بی
امان و ایمان ایشان هیچ سالکی ایمان بسلامت نبرده است؛ شیخِ ما
رَفَعَ اللهُ قَدْرَهُ فرمود که عنایتِ بی طاعت سود کند، اما طاعتِ
بی عنایت سود نکند و دستگیر نشود و اگر از کمالِ عنایتِ مشایخ
هر دو باشد و عنایت در عنایت، نُورٌ عَلٰی نُورِ (۳۹/۸) خواهد بودن؛
کَمَا قَالَ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ

شعر (رمل)

بی عنایاتِ حق و خاصانِ حق گر مَلَكٌ باشد سیاهستش ورق
تَرْكِ مَكْرِ خویشتن گیرای امیر پا بکُش پیشِ عنایتِ خوش بمر
بلکِ مرگش بی عنایت نیز نیست بی عنایتِ هان و هان جائی مه ایست

۶ a خود BZ : تو K 7 a چو KZ : — B 8 کسی را KZ : کس را B ||
11 عنایت BZ : — K 12 - 13 کا قال ... سره KZ : — B 15 a عنایات BZ : عنایت K ||
16 b بمر KB : + شعر Z

6-7 جهد ... تفتیق بود : MN ، ج ۳ ، ص ۸۳۹/۴۷ - ۸۴۰ : MA ،
ص ۲۱۲/۲۱۳

15 بی عنایات ... ورق : MN ، ج ۱ ، ص ۱۸۷۹/۱۱۴ : MA ، ص ۲۰/۴۹

16 تَرْكِ ... بمر : MN ، ج ۶ ، ص ۳۷۹۷/۴۸۹ : MA ، ص ۴/۶۴۲

17 بلک ... مه ایست : MN ، ج ۶ ، ص ۳۸۴۲/۴۹۲ : MA ، ص ۵/۶۴۳

(۳۷/۸) الحکایه : همچنان اصحابِ قدیم طُوبَى لَهُمْ وَجَنَّةُ

- النَّعِيمِ روایت چنان کردند که روزی حضرت چلبی در عراقِ عجم
بر لبِ آبِ کُر سیران می کرد ؛ از ناگاه شوری بکرد و خود را در آن
آبِ روان انداخته ، گوئیا عَمْدی بود که بر روی آبِ روانه می رفت
و گویند : عظمتِ آن جوی بغایتی است که اشترانِ بزرگ و پیلانِ
سُترُگ درو چون چند پشه و موری نمودی ، همچنان عنایتِ حق آب را
در تحتِ او ، تحتِ او ساخته بود چنانکه هوا را در تحتِ سلیمان از کمالِ بختِ او
تحتِ تحتِ او ساخته بود و همچنان آبِ دریا را مرکبِ مسیح علیه السلام
کرده و هوای هفتم را براقِ حضرتِ مصطفی علیه السلام کرده بود
وازین قبیل معجزات و کراماتِ انبیا و اولیا را علیهم السلام از حدّ
بیرون بوده است آمَنَّا بِمَا فِيهِمْ وَصَدَّقْنَا عَمَّا صَدَّرَ عَنْهُمْ
وَمَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ

شعر (رمل)

- مستی دل را نمی دانی که کو وصفِ او از زرگسِ مخمور جو
چون ز ذاتِ حقِ بعبیدی وصفِ ذاتِ باز دانی از رسول و معجزات
معجزاتی و کراماتی خفی برزند بر دل ز پیرانِ صنی
برزند از جانِ کاملِ معجزات برضمیرِ جانِ طالبِ چون حیات
که درو نشان صد قیامت نقد هست کمترین آنکه شود همسایه مست
پس جلیسِ الله گشت آن نیکبخت کو بپهلوی سعیدی بُرد رخت

T, II, 344 ; H, II, 341

۵۸۸ K T ۲۳۱ B T ۲۵۱ Z ۳۷/۸

8 تحت تحت KB : تحت Z || 9 علیه السلام KB : 14 a دانی KB : بینی Z

19-14 مستی ... رخت : MN ، ج ۶ ، ص ۱۲۹۸/۳۴۸ - ۱۳۰۰ ، ۱۳۰۹ ،

۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ ؛ MA ، ص ۲۳/۵۸۳ - ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۵

همچنان حضرت چلبی تا مقدار فرسنگی رفته بود و یاران بر لبِ جو
 فریاد کنان و سینه زنان می دویزند و از بیرون آب خاک بر سر می کردند
 و از هوای او در آتش شوق می سوختند و لایها می کردند و حضرت
 خداوندگار را شفیع می آوردند تا بیرون آید؛ آن کریم ابن الکریم از کرم
 عیم عنایت فرموده قدم بر روی آب نهاده و بیرون آمد و یاران را دلدارها
 فرموده حیات نو بخشید و بطریقِ لاغ می فرمود که این چنین جوئی
 بزرگ مردم کوچک را چون غرق نمی کند، اما نیل چه کند که بموسی
 مطاوعت نماید و بنده فرمان نشود و آتش نمرود خلیل جلیل را
 گلزاری نکند و منقاد نشود و باذر صرصر هود نبی را مسخر نشود
 و هوا از هوای او سلیمان هوا شکن را مطیع نبود؛ چنانکه حضرت
 جدّم فرمود :

شعر (رمل)

خاک و باذر آب و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند

و اینچنین کرامات و مقامات که مرتبه اقطاب کرام است و افراد عظام
 که ابدالان حق و اوتاد الارض اند و هر کاملی را اینچنین کمال دست
 نمی دهد اللهُ یَجْتَنِبِ الْیَمَ مِنْ یَشَاءُ (۱۳/۴۲) ، و این از خصایص
 حضرت مولانا است که وارث اسرار حضرت رسول الله است و بسالت او
 باصالت او بنو رسیده قدس الله سره و اقاض علی التّابعین له
 برّه ، آمین یاربّ العالمین

6 لاغ می فرمود KZ — B 7 بموسی BZ: علیه السلام + K 13 و KB : — Z

بحق : KZ — B 14 و اینچنین Z : اینچنین KB 13 KB : شکر

(۲۸/۸) الحکایه : همچنان خدمتِ امیرِ یگانه چلبی پولاد بگت
 ولدِ نورالدینِ جیبجه رحمه الله که از اکابرِ زاذگانِ روم بود و از جمله
 مقربانِ غازان خان و از معتقدانِ خاندان ، چنان روایت کرد که شبی در
 بندگیِ حضرتِ چلبی در قلعهٔ قره حصارِ دوله با اولادِ صاحبِ فخرالدین
 و نوابِ ایشان صحبتِ کره بودیم و بتناولِ رَحیقِ عتیق و جامِ عقیق
 مشغول شده ؛ همانا که دوستگانیِ پر برکف گرفته فرمود که تصورِ
 هوامِ عوام که کالانعام اند آنست که عارف را شرابِ خوار می گویند
 و طعنه می زنند ، حاشا که ما شرابِ خواریم و همرنگشِ مردم باشیم ؛
 همگان حیران گشته ساکت شدند ؛ همچنان مگر در ضمیرِ اولادِ صاحب
 گذشته باشد که ما درین کار و مثلِ او پادشاهی درین کار ! پس فرقِ
 میان ما و او چیست ؟ همانا که من بنده را اشارت کرد که پیشتر آ ! باری
 بنگر که این شرابست یا چیزی دیگر ؟ برخاستم و بادبِ تمام پیشتر
 رقم ، دیدم که در کاسهٔ دوستانی چیزیت مایعِ بسانِ عسلِ آتش دبنده
 و اما مثلثِ غلیظ ؛ فرمود که بخور ! انگشتی بر گرفتم ، دیدم که شرابِ
 حُمَاضِ خاص بود

شعر (رمل)

در خراباتِ آمذی شیخِ اجل از قدومتِ جملهٔ میبها شد عسل

T, II, 346; H, II, 342

۲۸/۸ Z ۲۵۱ ب B ۲۳۱ ب K ۵۸۹

1 الحکایه KB : — Z || 3 خاندان KZ : — B || 4 قره حصار KZ : قر حصار B ||
 6 دوستگانی KZ : دوستکان B || 7 آنست KB : — Z || 10 پادشاهی KZ : + هم B ||
 فرق KZ : — B || 11 آ KZ : آی B || 12 چیزی B : چیز KZ || 14 فرمود KZ : فرموده B

17 در خرابات ... عسل : MN ، ج ۲ ، ص ۳۴۲۱/۴۳۹ ، MA ، ص ۱۲/۱۸۱

فی الحال حال بر من گشت و در سجده افتاده زمانی بیخود ماندم ؛
فرمود که ما این جنس شراب می خوریم

شعر (هزج)

3

آن می که تو می خوری حرام است ما می نخوریم جز حلالی

همان لحظه اولادِ صاحب و حاضرانِ مجلس بجمعهم سر باز کرده بنده
و مرید شدند و از آن ضمیرِ گول گیر استغفار کردند ؛

6

(۲۹ / ۸) همو گفت : شبی دیگر بذوقِ عظیم مشغول شده بودند ؛

همانا که ساقی کاسه^۱ را پر کرده بدستِ مبارکِ چلبی داد ؛ فرمود که
ازین آبک قوی ملول شدیم و تصورِ شما آنست که ما از شراب مستیم
یا مستی^۲ ما موقوفِ آبِ انگورست ، بلکه شراباتِ عالم از پرتوِ جانِ
ما مست می شوند و مردم را مستی می بخشند

9

شعر (رمل)

12

باده از ما مست شدنی ما ازو قالب از ما هست شدنی ما ازو

و آنگاه کاسه^۳ شراب را بر سرِ مبارکِ خود فرو ریخت و ما همگان
منتظر ایستاده تا چه شود ؛ گوئیا که در آن کاسه قطره^۴ آب نبود ،
چه تمامت در سرش چنان غرق شد که اثری پیدا نشد و چنگره^۵ بر
زمین و جامه اش نچکید و این از غرایبِ کراماتست

15

1 کشت KZ : گذشت B || 3 شعر KZ : — B || 10 پرتو KZ : این تو (!) B ||

11 می بخشند B : بخشند KZ || 14 وانگاه KB : وانکه Z || شراب را BZ : شراب B ||

16 اثری KZ : آن را B || 17 و جامه اش KZ : بر جامه اش B

- (۲۹/۸) همو روایت کرد که روزی در حضرت چلبی با اولادِ صاحبِ در قلعهٔ قلعهٔ قره حصارِ دوله در سرای سلطان علاء الدین کیقباد رحمه الله عشرت می‌کردیم ؛ همانا که ثلثِ شب گذشته بود ؛ از ناگاه چلبی برخاست و بیرون آمد ؛ فرمود که تا کسی نباید و آن شب بغایت تیره و تاریک بود و اجازت نداد که شمع می بگیرند و کسی در خدمتش بیرون آید و یکساعتِ رصدی توقف فرموده عودت نکرد و ما از انتظارِ او عاجز شدیم و بیخود وار شمع می بدست گرفته من بنده بیرون جستم تا جست و جوئی کنم ؛ تمامتِ کوشکها و پاس‌بانخانه‌ها را گشتم ؛ هیچ در نیافتم که چه شد و بخدمتِ امرا خبر کردم که حضرت چلبی پیدا نیست ؛ فریاد کنان از سرا بیرون دویزند که مبادا از کنگرهٔ برج فرو افتاده باشد و یا در جایی آسایش کرده و قریبِ بیست رسی کس شمعها و مشعلها گرفته طلب می‌کردیم ؛ از ناگاه بگوشتم آواز چلبی رسید که هی بولاذ ! چه می‌طابی ؛ باتفاق مستمعِ آن آواز شدیم ؛ دیدم که آوازِ حضرت چلبی از بامِ سرای قلعهٔ زیرین بالای آید ؛ در قلعه را باز کرده آهسته آهسته فرو دویده می‌بینم که حضرت چلبی بر بامِ سرای ما فارغ البال ایستاده تبسم می‌کند که یعنی ترسیدیت که من افتادم و هلاک شدم ؛ همگان سر نهاده گفتیم این قوت و این قدرت مقدور بشر نیست ؛ زهی آنچنان پذیرا پسر که چنینها می‌کند ؛ فرمود که

T, II, 348; H, II, 344

۲۵۱ Z ۲۳۲ B آ K ۵۹۱

- 1 همو KZ : همچنان B || 2 قلعه KB : — Z || قره حصار K : قر حصار BZ
 10 سرا KZ : سرای B || مبادا Z : — KB || 11-12 بیست سی B : بیست سی B
 13 بولاذ KB : بود (!) Z || 13 حضرت Zh : — KBZ || 14-15 قلعهٔ زیرین ...
 بینم که KBZh : — Z || 6 حضرت چلبی KB : — Z || 8-9 قوت BZ ~ قدرت K

اغلبِ حالاتِ مردانِ همه محالات است و معجز از آنست که تا عجزِ عاجزانِ امتِ پیشِ قدرشان پیدا شود و عظمتِ صاحبِ قدرت را دانسته عجزی پیش آرند تا مستوجبِ عنایت و رحمت شوند و این قدر حالت و کرامت باز بیچه، عارفانست و ظرافت است؛ چه کمتر مرغی ازین کوه بدان کوه می‌پرد و تخته پاره، بر روی آبِ روان روانه می‌شود، قدرت و قوتِ مردانِ پاک باز در آنست که مریدِ خود را بی‌خبر او بخدا رساند و کارهای او را تمثیل دهد تا مراداتِ دینی و دنیائی او بحصول پیوندد و او را روزِ جزا شفیعِ شفیق شود، چنانکه فرمود

شعر (مجتث)

چنین بود شب و روز اجتهاد پیران را
که خلق را برهاند از عذاب و فساد

کنند کارِ کسان را تمام و بر گذرند
که جز خدای نداند زهی کریم و جواد

(۴۰/۸) الحکایه : همچنان قدوة الخلفا اخی امیر احمد پاپرتی
رحمة الله علیه که از اکابرِ زمان و مشهورِ جهان بود چنان روایت کرد که روزی با جمعِ یاران در بوستانی صحبت کرده بودیم و دوستانی چند مسافر رسیده از ناگاه دیدم که یکسواره حضرتِ چلبی عارف

T, II, 350 ; H, II, 346 ۴۰/۸ Z ۲۵۲ ب B ۲۳۲ K ۵۹۲

1 هم KZ : B 4 باز بیچه KZ : B — ظرافت است KZ : ظرافتست B
5 روانه KZ : روان B می شود KZ : + و B 6 قوت KZ : B — باز KB
+ باز Z 10 و B : KZ 14 الحکایه K : BZ — 16 یاران KBZh : Z —
17 که MB : Z — یکسواره BZ : یکسوار K

رسیده سلام کرده و از اسب زیر آمده زمانی منقبض بنشست و بهیچ
 کسی نپرداخت وزیر لب دم بدم چیزی می گفت ، اما من فهم نمی
 کردم ؛ من بنده پیش رقم و سر نهاده بطریق انبساط از آن انقباض 3
 استفسار کردم ؛ فرمود که زن کیغاتو پاشا خاتون که محبوه من بود
 ازو خارج حرکتی دیده رنجیدم و بخشم تمام بیرون آمدم و رقم و خدمت
 پاشا خاتون در ارزن الروم می بود و از جمله محبان خاندان بوده حضرت 6
 چلبی را عظیم دوست می داشت و قبله خاکش اورا قبله جان خود
 کرده بود و مدتی مصاحب همدیگر بوده اجازت نمی داد که بقونیه رود
 و از حضرت سلطان ولد دعوت نامها می رسید و امکان عودت نبود ؛ 9
 همانا که حضرت چلبی سه شبانروزی افطار نفرمود ، صباحی هریسه
 درخواست کرده چون بطعام دست نهاد فرمود که دریغا نازنین پاشا
 خاتون مرد و دست از طعام برداشت و گریه عظیم کرد ؛ مادرین 12
 حیرت فرو مانده بودیم که همان ساعت قاصدی از در در آمد که نایب
 خاتون می رسد از اسب فروز آمده سر نهاد و مکتوبی بدست چلبی
 داد که خدمت پاشا خاتون لایها نموده عذرهای خواهد و حضرت 15
 چلبی را می خواند ؛ از حد بیرون رفته کرده و تالسمی عظیم نموده
 فرمود که دریغا یار نازنین ، دریغا بانوی روی زمین ! و این ابیات را گفت :

شعر (رمل)

ای دریغا ای دریغا ای دریغ کانچنان ماهی نهان شد زیر میغ

1 رسیده BZ : رسیده K || زمانی KBZh : — || 2 چیزی KZ : — B ||
 9 بوده KB : بود Z || 8 که KZ : — B || 12 کرد Z : کرده K — B || 14 اسب BZ :
 + فرو K || 17 که KZ :

11 ای دریغا ... میغ : MN ، ج ۱ ، ص ۱۰۵ / ۱۷۲۳ : MA ، ص ۴۵ / ۲۵

مملکت کآن می نمازند جاودان ای دلت خفته تو آن را خواب دان
ملک را تو ملکِ غرب و شرق گیر چون نمی ماند تو آن را برق گیر

- ۳ اخی گفت: من بنده سر نهادم و از سر آن حالت باز پرسیدم؛ فرمود که
پاشا خاتون ما که مکتوب فرستاد از عالم در گذشت و تابوت او را
دبدم که غیبیان می بردند؛ حاضران متحیر و متحسّر گشته تاریخ وفات
۶ مرخومه را نبشتند؛ هماندم سوار گشته مصحوب نایب خاتون عزیمت
نمود و ما در بندگی چلبی بعزا با هم رفتیم؛ چون بارزن الروم رسید،
روز هفتم مرخومه بود؛ کافه امرا و خواص او برابر آمده فریادها
۹ کردند و سر در قدم چلبی نهاده نواحان مرثیه ها می گفتند و حضرت چلبی
بسر وقت او درآمده شورهای عظیم کرد و چنانک بر بالای تخت خفته بود
بکنار گرفته زلت او را بجل کرد و عفو فرمود و این دو رباعی را
۱۲ گفت:

شعر (رباعی)

- با تیغ اجل جمله سپرها هیچ است
وین محتشمی و سیم وزرها هیچ است
۱۵
در نیک و بد زمانه کردم نظری
نیکبست که نیکبست دگرها هیچ است

a 1 جاودان KBZh: در جهان Z || 15 و متحسّر KBZh: Z || 6 نبشتند BZ:
نوشته K || 7 باهم Z: بهم KB || 10 درآمده Z: آمده KB || 15 و سیم KZ: سیم B ||
بد KB: بدی Z

1- 2 مملکت ... برق گیر: MN، ح ۵، ص ۲۹۲۷/۲۴۹، ۳۹۲۶؛ MA،

وباز گفت :

شعر (رباعی)

3 در دیست اجل که نیست درمانِ اورا بر شاه و وزیر هست فرمانِ اورا
کو آن ملکی که ملکِ کرمان می خورد امروز همی خورند کرمانِ اورا
همچنان در عرسِ چهل روز این رباعی را گفت :

شعر (رباعی)

5 شاذی مطلب که حاصلِ دهر غمِ نیست هر ذره ز خاکِ کِی قبادی و جیست
اسبابِ مراد و حاصلِ عمرِ دراز خوابی و خیالی و فریبی و دمِ نیست
9 همان روز بطرفِ قونیه عزیمت نمود

(۴۱ / ۸) الحکایه : همچنان روزی حضرتِ کراکا رضی الله عنها

در شهرِ توقات بحضرتِ چلبی از حدِ بیرون تعظیم می کرد و سر می نهاد ؛
12 خواتینِ کبار مثلِ گوماج خاتون و خواند زاده دخترِ معین الدین پروانه
و دخترِ شرابسالار و مستوفی و غیرهم اعتراض کردند و تشنیع زدند که
ماذرا نریزد که بفرزندِ خود سر نهد و تا این غایت عزت کند ، چه
15 اگر فرزندِ مقبل بماذرِ خود عزت کند و سر نهد و دستبوس کند که
در محلِ خودست و جایز داشته اند ؛ کراکا فرمود که حقِ علیمست وَهُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷/۶) که چون عارف را می بینم می پندارم که

T, II, 353 ; H, II, 348

۵۹۴ K ب ۲۳۳ B آ ۲۵۲ Z ۴۱/۸

1 وباز گفت KZh : BZ — 3 نیست KZ ~ درمان B || b و KZ : B — 7 - 8

اسباب ... نمود KZh : BZ — 14 نریزد K : نرسد BZh — 14 - 15 و تا این ...

نهد KZ : B — 15 که B : KZ —

حضرت مولاناست و تاب آن حالت بر جان من می تابد و مرا تاب آن
تاب نمی ماند ؛ ازین رو او را سر می نهم و من او را بجای فرزند نمی بینم
بلک او شیخ منست و مرا حضرت خداوندگار بنوحواله کرده است ؛
همانا که تمامت خواتین روز جمعه بجمعهم بجمعیّت سماع جمع آمد ، حضرت
چلبی تواجد و شورها نموده این رباعی را گفت :

شعر (رباعی)

ما جان لطیفم نظر در ناثیم در جای ناثیم ولی بی جائیم
از چهره اگر نقاب را بگشائیم هوش و دل و عقل جمله را بر بایم

همچنان چرخ زنان و زقص کنان همین رباعی را گفت :

شعر (رباعی)

در عالم ارواح بود مایه عشق باذیست لطیف در ازل دایه عشق
مانده خورشید همه جان گردد آنکس که فتاد بر سرش سایه عشق

همشان شرمسار گشته سر نهانند و استغفارها کردند و بسی عنرها
خواسته بانواع بندگیها نموده تحفه فرستادند

(۴۲ / ۸) الحکایه : همچنان خدمت ملک الخلفا شیخ امیره بگ
آبگری آبقاه الله تعالی روزی حکایت کرد که در جوانی من بنده
و اخی مظفر الدین و برادرم مجد الدین با درویشی محبت آورده میخواست

- که ما را علمِ کیمیا تعلیم دهد و باتفاق سوگند خورده بودیم که ازین سرّ کسی را اطلاعی نباشد و شب و روز در خدمتِ آن درویش جدّ بلیغ می‌نمودیم و مدتی درین کاری بودیم، چنانکه عاجز شدیم و آنچ 3
ما لابدّ آن کار بود بعضی دست می‌داد و بعضی عزیزالوجود بوده امکانِ حصولِ آن چیزها نبود؛ روزی آن استاد از ما زعفرانِ 6
حدید طلب داشته هر چهار بقویه آمذیم تا آن را حاصل کنیم؛ در خلوت جائی نزول کرده علی‌الصباح چون زیارتِ حضرتِ تربه^۱ مبارک آمذیم، از ناگاه حضرتِ چلبی از خانه^۲ خود بیرون آمده اخی مظفرالدین را از گریبان گرفته نفسی عظیم کرده گفت: ای خرا! 9
اگر کیمیا می‌خواهی کِشت کن و اگر سیمیا می‌خواهی عشقِ مولانا را پیش‌گیر! همانا که اخی مظفرالدین بیخود گشته همگان حیران گشتیم؛ 12
حضرتِ چلبی باز بخانه در آمد؛ چون از حضرت باز گشتیم محبتِ آن فلان را از قلبِ خود برون انداخته از پیشِ خود راندیم و اخی مظفرالدین برغبتِ تمام بزراعت مشغول گشته چندانی اسباب حاصل 15
کرد که توان گفت؟ و در اندک مدتی از منعمانِ متنعّم گشت

(۴۳/۸) همچنان هم خدمتِ مذکور حکایت کرد که من بنده و فخرالدینِ آبگری بعد از حضرتِ ولدِ عَظَمَ اللهُ ذِکْرَه بِحضرتِ چلبی اندکی انکار که داشتیم شبی در خواب می‌بینم که در کنارِ صهرائی 18

T, II, 355; H, II, 349

۴۳/۸ Z ۲۵۲ ب B ۲۳۴ آ K ۵۹۶

2 سر KZ : شهر B || اطلاعی Z : اطلاع KB || شب و روز KB : شب روز Z || در خدمت KZ : خدمت B || 4 عزیز KZ : B — || 6 داشته BZ : داشت K || 7 حضرت KB : Z — || 9 نفسی Z : + هی KB || کرده K : کرد BZ || 10 همانا که KZ : B — || 14 برغبت تمام KZ : B —

- خیمه^۳ بس عظیم و رفیع گرفته اند و حضرت چلبی در آنجا نشسته و درین صحرا مرغان بس لطیف مالا مال گشته ، می بینم که از ناگاه باذی عجیب می وزد و آن مرغان بیکبارگی نا پدید می شوند و باز مرغان دیگر از آن بزرگتر و لطیفتر صحرا را پرمی کنند و بالخان لطیف سرود می گویند ، از یکی می پرسم که آن اولین چه مرغان بودند ؟ گفت :
- آنجماعت اصحاب ولد بودند ؛ این مرغان دیگر مریدان عارفند ؛ فی الحال بیدار گشته خواب را بخدمت فخرالدین باز می گویم ؛ هر دو استعداد کرده بذوق تمام بطلب چلبی باقشهر می رویم ، همانا که چون از در زایوه در می آئیم می فرماید که این خران خواب نیز می بینند و هنوز نمی گروند ؛ فریاذ کنان و گریان ایمان آورده سر نهادیم ؛ تجدید عهد کرده از نو مرید شدیم
- 12 (۴۴ / ۸) الحکایه : همچنان بنده طالب ، مؤلف مناقب ، احمد افلاکی احسن الله الیه حکایت می کند که چون مصحوب حضرت چلبی قدس الله لطیفته بشهر تبریز وصول افتاد و اکابر شهر کما 15 ینبغی بندگیها نموده سماعها دادند ، آخر الامر خدمت اخی احمد شاه قزاق که از اعیان شهر بود جمعیتی عظیم ساخته اصحاب را بخانه برد و آن روز سایر بزرگان تبریز از علما و فقرا حاضر بودند و حضرت چلبی شورهای عظیم کرده اخی احمد شاه را بسماع کشید و در سماع 18 کلاه مبارک خود را بر سر او نهاده این بیت را گفت :

1 II, 356 ; H, II, 350 ۵۹۷ K T ۲۳۴ B T ۲۵۳ Z ۴۴/۸

3 عجیب KZ : — B 6 این KZ : آن B 7 می گویم KZ : کویم B

12 همچنان BZ : — K 15 خدمت KB : — Z 16 اعیان KB : عیان Z

عظیم KBZh : — Z

شعر (مضارع)

جانها دریغ نیست چه جای کلاه و سر

3 سِر جوی از سَران و بنه سَر ستان نظر

و احمد شاه سر نهاده جامهای خود را بگوبندگان بخشید و از حد بیرون ذوقها کرد؛ مگر جماعتی از محبان او بطریق نیاز از آن حالت او سؤال کردند؛ گفت: در اثنای سماع برابر حضرت چای 6 ایستاده بودم؛ در دلم بگذشت که آن کلاه را بمن می داد؛ چه اگر ندهد بعد از سماع از او درخواست کنم و باران را شکرانه دهم؛ آن بود که مرا بگرفت و در گوشت رازهای بوالعجب گفته کلاه را 9 بر سرم نهاد و من از آن قدرت بیخود شدم، باز عنایت او مدد حیات من گشته خود را جمع کردم، بصدق تمام ارادت آورده مرید شدم و بی قیاس بندگیها نموده تحفهای غریب فرستاد 12

(۴۵/۸) الحکایه: همچنان منقولست که تسخیر نفوس جباره مر حضرت چلی را بمثابتی بود که اگر فضلالی عالم و عرفای بنی آدم و عقلای دهر و رؤسایان زمان بخدمتش برسیدندی، از هیبت نظر پاک 15 او سراسیمه شدند و کسی را در حضور پر نور او مجال قتال و امکان بیان نبودی و از مهابت جان مقدس او چنان فیضی و گرمی بر جان حاضران حلول کردی که همگان سکران گشتندی و ذوقی شدند، 18

T, II, 358; H, II, 351

۴۵/۸ Z ۲۵۴ ب ۲۳۴ K ۵۹۸

3 جوی KZ: + و B || 7 دردلم Z: دروغم KB || 9 که BZ: — K ||
10 مدد KB: — Z || 12 شدم KB: شد Z || 13 الحکایه Z: — KB || همچنان KZ:
— B || 15 برسیدندی KB: رسیدندی Z || 18 هکان KZ: — B

مگر که اللهم بر سبیل آمیزش دفع دهشت کرده حضرتش سخنان عرفی و مقالات رسمی سر آغاز کردی تا مردم را یاره گفتن شدی و بر ضمائر مردم اطلاع عظیم داشتی و بعد از آنکه مطلع شدی هم بحرکتی بیرون شو کردی تا وقوع آن کرامات مخفی گشتی و از اظهار آن اسرار پیوسته مستنکف بودی و گفتی :

شعر (رمل)

آنکه واقف گشت بر اسرارِ هو سرِ مخلوقات چه بوذ پیش او
در درونِ دل در آید چون خیال پیش او مکشوف باشد سرِ حال

(۴۶/۸) الحکایه : همچنان جامع کتاب طوبی له و حسن مآب

(۲۹/۱۳) روایت می کند روزِ عرفة عیدِ اضحی در شهرِ سنه سبع عشر

وسبعایه در شهر سلطانیه اندر زاویه شیخ سهراب مولوی در بندگی حضرت

چلبی روح الله روحه با اصحاب کرام و اکابر عظام نشسته بودیم و هر یکی

بمطالعه کتابی و کاری مشغول گشته و حضرت چلبی بآسایش قیلوله رفته بود؛

از ناگاه سر مبارک بر داشته چنان نعره برد که از هیبت آن بر جای

خود خشک شدیم و باز بخواب رفت ؛ حاضران صحبت در حیرت

فرو ماندند ؛ بعد از آنکه از خواب فارغ شد ، بنده ، خاکی سر نهاد

و از آن حال باز پرسید ؛ فرمود که بزیارت حضرت تربه مبارک

۴۶/۸ Z ۲۵۴ ب B ۲۳۴ ب K ۵۴۱ T, II, 359 ؛ H, II, 352

b 7 چه KZ : B — 15 خشک KBZh : Z — در حیرت KZ : در صحبت B

17 حضرت ZB ~ تربه Z

7-8 آنکه ... حال : MN ، ج ۲ ، ص ۱۴۸۱/۳۲۷ ، ۱۴۷۹ ؛ MA ،

ص ۱۳۷ / ۵ ، ۴

- رفته بودم ؛ دیدم که ناصرالدینِ قِطّانیِ مولوی وشجاع الدینِ حنّاقی که
از یارانِ معتبر بودند ، گریبانِ همدیگر را گرفته بی فایده جنگی
می کردند ؛ بانگی برایشان زدم تا چنگک از همدیگر باز کردند و مرا 3
آنجاگاه دومرد ویک زنی صالحه دیدند ؛ فی الحال بنده مخلص تاریخِ
وقت را ثبت کرده چون بمبارکی بممالکِ روم رسیدیم و اتفاق چنان
افتاد که بشهرِ لاذیق رسیده خدمتِ یارِ عزیز ناصرالدینِ قِطّانی را 6
آنجاگاه یافته حضرتِ چلبی در میانِ اصحاب ازو سؤال کرد که
حکایتِ جنگِ شما با شجاع الدین چون بود ؟ آن عزیز سر نهاده
چنان شرح کرد که روزِ عرفه بالای ترهٔ مبارک ایستاده 9
بودم ؛ از ناگاه شجاع الدین آمده تا موزون حرکتی کرد ؛ بنده مخلص
اعتراض کردم که این حرکت نا جایز است ؛ همانا که دست بر گریبانِ
بنده زده همدیگر را سخت گرفته بودیم ؛ از ناگاه از جانبِ پای حضرت 12
بهاء ولد نعرهٔ چلبی بگوشِ ما رسیده هوشِ ما پرید و از آن هیبت
همدیگر را بکنار گرفته سر نهادیم ؛ دیگر نمی دانم که حال چون بود ؛
همچنان بجانبِ افلاکی نظر کرده فرمود که حکایت را باصحاب بازگو تا 15
شتمهٔ از فقرِ ما آگاه شوند ، چون کیفیتِ کرامات را کما هیّیِ تقریر
کرده شد و تاریخِ وقت را نموده آمد ؛ یارانِ بیکبارگی نعره ها زدند وشاذیها
کردند و از عالمِ غیب خوشی بی نهایت در باطنِ ایشان پدید آمد ؛ بعد 18

1 حنّاق : KB : جنّاق Z || 3 بانکی : KZ : بانک B || 7 یافته KZ : یافت B ||

9 نهاده BZ : نهاد K || چنان KB : — Z || 11 مخلص KZ : — B || 12 که این KZ :

آن B || 14 رسیده Z : رسید KB || 18 نعره ها KZ ، نعره B

از آن فرمود که بروانِ مقدّسِ مولانا که هرگز من این خود نمائی را دوست نمی دارم و اظهارِ کراماتِ خوشم نمی آید ، اما اوقات چیزکی که واقع می شود جهتِ ترغیبِ یارانتِ بعالمِ غیب و غیب شناسی و پیوسته 3
شیخ افلاکی* ما کراماتِ مرا دوست می دارد و در جایها می نویسند و این نوع کرامات را شیوخِ کشف تمثّل و انسلاخ می گویند و آن 6
هم بانواع است

شعر (رمل)

حالِ عارف این بود بی خواب هم گفت ایزد هُم رُقُودُ زین مَرَمِ
9 خفته از احوالِ دنیا روز و شب چون قلم در پنجهٔ تقلیبِ رَبِ
آنکِ او بیدار بیند خوابِ خوش عارفست او خاکِ او در دیده کش
هم بیداری بیند خوابها هم ز گردون بر گشاید بابا
12 چون بمبارکی بقونیه و وصول افتاد خدمتِ شیخ محمود ولدِ نَجّار و استاذم
مولانا نظام الدینِ ارزنجانی رَحِمَهُمُ اللَّهُ و کریمه خاتون دخترِ شیخ
محمد خادم رضی اللهُ عنها گواهی دادند که روزِ عرفه حضرتِ چلبی را
15 در پائینِ حضرتِ بهاء ولد ایستاده دیدیم و نعرهٔ با عظمتش را شنیدیم
(۴۷/۸) الحکایه : همچنان خدمتِ خدیجه الزمان، بانوی جهان ،
شرف خاتون بنتِ سلطان ولد والدهٔ احمد پاشا رضی اللهُ عنها از کمالِ

T, II, 361 ; H, II, 353

۶۰۰ K T ۲۳۵ B T ۲۵۵ Z ۴۷, ۸

1 فرمود که KZ : — B || مولانا که KZ : مولانا B || 5 کرامات را KZ :

کرامات B || 8-9 حال عارف ... رب KZ : — B || 17 پاشا KZ : پادشا B

8-9 حال ... رب : MN ، ج ۱ ، ص ۲۵/۲۹۲-۲۹۳ : MA ، ص ۲۷/۱۰

11 هم بیداری ... بابا : MN ، ج ۳ ، ص ۱۰۵/۱۸۳۴ : MA ، ص ۱/۲۴۱

- شفقت و عنایت که در حقّ این بنده مخلص داشت و میخواست که جانِ این بیچاره را شمه از عظمتِ حضرت چلبی بیاگاهاند و بذآن طریق ارشاد کنند و آدابِ مشایخ را تعلیم دهد تا نورِ اعتقاد زیاده گشته در تصدیقِ صدیقانه مسابقتِ روز ؛ روزی در آقشهر قونیه روایت کرد که روزی حضرت والدۀ ام کراکا و خواهرم مطهره خاتون و خوانینِ کبارِ شهر در حضورِ حضرتِ پندرم عَظَمَ اللّهُ ذِکْرَهُ نشسته بودیم و او در معانیِ 6 غرّا و معارفِ حرا گرم شده بود ؛ از ناگاه حضرت چلبی عارف از در درآمد و ساعتی پیشِ پندرم بنشست ، باز برخاست و بیرون رفت ؛ پندرم فرمود که سبحان الله العلی القادر من بخدمتِ چندین عزیزانِ 9 خدا رسیده ام و خدایانان را دیده و ازیشان معارفِ بی حدّ و معانی بی قیاس اقتباس نموده و چندان کرامات و عجایب ازیشان مشاهده کرده ام که در قلم آید ؟ مثلِ شیخِ مولانا شمس الدین تبریزی و خداوند 12 سید برهان الدین محقق و حضرتِ شیخ صلاح الدین و خدمتِ خلیفه الحق چلبی حسام الدین و چندین مشایخِ دیگر و همچنان در دریای اسرار هریکی خوضی نموده درِ حقایق و غررِ دقائق بجوزه حصول آوردم 15 و چه عنایتها که در حقّ من فرموده اند ؛ چنانک فرمود

شعر (رمل)

- چون چنان شاهان بدیدم کی بمانم بی عطا
سرّ ایشان چون شنیدم کی بمانم بی عطا

2 این KZ : آن B که KZ : — B || 10 رسیده ام KZ : شنیدم B || 12 که

در قلم آید KZ : — B || خداوند KZ : — B || 15 خوضی KZ : خوض B || 16

که KZ : — B || 19 شنیدم KB : بدیدم Z

ولله الحمد که از هر یکی بقدر امکان بوئی بردم و مقامات ایشان را دانستم ، اما در حالت این عارف حیرانم که این چگونه مرغست و چه پرواز بلند دارد؟ و همانا که چون اورا می بینم حال من دگرگون می شود؛ بروان پاک پندرم که قسم عظیم واسم اعظم منست نپندارم که مثل او مردی در جهان قدم نهاده باشد

شعر (مقارِب)

جهان آفرین تا جهان آفرید چو عارف سواری نیامد پدید

و نور آن هفت ولی را که پندرم فرموده بود در سیای او می بینم ؛ همچنان والده ام بطریق انبساط فرمود که چون حال برین منوالست پس دم بدم اورا چرا تقریع می کنی و در میان اصحاب بنی حال او کلمات می گوئی؟ فرمود که آن همه بمنزلت سپیدیست که برای دفع زخم چشم بذان در آتش تنور چشم ایشان می اندازم و حسن عارف را بذان عبارات خشن در پرده غیرت پنهان می کنم و از دیده اغیاران کر نظر در براق صور مستور می دارم ؛ چنانکه گفته اند :

شعر (هزج)

با دشمن و با دوست بذت می گویم تا هیچ کس دوست ندارد جز من والاّ واقع اینست که می گویم و مینایم و بعد از آن فرمود که حضرت پندرم با آن همه استغراق و بی نیازی عارف را عظیم دوست می داشت

2 حالت BZ : حال K || 3 می بینم KZ : + در B || 11 سپیدیست KB : سپیدیست Z ||

12 - 13 در آتش ... پنهان KZ : — B || 14 صور KZ : صورت B

- و منظورِ نظرِ عنایتِ خود کرده بود ، تا حدّی که روزی زبانِ مبارکِ خود را در دهانِ عارف نهاده بود و او بعشقِ تمام می مکید و بلع می کرد ؛ من سر نهادم و خواستم که عارف را از دستِ خداوندگار 3
بستانم ؛ فرمود که بهاء الدین . آخر عارف فرزندِ منست ، از آنِ تو نیست و من باز سر نهادم و گفتم که چه جای فرزندست ؟ بنده^۶ راستینِ خداوندگارست ؛ فرمود که بهاء الدین ، فرزندِ دلبرِ راستینِ آنست که بنده و مرید باشد نه شیخ زاده ؛ امید است که در اکمالِ ولایتِ اعقابِ عذرِ شما را بخواهد ؛ از آنکِ عارفِ ما فرزندِ حالست و دریایِ نظرت و او را علمِ حقیقتِ بغایت خواهد بود و او سلطانِ ابدالانست 9
و همیشه در کمال اندر کمال می رود و این بیت را گفت :

شعر (هزج)

- این راه کسی روز که از سر چون پای نهاد دست شوید 12
در راهِ نظر سخن نگنجد جویایِ نظر سخن نگوید

(۴۸ / ۸) همچنان روزِ جمعه^{۱۵} مبارک در سته^{۱۶} احدی و ثمانین

- و ستایه در تربه^{۱۷} مبارک در آن چنان مجمعِ ارواحِ حضرتِ سلطانِ 15
بختِ جایِ عارف را بر تختِ خود نشانده از دور بنشست ، غریو از نهادِ عالمیان برخاسته تا نصفِ الیل نه آنچنان سماعی رفت که در 18
تقریر گنجند

T, II, 364 ; H, II, 356

۶۰۲ K T ۲۳۶ B T ۲۵۶ Z ۴۸/۸

12 a سر BZ : سیر K || 13 b نگوید KB : + الحکایه Z || 14 - 15 در سته ...

ستایه KZ : — B

- (۴۹/۸) الحکایه : همچنان یارِ عزیز، شیخ کریم الدینِ قلعه که از مقربانِ امیر نجم الدینِ دزدار بود رَحِمَهُ اللهُ روایت کرد که سالی خدمتِ امیر نجم الدین بوستانی نیکو ساخته بود و بنوی بستان را خوابانیده بودند ؛ از ناگاه حضرتِ چلبی عارف ببوستانِ ما تشریفِ حضور ارزانی فرمود ؛ همانا که نجم الدینِ دزدار و امرای او از قلعه گواله فرو دویزند ؛ حضرتِ چلبی را دریافته سر نهادند ؛ بعد از آنکه صحبتِ عظیم کردند ، فرمود که کریم الدین ، ازین بستانِ نوچند خیاری تبرک نیاری برای یاران ؟ گفتم : خداوندگار بر دیده بند گهاکم ، اما هنوز دیروز خوابانیده اند ، مگر بعد از ماهی خیاری ترونده دست دهد ؛ فرمود که بسیار مگو ! برو بیاور ! گفتم : من نیز آهسته بیرون آمدم و ببوستان در آمدم ؛ می بینم که در یک تنه چهارخیارِ نازک لطیف موجود گشته است ؛ فی الحال سر نهادم و هر چهار را بریده بحضرتِ چلبی آوردم ؛ اکابرِ حاضر سر نهاده متعجب گشتند ؛ حضرتِ چلبی فرمود که این خیارهای کوچک چندان نیست ؛ از آن خیارهای تخم دارِ زرد گشته بیاور که مرا با تخمِ آن کارهاست ؛ باز بیرون آمدم و در تحتای بستان طلب می کردم ؛ همانا که دو تا خیارِ سطرِ تخم دار یافته بحضرتِ چلبی آوردم ؛ تبسمی کرده فرمود که این خیارها از همتِ کریم الدینِ ما رُست والا چه جای خیارست ؛ چه حق تعالی قادرست که از عالمِ غیب وعدم

T, II, 249 ; H, II, 271

۵۲۰ K T ۲۰۹ B T ۲۲۶ Z ۴۹/۸

- 1 همچنان BZ : K — 1-2 که ... نجم الدین KB : Z — 3 خدمت Z :
 — KB 4 ما KZ : B — 6 چلبی را KZ : چلبی B 7 نیاری KZ : نیاری B
 8 بردیده KZ : دیده B 13 حاضر KZ : حضرت B 14 این KZ : آن B
 17 از همت KB : از خدمت Z 18 غیب و KB : Z

صد هزار انار و خیار جهتِ بندگانِ اختیارِ خود بوجود آرد ؛ اما
سنتِ الهی آنست که البته بخواهند و توجهِ کلی نمایند و نیازی بر
درگاهِ بی‌نیازِ او عرضه دارند تا مقصود و مطلوب بحصول آید ؛
چنانک فرمود :

شعر (رمل)

آن نیازِ مَرِّیَمی بودست و درد که چنان طفلی سخن آغاز کرد
و همچنان فرمود :

شعر (هزج)

بخواه ای دل چه می‌خواهی عطا نقدست و شه حاضر
که آن مه رو نفرماید برو تا سالِ آینده

فرمود که آن خیارها را بتمامتِ یاران و اصحابِ قلعه بخش کردند و آن
روز جمیعِ امیر زاذگان بنده و مرید شدند ، مگر که نجم الدین دزدار
درین اندیشه مانده بود که پیش از وقت این خیارها چون رُست و این
چه قوت و تصرفست که حق تعالی بجلی عارف بخشیده است ؟ همانا که
حضرتِ چلی فرمود که امیر نجم الدین ، حکایتِ مریم نخوانده که
وَهْزَیَ إِلَیْکَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ (۲۵ / ۱۹) ؛ آن خدائی که
از درختِ خشکِ رطبِ تر برای مریمِ مطهره^۷ تر بوجود می‌تواند

7 و همچنان فرمود KZ : — B || 11 که KZ : — B || کردند KZ : کرد B ||
13 این KZ : آن B || این KZ : از B || 14 که حق KZ : حق B || 15 که KB :
— Z || 16 خدائی KZ : + است B

6 آن نیاز ... کرد : MN ، ج ۳ ، ص ۱۸۲ / ۳۲۴ ؛ MA ، ص ۲۱ / ۲۷۷

آوردن اگر چنانک برای عیسی نفسی خیاری چند پیدا کند عجیب
و غریب نباشد ؛ فی الحال سر نهاده استغفار کرد ؛ بعد از آنک حضرت
چلبی روانه شد ، دیدند که بوستان هنوز گل نکرده بود ؛ بعد از
3 ماهی ترونده بوستان بظهور آمد

شعر (رمل)

6 هر چه خواهند اولیا آن می شود جمله اشیا بنده فرمان می شود

(۵۰ / ۸) الحکایه : همچنان خدمتِ مرحوم امیر نجم الدین دزدار
گواله رحمه الله روایت کرد که روزی حضرت چلبی بدیرِ افلاطون
9 حکیم آمده بود ، مارا خبر کردند ؛ با چهل پنجاه کس از قلعه فرو
آمده سه شبانروزی در آن دیر با کشیشان او بعشرت مشغول شد و مرا
در ضمیر گذشت که درین ایام عزیز که دهه ذی الحجه است تا این
12 غایت مشغول شدن خصوصا در صحبتِ ابن راهبان چندانی نیست ؛
فی الحال نعره بر من زد و گفت :

شعر (رباعی)

15 در راه خدا تصرف انباز مکن در عیب کسان دودیده را باز مکن
سر دل هر بنده خدا می داند در خود بنگر فضولی آغاز مکن
و از دست مبارک نخود بحدتِ عظیم جام را بر فرشِ رخام چنان
18 زف که از آن هیبت همگان بیخود شدیم ، و آن قدح همچنان مالا مال

چرخ زنان گشته در نظر حضرت چلبی بایستاد که اصلاً ریخته نشد
 وشکسته نگشت؛ فرمود که اگر می شکست و ریخته می شد بس می کردیم
 و برای خاطر امیر نجم الدین ما ایام عزیز را معزز می داشتیم؛ اما³
 حقیقت باید دانستن که حق تعالی برای وجود مبارک عزیزان خود
 این ایام عزیز را عزیز کرده است و عزت بخشیده و عکس عزت
 مردانست که بر کل اشیا تافته هر یکی را عزیز کرده است؛ چه اگر⁶
 وجود ایشان نباشد دنیا و آخرت را چه رونق و مسجد و کعبه را چه
 نور و چه قیمت باشد چنانکه فرمود:

شعر (رمل)

کعبه را که هر دمی عزتی فروزد آن ز اخلاصات ابراهیم بود
 و این رباعی را گفت:

12 بیرون زن و زجان روان درویش است
 برتر ز زمین و آسمان درویش است

مقصود خدا ازین جهان خلق نبود
 15 مقصود خدا ازین جهان درویش است

همانا که از سر اخلاص استغفار کرده بنده شدیم

4 مبارک KZ : — B || 5-6 و عزت ... کرده است BZ : — K || 7 کعبه را KZ :

کعبه B || 8 چنانکه فرمود KZ : — B || 9 شعر KZ : — B || 10 عزتی KZ : عزیزی B ||

13 برتر K : بهتر BZ

10 کعبه را که ... بود : MN ، ج ۴ ، ص ۱۱۳۸/۳۴۵ MA ، ص ۲/۳۵۴

- (۵۱/۸) الحکایه : همچنان مؤلف کتاب آیدۀ الله بـروح مینہ روایت می کند که در خانقاه تربہ مقدس قدسنا الله بـسر مساکینہا کہ مسکن حضرت چلبی بوذ خوش حوضی بوذ از سنگ مرمر سپید در غایت لطیف و اصول و آن را از شهر کوتاہیہ بحضرت ولد فرستادہ بوذند ؛ مگر در ایام فترت قونیہ کہ حضرت چلبی بسفر ملک بالا رفته بوذ از نوآب اولاد قرمان کہ جلال کوچک گفتندی آن حوض را بطریق حیل و تغلب و جسارت بی اعتقادی از خانقاه نقل کردہ بجانب لارندہ برد تا در سرای خود نصب کند و از نصب آن اندیشہ نمی کرد ؛ بعد از مرور ایام چون حضرت چلبی از آن سفر مبارک بقونیہ رسید و حوض را در مقام خود ندید حوض دیزہ را پر آب کردہ بغایت منفعل شد و متألّم گشت ؛ جهت آن قضیہ قصہ بنزد اولاد قرمان اصدار کردہ ، چون مکتوب بمطالعہ امیر بدرالدین ابراہیم بگٹ اعزّ الله أنصارہ رسید در تجسس حوض خوض کردہ آن شخص را تعزیر فرمود و از نیابت معزول کردہ از چشم انداخت و در آن فلاکت جان داد ؛ در حال برگردون نہادہ بجانب تربہ مبارک فرستاد و تمہید عذر کردہ بسی تحفہا ارسال کرد ؛ همانا کہ روز دوشنبہ چون خبر حوض رسید کہ اینک می رسد حضرت چلبی با جمع گویندگان تربہ استقبال کردہ فرجی مبارک خود را بر سر حوض پوشانیدہ بشادئی تمام در مقام خود مقرر داشتند ؛ همانا کہ حضرت چلبی

T, II, 368 ; H, II, 359

۶۰۵ K ب ۲۳۶ B آ ۲۵۶ Z ۵۱/۸

4 لطیف KB : لطف Z || 6 قرمان KZ : قرمان B || 9 نمی کرد BZ : نکرد K ||
 11 - 12 فضیہ KZ ~ قصہ B || 12 قرمان KZ : قرمان B || 15 نہاد Z : نہاد KB ||
 فرستاد KB : — Z || 19 بشادئی KZ : شادی B || کہ KZ : — B

فرمود که مرا ازین حالت اشارتِ عظیم از عالمِ غیب روی نمود ،
 درینجا یاران را عجیب بشارتیت ؛ چه حوضی را که جمادوبی استعداد
 و سنگ پاره ایست و ازو درین خاندان خدمتی و صحبتی و معرفتی نیامده 3
 و اصلاً از دیدارِ ما و اسرار و گفتارِ ما مزه و لذتی ندارد غیر آنک
 چند روز درین حضرت مقیم شد و ملحوظِ نظرِ مردِ خدا گشت ،
 حق سبحانه و تعالی او را روا ندید که در میانِ سنگینِ دلا 6
 بی معنی غریب بماند و ازین حضرت دور افتد و مهجور شود ؛
 باز همچنانک بود لطیفه ساخته بدینجانبش کشید و بمركزِ خود
 رسانید ؛ اکنون یاران و محبانِ ما که بجان و دل و اعتقادِ کامل 9
 و عقلِ تمام و یقینِ بی گمان سالهاست که درین خاندانِ مبارک
 خدمت می کنند و صحبتِ اولیایا را در می یابند و بحکمِ وَجَاهِدُوا
 بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۴۱/۹) بجان و تن و مال معاونت 12
 و مناصرت می نمایند ، حق تعالی کی روا بیند که ایشان را در آن کرب
 غربتِ قیامت در میانِ فجره بی دین و کفره بی یقین مسکین و بی تمکین
 فرو گذارد و از دیدارِ خود محروم کند و بی نصیب گرداند ، جاشا 15
 از الطافِ عظیم و انعامِ عمیم ، آنچنان خداوندِ کریم بلك هر یکی را در
 جوارِ جلالِ خود مسکنی معین ، مربعی مزین روزی کناد و ارزانی داراد ،
 إِنَّهُ كَرِيمٌ جَوَادٌ ، وَلَطِيفٌ بِالْعِبَادِ ، و این بیت را گفت : 18

1 اشارت KZ : اشارت B 2 درینجا KZ : و درین B 3 عجیب KB : عجب Z

حوضی KZ : حوض B 5 کشت KZ : + اکنون یاران و محبان حق B

7 افتد K — BZ 8 بود KZ : — B 13 کی KZ : — B 16-18 بلك ... انه

کریم BZ : — K

شعر (کامل)

حَاشَا لِمِثْلِكَ أَنْ تُقَسِّطَ رَاجِيًا
الْعَقْفُ أَجْزَلُ وَالْمَوَاهِبُ أَوْسَعُ

3

شعر (رجز)

ای رازقِ ملک و ملکِ ای قطبِ دورانِ فلک
حاشا از آن حسن و نمک که دل زمهان برکنی

6

یاران شاذیها و شکرها کرده شکرانها دادند و آن روز در حضرتِ تربه
سماعی عظیم کرده این رباعی را فرمود :

شعر (رباعی)

9

درها همه بسته اند الا درِ تو تا ره نبرد غریب الا برِ تو
ای درکرم و عزت و نور افشانی خورشید و مه و ستارگان چاکرِ تو

(۵۲/۸) الحکایه : همچنان از خدمتِ ملک الخلفا اخی موسیٰ

12

اقشهری رَحِمَهُ اللهُ منقولست که خواجه قمرالدینِ نایب که خادمِ ولدِ
اشرف بود و در اقشهر حاکمِ غاشم ؛ مگر او را انکاری عظیم بوده ،

روزی قصدِ آن کرد که حضرتِ چلبی را از اقشهر دستور دهد تا سفر

15

کند که امرا ورنود در بندگی او جمع می شوند ؛ مبادا که حرکتی شنیع

- و حرفی ناشایست صادر شود و این اندیشه را هرگز بزبان نیاورده
 اتفاقاً همان روز در سیران ، بحضرت آن سلاله^۲ شیران مصادف شده
 فرمود که هی قمرالدین ! دوستان بر آنند که ما را ازین شهر برانند ،
 چه اگر ما را برانند امیدست که باز بیایم ، امّا کسانی را که ما برانیم
 چنان عدم شوند که هرگز بوجود نیایند ؛ همان ساعت از اسب فروز آمده
 سر نهاد و مرید شد و اسبی نیکو کشیده از حدّ بیرون بندگیها نمود
 (۵۳/۸) همچنان معتبر صوفی بود در توقات ، اوقات انکار
 می نمود و سجده^۳ یاران را طعنه می زد و اعتراض مقلدانه می کرد ؛ روزی
 بحضرت چلبی قدّس سیره آن بزرگ مقابل افتاده از وهم چنان شد
 که گوئیا مقابل مقاتل افتاد ؛ فرمود که درویش ترا اصلاً با ما نرسد که
 سجده کنی که آن سجده^۴ تو کفر محض است ؛ از آنک ما را همچون
 خود بشری بینی و از بشریت گذر نکرده^۵ و بمقام مملکت نرسیده^۶ و آن
 نظر ابلیس^۷ پر تبلیس است

شعر (رمل)

- تا تو می بینی عزیزان را بشر دانک میراث بلیس است آن نظر
 و از آن انوار که در باطن فاطن^۸ شیخ است بی خبری ، از آنک خری ؛
 امّا یاران ما را سجده ناکردن کفرست مطلق ؛ از آنک پشت بنور حق

T, II, 371 ؛ H, II, 361

۶۰۷ K T ۲۳۷ B ۲۵۸ Z ۵۳/۸

1 ناشایست KZh : BZ — اندیشه را KZ : اندیشه B ۲ شیران KBZh :

— Z 3 که ما را ... برانند KZ — E ۴ که باز B : باز KZ 7 نمود KB : +

الحکایه Z 10 قدس KZ : + الله B ۱۱ افتاده KB : افتاد Z ۱۱ اصلاً KZ ~

با ما B 17 کفرست مطلق KB : کفر مطلق است Z

15 تا تو ... آن نظر : MN ، ج ۱ ، ص ۳۹۶۲/۲۴۳ ؛ ۱۰۱۵ ص ۱۵/۱۰۲

- کردن و مقلدِ مذهبِ شیطان شدن کارِ کورانست و خطای عظیم و کارِ کور آنست که چنان کند، یارانِ ما از ازل تا ابد بندهٔ فرمانِ آن 3
 امرند که اُسْجُدُوا اَلْآدَمَ فَسَجَدُوا (۳۲/۲) وَلَمْ يَسْتَكْبِرُوا (۶۳/۱۷، ۱۱۵/۲۰) و این سجده در حقِ ایشان صد هزار عطا و نجده است و در شانِ ابلیس کفر و ایاست و کسی که از آباءِ منکران 6
 بود از سُکرِ آن تکبرِ جز تفریعِ اَبَا وَ اسْتَكْبَرَ (۳۴/۲) چیزی نزیاید و بر تفریعِ او جز توقیعِ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴/۲) نویسند؛ فی الحالِ آن درویشِ دلریش جامه‌ها را چاک زده بنده 9
 و مرید شد و استرِ خود را پیش کشتی کرده عذر‌ها در خواست ورهید (۵۴/۸) همچنان منقولست که پیوسته حضرتِ چابی عارف از 12
 نشأتِ صِغَرِ تا آوانِ کِبَرِ فقاغ از حضرتِ مولانا می‌گشاذ و از عالمِ بی‌ نشانِ آن سلطانِ نشانها می‌داذ و دایما شهبازِ جانش پرواز کرده در 15
 اوجِ آن عظمتِ پرواز می‌کرد، مگر حضرتِ سلطانِ ولد از آن انتساب و انتها و افتخارِ او از سرِ غیرتِ متغیر می‌شد و انفعال می‌نمود که 18
 عارف فرزندِ منست می‌باید که سخنانِ مرا بخواند و از من گوید و خود را بمن منسوب کند و از بیّناتِ ایاتِ من بیان کند؛ چه معنی که 15
 دایم از معنیِ مولانا می‌گوید و بدآن سخنانِ مشغول می‌شود؛ یارانِ سر‌نهاده هیچ نگفتند؛ از ناگاه حضرتِ چابی از درِ درآمد و سر‌نهاد 18
 بمشافهه حضرتِ ولد فرمود که عارف تو حضرتِ پندرم مولانا را کجا دیدی و بصحبتِ او کی رسیدی که دایما ازو می‌لاfi و ازو می‌گوئی؟

می‌خواهم که بعد ازین از من بگوئی؛ جواب فرمود که مرا آنچنان دیده که لایق دیدارِ مولانا باشد هیچ نیست و از کجا باشد و من عظمتِ بی‌چونِ او چون توأم دیدن؟ اما حضرتِ مولانا بنظرِ عنایت 3 مرا دیده است و دیده که بر دیده او تواند دیدن بخشیده، همانا که حضرتِ ولد بشاشتِ عظیم نموده بر دیده‌های مبارکش بوسها داده آفرینها کرد و در کنار گرفته از دوشِ مبارکش برسم شکرانه خلعتی 6 نیکوش پوشانید

(۵۵/۸) همچنان منقولست که حضرتِ کرای بزرگ رضی الله

عنها حضرتِ چلبی عارف را عظیم دوست می‌داشت؛ و پیوسته بر سرِ 9 زانو نشانده طعامهای صالح در خوردش می‌داد و می‌گفت که زهی جانِ بزرگِ نازنین که این کوزک دارد و بتواتر بوسیدی و در بغلِ خود خوابانیدی 12

(۵۶/۸) همچنان حضرتِ ملکه الملکات ملکه خانون بنت مولانا

قدّس الله سِرِّها حضرتِ چلبی را در کنار گرفته روی بر رویش نهادی و گفتی که از عارف بوی مولانا می‌آید؛ چه اگر حق سبحانه و تعالی 15 نقابِ غیرت را از روی او برگیرد انوارِ جانِ او از قاف تا قاف بگیرد و عالم را منور گرداند؛ بغایت جانی روشن و دیده منور می‌باید که نورِ عارف را دریابد و او را ادراک کند و در آن لباس 18 بنده و مرید او شود

T, II, 374 ; H, II, 363

۶۰۹ K T ۲۳۸ B ۲۵۸ Z ۵۶-۵۵/۸

1 که مرا KZ : که B 3 او چون KB : — Z 6 مبارکش KZ : مبارک B

برسم شکرانه BZ : — K 8 منقولست که KZ : — B 12 خوابانیدی KB : +
الحکایه Z 19 شود KB : + الحکایه Z

(۵۷/۸) همچنان منقولست که چون خدمتِ فخرالدینِ لا لا
 رحمه الله حضرت چلبی را بر دوش برگرفته دم بدم بحضرت چلبی حسام الدین
 3 بردی استقبال کرده از دستِ لا لا می ستد و بر گردنِ مبارک بر گرفته
 اندرونِ خانه می برد و بر سر و رویش بوسها می داد و دستِ مبارکِ
 او را چندانک می بوسید چلبی عارف نیز دستِ او را می بوسید و انواعِ
 6 شرابات و حلوهای شکرری در خوردش می داد و در هر نوبتی که رفتی
 گوناگون جامهای نفیس و دستارچهای مصریش تکلف کردی و گفتی :
 کاشکی حضرتِ ولد عارف را بمن می سپرد تا بجان و دل لالائی او
 9 می کردم و تربیتِ او را بجان و دل کما یَسْتَبَغی بجا می آوردم ، اما از
 طعنِ حساد احتراز نموده غایبانه لالائی می کنم و در تصرفِ حالِ
 او می کوشم ؛ اومید وارم که انگشتِ نمای روحانیان گردد و انوارِ جانِ
 12 او عالم را فرا گیرد ، چون انوارِ هفت ولی با اوست و عاقبت امامِ
 اقطاب شود

(۵۸/۸) همچنان اصحابِ کرام چنان روایت کردند که روزی
 15 حضرت چلبی را با چلبی علاء الدین قیرشهری مناظرهٔ عظیم شد ؛
 علاء الدین خویشاوند می گفت که من نیز هم از نسلِ خداوندگارم ، مرا
 چه معنی بیگانه می بینی و عدمِ التفات میکنی و مرا بهیچ نوع تمکینی نمی
 18 نمی ؛ و بسببِ گناه پذیر ترکِ رعایتِ پسر کردن وجهی ندارد و حضرتِ

۵۸ - ۵۷/۸ Z ۲۵۹ B ۲۳۸ K ۶۱۰

T, II, 375 ; H, II, 363

2 - 3 دم بدم . . . برگرفته KZ : — B || 7 مصریش KZ : مصرش B
 8 می سپرد KZ : می سپرد B || 11 که KZ : — B || 13 شود KB : + الحکایه Z
 14 چنان KB : — Z

چلبی جواب فرمود که تو بحضرتِ مولانا هیچ گونه تعلقی نداری و تو
ازین خاندان حکمِ عضوِ مرده داری و شاخِ ترا از آن درختِ بخت
بریده اند و تبراً کرده و در شانِ شما همان آیتِ إِنَّهُ لَيَنْسَ مِنْ
3 أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (۴۶/۱۱) مُنْزَل شده است

شعر (مبحث)

6 شراب داد خدا مر مرا ترا سرکا
چو قسمت است چه جنگست مر مرا و ترا

علاء الدین جواب داد که تو کیستی که بمن معرفت می گوئی و بر من ترجیح
می جوئی؟ فرمود که من شمشیرِ مولانا ام ؛ علاء الدین گفت : فی شوم
9 شیری ؛ فرمود که فی ، سوم شیرم ؛ فی الحال مُلْزَم شد و گریزان بیرون رفت
(۵۹/۸) الحکایه : همچنان از کرامِ اصحاب چنان منقولست که
12 حضرتِ چلبی را در شهرِ نکیده خلیفهٔ بوذ ، مشهور ناصح الدینِ صَبَّاح
گفتندی و او مردی بوذ صاحب دل و صاحب قدم و سازه لوح و تمامتِ
اکابر زاذگانِ آن شهر را شکار کرده بوذ ؛ همانا که علما و سادات و اکابرِ
15 شهر از سرِ نفاق اتفاق کرده در قصدِ اِبْطَالِ حال و اِبْطالِ رجالِ
او می کوشیدند و بجدتِ تمام در قلعِ آنجماعت سعی می نمودند و چون
عنایتِ حق و همتِ شیخ معاونِ آن درویشان بوذ مرّةً بعد اُخْرَى
18 مخدول و منکوب می شدند ؛ مگر روزی بجمعهم بخانقاهِ سادات جمع آمده

T, II, 377 ; H, II, 365

۶۱۱ K ب ۲۳۸ B آ ۲۵۹ Z ۵۹/۸

1 جواب KB : — b 6 KZ : چه B 7-8 و بر من ... می جوئی KBZh :

Z — 11 الحکایه : KB —

- یکی را بطلبِ ناصح الدین فرستادند تا با او در تحریمِ سماع بحث و مناظره کرده اورا مُلَزَم کنند، جمعیتِ اورا تفرقه دهند و تبراً کنند؛ همچنان
- 3 شیخ ناصح الدین که پهلوانِ طریقتِ حقیقت بود با جماعتی که داشت جمع گشته بسوی طایفهٔ مناکر و اعدا روانه شدند؛ مگر اورا قطمیر نام سگکی بود بکمالِ حال رسیده از عرفانِ کلبِ فتنانِ اصحابِ کُهِف میراث یافته در میان
- 6 غلبهٔ مردمِ روان شده چون بر درِ خانقاهِ سادات رسیدند، دیدند که تمامتِ اکابر در صفهٔ بزرگ و صحنِ خانه مالا مال گشته اند و سجادهٔ شیخِ خانقاه را در میانه انداخته بقدرتِ باری تعالی این قطمیر از میانهٔ خلق پیشتر
- 9 دویزه و بر بالای صفهٔ گذشته فی الحال بر سجادهٔ شیخ بشاشیده چندانی که های و هوی کردند و بانگ زدن ممکن نشد؛ آهسته فروز آمد و روانه شد؛ همانا که شیخ ناصح الدین شوری کرده گفت: ای بزرگانِ دین! این حرکت را نیز بزمین سگِ مسکین مالتقین کردیم و بتعلیمِ ماست؟ همگان شرمسار شدند؛ همچنان شیخِ خانقاه سید ناصرالدین گریان گشته عذرها خواست و بر حقیقتِ ظهورِ مولانا ایمان
- 12 آورده سماع و اجتماعِ یاران را مسلم داشت و تا آخرِ عهد در معاونت و معاضدتِ اصحابِ بانواعِ مبالغها نمود تا عاقبهٔ الامر چنان شد که چون حضرتِ چلبی تشریفِ حضورِ ارزانی فرموده قدرتها نمود همگان محب و مرید شدند و از اهلِ سماع و استماع گشته انتفاع یافتند
- 18

2. کرده BZ : بکرده K || 3 داشت KZ : داشته B || 8 - 9 خانقاه را ... فی الحال
 بر KZ : B || چندانی که KZ : چندانک B || 12 مسکین Z : — KB || 13 بتعلیم
 ماست Z : بتعلیم KB || 16 معاضدت KZ : معاودت (!) B || 16 - 17 بانواع ...
 نمود BZ : نموده K || 18 یافتند KB : + الحکایه Z

(۶۰/۸) همچنان منقولست که روزی خدمت زبده الابدال

- 3 والاحرار سیدی احمد کوچک خالدار رفاعی رَوَّحَ اللَّهُ رُوحَهُ در شهر
اماسیه بزیارت حضرت چلبی آمده بودند ؛ بعد از آنکه در مابین
ایشان لطایف و معارف بی حد گفته شد جماعت احمدیان در آمدند
6 کدوی زفت در کف گرفته گویندگی سر آغاز کردند و بسماع در آمدند
شورها می کردند و دیوانگی می نمودند و سیدی احمد بطریق عذر فرمود که
سلطان عارفان و عارفان را سلطان معذور دار که اغلب این دیوانگان
ما باوای کدو سماع می کنند ، حضرت چلبی فرمود که بغایت خوبست
9 و کار درویشان همه محبوبست ؛ اما عجب حالیت ، مریدان شما بکدوی
تهی می رقصند و یاران ما بکدوی پر سماع می زنند و ازین سماع تا آن
12 سماع فرقیست عظیم ؛ همانا که سیدی احمد اسبی نیکو و جامه مصری
پیش کشی کرده ارادت آورد و همچنان چلبی نیز آنچ پوشیده بود
بسیدی احمد پوشانیده یار و برادر گشتند و عشق بازیهای عجب که در میانه
ایشان می رفت

15

(۶۱/۸) همچنان منقولست که در ارزن الروم دختر گرجی

- خاتون ملکه جهان عین الحیات اَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهَا که از جمله محبان
18 محبوب بود ، مگر روزی حضرت چلبی را بسرای خود دعوت کرده بود

T, II, 378-9 ; H, II, 366 ۶۱۳-۶۱۲ K آ ۲۳۹ B ۲۶۰-۲۵۹ ب Z ۶۱-۶۰/۸

- 1 منقولست که KB : Z 2 والاحرار KZ : B 3 خالدار Z : KB
3 بودند KZ : B 6 می کردند KZ : می کرد B 7 عارفان را BZ : عارفان K
8 می کنند BZ : + و K 9 عجب : مریدان Z : عجب حالیت و غریبست یاران K
مریدان B 10 و یاران KZ : B 11 عظیم KB : Z : اسبی BZ : اسب K
12 پیش کشی KZ : پیش کش B 17 بود KZ : B

و خدمتِ مولانا صلاح‌الدینِ ادیب و اکابرِ یارانِ عجیبِ مصحوبِ
 حضرتش حاضر بودند؛ همانا که مذکوره از حضرتِ چلبی کیفیتِ
 احوالِ سلطان ولد و اجتماعِ اصحابِ تربیه و یارانِ مدرسه را باز پرسیدن 3
 گرفت و یگان یگان استفسار می‌کرد؛ مگر خدمتِ مولانا صلاح‌الدین
 بطریقِ ترجمانی بشرحِ چگونگیِ حالاتِ یاران شروع کرده بیان کرد؛
 بانوی جهان عین‌الحیات فرمود که آنچ خدمتِ مولوی می‌فرماید 6
 همچنانست و صد چندانست؛ اما این جوان زبان ندارد که سخن
 گوید؛ من می‌خواهم که از دهانِ مبارکِ او بشنوم؛ حضرتِ چلبی
 در حال جواب فرمود که عارفان سخن را در خلوت گویند؛ او می‌داند که 9
 گفته‌آید، همانا که عین‌الحیات را از آن معنی عین‌الحیاتی در درون
 جوشان گشته آتشِ محبتِ عارفی در ضمیرش مشتعل شد و بصد 12
 جان و دل ربوده، هوای او گشت و سالها در آن سودا بود، عاقبت
 سر در سرِ آن سودا کرده این می‌گفت

شعر (هزج)

خوش است اندر سرِ دیوانه سودا بشرطِ آنک سودای تو باشد 15
 و چندانى بندگیها نمود که در بیان آید؟

(۶۲/۸) الحکایه: همچنان از کبارِ اصحابِ منقولست که حضرتِ
 چلبی عارف عَظَمَ اللّهُ ذِکْرَهُ در شهرِ علائیه بغایت رنجور شده بود 18

۶۲/۸ Z ۲۶۰ آ - ب B ۲۳۹ ب K ۱۱۴

T, II, 381; H, II, 367

2 بودند KZ: — B || 5 کرد KZ: می‌کرد B || 10 الحیات را KZ: الحیات B
 از آن ... الحیاتی KZ: — B || 11 مشتمل KB: مشتمل Z || 16 چندانى BZ: چندان K ||
 18 علائیه BZ: علائیه K

و آن رنج دراز کشیده ، چنانکه اصحاب از حیات او اومید بریده بودند و شب و روز زاری کنان از حضرت خذاوندگار استدعای صحت او می کردند : مگر روزی ناگاه سواری ترک از برابر چلبی باستعجال 3 می گذشت ؛ فرمود که ای رنج بمن باشد ؛ هنگام سفرست ، برو و بر آن سوار پیچ ! در حال سوار از اسب فروذ افتاد و در گلیم کرده بخانه اش بردند ؛ بعد از سوم روز آن مسلمان نقل کرد و حضرت 6 چلبی را صحت کلتی روی نمود ؛ حامداً الله ومتوکلأ علی الله بجانب انطالیه روانه شد

9 (۶۳/۸) الحکایه : همچنان منقولست که حضرت چلبی در تربه مقدس رنجور عظیم شده بود و چند ماهی صاحب فراش گشته تمامت اطباء در معالجت آن مرض قاصر و عاجز ماندند و جمیع محبتان از آن حال مجروح روح و خسته دل بودند و حضرت ولد پیوسته بعبادت آمده اضطرار و اضطراب عظیم می نمود و هیچ گونه قراری نداشت ؛ مگر روزی 12 ملک الاصحاب چلبی جلال الدین ولد اسفهلار رحمه الله با اصحاب خود بعبادت آمده بودند ؛ فرمود که ازین مرض مبرم قوی ملول شدم ، 15 میخواهم که یکی از یاران این را قبول کند تا من روزی چند بیاسایم ؛ همانا که چلبی جلال الدین از سر اخلاص و یقین التزام نمود که من بنده قبول کردم تا حضرت چلبی برخیزد ؛ همانساعت مزاج آن عزیز 18 منحرف گشته یکماه تمام فروخفت و حضرت چلبی از جامه خواب

T, II 381; H, II, 367

۶۳/۸ Z ۲۶۰ ب ۲۳۹ K ۱۱۴

1 اومید KZ : امید B 5 سوار KZ : سواره B 9 الحکایه Z : KB —

11 مانند Z : مانند KB 12 - 13 اضطرار و KB : Z 16 این را KZ : B — 18 آن

KZ : این B

برخاست و روان شد و همچنان تمامت اصحاب بکرات عبادت چلبی
جلال الدین می رفتند و اکابر شهر تردد می نمودند و حضرت چلبی اصلاً
یک روز مذکور را بیاذ نیاورد و عیادت فرمود ؛ خدمت جلال الدین
ولد مدرّس چلبی شمس الدین را قاصد فرستاده لطیفه گفت که مرا رنجور
کردی و حتمال عارضه جمال خود گردانیدی و فارغ گشته عبادت
نیز نمی آئی حسبه الله تعالی حسنه بکن، برخیز و بیا و بر سر بالین این
بنده مسکین بنشین تا علت این علت از من زایل گردد و صحت زایل
حاصل شود و این بیت را گفت

شعر (رمل)

9

توشفائی چو بیائی خوش وره بنهائی سپه رنج بگریزند و نمایند قفا
همانا که برخاست و عبادت آن بزرگ دین رفته ساعتی بر بالینش
بنشست و فرمود که شمارا نیز تمامست ؛ آن بود که شفای عاجل یافته سوم
روز بحمام رفته زیارت حضرت مشرف گشت

12

(۶۴/۸) همچنان منقولست که یکی از اکابر زمان در حق چلبی صاحب
انکار بود و دائماً اعتراض می نمود و بعلت اغراض شوم اعراض می کرد که
این جرکات رندانه و اباحت و لا ابالی نیکو نیست و درین بساط ، غیر از سر
انبساط ، پا دراز کردن نامبارکست ؛ از ناگاه در مجمعی مقابل حضرت چلبی
افتاده در اثنای سخن فرمود که درویشی پیوسته در میان چهار سوی بازار
پایها دراز کردی و بفراغت تمام بختی ؛ همچنان عارفی بر وی بگذشت و برو
راه برید که چگونه درویشی که پایها دراز کرده و بی خبرانه در خواب

18

غفلت رفته* ؛ گفت از آنک دستهارا از فصولِ فصول کوتاه کرده ام و از غرورِ دنیای غرور فارغ گشته ام و از هواهای نفسانی گذشته وگفت :

3

شعر (رمل)

دست و دل از کارِ دنیا چونک کوتاه کرده ام

۶ پا درازی زآن کنم با کامِ دل ای کامران

همانا که از طاعنِ طاغی استغفار کرده بصدقِ تمام مریدِ مخلص شد

(۶۵/۸) الحکایه: همچنان نقله* اخبار روایت چنان کردند که در شهرِ

۹ قونیه خاتونی بوذ بغایت جمیله و در جمال و کمال آیتِ روزگارِ خود بوذ و او را مشهور دخترِ آوَرِیا گفتندی و یسارِ بسیار داشت ؛ از ناگاه ربوده*

حضرتِ عارف گشته لیلًا و نهارًا بی قرار شد و ترکِ خانمانِ خود کرده

۱۲ ملازمِ حضرتش می بوذ و اوقات چون چنگک را در چنگکِ خود گرفتی

چنگک از میانِ اصداد برخاستی و سوختگانِ راه را جگرِ گرم خشک گشتی

و هر چه داشت از اجناس و نقود و عقار و ضیاع همه را در هوای آن حضرت

۱۵ در باخته برای هوسِ وصلِ او می سوخت و مدتِ مدید در آن حمزت

می ساخت ؛ مگر روزی از مذکوره حرکتی ناموزون و شیوه* شنیع صادر

T, II, 383; H, II, 365

۶۱۶ K T ۲۴۰ B T ۲۶۱ Z ۶۵/۸

۱ فصول KZ : B — ۲ دنیای غرور KBZh : Z — ۴ شعر KZ : B —

۵ کوتاه KZ : B — ۶ زان KZ : B — ۷ شد KZ : + والله B || ۱۵

BZ : باخت K

گشته درونِ مبارکِ چلبی از وی رنجید؛ همان بود که آن شب از کنارِ
 دستارِ مبارکِ خود مقدارِ چشم‌بندی دریده بوی داد؛ آن خاتون
 3 گفت: چه می‌فرمائی چه کنم؟ فرمود که می‌باید مردن؛ لا بها کرد
 و بسی مسکنت نمود، ممکن نشد؛ دوم شب غلامانش فرصت یافته
 او را شهید کردند و آن شاش پاره را همچنان بر روی او نقاب بسته بودند
 6 و بدان دفنش کردند اَللّٰی رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالٰی و آن روز از سرِ سوز
 حضرتِ چلبی، پیروز همین رباعی را گفت:

شعر (رباعی)

9 هر کُرنه که دستِ صبرِ چالاکش کرد
 از ماتمِ او پنجهٔ غمِ چاکش کرد
 دی روی وی آبِ روی آتش می‌برد
 12 امروز کنون باذِ اجلِ خاکش کرد
 و قربِ چهل روز عزای او داشته رحمتها فرمود و گفت:

شعر (رباعی)

15 غافل منشین که این زمانست عزیز
 هر دم که بر آید از تو جانست عزیز

1 رنجید BZ : رنجیده K || 4 بسی KZ : روشی B || دوم KZ : دو B ||

5 او KZ : همچنان B || 13 او داشته BZ : او را گرفته K || 15 این KZ : آن B

عمری که بیامد و بنخواهذ رفتن ضایع مکنش که میهنایست عزیز
وباز این رباعی را گفت :

شعر (رباعی)

بر درگاه او تنگ مجالیت جهان انموذجِ حالی و محالیت جهان
ببیداری کس درین جهان ممکن نیست در یاب که خوابی و خیالیت جهان

- ۶ (۶۶/۸) همچنان ولیة الله فی الارض کریمه خاتون بنت شیخ محمد
خادم رَحِمَهُمَا اللهُ چنان حکایت کرد که شخصی اخی پولاذ نام از
ولایتِ اوج مسافرِ حضرتِ تربه شده بود ؛ میخواست که چراغ
و اجازت ستده در ولایتِ ولدِ آیدین مقام سازد و آئینِ سماع پیدا کند ،
۹ مگر روزی در بندگیِ حضرتِ عارف گستاخی کرده بی ادبانه سخنی
گفت و ازو حضرتِ چلبی رنجیده هیچ نفرمود ؛ همانا که آن شخص
۱۲ علی الصبح بحضرتِ تربه مبارک در آمده من بیچاره در روضه
حضرتِ چلبی حسام الدین مراقب نشسته بودم ؛ دیدم که آن درویش
بی سر طوافِ تربه می کرد ؛ همچنان بیرون آمد و بطرفِ شهر روانه
۱۵ شد ؛ همانساعتِ شهنه شهر بر درِ سوق الخلیل بدو رسیده در حال
کشتندش ؛ دیدم که حضرتِ چلبی پُتره مقدّس در آمده بمن
می گوید که آن شخص را که صباح بی سر دیده بودی همین دم بی سر
۱۸ شد و با من هنوز در حکایت بود که خبر رسید که قرمانیان اخی
پولاذ را شهید کردند

T, II, 385; H, II, 370

۶۶/۸ Z ۲۶۱ ب B ۲۴۰ ب K ۶۱۷

۱ b مکنش KZ : مکنش B ۵ b خوابی و خیالیت KZ : خوبیِ خیالیت B ۱۱

۶ متده KZ : B ۱۳ حضرت KB : Z ۱۵ بدو رسیده KZ : B —

شعر (رمل)

پیشِ مردان با ادب باش ای پسر پا منه گستاخ ورنی رفت سر

3 اشارت فرموده دفنش کردند

- (۶۷/۸) الحکایه : همچنان بنده، خاکی روزی در بندگی، چلبی
 بر دژِ تربه، مقدّس با جمعِ یاران ایستاده بودیم ؛ از ناگاه درویشی
 6 صوفی شکل زیارتِ تربه آمد ؛ حضرتِ چلبی ازو پرسید که از
 کجائی واز کجا می آئی؟ گفت : از ملکِ شام ، بعشقِ مولانای
 روم آمدم تا برخاکِ او روم را مالیده زیارتِ او را در یابم
 9 وچندین سال در قدسِ مبارک مجاور بودم وخدمتِ حضرتِ خلیل الرحمن
 می کردم ودر عظمتِ آن دیار ورغباتِ آن مزار از حدّ بیرون گفتار
 گفتم ؛ همانا که مجموعِ اصحاب در آن باب بابها خواندند ودر اشتیاقِ
 12 آن ولایت شغفی عظیم نمودند ؛ علیها آن شب درویش را بیجااعتحانه
 برده مهمانی کردند ؛ در ضمیرِ بنده، فقیر خیالِ مقامِ خلیل الرحمن
 صلواتُ اللهِ علیّه و سلامه نه چنان حقیقی بست و تشوّقِ آن دیار
 15 غالب شد که توان گفتم ؛ همان شب بنده، مخلص در خواب می بینم
 که درِ حظیره، تربه را جماعتی می کوبند و مجالِ در آمدن می خواهند ؛
 بادبِ تمام بنده در را می گشایم می بینم که چهار جوانِ گبز تابوتی را
 18 بر دوش گرفته در می آیند و من بنده پیش پیش می روم و در

T, II, 386; H, II, 371 ۶۱۸ K ب ۲۴۰ B ب ۲۶۱ Z ۶۷/۸

- 4 الحکایه Z : — KB || 6 شکل KZ : — B || که KZ : — B ||
 12 بیجااعتحانه BZ : در بیجااعتحانه K || 13 الرحمن Z : — KB || 14 حقیقی KZ : حقیقی B ||
 13 آن دیار Z : آن چنان K — B || 15 می بینم BZ : دیدم || 16 در آمدن Z : در در آمدن KB

- روضه را گشاده آن تابوت را بر سرِ نردبانِ تربه می‌نهند و از آن چهار
یکی بامامت پیش می‌روند تا نمازِ جنازه کنند؛ بنده از ایشان سؤال
می‌کنم که این تابوت از آن کیست؟ می‌گویند از آنِ ابراهیم خلیل است؛
همانا که از حضرت جلیل اشارت آمد که او را درین حضرت دفن کنیم؛
چون از نماز فارغ می‌شویم مذکور را در زیرِ رحلِ مثنوی دفن می‌کنند
و بیرون می‌آیند و این بنده بیچاره از آن هیبت بیدار گشته نعره‌ها می‌زنم
و شورها می‌کنم و وضو ساخته در حضرت تربه بنماز و نیاز مشغول
می‌شوم؛ همچنان نمازِ صبح را گزارده بعد از تلاوتِ مثنوی معنوی
بیرون می‌آیم تا بدستبوس و سجده عاشقانه چلی مشرف شوم، از دور
بانگ می‌زنم که هی خواجه عطار! ابراهیم خلیل را دیدی که کجا
نهادند؟ تا معلوم کنی که تمام ارواح پاک از زیارت و آمدنِ این
حضرت خالی نیستند و ترددِ غیبیان لا یستقطع است؛ چنانکه فرمود

شعر (هزج)

هر روزِ من آذینه وین خطبه من دایم

وین منبرِ من عالی مقصوره من مردی

چون پایه این منبر خالی شود از مردم

ارواح و ملک آرند از غیب ره آوردی

فی الحال بنده مخلص سر نهاده مستغفر گشتم تا از خدمتِ آن حضرت

1 روضه را KB : روضه Z || چهار KB : — Z || 3 این KZ : آن B ||

4 آمد که KB : آمد Z || 8 صبح را KB : صبح Z || 10 کجا KZ : + دفن B ||

14 من دایم KZ : دایم B || 16 منبر KZ : مردم (!) B || 17 و KZ : — B

اندیشه غیت نکم و توفیقِ آن صحبت را از عنایتِ ایشان دانسته شاکرِ
نعم و ذاکرِ آن کرم باشم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی ؛ چنانک فرمود

شعر (رمل)

چون بیابی صحبتِ صدیق را پس غنیمت دار آن توفیق را
ورکسی راه شود گو سر نشان کآن بود از رحمت و از جذبان

(۶۸ / ۸) الحکایه : همچنان منقولست که روزی دانشمندی متبحر

در صحبتِ چلبی نشسته بود و حرکاتِ ظاهر و ظرایفِ لطایفِ او را
مشاهده می کرد و حیرت می نمود ؛ همانا که در ضمیرِ او گذشته باشد

که عجباً کرامتِ باطنِ فاطنِ او چون باشد ؟ در حال چلبی فرمود که
یارا ! من همچنان که هستم همه کرامت ، چه کرامت می جوئی ؟

نشنیده که **أَبُو حَنِيفَةَ فِيقَهُ كَلَّهُ وَالْعَارِفُ كَلَّهُ كَرَامَاتٌ لَا**
تُحْصَى كَثِيرَةٌ ؛ همانساعت سر نهاده از سرِ اخلاص از سرِ عارف

واقف گشته مریدِ مخلص شد

(۶۹ / ۸) الحکایه : همچنان بنده مخلص نقل می کند که شبی

ملک الامرا مبارز الدین چلبی محمد بگک ولدِ اشرف در بگشهری
حضرتِ چلبی را بمهمانی دعوت کرده بود و از حد بیرون نیاز و اعتقاد

T, II, 389; H, II, 372-3 ۶۲۰-۶۱۹ K آ ۲۴۱ B آ ۲۶۲ Z ۶۹ - ۶۸ / ۸

۱ ایشان KZ : — B ۴ b دار KB : دان Z ۹ در حال Z : فی الحال KB

۱۱ فقه Z : فقه KB ۱۴ الحکایه Z : — KB ۱۵ مبارز الدین KZ ~ چلبی محمد بگک B

۱۶ نیاز KZ : — B

۵ ورکسی را . . . جذبان MN : ج ، ۴ ، ص ۸۱۲ / ۳۲۰ MA ،

ص ۲۹ / ۳۴۲

- نموده بانواع بندگیها کرد؛ همانا که فرزندِ خود سلیمان‌شاه را از
سرای خود خوانده بحضرت چلبی پیش‌کشی کرده مرید ساخت؛ چلبی
کمری نادر در میان سلیمان‌شاه بسته روانه کردند، چلبی محمد بگت سر
نهاد از کیفیتِ عاقبتِ حال و مالِ آن فرزند سؤال کرده، فرمود که
بعد از شما خرابی این ولایت و تفرقه جمعیت این جماعت در قدم او
خواهد بود؛ و عاقبة الامر او را درین دریاچه انداخته نیست کنند؛
پنر بیچاره گریان گشته تمامتِ حاضران گریستند؛ فرمود که
دریغ این پسر خیره سر اصلا در سر اقبالی ندارد و هیچ نوع سری
و سروری را لایق نیست

شعر (رمل)

- ای بسا مهر بچه کز شور و شر شد ز فعل زشتِ خود ننگِ پنر
همچنان شد که فرموده بود و در ایام دولتِ تمورتاش بگشهری را
فتح کرده شهر را تاراج کردند و بعد از چند روز در همان دریاچه
سلیمان‌شاه را تاسانیدند و آن مملکت بیاب شد
- (۷۰/۸) همچنان در زمانِ قرمان که شهر قونیه در دستِ ایشان بود
و بسببِ آنکه حضرت چلبی خواهانِ لشکرِ مغول بود آنجماعت ملول
می شدند و دم بدم اعتراض می کردند که ما را که همسایه ایم و محبانِ
حضرت نمی خواهی و مغول بیگانه را البته خواهانی؛ جواب می فرمود که

T, II, 390 ; H, II, 373

۶۲۰ K ب ۲۴۱ B ب ۲۶۲ Z ۷۰/۸

2 کرده KB : کرد Z || 4 کرده Z : کرد KB || 5 این KZ : آن B || این KZ :

آن B || 9 سروری را BZ : سروری K || 12 تاش KZ : — B || 17 ما را که KZ : ما را B

11 ای بسا ... پنر : MN ، ج ۶ ، ص ۲۸۵/۲۸۶ ؛ MA ، ص ۵/۵۷

ما درویشانیم نظرِ ما بارادتِ حق است تا کرا خواهد و مملکتِ خود را
بکه تفویض کند ما بجانبِ اوئیم و او را می‌خواهیم

شعر (رمل)

3

چون قضای حق رضای بنده شد حکمِ او را بنده خواهنده شد

والحالة هذه حق تعالی شمارا نمی‌خواهد و خواهانِ لشکرِ مغولست
و مملکت را از دستِ سلجوقیان بسته بدچنگیز خانیان سپرد و **اللَّهُ يُؤْتِي**
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ (۲/۲۴۸)؛ ما نیز همان می‌خواهیم که حق می‌خواهد
و اولادِ قرمان مع هذا که محبٌ مخلص و مرید بودند می‌رنجیدند و از

حضرتِ چلبی احتیاط می‌کردند و درین مدتِ قلعه قونیه را بشخصی
اعورِ قلجی بهادر نام سپرده بودند و آن دُزدِ دار را دِزدار کرده
با مقدارِ صد سپاهی ترکِ بی حِفَافِ محافظتِ قلعه می‌کردند؛ اتفاق

چنان افتاد که روزی حضرتِ چلبی با جماعتِ اصحاب از درِ قلعه
دروازه ساطان می‌گذشتند؛ بهادرِ سگ نژاد برسیده فرمود که

یاران را رنجانیدند و بر کفلِ اسبِ چلبی هم تازیانه فرو کوفتند؛ بطرفِ
مدرسه مبارک مراجعت نموده نه چنان منفعل و منقبض شد که در

بیان آید؛ بعد از ساعتی بهادر را قولنجِ ناف ظاهر گشته بر سرِ خاک
می‌غلطید و فریادها می‌کرد؛ چندانکه معجون و تریاق می‌دادند، آن

وجع ساکن نمی‌شد؛ بعد از سوم روز در آن سوز و فروز که بود

5 مغول KB : مغل Z || 9 درین KB : در آن Z || 10 آن دزد دار را K : دزد

آن دارا B دزدار را Z || 17 غلطی KB : غلطی Z || می‌کرد BZ : کرد K

4 چون . . . خواهنده شد : MN ، ج ۳ ، ص ۱۹۰۶ / ۱۰۹ ، MA ،

ص ۲۴۳ / ۱۰

ورمی در باطنِ کافرِ او ظاهر گشته تمامتِ تنِ نا پاکِ بی پاکِ او
آماسیدن گرفت ؛ بسی فریاد و افغانها کرده از حضرتِ چلبی مدد
وامان خواست ، ممکن نشد ؛ همچنان آن کَلتهٔ دون را برگردون 3
نهاده بشهرِ لارنده می بردند در نیمهٔ راه آهی بکرد و طرَقید و جانِ
بی ایمان بجهنم سپرد و از آن جماعت یکی نماند

(۷۱/۸) همچنان بندهٔ خاکی نقل می کند که روزی یارِ عزیز 6
جلال الدین کنکری را رحمه اللهٗ اشارت کرد که تا جهتِ شاه زاذگان
از بزازان بطانهٔ نیکو بخرد و مبلغِ بیست عدد بدستِ مذکور داده ؛
چون بطانه را آورد ، فرمود که بچند خریدی ؟ فرمود که بیست و دو 9
می خواستند و دو عدد را بخشیده ، بیست عدد دادم ، اما جامهٔ نیکوست ؛
فرمود که دروغ می گوئی بهرهٔ عدد خریدهٔ و آنک دو عدد در دستار
کرده ؛ از غایتِ شرمساری بیست عددِ دیگر شکرانه داده توبهٔ نصوح 12
کرد تا بعد الیوم دیگر بی ادبی نکند ؛ حضرتِ چلبی فرمود که اگر
چنانک بینائی از کوری چیزی بر د بس عجب کاری نیست ، اما این که
کوری از پیشِ بینائی چیزی بر د بوالعجب کاریست 15

شعر (رمل)

حق همی بیند ولی ستارِ خوست چونک از حد بگذری قهاراوست

T, II, 392 ; H, II, 375

۶۲۲ K T ۲۴۲ B ب ۲۶۳ Z ۷۱/۸

7 که تا KB : تا Z 9 فرمود که B : گفت K — 12 دیگر KZ : B —
13 دیگر KZ : B — که KZ : B — چنانک KB : چنان Z 17 a خوست K :
خواست BZ b بگذری KB : بگذرد Z ۱۱ قهار KB : غماز Z

17 حق می . . . قهاراوست : MN ، ج ۶ ، ص ۳۶۹ / ۱۶۹۵ ؛ MA ،
ص ۵۹۳ / ۲

- (۷۲/۸) الحکایه : همچنان خدمتِ خاتونِ آخرتِ ولیةُ اللهِ
 فی الارض ، عالمه عارفه خوش لقای قونوی رَحِمَهَا اللهُ که در شهر
 3 توقات خلیفه بوذ و اکابرِ آن نواحی مریدِ او بوذند چنان روایت
 کرد که خدمتِ یارِ ربّانی ملک الفضلا ، قدوة المفسرین ناصرالدین
 واعظ ولدِ مولانا رکن الدین ارموی الولدی القونوی مدتی در توقات
 6 مسافرِ من شده بوذ و از لطافتِ تذکیر و تقریرِ خود اهالی شهر را
 ربوذه خویش کرده ، هانا که روزی در حقّ چلبی عارف چیزکی گفت
 و من معارضه کرده اورا قوی رنجانیدم ؛ فی الحال از سرِ انفعال
 9 برخاست و از توقات بنکیسار سفر کرده همان جمعه اول زخم خورده
 رنجور باز آمد و تمامتِ اکابر و اصحاب بعیادتِ واعظ جمع آمده بوذند
 تا سببِ رنجوریِ او را در یابند و تشخیصِ مرض کرده مداوات کنند ؛
 12 فرمود که چون بنکیسار رسیدم و روزِ جمعه اول بر بالای منبر برآمده
 در وعظ گرم شده بوذم و از خلق غریبی برخاسته بوذ ؛ دیدم که
 حضرتِ چلبی عارف بر اسبی کُمت سوار گشته نیزه در دست گرفته
 15 از درِ مسجد در آمد و تا پیشِ منبر برآمده مرا بدان نیزه برپهلوی
 چپ یکبار بزد و نا پدید شد و من دم بسته گشته چنان جریج و خسته
 از منبر فروز افتادم و بی خود گشتم ؛ هانا که جماعت مرا برگرفته بخانه
 18 آوردند از آن هیبت مجروح روح گشته رنجور شدم و بهر حالی که بوذ

T, II, 392 ; H, II, 375

۶۲۲ K آ ۲۴۲ B ب ۲۶۳ Z ۷۲/۸

1 الحکایه KZ : B — خدمت Z : KB — 2 قونوی KZ : B — در
 KB : Z — 3 بوذند KZ : بود B — 6 من KZ : B — بوذ KZ : B — 6-7 شهر را
 ربوذه KZ : شهر ربوذ B — 8 اورا KB : او Z — 16 و نا پدید شد KZ : B —
 کشته KZ : B — 17 برگرفته KZ : در گرفته

- خود را بخدمتِ یاران انداختم ؛ بعد الیوم همگان گواه باشید که من
 بیچاره بندهٔ مخلص و مریدِ خالصِ چلبی گشتم و ایمان آوردم ؛ امید
 است که بعنایتِ آن سلطان بایمان روم و صادق میرم ؛ همچنان وصیت 3
 میکنم که چون حضرتِ چلبی بمبارکی بتوقات وصول یابد سجدهٔ من
 بیچارهٔ غریب را عرضه دارید ، مگر که مرحمتی فرماید ؛ بعد از سوم
 روز بخوارِ حق پیوسته روزِ چهلَمِ مذکور حضرتِ چلبی از سیواس 6
 بتوقات تشریف داده فرمود که بیچاره ناصرالدینِ واعظِ ما عجب
 رفت ؛ خوش لقا گفت : سر نهادم و گریستم که عجا حالِ آن بیچاره
 چونست ؟ فرمود که از کمانش رهانیدم ، بر سرِ منبرِ لله الحمد آسوده 9
 و غریقِ رحمتِ حق شد و از حریقِ زحمتِ رهید ؛ یاران سر نهادند و شکرها
 کردند ؛ همچنان علی الصبح با جمیعِ اصحابِ زیارتِ آن بزرگِ رفته
 تجدیدِ عنایتِ بی تحدید فرمود و گفت :

شعر (رمل)

- چون عنایاتِ بود جانرا پناه کی بوذ اورا خطر از خوفِ راه
 بعد ازین جان و دل و درگاهِ دوست بعد ازین دستِ من و دامانِ شاه 15
 قَدْ سَـانَـهُ سِرّاً صُحْبَایَهِ الْکِرَامِ ، کما قَدْ سَـ سِرُّهُ بَسِراً
 رَبِّهِ السَّلَام

1 خود را KZ : B — 1-2 که من بیچاره K : من بیچاره Z — B 3 و صادق
 میرم KZ : B — 4 من BZ : K — 5 سوم KZ : سیوم B 7 که KZ : +
 این B 8 : KZ : 8 رفت KZ : رفته B 9 : KZ : این B 9-12 فرمود
 که ... بی تحدید KZ : B — 14 a عنایات KZ : عنایت B

(۷۳/۸) الحکایه : همچنان بنده، ضعیف صاحب تألیف اعمانه

الله تعالی روایت میکنند که روزی حضرت چلبی در بنده خانه، خود آمده

بود و جماعت اصحاب کرام در آن حضور حاضر شده و خدمت 3

سید الاخوان حسام الدین ولد آئنه دار قونوی که شیاد نادر و شاعر بود

غزلیات خوانده ذوقها کردند و حضرت چلبی عنایتها می فرمود و قدرتها

می نمود ؛ همانا که از ناگاه حسام سرآغاز کرد که هی افلاکی ! من ترا 6

خواهم کشتن ؛ بنده جواب دادم که مگر بو لایت ؟ گفت : نی بلک

بصورت ؛ حضرت چلبی فرمود که حالیا درین روزها تو می میری

در غم خود باش ؛ رنجیده برخاست و بسوی بگشهری رفته و رنجور 9

باقشهر آمد و در حالت عجب رحلت نمود ؛ از حد بیرون تأسف نموده

ترحم فرمود ، رو بیاران کرد و گفت : در نظر مردان خدا گستاخی

کردن و بی ادبانه سخن راندن وخامت عظیم دارد و نا مبارکست و در 12

صحبت عارفان بینا خاموش بودن و فروتنی نمودن از جمله واجباتست

و این بیت را گفت :

شعر (رمل)

15

هر که اردر پیش این شیر ریان بی ادب چون گرگ بگشاید دهان

T, II, 394 ; H, II, 377

۶۲۴ K ب ۲۴۲ B ب ۲۶۳ Z ۷۳/۸

1 الحکایه Z : — KB || همچنان KZ : منقولست که B || 3 بود KZ : — B

3-5 و خدمت ... خوانده BZ : — K || 4 و شاعر Z : و یار شاعر B || 6-8 هی افلاکی ...

فرمود که KZ : — B || 9 بگشهری KZ : بکشهر B || 13 نمودن BZ : کردن K

16 a این KZ : آن B

16 - ص ۲/۹۳۱ هر که ... دلیر : MN ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ / ۳۱۳۲ - ۳۱۳۴ ؛

MA ، ص ۸۳ / ۶-۵

همچو گرگ آن شیر بر درآندش فَاَنْتَقَمْنٰ مِنْهُمْ بر خواندش
زخم یابد همچو گرگ از دست شیر پیش شیر ابله بود کوشد دلیر

- 3 (۷۴/۸) الحکایه : همچنان بنده خاکی که حاکی این حکایتست
روایت می کند که در بندگی حضرت چلبی عَظَمَ اللّٰهُ ذِکْرَهُ از قیصریه
بیرون آمده بسیواس می رفتیم ؛ همانا که خدمت مولانا عماد الدین قاضی
اماسیه و سعد الدین خطیب سیواسی و برادرش مجد الدین حافظ و جماعت
اکابر ملازم حضرتش می رفتند و بر سر اسب حضرت چلبی بخواب
رفته بود ؛ شخصی خبر داد که پندر این بنده در سرای اَوْزْبَک
خان وفات یافته است ، ازو اسباب بسیار مانده و ترا موقوف داشته
منتظر فرزندش می باشند ؛ چه او مردی بود بزرگ و مذکر یگانه ؛
علیها گریان گشته این بیچاره بغایت سوگوار شدم و در ضمیرم سر
زد که چون بسیواس وصول افتد بی آنک اجازت خواسته شود بطلب
آن خواسته و کتب پندر روانه شوم و آن را بخوزه حصول آورده باز
ببندگی شتابم ؛ از ناگاه بیدار گشته نعره بزدم که ما را آن مال نمی باید
و اگر چنانک بی اجازت بروی در دریا هلاک خواهی شدن و این
بیچاره فریاد کنان از اسب فروز افتاد سر بر سم اسب شیخ نهاده
گریان شدم و آن جماعت که حاضر بودند حیران گشته نمی دانستند که
این چه حالت و چگونه حکایت است ؛ همانا که سر مبارک بر داشته
عنایتها فرمود و گفت : تا من در قید حیاتم در پی صید چیزی مباش

T, II, 396 H, II, 377

۶۲۴ K آ ۲۴۳ B آ ۲۶۴ Z ۷۴/۸

9 و ترا KZ : آن را B || 10 بود KZ : بودی B || 11 ضمیر KZ : ضمیر B ||

14 کشته KZ : B — || 19 من KZ : B —

تا شکارِ تو من باشم ؛ بعد از ما تو دانی و باز بخواب رفت ؛ همچنان
 قاضی عماد الدین و سعد الدین پیش از آنکه از من سؤال کنند ، فرمود
 3 که مگر شیخ افلاکی را پدرش در شهرِ سرای نقل کرده است ؛
 میخواست که بی اجازتِ ما غیبت کند و آن اسباب را بدست آورد ،
 ما را مفارقتِ او خوش نیامد ؛ انتباهش کردم تا حقیقتِ حال را بخيال
 6 مآلِ مالِ نفروشد و ترکِ صحبتِ اولیا نکند تا نادم و حاسر نشود ،
 هانساعت قاضی عماد و سعدِ خطیب مرید شدند و این بیچاره استغفار
 کرده فسخِ عزیمت کرد و فارغ شد

9 (۷۵/۸) الحکایه : همچنان روزی از شهرِ تبریز بیرون آمده
 بسطانیّه می رفتیم ؛ بزرگی از فضلای تبریز که در قبّه غازان معید بود
 اعنی شهاب الدینِ مقبولی قبرشهری رَحِمَهُ اللهُ همراه ما شد و حکایت
 12 کنان می رفتیم ؛ از ناگاه حضرتِ چلبی سائسِ اسبان را سیاست فرموده
 دشنامی چند بداد و زود روانه شد ؛ همانا که شهاب الدینِ معید رنجش
 نموده سر آغاز کرد که اینچنین بزرگی را نشاید که سفاهت کند ، اما
 15 سفیانِ روم بنامند و این بیچاره معارضه کرده اورا اسکات کردم که
 از سرِ بی خبری در حقِ اولیا طعنه زدن و مَا لَا یَعْنِی سخن
 گفتن جایز نیست ، در حالِ اسبِ آن بزرگِ حرونی نموده اورا در
 18 میانِ لجمِ سیاه فرو انداخته از فرقِ سر تا قدم غرقِ وحلِ سیاه
 شد و بیمِ آن بود که خنمه شود ؛ دیدم که حضرتِ چلبی دوان دوان

T, II, 397 ؛ H, II, 379 ۶۲۵ K آ ۲۴۳ B ب ۲۶۴ Z ۷۵/۸

7 و این KZ : و آن B ۹ الحکایه KZ : — B 10 می رفتیم KZ : می فتم B

12 فرموده KB : فرمود Z 13 دشنامی BZ : دشنام K 15 و این KZ : آن B

18 لجم BK : لجم Z

آمده می گویند که مولانا شهاب الدین با سفیانِ روم نباید پیچیدن ؛
 فریاذ کنان برخاست و سر نهاد و همچنان تبدیلِ جامها کرده در تبدیلِ
 اخلاق کوشیده بنده و مرید شد و نسخه تفسیرِ شیخ نجم الدین 3
 دایه را که سرمایه محققان قرآنست بحضرت چلبی بخشیده از حد
 بیرون بندگان کرد و حضرت چلبی آن تفسیر را بخدمتِ ملک المذکرین
 مولانا علاء الدین قسطنطنیه رَحِمَهُ اللهُ ایتار کرد و نسخه آن تفسیر 6
 هنوز در ممالکِ روم نبوذ ؛ بپرکتِ آن سلطان درین ممالک
 شایع گشت

9 (۷۶/۸) همچنان منقولست که حضرت چلبی از معدنِ امامیه
 بیرون آمده بطرفِ قسطنطنیه می رفتند ؛ در راه فرمود که امروز
 بحرامیان خواهیم رسیدن ، حاضر باشید ؛ بعد از ساعتی در نزدیکی
 قلعه عثمانجق بحرامیان عنتاب رسیده غلوه عظیم کردند و بر حضرت 12
 چلبی تیر باران کرده بر ساقِ مبارکش زخمی رسید و گویند : آن روز
 حضرت چلبی بر سرِ پیراهن تگله عارفی پوشیده بوذ ؛ همانا که تیرها
 می رسید و باز می جست و حرامیان بگمانِ آنک مگر زیرِ قبا زره 15
 پوشیده است ، پایی تیر پرتاو می کردند ؛ عاقبه الاسر کاروانیان را
 عربان کرده یاران را تجرید کردند و از خدمتِ شیخ بهاء الدین خیاط
 خادمِ تربه پرسیدند که این چه کس است ؟ گفت : این چلبی عارفست ، 18
 فرزندِ مولانا جلال الدین ؛ فریاذ کنان از اسب ریخته شدند و سرها

T, II, 398; H, II, 380

۷۶/۸ Z ۲۶۵ B ۲۴۳ K ۱۲۶

4 که KZ : — B || 5 المذکرین K : + قدوة المذکرین BZ || 8 کشت KB :
 + الحکایه Z || 12 عثمانجق BZ : عثمانجق K || 13 رسید KZ : رسیده B || آن KZ :
 این B || 16 کاروانیان KZ : کاوان را B || 17 شیخ BZ : — K || 18 چلبی KZ : + امیر B

- باز کرده بانصاف ایستادند ؛ و مجموعشان مرید شدند و آن نگله را که پوشیده بود بمقدم ایشان بخشید ؛ هر چه از یاران و کاروان بسته بودند باز دادند و آن زخم را خشک بند کرده عذرها خواستند و عجب آنک از زخم تیرهای ایشان در آن جامه مبارک اثری نبود ؛ بنده بیچاره بطریق نیاز پرسیدم که بر جامه مبارک چلبی از چندان تیر خدنگ المی نرسید و بر ساق مبارک زحمت زخمی البته رسید ، عجا این چون بوزه باشد ؟ فرمود که حضرت والدیم نمی خواست که از قونیه بروم ، گفت : او قبول ناکرده غیبت نمودم ، این قدر جراحت و نکبت از انفعال خاطر ایشان شد ؛ عاقبت کار آن جماعت بجمعهم پیش سلیمان پاشای قسطنطنیه رفته از حرامی گری توبه کردند و از سلک سپاه اسلام گشته بغزا مشغول شدند
- 12 (۷۷/۸) الحکایه : همچنان کرام اصحاب نقل کردند که چون حضرت چلبی دوم بار بشهر لاذیق وصول یافت ، اکابر شهر و اعیان بندگیهای کرده شب و روز ملازمت می نمودند ؛ مگر خدمت ملک الخلفا قاضی نجم الدین قوصره مخالفت نموده خود را سرجماعتی ساخته از سرور عالمان سرکشید و بر ریاست خود مغرور گشته از رئیس حقیقی دور ماند ؛ همچنان اصحاب دو گروهی کرده در میانه گری بسته شد و بعضی یاران طرف او را گرفتند و بعضی معتبران شهر و یاران مقبل جانب داری حضرت چلبی کردند ؛ همانا که حضرت چلبی از سر سرتی که معلوم

T, II, 399 ; H, II, 381

۶۲۷ K T ۲۴۴ B T ۲۶۵ Z ۷۷/۸

2 بمقدم KZ : مقدم B || بخشید KZ : بخشیده B || 6 خدنگ KZ : خدنگ B
 نرسید KZ : رسید B || 12 الحکایه KZ : — B || 14 کرده KZ : کرد B
 15 سرجماعتی KZ : سرجماعت B || 16 بریاست KZ : ریاست B

- او بود خدمتِ ملک الخلفا مولانا کمال الدین و مولانا محی الدین و تاج الدینِ
 مثنوی خوان را پیش کشید و بخلافت نصب کرده اجازت فرمود و جمیع
 اکابرِ شهر متابعتِ ایشان کرده بنده و مرید شدند و زاویه نو بنیاد
 کرده بمقابله و سماعِ معهود شروع کردند؛ علیها بهر حالی که بود
 قاضی نجم الدین بیچاره بی چاره خود روزی با اصحابِ خود بحضرت
 چلبی آمده سر باز کردند و مستغفر شدند و از حد بیرون تذلل نموده
 زاریها کرده گویند که آن گریه او باخلاص بود و شبیه گریه اخوان
 یوسف بود حيله آمیز؛ همانا که چون بیرون آمدند، بانگستان اشارت
 کنان فرمود که تمامتِ اُمعاش را از زیرِ خواهم بیرون کشیدن تا بدیم
 که مریدانش چه می کنند و چگونه بفریادش می رسند؛ آن بود که
 صاحب فراش گشته می زارید و از حضرت چلبی استغاثت می خواست
 و آنها می کرد و می گریست و تمامتِ امعا و أحشای او را از زیر بیرون
 کشیده می بریدند؛ چون حضرت چلبی بشهر اگریدور رسیده همان
 شب فرمود که بیچاره نجم الدین قوَصَره در گذشت و ساعتی مراقب
 گشته بغایت متألم شد و گفت:

شعر (رمل)

- عفوکن ای عفو در صندوقِ تو سابقِ لطفی همه مسبوقِ تو
 عفوکن زین بندگانِ تن پرست عفو از دریای عفو اولیترست

7 زاریها KZ: زاریهای حيله آمیز B || کرده KZ: کرد B || 8 حيله آمیز KZ: — B ||

11 استغاثت Z: استعانت KB || 13 رسیده KB: رسب Z

17-18 عفوکن ... اتقوا: MN، ج ۵، ص ۲۶۴، ۲۶۶/۱۵۰، ۱۷۵،

MA، ص ۵۴۶، ۵۴۷/۲۶، ۲۳

عفوها گفته ثنای عفو تو نیست کُفُوشُ أَيَّهَا النَّاسُ اتَّقُوا
راه ده آلودگان را العَجَل در فُرَاتِ عفو وعَيْنِ مُغْتَسَلِ

- 3 و همچنان بر سرِ پا برخاسته فرمود که وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۸/۳) از خطای آن درویش در گذشتم و شبِ
دیگر عزیزی شیخ نجم الدین را در روضه بس خرم دید که خرامان
6 خرامان می رفت؛ پرسیدش که مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ؟ گفت: اگر
عنایتِ عارف شفاعتم نمی کرد ابدًا در زحمتِ دوزخ خواستم بوذن و لله
الحمد خلاص یافته در آسایشم

- 9 (۷۸/۸) همچنان روزی حضرتِ چلبی بحمام می رفت؛ بنده
خاکی را فرمود که تو در خانه باش و کاسه^۱ بزرگ قیسی خیسانیده
بوذن تا بعد از استحمام با یارانِ کرام بخورند؛ بنده^۲ بیچاره خانه را
12 جاروب زده زیرِ نطعِ چلبی درمی یافته در کیسه کردم و همچنان نظرم
بکاسه^۳ خوشاب افتاده البته نفس را میلی شد تا از آنجا دانه^۴ برگیرد
باز استغفار کرده امتناع می نمودم تا چند نوبت با نفسِ لئیمِ خود مجادله
15 و محاربه کرده ممکن نشد، عاقبت بر عقل غالب گشته دانه^۵ قیسی در دهان
کردم؛ فی الحال صفای باطنِ خود را مکدر دیدم و پشیمان گشتم؛ بعد
از آنک چلبی از حمام آمدند و اصحاب حاضر شدند فرمود که آن کاسه را

T, II, 402; H, II, 382 ۶۲۹ K ب ۲۴۴ B آ ۲۶۶ Z ۷۸/۸

2 a ده KB : دل (!) B 7 ابدًا KZ : ابدًا B 11 استحمام KZ : حمام B ۱۱

12 یافته KZ : یافتم B 13 نفس را KB : نفی را Z

1-2 عفو... مغتسل : MN ، ج ۵ ، ص ۲۶۲ ، ۲۶۶/۱۱۱ ، ۴۱۹۲ ؛

MA ، ص ۲/۵۴۸

پیش آر! چون بر آن کاسه نظر انداخت فرمود که از اینجا دانه برده
اند و خورده و بی ادبی کرده؛ چرا چنین کردی و خیانت نمودی و این
جنايت از تو صادر شد و مغاوبِ نفسِ نحس گشتی؟ کسی که در کاسه³
ما چنین دست درازی کند تا در حقِ کیسه⁴ ما چه اندیشد و من مردِ
امین را دوست می دارم و پیوسته پادشاهانِ صورت و سلاطینِ معنی
مردمِ امین را خزینه دارِ خود می کنند و مقتدای دینِ ما محمد امین⁶
است و صاحبِ وحیِ او هم جبرئیل امین بوده و این بیت را نخوانده⁷
که فرموده اند

شعر (مجتث)

دهان ببند و امین باش در سخن داری که شه کلیدِ خزینه بر امین کشدا
بنده⁸ ضعیف بکلی بیچاره گشته گریان شدم و استغفارها کردم؛
فرمود که بعد الیوم دیگر مکن تا در همه حال امینِ حضرتِ ما باشی¹²
و محلِّ امانتِ اسرارِ ابرارِ احرارِ گردی؛ همچنان بعد از دهم روز
فرمود که آن یکم درم را که در زیرِ نطعِ من یافته بودی چه کردی؟
از جیب برون آورده در پیشِ چلبی نهادم و چندی دیگر شکرانه داده¹⁵
مرحمت فرموده بعنایتِ موفور مخصوص گردانید

(۷۹/۷) الحکایه: همچنان روزی حضرتِ چلبی بمکتبِ شاه زاذگان
تشریف داده بود؛ فرمود که امروز ایشان را آزاد کن و بعد از ساعتی¹⁸
اصحابِ عظام جمع آمده بصحبت مشغول شدند و آن روز قربِ بیست

T, II, 463 ; H, II, 383

۷۹/۸ Z ۲۶۶ ب B ۲۴۴ ب K ۶۳۰

3 کسی که KZ : B — 10 a و KZ : B — 14 در BZ : K —

15 و چندی KB : Z —

نفرِ یارانِ مقبلِ بتکرّع و تجرّعِ مدام مداومت نموده عیسی وار عیسی می رانندند؛ همانا که چون ثلثِ شب بگذشت بغیر از یک ابریق مدام نمانده بود؛ و خدمتِ یارِ ربّانی سبط الولد برهان الدین الیاس پاشا ساقی؛
 3 اصحاب بوده، چند نوبت بینده، مخلص اشارت کرد که صبا نیست؛ تدارک باید کردن و حضرتِ چلبی بر عادتِ معهود بخواب رفته می شنید
 6 که آن درویش چه می گفت؛ چشمِ مبارک باز کرده فرمود که چند می گوئی؟ خمش کن، نشینده که آن حلوانی ولی سه سال از یک خم کار کرد و مددی از عالم غیبش می رسید، اگر عارفی از کوزه تا سحر کار کند عجب نباشد و ابریق را بدستِ مبارکِ خود بگرفته باز بدستِ الیاس پاشا داد، همچنان تا چاشتِ سلطانی بیست نفر از آن معنی خوردند و همگان طافع گشته بخواب رفتند و هنوز آن ابریق مالا مال بود

شعر (رمل)

12

این کسی دیدست کز یک مَشکِ آب
 گشت چندین مَشکِ پر بی اضطراب

15 مَشکِ خود روپوش بود و موجِ فضل
 می رسید از امرِ او از بحرِ اصل

و همچنان بنده، مخلص آن کوزه را محافظت می کردم و بتبرک از آنجا
 18 آب می خوردند و رنجوران را شفای عاجل حاصل می شد

10 - همچنان KZ : — B || 14 کشت BZ : کشته K || 18 می شد KB : +

الحکایه Z

13 - 16 این کسی... اصل : MN ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ / ۳۱۴۹ - ۳۱۵۰ ؛

MA ، ص ۲۷۹ / ۳ - ۴

- (۸۰/۷) همچنان منقولست که چون اکابر شهر لاذیق ارادت آورده مرید چلبی عارف شدند، هانا که ولد ناظر استکبار نموده ایامی کرد و ارادت نمی نمود و او امیرزاده بود معتبر و متمیز؛ چون 3 یاران همدل مذکور را بجد گرفتند، گفت: بشرطی مرید شوم که بمن فرزندی زینه ببخشند و ازین بهتر کرامتی نخواهد بود؛ همچنان چلبی محمد بگ و اینانچ بگ و طغان پاشا و غیرهم التزام نمودند که 6 هرچه می خواهی و می جوئی از حضرت او حاصل است و قراری کردند که روز فرصت او را ببندگی چلبی بیاورند؛ از ناگاه حضرت چلبی سحرگاهی از زاویه بیرون آمده بتهنائی روانه شد؛ قضا را آن روز برف 9 عظیم می بارید و فصل زمستان بود تا در حمام خواجه عمر بیامد و توقف کرده دید که هنوز در حمام را باز نکرده بودند؛ مگر ولد ناظر محتاج حمام گشته بر خاست و بطرف حمام شتافت؛ دید که در تاریکی 12 شخصی بر در حمام ایستاده است؛ پیش آمده دید که حضرت چلبی عارفست؛ سلام داد و دستبوس کرده در ضمیر او گذشته باشد که مگر چلبی صبوحی کرده است و از سرمستی تنها بیرون آمده؛ فرمود 15 که نی نی، آنچنان نیست که تصور میکنی، بلکه برای مسلمان کردن نفس تو آمده ام و دسته گل سرخ بیدستش داد که قدم فرزند نیز مبارك باز؛ بیچاره ولد ناظر از آن نظر بی نظیر مدهوش گشته بیفتاد 18 و بیهوش شد

شعر (رمل)

چون بخویش آمد ز غرقابِ فنا بانگ می‌زد ای خدا وای خدا

- 3 بزودی استحمام کرده چون بخانه آمد حرمِ خود را در غایتِ خوبی
دیده بمبشرت مشغول شد ، بقدرتِ باری تعالی همان لحظه زنِ او حامله
گشته چاشتِ بلند برخاست و بنزدِ امرا آمده از کیفیتِ ما جرا باز
6 گفت و دسته‌گل را عرضه داشته همشان شاذیها کردند و با تحفِ بسیار
بحضرتِ چلبی آمده اورا مرید کردند و بعنایتِ ایشان بجائی رسید که
کرامات می‌گفت و دررِ معانی می‌سفت و مراداتِ دینی و دنیاوی او بحصول
9 پیوست و آن دسته گل را خاتونِ اوسالها نگاه می‌داشت و بهر رنجوری
که برگی می‌داذند صحت می‌یافت و پیوسته آن بزرگ این بیت را
بجدمی گفت :

شعر (رمل)

12

شیخِ ما از عونِ باری با فرست خاکِ کویش به زمشکِ از فرست
پیشِ صدق و اعتقادِ اهلِ دین هر که منکر شد ولی را کافرست

- 15 (۸۱/۸) الحکایه : همچنان منقولست که روزی صوفی با شیخ
ناصرالدین خلیفه نکیده رحمه الله مناظره عظیم می‌کرد که ترا با این

T, II, 406 ; H, II, 386 ۶۲۲ K ب ۲۴۵ B آ ۲۶۷ Z ۸۱/۸

b 2 خدا وای KZ : خدا را ای B || 4 بمبشرت KB : بمشارت (?) Z || 10 می
داذند KZ : — B || 141 a و اعتقاد KZ : باعتقاد B || 15 الحکایه Z : — KB || 16
الله KZ : + B

1 چون ... وای خدا : MN ، ج ۱ ، ص ۵۷/۶ MA ، ص ۲۸/۲

سگکِ قطمیر نام چندین تعلقِ چرامست؟ و عیوبِ سگک را می شمرد؛
گفت: از برای آن دوستش می دارم که صاحب ولایت است و دوست را
از دشمن و محب را از منکر می داند و تمیز می کند؛ گفت: لائسَلَم ،
این محالاتست؛ ناصح الدین گفت: این همان سگکِ اصحاب الکهف
است که بود و آن رگک دارد که داشت و او هم برین رنگ بود

شعر (رمل)

گر رگکِ عشقی نبودی کلب را کلبِ کهنی کئی بجُستی قلب را
شیر و گدِ رگک و خیرِ س داند عشق چیست کم ز سگک باشد که از عشق او تهیست
صوفی گفت: این معنی را بچه معلوم کنیم؟ گفت: آنچنانک همانا که
تو خطابی لطیف بوی بدهی نخورد و از دستِ من ناپاره خشک بخورد؛
صوفی دودرم بیرون آورد تا خطابها بیاورند؛ همچنان طبقی خطاب
پیشِ قطمیر نهاد تا بخورد؛ بقدرتِ حق تعالی یکبار بوی کرده
اصلاً دیگر التفات ننمود و شیخ ناصح الدین از بغلِ خود ناپاره
خشک بیرون آورده پیشِ قطمیر نهاد، برغتِ تمام فرو نشست و پاک
بخورد؛ همچنان صوفی مسکین ترکِ کبر و کین کرده ارادت آورده
تجربید شد؛ و شیخ ناصح الدین فرجیِ حوذ را بوی پوشانیده عاقبت
مریدِ حضرتِ چلبی عارف شد؛ پیش از آنک او مرید شود فرمود که
سگانِ ما نیز مرشدند تا شیرانِ ما چون باشند؟ چنانک فرمود:

3 منکر می داند و KZ : B — 11-12 همانا که ... بخورد KZ : B —
14 برغت KZ : B — 15 و کین Z : KB — 16 شیخ KZ : B —
7-8 کر رک ... تهیست : MN ، ج ۵ ، ص ۱۲۷ / ۳۰۰۹ ، ۳۰۰۸ ؛
MA ، ص ۲۱ ، ۲۲ / ۴۸۳

شعر (رمل)

ای که شیران مر سگانش را غلام
گفت امکان نیست خامش و آسلا

3

(۸۲/۸) همچنان منقواست که حضرت چلبی از شیخ ناصح الدین

قطمیر را قبول کرده روانه شد و قطمیر را اشارت فرمود که با ما بیا؛
چون گاهی چند برفت و پس گشته بناصح الدین نگاهی بکرد،

6

ناصر الدین گفت: چه نگاه می کنی؟ کاشکی بجای تو من بوذی تا سنگ
آن درگاه گشتمی؛ همانا که غلطان گشته زوزوئی بکرد و پویان گشت

و همچنان وقت سماع در شهر لاذیق در حلقه یاران در آمده با اصحاب
کرام با هم می گشت و کرامت دیگرش آن بوذ که هیچ سگی در سفر

9

و حضر با وی حمله نکردی و بانگ بر وی نزدی و چون او را بوی

کردندی گرد او حلقه زده فرو خفتندی و چون حضرت چلبی بجائی

12

قاصدی فرستادی قطمیر را با وی ملحق کردی؛ چه اگر ده روزه

و اما یکماه راه بوذی او را بمقصد رسانیده عودت کردی و برای

تب از موی او دود کردندی تب مفارقت نمودی و در هرجائی که منکر

15

دیدنی بی خطا بر او شашه کردی و از طعام منکران خاندان هرگز

نخوردی و اگر پنهانی آن طعام را با طعام یاران آمیخته با وی دادندی

بوی کردی و آن را نخوردی 18

T, II, 409; H, II, 387 ۶۲۳ K ب ۲۴۵ B ب ۲۶۷ Z ۸۲/۸

3 والسلام KB + الحکایه B || 6 بناصح الدین ... بکرد KZ : B —

9 سماع KB : B — 16 شاه KZ : شایسته B

شعر (رمل)

شد سر شیرانِ عالمِ جمله پست چون سگِ اصحاب را دادند دست
آن سگی را کو بوذ در کوی او من بشیران کی دهم یک موی او 3
و پیوسته حضرت چلبی بدستِ مبارکِ خود بوی طعامها خورانیذی
و بنواختی و گفתי :

شعر (رمل)

چون سگان را این چنین نعمت نهند مر کسان را تا چه دولتها دهند
(۸۳/۸) همچنان منقولست که روزی بزرگی بزیارتِ حضرت
چلبی آمده بوذ و عذرهای خواست که دم بدم بحضرت نمی توانم آمدن 9
و مشرف گشتن و مسکنتم می نمود ؛ فرمود که مقصود ما از یاران
صدق نیت و صفای عقیدت و محبتِ جانِ ایشانست ؛ چه اگر
در خدمت و صحبتِ ما تردد کمتر نمایند و بسببِ اشغال و تعلقات 12
اوقاتِ نتوانند رسیدن همانا که مقصودِ کلتی و جزوی ایشان
از مظهرِ ما بحصول رسد و بمطلوب وصول یابند و ما را در حالاتِ
عجبانِ مخلص نظرهای عظیم و عنایاتِ عمیم است و خوش حکایتی درین 15
باب مثال فرمود که مگر امیر زاده پیشِ معلمی علم می خواند و در
مکتبِ ادیب ادب می آموخت و هر روز دو درم باستاذِ خود می داد ؛

T, II, 409; H, II, 228

۶۳۴ K T ۲۴۶ B T ۲۶۸ Z ۸۳/۸

B — : KZ : بودی B || 13 نتواند KZ : نتوانیدن B || 16 فرمود KZ : B —

2 شد ... دست : MN ، ج ، ۱ ، ص ۱۰۲۲/۶۴ ، MA ، ص ۲/۲۸
3 آن سگی را ... موی او : MN ، ج ، ۲ ، ص ۵۷۶/۳۳ ، MA ، ص ۱۲/۲۰۶

روزی امیرزاده را مهمتی پیش آمده نتوانست بمکتب حاضر شدن و بدست
 غلام تعاهد هر روزه را می فرستاد ؛ همانا که استاد درهم را سنده
 هیچ گونه امیرزاده را نمی پرسید که چرا نیامد و در چه کارست 3
 و آن کوزک از سر امتحان بکرات و مرات درهم می فرستاد و خود
 نمی رفت و استاد نیز او را هیچ گونه نمی پرسید ؛ غضب بر امیرزاده
 غالب گشته برخاست و پیش استاد آمد و بعتاب آغاز کرد که چه معنی 6
 درهم را برهم می نمی و مرا درهم می زنی و هیچ نمی پرسی ؟ استاد گفت :
 مرا غرض آن درم است ، تو خواهی بیا و خواهی میا ؛ اکنون غرض
 شیخ راستین آن نقد محبت مریدست ؛ چه اگر بیاید و اگر نیاید شیخ 9
 بتصرف حال او مشغولست و شب و روز در اکمال و اتمام مهم او
 می کوشد و این بیت را فرمود

شعر (خفیف)

12

کیمیای سعادت همه اند درهم فعل خود بدید کفند
 حاسدان را هم از حسد بخرنند همه را طالب و مرید کنند

(۸۴/۸) همچنان مؤلف کتاب ، بنده خاکی روایت می کند که 15
 در حضرت چلبی عظم الله ذکراه درویشی بود شیخ علی نام و او
 از جمله مریدان حضرت ولد بوده ؛ مردی بود صحبت یافته و آفتاب
 اولیا بر او تافته ؛ شب و روز بخدمت مشغول بودی و طعامهای نفیس 18
 پختی و آن درویش را حضرت چلبی در آقشهر پیش رخت گذاشته

- بسوی بگشهری سفر کرد و چند روزی آنجا بگاه اقامت فرمود ؛ مرحوم
 ولد اشرف رَحِمَهُ اللهُ از حد بیرون بندگیها کرد ؛ همچنان روز
 جمعه در زاویه مبارک جمعیتی عظیم بوده جماعت اکابر جمع آمده بودند ؛
 از ناگاه حضرت چلبی فرمود که مسکین شیخ علی ما از عالم فانی
 بجهان باقی سفر کرد ؛ اصحاب سر نهادند که مگر کسی خبری آورده است ؛
 فرمود که دیدم دو شخص غیبی جنازه او را می بردند و چون معاودت
 افتاد نقلش در همان ساعت بود که فرموده بود

شعر (رمل)

- شیخ کو یَنْظُرُ یَنْوَرُ اللهُ شد از نهایت وز نخست آگاه شد
 در درون دل در آید چون خیال پیش او مکشوف باشد سر حال
 (۸۵/۸) الحکایه : همچنان بنده خاکی روایت می کند که روزی
 حضرت چلبی با اصحاب شهر لاذیق بدیدن ولد علی شیر امیر گرمیان
 رفته بود و او با لشکری انبوه در صحرای علم الدین بازاری فروز آمده خجام
 زده بودند ؛ همانا که استقبال حضرت چلبی کرده عزت عظیم نموده
 و لطفها کرد ؛ چون اصحاب بتلاوت قرآن و تقریر معارف شروع
 کردند ، مذکور از غایت بله و کمال سغه تغافل نموده بغلامان خود
 مشغول شد ؛ از آنک مردی بود ترک و بی تکلف و از عالم اولیا

T, II, 410 ; H, II, 389 ۶۳۶-۶۳۵ K ب ۲۴۶ B ۲۶۸ Z ۸۵/۸

1 فرمود KZ : فرموده B || 6 شخص KB : شیخ Z || 9 شد ZB : شده
 بود K || 11 الحکایه Z : — KB || 12 با اصحاب KZ : باصحاب B || 16 نموده KZ : نمود B

14 شیخ ... آگاه شد : MN ، ج ۲ ، ص ۱۵۶۷/۳۳۲ ؛ MA ، ص ۴/۱۳۹
 15 در درون ... حال : MN ، ج ۲ ، ص ۱۴۷۹/۳۲۷ ؛ MA ، ص ۴/۱۳۷

- بی تجربہ از ناگاہ حضرت چلبی نعرہ بزد و زود بر خاست و هماندم سوار گشته با اصحاب روانه شد و بحدت تمام ولدِ علیشیر را دشنامها می داد و می رفت و کسی را از آن هیبت مجالِ سؤال نبود، هماناکه از عالمِ غیب ناگاہ باذی عظیم وزیدن گرفت و صرصری پیدا شد و زمین آنچنان لرزید که گویا زلزله قیامت بود و تمامتِ خیام، بر سرِ آن گروهِ لیام فروز آمده همشان بر روی افتادند و اسبانِ تازی طویلها را گسیخته در آن صحرا گریزان گشتند و فریاد از لشکریان برخاست؛ همچنان ولدِ علیشیر فریاد کنان از خیمه خود بیرون دوید و نوابِ خود را جمع کرده در پی چلبی فرستاد که این همه از خشم چلبی امیر عارفست که بر من کرد و بغضبِ عظیم روانه شد؛ نوابِ امیر چندانک لا بها کردند مراجعت نفرمود و التفات نمود؛ آخر الامر در عقبِ ایشان دامادِ ولدِ آیدین امیر سعدالدینِ مبارک قابض را که سو باشی لشکر بود فرستاده عذرها خواست و استغفار نموده مرید شد و گفت: نشانِ عفو کردنِ چلبی آن باشد که کلاهِ مبارکش را که تاجِ سرِ مردانست بمن بدهد تا سرِ من از آفاتِ زمان سلامت ماند؛ همچنان امیر سعدالدینِ مبارک با خواصِ خود ارادت آورده بی حدتِ بندگیها کرده طالبِ عنایت و مرحمت شد، حضرتِ چلبی فرمود که قصدِ ما آن بود که ولدِ علیشیر را پهلوی قارونِ لعین نشانیم و در زیرِ سجنِ مقامی تعیین کنیم، اما محمدیان را متابعتِ اللهم اهدِ قَوْمِی فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُونَ در کارست و بر مقتضای سنتِ

- سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي کار کردن سیرتِ احرار است ؛ برو
 که استغفار و اضطرارِ او دستگیرِ او شد و از جریمهٔ او تجاوز کرده برو
 بخشودیم و همچنان کلاهِ مبارکِ خود را تبرکِ بذیشان داده فرمود که 3
 چندانک این کلاهِ ما بر سرِ او باشد سرِ او را از شرِّ هیچ سرّوری
 خطری نباشد و عاقبتِ او محمود گشته بمرگِ خود مسلمان بمیرد ؛
 همانا که سه سر اسبِ نیکو و ده تفصیل چوقا و پنج پاره کما و ده 6
 پاره صوف و مبلغِ سه هزار عدد نقد و پانصد عدد اصحاب را پیش
 کشی کرده مستبشر باز گشتند و همچنان چون بمبارکی بکوتاهیه وصول
 افتاد، خدمتِ چلبی یعقوب بگک دخترِ خود را برکنار گرفته بیامد و مریدِ 9
 چلبی شد و خدمات نمود

(۸۶/۸) الحکایه : همچنان از کبارِ اخوانِ صفا منقولست که چون

- حضرتِ چلبی عظیم الله ذکره بارِ اوّل بشهرِ بیرگی رسید، هنوز 12
 مبارز الدین محمد بگک ولدِ ایدین رحمه الله فتحِ آن ولایت و تابعِ آن
 نکرده بود و چند سوار و پیاده خدمتگزاران داشته از سوباشیانِ ولدِ
 علیشیر بود و شبی برخاست و بزیرتِ حضرتِ چلبی آمده سر نهاد 15
 و تواضعِ عظیم نمود و طالبِ فتح و نصرت و دولتِ عینی شد ؛ همانا که
 حضرتِ چلبی چوماقِ خود را بمذکور داده فرمود که هر که از تو
 سرکشد و گردن نهد و گریزی نماید بدین چوماق سرش را بشکن 18
 و بدانک بعدالایم این ولایت و چندین ولایتِ دیگر از ولایتِ
 خداوندگار بتو حاصل خواهد شدن و فتحها و فتوحها ترا و اولاد و اعقابِ

- ترا خواهد بوذن و امارت تو بر همگان خواهد چربیدن ؛ همانا که محمد بگگ چوماق چلبی را بر گرفته بر سر خود نهاده و گفت : چوماق چلبی را بر سر نفس خود زنم و چوماق خود را بر کتله دشمنان دین کوبم ؛ آن بوذ که یوماً بیوم تا غایت زمان ممالک آن دیار را مغلوب دولت خود گردانیده از اعدای دین دمار بر آورده دیاری نگذاشت و جمیع اولاد او از محبتان مخلص و غازیان خالص گشته از هر کجا که دشمنی قصد ولایت ایشان کردند مخدول و منکوب گشته کشته شدند و نسل ایشان بدعای مبارک آن حضرت تا دامن قیامت مؤید و منصور خواهد بوذن انشاء الله تعالی و الله یؤید بنصره من یشاء (۱۳/۳) وَمَا آلَنْصُرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶/۳)
- (۸۷/۸) و همچنان از خدمت اصحاب کرام که عنایه کرم آن حضرت بوذنند ، منقولست که حضرت سلطان ولد قدس الله سره العزیز محمد بگگ ولد ایدین را سو باشی ما خواندی و در حق او عنایه عظیم فرمودی و سلطان الغزاة گفتی و در میان امرای مغول و ترک مدح او کردی و ترغیب دادی شجاعت و سخاوت و مردی را ازو کسب کنند گفتی و آن یگانه نیز سال بسال چندین نذیر و تحف غریب بحضرت ایشان ارسال کردی و استمداد همت و عنایت خواستی و در محافظت عهود مردان مردانه ثبات نمودی ؛ لاجرم عنایت ایشان نیز مراقب حال او گشته در حالت سرا و ضرا حامی و پاسبان جان او

۸۷/۸ Z ۲۶۹ B ۲۴۷ K ۶۳۸

T, II, 415 - 16 ; H, II, 392

6 که Z : KB — 7 دشمنی KZ : + که B || 15 دادی KZ : + که B ||

19 پاسبان KZ : پاسبانی B

بوذی و از شدایدِ اخطار و مخاوف کُفتار نگهدارِ او بوذندی

شعر (رمل)

- 3 چونک در عهدِ خدا کردی وفا از کرم عهدت نگه دارد خدا
و همانا که آن عنایت و حمایت و رعایت تا قیامِ قیامت در نسلِ او
ساریست و از عالم غیب فیضانِ انوار دایم الفضل والفیض بر
6 اخلافِ او فایض

شعر (رمل)

بندهٔ خاصِ ملک باش که با داغِ ملک

- 9 روزها ایمنی از شحنة و شبها ز عسمن
(۸۸/۸) همچنان خدمتِ ملک الامرا ، قدوة الابطال ، حزهٔ ثانی ،
غازئ ربّانی ، بهاء الدین امور پاشا اَعَزَّ اللهُ اَنْصَارَه چند نوبت در میانِ
12 دریا مضطرب گشته و در غایتِ غیار و اضطراب حضرتِ مولانا را مصوّر
مشاهده کرده که بر سرِ آبِ دریا می آمد و ببینی کشتی را بدستِ
مبارک بگرفته از آن غرقاب و هلاکت نجات داد و چند نوبت حضرتِ
15 چلبی عارف را در قتالِ کُفتار می دید که محاربه می کرد و نگوسار گشته
انکساری در ایشان پیدا می شد و آن یگانه بنا بر اعتقادِ خود اعتماد
نموده دایم در غزوات می کوشید تا دمِ آخرین که بدرجهٔ شهادت

T; II, 415-16; H, II, 392

۸۸/۸ Z ۲۶۹ ب B ۲۴۷ ب K ۶۳۹

5 الفضل و KZ : B || بر KZ : + حال B || 11-14 چند نوبت ... نجات

داد و KZ : B || 16 در BZ : بر K

رسیده از اهل سعادت گشت ، و گویند : شبی حضرت چلبی را بخواب دید و این بیت را بنویسید و معنی می فرمود

شعر (رجز)

3

هر که برات حفظ ما دارد در زه قبا
در بر و بحر اگر روز باشد راد و محترم

و آن بود که عزیمت نموده جزیره سقز اداسی را فتح کرده چندانی مصطکی کشیدند که توان گفت ؟ و بخراج بریده حاصه خود کرد

6

(۸۹/۸) الحکایه : همچنان بنده خاکی نقل می کند که دانشمندی

بزرگ سمرقندی نور الدین نام بنویسید حضرت چلبی شده بود و زمانی ملازمت نموده در اتمام مهمات جزوی می کوشید ؛ اما مردی بود فضول نفس و گستاخ رو ، همانا که از سر غرور و شرور سرور

9

اوقات اصحاب را مکدر می گردانید ؛ روزی حضرت چلبی بدو اشارت کرد که مکتوبی چند بستان و پیش ولد اشرف برو و از برای درویشان حضرت گندم و روغن و غیره حاصل کرده بروی بیا ؛ فی الحال میان

12

بسته میخواست که بر اسب سوار شود ، تنگ زین کسبخته سرنگون فرو افتاد ؛ علیها چون روانه شد حضرت چلبی فرمود که این مرد بی سربازی روز ، عجب است اگر کشته نشود ؟ و مجموع اصحاب که برادر

15

تر به مقدم ایستاده بودند ، محسوس دیدند که آن درویش بی سر

18

T, II, 417 ; H, II, 393 ۶۴۰ K ب ۲۴۷ B ب ۲۶۹ Z ۸۹/۸

1 رسیده BZ ؛ رسید و K ۱۱ و گویند KZ : همچنان B ۱۱ چلبی را KZ.

چلبی B

- میرود ؛ بعد از چهارم روز خبر رسید که نورالدین سمرقندی را ولد اشرف بقتل آورد ؛ مگر پیش محمد بگ و ولد اشرف رحمه الله مردی بود شاعر و فاضل مشهور او را طیرازی می گفتند و این شخص را از قدیم 3 المهد با او مصاحبت بوده و سفرها با هم کرده و این شاعر بیچاره او را مهان خود ساخته بود در میان ایشان بحثی واقع گشته سمرقندی از فضولی نفس او را کشته ، خبر بولد اشرف رسیده ازین حال انفعال نموده 6 و مفتیان شهر بقتل قاتل فتوی داده او را نیز همان لحظه کشته اند و هر دو را بیکجائی دفن کرده ؛ همانا که حضرت چلبی فرمود که او را برای یاران قربان کردیم ، از آنک او در قصد یاران بود و نفس او سگی 9 بود عقور ، یاران بجمعه سر نهاده غریق عبرت عبرت گشته در غیرت آن حضرت حیرت فروزند ؛ همچنان ولد اشرف متوافر خدمات نموده عذرها خواست ، حضرت چلبی در جواب او فرمود که شما در آن 12 کار آلت دست کردگار بودید ، و ارادت حق چنان بود که چنان شود و سبب نزول آن بلا انفعال خاطر اولیا بوده و این بیت را فرمود نبشتن که

شعر (رمل)

هر که کر جنبد پیش جنبشم گر چه سیمرغست زارش می کشم

- 18 (۹۰/۸) الحکایه : همچنان از کبار احرار منقولست که چون حضرت چلبی عظم الله ذکره بشهر توقات رسید ، اکابر شهر و خواتین

T , II, 418 ; H , II, 394

۶۴۱ K آ ۲۴۸ B آ ۲۷۰ Z ۹۰/۸

6- از فضولی نفس KZ : B — 7 داده B 8 همانا که Z : KB

او را KZ : B — 10 در غیرت KB : Z — 11 همچنان KZ : B

13 بود که چنان KB : Z — 15 نبشتن KZ : B —

- سلاطین و دختر پروانه از حد بیرون خدمات نموده تبجیل عظیم کردند
 و در آنجا شیخی بود بس معتبر و عالم ربّانی، مشهور شیخ بهاء الدین
 جندی گفتندی، چه در جمیع علوم دینی و یقینی و علم مشایخ شیخ 3
 بود و نظیر خود نداشت و در طریقه تقوی و ریاضت و تدبّین مَلَک
 مجسم و روح مشخص بود، مگر در خانقاه خواجه منیر او را شیخ
 می کردند و کافه علمای دین و شیوخ و امرا و مردم سرور در آن اجلاس 6
 جمع آمده بودند و آن خانقاه بدختر پروانه تعلق داشت و او گفته بود
 که البته شیخ بهاء الدین را بر سر سجاده و صدر تا حضرت چلبی 9
 عارف بنشانند که سلطان زاده راستین است و سر جان خلیفه
 رسول الله است و همچنان حضرت چلبی بر عادت معهود در کنجی
 چون گنجی سر فرو کشیده بود؛ همانا که جماعت صوفیان چون شیخ
 بهاء الدین را آوردند، پیش از آنک دستبوس چلبی را در یابد پیش 12
 دستی کرده او را بر صدر نشاندند و تکبیری آوردند و آن عزیز نیز
 تغافل نموده بمعارف و کلمات مشغول شد؛ عاقبت چون حفاظ قرآن
 خواندند و گویندگان باسرار غزلیات شروع کردند از آن شیوخ هیچ 15
 یکی بحرکت نیامد، بعضی از دهشت و بعضی از سر تکبر و انکار؛
 فی الحال حضرت چلبی نعره بزد و برخاست و در میدان سماع جولان
 می کرد و این بیت را می گفت 18

شعر (رجز)

طبل غزا کو فند این دم پیدا شود جنبش پالائی از فرس تازئی

و یکدو صوفیانِ بزرگ را بر داشته بر زمین زد و شیخ زاده^۳ توقاتی و چندی دیگر بتابخانه گریزان شدند و خدمتِ شیخ بهاء الدین بیچاره وار سرها می نهاد و می کریست که والله خبر نداشتم و از من نبوذ الْعَفْوُ اُولَی ؛^۳ فرمود که قُضِيَ الْاَمْرُ (۲۱۰/۲) در تدبیرِ سفر باش و آن بزرگ آهی بکرد و بیخود شد ؛ همانا که حضرت چلبی این رباعی را فرمود و گفت :

شعر (رباعی)^۶

با علم خوش است رهنائی کردن با حلم بخلق آشنائی کردن
بی علم تو پیشوا نگریدی هرگز کاریست بزرگ پیشوائی کردن

و آن علمِ لدنی^۹ ماست نه علمِ مدرسه ؛ همگان سر نهانند و انصافها داغند ؛ همچنان شیخ بهاء الدین بقضای الهی رضا داده بصدق تمام مرید و غلام شد و گفت : چون بناچار می روم ، باری مرید روم نه مرید ؛ چند روزی رنجور گشته بعد از سیزدهم روز نقل کرد الی^{۱۲} رحمة الله تعالى

(۹۱/۸) الحکایه : همچنان کاتب اسرار، بنده مخلص احرار ، افلاکی و فقه^{۱۵} الله تعالی روایت می کند که روزی در سفر لاذیق از من مسکین بیچاره هفتی صادر شده بود ، از ناگاه حضرت چلبی در من نگاه کرده در حال حال بر من بگشت و لرزان گشته تب محرقه در من پیدا شد و همچون خیالی گشته بحالی رسیدم که حیات من محال می نمود و محسوس^{۱۸} می دیدم که مرا در دوزخ جحیم منکوس می آویختند و باز بیرون می کردند

- و من در احتراقِ افتراقِ آنحضرت می سوختم و دم بدم ملک الموت را
مصور می دیدم ؛ چندانکه می نالیدم و بیچارگی می نمودم اصلاً التفات نمی کرد
و عیادت نمی فرمود تا چهل روز تمام در آن بلای بی امان مبتلا مانده بودم ؛
همانا که در عرفه عیدِ اضحیٰ بشهرِ کوتاهیه وصول افتاده من بنده افتاده
در گوشه زاویه منزوی گشته غلبه تب بغایتی بود که تاب حرکت
و مجالِ قال نداشتیم و از زندگانی بکلی اومید برداشته بودم و در آن
نزاری بزاری مشغول گشته می نالیدم ؛ از ناگاه دیدم که حضرت چلبی
بر سر بالین من ایستاده تبستم کنان نظری عنایت کرده فرمود که بر خیز
و هر دو گوش خود را گرفته سه بار بالا برجه و بگو

شعر (رمل)

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا ظَمًّا زَفْتِ رَحِمِ فَرَمَا اِي رَحِيمِيَّاتِ زَفْتِ

- و اناری بدست بنده مرده خود داد ، بعد از آن فرمود که مثنوی
بخوان و بسماع مشغول شو ؛ همانساعت دیدم که عَرَضِ آن مرض از
من چنان زایل شد که گوئیا هرگز ندیده بودم و از نو زنده تازنده
شدم ، تا زنده ام تازنده آن درگاهم

وَالشُّكْرُ صَيِّدٌ لِّلْمَزِيدِ وَقَتِيْدٌ لِّلْعَبِيْدِ وَلَا يَكُوْنُ إِلَّا مَا يُرِيْدُ

شعر (هزج)

هر آنچ او بفرماید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا گو

3 زهر چیزی که می ترسی مُجبر است او مُجبر است او

وازين نوع کرامات و آثارِ ولایت در هر حالی ده و صد هزار از ایشان
می جوشید ؛ گاهی بظهور می رسانید و گاهی از اغیار مستور می داشت و بهر که
6 محرمِ اسرار بود می نمود

(۹۲/۸) الحکایه : همچنان قدوة الفتيان ، حریفِ ظریفِ ندیمِ

کریم ، شیخ بگی رحمه الله که از اکابرِ رندانِ قونیه بود و ندیمِ سلاطین
و ملوک و در سلوکِ ملوکِ سلوک بود هم از جملهٔ محبانِ مخلصِ
حضرتِ چلبی بود چه انواعِ کرامات و ظرایف دیده ایمان آورده
بودند ؛ روزی حکایت کرد که در میانِ حضرتِ ولد و حضرتِ چلبی
12 حاجزهٔ واقع شده بود و قطعِ صحبت کرده بودند ؛ همانا که حضرتِ
ولد مشتاقِ عارفِ خود شده مرا بخواند و عنایتِ بسیار فرموده اشارت
کرد که بطریقِ توسل و توصل امروز البته عارف را از حضرتِ
15 تربهٔ مقدسِ بستان و بیا تا شمارا مهانی کنم و ازالتِ وحشت هم از
واجبانت ؛ بر غبتِ تمام سر نهاده بحضرتِ چلبی اعلام کردم ؛ همچنان
با جمیعِ اصحابِ تربه بخدمتِ سلطان ولد رفتم و چون از درِ مدرسه در
18 آمذیم ، حضرتِ چلبی سر نهاده حضرتِ ولد برابر آمد و روی بر

T, II, 422; H, II, 397

۶۴۴ K T ۲۴۹ B ب ۲۷۱ Z ۹۲/۸

3 می ترسی KB : ترسی Z || 8 سلاطین KZ : سلطان B || 9 و ملوک Z : +

سلوک KB || از جملهٔ KZ : — B

رویش نهاده بر روی وموی وپیشانی‌ش بوسها داد و محکم در کنار
بگرفت تا چه وقت واصحاب نعره‌ها می زدند و نثارها می کردند و این
رباعی را گفت :

شعر (رباعی)

ثابت قدمان که راهِ صحبت پیوست
از دوست نشویند بهر گردی دست

از خطهٔ آب و خاک یک شخص نخواست
تا بر رخِ او گرددِ خطائی نشست

فی الحال حضرتِ چلبی در جوابِ پندر فرمود

شعر (مضارع)

هرگز خطا نکرد خدنگِ اشارت و آنکو خطا کند تو غفورِ خطاستی

- 12 بعد از آن فرمود که طعامهای مهتا مهتا کردند و حضرتِ چلبی سر
در پیش انداخته از غایتِ حیا و ادب نمی یارست در نظرِ پندر طعام
خوردن ؛ همانا که حضرتِ ولد بر خاست و بر مستنظر بر آمد و بنشست ؛
- 15 فرمود تا یاران بفراغت بخورند و مقیدِ من نشوند ، بعد از آنک سفره را
بر داشتند و غزلیات خوانده شد فرمود که اخی بگی می شنوم که عارفِ
ما عملهای خوش می گویند و از علمِ موسیقی بهرهٔ عظیم دارد و در فنونِ
- 18 دیگر چابک سوارست ؛ می خواهم که پیش روی و نوبتی و بسیطی بگویند

- و ترانه پیداکند ، دم بدم چلبی عارف سر می نهاد و شرمنده می شد ، تا دو سه نوبت بجد گرفت که البته از برای خاطر من نوبتی بگوید ، حضرت چلبی جواب فرمود که بی وجود آلت آن حالت دست نمی دهد ، آن ساز را آلت می باید ؛ همانا که حضرت ولد حالت نموده و مسرت فروز ؛ فرمود که من قوی ضعیفم نتوانم حریف شما شدن ؛ حصول آلت از من ، ظهور حالت از شما ، اما باید که من بر گوشه کوشک بنشینم تا شما بفراغت تمام در شوق و ذوق خود مشغول باشید و اوقات چیزهای گوئید تا من می شنوم و خوش می شوم و آن شب در حضور حضرت ولد که لَیْلَةُ الْقَدَرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرِ (۳/۹۷) عبارت از آنست تا صبح مبارک نه آن صحبتی کرده شد که در عبارت و اشارت گنجند و همانا که کبرو بیان ملا اعلی در کربو بیان آن سلطان لب گزان بوزند و روح القدس بر قدس آن صحبت یا لَیْسَتِنِی کُنْتُ مَعَهُمْ (۷۳/۴) گویان (۹۳/۸) همچنان کبار اصحاب روایت کردند که چون غره ماه شدی و هلال نواز افق آسمان پدید آمدی حضرت ولد می فرمود که عارف را بخوانند تا ماه نورا بر روی او بینم که روی او بر عالمیان و آدمیان مبارکست و از عالم مبارک رسیده در مبارکی می رود و مبارکی او از یسن (۳۶) و تبارک (۶۷) است ؛ همانا که چون ماه را دیدی بر چشمهای مبارکش بوسها دادی و این غزل را تمام بر خواندی

T, II, 425 ; H, II, 399

۹۳/۸ Z ۲۷۲ آ B ۲۴۹ ب K ۶۴۵

3 جواب KB : — Z || 5 فروز KB : || 12 گویان KB : + الحکایه Z ||

17 او KZ : — B || یس ؛ پس Z بیش BK

شعر (مضارع)

پنهان مشو که روی تو بر ما مبارکست
 نظاره تو بر همه جانها مبارکست
 هر دل که با هوای تو امشب شود حریف
 اورا یقین بدان تو که فردا مبارکست

۶ و پیوسته حضرت ولد چلبی عارف را شیخ الارواح خطاب می کرد
 و چون از دورش می دید، می فرمود که یاران شیخ الارواح می آید
 و اکرام عظیم می کرد

۹ (۹۴/۸) همچنان منقولست که روزی ارباب تصوف در اقصای
 تکلف نموده حضرت چلبی را جمعیتی عظیم ساخته بودند، بعد از آنکه
 بیرون آمده بزایویه مولویان می رفتند : خدمت ملک الخلفاء اخی

۱۲ موسی رحمه الله سر نهاده سؤال کرد که این درویشان چگونه قومنند؟
 حال ایشان چیست؟ فرمود که مردم خوشند، مترسم و ظاهر گیر،
 اما بی خدا نشسته اند و آنکه از سر سر خود بی خبرست همانا که
 ۱۵ از خدا نیز بی خبرست و از حقیقت و هو معکم (۴/۵۷) عجوب
 و پیش عارفان خدا خدایان آن کسبست که خدایان باشد نه خدا خوان

شعر (منسرح)

جان خدا خوان بمرد جان خدایان رسید

چه ارواحِ یارانِ ما خذادانانند و در طریقتِ ما دانا مردِ خذادانست
نه مرد خدا خوان

شعر (مضارع)

3

بی عقل عقل را چو نداند کسی یقین

پس فهم کن ازین که که باشد خدای دان

و همچنان معیت و قربتِ حق را نشانهاست ؛ اگر چه معیتِ حق با همه
اشیا شاملست ، اما معیتِ کاملِ مُکَمَّلِ مُکَمَّل چیزی دیگرست
و آن معیتِ خاص از خصایصِ انبیا و اولیاست ، چنانکه جدّم فرمود

شعر (رمل)

9

تو توهم میکنی از قربِ حق که طَبَقِ گَر دور نبوذ از طَبَقِ
این نمی بینی که قربِ اولیا صد کرامت دارد و کار و کیا
آهن از داود مومی می شود موم در دست چو آهن می بود
قربِ خلق و رزق بر جمله ست عام قربِ وَحْنِ عشق دارند این کرام
قرب بر انواع باشد ای پذر می زند خورشید بر کهسار و زر
لیک قربی هست با زر شید را که از آن آگه نباشد بید را
شاخِ خشک و ترِ قریبِ آفتاب آفتاب از هر دو کی دارد حجاب
لیک کو آن قربتِ شاخِ طری که ثمارِ پخته از وی می خوری
شاخِ خشک از قربتِ آن آفتاب غیرِ زوتر خشک گشتن گو بیاب
این معیت با همه است الله را آن معیت جو که داد آگاه را

18-10 تو توهم ... بیاب : MN ، ج ۳ ، ص ۴۰ / ۸۰۱-۷۰۹ ؛ MA ،

ص ۲۵/۲۰۸

19 این ... آگاه را : MN ، ج ۱ ، ص ۱۴۶۴/۹۰ ؛ MA ، ص ۱۷/۳۹

و این معانی در جوابِ تصوّرِ آن جماعت است که بی حصولِ وصولِ خود را واصل می‌دیدند و از ماءِ معینِ معیتِ ناچشیده در غایتِ تشنگی سیرابی می‌نمودند تا مریدانِ مقلّدِ مغرورِ غرورِ ایشان گشته از حال و قربتِ اولیای راستین محروم ماندند؛ او میزد است که در زمانِ ما مرحوم شوند و از شوئی انکارِ مرجوم نگردند، از آنکِ خاندانِ ما منبعِ رحمت و کانِ کرم است و ظهورِ نورِ این حضرت برای اعطای قابلیتِ نا قابلان است نه آنکِ محلِّ قابلِ طلبند

شعر (رمل)

9 بلك شرطِ قابليّتِ دادِ اوست داد لبّ و قابليّتِ هست پوست

(۹۵/۸) همچنان حضرتِ جدّم روزی مست شده بود و غریقِ

انوارِ قربت گشته فرمود

شعر (منسرح)

12 لعنتيان خسته اند رحمتيان جسته اند ما ز پي رحمتِ قومِ لعين آمديم

كَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايِرِ مِنْ أُمَّتِي؛

15 تمامت یاران سر نهazند و شاذیها کردند

(۹۶/۸) الحکایه : یارانِ ظریف و ندیمنِ حریف روایت کردند که روزی فقیره عالمه صاحب دل زیارتِ حضرتِ چلبی آمده بود و بمی نعمت و تحف و جامها آورده ؛ بعد از صحبتِ بسیار و اتحادِ بارانه سؤال کرد که احوالِ ما بیچارگان در روزِ قیامِ قیامت چون خواهد بودن و عاقبتِ ما در آن عالم چه شود ؟ فرمود که حق تعالی عنایت فرموده در بهشتِ برین در آئی و حوریانِ جنت خدمتگارِ شما باشند ؛ گفت : ۳
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ (۳۵/۳۵)
 دیگر چه باشد ؟ فرمود که الوانِ حلتها بپوشی و شراباتِ ثمین بنوشی و عیشی عظیم بکنی ؛ گفت : دیگر چه باشد ؟ گفت : ۹
 و درویشانِ زیارتِ انبیا و اولیا و سعدا و شهدا و دوستانِ صالح بروند و از نعمِ زمیم فیها مَا تَشْتَهٰیهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ (۷۱/۴۳)
 عشرتها و تنعمها بکنند و بر قصورِ نور بر آمده تفرجها کنند ، گفت : دیگر ۱۲
 چه باشد ؟ گفت : آخر الامر مشاهده دیندارِ حق باشند ، چنانکه از شرابِ ظهورِ اِنِّ لِلّٰهِ تَعَالٰی شَرَابًا اَعَدَّهٗ لِاُولٰٓئِیَّاهُ ، سالهای نا محصورِ سکران باشند و در آن خوشی ابدی بی خویش شوند ؛ گفت : ۱۵
 دیگر چه باشد ؟ فرمود که نعمتِ آخرین در خلدِ برین همچون منار ، و شاخهای چنار ، کبرها باشد از قدرتِ آفریده در کُسرِ زنانِ بیوه و فقیره گانِ پرشیوه در آورند تا بر موجبِ وَلَدَیْنَا مَزِیْدَ (۳۵/۵۰) ۱۸
 محظوظ گشته متلذذ شوند و بیاسایند ؛ خوشتر ازین کار دیگر چه باشد ؟

ہمانا کہ آن فقیرہ، مخلصہ باخلاص تمام سر نہادہ ہرچہ پوشیدہ بود
بگویندگان بخشیدہ و شاذی کنان روان شد

- 3 (۹۷/۸) الحکایہ : همچنان چون حضرت چلبی بشار لارندہ
رسید تمام اکابر و امیرزادگان ارادت آورده مرید شدند ، مگر کہ
خدمت مفخرالحقا اخی محمد بگک ولد قلمی در زمان جوانی بود یک
6 قبائی و یک سوارہ و از عالم اولیا بغایت دور و یاران مکرّم کہ ازو
مقدم تر بودند پیر وضعیف گشته و او در میان اصحاب بہر سوئی
می دوید و چستی می نمود و گرم خدمتہا میکرد ؛ ہمانا کہ حضرت چابی
9 اورا پیش خواندہ اشارت فرمود کہ گرد تو غلبہ عظیم می بینم ،
باید کہ بعد ازین کمر اخلاص در میان جان بسته سر حلقہ این قوم
باشی و خدمات نمائی ، برو زاویہ بساز و بساز عشق و سماع ما مشغول
12 باش ؛ فی الحال سر نہادہ مرید شد و فرجی پوشیدہ تا غایت مزید یافتہ
منکران آن دیار را بقوت و عنایت ایشان مخدول و منکوب گردانید
و از جملہ مقبولان حضرت شد و گفت :

15 شعر (مجتث)

رہد ز تیر فلک وز سنان مرینش
ہر آن مرید کہ اورا بعشق پرورد

- 18 (۹۸/۸) الحکایہ : همچنان کرام اخوان روایت چنان کردند کہ
چون شیخ نور الدین بیمارستانی کہ از کبار ارباب تصوف بود و عالم

- عامل، بدارالملک قونیه رسید؛ اکابر شهر حضور او را در یافته از سر
 نجبر بدیدن حضرت ولد نیامد و صحبت او را در نیافت؛ همانا که
 حضرت ولد فرمود که او از بیمارستان می آید طیب را بر بیمار باید
 رفتن؛ برخاست و با جمع یاران بدیدن او خرامید؛ مذکور از غایت
 خجالت متواری گشته علی الصباح زیارت تربه مقدس آمده آغاز
 کرد که بالای تربه چنین سلطانی ملکی نهادن روا نیست؛ حضرت
 چلبی نفس عظیم فرموده جواب داد که نظر بر ملک دار، نه بر ملک،
 چون از عالم ملک محروم مانده و بملکوت مردان نرسیده؛ چندانکه
 خواهی در عالم ملک تصرف جاهلانه می کن و یقین می دان که اهل
 تصرف از تفرج مالک الملک محجوب اند و این بیت را گفت:

شعر (رمل)

- چونک درباران رسی خامش نشین اندر آن حلقه مکن خود را نگین
 پیش بینا شد خموشی نفع تو بر این آمد خطاب انصتوا
 پیش بینایان خبر گفتن خطاست کان دلیل غفلت و نقصان ماست
 همچنان شیخ نورالدین بیمارستانی رنجور دل و کوفته خاطر بیرون آمد
 و سفر کرد

9 ملک KB : ملکی Z || تصرف KZ : تصرف B || 11 شعر KB : — B
 13 b KB : آن Z

12 چونک ... نکین: MN، ج ۶، ص ۳۶۳/۱۵۹۲؛ MA، ۵/۵۹۰

13 - 14 پیش ... ماست: MN، ج ۴، ص ۲۰۷۲/۳۹۹؛ ۲۰۷۱

MA، ۳۷۷ / ۲۹، ۲۸

- (۹۹/۸) همچنان خدمتِ مولانا صلاح الدینِ ادیبِ رحمه الله حکایت کرد که چون شیخ نورالدین حضرتِ ولد را نیامد و ندید و ایشان مرحمت فرموده بدیدنِ او رفتند و او را در نیافتند و او از شهر سفر کرد ، همانا که حضرتِ ولد از چلبی عارف پرسید که حالِ او چیست و او چگونه کس است ؟ جواب فرمود که او نه طالب بوده است و نه مطلوب ؛ چه اگر طالبِ حق بودی بهتر از شما محبوبی و مطلوبی کجاست ؟ و اگر از قبیلِ مطلوبان بودی بهتر از شما طالبِ عاشق در عالم نیست ؛ حضرتِ ولد تحسیناً فرموده بر چشمهای او بوسها افشان کرد و بباشتِ عظیم نموده همین غزل را سر آغاز فرمود که

شعر (رمل)

- گنج علمی کانِ عشقی نورِ فقری ای پسر
در تن همچون صدف دریای لطفی پر گهر

الی آخره

- (۱۰۰/۸) الحکایه : همچنان کرامِ انام که از نادراتِ ایام بودند چنان روایت کردند که چون حضرتِ چلبی عارف عَظَّمَ اللهُ ذِکْرَهُ در سفرِ آخرینِ خود از شهرِ لارنده بکورهٔ اقسرا رسید ، اکابرِ شهر و شیوخِ آن مقام بانواعِ سماعها داذه اعزاز و اکرام نمودند ؛ قریب ده روز اقامت فرموده شبی سرِ مبارک بر بالین نهاده پیانی نالید و آهها کرده در خواب گریست ؛ صباحی یارانِ یقین از موجبِ آن انین باز

- پرسیدند ؛ فرمود که خوابِ عجب دیدم و آوازه‌های خوب می‌شنیدم ؛ دیدم که در طاق نشسته بودم و از پنجره‌های آن در باغی نظر می‌کردم ، آنچنان باغی که مَا لَا عَيْنَيْنِ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ صَفِ 3 صفای او بود و همانا که فردوس برین بر آن روضه رشک بردی و همچنان انواع اشجار و الوان ثمار و ریاحین و ازهار در کنارِ انهار آن رسته ، نیکو برآمده چنانکه از کثرتِ اوراقِ ارواقِ او تابِ آفتاب 6 بر زمینِ آن روضه نمی افتاد و در ظلِ ظلیلِ آن روحانیانِ جلیل و حوریانِ جمیل می خرامیدند و همچنان در طرفِ جویبارِ آن گلزار می بینم که حضرتِ خداوندگارِ ما سیر می کند و من از لطفِ آن 9 حالت در حیرت می اقم که حضرتِ خداوندگارِ ما اینجاگاه چه می کند دیدم که بدستِ مبارکِ خود بمن اشارت می کند که عارف چه می کنی آنجا ؟ همانا که مُهَلَّتِ اقامت بسر آمد ؛ این سویها که من تا چه 12 عالمها بینی و چه شاهدانِ روحانی که مشاهده کنی و من از غایتِ لذتِ آن دعوت و تفرجِ لطافتِ آن جنت ناله می کردم و نتخن می نمودم ؛ اکنون وقتِ آن شد که رخت را بجانبِ سماوات کشیم و جامِ 15 حلالی* جلالی بچشیم و این بیت را گفت :

شعر (رمل)

- 18 وقتِ آن آمد که من عریان شدم جسم بگذارم سرا سر جان شوم
صورت تن گو برو من کیستم نقش کم ناید چو من باقیستم

6 نیکو برآمده BZ : — K

18 وقت ... جان شوم : MN ، ج ۶ ، ص ۲۰۷/۶۱۳ ؛ MA ، ص ۵۶۵/۲۹

19 صورت ... باقیستم : MN ، ج ۳ ، ص ۲۲۴/۳۹۳ ؛ MA ، ص ۲۶/۲۹۶

همچنان روزِ دوم بسوی قونیه روانه شد چون بشهر رسید اندک
 عارضه، در مزاجِ مبارکش ظاهر شد و آن انحرافِ یوماً بیومِ زیاده
 3 می گشت، صبحی از خانه خود بیرون آمده بر درِ تربه مقدّس
 ایستاده زمانی هیچ نگفت و اصحابِ بجمعه بر ابرِ چلبی صف بسته بودند
 و آن روز اتفاقاً جمعه آخرینِ ماهِ ذی القعدة بوده در سنه تسع عشر
 6 و سبعمایه از ناگاه نیرِ اعظم از مطلعِ خود شارق گشته بر مثالِ گوی
 زرین از چوگانِ قدرت در میدانِ فلک رقصان شد و مقدارِ نیزه بلند
 گشت، فرمود که

شعر (رمل)

9

می دود چون گوی زرین آفتاب ای عجب اندر خَمِ چوگان کیست
 همچنان تبسم کنان بر چهره مهره آفتاب نظر کرد و گفت:

شعر (رمل)

12

آفتابِ آفتابند اولیا آفتاب از نور شان گیرد ضیا

بعد از ساعتی فرمود که من ازین عالمِ دون ملول شدم تا کی در
 15 زیرِ این آفتاب در میانِ گرد و درد خواهم بوذن؟ وقتِ آن شد که
 بر فرقِ فرقدان قدم نهم و بر بالای آفتاب بر آیم و بر سرِ سرورانِ فلک
 سرایم و از تلونِ نکون بکلتی خلاص یابم و این ابیات را گفتن گرفت:

شعر (منسرح)

هر نفس آوازِ عشق می رسد از چپ و راست

3 ما بفلک می رویم عزمِ تماشا کراست

ما بفلک بوذه ایم یارِ ملک بوذه ایم

باز همانجا رویم جمله که آن شهرِ ماست

6 و تا آخرِ غزل می خواند و سیر می کرد ؛ یارانی که در بندگی حاضر و بر

جمالِ جلالش ناظر بودند ، بیکبارگی افغان کنان گریستند ؛ فرمود که

بغیر از مردن چاره دیگر نیست ؛ هانا که در قیدِ حیات پیوسته

9 میخواستیم که در تفرّج باشیم و سفرها کنیم هم در ظاهرِ جهان و هم

در باطنِ خود ؛ چه بیکار ارواح ، در عالمِ اشباح ، جهتِ تفرّجِ

عجایبِ آفاق و غرایبِ انفس است و اکتسابِ عرفان و اتفاقِ ایقان ؛

12 درین حال بسببِ ثقلاتِ این بدن از ثقلات و حرکت باز ماندم

و اصلاً نمی توانم سفری کردن ، باری سفرِ آخرت کنیم و مرا

درین عالمِ همدلی و همدردی و مومنی نمانده است و همدردِ من حضرتِ

15 مرلانی ما بود و حضرتِ والد و من در فراقِ ایشان تا کی درین

محنتِ سرای ناخوش بتکلف خوش باشم ؛ همانا که مشتاقِ دیدارِ

خداوندگار گشته ام ، البته می روم ؛ آن بود که نعره زدن و نازان نازان

18 بخانه خود در آمد و آهسته آهسته نالیدن گرفت ، همچنان بهر حالی که

می بود بنهارِ جمعه رفته بخضرتِ تربه مقدّس شریف تشریف داد و از

6 سیر Z : سیری KB || حاضر BZ : — K || 15 والد KB : والده Z

18 بهر Z : هر KB || 19 می بود KB : می نمود K

انوارِ اسرارِ آنحضرت تشریفِ عنایت پوشیده سماع را مشرف کرد
وآن روز بمظمتی تمام نه آن شورها کرد که در رقمِ قلم گنجذ، و در
سماع همین رباعی را گفته 3

شعر (رباعی)

درکوی دلارام بسر باید رفت وز هستی خویشتن بدر باید رفت
گستاخ نشاید بر آن مه رفتن با چهره زرد و دیده تر باید رفت 6

از سماع بیرون آمد و در محل مرقدی که آسوده است بدرازا بخت؛ بعد
از آن فرمود که تَرْبِیَةُ الشَّخْصِ مَدْفَنُهُ؛ دینه وجود مرا درینجا بگاه
دفن کنید وآن روز گوئیا که همزادِ روزِ قیامت بوده قیامت برخواست 9
وساکنانِ عالمِ علوی و سفلی در نوحه بوذند و روزِ شنبه اثرِ آن عارضه
گران در عارضِ مبارکش عارض گشته معارضه نمودن گرفت و بکلی
صحتِ بدنی صحبت اختیار کرد وآن زحمات تا قریب بیست و پنج روز 12
کشید و در شب بیست و دوم ماهِ ذی الحجه زمین لرزید عظیم شد و بتواتر
می لرزید تا حدی که بسی دیوارها خراب شد و بخاری خانه فرو افتاد
وآن زلزله تا سه روز متواتر بود، همچنان ابدال شهرِ قونیه که قائم 15
مقامِ خواجه فقیه احمد بود و از محبانِ او رحمه الله علیه و چهل سال
تمام خاک نشینی کرده از مقامِ خود اصلاً نجنبید و زمستان و تابستان
در همانجای می سپرد و معروف او را دانشمند گفتندی، چه در اوایل 18
حال طالب علمی و رزیده بود و در اخبارِ اخبارِ مغیباتِ سفلی مشهور

7 بدرازا Z : بدرازانا R بدرازنا K || 12 تا BZ : — K || 13 شب KB :
— Z || نوز KB : لوزه Z || 16 خواجه KZ : — B || 18-19 در اوایل حال Z :
اوایل K اول حال B

گشته فرباذکنان خبر داد که در یغا چراغِ قونیه را می برند و دنیا در هم
خواهد شدن و من نیز در پی آن سلطانِ نفلان می کنم و چون زلزله
متوالی گشته حضرت چلبی فرمود که وقت رحیل است، نمی بینید که
زمین نیز در هوسِ لقمه و جودِ ما چگونه طپان گشته است و لقمه
چرب می خواهد و این بیت را فرمود

6 شعر (رمل)

چون تم را بخورد خاک لحد چون جرعه

بر سرِ چرخ جهد جان که نه جسم نورم

9 بعد از آن فرمود که سبحان الله ! چه مرغانِ عجب پیدا شدند و همچنان
ساعتی نظرِ مبارک بردوخته در مشاهده آن مرغانِ ارواح مشغول بود
و دم بدم پرواز می کرد و حرکات و اشاراتِ عجب می نمود ؛ همانا که
12 باران بیکبارگی از سرِ اضطراب و بیچارگی نفیر برآوردند و زارها کردند
و صغار و کبار از زن و مرد در شوریدند ؛ فرمود که هیچ غم نخورید ،
چنانکه هبوطِ ما درین عالم برای مصالحِ شما بود و بودِ ما هم برای
اصلاحِ حالِ شماست و در همه حال با شما ایم و بی شما نیستیم و هم در آن
15 عالم با شما خواهیم بوذن و درین سرای از فراق ناگزیرست و وصالِ
بی فراق و اجتماعِ بی افتراق در آن عالم است ، بصفای تمام مرا روانه
18 کنید ؛ اگرچه بصورت غیبتِ صورتی باشد اما در حقیقت از حقیقتِ
شما غایب نیستیم و غیبت نیست

3 کشته KZ : — B || 10 بود KZ : بودم B || 15 حال Z : — KB || 19

نیستیم KB : نیستیم Z.

شعر (هزج)

در غیبتِ صورتی غرامت نبود گر بی تو دی زخمِ غرامت باشد

- 3 و چندانک شمشیر در غلافست نمی بُرد ، وقتی که مجرد شود آنکه بینی ؛
بعد الیوم مشتها در پس پرده غیب خواهم زدن ؛ چنانک چقاچاقِ آن
بگوشِ یارانِ شنوا برسد ؛ هم درین کلمات بود که فرزندِ دلبنده ارجمند ،
6 سلاله الاولیا ، وارث نور آلانیا شاه زاده معظم و چلبی امیر عادل
طَوَّلَ اللهُ عُمرَهُما از در آمدند و در پهلوی پذیر بنشستند ، همانا که
بنده خاکی افلاکی گریان گشته سر نهاده و گفت که چون حضرت چلبی
9 بسفرِ مبارک می رود و بزبانِ معنی اللهم بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِيْمَا
بَعْدَ الْمَوْتِ می فرماید ایشان را بکه می سپارد و چه وصیت می فرماید ؟
فرمود که ایشان از آن خداوندگارند ، بما تعلق ندارند ، غصه ایشان را
12 حضرت او بخورد ؛ گفت : من بیچاره غریب که یتیم و کیش می مانم چون
کنم و بکجا روم ؟ فرمود که در خدمتِ حضرت تربه باش و آن خدمت را
نگاه دار تا ترا نگاه دارند و بجائی مرو و آنچه گفته بودم که مناقبِ
15 آبا و اجدادِ ما را جمع کنی و بقلم آوری بر آن باش تا تمام کنی و تکاسل
نکنی تا پیشِ خداوندگارِ ما سپید روی باشی و اولیا از تو خوشنود
باشند و تمامتِ یارانِ گریان و حیران گشته می لرزیدند تا از عالم الغیب
18 والشهادت چه وارد شود ؛ همانا که چشمهای مبارک بر گشاده این
رباعی را گفت و خفت ، صورت پنهان شد و معنی نهفت

1 شعر KB : — Z || 4 چقاچاق K : چقاچاق ZB || 7 طول ... عمرها KZ :

رحمها رحمة واسعة B || 11 ایشان را B : ایشان KZ || 17 یاران KZ : — B ||
تا KZ : — B || 18 کشاده KZ : کشوده B || 19 و خفت ... نهفت KZ : — B

شعر (رباعی)

- ای حسرتِ خوبانِ جهانِ رویِ خوشت
 3 وی قبله، عاشقانِ دو ابرویِ خوشت
 از جمله، صفاتِ خویشِ عریانِ گشتم
 تا غوطه خورم برهنه در جویِ خوشت
 6 وهمچنان الله الله گویانِ آهی بکرد و این بیت را فرمود

شعر (مضارع)

- آن وقت که بحرِ کل شود ذاتِ مرا
 9 روشن شود جمالِ ذراتِ مرا
 زان می سوزم چو شمع تا در رهِ عشق
 یک وقت شود جمله، اوقاتِ مرا
 12 و آن بوذ که ما بینِ الظهر والعصر سوره، عصر (۱۰۳) ونصر (۱۱۰) را خوانده روزِ سه شنبه بیست و چهارمِ ماهِ ذی الحجة لحجة نسع وعشر سبعمائه بمارکی وشاذی تمام مُشْجَذِبًا إِلَى الْمَرْكَزِ الْأَصْلِي الْأَبْدِي النُّورِي الْإِلَهِي نقل فرمود؛ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ
 15 مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳/۳۶) إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶/۲) وروحِ مَفْدَسِ دَرَاكِ دُرْنَاكِ او در دریای نورِ ذاتِ غوطه خورد

شعر (رمل)

هم در آن دم شد دراز و جان بذاذ

همچو گُل در باخت سر خندان و شاذ

اِرْجِعی بشنُوذ نورِ آفتاب

سوی اصلِ خویش باز آمد شتاب

نور دیزه و نورِ دیزه باز گشت

ماند در سودای او صحرا و دشت

و همچنان چون تابوت را حاضر کردند قدری کوتاه آمده در تابوت

نمی گنجید و هر دو پای مبارکش بیرون مانده جمیع اصحاب غریب بر

آوردند و فریادها کردند؛ همانا که بقدرتِ باری تعالی پایها بر خود

کشیده شد و سرِ تابوت را بهم کرده بر داشتند و بسی مستکبران

و منکران که آن روز زنار بریزند و ایمان آوردند و آن روز قلب

زمهریر و زمستانِ صعب بود و اهالی قونیه اغلب سروپا و تن برهنه

بوزند و فریادِ عاشقان تا منجوقِ عتیق می رفت، همانا که قیامت

صغری برخاسته زن و مرد درهم رفته بوزند و در چنان سرما و یخبندان

شدید که حریرِ زمینِ حدید گشته بود از قوتِ ولایتِ ایشان و عنایتِ الٰهی

آحادی را از آن الوفِ الٰهی و زحمتی نرسید و از همتِ آن چنان سلطانِ گزیده

سرمای گزیده کسی را نگزید و کافه مردم سالم ماندند و همچنان روز

چهارشنبه بیست و پنجم ماه در جوارِ جنابِ جلالی مجاورت یافته جسمِ خاکی

1 شعر KZ : — B 6 b مانند KB : مانده Z 18 سرمای کزیده BZ : — K

2-7 هم در آن... و دشت MN، ج ۵، ص ۱۲۵۶/۸۰، ۱۲۶۲، ۱۲۶۴؛

MA، ص ۴۶۲ / ۲۵، ۲۸-۲۹

را بدایهٔ خاکِ پاکِ خود باز داد و دانهٔ بدنِ دانا را در شکمِ او
امانت نهاده منتظر قیامِ قیامتِ موعود می‌باشد

شعر (هزج)

3

چون دانه شد افکنده بر رُست و درختی شد
این رمز چو در یابی افکنده شوی با ما

6

قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ وَأَفَاضَ عَلَى الْمُحِبِّينَ بِرَّهُ

وبندهٔ خاکی ارتجالاً این دوربای را گفته بر درِ تربهٔ مبارک بنوشت

شعر (رباعی)

9

عارف چلبی که رَسَتْ از قیدِ جهات
در ذاتِ نظر کرد و برون شد ز صفات

12

پس بونسِ روحِ او مثالِ ماهی
از کشتیِ تنِ جَسَتْ در آن بحرِ حیات

شعر (رباعی)

15

عارف چلبی که کفو و همتاش نبوذ
در کنجِ جهان چو گنجِ گنجاش نبوذ
از کون و مکان بلامکان نقلِ گزید

18

زیرا که درین منزلِ کن جاش نبوذ

و همچنان در حالتِ رحلتِ نوبتی دیگر اشارت فرمود تا بجدِّ تمام در اتمامِ این کتاب سعیِ روز و بقدرِ طوق و غایتِ شوق و کمالِ ذوقِ اجتهاد کرده آید و لله الحمد والمنه و مِنْهُ الْعَوْنُ والمنه که ببغایتِ آن حضرت 3 بدایتِ این لطایف بنهایتِ رسیدن و الله الهادی و إِلَيْهِ الْمَلَاب (۳۶/۱۳)

فصل ۴۰

در ذکر مناقب حضرت چلبی شمس الدین امیر عابد عظم الله ذکره

- ۳ (۱/۹) همچنان بنده خاکی حکایت می کند که چون حضرت چلبی عارف را قدس الله لطیفته در حق چلبی عابد عنایات موفور والطف نا محصور بود، همانا که در آخر عمر تحت خود را بذو تسلیم کرده تسلیم شد و از عالم عین بعالم غیب الغیب رحلت فرموده کلیات امور فرزندان و مریدان را بخدمت او بزرگت تفویض فرمود نه باشارت زبان و عبارت بیان، بلکه از راه جان و نور جنان همچنان جمع برادران و اولاد شیخ ما در خدمت و حرمت داشت او کالعبید بین یدی الملوك سلوک می کردند و او از کمال کرم و انصاف جبلتی پیوسته ترک ماسوی الله کرده هر چه از حطام دنیا از نقود و عقود و غیره که دست داذی در کار اعقاب و اصحاب خود کردی و همه را خلع و بخشایش فرمودی و همانا که در زمان او منشور سخاوت را حاتم طائی طی کرده محتاج جود او بودی و همچنان حضرت شاهزاده و چلبی امیر عادل بقدر امکان و امعان عرفان از سر اخلاص و ایقان در تعظیم آن سلطان یگانگی می نمودند و تا وقت وفات او در اثبات وفاداری ثبات کرده در بندگی و اعتقاد می افزودند که صد هزار رحمت بر جان وفاداران حضرت باذ

T, II, 443 ; H, II, 413 ۶۵۸ K ۲۵۳ B ۲۷۶ Z ۱/۹

6 غیب KB : — Z 13 طائی KB : طی Z 14 جود KB : جواد Z

شعر (رمل)

آن جماعت را که وافی بوزه اند بر همه اصنافشان افزوده اند
گشت دریا ها مسخرشان و کوه چار عنصر نیز بنده آن گروه 3

(۲/۹) الحکایه : همچنان بنده خاکی عفا الله عنه روایت می کند که
چون حضرت چلبی عابد بر تخت مبارک مولوی بنشست و مکان ولد را
بنور عارفی بیاراست و بشیخی مشغول شد ، همانا که ابواب عطایا و احسان 6
باز کرده در ترک دنیا و سخاوت صد یقانه ید بیضا نمودن گرفت
و مردی بوز قلندر نهاد و از قیود صیود عالم آزاد ؛ همانا که زبده احرار
و قدوه ابرار بوز و بر موجب 9

شعر (خفیف)

ای من و صد چو من غلام کمی کوزخود ساخته است هم نفسی
هماره هم نفس جان خود بوزه مطلوب حقیقی را در ذات خود مشاهده 12
می کرد و دایما گرد حال خور گردان بوز و از ذوق متابعت اهل دیزه
بمبايعت مردم تقلید نمی پرداخت و از سر سر رندی عیشهای پادشاهانه
می راند و از طعن منکران طاعن احتراز نمی کرد و مانده نمی شد و این 15
بیت را می گفت :

T, II, 444 ; H, II, 414 ۶۵۸ K T ۲۵۳ B ب ۲۷۶ Z ۲/۹

1 شعر K : -- BZ || 13 کرد KZ : B -- || بوز Z : KB --

2- 3 آن جماعت ... گروه : MN ، ج ۵ ، ص ۷۵ / ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ ؛

MA ، ص ۲۸ / ۴۶۰

شعر (هزج)

دانی که درین کویِ رضا بانگِ سگان چیست

تا هر که مخنث بود آتش بر ماند 3

حاشا ز سواری که بود عاشقِ این راه

که بانگِ سگِ کوی دلش را بپایاند

اتفاقا در آن زمان خدمتِ نوین زادهٔ مکرّم تمورتاش بن 6

چوبان رَحِمَهُمَا اللهُ تعالی فتحِ شهرِ قونیه کرده آلِ قرمان را اخراج

کردند در سنهٔ عشرين و سبعائه و در توابع و لواحقِ قونیه مستولی گشته

در تسخیرِ اکابر و نفوسِ جبار و می کوشید و دعوی کردی که من 9

صاحبِ قیرانم، بلکه مهدیِ زمانم و همانا که در بذلِ مال بدلِ خود

نداشت و در عدل انوشروانِ ثانی بود، راستی را جوانی بود متدین

و پاک دامن و کافهٔ اکابرِ روم از علما و شیوخ و امرا و اعیان و لشکر 12

کشان و غیرهم با مذکور مطاوعت نموده بیعت کرده بودند و انقیاد

واجب دینده و هم عهد گشته و جماعتی از کبرای دهر مثلِ مولانا

نجم الدینِ طشتی و شیخ زادهٔ توقاتی و مرحوم ظهیرالدین خطیب 15

قیصریه و شیخ ناصرِ صوفی و مولانا امیر حسنِ طیب و قاضی

شهابِ نکیدی و قاضی لشکر و یغانی و واعظِ حسامِ یار جغتایی و سایر

قضاة و علما از هر شهری او را مقتدا کرده یارِ فروشی می کردند 18

و برای جلبِ اعراض و حصولِ اغراض در مدیحِ آن سرور مبالغه

می نمودند و همچنان دیگران را نیز بمتابعت و مبايعت او ترغیب

4 ز KB : که Z || 10 بدل KB : + ما Z || 16 طیب KB : + و سایر قضات

و علما از هر شهری Z || 17 یغانی Z : یغانی K معانی B || یارجنلی Z : یارجنلی KB ||

17-18 و سایر هر شهری KB : - Z || 20 و مبايعت KB : - Z

می دادند و خدمتِ تمورتاش بعشقِ تمام البته می خواست که حضرت چلبی عابد و جمیع فرزندانِ خاندان نیز در سلکِ آن جماعت در آیند و در خدمتِ او در حالتِ سَرّا و ضَرّا سفرّا گانِ او حضراً ملازم نمایند و از فراغتِ بال و استغراقِ حالِ اهلِ دل و عاشقان بی خبر بوزند

شعر (هزج)

آری صنما چو در دلت دردی نیست دردِ دلِ دیگران بیازی شمیری

و بد گویانِ حسودان و حقودانِ عنود چنان می نمودند که ایشان سرکشی می کنند و با وی متفق نیستند و او را نمی خواهند ؛ همانا که حضرت چلبی عابد از دور تودّد نموده در مجامعِ ایشان تردّد کمتر کردی و او بالطبع می رنجید و می تُرنُجید

(۳/۹) همچنان روزی بخدمتِ ملک الامرا امیر ارتنا بگّ رحمة الله اشارت کرده صواب چنان دید که چلبی را بطریقِ ایلجی گری بطرفِ امرایِ اوج ارسال کنند تا در قونیه نباشد و بجدّ تمام امرایِ اوج را دعوت کند و ترغیب دهد بمتابعتِ وی ؛ چه اگر انقیاد نمایند برای او کاری کرده باشد والاّ او نیز در آن ولایت قرار گیرد ؛ چندانک چلبی عابد امتناع نمود ممکن نشد ؛ همانا که این بنده خاکی را بخدمتِ ارتنا بگّ فرستاده طالب فراغت شد و عذرهای واضح گفت ، اصلاً در محلّ قبول نیفتاد و او بزرگ از سرِ اعتقاد و شفقتِ یارانه و عاقبت اندیشی مصلحت چنان دید که غیبت کنند تا وحشت و اهانت زیادی واقع نشود و همچنان

طوعاً و کرهاً از قونیه بیرون آمده و زیارت حضرت تربه مقدس آبا
 واجداد خود مشرف گشته متوکلاً علی الله و عینایه اولیائهم نالان
 و نمره زنان روانه شد و این ابیات را ورد زبان جان خود ساخته
 می رفت و می گفت

شعر (رمل)

اولیا اطفالِ حقند ای پسر غایبی و حاضری بس با خبر
 6 غایبی مندیش از نقصان نشان کو کشد کین از برای جانشان
 حارسی دارم که ملکش می سزد داند او باذی که آن بر من وزد
 سرد بود آن باذ یا گرم آن علیم نیست غافل نیست غایب ای سقیم
 9 و از سر درد دل آهی بکرد و فرمود که تا آمدن مایکی از بنها نخواهد
 ماندن ؛ همچنان بتقدیر ملکِ قدیر چون از تفرج ولایت اوج مراجعت
 افتاد در قونیه بغیر از امیر ظهیر الدین ولد تاج فزل کسی نمانده بود
 12 و هیشان از حد روم بیرون رفته در خطه شام مقام ساخته بودند و آن
 جماعت کرام بکلی منزع گشته و همان شب که ما بشهر قونیه در آمدیم
 خدمت ظهیر الدین نیز بقلعه گواله بیرون رفته اغلب آن حساد که
 15 از سر سرور یحییون العاجله و ویدرن و راء هم یوماً ثقیلاً
 (۷۶/۷) مغرور گشته در انزعاج ایشان سعی نموده بودند . بعضی
 سرگشته گشته بعضی کشته شدند و از سر ذوق این بیت را فرمود

1 حضرت KB : — Z || 12 فزل BZ : فزل K || 17 - 18 در انزعاج ...

کشته KZ : — B

6-7 اولیا ... جانشان : MN ، ج ۳ ، ص ۷۹/۷ - ۸۰ ؛ MA ،

ص ۶/۱۹۵
 8-9 حارسی ... سقیم : MN ، ج ۴ ، ص ۲۹۱/۲۲۳ - ۲۲۴ ؛ MA ،

ص ۳۲۹/۳ - ۴

شعر (رمل)

ولد الزناست حاسد منم آنک طالع من

ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی

3

و همچنان در آن سفر مبارک که عسی آن تکرهوا شیئا وهو خیر
لکم (۲۱۳/۲) چندانی فتوح از عالم غیب بدست آمد که صفت توان کرد؟

(۴/۹) الحکایه : همچنان در زمان ابو سعید خان أنار الله
برهانته حضرت چلبی عابد روح الله روحه بار دُو رفته بود و حضرت
خداوندگار زاده ما شاه زاده را مدد الله ظلّه در شهر تبریز در

6

یافته پیش وزیر مملکت خواجه شمس الدین امیر محمد ولد صاحب
اعظم خواجه رشید الدین تشریف دادند و امور جزوی که درویشان بدان
مفتقر بودند بخدایت وزیر عرضه داشته تغافل نمود؛ چنانکه لایق

9

حضرت ایشانست التفات نکرد و در اتمام مهمات ایشان تهاون کرده
اصلاً پرداخت و از سر تجبیر و تهویر کار ایشان را بتعویق انداخت؛
همانا که حضرت چلبی عابد و شاه زاده انفعال عظیم نموده از آن
جماعت اعراض کردند و درون مبارکشان رنجیده از سر حدت بطرف
روم عزیمت نمودند و این بیت را ثبت فرموده بنایب وزیر دادند

12

15

شعر (طویل)

فَمَنْ كَانَ ذَا بُغْضٍ حَسْبِنَاهُ لَمْ يَكُنْ

وَمَنْ كَانَ ذَا بَشَرٍ لَقَيْنَاهُ بِالنِّشَرِ

18

- و حضرت چلبی عابد بقونیه رسید و شاه زاده در عقب او از لیون
 سینوب دربارا گذشته سفر دشت ترکستان پیش گرفت؛ همانا که
 زوال مملکت و دولت ایشان آن گشته و اقبالشان بر گشته شد و گریزان
 آن دیار درهم افتاده از ایشان دیاری نماند و مخالف یکدیگر گشته
 همدیگر را زیر و زبر کردند و هنوز در آن کارند و آن جمعیت بتفرقه
 مبدل گشته از آن بزرگان یکی نماند که پیوسته وی زوالست

شعر (رمل)

- خشم مردان خشک گرداند سحاب خشم دلها کرد عالمها خراب
 تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد
 پس هر دوری ولی قائمست تا قیامت آزمایش دایم است
- (۵/۹) الحکایه : همچنان از فحول اصحاب منقولست که روزی
 خدمت معین الدین پروانه رحمه الله از حضرت مولانا قدس الله سره
 العزیز سؤال کرد که انقضای مدت دولت آل چنگیز خان که لشکر
 ما فرمودیت کی خواهد بوذن و عاقبت ایشان چون شود؟ فرمود که
 چون مولانای بزرگ رضی الله عنه از سیرت ناخوش خوارزمشاه که
 صورت بد بسته بود دل خسته شد و بغایت رنجیده از بلخ عزیمت نمود
 از حضرت الله استدعا کرد تا بر مقتضای اسم منتقم از آن مبتدعان

T, II, 450 ; H, II, 418

۶۶۳ K ب ۲۵۴ B آ ۲۷۸ Z ۵/۹

۱ و حضرت KZ: و چون حضرت B ۱۱ b ۸ علما KZ: عالم را B ۱۱ الحکایه KZ:
 B ۱۲ خدمت KB: حضرت Z ۱۳ آل KZ: — B ۱۷ منتقم KB: منتظم (!) Z

- ۸ خشم ... خراب : MN ، ج ۳ ، ص ۲۸۱۶/۱۶۰ ، MA ، ص ۱۸/۲۶۶
 ۹ تا دل ... نکرد : MN ، ج ۲ ، ص ۳۱۱۲/۴۲۱ ، MA ، ص ۱۲/۱۷۴
 ۱۰ پس ... دایم است : MN ، ج ۲ ، ص ۸۱۵/۲۹۱ ، MA ، ص ۲۶/۱۲۲

منهج شریعت انتقام کشد که و الله عزیرُذ و انتقام (۳/۳؛ ۹۶/۵)؛
 همانا که لشکر جرار مغول را حق تعالی از جانب مشرق بیرون آورده
 تختگاه بلخ و خراسان را خراب کردند و القصه بطولها و این حدیث
 الهی را استشهاد حال آورده بیان فرمود که اوحی الله تعالی الی
 مُحَمَّد صَلَّی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ: اِنَّ لِيْ جُنْدًا اُسْكَنْتُهُمْ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ
 وَ سَمَّيْتُهُمُ التُّرْكُوكَ وَ خَلَقْتُهُمْ بَيْنَ سُخْطِي وَ غَضَبِيْ فَايُّمًا
 عَبْدٌ اَوْ اَمَةٌ ضَيَّعَ اَمْرِيْ اُسَلِّطْتُهُمْ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَقِمُ مِنْهُمْ
 بِهِمْ اَلْخَبْرُ بِتَمَامِهِ وَ همچنان فرمود که سبب زوال دولت آن طایفه
 وقتی باشد که اولاد و اخلاف و احفاد ما را خوار دارند و بدیشان
 جفا کنند و زحمتی رسانند و حرمت داشت ایشان را سرسری گیرند و از
 سر تغلب و تسلط در تعظیم اعقاب ما تهاون کنند؛ لا جرم حق سبحانه
 و تعالی غیرت فرموده ایشان را عبرت اولوالابصار گردانیده و مَا
 لِيْظَالِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ (۲۷۰/۲) خوانده شود و جزای ظالمان را
 عالمان مشاهده کنند، چنانکه فرمود

شعر (رمل)

چاه مُظْلِم گشت ظلمِ ظالمان این چنین گفتند جمله عالمان
 هرک ظالمتر چَهِش با هَوَل تر عدل فرموده است بتررا بتر
 گر تو پِلی خصمِ تو از تو رمید نک جزا طَبَرًا ابابیلت رسید
 گر ضعیفی در زمین خواهد امان غُلْغُل افتد در سپاه آسمان

2 حق تعالی KZ : — B 4 آورده BZ : آورد K و بیان KZ : — B 13

ظالمان را KB : ظالمان Z

16 - 19 چاه ... آسمان : MN ، ج ۱ ، ص ۱۳۰۹/۸۱ - ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۴ -

۱۳۱۵ : MA ، ص ۱۸/۳۵ - ۱۹ ، ۲۱ - ۲۲

- پروانه گریبان سر نهاد و روانه شد؛ همانا که اینچنین کرامات عجیب
از خصایص اولیای کمال و عارفان اکمل است، وَلَا یُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (۲۵۶/۲) و حقیقت باید دانستن که
وجود مبارک صدیق اکبر چون حضرت رسول انور را تِلْوِ نبوت
بود و مقتدی آنچنان مقتدا و من جمیع الوجوه اقتدا و اهتدا او را بود
همچنان کرامات اخلاف او که خلایق الارض و السما اند، هم تِلْوِ
معجزات رسول است علیه السلام و آن حال بحضرت سلطان العاشقین،
معشوق المعشوقین، مولانا جلال الحق و الدین قدس الله سره العزیز
مخصوص است و مقصود از تشوق و تحنن سید المرسلین که وَاَشَوْقَاهُ إِلَى
لِقَاءِ إِخْوَانِي وَأَعْوَانِي فِي الدِّينِ وجود مبارک او بوده، چنانکه در
کتاب مثنوی معنوی خود از عظمت قربت آن معشوقیت بیان می فرماید
وصفت می کند

شعر (رمل)

گر ترا گوشیست بشنو ورترا چشمی بین

شعر (رمل)

- هست معشوق آنک او بکتوبود مبتدا و منتهات او بود
چون بیابی اش ندانی منتظر هم هویدا او بود هم نیز سر
میر احوالست وئی موقوف حال بنده آن ماه باشد ماه و سال
چون بگوید حال را فرمان کند چون بخواهد جسمها را جان کند

5 مقتدی KZ : مقتدا B || انوا KB : انوار Z || 11 معنوی Z : — KB || 14

ترا چشمی KZ : بود چشمی B

16 - ص ۹۸۴ / 2-15 هست ... بنده MN : ج ۳ ، ص ۸۰ - ۸۱ / ۱۴۱۸ -
1۴۳۹ MA : ص ۲۲۸ - ۲۲۹ / ۲۵ - ۲۹ ، ص ۱ - ۶

- هر کجا خواهد فرستد تعزیت
منتها نبوذ که موقوفست او
- 3 کیمیای حال باشد دست او
گر بخواهد مرگ هم شیرین شود
- آنک از موقوف حالست آدمیست
صوفی این آلوقت باشد در مثال
- 6 حالها موقوف عزم و رای او
آنک گه ناقص گهی کامل بود
- 9 و آنک آفیل باشد و گه آن و این
آنک گاهی خوش و گاهی ناخوشست
- برج مه باشد ولیکن ماه فی
12 هست صوفی صفاجو این وقت
- هست صافی غرق عشق ذوالجلال
غرقه نوری که اولم یولدست
- 15 روچنین عشقی بچو گر زنده
ورنه وقت مختلف را بنده
- همچنان معشوق خاص رسول الله درین آخر زمان ذات مبارک
اوست و آنچنانک حضرت رسول حبیب الله بدعای خلیل، از نور
- 18 جلیل، بظهور آمده است کما قال صلی الله علیه وسلم بُعِثْتُ بِدَعْوَةِ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا
مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

7 a حالها BZ : سالها K || 10 a وکاهی Z : وانکه KB

له هرکجا خواهد ... جنیت : MN ، ج ۳ ، ص ۱۰۸ / ۱۸۸۸ : MA ،

ص ۲۹ / ۲۴۲

وَبُزْگِيهِمْ* (۲/۱۲۹) ، همچنان حضرت مولانا نیز بدعای رسول
ظهور فرموده ، چنانکه فرمود :

شعر (رمل)

3

گفت پیغامبر که هست از اُمتَم کو بُودَ هم گوهر و هم هَتَم
مر مرا ز آن نور بیند جانسان که من ایشان را همی بینم بدان

6 (۶/۹) همچنان چون از مبداء حال سبب خروج مغول بدعای

حضرت بهاء ولد بود و آزار دل مبارک ایشان از خوارزمشاه و اتباع
او که اتباع اهل معقول کرده در عقال عقول مغلول گشته بودند

9 و از عالم مکاشفات اولیا محروم مانده تکبر می کردند و تمرد می نمودند ،

چنانکه در اوایل کتاب مذکور است ، همچنان سبب انقلاب آل چنگز
خان و زوال سلطنت آنجماعت هم آزار خاطر مبارک اولاد ایشان

12 بوده و اشارت حضرت مولانا که در سؤال پروانه فرموده بود محقق

گشته و این بوالعجب کرامتست در عالم فافهم جِدّاً و اُبغِ من الله
جِدّاً تا معلوم عالمیان گردد که آل صدیق چگونه مقربان حضرت

15 عزت اند و در همه حال مستجاب الدعوة و در صحت آن قربت خاص

و کمال اختصاص را آیات آیات منصوبست و بیّنات آثار اخبار از حضرت
رسول منقول و اسامی رُوات ثقات ثقات در جمیع کتب مسطور و مذکور

18 و کشف اولیای ماضی مشهور و در هیچ دوری این چنین صاحب حکمتی

و قوتی و قدرتی و قربتی و قدیمی و دمی و حلمی و علمی بظهور نیامده
و نبوده ، چنانکه فرمود :

T, II, 455; H, II, 421 ۶۶۶ K ب ۲۵۵ B آ ۲۷۹ Z ۶/۹

6 همچنان KZ : — B || 11 هم KZ : + از B || 16 آیات KZ : — B ||

منصوبست KBZh : معنویت Z || 20 فرمود KZ : فرموده است B

4-5 گفت . . . بدان : MN ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ / ۳۴۶۲ - ۳۴۶۳ ؛

MA ، ص ۲۴/۹۰

شعر (رجز)

دوران بسی اندر گذشت از دورِ آدم تا کنون

دورانها حیران همه در لطفِ این دورانِ ما

3

ومظهرِ مُطَهَّرِ عشق بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم ذاتِ مبارکِ
او بوده و حقیقتِ متابعتِ نبوی ظاهراً و باطناً باو مخصوص گشته

شعر (رمل)

6

سَرِ دیگر هست کو گوشِ دگر

طوطی کو مستعدِ آن شکر

طوطیانِ خاص را قندیست زُرف

9

طوطیانِ عام از آن خور بسته طَرَف

معنی نَخْتِیمِ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ

این شناس اینست ره‌رو را مُهِم

12

(۷/۹) الحکایه : همچنان بندهٔ خاکی روایت می‌کند : در شهرِ

قونیه زاهد مردی پیدا شده بود که او را شیخ پاشا می‌گفتند و آن

بیچاره غرق دریای زرق گشته اصلاً عِرْقِ اعتقاد نداشت و از سرِ

تَسْلُس و تَنَمُّس اصحاب را سلام نمی‌داد و در نَفیِ سماعِ صداغِ سرداشت

15

T, II, 457 ; H, II, 422

۶۶۷ K ب ۲۵۵ B ب ۲۷۹ Z ۷/۹

1 شعر KZ : B

12 - 7 سر ... مهم : MN ، ج ۶ ، ص ۱۵۸/۲۷۹ - ۱۵۹ ، ۱۶۲ : MA

ص ۱۶ ، ۱۴ - ۱۳/۵۵۴

- و در جماعتی که یافت شذی طعام مردم نخوردی و جماعت عوام که
بمثابت سَوَام و هوام اند بذو متابعت نموده اهل تقلید بی دینده را
3 سغبه خود کرده بوذ و در مدت شصت روز یک کیله آرد جو
می خورد و گندم نمائی می کرد و از غصه حجبی که داشت دایما تلخ
و ترش می گشت و از سیر موهوم نامعلوم خود شده از ذوقیات
6 الْإِيمَانُ كُلُّهُ شَوْقٌ وَ ذَوْقٌ حظی نداشت و از بسط عاشقان معنی
صورت او دایما در قبض بوذی و خود را صاحب ریاضت و بایزید
وقت تصور کرده در جوال نفس امّاره فرو رفته و از سر این بیت
لطیف سر او بی خبر بوذی
9

شعر (هزج)

اگر بروی ترش کار زاهد راست شذی

- 12 کذوی سرکه بذی بایزید بسطامی

- و در زمان حضرت چلبی عارف قدّس الله سیره العزیز متواری گشته
در گوشه منزوی شده بوذ و چون حضرت چلبی عابد عَظَمَ اللهُ قَدْرَهُ
بر تخت نشست، روزی از حضرت تره بیرون آمده بالجمع اصحاب بخدمت
15 شیخ پاشا مقابل افتاد و آن بیچاره اعراض کرده سلام نداد و بزودی
بگذشت و همچنان این شیوه را چند نوبت بعمل آورده؛ روزی در
پیش حمام قلچمه مصادف مذکور گشته سه تازیانه محکم بر سر
18

3 کیله KZ : کاه B || 6 واز KZ . — B || 13 عارف BZh : عابد KZ || قدس

... العزیز BZ : عظم الله قدره K || 13-14 متواری ... قدره BZ : که K || 15

حضرت KB : — Z

شیخ پاشا فروکوفت ؛ همانا که کافته سر و کوفته سر گشته صاحب
 فراش شد و زبانش گرفته ؛ محبت آن درویش پیش ملک القضاة
 3 تاج الدین قلمشاه کیفیت ماجرا را حکایت کرده غلو کردند ، قاضی
 شهر صواب چنان دید که از سر لطف و مقتضای ولایت خود مرحمت
 فرموده عیادت آن درویش دلریش روند و حضرت چلبی از خطای
 6 او در گذرد ؛ همانا که عبادت عیادت او بجا آورده ، چون بیرون
 آمدند در حال سفر کرد و بچنازه او حاضر گشته در باغچه سلطان دفن
 کردند لای رحمة الله تعالی و همچنان بسیار منکران حضرت چلبی
 9 عارف را که بوذند مفلوک و متروک گردانیده بعالم عدم فرستادند

(۸، ۹) الحکایه : همچنان منقولست که خدمت مفخر الامرا
 ظهیر الدین ولد تاج قزل رحمه الله زمانی حاکم شهر قونیه شده بود
 12 و در حکومت ورعیت پروری نظیر خود نداشت ؛ روزی در بندگی
 چلبی عابد بنده خاکی بدیدن مذکور رفته بوذیم ، نظر کرد دید که
 شارب وی قدری دراز شده بود ، از سر غضب می گویند که این سبب
 15 دراز را چرا نمی بُری ، آخر شیخی ، سپاهی نیستی ، چلبی عابد جواب
 فرمود که اگر مرا سبب درازست اما ترا سبب و دیده آزست ،
 کار سبب قوی سهلست اما علت سبب را چنانک شل درمان نیست ؛
 18 بغایت شرمسار گشته هیچ نگفت و همچنان مرغی را در سیخ کرده از
 بهر او کباب می کردند ، از ناگاه یکی در آمد و از شیخ حسن تمور تاش
 بوالعجب خبری داد ؛ فی الحال متغیر گشته از آن طعام ناخورده

سوار شد و از حضرت چلبی عابد عذر خواهان التماسِ همت کرده
روانه شد و آن روز پنجشنبه بود، روزِ دوشنبه خبر رسید که در
دهانِ خود زخمِ تیرِ بی رحم خورده از جهان تبرا جُسته تیر را بر
پای خود زد اِلَی رَحْمَةِ اللهِ تَعَالٰی

شعر (رمل)

با خودی با بی خودی دوچار زد
باخود اندر دیده* خود خار زد

ای زده بر بی خودان تو ذوالفقار
بر تنِ خود می زنی آن هوش دار

حمله بر خود می کنی ای سازه مرد
همچو آن شیری که برخود حمله کرد

همچنان ازین معنی آن معلوم شد که از مردانِ حق اعراض کردن و بر
اقوال و افعالِ ایشان اعتراض نمودن نا مبارکست و خطرِ عظیم دارد

شعر (رمل)

بشنوید از من حدیثِ بی غرض . از خطر پرهیز آمد مفترض

1 عابد B : — KZ

6- 9 باخودی ... هوش را : MN ، ح ۴ ، ص ۴۰۳ / ۲۱۳۷-۲۱۳۸ ؛
AM ، ص ۳۷۹ / ۱۳-۱۴

9 حمله بر خود ... کر : MN ، ج ۱ ، ص ۱۳۲۳ / ۸۱ ؛ AM ، ص ۲۶ / ۳۵

- (۹/۹) الحکایه : همچنان بنده خاکی نقل می کند که چون از سفر ولایت اوج بحوالی شهر لاذیق نزدیک رسیدیم و در میان اصحاب ماسعید نام درویشی بود شیاد و سالها در صحبت اصحاب بود و خدمات متوافر نموده از ناگاه از سر گستاخی در حق شیخ ماچلی عارف چیزی گفت ، بدین بنده خطاب کرد که افلاکی حاضر باش که حلوی تو خواهم خوردن و درین ایام خواهی مردن و من کسی هستم که خود را بعارف می زدم تا عارفیان را چه رسد ، و این بیچاره بجواب او اصلاً مشغول نا شده اسب را می راندم ؛ همانا که حضرت چلبی عابد جوابش داد که حالیا یک عارفی منم ، ترا سه روز دیگر عمر مانده است لا غیر ، حلوی ترا افلاکی خواهد پختن ؛ همان روز چون بشهر لاذیق وصول افتاد فی الحال خسته گشته سوم روز در گذشت ؛ حضرت چلبی اشارت فرمود که در تدبیر تجهیز او باید بوذن و حلوی او را ساختن که از دیرگاه خدمتگاری ما بود اما بی ادب و بر حلم ما اعتماد نموده انبساطی کرد و آن دم غیرت بحرکت آمده از تیر قضا زخمی خورد ، امید است که بایمان رفته باشد و بسیار بگریست و فرمود که الله الله تا کسی بر کثرت خدمت و قربت صحبت اولیا مغرور نشود و اعتماد نکند و از جاده ادب قدم بیرون نهد تا سر و سیر را بیاذ نهد

شعر (خفیف)

هر که پا لایق گلیم کشد رخت را جانب کلیم کشد

T, II, 460; H, II, 425

۶۶۹ K ب ۲۵۶ B ب ۲۸۰ Z ۹/۹

3 بود KB : و بوذه Z || 4 چلبی عارف Z : KB — || 5 چیزی KB : چیزی Z || گفته BZ : گفت K || 6 ترا Z : تو KB || 9 لا غیر KB : + و Z || 11 در گذشت KB : گذشت Z || 12-13 از درگاه KZ : B —

و همانا که درین طریقت که جانِ شریعت و لبِ حقیقت است غافل
زیستن و ذاهل بودن و اباحتِ هوا و ورزیدنِ خطری عظیم دارد ،
نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ و این بیتهارا فرمود

3

شعر (رمل)

ای دلِ بی بهره از بهرام ترس و زشهان در ساعتِ اکرام ترس
لطفِ شاهان گرچه گستاخت کند تو ز گستاخی ناهنگام ترس
الی رحمة الله تعالی

6

(۱۰/۹) همچنان معلومِ اهلِ علومِ عالمیان باشد که اولاد
واعقاب و اصحابِ این خاندانِ تقوی و دودمانِ معنی و فتوی من الذکور
والاناث زاده از عنصرِ نور و سرشته گشته بآبِ ظهورند؛ چه اگر پیوسته
در ظهورند اما از دیدهٔ محبوبان مخفی و مستورند و نا محرمان از آن
منظورِ نور بغایت دور دورند ، چنانکه حضرتِ مولانا فرمود

12

شعر (رمل)

آن موالید از تجلّی زاده اند لاجرم مستورِ پردهٔ سازه اند
آن موالید از رهِ این چار نیست لاجرم منظورِ این ابصار نیست
أولیائی فی قِیَاسِ آمِنُون جز که یزدانشان نداند زآزمون
و آنچنانکه انوارِ ذاتِ حضرتِ باری جلّتِ قُدْرَتُهُ و علّتِ کَلِمَتُهُ
بر سایر اشیاء عموماً و خصوصاً دایم الفیض است ، همچنان آثارِ معجزات

18

T, II, 461; H, II, 426

۱۷۰ K ب ۲۵۶ B Z ۱۰/۹

8 اعقاب BZ ~ اصحاب K || 10 بآب KB : باآب Z || 12 دورند Z : دور KB

14-15 آن موالید ... ابصار نیست : MN ، ج ۶ ، ص ۳۷۶ / ۱۸۱۳ ،

MA ؛ ۱۸۱۲ ، ص ۵۹۶ / ۷۰۸

و کرامات از مظاهر طاهر انبیا و اولیا علیهم السلام در هر زمانی و آوانی
 از آن فیض دایم الظهور و همواره ثمره کرامات از شجره مبارکه وجود
 ایشان تا انقراض عالم در جود و قوله تعالی أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ قَرْعُهَا
 فِي السَّمَاءِ وَ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ (۱۴/ ۲۴-۲۵) دلیل متین
 مبین مبین است و اگر در ذکر منقبت و مرتبت هر یکی علی حده
 شروع رود در شروح نگنجد و تحریر دفاتر فاطر گردد

شعر (رمل)

عمرها باید مرا چون عمرِ نوح تا بگویم شرح آن فتح و فتوح
 (۱۱/۹) همچنان چون حضرت چلبی عابد روح الله روحه پنجم
 ماه محرم روز پنجشنبه سنه ۹۰۷ و ثلثین نقل فرمود و در جنت دارالجلال
 توطن گزید و حضرت ملک المشایخ و العارفین حسام الملة و الدین امیر
 واجد بعنایت واحد ماجد مباشر شیخی گشته بخدمت حضرت ترابه
 مقدس اللهم قدسنا بسرّه مشغول شد و اندک زمانی عمر رانده در
 آخر ماه شعبان سنه اثنی و اربعین و سبعامیه در جوار ابرار علین مسکن
 ساخت همان ولایت و سلطنت و تاج دولت شاهی بوراث بحضرت
 سلاله الاولیاء ، خلف الاصفیاء ، دُرّه بحر العرفان مولانا بهاء الملة و الدین
 شاه زاده معظم عظم الله قدره رسید و چون حضرت او بسفر دور

T, I, 463; H, II, 427

۶۷۱ K ۲۵۷ B Z ۱۱/۹

۲ فیض KZ : فیضها B ۶ فاطر KB : Z ۷ شمر KZ : B ۱۱

چون KZ : B ۱۲ بنایت واحد Z : KB ۱۳ اندک Z : اندک KB ۱۱

۱۷ قدره KB : Z

- ودراز رفته بود ، سالها در کربتِ غربت می سوخت و در حصولِ قربت
می کوشید و می جوشید نیابةً عَنْ جَنَابِ أَخِيهِ مِنْ أُمِّهِ وَأَبِيهِ بِحَضْرَتِ
چلبی امیر عادل مَدَّ اللَّهُ ظِلَّهُ مُنْتَقِلَ گشته بر تخت مبارک گذشته
3 نَحْتِ وَفَوْقَ رَا زَبِي بِخَشِيدِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ (۲/۲۴۷)

شعر (سریع)

- 6 صبح سعادت بجهان بر دمید ملکِ سلیمان بسلیان رسید
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ فَضْلِهِ ، قَدْ وَصَلَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ

شعر (رمل)

- 9 هر که یک ساعت گزیند خدمتِ درگاهِ تو
تا قیامت آسمانش سجده آرد بنده وار

فصل دهم

- 3 در ذکرِ اسامیِ اولاد و اخلافِ حضرتِ مولانای بزرگ بهاء الحق والدين الولد البلخی قدّس الله سِرّه العزیز و ذکرِ اولادِ حضرتِ مولانا و ذکرِ اولادِ حضرتِ ولد عظیم الله ذکره که چند ذکور و چند اناث بودند
- 6 (۱۰/۱) همچنان اصحابِ کرام کثّر الله أمثالهم إلی یومِ اَلْقِیَامِ چنان روایت کردند که حضرتِ بهاء ولد را دو فرزندِ ارجمندِ دلبندِ زینه بود و دختری؛ فرزندِ بزرگین را نام علاء الدین محمد بود و فرزندِ کوچکین را نام جلال الدین محمد، و در وقتِ ضحرتِ هجرت که از بلخ قلع کام سفر کردند، فرزندِ بزرگین هفت ساله بود و فرزندِ کهن پنج ساله و دخترش فاطمه خاتونِ عالمه در آن وهات پیشِ شوهر بوزه و فتوی می نبشته، همچنان مذکوره جلاء وطن ناکرده تقلع نمود و آنجا یگانه وفات یافت
- 12 (۱۰/۲) همچنان حضرتِ مولانا جلال الدین را قدّس الله سرّه سه فرزندِ زینه بوزه و یک دختر؛ فرزندِ مہین را نام بهاء الدین محمد ولد بود و فرزندِ دوم را نام علاء الدین محمد بود که در قصدِ مولانا شمس الدین تبریزی قدّس الله لطیفته با جمعِ بی خبران متفق گشته مخالفتِ پذر کرد؛ فرزندِ سوم را نام مظفر الدین امیر عالم بود

T, II, 464; H, II, 429 ۶۷۳ - ۶۷۲ K آ ۲۵۷ B Z ۲ - ۱/۱۰

5 چند BZ : K - 7 ارجمند B : KZ - 16 در قصد Z : قصد KB

ودختر را نام ملکه خاتون بوذ مشهور اورا آفندی بوله می گفتند یعنی خذاوندگار زاده ، همانا که حضرت سلطان ولد وعلاء الدین محمد از خدمت خاتون آخرت گوهر خاتون بوذند ودختر خواجه شرف الدین 3 لالای سمرقندی وخدمت ملکه خاتون وچلبی امیر عالم از خدمت کرا خاتون قونوی بوذند

(۲/۱۰) وهمچنان حضرت سلطان ولد را از حضرت دختر 6 شیخ صلاح الدین فاطمه خاتون سه فرزند ارجند نیرومند بوجود آمدند ، یکی چلبی جلال الدین امیر عارف ودو دختر ، بزرگین را نام مطهره خاتون بوذ وکوچکین را نام شرف خاتون بوذ ، یکی را حضرت 9 مولانا عابده گفته ، دوم را عارفه خوانده وهر دو خاتون صاحب کرامات وولایت بوذند ، اغلب خواتین ممالک روم روی بذیشان آورده مریده ایشان بوذند 12

(۴/۱۰) وهمچنان حضرت سلطان ولد را دو سُرّیه دیگر بوذ که در سُرّه ایشان سِرّی دیده در حباله خود آورده بوذ چنانکه حضرت خلیل هاجر را وحضرت مصطفی ماریه القبطیه را واسماعیل 15 علیه السلام از خدمت هاجر بوجود آمده وپیوسته حضرت رسول علیه السلام وصیت می فرمود برداشتن خدمتگاران خوب رو در خانه ، کما قال صلی الله علیه وسلّم : عَلَیْکُمْ بِالْجَوَارِی ، فَإِنَّهُنَّ مُبَارَكَاتُ 18

T, II, 466; H, II, 430

۹۷۴ K T ۲۵۷ B Z ۴ - ۳/۱۰

1 افندی Z : افندی KB || 3 خدمت Z : حضرت KB || 4 خدمت Z : حضرت KB || 6 حضرت KB : Z — || 8 چلبی KB : Z — || 9 بوذ KB : Z — || 13 سلطان ولد را KB : سلطان را Z || 15-16 اسماعیل علیه السلام KB : علیهم Z || 17 خوب رو KB : خوب Z

- الآرحام، لِأَنَّ اسْمَاعِيلَ مِّنْ هَاجَرَ وَهَاجَرٌ جَارِيَةٌ، صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ؛
 همچنان از آن دو سُرّیه سه فرزندِ مقبلِ محسنِ مفضل که سُرّیه
 3 خیلِ اصغیا بودند بوجود آمدند، یکی حضرتِ چلبی شمس الدین امیر
 عابد بود از خدمتِ نصرتِ خاتون، دو فرزندِ دیگر چلبی صلاح الدین
 امیر زاهد و حسام الدین امیر واجد بودند از خدمتِ سنبه خاتون
- (۵/۱۰) و همچنان چلبی جلال الدین امیر عارف را هم دو فرزندِ
 6 نربنه بود و یکی دختر از خدمتِ دولتِ خاتون بنتِ امیرِ قیصرِ تبریزی،
 نامِ فرزندِ مہین شاه زاده که امیرِ عالم نام داشت و نامِ فرزندِ کھین
 9 امیرِ عادل و نامِ دخترِ ملکہ خاتون که مشہور ذیسنینا گفتندی
 رُوحُ اللَّهِ الْغَابِرِينَ وَأَدَامَ عُمَرَ الْحَاضِرِينَ
- (۶/۱۰) و همچنان حضرتِ چلبی عابد را چهار فرزند از یک
 12 خاتون بوجود آمد سه نربنه و یکی دختر؛ یکی خدمتِ چلبی محمد،
 دوم چلبی امیرِ عالم، سوم چلبی شاه ملک و فقہمُ اللَّهِ فِيمَا يُحِبُّ
 و یرضاهُ و در زمانِ چلبی عابد خدمتِ برادرش سلالۃ الاولیا،
 15 صلاح الدین امیر زاهد در ماهِ شعبان سنہ اربع وثلثین و سبعمایہ بحوارِ
 حق پیوستہ ازو کلالہ و گلالہ یادگار نماند و همچنان حضرتِ محمد
 چلبی را دو فرزند بوجود آمد کہ نامِ محمود چلبی است، از محمود
 18 چلبی امیرِ علی چلبی و از امیرِ علی چلبی کہ دامادِ حضرتِ شیخِ مصلح الدین
 ابن احمد الشہیر بوفادار

- (۷/۱۰) و همچنان حضرت سلطان واجد را دو فرزند بوذه ، یکی
 زینه و یکی دختر ، نام فرزند بزرگین احمد سلجوق و نام دختر جهان ملک
 (۸/۱۰) و همچنان حضرت سلطان ولد را از خدمت مطهره
 3 خاتون بنت او دو سبط بوجود آمدند ، یکی برهان الدین الیاس پاشا ،
 دوم خضر پاشا و از خدمت شرف خاتون هم دو فرزند بوجود آمدند ،
 6 مظفر الدین احمد پاشا و یکی امیر شاه و لله الحمد و المنّة که اولاد اولاد
 اولاد آن خاندان من الذکور والانات در تزايد اند و اصل آن نسل
 پاک تا انقطاع اصل نسل آدم علیه السلام از روی زمین منقطع مباد
 9 آمین یا رب العالمین ، چنانکه فرمود

شعر (هزج)

خیال شاه خوش خویم تبسم کرد بر رویم

چنین شد نسل بر نسل چنین فرزند فرزندم

- (۹/۱۰) و همچنان ختم کتاب بر ذکر سلسله الذکر کرده شد
 و اینست ذکر بیان سلسله ذکر لا إلهَ إلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ ،
 12 کفّاء روایات چنین روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب
 15 علی ابن < ابی > طالب کرم الله وجهه که روزی او گفت : ای رسول
 خدای راء نمای تو بمن سوی خدا بر آسانترین راهها و فاضلترین نزد
 18 خدا و سهلترین بر بندگان خدا ؛ پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
 بر تو باد ، یا علی آن چیز که ببرکت و رزیدن آن نبوت را یافتم ،
 علی گفت : یا رسول الله آن چه چیزست فرما ؛ پیغامبر صلی الله علیه

T, II, 467-8 ; H, II, 430-31 ۶۷۵-۶۷۴ K ب ۲۵۷ B ب ۲۸۲ Z ۹-۷/۱۰

1 بوذه KB : بوذ Z 3 حضرت Z : — B 4-5 از خدمت ... بنت او BZ :
 — K 5 هم دو ... آمدند KZ : یکی احمد B 9 چنانکه فرمود KZ : همچنان B
 13 همچنان KZ : — B 15 کفّاء روایت BK : کفّاء (Kh) روانت (!) Z ۱۱ چنان KB :
 Z 20 فرما B : KZ —

- وسلم فرمود : آن مداومتست بر ذکر خدا در خلوت ؛ پس علی گفت : این چنین باشد فضیلت ذکر که همه مردمان ذکر خدای می کنند ، پس پیغامبر علیه السلام فرمود : خمشن یا علی ، قیامت برنجیزد مادام که بر روی زمین گوبنده ذکر خدا باشد ؛ بعد از آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم کلمه لا آله الا الله را تلقین کرد و بر علی فرو خواند و بگفت : یا علی ، تو خمشن کن تا من سه بار ذکر الله می کنم و تو از من می شنوی ، پس آنگاه باز گردان تا من می شنوم از تو و همچنین امیرالمؤمنین علی تلقین کرد حسن بصری را و حسن بصری تلقین کرد حبیب عجمی را و حبیب عجمی تلقین کرد داود طائی را و داود طائی تلقین کرد معروف کرخی را و معروف کرخی تلقین کرد سری سقطی را و سری سقطی تلقین کرد جنید بغدادی را و جنید تلقین کرد شبلی را و شبلی تلقین کرد محمد زجاج را و محمد زجاج تلقین کرد ابو بکر نساج را و ابو بکر نساج تلقین کرد احمد غزالی را و احمد غزالی تلقین کرد احمد خطیبی بلخی را و احمد خطیبی بلخی تلقین کرد شمس الایمه سرخسی را و شمس الایمه سرخسی تلقین کرد خدمت مولانا بهاء الدین محمد المعروف بهاء ولد را و بهاء ولد تلقین کرد برهان الدین سید محقق ترمذی را و سید برهان الدین محقق ترمذی تلقین کرد حضرت مولانا جلال الحق والدین محمد را و حضرت مولانا جلال الدین محمد تلقین کرد مولانا شمس الدین تبریزی را و مولانا شمس الدین محمد تبریزی تلقین کرد مولانا ابن مولانا بهاء الدین محمد ولد را و بهاء الدین ولد تلقین کرد فرزند خود جلال الدین امیر عارف را و در سن دوازده سالگی بعد از وفات چلبی حسام الدین بر تخت خود نشاند و خویشتن

1 خلوت KB : خلوات Z || 4 روی B — KZ || 11 بغدادی K — BZ || 14 بلخی KB : — Z || 16 سید KB — Z || 17 محقق ترمذی KB — Z || 18 ص .. 7/10 b و حضرت مولانا ... باتمام رسید BZ : قدسنا الله برهم العزیز آیین یارب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین K || 20 مولانا Z — B

- از دور بنشست؛ فرمود که، حضرت چلبی عارف ما شیخ کاملت
(۱۰/۱۰) والشعبةُ الثانية من الشجرة الثانية آنچنانست که حضرت مولانا
قدس الله سرّه تلقین کرد خلیفه، خود چلبی حسام الدین را و چلبی حسام الدین
تلقین کرد مرید خود چلبی جلال الدین عارف <را> و همچنان بر موجب
اشارت عنایت الهی که وَآتَيْنَاهُ الْكِتَابَ صَبِيحًا (۱۲/۱۹) حضرت
مولانا تلقین کلمه الله کرد در مهد مبارک حضرت چلبی عارف را
و همچنان جلال الدین عارف تلقین کرد خدمت برادر و مرید خود چلبی
شمس الدین امیر عابد را و صلاح الدین امیر زاهد را و حسام الدین امیر
واجدر را رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ و همچنان چلبی شمس الدین
امیر عابد تلقین کرد خدمت سلالة الاولیا، درة تاج الاصفیا، وارث
امرار الانبیاء، بهاء الدین شاهزاده امیر عالم و برادرش مظفر الدین امیر عادل را
قُدُس سِرُّ السَّالِفِينَ السَّابِقِينَ وَأَبَدَ عُمُرُ الْعَاشِقِينَ الْبَاقِينَ
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله العالمین فی العالمین
(۱۱/۱۰) در عذر مولف توقع از مکارم اخلاق و طیب اعراق
اخوان صفا کثر الله امثالهم وَحَصَلَ فِي الدَّارِ اِنْ اَمَالَهُمْ چنانست که
این بضاعة مُزْجاة را بنظر قبول ملحوظ گردانیده این بنده خاکی را
از دعوات پادشاهانه خود فراموش نفرمایند و اگر در عبارت آن خللی
یابند عمارت و اصلاح دریغ ندارند

شعر (طویل)

- وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ
وَلَكِنْ عَيْنُ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

شعر (رمل)

گر دعا گوئی دعا گوی نوم ور نگوئی چاکر کوی نوم
و همچنان بزمین رباعی ختم کتاب کرده بر آستان راستان آنحضرت که
مربع ابرار ومهد اشراف و اخیار ومحط رحال رحال ومناح ركب
اقبالست سر نهاد وگفت

شعر (رباعی)

از فضلِ حقم چو بی حد انعام رسید آغازِ حکایتِ بانجام رسید
این درج که درجِ درجِ شاهانست (?) المنة لله که باتمام رسید
کَتَبَهُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْمُحْتَاجُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى يُوسُفُ
بْنُ سُلَيْمَانَ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمَا ، روز پنجشنبه فی وقتِ الظُّهر تاریخ
هجری رسول سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه هجریه

هر که خواند دعا طمع دارم زانک من بنده گنه گارم

1 شعر B : Z || 3-5 راستان ... اقبالست B : Z || 6 شعر B : Z ||

8 باتمام رسید Z : +

كنت وقد علمت أن كفى سبيل في الثرى عما قليلا
ويبقى الخط من بعدى زماناً سيذكرني به يوماً خليلاً

B - K || 9-12 كته ... كنه كارم Z : تاريخ المصنف افضل الفضلا مولانا شمس الدين
احمد افلاکی العارفي رحمه الله بسنة اربع وخسين وسبعماية، قد فرغ من هذه النسخة المباركة
اضعف العباد ، اقل المراتب غياث الدين الكاتب في شهر الصفر لسنة ستة وثلاثين وثمانماية
من هجرة B قد وقع الفراغ من تحرير هذه الكتاب في الرابع عشر من شهر جمادى الاولى
سنة [. . . .] هجریه

تعلیقات و حواشی

(۱) فرقه‌های موجود بین شکل تحریر اوّل و دوم کتاب مناقب
العارفین

(۲) فهرست احادیث

(۳) فهرست کلمات بزرگان و امثال

(۴) فهرست ابیات فارسی

(۵) فهرست ابیات تازی

(۶) فهرست کلمات و تعبیرات مربوط به مصطلحات ص-و فیه
وزندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

(۷) فهرست کلمات و تعبیرات ترکی و مغولی

(۸) فهرست کتابهایی که در متن و حواشی وارد شده است

(۹) فهرست اسامی اشخاص و امکنه و قبایل

فرقه‌های موجود بین شکل تحریر اول و دوم کتاب مناقب العارفين

چنانچه در پیش‌گفتار جلد اول مناقب العارفين اشارت شده بود (پیش‌گفتار، ص ۹) مؤلف قبل از تألیف نسخه مفصل بسال ۷۵۴/۱۳۵۳ م، نسخه مختصر دیگری ازین کتاب بنام «مناقب العارفين و مراتب الکاشفين» در سال ۷۱۹/۱۳۱۹ م در ظرف يك سال باتمام رسانیده بود؛ بین این دو متن از نظر کلمات و طرز جمله‌بندی و اسلوب نگارش فرقه‌های بزرگ و فراوان دیده می‌شود، بحدی که امکان استفاده از متن نخستین برای مقابله با متن دوم ممکن نیست و بدین ترتیب اگرچه نشر جداگانه متن نخستین مناسب بنظر می‌آمد، اما نواقص فراوان این متن انتشار آن را برای علم بی‌ارزش و قیمت می‌گردانید؛ فقط خصوصیات که زیاد یا کم از نظر علمی قابل اعتنا تشخیص گردید در آخر کتاب بصورت حاشیه‌های کوچک اضافه شد؛ از طرف دیگر فاصله دراز سی و شش ساله که بین تألیف این دو نسخه گذشته بود بطور طبیعی در اسلوب نگارش مؤلف فرقه‌های بوجود آورده و برای نشان دادن آنها نقل قسمتهائی از متن نخستین برای اطلاع خواننده و آشنائی او باختلاف طرز نگارش ضروری بنظر رسید؛ علاوه بر آن، نقل آن خواننده علاقه‌مند را از زحمت مراجعت بمتن نخستین مستغنی خواهد گردانید

فرقه‌های موجود بین شکل تحریر اول و دوم کتاب مناقب العارفین ۱۰۰۳

در حاشیه‌های آخر کتاب اصول مشروح زیرین ملاک عمل قرار گرفت :

- (۱) ترتیب روایات نسخه نخستین
 - (۲) تثبیت فرقه‌هایی که نه با اسلوب نگارش بلکه با مضمون حکایات بستگی دارد
 - (۳) نامهای شهرهای آسیای صغیر و اسامی اشخاص و کلمات دیگر که در هر دو متن بشکلهای مختلف وارد شده است
 - (۴) اشعاری که در نسخه نخستین موجود و در نسخه ثانی نقل نگردیده و یا بجای آن اشعار دیگری دیده میشود
- در خاتمه ذکر این نکته ضروری بنظر می‌رسد که حقا می‌بایست فرقه‌هایی که در نسخه دست نویس مؤلف که بشماره ۷۶۲ کتابخانه حسین چلبی در بروسه موجود است، در حاشیه نقل گردد، متأسفانه کهنگی فوق العاده نسخه و افتادگی برگها مجال قید همه موارد اختلاف را امکان نمی‌دهد و ناگزیر نسخه شماره ۲۲۱ کتابخانه لالا اسماعیل (سلیمانیه) مورد مقابله واقع شد

ترتیب روایات نسخه نخستین

فصل اول

(۳-۱/۵) اب-۳ ب، (۲-۱/۱) ۳ ب، (۵-۴/۱) ۴ ب،
 (۶/۱) ۷ ب، (۸-۷/۱) ۸ ب، (۱۰/۱) ۸ ب، (۱۱/۱) ۹ آ،
 (۱۳-۱۲/۱) ۹ ب، (۱۵-۱۴/۱) ۱۲ ب، (۴۷/۱) ۱۳ آ،
 (۱۷/۱) ۱۴ آ، (۱۹-۱۸/۱) ۱۴ ب، (۲۰/۱) ۱۵ آ، (۲۱/۱)
 ۱۵ ب، (۲۲/۱) ۱۶ ب، (۲۳/۱) ۱۷ آ، (۲۴/۱) ۱۷ ب،
 (۲۸/۱) ۱۸ آ، (۲۹/۱) ۱۸ ب، (۳۴-۳۳/۱) ۱۹ آ، (۳۱/۱)
 ۱۹ ب، (۴۱/۱) ۲۰ ب، (۳۲/۱) ۲۰ ب، (۳۶/۱) ۲۱ آ،
 (۳۸-۳۷/۱) ۲۱ ب، (۴۲/۱) ۲۲ آ

فصل ثانی

(۱/۲) ۲۲ ب، (۳/۲) ۲۴ آ، (۵/۲) ۲۴ ب، (۷/۲)
 ۲۵ آ، (۱۲/۲) ۲۵ ب، (۱۸/۲) ۲۶ آ، (۱۷/۲) ۲۶ آ،
 (۴/۲) ۲۶ ب، (۲۲۹/۳) ۲۶ ب، (۶/۲) ۲۷ آ-ب

فصل سوم

(۳/۳) ۲۸ آ، (۵/۳) ۲۹ ب، (۴۶/۳) ۳۲ ب، (۴۷/۳) ۳۳ آ،
 (۳۱/۳) ۳۳ ب، (۱۱۲/۳) ۳۴ آ-ب، (۱۱۴/۳) ۳۵ آ، (۹۶/۳)
 ۳۵ ب، (۹۷/۳) ۳۵ ب، (۵۰/۳) ۳۶ ب، (۵۱/۳)

tarikhema.org

(۴۹۱/۳) ۸۶ ب، (۵۰۳/۳) ۸۷ آ، (۱۷۴/۳) ۸۷ آ (۱۹۰/۳)
 ۸۸ ب، (۳۹۶/۳) ۸۹ آ، (۱۹۷/۳) ۹۰ آ؛ (۸۵/۳) ۹۲ ب،
 (۸۹/۳) ۹۳ ب، (۹۲/۳) ۹۴ آ، (۱۱۱/۳) ۹۴ ب، (۳۵۱/۳)
 ۹۵ آ، (۳۵۹/۳) ۹۶ آ، (۳۸۳/۳) ۹۶ ب، (۳۵۳/۳) ۹۶ ب،
 (۳۸۶/۳) ۹۷ آ، (۳۸۷/۳) ۹۷ آ، (۳۸۸/۳) ۹۷ آ، (۳۹۲/۳)
 ۹۷ آ، (۳۹۶/۳) ۹۷ ب، (۴۰۵/۳) ۹۷ ب، (۴۰۳/۳) ۹۸ آ،
 (۴۰۹/۳) ۹۸ ب، (۴۱۰/۳) ۹۹ ب، (۴۱۶/۳) ۱۰۰ آ،
 (۴۲۲/۳) ۱۰۱ آ، (۵۶۷/۳) ۱۰۱ ب، (۵۶۹/۳) ۱۰۲ آ،
 (۴۲۳/۳) ۱۰۲ آ، (۴۲۴/۳) ۱۰۲ ب، (۴۵۶/۳) ۱۰۳ آ، (۴۶۳/۳)
 ۱۰۳ ب، (۵۸۷/۳) ۱۰۳ ب، (۵۸۸/۳) ۱۰۴ آ، (۵۵۳/۳)
 ۱۰۴ آ، (۵۷۹/۳) ۱۰۴ ب، (۵۸۰/۳) ۱۰۴ ب، (۵۲۶/۳)
 ۱۰۵ آ، (۵۴۴/۳) ۱۰۵ ب، (۳۸۱/۳) ۱۰۶ آ، (۱۶۵/۳)
 ۱۰۶ ب، (۱۶۶/۳) ۱۰۸ ب، (۲۳۱/۳) ۱۱۰ ب، (۲۳۲/۳)
 ۱۱۰ ب، (۲۳۳/۳) ۱۱۱ آ، (۱۹۹/۳) ۱۱۱ ب، (۵۷۴/۳)
 ۱۱۱ ب، (۱۶۴/۳) ۱۱۲ آ، (۱۵۹/۳) ۱۱۳ ب، (۱۶۱/۳)
 ۱۱۳ ب، (۱۶۲/۳) ۱۱۴ آ، (۱۶۳/۳) ۱۱۵ ب، (۱۵۵/۳)
 ۱۱۵ ب، (۱۵۴/۳) ۱۱۶ آ، (۲۲/۶) ۱۱۶ ب، (۱۵۳/۳)
 ۱۱۶ ب، (۳۷/۴) ۱۱۸ ب، (۱/۳) ۱۱۹ آ، (۲۲۴/۳)
 ۱۲۲ آ (۲۳۱/۳) ۱۲۳ آ، (۲۲۹/۳) ۱۲۳ ب، (۲۳۰/۳)
 ۱۲۳، (۸۴/۴) ۱۲۵ آ، (۳۱/۷) ۱۲۵ آ، (۴۷۳/۳) ۱۲۵ ب،
 (۲۵۶/۳) ۱۲۵ ب، (۵/۷) ۱۲۶ ب، (۳۶۳/۳) ۱۲۶ آ،
 (۳۶۴/۳) ۱۲۶ ب

فصل چهارم

(۷-۶/۴) ، ب ۱۲۹ (۴/۴) ، آ ۱۲۹ (۴/۴) ، آ ۱۲۹ (۳/۴)
 (۲۸/۴) ، ب ۱۳۱ (۳۰/۴) ، آ ۱۳۱ (۴۴/۴) ، آ ۱۳۰
 ، آ ۱۳۲ (۳۴/۴) ، ب ۱۳۲ (۴۵/۴) ، آ ۱۳۳ (۲۵/۴) ، آ ۱۳۳
 (۴۱/۴) ، آ ۱۳۳ (۴۳/۴) ، ب ۱۳۳ (۴۲/۴) ، ب ۱۳۳
 (۵۳/۴) ، ب ۱۳۴ (۵۶/۴) ، آ ۱۳۵ (۳۵/۴) ، ب ۱۳۵
 (۶۱/۴) ، ب ۱۳۵ (۶۲/۴) ، آ ۱۳۷ (۲۲/۴) ، آ ۱۳۷
 (۹۲/۴) ، آ ۱۳۷ (۹۱/۴) ، ب ۱۳۷ (۵۱/۴) ، ب ۱۳۸
 (۹۷/۴) ، ب ۱۳۸ (۱۱/۴) ، آ ۱۳۹ (۱۳/۴) ، آ ۱۳۹
 (۱۴/۴) ، ب ۱۳۹ (۱۵/۴) ، آ ۱۴۰ (۲۱/۴) ، ب ۱۴۰
 (۱۶/۴) ، ب ۱۴۱ (۱۷/۴) ، ب ۱۴۱ (۱۸/۴) ، آ ۱۴۲
 (۲۰/۴) ، آ ۱۴۲ (۸۱/۴) ، ب ۱۴۲ (۴۷/۴) ، ب ۱۴۲

فصل پنجم

(۳/۵) ، آ ۱۴۳ (۷/۵) ، ب ۱۴۳ (۱۲/۵) ، ب ۱۴۴
 (۱۶/۵) ، ب ۱۴۴ (۱۸/۵) ، آ ۱۴۶ (۱۹/۵) ، آ ۱۴۶
 (۲۱/۵) ، ب ۱۴۶ (۲۲/۵) ، ب ۱۴۶ (۳۱/۵) ، آ ۱۴۷

فصل ششم

(۱/۶) ، آ ۱۴۷ (۳/۶) ، ب ۱۴۷ (۴/۶) ، ب ۱۵۰
 (۱۲/۶) ، آ ۱۵۱ (۱۳/۶) ، ب ۱۵۲ (۱۴/۶) ، ب ۱۵۳
 (۱۶/۶) ، ب ۱۵۳ (۱۷/۶) ، ب ۱۵۴ (۲۵/۶) ، آ ۱۵۵
 (۱۰/۶) ، ب ۱۵۵

فصل هفتم

(۸/۷) ، $\bar{A}$ ۱۵۷ (۴/۷) ، ب ، ۱۵۶ (۲/۷) ، $\bar{A}$ ۱۵۶ (۱/۷)
 ۱۵۸ ب ، (۹/۷) $\bar{A}$ ۱۵۸ (۱۰/۷) ، $\bar{A}$ ۱۵۸ (۲۳/۷) ، ۱۵۹ ب ،
 (۲۱۲/۳) $\bar{A}$ ، ۱۶۰ (۱۶۳/۳) $\bar{A}$ ، ۱۶۰ (۱۸۰/۳) ، ۱۶۰ ب ، (۲۱۳/۳)
 ۱۶۰ ب ، (۹۶/۴) ، ۱۶۰ ب ، (۲۸/۷) $\bar{A}$ ۱۶۱ (۲۱۵/۳) ،
 ۱۶۱ ب ، (۳۰/۷) $\bar{A}$ ۱۶۲ (۷/۷) ، ۱۶۲ ب ، (۱۳/۷)
 ۱۶۴ ب ، (۴۴۸/۳) $\bar{A}$ ۱۶۵ (۲۹۹/۳) $\bar{A}$ ۱۶۶ (۳۹/۴) ، ۱۶۶ ب ،
 (۴۳/۴) ۱۷۰ ب ، (۱۷/۷) $\bar{A}$ ۱۶۸ (۸۳/۴) ، ۱۷۰ ب ، (۲۲/۷)
 ۱۷۳ ب

فصل هشتم

(۱/۸) ۱۷۴ ب ، (۳/۸) ۱۷۵ $\bar{A}$ ، (۴/۸) ۱۷۵ ب ،
 (۶/۸) $\bar{A}$ ۱۷۶

فرقه‌های دیگر

صفحه	سطر	
۷	۵-۴	در تقریر... دران ملک : در تقریر سبب انزعاج بهاء ولد قَدْ سَسَّ اللهُ سِرَّه از دیار بلخ و نزول وقایع هلاکو دران ملک L (آ۵)
۸	۴	جلال الدین حسین خطیبی : شمس الدین حسین بن احمد الخطیبی L (۳ ب)
۹-۱۰		وگویند... کردی : شی بر بام رفته مناجات کرد و گفت L (۳ ب)
۸		وگوی... ربایذ : و در تقوّم مغبوط (در اصل : مضبوط) ملائکه روحانیست L (آ۴)
۱۰	۱۳	فرمود که... کنند : مصطفی علیه السلام فرمود که بهاء ولد سلطان العلامت، هر که خواهد که فتوی حاصل کند در فتوی مَا يَقُولُ سُلْطَانُ الْعُلَمَاءِ بنویسد که بهاء ولد فتوی دهد و إلاّ ندهد L (آ۵)
۱۵	۳	كَأَنَّ... بِالْأَمْسِ (۲۵/۱۰) : إِنْ شَأْنُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳/۱۰۸) L (آ۸)
۶-۸		در عقب... می رسند : در عقب لشکر جرّارِ مغل که جند الله اند أَعَانَهُمُ اللَّهُ فِي إِصْلَاحِ الْمُفْسِدِينَ وَأَهْلِ الْعِيَادِ می رسند L (آ۸)

صفحه	سطر	
۱۶	۴-۳	وگویند ... بوذ: و حضرت خذاوندگار قدس‌الله سیره العزیز هفت ساله بوذ
۱۷	۷	از لا مکان ... می‌رویم: از مکان می‌آئیم و بلا مکان می‌رویم L (آ ۹)
۱۰		خلیفه: + مستعصم L (آ ۹)
۱۸	۹	اوتار... مزمار: اوتار مزمار و اغانی L (آ ۱۰)
۲۲	۴-۱۱	و چون بشهر... کرده بوذند: و چون حضرت مولانا قدس‌الله سیره از زیارت بیت الحرام بمبارکی مراجعت نمود، بشهر ملاطبه بیرون آمدند؛ لشکر مغل بغداد را غارت کرده و خلیفه را کشته بوذند و سلطان علاءالدین غازی رحمه‌الله علیه در اقلیم روم بنوی سلطان شده بوذ (۱۳ ب- ۱۴ آ)
۲۴	۶-۷	بهاء ولد... گشته: بهاء ولد قدس‌الله سیره منفعل شد، فرمود إفتشاء آلِ سِرِّ حَرَام عیند الکرام، ای فلان چرا چنین کردی؟ بواب مسکین بیچاره شد زاریها کرد بنده و مرید شد... L (آ ۱۳)
		وگویند در آن تاریخ مولانا علاءالدین (برادر مولانا) و حضرت خذاوندگار قدس‌الله سیره العزیز در هفت سالگی سالکی میکرد، بعد از آنک مناسک حج تمام شد در معاودت با قافله دمشق بیرون آمدند؛ اکابر دمشق باجماع تمام استقبال کردند و التماس کردند که البته در آن دیار اقامت کنید؛ بهاء ولد قدس‌الله سیره

فرمود که سلاطین و امرای این دیار اغلب بفساد و لواطه

مشغولند ، شاید درین مقام مقیم بوذن L (۱۴ آ)

۸-۹ چون ... عبور می فرمود : بعد از هفت روز از راه

ملاطیه از حذای شهر ارزنجان گذر می فرمودند

L (۱۴ آ)

۲۶ ۳-۱ چندانک ... نهادند : چندانک بسرای خود دعوت

کرد ، حضرت مولانا راضی نشد ؛ فرمود که إلا

مدرسه و در آن شهر اصلا مدرسه نبوذ : امیر موسی

فرمود که مدرسه بنام مولانا عمارت کنید

L (۱۴ ب)

۵-۷ خواجه شرف الدین لالای سمرقندی : خواجه شرف الدین

بلخی که لالای حضرت خداوندگار بوذ L (۱۵ آ)

۲۷ ۱۱-۱۲ بهاء ولد ... می شنود : فرمود که سلطان علاء الدین

شرب می کند و ترنگا ترنگ چنگ می شنود

L (۱۵ ب)

۲۹ ۳ التون : التون آتیا L (۱۶ آ)

۳۲ ۷-۸ چاشتگاه ... ایزدی : چاشتگاه روز جمعه هر دهم

ماه ربیع الاخر سنه ثمان عشرة و ستمائه بوذ که بجوار

جلال رحمت ایزدی L (۱۷ ب)

۱۵-۱۶ رسم ... رسانید : رسم عزارا چنانک اکابر جهان

کردند باقامت رسانید L (۱۸ آ)

صفحه	سطر	
۳۳	۱-۳	برسنگی... نمود: برسنگ مرمرکنندکاری کرده بعد از وفات حضرت مولانا بنائی نشد که سلطان اسلام نیز بسوی دارالسلام رحلت کرد L (۱۸ آ)
۳۴	۷-۸	صحفی العصا... والخصی: العصا لِمَنْ عَصَا فَإِنَّكَ وَالْخَصَا
۴۱	۱۴-۱۷	همچنان... ماست: منقولست که حضرت بهاء ولد در عنفوانِ شباب هفت سال تمام سرکه می خورد بانان خشک قدس الله سیره
		طهرا بی بی بیان پاکست گنج نوراست ارطلسمش خاکست (۲۱ آ: MN، ج ۱، ص ۲۸/۴۳۴؛ MA، ص ۲۹/۱۱)
		الحکایه: روایت صحیح است از حضرت سلطان ولد، روزی فرمود که حضرت جدّم بهاء ولد در سن هشتاد پنج سالگی نقل فرمودند (۲۱ آ)
۴۰	۱-۳	وازی یک... گرفت: ناگاه در عین حلّ مسئله نظری عجب در وی کرد، فی الحال کتاب را از دست بینداخت و شوریده حال راه تروت را گرفت L (۲۱ آ)
۱۱		کیقبادی: + سلطان علاءالدین می خواست که مرید حضرت بهاء ولد شود؛ فرمود که من دانشمندم، شیخ نیستم؛ شیخُ آلسایح فی الدُّنیا و الآخرة فرزندم جلال الدین است، از وی اجازه خواهم آنکه مقراض رانم (۲۱ آ)
۵۶	۱۱	ثمان وعشرین: ثمان عشرة L (۲۲ ب)

صفحه	سفر	
۵۷	۵	گذشته بود : + وهم سلطان علاءالدین نیز بجوار جق پیوسته بود ، فترتی در عالم واقع شده I (۲۳ آ)
۶۰	۵-۴	بتفرج باغها روانه شد : جانب دره ، تروت برسم تفرج روانه شدند I (۲۴ آ)

۱۶		رعایت که فرمود : + الحکایه : حضرت سلطان ولد روایت کرد که سید را با سنائی چنان عشق بود که حضرت خداوندگار را قدس الله سره العزیز با شمس الدین تبریزی ، سید می فرمود که من اسرار را بنثر گفتم ، سنائی بنظم ؛ روزی حضرت سید بیت سنائی را در مصحف نبشته است ، با سید بعضی مریدان و مردمان گفتند که سید مصحف است ؛ فرمود که چه زیان کردم مزین شد I (۲۶ ب - ۲۸ آ)
----	--	--

الحکایه : حضرت سلطان ولد قدس الله سره روایت کرد که سید برهان الدین محقق رضی الله عنه مرید مولانای بزرگت بود ؛ فرمود که من چهل روز شیر شیر خوردم ، لاجرم شیر شدم ، نزد بهاء ولد رضی الله عنه بچهل روز کارش تمام شده است و چون سید سخن می فرمود ، جمله علما حاضر می بوذند اما مولانا پندرم حاضر نمی شدند و سید در میان سخن عظیم متغیر می شد ؛ لاجرم مولانا شرف الدین در میان کلام دمبدم نعره بطرف سید می زد ،

خداوندگار نیز حاضر می بود جواب می داد که ایشان
نیز مستمع اند L (۲۷ آ)

الحکایه : حضرت سلطان ولد قدس الله سره
روایت کرد که من کوچک بودم، سید بمن سخن می گفت
جواب می دادم، حیران می ماند، با آواز بلند حضرت
پندرم را می خواند که بیائید بیائید که من چنین سخن
گفتم باین طفل، بین چه جواب می دهد؟ جمله
متحیر می ماندند، بعد از آن می فرمود که پرتویست
که بروی زند

و همچنان حضرت سلطان ولد می فرمود که حضرت
پندرم ما را بدمشق فرستاده بود که تحصیل کنم و آنجا
شیخ معین الدین بود که سرور بود، می گفت که
برهان الدین محقق بر ما رسید، اقامت نکرد دروغ
می خورد؛ گفتند که مرید جد این بود و با پندرش
هم مصاحب بود، از آن جهت هر روز بر ما نعمت
می فرستاد

و همچنان سید را خانه کوچک بود، بیرون
خانه اسرار می فرمود، در میان اسرار می گریخت
بخانه در می آمد و در از اندرون محکم میکرد

فصل سوم

۳ میکرد : + الحکایه : یاران صحبت و اخوان اُلفت
از حضرت خداوندگار قدس الله سره العزیز چنان

صفحه سطر

روایت کردند که روزی فرمود که درس هفت سالگی در نماز صبح دایما *إِنَّا اعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ* (۱/۱۰۸) می خواندم و می گریستم، حضرت حق تعالی بمن تجلی کرد، چنانکه ببخود شدم؛ هاتنی آواز داد که جلال الدین مجاهده مکش، بعد ازین مشاهده شدی؛ عاقبة الامر بشکران آن عطیت بر موجب متابعت *أَفْلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا* چندانی ریاضت و مجاهدها فرمود کردن که مجاهدات مجاهدان عالم و سلوک ملوک اُمم در جنب آن نیر ذره و در پهلوی آن محیط قطره بیش نبوذ L (۲۹ ب)

۱۲-۵ حضرت شیخم بهاء ولد ... ادهم است: سلطان العلماء بهاء ولد ... بکرات و مرآت میان اصحاب کبار می فرمود که خذاوندگار من از نسل بزرگ و از اصل اُصیلِ عالیست و ولایت او با اصابت؛ چه مادر بزرگواری ایشان دختر مولانا شمس الدین سرخسی بوذ که چندین پاره کتب تصنیف کرده است که هیچ ائمه در خواب ندیده است ... و مادر حضرت بهاء ولد دختر محمد خوارزمشاه بلخ بوذ و والده حسین خطیبی جده بهاء ولد دختر سلطان بلخ ابراهیم ادهم بلخی بوذه است (۲۸ ب- ۲۹ آ)

۷۷ ۳-۱ حضرت ... نمود: در دوم سال یا سوم سال بجانب

صفحه	سطر	
		شام عزیمت فرمود تا در علوم ظاهر ممارست نماید (۲۹ ب)
۸۹	۱۹	شدند : + خداوندگار قدس‌الله سرّه العزیز چون از عالم رحلت کرد ، بدرالدین یحیی جامها چاک زده می‌گریست و این رباعی حضرت خداوندگار را قدس‌الله سرّه العزیز می‌گفت : کو دیده که در غم تو نمناک نشد ... (ر . ک . بهمین کتاب ، ص ۵۹۵)
		می‌گویم که خدا ذوقست و من آن ذوقم و در آن ذوقم و ذوقِ عالمیان از عکس آن ذوقست ، همانا نعرهٔ بز و در سماع شروع کرد ؛ بعد از آنکه از سماع فارغ شد ، می‌فرماید که حق تعالی معشوقِ تمامت عاشقانست و معشوقی را سه حالتست : معشوقِ اوّل محمد مصطفی را بود صلی‌الله علیه وسلم ؛ معشوقِ دوم حضرت مولانا شمس‌الدین راست ؛ معشوقِ آخر فرمود دیگر هیچ نگفت ، یعنی که مراست ، همچنان باز فرمود من این جسم نیستم که در نظر مصورم ، بلك من آن ذوقم
۹۷	۱۲	رهبری کردند : قلاوزی کردند L (۳۸ ب)
۱۳۶	۱۷	استنبول : استنبول L (۴۴ آ)
۱۳۹	۴	راهی : کشش L (۴۶ آ)

صفحہ سطر

۱۲-۱۳ و از دور جای ... گفته : روی بحضرت مولانا
خداوندگار کردند که افندی زهی مردمان تار بک
ونجس L (آ ۴۶)

۱۴۶ ۱۶ شیخ بابای مرندی : بابا حسام L (آ ۵۰)
۱۵۷ ۵-۴ ترك ... کرده اند :

دی چو خوک و زمانی چو بوزینه کندت
بآب سرخ سیه روی گردی آخر کار L (آ ۷۰)

۱۶۹ ۱۵-۱۲ سینی : صینی L (۹۲ ب)

۱۸۸ ۱۰-۸ گفتندی ... داشت : مریدان بسیار و جماعتی مگس وار
غریق تغار در دوغ دروغ گشته L (آ ۷۳)
۱۴ با دستار ... کبود : وازین سخنها حیزانه بسیار گفت
L (۷۴ ب)

۱۹۷ ۵ نامت ... بتو : نامت بماناذ ، نامت بماناذ ، نامت
بماناذ L (۷۴ ب)

۲۰۹ ۱۰ قره طائی : قرا طائی L (آ ۶۵)

۲۱۲ ۱۵ از برابر من می آید : از دره تروت می آید L (آ ۶۸)
۲۴۳ ۱۷-۱۵ این ... بیگانه است :

مستحق شرح را سنگ و کلوخ ناطق گردد مشرّح بارسوخ
(MN ، ج ۳ ، ص ۱۸۲/۳۲۰۳ ؛ MA ، ص ۲۷۷/۲۱)
آنکسی را که شرح حق بوذ جامد و نامیش سذ صبدق
زند L (۱۱۶ ب)

صفحه	سطر	
۲۵۸	۷	بمقصود رسید : + حضرت سلطان ولد روایت کرد که روزی پندرم فرمود که هر پیغامبر را معجزه ^۱ بوده است : معجزه ^۲ داود آواز بود . معجزه ^۳ ادریس نجوم بود . معجزه ^۴ دنیال رمل بود . معجزه ^۵ عیسی مرده زنده کردند . معجزه ^۶ مصطفی صلعم دینار بود . در هر شخصی را که ازین معجزه‌ها نشانی باشد وارث آن پیغامبر باشد در آن چیز : اگر کسی را آواز خوب باشد آن میراثی باشد که از داود رسیده باشد ، و همچنان هر پیغامبر را ازین قیاس کن . بعد از آن فرمود که یا بهاء الدین ما را میراث مصطفی ست صلعم که دینارست . همچنان فرمود که چون روح از جسم بیرون رود . نظر کند بدان جسم و قهقهه زند و بگوید که من درین جسم بروم و تأسف خورم

الحکایه : در زمان ترکمان شهنه مگر از مریدان حضرت خداوندگار یکی گناهی کرده بود : ترکمان شهنه آن مرید را از گردن آویخته است ، سه روز آویخته بود : بعد از سه روز حضرت خداوندگار از طرف دروازه^۱ لارنده بطرف تربه می رفت : ناگاه نظر کرد و آن آویخته را دید ، اشارت کرد که اکنون فروز آ ! فی الحال ریسمان بریده شد و آن آویخته فروافتاد و زنده در پی حضرت

خداوندگار روان شد بطرف گورستان ؛ ترکمان
 شحنة را خبر شد ، احوال چنین است ، پا برهنه
 روان در پی کرد و بدان مرد آویخته رسید و حضرت
 خداوندگار را ندید ، خداوندگار کو ؟ جواب داد که
 خداوندگار را نمی دانم کجا رفت ، برخاست ترکمان
 شحنة بحضرت خداوندگار آمد بعذر خواهی ؛ حضرت
 خداوندگار فرمود که آری ، از آن او چنان آمده بود ،
 اما شما نگاه دارید ؛ آن بود که ترکمان شحنة را بعد
 از سه روز کشتند و پاره پاره کردند

روزی حضرت خداوندگار با دو شخص ایلی
 میفرمود در حالت طواف بهر یکی فرمود که مردی
 میرسند و استفتای آورد ، بگوئید که مولانا اینجا نیست
 و در خانه درآمد ، یکی از در درآمد و فتوی آورد ؛
 گفتند که حضرت خداوندگار اینجا نیست ، چون
 رفت حضرت خداوندگار بیرون آمد و ایشان پرسیدند که
 چه حکمت ؟ فرمود که یکی نزد پروانه مسئله امتحان
 نبشت و فرستاد ، گفتم تا او خجل نشود ؛ در پی آن
 شخص رفتند ، دیدند که پسر تاج وزیر پیش پروانه
 نشسته است و لاف دروغ زده که مولانا اکثر مسائل
 را دروغ فتوی میدهد

روزی مجدالدین میکایل فقیه مسائلی نبشته بود که

بحضرت خداوندگار عرضه دارد ؛ حضرت خداوندگار پیش از آنکه عرضه دارد در مدرسه اتابکیه رسید و گفت که ای مجدالدین ! در آن استفتا که نبشتی فلان نقطه را بین و راست کن ، مجدالدین نقطه را خطا نبشته است

همچنین نظام الدین اررنجانی بحضرت خداوندگار آمده بود و شعر تازی گفتی ، حضرت خداوندگار پیش از آنکه آن شعر را بخواند تمامت معنی آن قصیده را و اسرار دیگر بیان فرمود ، قاضی نظام الدین حیران ماند ، سر برهنه و بیخود در پای حضرت خداوندگار غلطان شد

سلطان عزالدین نورالله قبره چنان عاشق بود که چون بانطالیه رفته بود رسولان فرستاد که حضرت خداوندگار را بانطالیه برند ؛ پیش از آمدن رسول قرب ماهی حضرت خداوندگار ناپدید شد ؛ چندانکه می طلبیدند حضرت خداوندگار را نمی یافتند ؛ در آن حالت رسولان با تحفه‌های تمام و با خط که البته حضرت خداوندگار بانطالیه آید < که > اشتیاق از حد گذشت ، رسول گفتند حضرت خداوندگار را ماهیست که کسی نمی یابد و نمی داند که کجاست و چون رسول روزی چند در قونیه طلب کرد ، نیافت ، باز رفت ؛ بعد از روزی چند حضرت

خداوندگار پیدا گشت؛ گفتمند که حضرت خداوندگار
 کجا بود؟ سلطان رسول فرستاده بود، فرمود:
 مستی ما از قونیه شد. از قونیه نتوان بیرون آمدن
 ۱. (۱۰۸ ب - ۱۱۰ ب)

۲۷۷ ۱۱ + الاشارة

بکار امروز خیم عدل و احسان که فیدا بدروی والله اعلم
 ۱. (۵۴ ب)

والادب: + همچنین معنی دیگر فرمود: قال النبي صلعم
 ۲۸۶ ۷ العِلْمُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَالْعَمَلُ كَتَفَاتُورُ الذُّنُوبِ:
 پیغامبر صلعم می فرماید که علم زندگی، دلهاست؛
 آگاهی زندگیست؛ بی آگاهی مردگیست؛ چون
 دست تویی خبر شود <و> از سرما و گرما خبر ندارد
 و از زخم خبر ندارد، گوئی که دستم مرده است؛
 اکنون اگر دل اشارت کند دست را که کوزه بگیر
 و دست اشارت دل را فرمان نبرد. اگر بعذری
 ورنجی باشد آن دست را مرده گویند؛ زیرا اشارت
 دل را فهم می کند و می خواهد که بکند، اما منتظر
 است که رنج از او برود، اما آن دستی که هیچ
 خبر ندارد از اشارت دل، هیچ عمل نکند و دل را
 جاسوسی هم نکند؛ نداند که سرماست یا گرماست
 یا آتش است یا زخم است، آن دست مرده باشد؛
 همچنین هر آدمی که نداند و حسن او نیابد که طاعت

چیست و اثر سرمای معصیت چیست و آلم زخم عتاب چیست ، آن شخص همچو آن دستست که مرده است ، صورت شخص هست اما معنی نیست ، چنانکه بر سر بستانها شخصی سازند از بهر مترس شب که ندارد که پاسبانست که باغ و بستان را نگاه دارد و او خود کسی نباشد ، آنها که بنور صبح بدو نگرند دانند که کسی نیست و تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ وَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ (۱۹۸/۷) ؛ اگر تو از ظلمت نفس و هوا بیرون آئی در نور صبح دل در آئی و بنور دل بنگری اغلب خلق را در بستان دین همچون آن مترس بستان بینی

میدان فراخ و مرد میدانی نی احوال جهان چنانکه می دانی نی ظاهرهاشان باولیا مانند لیک در باطنشان بوی مسلمانی نی نعوذ بالله ، دیگر چه می فرماید رسول محبوب و آلِ عَمَلُ کَفَّارَةِ الذُّنُوبِ ، یعنی عمل صالح عملهای بد را محو می کند و پاک می کند ؛ مثلاً : تو اندیشیدی که فلان کس در حق من چنین بد کرد و چنین سعی و چنین دشمنی کرد ؛ ترا خشمی آمد که او را بزنم و در زندان کنم ؛ باز اندیشیدی که فلان روز چنین نیکویی کرد و چنین خدمت کرد و از بهر من بفلان کس جنگ کرد ؛ آن خشم از تو رفت و گفתי نشاید چنین دوستی را آزدن ؛ آن خطا که کرده بود بعقل

نبوذ و عذر خواستن گرفتگی ؛ همچنین اکرم الاکرمین طاعتها فرمود و آموخت بندگان را تا عذرخواه بزدی و فساد شود ؛ چنانکه داروها آفرید تا دفع بیماریها شود ؛ وجوشنها وزرها و سپرها آفرید تا دفع زخم شمشیر و نیزه گناهان باشد ؛ شمشیرگر که شیطانست شمشیر تیز میکند و سپرگر که عقل است و علم ، سپر را محکم میکند و تیر تراش نفس پیکان را سر تیز می کند و زره گر توبه حلقهای زره را تنگ و محکم می کند ؛ این عامل قهرست و آن عامل لطف

ای برادر سوی تبیغ می روی بی سپر توبه و بی طاعت مرو
I (۹۰ ب - ۹۲ ب)

بوذند : + سلطان ولد روایت کرد که روزی حضرت خداوندگار معافی می فرمود ، در میان کافران بوذند ، می گریستند ؛ یاران از حضرت خداوندگار سؤال کردند که کافران چه فهم کنند که می گیرند ؛ فرمود که این کافران را اعتقادی هست که خدائی هست و زندگی ایشان ازوست و شب و روز بحضرت او می نالند و هر چه می خواهند از حضرت او می خواهند و می دانند که اصل اوست ؛ پس چون از اصل بوئی می برند و فهم می کنند بعشق آن بو می گیرند ؛ فرمود : کافری که مسلمان می شود حق دید آنگه مسلمان شد و در مرتبه مسلمان می شود و مسلمان می خوانند ، اما که احوال پیغامبر را

۳۰۷ ۳

بہامت نمی‌داند، لیکن مسلمانست؛ پس اگر کسی
رو باولیا آورد لازم نیست کہ جملہ احوال اولیاء را
دریابد و افعال ولی کند، اما از زمرہ ایشان باشد؛
خوانی نہادہ اند، بعضی می‌خورند و بعضی نمی‌خورند
برای آنکہ خوان را از میان بردارند L (۱۲۳ آ)

در عالم بیاسایند: + یکی نزد حضرت خداوندگار
گفت: عیسی خداست، خداوندگار فرمود کہ این
فکر شیطانست، زیرا عیسی از دست جہودان در خانہ
می‌گریخت، اما برای خدا دوست می‌باید داشتن،
باز آن کس کہ نصرانی بود، گفت: خاک بخاک
رفت، پاک بپاک؛ بدین سبب خدای می‌گویم،
خداوندگار فرمود کہ این نیز فکر بدست؛ زیرا
جزو بود، جزو را خدا نتوان گفت، نصرانی گفت:
از پدر چنین شنیدم؛ خداوندگار فرمود ہم بدست؛
ہرچہ از پدر بشنوید، لازم نیست کہ در آن چیز
بمانید، چنانکہ دہ باشد و پدر او در آن دہ بوزہ است؛
اگر کمی بیاید و بگوید کہ در دہ ما آب شیزینست
آنجا بیا، او بگوید کہ آب دہ بہترست کہ از پدر
چنین یافتم این سخن نیک نباشد L (۱۲۴ ب)

کرامانا: کرامانہ L (۱۲۴ آ) ۹ ۳۲۰

نشدم: + چوبان دلاک روایت کرد کہ حضرت
مولانا قدس اللہ سرہ العزیز ہرگز در حتام لولہ را ۱۰ ۳۲۱

صفحه سطر

نمی گذاشت که بگشایم تا بقیه آبی که در حوض مانده بودی وضو ساختی ؛ سؤال کردم ، فرمود که ولایتی (?) رسیده باشد L (۸۴ آ)

مولانا صدرالدین رحمه الله لارندی ولدی روایت کرد که پیوسته حضرت مولانا قدس الله سره العزیز در بام مدرسه برابر کوه قرمان استنشاق می فرمود که بوی آشنایان می آید ، آن بوذ که اولادشان مرید شدند L (۸۴ ب)

ورفتی : + ۱۳ ۳۲۸

گر نمایذخواجهر این دم غلط زاوّن والنجم برخوان چندخط تا که ما بنطق محمد عن هوی انّ هو الاّ بوحی احتوی (MN ، ج ۶ ، ص ۵۴۳ / ۴۷۶۹ - ۴۷۷۰)

از غوغا : + حضرت مولانا خداوندگار قدس الله سره ۱۰ ۴۱۰

العزیز فرمود که چون حق سبحانه و تعالی صورت فقر را مصوّر کرد بصورتی در غایت خوبی ، بنزد آدم آمد ؛ گفت : تو کیستی ؟ گفت : فقر ، گفت : با من باش ؛ گفت : نتوانم ، از آنک در بهشت امر حق را شکستی و بخلل فرو ماندی ؛ پیش نوح آمد ، گفت : با من باش ؛ گفت : نتوانم ، از آنک امت خود را هلاک کردی ، پیش خلیل آمد ، راضی نشد ؛ با موسی و عیسی ، بر ملایکه رفت پیش ایشان راضی نشد ، زمین و کوهها و دریاها و جنیان هیچ کسی فروز نامد ، چون بحضرت رسول مشرف شد ، ملازمت نمود ؛

گفت : مرا بخدمت قبول کن ، فرمود : قبول کردم که
 الْفَقْرُ فَخْرِي ؛ چنانکه در حقایق فرموده است
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ سِرَّهُ الْعَزِيز :

نیشکر باید که بندذ پیش آن لها کمر
 خسروی باید که نوشد ز آن لب شیرین شکر

۱. (۷۹ آ - ب)

ثابت شود : + وَجِدَ بِنَظَرِهِ : فرمود که اگر ترا
 پرسند که استاذ مولانا کیست ؟ بگو جَلَّ جَلَالُهُ
 واگر گویند : چه نسخه داری ؟ بگو : اجازتم .
 مرا اجازت حضرت حق نبشته است که اَنَا فَتَحْنَا لَكَ
 فَتْحًا مُبِينًا (۱/۴۸)

جلال الدین ولد اسفہسالار روایت کرد < که >
 روزی تنور را گرم کرده بوزم که حضرت خداوندگار
 در آمد و تا میان در تنور آویخته شد . دو سه ساعت
 رسیدن فرمود که

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بوزچونش گزد
 (MN . ج ۱ : ص ۸۶۱/۵۴ : AM . ص ۸/۲۳)

اصحاب روایت چنان کردند که حضرت خداوندگار
 فرمود که ازین یاران هیچ نیابد ، بیشتر که بدان عالم
 می باید رفتن و جهت اصحاب قباب جنت مهیا کردن
 تا یاران را مشکلات آن عالم آسان شود

صفحه	سطر
۴۱۷	۸

وهذه كفاية : + اميداست كه اين زرگر حقايق كه
 مس وجود ما را در كوره عشق كرده است مُهمل
 و نامضبوط نگذارذ . اگرچه گوشواره يا انگشتری
 نساژذ بند كمر مردان گردانیده از مرحومان گردانند
 نه محروم انشاء الله تعالى . ۱. (۱۲۷ آ)

اصحاب گزیده چنین روایت کردند كه حضرت
 خداوندگار فرمود كه ترا خصمیت با دشمنی بزرگ
 و قصد خون تو دارد : دفع شر او بهر چه ممكن است
 كردنیست . مثلاً اگر بمشت خاکستر گوی ، خواهی تیغ هندی
 شد . خواهی خاکستر گوی ، چون دفع خصم كرد همه است ،
 و یا ذو الفقارش گوی ، چون دفع خصم كرد همه است ،
 ترا بصورت چه كار ؟ بفعل بنگر ، بهر حرکتی كه در دل
 صاحب دل جا كردی آن طاعتست بهر صورتی كه باشد
 و بهر فعلی و قولی كه باعث محبت است اسم اعظم
 و دعای مستجاب است و هر جنبشی كه موجب
 انكار است و اعراض از حق و مقبولان حق گناهست
 و فسقست و كفرست . هرچه بترست اگر خود
 سوره اخلاص و توحید باشد : هر كرا این قدر
 معلوم شد و قبول كرد محتاج هیچ علمی و ارشادی
 نشود از بند تقلید رست و محقق اسرار خود شد

روزی حضرت خداوندگار فدس الله سره العزیز
 فرمود كه شخصی بود يك چشمی ، از مادر خود

پرسید که من از ازل یک چشمی بودم یا در آخر
 شدم؟ مادر گفت: دو چشمی بودی ولیکن من روزی
 دوگی بدست گرفته، از من بستدی و بر چشم خود زدی،
 خود را کور کردی، اکنون این خواست عام چیزهای
 دنیا را و طلب منصب و کثرت مکاسب بر مثال
 دو گیت که بر چشم دل میرسد و کور میکند، مگر
 شیخ وقت که نفس نفیس او کحل عزیزست، بر وی
 عنایت کند و میل رحمت را بتوتیای توفیق در دیده
 او کشد تا از آن عما خلاص یابد و چشمش روشنی پذیرد
 و الا همچنان فهُوَ فِي الْآخِرَةِ اَعْمَى (۷۲/۱۷)،
 نعوذ بالله منه خواهد بودن

وَجِدَ بَحْطَ مولانا قدس الله سره العریز: چون
 عشق در آمد زلیخا گفتش: ای صد هزاران جان
 بفدای تو، از کجا بکجا خواهی رفتن و ترا چه خوانند؟
 عشق جوابش داد که <از> بیت المقدس، از محلت
 روح آباد، پیشه من سیاحتست، صوفی مجردم، چون
 بعرب باشم عشقم خوانند و چون بعجم باشم، مهم
 گویند؛ احوال ولایت شما بگویم و اگر ولایت
 خود گویم فهم نکنید والله اعلم بالصواب والیه المرجع
 المآب L (۱۲۷ ب - ۱۲۸ آ)

صفحه	سطر	
۴۴۲	۱۱	شعر : +
		بونگه دار و پرهیز از زکام سربپوش از بآذ و بوذ سردعام تاینندامذ مشامت را ز اثر ای هواشان از زمستان سردتر
		L (۸۰ ب ؛ MN ، ج ۶ ، ص ۲۷۵ / ۸۷ - ۸۸)
۴۴۴	۱۳	طغمش : دغمش L (۹۸ ب)
۴۴۹	۱۷	هفتاذ نوبت دخول کرد : هفتاد بار قربان می‌کند L (۱۰۰ آ)
۴۵۳	۸	زیروا : زیروه L (۱۰۱ آ)
۴۵۴	۲	الصمدانیه : + اصحاب گزیده چنان روایت کردند که واسطی مرید اولین حضرت خداوندگار بوذ ؛ بیست و چهار سال در ولایت شام اقامت کرده چون باز آمد سؤال کردند که چرا رفتی ؟ گفت : روزی حضرت خداوندگار در سماع بوذ و این بنده با نجم اراکلیه ایستاده بوذم ؛ ناگاه کوزکی از در درآمد ؛ نجم الدین گفت : کمال الدین ! چه خوب کوز کیست ؟ و این بنده برای خاطر او تبسم کردم ؛ ناگاه چشم حضرت خداوندگار بدین بنده رسید و دندان این بنده را بدید ؛ فرمود که بخند برین ریش ؛ آن بوذ که فی الحال فتادم و بیهوش شدم و بعد از آنکس بیهوش آمدم ، یاران گفته باشند که کمال الدین از شهر می‌روذ ؛ فرمود که اگر نروذ عجب باشد و این غزل را آنجا فرمود :

صفحه	سطر	
۵۰۷	۷	ای دل بی بهره از بهرام ترس والله اعلم : + حضرت مولانا خداوندگار قدس الله سره العزیز فرمود که بر سر طعام تکلم واجبست ، اهل ظاهر می گویند که پیغامبر علیه السلام فرمود که اگر بیوده بر سر طعام سخن گویند ، شما مگوئید و اگر نمی گویند شما بگوئید ، فرمود که در تکلم دو فایده است در حکمت : یکی آنک چون معده خالی باشد از باز پر نمیشود ، اگر نتواند بعد بخورد طعام محتقن شود و گلو گیرد ، بلکه خفه شود ، چندانک سخن گویان خورند مفید تر و گوارنده تر باشد ، دوم آنک طعام غذای بدنست و سخن غذای جان و ثواب درینجا بیشتر است و آدمی زود سیر می شود و در نا گفتن دیر تر سیر میشود L (۸۶ ب)
۵۱۶	۳	همچون کمان خوارزمیست : همچون کمان دمشقیت L (۸۰ ب)
۵۱۷	۴-۵	گر مؤمنی . . . مردن : عاشقانی که با خبر میرند پیش معشوق چون شکر میرند
۵۲۳	۲ b	احمد ما : صدر کبار L (۸۰ آ)
۵۸۴	۱۸	و دل : + دعای حضرت خداوندگار بعد از طعام که می خواندند : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِ هَذِهِ الطَّعَامِ وَلِمَنْ سَمِعَ فِي تَجْنِصِيلِهِ مِنَ الْخُدَامِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكِرَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

فصل چهارم

صفحه	سُر	
۶۱۵	۸	شیخ ابوبکر تبریزی سلّه باف : ابو بکر نَسَاج تبریزی L (۱۲۹ آ)
۶۳۱	۱۴	خرقه : جَوَالِق L (۱۳۲ ب)

فصل پنجم

۷۱۸	۷	می آوردند : + الحکایه : از حضرت خداوندگار سؤال کردند که ازین سه خلیفه و نایب کدامین اختیارست ؟ فرمود که مولانا شمس الدین بمثابت آفتابست و شیخ صلاح الدین در مرتبه ماهست و چلبی حسام الدین میانشان ستاره ایست روشن وره نمایست ، همانا که بیشترین برّیان و بحرّیان راه را با ستاره می یابند و مستضی می شوند L (۱۴۵ ب)
-----	---	---

فصل ششم

۷۴۶	۱۷	ده سال : دوازده سال L (۱۵۰ ب)
۷۵۸	۱۹	فاعقلوا : + مگر اخى احمد گمراه نیز گفته باشد که این حسام الدین هم مکتب ما بود ، من اورا کوذک دیدم ، این عظمت و مرتبه اورا از کجا شد که بر سرما شیخی کند و بزرگ شود

کار ازین ویران شدست ای مرد خام
که بشر دیدی مر ایشان را چو عام
(MN ، ج ، ۳ ، ص ۲۲۹۸/۱۳۱ ؛ MA ص ۲۰/۲۵۲)

فصل هفتم

صفحه	سطر	
۷۸۴	۴	حسام الدین اسکندر: جمال الدین اسکندر L (آ ۱۵۶)
	۶	بشاعت: مرارت L (آ ۱۵۶)
۷۹۹	۱۵	شماست: + فرمود که از پی موسی مقامات نو نو بوذ نه لقای حق؛ حق را خود از کوچکی دیده بوذ و دانسته؛ و از لقا (?) مقصود مستیهای موسی بوذ که بر هستی موسی حق تعالی تجلی کرد تمامت هستی را از موسی برد و پاره پاره کرد (ب ۱۶۲)

فرمود که از نو چشم بینا می شود؛ چنانکه
یعقوب علیه السلام پیراهن یوسف را بو کرد و چشم
بینا شد، حق تعالی یوسفیست و قرآن آن پیراهن
و خلق چون یعقوب؛ هر که از قرآن بو برد چشمش
بینا شود و جمله عجایب خدا را مشاهده کند (آ ۱۶۳)
فرمود که یکی یکی را دوست دارد؛ بهیچ گونه
باخلط درون او مثل روزه و غیره نظر نکنند، بحسن
معشوق و بلطف و بروج پاک او نظر کنند؛ همچنین
قوم نیز بولی وقت بدرون پاکش فطر کنند نه بفعل
بیرونی

فرمود که خدای تعالی روز قیامت ندا کند که
ای بندگان بی گناه بیائید؛ غیر از یحیی پیغامبر
علیه السلام هیچ کس آواز ندهد، از جمله پیغامبران
یحیی بوذ که گناه نکرده است، اما خدای تعالی

میفرماید که اگر بندگان من گناه نکردندی من عالم دیگر پیدا کردی تا لطف حق نمایندی، از برای آنکه اگر بنده گناه نکند لطف حق و کرم حق کجا پیدا شود (۱۶۳ ب)

فرمود که روزی حق تعالی فرموده بود که من بامرغان پرنده یکی را وحی خواهم کردن، تمامت مرغان مثل عنقا و باز و سنقر و غیره در هوا پرواز کردند تا حق تعالی وحی کند؛ مگسی گفت: من مسکین و ضعیفم، چه محلّ و حیم، رفت در سوراخ کوهی در آمد بذکر حق مشغول شد و بعضی از مگسان که حق فرمود بمرغی وحی خواهم کردن تا او را پرش باشد ما را نیز پر هست، بعضی بهوا پریدند، ایشان خود محروم ماندند، مگس زبردست که بوحی رسید و حق تعالی وحی بهیچ مرغی نکرد بمگس انگبین کرد و اَوْحَى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ (۶۸/۱۶) تا آخره و یکروز مگس با پیغامبری گوید که یا رسول الله حق تعالی مرا نیز وحی کرد <و> ترا نیز و یک روز پیغامبر پرسید که ای مگس تو از کوهها گل شیرین میخوری و گل تلخ، چونست که همه شیرین می شود، گفت: یا رسول الله تمام ترا یاد می کنم همه شیرین می شود (۱۶۳ ب - ۱۶۴ آ)

فرمود که <که> دامن اولیا بگیرد نشاید که گردد

شیخ دیگر گردد که آن زیان دارد ، چنانکه کسی
مزوره خورده نشاید که در پی ساست خورد که آن
مزوره تلف شود ، بلکه آن کس هلاک گردد و یا
جامه را سپید بشوید باز برز بچرکی اندازد آن
شستن را فایده نباشد غیر رنج

۴۷۳ ۷

روی بیان : + فرمود که عایشه رضی الله عنها گفته
است که زنی بود بنزد من و قول برخواندی و سماع کردی ،
در آن حالت رسول الله صلی الله علیه و آله در آمد و مغنیه همچنان بر
قرار بداشت ؛ امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه در
آمد ، مغنیه همچنان بر قرار برداشت ، و عمر رضی الله
عنه در آمد ، از وی هراسان شد و خاموش گشت ؛
رسول خدا تبعه‌تم کرد ، عمر گفت : تا نشنوم آنچه
رسول خدا شنید بدر بروم ، اشارت کرد تا باز
قول برخواند و مغنیه کرد پیش رسول و عمر و اصحاب
حاضر بودند استماع کردند و وجد حاصل شد ؛
عبد الله بن عباس روایت کرد برین منوال که نزد
رسول سماع کردند مباحثت و شعر نیز می خواندند
و قرآن نیز می خواندند ، ابو بکر گفت : یا رسول الله
شعر و قرآن ؟ فرمود که یا ابا بکر کذا مرّة و کذا
مرّة ؛ ایشان که سماع را مباح داشتند از امامان
مالک و شافعی رضی الله عنهما و اهل حجاز و لیث بن

سعد و جماعتی از علما سماع کرده اند و بزرگان سلف صریح رخصت داده اند بسماع کردن و روا داشتند و حلال داشتند که سماع غذای روحانیست و دل مشتاقان را از دنیا مستخلص می گردانند، ویرا پرسیدند از سماع که روز قیامت چون نیکی و بدی تو بیاورند، سماع از هر دو کدام بود در نیکی یا بدی؟ شیخ این صریح گفت که نه در بدی و نه در نیکی الا که سماع از هر دو بیرونست و در روی حکمتی نیست، قال الجنید السماع الهام من الله الى قلوب العارفین (۱۶۵ آ)

فرمود: هر چه در عالم هست در آدمی هست، چنانکه دریا ساکنست، اما چون اندکی نان پاره در روی دریا اندازی ماهیان سر بیرون کنند، لطف و شجاعت و کرم و خشم و غیره در آدمی پنهانست، اگر کسی برابر آدمی خشم کند ازو نیز خشم پیدا شود و لطف؛ همچنان چنانکه در یک خانه ده کس اند، هر یکی زبانی می دانند از بیرون در هر زبان که آواز دهند داننده آن زبان جواب می دهد (۱۶۵ آ)

فرمود که اگر شخصی را مال باشد، رهن اوست، آن مال را بهر طریق که باشد باید ستدن، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله از کافران بشیر می ستند، اگر قوت نباشد بخبله، چنانکه بکی را نب گیرد انگین آورد که بخورد، اگر کسی < را > قدرت باشد بزور بستاند و الا بدزد تا او را زیان ندارد

فرمود که روزی پیغامبر علیه السلام پیش یاران
در آمد ؛ دید که ذمّ دنیا می‌کنند ؛ فرمود که مَنْ
أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ آنچ ذکر دنیا می‌کنند از
محبت است I (۱۶۵ ب)

فرمود که آدمی چندانک بچیزی دیگر مشغولست
حق تعالی نور خود را نمی‌نماید، چنانک طفل چندانک
بچیزی دیگر مشغولست مادرش فارغ می‌باشد و شیر نمی
دهد و کار خود می‌کند ، اگر طفل بهیچ چیز مشغول
نشود بگریزد مادر را رحم آید و شیرش میدهد ؛
پس حق نیز مردمان را مشغول می‌کند چندانک مشغول
نباشند حق تعالی نور خود را بدان کس می‌دهد و او را
منور می‌کند

فرمود که پیغامبر را علیه السلام خلفاست ظاهر
و باطن، امّا علما خلفای ظاهرند ، اولیا خلفای باطن ؛
چنانک در مکتب دوسه خلیفه باشند ، یکی حرف
آموزد و یکی قرآن و یکی قراءت و خطّ و غیره ؛ علما
ظاهر علم می‌نمایند که وضو چنین و زکوة و صلوة
و بیع و نکاح و طلاق و غیره ، و اولیا همه از دیدار
می‌گویند و دیدار می‌نمایند

پیغامبر صلعم فرمود که آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ
تَحْتَ لِوَاثِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرِي بِهِ
افْتَخِرَ عَلَي سَائِرِ <ال> انبياءِ الْفَقْرُ فَخْرِي

پس فخر بفقر آورد ، پس آن فقر قائم باشد ، فادْخُلِی
 فی عِبَادِی وادْخُلِی جَنَّتِی (۲۹/۸۹) ؛ بهشت
 حقیقی درون اولیاست ؛ جمله احوال بهشت استعاره
 است از درون اولیا ؛ اولیا در جهان بانگی زدند ،
 هرکه ازیشانست گرد وی آید ، چنانکه قمری میان
 زاغان بانگ کند همه قریان گرد او جمع آیند ، اما
 مرد زیرک ولی را چون ببیند از رویش بشناسد ،
 بعضی از سخن داند ، آنکس که از سخن نیز نداند هزار
 بار اگر بگوید که < بدانم > نداند ، زیرا خَتَمَ اللَّهُ
 عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ
 غِشَاوَةً (۷/۲)

+ (۳۹/۴) ، (۴۳/۴) همچنان ... همان
 فردی ؛ همچنان ... در کشید:

+ فرمود که در زمان جوانی در راه شام
 ریاضت بی اختیار کشیدم ، چنان شده بودم که تمامت
 جامها را تلف کردم و نمذ پوشیدم و شیخ جمال الدین
 قمری در صحبت من بود ، چون بدیده می رسیدم ؛
 جمال الدین می رفت و در بوزه می کرد ، نان پارها
 می داغند بنزد من می آورد و نان گندم را بمن داد ، یعنی
 حرمت می کرد و باقی را او می خورد ؛ در راه پوست
 خربزه می یافتیم بذوق تمام می خوردیم ؛ جمال الدین
 آنچ گوشت داشت بمن می داد ؛ فرمود که آن حالت

صفحه سطر

مرا ذوق می داد تا حدی که یک روز برفها باریده بود ، ناگاه بخانی رسیدیم و آنجا سواران بوزند و آتش پختند ؛ اندکی بماندند که هیچ لذت نداشت ، اما همچون شکر خوردیم ، پنداشتیم که روز عیدست ؛ بعد از چندین مجاهده ناگاه بشهر دولو رسیدیم ؛ هر دویار پیراهن فروختیم ، نان سومین و هریسه خریدیم با روغن گاو و خوردیم

فرمود روزی که جمله ائمه و قاضی و بزرگان حاضر بودند که آدمی را چون دنیا غالب باشد بنماز حاضر می شود ، دنیا او را نمی گذارد تا بنماز مشغول شود ، چه عجب که مرد خدا نیز در خرابات و یا در دیر و یا در مقام دیگر باشد مشغول چیز دیگر ، حق تعالی او را نگذارد و گردد او گردد و در حالتی که هست ازو جدا نشود

فرمود که اگر آدمی پر خشم شود از روی او پیداست که اندرون او خشم دارد و اگر از شادی پر باشد پیداست که اندرون او شاد است ، چه عجب باشد که ولی خدا از حق پر باشد از چشم و غیره ظاهر شود که پر از خداست و حق ازو تجلی کرده است و موافق حدیث پیغامبر صلعم من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف

صفحہ	سطر
------	-----

۸۰۳	۹
-----	---

گشتند : + فرمود که در زمان ماضی پادشاهی بود ظلم ؛ قومی شیخ خود را نزد پادشاه بر سالت فرستاد؛ چون شیخ نزد پادشاه رسید ، پادشاه را گفت : ظلم کمتر کن ؛ گفت : یا شیخ جواب ترا بالا بر بام سرا بگویم ؛ هر دو بر بام رفتند ، دیدند از هوا دو کبوتر رسید ، بزبان فصیح آغاز کردند و نوا زدند و بانگ کردند که أَظْلِمَ فَإِنَّهُمْ ظَلَمُوا شیخ و پادشاه شنیدند ، شیخ نزد قوم خود آمد ، احوال را باز گفت ؛ آن قوم توبه کردند ؛ بعد از زمانی که آن قوم خود را بصلاح آوردند شیخ را نزد پادشاه فرستادند که با ما اصلاح کن و عدل کن که توبه کردیم ؛ پادشاه شیخ را بر بام برد و آن دو کبوتر رسیدند و باواز بلند گفتند که فَأَصْلِحْ فَإِنَّهُمْ صَلَحُوا

روزی بر بام علوی تفرج می کرد ، احوال مشاقان را < که > بامهارا می مالیدند < دید > ، در حالت تفرج بلفظ مبارک خود فرمود که بنویس یا صدر الدین ! معنی این خدیث را لَبِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ وَلَا يَسْعُنِي فِيهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ ، ملك مقرب هم پیغامبرست و نبی مرسل هم اوست ؛ یعنی از مقام بشریت بمقام ملکیت و از مقام ملکیت بمقام نبوت آمد ؛ اکنون پیغامبر می گوید که مرا وقت نیست بخدا که این ملکیت من آنجا نمی گنجد

و این نبوت من آنجا نمی گنجند بالاتر از هر دو مقامست ؛ قومی آمده اند که از آن مقام که لای مع الله وقتست سخن می گویند ؛ بنگر که این قوم چه قوم باشند ؛ هم در پی این معنی را فرمود: پیغامبر علیه السلام می فرماید که آدَمُ و مَن دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَلَكِنْ الْفَقْرَ فَخْرِي وَبِهِ افْتَخَرُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ ؛ پیغامبران زیر علم من خواهند بوذن و این فخر نیست، فقر فخر منست ؛ پس < آن > بالای همه باشد، اکنون اگر پیغامبری نماند، آخر آن فقر مانده است که بالای نبوتست ؛ چرا وجود فقر را غنیمت نمی داری و بنور ایشان راه حق نمی بردی ؛ اگر نور نبوت پنهان شد، آن نور که بالای آنست و آن فقرست منقطع نشده است، باقیست ؛ پیغامبر صلعم این سخن را برای این حکمت فرمود که اگر صورت من که پیغامبرم غائب شود بهانه مکنید که چراغ رفت که راه بگذام روشنائی بریم ، اگر نور نبوت رفت ، نور فقر که پیغامبر فخر با پیغامبری نمی آورد بفقر می آورد ، پس آن نور هست ؛ بر کار باشید و وجود او را غنیمت دارید که سرها که ازو معلوم شود از صحبت پیغامبران نشود ، اگر در خانه کس است یکحرف بس است (۱۷۰ آ)

فرمود که در مدرسه فقیهی بود، آتش می‌پخت؛
 همین که آتش تمام می‌شد، فقیهی دیگر از در حجره
 در می‌آمد و آتش را بهم می‌خوردند و آن فقیه عاجز
 شد؛ دفعه دیگر چون آمد، گفت: ای برادر بتورمز
 بگویم یا صریح؟ گفت: رمز بگو؛ گفت: دیگر
 بحجره من میا، گفت: رمزت اینست، صریح کدام
 باشد، گفت: صریح آنست که این بار چون بیائی
 چوب بستانم چندانی بزنم که لا تسئل

فرمود که هر وقت که آدمی را رقت آید،
 بدان که بعد از رقت معرفت حق می‌رسد و فیض
 و نور؛ چنانکه پیراهن یوسف علیه السلام نزدیک
 یعقوب رسید، یعقوب علیه السلام فرمود که بوی
 یوسف می‌رسد، چنانکه کسی نزد گلستان رسید
 یعنی گل با او رسید

فرمود که علوم دانش است و عمل آن عشق است؛
 اگر کسی را علم باشد و عشق نباشد، چنانکه یکی
 خوبی را دید و جمله اعضای او را دانست که خوبست
 و لطیف، اما عاشق نشد، پس علمش حاصل شد،
 اما عمل نکرد؛ اگر جهودی نماز کند برکوع و سجود
 عمل نباشد، زیرا عشق دین ندارد

+ (۸۳/۴) همچنان ... شرح دادی: +

فرمود که اگر ولیّ حق بر احوال دنیا مشغول شود تفاوت نکند ، چون از سرّ حق درو باشد ، آن سرّ در پرده می‌شود ، چنانک زن حامله بهر چه مشغول باشد تفاوت نکند ، کوزک خود در شکم بزرگ می‌شود و پرورده ، اگر چنان زن حامله هزار کار کند آن پسر پرورده می‌شود ؛ معاویه و رابعه که چندین بندی می‌کردند ، اما چون آن سرّ درو بود سرّ بزد و آن بذهای ایشان مانع نشد ؛ چنانک گندم می‌کاری و پنهان می‌کنی آن پنهان سرّ است ، اما یک روز آن گندم پنهان سرّ بر می‌زند و از زمین بر می‌روید ؛ مصطفی صلعم بزرگ بود ؛ اکنون هر که خود را با او پیوست ، بزرگ باشد بوجود صلوات که بر مصطفی می‌آورد

فرمود که یکی پرسید که پیغامبر علیه السلام بر قوم این اسرارها که درین وقت ظاهر می‌شود نمی‌فرمود ، جواب : برای آنک پیغامبر علیه السلام چون رسید همه مشرک بودند ، پیغامبر صلعم میخواست که اول اظهار دین کند سعی در اظهار دین کرد و دین گشود ، هم بعضی بودند از یاران که برایشان اسرار می‌فرمود ، از آن جمله حکایت علی بود کرم الله وجهه که پیش ازین نبشته شد ؛ پس درین زمان احوال دین تمام بود ؛ اولیا سرها ظاهر کردند ، سرّ منصور

قدّس الله سرّه که اَنَا الْخَلْقَ گفتم بردار کردند ؛
 حکایت موسی که بر درخت رفت برای آتش ، از
 درخت جواب اَنَا الْخَلْقَ آمد ؛ آتش از چهار جزو
 عنصر يك ترکیب انسانست ، باذ و خاك و آب و آتش
 يك جزوست ؛ اکنون در آدمی چهار جزو حاصل است ؛
 اگر جواب اَنَا الْخَلْقَ آید چه عجب ؟ فرمود در معنی این
 بیت :

ریاضت نیست پیش ما همه لطفست و بخشایش
 (دبوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۸۷) ؛ فرمود که مقصود آن
 نیست که در طریق ما ریاضت نیست ؛ بلك ریاضت
 عظیم در راه ماست ، امّا مشایخ دیگر در ریاضت زحمت
 می دیدند ما را در ریاضت زحمت نیست ، همه لطفست
 و راحتست و بخشایش و انعام است

فرمود که قرآن سخن خداست بخلق ؛ امّا
 نسبت بخود قرآن تنها نیست ، سخن شد قرآن برای
 مردمان ، پس سخن مردمان باشد ، چنانکه فاضلی با
 پنج ساله سخن گوید لایق فهم او و یا ده ساله و یا
 صد ساله ؛ همچنان چنانکه سخن گوید با گدا آن
 سخن از آن گدا باشد ، سخن پادشاه عین سخن
 گدا باشد ، پس سخن خدا در حرف نگنجد ؛ اگر
 سخن خدا همه قرآن بودی خود اولیا مشغول قرآن

شدندی، سخن دیگر نگفتندی، بلك سخن دیگر
می گویند

فرمود که روزی مصطفی صلعم حکایت آتش دوزخ
می کردند؛ اصحاب متألم شدند که یا رسول الله چاره
آن چه باشد؛ فرمود که خشم را فرو خوردن آتش
دوزخ را بکشد

فرمود: روزی خدمت شیخ عین عمل است،
چنانکه لعل برابر آفتاب هیچ حرکتی و عملی نکند،
غیر آن که برابر اوست

فرمود که محمد آنست پیش من که بالای آن
چیزی نیست و عیسی نزد امت دیگر آنست که بالای
عیسی چیزی نیست، پس هر دو نیز بیک چیز رو
آورده ایم < که > بالای آن چیزی نیست؛ پس
آن چیز که بالای همه است، حقست، پس هر دو
عاشق حقیق، این عالم، همچو کافران و آن عالم
همچو اسلام، هر که از کافرستان باسلام آمد، هیچ
تأستف نخورد که من باسلام آمدم، اما چو شنود که
در کافرستان گنج نامها بود دریغش می آید که چرا
گنج نامهارا حاصل نکردم و آن فقرست

فرمود < که > آدمی که بخیل است و شب و روز
نماز می گزارد، و روزه می گیرد و صفت او همچنانست

که در اندرون خود ماریست ، افعی و او ترتیب سکنجبین
می کند که صفرا را دفع کند

فرمود < که > ابو هریره رضی الله عنه وقتها
کفش یاران را بگرو می برد ، پیغامبر صلعم فرمود که
یا ابا هریره چون کفش بگرو می بری ، از آن یاری
بر که صاحب خلق باشد ، دوم روز کفش پیغامبر را
برد ، پیغامبر گفت که یا ابا هریره چرا کفش
مرا برهن بردی ؟ جواب داد که یا رسول الله تو
فرمودی که کفش صاحب خلق را بر نظر کردم ، از
شما صاحب خلاق تر نیافتم

فرمود که دو امیر بوزند ، غلامان یکی مؤدّب
و غلامان یکی بی ادب ، آنچ مؤدّب بوزند امیر ایشان
ادب داده بود ، بذیشان مشغول گشته بود و آنچ بی ادب
بوزند امیر ایشان ادب نداده بود و بخود مشغول بوزند ،
بذآن کس که ادب دهنده مؤدّب می شود ، امّا آن پند
دهنده کرّ طبع می شود چنانک شمشیری باشد بخون آلوده
بجامه خود آن را پاک کند ، شمشیر پاک می شود ،
امّا جامه خون آلود می شود

فرمود که اولبا سرّ الله اند ، دلیل بر آنک
موسی علیه السلام رسول حق بود ، رسول آنست
از خدا آیند پس موسی ، از خدا آمده
بود ، امّا طالب خضر بود ، کسی که از حق

آیذ چون طالب ولی می باشد؟ پس در ولی سرّی هست که انبیا نیز طالب آنند، پس اولیاء الله سرّ الله باشند؛ چنانکه مصطفی علیه السلام گفت: «واشوقا الی لقاء اخوانی می زذ و با این همه که آسمان و زمین برای او آفریده که لولاک لما خلقت الافلاک خطاب برو آمده است، چونست اگر بهتامت صحابی که از نور حق پرند و اشوقا می زذ، پس در ولی سرّی <ی> هست که پیغامبران طالب آن سرّند، فرمود که ولی آن باشد که تمامت حکم عالم بدست او باشد، اگر خواهد مؤمن کند، اگر خواهد کافر کند، دلیل بر آنکه آدمی اوّل خاک بود، حق تعالی چنان کرد که از خاکی بانسانی آمد؛ چون انسان شد این بار حاکم شد بر خاک، اگر خواهد خاک را کوزه می سازد، و اگر خواهد کاسه می سازد و اگر خواهد گل سازد و اگر خواهد دیک سازد، همچنین صد هزاران چیزی از خاک می سازد؛ چرا نشاید که انسان را از میان خلق دیگر بگیرند و بدست او قدرت دهد که حاکم مطلق باشد، اگر خواهد مؤمن کند، اگر خواهد کافر کند؛ اگر خواهد زندیق کند، اگر خواهد صدیق کند

فرمود که این که بزرگان فرمودند که مار بسخن نرم از سوراخ خود بیرون می آید، این محالست که مار

بسختن از سوراخ خود بیرون آید؛ اما معنیش آنست که در آدمی کفر و شرک و ظلم و بی اعتقادی و خلق بذ هر یکی بجای مار اند ، بلکه اردها اند ؛ چون مثل آن کس بنزد ولی می رسد بسختن حق آن کفرا از وی می برد که اندرون او همچو مار بود ، همچنان خلق بذ که بجای مار است ، مرد خدا از مرید می برد ؛ پس این که گفته اند بسختن نرم مار از سوراخ بیرون آید اینست

فرمود که از اسطنبول دو کشیش آمده بودند ، < از > حضرت مولانا سؤال کردند که روز قیامت همه از دوزخ خواهیم گذر کردن ؛ حال ما چون باشد و حال شما چون باشد ؟ حضرت مولانا فرمود که بیایید که تا شما را بنمائیم که ما چون بگذریم و شما چون بگذرید ؛ حضرت مولانا روانه شد در دکان نانبان در آمد و جامه را بدر آورد ، فرمود که شما نیز پیان را بدر آورید ؛ بدر آوردند ؛ حضرت مولانا پیلون (در اصل : فرجی) را در میان فرجی نهاد ، پیچید و در تنور انداخت ، زمانی گذشت ، سر تنور را باز کردند ، دیدند که فرجی قایم بود و آن جامه نا پاک که در میان فرجی پیچیده بود سوخته و فنا شده بود ، حضرت خداوندگار فرمود که ما چنان بگذریم و شما نیز چنین بگذرید ، همان لحظه سر نهانند و مرید او شدند ؛ حضرت مولانا فرمود که

صفحه	سطر	
		بسلیبا (؟) روید، رفتند و مقیم شدند، از آن سال تا این وقت ماندند، هنوز ازیشان خدمتها می‌آید
۸۱۱	۱۲	خوشند: + (۲۱۲/۳) همچنان ... نکند + (۶۱۳/۳) همچنان ... آآمدند L (۱۶۰ آ) + (۲۱۳/۳) همچنان ... نه خوب + (۹۶/۳) الحکایه ... شروع کرد L (۱۶۰ ب): + زیرا که صحبت ولی عظیم چیزاست، حق تعالی با فرشتگان فرمود که سجود کنند، جمله سجود کردند، ابلیس گفت: من بغیر خدا سجود نمی‌کنم، ایشان که در صورت بغیر خدا سجود کردند، مقبول حضرت حق گشتند و ابلیس که بغیر خدا سجود نکرد مردود شد، پس شاید که کسی تجاوز امری نکند که آن چیز عین کفر باشد + (۲۱۵/۳) همچنان ... هذه کفایة: + فرمود که واعظی بوذ روزی وعظ می‌گفت، شخصی دید آن واعظ را و گریست و واعظ را خوش می‌آمد که یعنی مجلس گرم شد، واعظ سؤال کرد از آن شخص که آخر چرا می‌گرئی چندین؟ جواب داد که مارا بزی بوذ، بمرم، ریش آن بز بریش تو می‌مانست؛ ریش ترا می‌بینم و آن بزک خود بخاطر می‌آید، بدان سبب می‌گیریم
		فرمود که دو ولی خدا که بیکدیگر رسند، محتاج نیست که بیکدیگر سخن بگویند؛ دو ولی همچو

دو بینا اند که در باغی در آیند ، آن دو بینا محتاج نیست که بهمدیگر بگویند که آن درخت فلانست و این میوه خوبست ، بخلاف آنکه اگر یکی بینا باشد و یکی نابینا ، بر آن محتاج باشد که سخن گوید و تعریف دهد که این درخت فلانست و آن میوه فلان میوه است تا معلومش گردد. I (۱۶۲ آ)

فهرست احادیث^۱

آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرِي بِهِ ،
افتخِرْ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ « الْفَقْرُ فَخْرِي » (ص ۳۶۱، ۱۰۴۰)
اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِذُورِ اللَّهِ (ص ۷۸۸ ؛
احادیث مشنوی ، ص ۱۴ ، ۲۰۳)

الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ
يَرَاكَ (ص ۸۰۲ ؛ Wensinck

Concordance et indices de la tradition musulmane، ج ۱ ،
(ص ۴۶۷)

احْفَظْ لِسَانَكَ إِنْ أَرَدْتَ أَمَانًا (ص ۵۴۱ ؛ فیض القدیر ، ج ۱ ،
(ص ۱۹۴)

أُخْتَرْتُ اللَّبَنَ وَأُخْتَبْتُ الْخَمْرَ لِأَخِيَارِ امْتَنِي (ص ۳۵۱)
إِذَا وَسَدَ الْأَمْرُ إِلَيَّ غَيْرِ أَهْلِيهِ فَإَنْتَظِرِ السَّاعَةَ (ص ۴۶ ؛
فیض القدیر ، ج ۱ ، ص ۴۵۱)

أُسْتُرْ ذَهَابَكَ وَذَهَبَكَ وَمَذْهَبَكَ (ص ۳۱۷)
اسْتَعْفِفْ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتَ (ص ۲۴۵)

أَسْرِعْ الدُّعَاءَ إِبْجَابَةً دَعْوَةَ الْآخِرِ لِأَخِيهِ بِالْغَيْبِ (ص ۸۴۷ ؛
فیض القدیر ، ج ۱ ، ص ۵۰۵)

^۱ احادیث ذکر شده ممکنست تماماً حدیث نباشد ، ولی بمناسبت این که افلاک
آنها را حدیث دانسته و بنام حدیث نقل کرده است ما نیز عیناً نقل کردیم

الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ (ص ۳۰۹ ، ۶۳۴ ؛ فِيهِ مَا فِيهِ ، ص ۵۲ ، ۲۷۵ ح)

أَطْعِمُوا الْإِذَاذَنْبَ مِمَّا تَأْكُلُونَ (ص ۴۰۷ ؛ احادیث مثنوی ، ص ۲۲۱)

الْأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ (ص ۵۲۷)

أَقْلًا أَكُونَ عَبْدًا شَكُورًا (ص ۲۰۱ ، ۱۰۱۵)

أَفْرَبُكُمْ أَحْسَنُكُمْ بِي ظَنًّا (ص ۵۳۸)

أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّاءُ وَعَلِيُّونَ لَدَوِي الْإِلْبَابِ (ص ۳۹۶ ؛ احادیث مثنوی ، ص ۱۰۳)

أَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ (ص ۴۰۷ ؛ احادیث مثنوی ، ص ۲۲۱)
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَيْنَيْنِ هَاطِلَتَيْنِ يَنْحَلُّ بِهِمَا عُقْدَةُ الْهَمِّ
(ص ۵۳۸ ؛ احادیث مثنوی ، ص ۲۰۶)

اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَمُنْكَرَاتِهِ (ص ۵۲۹)

اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ (ص ۴۶۴)

اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (ص ۹۴۶ ؛ احادیث مثنوی : ص ۶۰)

أُمِرْتُ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ وَالْخُلُقِ الْحَسَنِ وَمَا أُؤْذِي نَبِيًّا مِثْلَ مَا أُؤْذِيَتْ (ص ۱۰۳)

أَنَا أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي (ص ۸۷۴ ؛ فِيهِ مَا فِيهِ ، ص ۱۶ ؛ ۲۴۹ ح)

أَنَا أَشْجَعُ النَّاسِ (ص ۲۶۲ ؛ معارف بهاء ولد ص ، ۲۷۶)

أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ (ص ۵۰۶)

أَنَا عِنْدَ حُسَيْنٍ ظَنَّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنَّ بِي مَا شَاءَ (ص ٦٧٨ ؛
فيه ما فيه ، ص ٤٩ ، ٢٧٤ ح)

أَنْتَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلِقْنَا وَخُلِقْنَا (ص ٧٨٥)
إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ
إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ (ص ٢٢٤ ، ٤٠٤ ؛ فيه ما فيه ،
ص ١٨٦ ، ٣٣٨ ح)

إِنَّ سَعْدًا لَتَغَيُّورُ وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنَّا (ص
١٤٧ ؛ ديوان كبير ، ج ٢ ، ص ٦٨ ؛ احاديث مثنوى ، ص ١٨)
إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَغْمِرُ (ليفرق) مِنْ ظِلِّ نُحُمَرَ (ص ٦٠٠ ؛ ديوان كبير ،
ج ٢ ، ص ٧٢١)

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي فِي بَنِي آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ
(ص ٦٦٩ ؛ فيض القدير ، ج ٢ ، ص ٣٥٨)
إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ أَخْفِيَاءَ (ص ١٩٢)

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا أَعَدَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ ، إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا وَإِذَا
سَكِرُوا طَابُوا وَإِذَا طَابُوا طَاشُوا (ص ٣٥١ ؛ احاديث مثنوى ،
ص ١٨٠)

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيَسُوءَ بَانِبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ
وَالشُّهَدَاءُ يَقْرُبُهُمْ وَمَقْعَدِهِمْ (ص ٧٥٨ ؛ احاديث مثنوى ،
ص ١٤٥)

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ وَلَهُ عِبَادٌ
يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالْفِرَاسَةِ وَلَهُ عِبَادٌ لَهُمْ نُورٌ يَمْشُونَ فِي النَّاسِ

كَمَا يَمْشِي الْاَرْوَاحُ فِي الْاَجْسَادِ وَلَهُ عِبَادٌ يَمْشُونَ فِي النَّاسِ
كَمْشِي الْمَرَضِ فِي الْاَعْصَابِ (ص ٥٣٩ ؛ فيض القدير ، ج ٢ ،
ص ٤٧٧)

إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا (ص ٦٨٢)
إِنَّ لِي جُنْدًا أَسْكَنْتُهُمْ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَسَمَّيْتُهُمُ الْتُرَكَ
وَحَالَفْتُهُمْ بَيْنَ سَخَطِي وَغَضَبِي فَأَيُّهَا عَبْدِي أَوْ أُمَّةٍ ضَيَّعَ
أَمْرِي أَسَلَّطُهُمْ عَلَيْهِمْ (ص ١٥ ، ٩٨٢)

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ (بِالنِّيَّاتِ) (ص ٥٢٧ ؛ شفاء السائل ص ٩)
إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ (ص ١٥ ؛ ٢٤٠ ؛
احاديث مشنوى ، ص ٧٣)

أُولِيَّائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَغْرِبُ فِيهِمْ غَبَرِي (ص ١٩٢ ؛ احاديث
مشنوى ، ص ٥٢ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ١٣٢ ح ؛ معارف
بهاء ولد ، ص ١٦٧)

إِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (ر. ك به اللهم اهد ...)

إِيَّاكُمْ وَالْقُرَى (ص ٦٦١)

الْإِيمَانُ كُلُّهُ ذَوْقٌ وَشَوْقٌ (ص ٤٨٣)

بَارَكَ اللَّهُ فِيمَا أَنْفَقْتَ وَفِيمَا أَمْسَكْتَ يَا عِثْمَانُ (ص ١٥٨)

بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ (ص ٩٧٠)

الْبِدْعَةُ الْخَلْسَةُ الصَّادِرَةُ عَنْ كُمَلٍ الْأَوْلِيَاءِ كَالسُّنَّةِ السَّيِّئَةِ

الْوَارِدَةِ عَنْ الْأَنْبِيَاءِ (ص ٥٧٨)

بُعِثْتُ بِدَعْوَةِ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (ص ٩٨٤)

بُعِثْتُ مُعَلِّمًا وَقُبِضْتُ وَأَنَا فِي مَكْتَبِ التَّعْلِيمِ (ص ١٩٩ ؛ فيه ما فيه ، ص ١٥٦ ، ٢٨ ح)

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً (ص ٦٧٢)
تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي (ص ١٨٩ ، ٤٩٥ ؛ احاديث
مثنوى ، ص ٧٠ ؛ ديوان كبير ، ج ٢ ، س ٤٩ ح)

جَفَّ الْقَلَامُ > بِمَا هُوَ كَائِنٌ < (ص ٦٨٥ ؛ احاديث مثنوى ،
ص ٣٨ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ح ١٧٩)

الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَالْفُرْقَةُ عَذَابٌ (ص ٥٢١ ؛ احاديث مثنوى ؛
ص ٣١ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ٢٣٧ ح)

حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْصِي وَيُسِيئُ (ص ٣١٤ ؛ احاديث مثنوى ؛
فرائد اللآل ، ج ١ ، ص ١٦٢)

حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ (ص ٦٣٤ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٩٨ ، ١٢٦)

حُبُّ الْبَهَةِ مِنَ الْإِيمَانِ تَعَشَّقُوا وَلَوْ بِالْبَهَةِ (ص ٤٧٨)
الْحُدُودُ كَفَارَاتٌ لِأَهْلِهَا (ص ٥٣٥)

الْحَزَمُ سُوءُ الظَّنِّ (ص ٥٠ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٧٤ ، ١٠٣)

الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ (ص ٦٤٩)

حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ وَمَمَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ (ص ٥٨٢)

خَطُوتَانِ وَقَدْ وَصَلَ (ص ٦٦٨ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص
١٤٧ ح)

خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي (ص ٨٧١ ؛ احاديث
مثنوى ، ص ١٨١)

خَلَقَهُمْ مِنْ سَخَطِي وَغَضَبِي (ر. ك. به إنَّ لِي جُنْدًا ...)
 خَمَّرَ (خَمَّرْتُ) طِينَةَ آدَمَ بَيْدَهُ (بَيْدِي) أَرْبَعِينَ صَبَاحًا
 (ص ٥٤٦ ، ٥٦٥ ؛ احاديث مثنوى ، ص ١٩٨ ؛ فيه ما فيه ،
 ص ٢٧ ، ٢٦٠ ح ؛ ديوان كبير ، ج ١ ، ص ١٨٣ ح)
 خِيَارُ اللَّحْمِ مَا اتَّصَلَ بِالْعَظْمِ (ص ٢٠٩ ، ٢١٠)

الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ (ص ٥٣٨ ؛ فيض القدير ، ج ٣ ، ص ٥٤٠)
 الدُّنْيَا جَيْفَةٌ (ص ٥٠٤ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٢١٦)
 دُؤَاجٌ لِكُلِّ أُمَّةٍ حَكِيمٌ وَحَكِيمٌ أُمَّتِي أَبُوهُرَيْرَةَ (ص ٢٧٨)
 وَالَّذِينَ عِنْدَ الدَّرَاهِمِ (ص ٦٢٧)
 الَّذِينَ يَعْلَمُوا وَلَا يُعْلَمُوا (ص ٧٩٧)
 ذَنَّبُوا عَمَائِمَكُمْ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يُدْزَنِبُ وَالْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ
 (ص ٣٦٦ ؛ ر. ك. به العمام ...)

رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ (ص ٤١٠ ، ٥٢٤ ؛ فيه
 ما فيه ، ص ٨٢ ، ٢٩٧ ح)
 رَبِّ زِدْنِي حَيَرَةً (ص ٥٢٦)

زَنَاءُ الْعُيُونِ أَلْظَرُّ (ص ٣٩ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ٢٠ ح)
 زُوِيَتْ لِي الْأَرْضُ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَبَبَلُكَ مُلْكُ
 أُمَّتِي مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا شَرْقًا وَغَرْبًا وَبَرًّا وَبَحْرًا بُعْدًا وَقُرْبًا
 (ص ٦١٥ ؛ معارف بهاء ولد ، ص ٣٦)

السَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (ص ٧٥٦)
 سَافِرُوا تَصِحُّوْا وَتَغْنَمُوا (ص ١٣ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٧٦)

سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ (ص ٨٧)

سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي (ص ٩٤٧؛ احاديث مثنوى ، ص ٢٦ ،

١٥٢ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ١٧٦ ح ؛ معارف بهاء ولد ،

(ص ٢٧٦)

سَيِّدِ الْفَوْزِ خَادِمُهُمْ (ص ٢٢٤؛ فيض القدير ، ج ٤ ، ص ١٢٢)

شَاوِرُوهُنَّ وَخَالَفُوهُنَّ (ص ٥٠٩ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٣٠ ؛

ديوان كبير ، ج ١ ، ص ٢٥٩)

شَرُّ النَّاسِ عَزَابُهَا (ص ٨ ؛ فيض القدير (شرار) ، ج ٤ ، ص ١٥٦ ؛

كشف الاسرار ، ج ١ ، ص ٦٣٥)

شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي (ص ٩٦٠ ؛ فيض القدير ،

ج ٤ ؛ ص ١٦٢ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٨٢)

الشَّفَقَةُ عَلَيَّ خَلَقَ اللَّهُ (ص ١٥٩ ؛ معارف بهاء ولد ،

ص ٢٨٨ ، ٣٤٢)

الشُّهْرَةُ أَفَنٌ وَالرَّاحَةُ فِي الْخُمُولِ (ص ٢٢٦)

الشَّيْطَانُ يَفِرُّ مِنْ ظِلِّ مُحَمَّدٍ وَمِنْ ظِلِّ الشَّيْخِ (ص ٥٣٨ ؛

ر. كك به إنَّ الشيطان ليَفِرْ ...)

الصَّدَقَةُ تَقَعَ فِي يَدِ الرَّحْمَنِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ الْفَقِيرِ

(ص ٣٠٤)

الصَّلَاةُ اتِّصَالٌ بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ الظَّاهِرُ (ص ٣٥٠ ؛

معارف بهاء ولد ، ص ٢١٩)

صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي (ص ٣)

ضَعْ يَدَكَ عَلَى صَدْرِكَ فَمَا أَحْبَبْتَ أَنْ تَصْنَعَ لِنَفْسِكَ
فَاصْنَعْ لِأَخِيكَ (ص ٤٤١)

طُوبَى لِمَنْ جَالَسَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ وَخَالَطَ أَهْلَ الدُّلِّ
وَالْمُسْكَنَةِ (ص ٤٠١ ؛ معارف بهاء ولد ، ص ٣٧٣)
طُوبَى لِمَنْ ذَلَّتْ نَفْسُهُ وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَطَابَتْ سَرِيرَتُهُ
(ص ٢٩٨ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٩٧ ، ١٣٢)

طُوبَى لِمَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا وَجَمَالًا وَشَرَفًا وَسُلْطَانًا فَجَادَ
بِمَالِهِ وَعَفَ فِي جَمَالِهِ وَتَوَاضَعَ فِي شَرَفِهِ وَعَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ
(ص ٣٦١)

طُوبَى لِمَنْ كَانَ بِالْبَدَنِ مَعَ الْخَلْقِ وَبِالْقَلْبِ مَعَ الْحَقِّ
تَعَالَى (ص ٥٣٧)

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ (ص ٢٩٥ ؛ سنن ابن ماجه ، ج ١ ، ص ٥٠ ؛
شفاء السائل ص ٩٦)

عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ (ص ٣٦٧)
الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَالنَّعْمَلُ كَفَّارَةُ الذُّنُوبِ (ص ١٠٢١)
الْعَلَائِمُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ (٨٤٥ ؛ فيض القدير ، ج ٤ ، ص ٣٩٢)
عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ (ص ٦٦١ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٧٥)
عِنْدُ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ (ص ١٢٦)
عَيْنَايَ تَنَامُ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي (ص ٤٩٥ ؛ ر. ك. به تنام عيناى ..)
الغَنَمُ غَنِيمَةٌ (ص ٥١٥)

فَافْتَهُمْ حَدًّا وَابْغِرْ مِنْ اللَّهِ جَدًّا (ص ٩٨٥)

الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَبْقَظَهَا (ص ٣٨٨ ، ٧٥٥ ؛
فيض القدير ، ج ٤ ، ص ٤٦١)

الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ (ص ٥١ ؛ احاديث مثنوى ،
ص ١٩١)

الْفُقَرُ فخرى (ص ١٣ ، ١٠٢٦ ؛ احاديث مثنوى ص ٢٣ ، ديوان
كبير ، ج ١ ، ص ١٤٠ ح)

الْفَقِيرُ إِذَا (مَنْ) عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانُهُ (ص ٢٧٩ ، احاديث مثنوى
٦٧ ، ١٧٤)

فَلَوْ لَا أَلَدَيْتِي مَا عَرَفْتُ رَبِّي وَالشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ
(ص ٤٥٢ ؛ فيض القدير ، ج ٤ ، ص ١٨٥ ؛ احاديث مثنوى ٨٢)
فَلَهُ وَزَرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا (ص ٤٤٠ ؛ ر. ك. به مَنْ
سَنَ سُنَّةً ...)

فَيْنُكُمُ كَافِرٌ وَمِنْكُمُ مُؤْمِنٌ (ص ٥٤٦)
فِي تَحْتِ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ (ص ٤٢٢ ؛ Concordance ، ج ١ ، ص ٣٨٣)

الْقَادِمُ يُزَارُ (ص ١٤٣ ؛ ظاهراً مثل است ، افلاكي آن را بعنوان خبر
أورده ، ر. ك. به ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ٢٤)

الْقَارِئُ وَالْمُسْتَمِيعُ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ (ص ٣١٠)
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ (ص ؛
احاديث مثنوى ، ص ٦ ؛ ديوان كبير ، ج ٣ ، ص ٢٩٠)

كُلُّ ذَنْبٍ لَكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي وَالْإِعْرَاضُ عَنْ
أَوْلِيَاءِ اللَّهِ كُفْرٌ مَخْضٌ (ص ٧٦٤ ، ٧٩٤)

كُلُّ سَبَبٍ وَتَسَبُّبٍ يَنْقَطِعُ إِلَّا سَبَبِي وَتَسَبِّي (ص ١٥ ؛
فيض القدير، ج ٥ ، ص ٢٠)

كُلَّمَا مَاتَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَبْدَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَكَانَهُ آخَرَ فَإِذَا
جاءَ الْأَمْرُ قُبِضُوا (ص ٣٧٩)

كُلُّ مَن كَدَّ يَمِينِكَ وَعَرَّقَ جَبِينِكَ (٢٤٦)

كَلِّمْنِي بِأَحْسَرَا (ص ٥٦٠ ، ٦٩٠ ؛ احاديث مثنوى، ص ٢٠، ٢٣)
كُلُّوا مِثْلَ أَكْلٍ نَحْمَرُ فَإِنَّهُ بِأَكْلٍ أَكَلَ الرَّجَالِ وَيَعْمَلُ عَمَلُ
الرَّجَالِ (ص ١٨٦)

كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تَمُوتُونَ تُحْشَرُونَ (ص ٢٣٣ ؛
احاديث مثنوى، ص ١٨ ؛ معارف بهاء ولد، ١٠٥ ، ٤٠٠)
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (ص ٧٨١)

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصِينِي وَمَنْ دَخَلَ حَصِينِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي
(ص ٦٧٢)

لَا صَلَوةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ وَلَا صَلَوةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ
(ص ٦٧٢ ، ٧٢٤ ؛ احاديث مثنوى، ص ؛ فِيهِ مَا فِيهِ، ص ١٤٣ ،
٣٢٠ ح)

لَا صَلَوةَ إِلَّا بِالْقِرَاءَةِ (ص ٨٢٤)
لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَالِكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (ص ٢٩٣ ؛ ٦٤٩ ؛
ر. ك. به لي مع الله وقت

لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي (ص ٤٠ ؛ ر. ك. به اوليائي تحت قبابي ...)

لَوْلَاكَ لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْآفِلَاكَ (ص ٨٧١ ، ١٠٤٦ ؛ احاديث
مثنوى ، ١٧٢ ، ٢٠٣ ؛ فيه ما فيه ، ص ٤٦ ، ١٠٥ ، ٢٠٣ ح ؛
معارف بهاء ولد ، ص ١٤١)

لِيَّ مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ
وَلَا كِتَابٌ مُنْزَلٌ (ص ٦١٠ ، ٦٧٥ ، ١٠٢٩ ، ١٠٤٠ ؛
فيه ما فيه ، ص ١٢ ، ٢٤٦ ح ؛ احاديث مثنوى ، ص ٣٩)
مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ (ص ٥٢٧ ،
Concordance ، ج ١ ، ص ٤٦٨)

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ (ص ٦١٩)
مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ (ص ٩٦٥ ؛ فيه ما فيه ،
ص ١٣١ ؛ ٣١٧ ح ؛ احاديث مثنوى ، ص ٩٤ ؛ معارف بهاء ولد .
ص ٦٠)

مَا مِنْ مَخْلُوقٍ إِلَّا وَلَهُ تِمَثَالٌ تَحْتَ الْعَرْشِ (ص ٣٦٥)
مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ نَظِيرٌ فِي أُمَّتِهِ (ص ٣٦٦)
مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمِزْمَارِ (ص ٥٠٦ ؛ احاديث مثنوى ،
ص ٢٢٢ ؛ ديوان كبير : ج ٢ ، ص ٥٠)

الْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ (ص ٥٦٠ ؛ احاديث مثنوى ، ص ٥٣)
مَنْ آذَى ذِمِّيًّا فَكَأَنَّمَا آذَانِي وَذَا عَهْدِي وَفِيَّ عَهْدِي (ص ٦٦٢ ؛
فيض القدير ، ج ٦ ، ص ١٩)

مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ (ص ١٠٣٦)
مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ (ص ٤٤٤ ؛ فيض القدير ، ج ٦ ،
ص ٣٢)

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ
(ص ١٠٣٨)

مَنْ بُورِكَ فِي شَيْءٍ فَلْيُزِمَهُ (ص ۳۰۸)

مَنْ تَقَدَّمَ إِلَى بَيْعٍ (ص ۶۶۸)

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ خَفَةُ لَحْيَتِهِ لِأَنَّ اللَّحْيَةَ حَلِيقَةُ الْمَرْءِ
وَفِي كَثَرَتِهَا إِعْتَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَهُوَ مِنَ الْمُهْلِكَاتِ (ص

۴۱۲ ؛ فيض القدير ، ج ۶ ، ص ۱۴)

مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ
عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا (ص ۴۴ ؛ احادیث مشنوی،
ص ۶)

مَنْ صَلَّى خَلْفَ إِمَامٍ تَقِيٍّ فَكَانَتْ صَلَاتُهُ خَلْفَ نَبِيِّ (ص
۲۸۶ ، ۵۴۸)

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ (ص ۵۳۷)

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (ص ۲۷۵ ، ۶۶۰ ؛ فيه
ما فيه ، ص ۱۰ ، ۵۶ ، ۲۴۵ ح)

مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ عَقِيبَ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ قَبِضَ اللَّهُ
رُوحَهُ بِنَفْسِهِ (ص ۴۰۷ ؛ معارف بهاء ولد ، ص ۱۱۳)
مَنْ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَى لَهُ < لَهُ > (ص ۸۳۳ ؛ فيض
القدير ، ج ۶ ، ص ۲۰۹)

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ مَلَكَ (حاصل) أَمْرَهُ (ص ۳۱۷ ؛ احادیث
مشنوی، ص ۳)

الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ مُمَيِّزٌ فَطِنٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ (ص ۲۴۰ ؛ فيه ما
فيه ، ص ۱۱۷ ، ۱۴۷ ، ۳۱۰ ح)

الْمُؤْمِنُ مِرَآةُ الْمُؤْمِنِ (ص ۵۱۳ ؛ فيه ما فيه ، ص ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵۵ ح ؛
ديوان كبير ، ج ۱ ، ص ۲۹۹ ح)

الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ (ص ۲۳۰ ؛ فيه ما فيه ، ص ۱۲۸ ، ۳۱۵ ح)

المؤمنون كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ (ص ٥١٣ ؛ فيه ما فيه ، ص ١٧٧ ،
٣١٥ ح)

الْمُؤْمِنُونَ لَا يَمُوتُونَ بَلْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ (ص
٥٠٣ ، ٥٩١)

نَجَا الْمُخَفَّفُونَ وَهَلَكَ الْمُثْقَلُونَ (ص ١٥٧ ، ٣١٢)
نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ (ص ٧٥٦ ؛ احاديث مثوى ، ص ٦٧)
نِعْمَ الْجَمَلُ جَدُّهُمَا وَنِعْمَ الرَّكِيَانِ أَنْتُمَا (ص ٨٣٤)
نِعْمَ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ قَلْبُهُ (ص ٥٣٥)
نِعْمَ أَمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ (ص ٧٥١ ؛ احاديث مثوى ،
ص ١١)

وَاشْتَوْقَا إِلَى لِقَاءِ إِخْوَانِي وَأَعْوَانِي فِي الدِّينِ (ص ٥٠٠ ، ٩٨٣ ،
١٠٤٦ ؛ ديوان كبير ، ج ٢ ، ص ١١٦)
وَاللَّهِ مَا عَمَّرْتُ شَيْبَرًا وَلَا إِدْخَرْتُ تَيْبَرًا (ص ٢٤٢)
الْوَلَدُ سِرُّ أَبِيهِ (ص ٨٠٤ ؛ احاديث مثوى ، ص ١٣٥)
يَا عَلِيُّ كُلِّ الثُّومِ نَيْثًا (ص ٤٠٥ ؛ فيض القدير ، ج ٥ ،
ص ٤١)

يَا عَلِيُّ لَوْ رَأَيْتَ كَيْدِي يَنْجَرُ عَلَى الْأَرْضِ أَيْشُ تَصْنَعُ
بِهِ ؟ (ص ٧٣٣)

يُحْشَرُ النَّاسُ حُفَاةً عُرَاةً (ص ٢٤٩ ؛ Concordance ، ج ١ ،
ص ٤٨٣)

الْيَوْمَ تُسَدُّ كُلُّ فُرْجَةٍ إِلَّا فُرْجَةَ أَبِي بَكْرٍ (ص ٣٦٧ ؛
Concordance ، ج ٢ ، ص ٤٤١) (سدوا الابواب)

فهرست کلمات بزرگان وامثال

أُخْرِجَ بِصِفَاتِي إِلَى خَلْقِي مَنْ رَأَى رَأْيِي وَمَنْ قَصَدَكَ
قَصَدَنِي (ص ٢٢٦ ، ٢٧٥ ؛ فيه ما فيه ، ص ٨٠ ، ٢٩٣ ح)

إِفْشَاءُ السِّرِّ حَرَامٌ عِنْدَ الْكِرَامِ (ص ١٠١٠)

أَمْرُهُ حُكْمٌ وَطَاعَتُهُ حَتْمٌ (ص ٥)

أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَأَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا (ص ٧٧٣ ؛ شَدُّ الْإِزَارِ ،
ص ٥١٠)

الْأُمُورُ مَرَهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا (ص ٦٨٣)

تَرْكُ الْأَدَبِ عِنْدَ أَوْلَى الْأَدَبِ أَدَبٌ (ص ٥)

جُودَةُ الْبِزَّةِ عَلَامَةُ الْعِزَّةِ (ص ٧٧٥)

الْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ (ص ٥٠)

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي (ص ٤٩٧)

سُبُّحَانَهُ مَنْ يُعَذِّبُ عِبَادَهُ بِالنَّعَمِ (٤٤٥ ؛ فيه ما فيه ، ص ٨٠ ،
٢٩٥ ح)

سُبُّحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي وَأَنَا سُلْطَانُ السَّلَاطِينِ (ص ٥٥١ ، ٦١٩)
السَّخِيُّ بِمَا مَلَكَ (ص ٣٠٤)

السَّعَاءُ الْإِهَامُ مِنَ اللَّهِ إِلَى قُلُوبِ الْعَارِفِينَ (ص ١٠٣٥)

الشُّكْرُ صَيْدٌ لِلْمَزِيدِ وَقَيْدٌ لِلْعَبِيدِ وَلَا يَكُونُ إِلَّا مَا يُرِيدُ
(ص ١٥٨ ، ٩٥٤)

صُحُفِي الْعَصَا لِمَنْ عَصَى شَتَّانَ بَيْنَ الدَّرِّ وَالْحَصَى
(ص ٣٤ ، ١٠١٢)

الصُّوفِي أَوْلَى بِخَيْرِقَتِهِ وَالْيَتِيمُ أَحْرَى بِحِرْفَتِهِ (ص ٧٨٦)
طُوبَى لِمَنْ كَانَ بِالْبَدَنِ مَعَ الْخَلْقِ وَبِالْقَلْبِ مَعَ الْحَقِّ
(ص ٥٣٧)

عَلَى أَدْيِكَ صَبَاحٌ وَعَلَى اللَّهِ صَبَاحٌ (ص ٣٧٤)

الْقَلِيلُ عِنْدَ الْجَلِيلِ كَثِيرٌ (ص ٣٠٤)
الْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ وَالْحَقِيقَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَيِّنَةِ
الْكَبِيرِ (ص ٨٠٩)

لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِمَنْ لَا لِيَدِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ (ص ٢٠)
لَا تُعْطُوا الْحِكْمَةَ غَيْرَ أَهْلِهَا فَتُظْلِمُوهَا (ص ٤٤٨ ؛ فيه
نما فيه ، ص ٧٠ ؛ ١٥٤ ، ٢٨٦ ح)

لَا وَجَعَ إِلَّا وَجَعُ الْعَيْنِ (ص ٢٤٧)
لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا (ص ٦٠٠ ؛ فيه ما فيه ؛
ص ٢٩ ، ٤٧ ، ٢٧٢ ح)

لَوْ لَا ضَجِيْعَاكَ لَزُرْنَا (ص ٨٥٨)

مَا الْإِحْسَانُ إِلَّا بِالتَّامِّ (ص ٧٤٣)

مَا أَعْظَمَ شَأْنِي (ص ۵۵۱؛ ر. کث. به سُبْحَتَانِي مَا أَعْظَمَ...)

مَا رَأَيْتُ اللَّهَ إِلَّا بِلِبَاسِ أَحْمَرَ (ص ۲۸۰)

مَا رَأَيْتُ رَبِّي إِلَّا وَفِي حُلَّةٍ خَمْرَاءَ (ص ۲۸۰)

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ (ص ۵۰۴)

مَا سَبَقَ رَسُولَ اللَّهِ أَحَدٌ بِالسَّلَامِ (۱۵۳؛ فِيهِ مَا فِيهِ، ص ۱۰۵،

۳۰۷ ح)

مَنْ رَأَى رَأَى وَمَنْ قَصَدَكَ قَصَدَنِي (ص ۴۹۲؛ فِيهِ مَا فِيهِ،

ص ۷۳، ۲۸۸ ح)

مَنْ طَلَبَ أَخًا بِلَا عَيْبٍ فَقَدْ بَقِيَ بِلَا أُخٍ (ص ۳۲۲)

مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ (ص ۵۱۷)

مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَذُرْ (ص ۱۸۵)

الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ

(ص ۸)

نِعَمَ الْأَمِيرُ عَلَى بَابِ الْفَقِيرِ (۴۵۵؛ فِيهِ مَا فِيهِ، ص ۱،

۲۳۷ ح)

وَاحِدٌ كَالْأُلْفِ إِنْ ائْتَمَرَ عَنِّي (?) (ص ۷۲۹)

هَذَا كَفُّ مُعَوَّدٌ أَنْ يُنْطِي مَا هُوَ مُعَوَّدٌ أَنْ يَأْخُذَ (ص ۷۷۱؛

فِيهِ مَا فِيهِ، ص ۲۶، ۲۵۹ ح)

هَيْهَاتَ أَيْنَ الثُّرَيَّا مِنْ الثَّرَى وَأَيْنَ الْمِصْبَاحُ مِنَ الصَّبَاحِ وَمَا

لِلثُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ (ص ۵)

يَا دَاوُدَ كَذِبَ مَنْ ادَّعَى مُحِبَّتِي، إِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي، إِذَا

جَنَّ الْغَاسِقُ جَنَّ الْعَاشِقُ (ص ۵۳۰)

فهرست ابیات فارسی

آتش دوزخ نسوزد آن کسی را کو برو (ص ۷-۶/۴۷۳)

آدمی آدمی آدمی (ص ۵-۲/۳۶۲ ؛ از دیوان کبیر)

آراسته و مست بیازار آئی (ص ۱۷/۱۹)

آری صنایع چو در دلت دردی نیست (ص ۶/۹۷۸)

آنان که در راه بی تلبیس اند (ص ۱۸-۱۵/۸۷۵ ؛ رباعیات چلبی

عارف ، ص ۲۲/۱۱۹)

آن پادشاه اعظم در بسته بوذ محکم (ص ۴/۱۵۱)

آنچ گفتند در اوصاف کمالیت او (ص ۴/۳۶۸)

آن ذوق را گرفتم پستان ماذر آمد (ص ۵۳۵ ؛ دیوان کبیر

ج ۲ ، ص ۸۹۶۰/۱۷۹)

آن علم که در مدرسه حاصل گردد ... (ص ۹/۵۶۱)

آن کسان کینجا طمع از جان و دل برداشتند (ص ۱۱-۲/۵۳۷)

آنی که بصد شفاعت و صد زاری ... (ص ۱۵-۱۴/۶۷۱ ؛ رباعیات

مولانا ، ص ۳۴۳)

آن می که تو می خوری حرام است (ص ۴/۸۸۶)

آنها که از آن جناب برخوردارند (ص ۱۶/۸۴۰ ؛ دیوان سلطان

ولد ، ص ۵۷۲)

آنها که بر آسمان دولت مهند (ص ۱۲-۱۱/۸۷۵)

آن وقت که بحر کل شود ذرات مرا (ص ۸/۹۷۱-۱۱ ؛ رباعیات مولانا ، ص ۶)

آه چه بی رنگ و بی نشان که منم (ص ۶/۴۲۶-۹ ؛ دیوان کبیر ، ج ۴ ، ص ۷۹/۱۸۴۳۷-۱۸۴۴۰)

آه دردت را ندارم محرمی (ص ۱۱/۴۸۳-۱۵)

آهن هستی من صیقل عشقش چو یافت (ص ۲/۵۱۴-۳)

از خدا آمده آیت رحمت بر خلاق (ص ۳/۳۳۸-۴)

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان ... (ص ۲۰۷/۱۶)

از ره روان گردی روان صحبت ببر از دیگران (ص ۲/۶۶۰-۳)

از روی همچون آتش حاتم عالم گرم شد ... (ص ۱۸/۲۹۳-۱۹)

از عشق تو هر طرف یکی شبخیزی ... (ص ۶۸۶ ؛ رباعیات

مولانا ، ص ۳۲۸)

از عشق شرم دارم اگر گویمش بشر (ص ۲۷۶ ؛ دیوان کبیر ،

ج ۱ ، ص ۲۶۱/۴۷۴۵)

از عهده عهده اگر برون آید مرد (ص ۸/۶۸۵)

از کنار خویش یابم هر دمی بوی یار (ص ۴/۸۲۲-۵ ؛ دیوان

کبیر ، ج ۲ ، ص ۲۹۹/۱۱۳۲۸)

اگر بر عقل عالمیان از بن مستی چکد جرعه (ص ۱۴/۳۵۲-۱۵)

اگر بروی ترش کار زاهد راست شدی (ص ۱۱/۹۸۷-۱۲)

اگر تو کار نکردی و مفلسی از خیر (ص ۱۵/۲۹۰-۱۶)

(۴/۴۷۶)

اگر تو یار نداری چرا طاب نکنی (ص ۲/۳۸۳-۵)

اگر حریف منی پس بگو که دوش چه بود (ص ۴۱۸ / ۲-۱۵ ؛

دیوان کبیر ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ / ۱۰۶۸۳ ، ۱۰۶۸۵ ، ۱۰۶۸۷ .

(۱۰۶۸۹ ، ۱۰۶۹۷ ، ۱۰۶۹۹ ، ۱۰۷۰۱)

اگر در راه تو نا محرماتند (ص ۸۷۳ / ۶ ؛ دیوان کبیر ،

ج ۲ ، ص ۷۲ / ۶۸۹۹)

اگر زنده‌ست آن مجنون بیا بگو (ص ۶۰۶ / ۱۰-۱۱ ؛ دیوان

کبیر ، ج ۳ ، ص ۶۷ / ۱۲۶۳۰-۱۲۶۳۱)

اگر یکدم بیاسایم روان من نیاساید (ص ۳۹۵ / ۱۸-۱۹)

امشب شب آنست که بینم شادی (ص ۸۲۲ / ۱۶)

اندازه معشوق بود عزت عاشق (ص ۳۲۴ / ۱۶)

انوار صلاح الدین بر انگیزخته باد (ص ۷۳۶ / ۸-۹ ؛ رباعیات

مولانا ، ص ۹۱)

ای آسمان که بر سر ما چرخ می زنی (ص ۲۱۵ / ۱۶-۱۳)

ای اولیای حق را از حق جدا شمرده (ص ۳۲۶ / ۱۵-۱۶ ؛ دیوان

کبیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۲ / ۸۸۴۱)

ای برادر سوی تیغ می روی (ص ۱۰۲۳)

ای بر سرگنج و از گدائی مرده (ص ۵۵۸ / ۱۳)

ای بوذه وجود تو زیک قطره منی ... (ص ۷۵۷ / ۹-۱۲)

ای چشم که پر دردی در سایه او بنشین ... (ص ۱۸۷ / ۱۷ ؛ دیوان

کبیر ، ج ۲ ، ص ۲۷۴ / ۱۰۸۲۶)

ای حسرت خوبان جهان روی خوش است ... (ص ۹۷۱ / ۲-۵ ؛

رباعیات مولانا ؛ ص ۳۴)

- ای خاک ز درد دل نمی یارم گفت ... (ص ۱۷/۵۹۵ - ۱۸)
- ای دل بی بهره از بهرام ترس ... (ص ۵/۹۹۱ - ۶/۱۰۲۹ ؛ دیوان
کبیر، ج ۳ ، ص ۱۲۸۶۹/۷۹ ، ۱۲۸۷۲)
- ای دل تو و درد او که درمان اینست ... (ص ۶/۵۳۹ - ۷ ؛
رباعیات مولانا ، ص ۳۲)
- ای دوست قبولم کن و جانم بستان (ص ۶/۶۸ - ۷ ؛ رباعیات
مولانا ، ص ۲۶۳)
- ای رازق ملک و ملک ای قطب دوران فلک ... (ص ۵/۹۰۸ - ۶)
- ای ز هجران فراق آسمان بگریسته (ص ۱۴/۷۳۱ - ۱۹)
- ای سرو روان باذ خزانت مرصاد (ص؛ رباعیات مولانا، ص ۵، ۹۰)
ای شه حسام الدین حسن می گوی با جانان که من (ص
۲/۷۷۳ - ۳ ؛ دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۴۵۸۶/۱۷۲)
- ای ضیاء الحق ذوالفضل حسام الدین تو (ص ۶/۷۷۳ - ۷)
- ای طالب دنیا تو یکی مزدوری (ص ۵/۴۰۲ - ۶)
- ای ظریف جهان سلام علیک (ص ۸/۷۰۲ - ۱۳ ؛ دیوان
کبیر، ج ۳ ، ص ۱۴۰۰۹/۱۴۰ - ۱۴۰۱۴)
- ای عاشقان ای عاشقان یک لؤاوی دیوانه شد (ص ۱۲/۲۳۷ - ۱۳ ؛
دیوان کبیر، ج ۲ ، ص ۵۵۸۹/۳)
- ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم ... (ص ۱۰/۴۵۴ -
۱۱ ؛ دیوان کبیر، ج ۳ ، ص ۱۴۵۲۲/۱۶۸)
- ای فقیه از بهر الله علم عشق آموز تو ... (ص ۱۶/۳۴ - ۱۷)
- ای که در خوابت ندیده آدم و ذریتش (ص ۱۰/۶۱۶ - ۱۱ ؛
دیوان کبیر، ج ۲ ، ص ۱۱۲۰۲/۲۹۳)

- ای من و صد چو من غلام کسی (ص ۹۸۶)
- ای گرسنه وصل تو سیران جهان ... (ص ۱۴/۶۴۹-۱۶) ؛
رباعیات مولانا ، (ص ۲۶۶)
- ای محو عشق گشته جانی و چیز دیگر ... (ص ۱۷/۲۹۴-۱۸) ؛
دیوان کبیر ، ج ۳ ، (ص ۲۰)
- ای منکران راه ما وی دشمنان شاه ما ... (ص ۲/۵۲۱-۳)
- این راه کسی روز که از سر ... (ص ۱۲/۹۰۱-۱۳)
- این کار کسی نیست که کاری دارد ... (ص ۱۵/۳۸۰)
- این نباشد و ر بود ای مرغ خاک ... (ص ۷/۶۴۰-۱۵)
- ایها النور فی القود تعال ... (ص ۱۱/۷۰۱-۱۸ ، ۱/۷۰۲-۵) ؛
دیوان کبیر ، ج ۳ ، (ص ۱۶۳/۱۴۴۲۲-۱۴۴۳۴)
- ای هواهای تو هوا انگیز ... (ص ۱۲/۷۹۸)
- با تیغ اجل جمله سپرها هیچ است ... (ص ۱۴/۸۹۰-۱۷)
- باذا مبارک در جهان سور و عروسیهای ما ... (ص ۴/۹-۵ ، ۲/۷۲۰-۵)
- دیوان کبیر ، ج ۱ ، (ص ۲۶/۴۰۰-۴۰۲)
- با بدان بد باش و با نیکان نکو ... (ص ۱۳/۴۵۷-۱۴)
- با دشمن و با دوست بدت میگویم ... (ص ۱۶/۹۰۰)
- بارها گفته ام که فاش کنم ... (ص ۲/۳۵۰-۳)
- باز آمد آن مهی که ندیدش فلک بخواب ... (ص ۴۵۳)
- ۱۸-۱۷/۵۶۹ ؛ دیوان کبیر ، ج ۱ ، (ص ۱۸۸/۳۳۹۳)
- باز آمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم ... (ص ۱۶/۵۵۷-۱۷) ؛
دیوان کبیر ، ج ۳ ، (ص ۱۶۹/۱۴۵۳۴)

باز گستاخان ادب ادب بگذاشتند ... (ص ۶۹۸/۷-۸)

باز گشتم ز آنچه گفتم زانک نیست ... (ص ۴۱۵/۵)

با علم خوش است رهنمائی کردن ... (ص ۹۵۳/۷-۸)

بالایم اگرچه می نمایم پستی ... (ص ۳۰۶/۱۸-۱۹ ، ۸۴۷/۱۷-۱۸ ؛

دیوان سلطان ولد ، ص ۶۰۹)

بجو بوی حق از دهان قلندر ... (ص ۲۴۱/۲)

بچه بط اگرچه دینه بوذ ... (ص ۷۳۲/۱۶ ؛ مکتوبات مولانا ،

ص ۱۱)

بخت جوان یار ما داذن جان کار ما ... (ص ۸۷/۷-۸)

بختی که قرن پیشین در خواب جسته اند ... (ص ۲۶۸/۲-۳)

بخدا میل ندارم نه بچرب و نه بشیرین ... (ص ۱۹۲/۲-۳ ؛

دیوان کبیر ، ج ۴ ، ص ۲۱۹ / ۲۰۹۴۹)

بخواه ای دل چه می خواهی عطا نقدست وشه حاضر ... (ص

۹۰۳/۹-۱۰)

بر آب دو دیزه نغم رحمت کن ... (ص ۴۴۴/۸-۹)

بر خاستن از جان و جهان مشکل نیست ... (ص ۷۳۳/۱۶ ؛

مکتوبات مولانا ، ص ۱۲ ، ۱۴۸)

بر خاک درش از سردل کن سجنه ... (ص ۶۶۰/۱۵-۱۶)

بر درگه او تنگ مجالیست جهان ... (ص ۹۲۱/۴-۵)

بروزه باش که آن خاتم سلیمانست ... (ص ۲۰۴/۲)

برین حالم که می بینی وز آن نالم که می دانی ... (ص ۵۶۱/۲)

- بسوزانیم بسودا وجنون را ... (ص ۸۷۷ / ۶-۸ ؛ دیوان کبیر ؛
ج ۱ ، ص ۱۱۴۶/۶۷ - ۱۱۴۷ ، ۱۱۵۰)
- بکار امروز تخم عدل واحسان ... (ص ۱۰۲۱)
- بگذار جهان را جهان آن تو نیست ... (ص ۱۴/۶۱۳ - ۱۷)
- بگریز از آن فقری که بند لوت باشد ... (ص ۴/۶۹۳ ؛ دیوان
کبیر ، ج ۲ ، ص ۸۹۵۰/۱۷۸)
- بگشادند خزینه همه خیمت پوشید (ص ۵/۲۳۷)
- بگوشها برسند حرفهای ظاهر من ... (ص ۹/۷۵۹ ؛ دیوان کبیر ،
ج ۴ ؛ ص ۲۱۹۳۰/۲۷۵)
- بگیر کیسه پر زر باقرضوا الله آی (ص ۲/۶۲۸ - ۳)
- بلک کشد از بت سنگین غذا (ص ۴/۴۶۲)
- بماهیان خبر ما رسید در دریا (ص ۱۱/۳۷۰ ؛ دیوان کبیر ،
ج ۳ ، ص ۱۲۰۸۹/۳۸)
- بنده خاص ملک باش که با داغ ملک ... (ص ۹/۹۴۹ - ۸)
- بنی آدم سرشت از خاک دارد (ص ۱۰/۱۰۳)
- بهرچه از اولیا گویند گویم ربّ فارزقنی (ص ۷-۶ / ۱۳۸)
- بهر حالی که باشی پیش او باش (ص ۹/۲۲۵ - ۱۲ ؛ دیوان
کبیر ، ج ۲ ، ص ۸۲ ؛ ۷۰۹۶ ، ۷۰۹۹ ، ۷۰۹۷)
- بیا بیا که تو از نادرات ایامی (ص ۵/۵۶۷ - ۶ ؛ ترجمه
دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۳۳۵)
- بیا چون من شوای مهر و نه دولت جو نه نعمت جو ... (ص ۳۲/۱۱۷)
- بیائید بیائید کمر باز گشائید (ص ۴۳۱)
- بیائید بیائید که دلدار رسیده است (ص ۱۰/۱۶۱ ؛ دیوان
کبیر ، ج ۱ ، ص ۳۵۶۲ / ۱۹۸)

بیا که جانها را شهنش باز می خواند (ص ۸۰۱/۲-۳ ؛ ترجمه دیوان کبیر ، ج ۵ ، ص ۳۹۷)

بی تو خبر از آیت منزل که کند (ص ۶۰۱/۱۶-۱۷)
بیرون ز تن وز جان روان درویشست (ص ۹۰۵/۱۲-۱۶ ؛
دیوان سلطان ولد ، ص ۵۶۵/۴۷)

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست (ص ۸۳/۵، ۴۰۲/
۱۵-۱۶)

بیشی مطلب ز هیچ کس بیش م باش (ص ۸۰۲/۱۸-۱۹)
بی عقل عقل را چو نداند کسی یقین (ص ۲۷۵/۸-۹ ،
۹۵۹/۴-۵)

پریر عشق مرا گفت من همه نازم (ص ۲۰۷/۲-۳ ،
۵۶۹/۲-۴ ؛ دیوان کبیر ، ج ۴ ، ص ۵۸/۱۸۰۵۴)

پشت این مست مقلد کی خمیزی در رکوع (ص ۳۹۷/۱۲-۱۳)
پند مردان نشوی شوخی کنی (ص ۶۹۴/۱۹)

پنهان مشو که روی تو بر ما مبارکست (ص ۹۵۸/۲-۵ ؛
دیوان کبیر ، ج ۱ ، ص ۲۶۲/۴۷۵۷ ، ۴۷۷۳)

پیروز جهان غلام بی روزه تو (ص ۶۴۵/۲-۵)
پیش مردان با ادب باش ای پسر (ص ۹۲۲/۲)

تا توانی درون کسی مخراش ... (ص ۴۴۶/۱۰-۱۱)

تا جان بوزم جز غم جانان نخورم ... (ص ۸۷۷/۱۲-۱۳ ؛ رباعیات
چلی عارف ، ص ۵۸/۱۰۷)

تا دم آخر دمی فارغ نبوذ ... (ص ۱۰/۱۹۶)
 تا درین خرقه ایم از کس ما ... (ص ۱۴/۴۰۱؛ دیوان کبیر، ج ۴،
 ص ۸۴/۱۸۵۱۶)
 تاکاسه، دوغ خویش باشد پیشم ... (ص ۱۴-۱۳/۴۴۵؛ رباعیات
 مولانا، ص ۲۲۳)

تایک ورق از عشق تو حاصل کردم ... (ص ۸-۷/۶۲۶)
 تبریز عهد کردم که چو شمس‌الدین بیاید ... (ص ۳-۲/۸۶؛
 دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۶۹۶۵/۳۰۲)
 تبار اگرچه جهان را خراب کرد بچنگ ... (ص ۱۱-۱۰/۲۶۱؛
 دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۴۰۴۰/۱۴۲)
 ترا ای عشق چون شیری نباشد عیب خون خواری ... (ص
 ۱۲-۱۱/۸۸۱)

تنگری اتدی ناکم آنلر اتدیر ... (ص ۲/۲۹۹؛ Sultan Veled'in
 Türkçe manzumeleri، nşr. M. Mansuroğlu، İstanbul، 1958، ص
 ۵۰/۲۱ نقل از رباب نامه)

تواز شراب مستی من هم ز بوی مستم ... (ص ۱۱/۴۰)
 توانائی نما چون می توانی ... (ص ۱۰/۸۵۹)
 تو آمن مطلق و بر نارسیدگان ... (ص ۱۴/۲۵۵)
 تو دلاچنان شدستی ز خرابی و زمستی ... (ص ۶/۵۶۳)
 تو دیزه نداری که بذودر نگری ... (ص ۱۰/۱۲۰)
 توشفائی چو بیائی خوش و رو بنمائی ... (ص ۱۰/۹۱۸، ۲/۵۶۴)
 تو صاحب نفسی ای غافل میان خاک خون می خور ... (ص
 ۳-۲/۴۹۶)

تو فضل و رحمت حق که هر که در تو گریخت ... (ص ۶/۶۳۵-۷)

ثابت قدمان که راه صحبت پیوست ... (ص ۵/۹۵۶-۹)

جان باشد و دل سخای درویش ... (ص ۹/۴۵۱)

جان چو روزست و تن ما چو شب و ما بمیان ... (ص ۲/۵۴۷-۳)

جان خدا خوان بمرد جان خذادان رسید ... (ص ۱۸/۹۵۸)

دیوان کبیر، ج ۲، ص ۹۳۷۶/۱۹۹

جان من طغرای باقی دارد اندر دست خویش ... (ص ۷۲۵/۱۱-۱۲)

دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۱۲۸۴/۲۹۷

جانها دریغ نیست چه جای کلاه و سر ... (ص ۲/۸۹۵-۳)

جاهلان منکرند علمی را ... (ص ۹/۳۰۲-۱۰)

جزو درویشند جمله نیک و بد ... (ص ۷/۶۶۱؛ دیوان کبیر،

ج ۱، ص ۴۴۷۵/۲۴۷؛ فیه مافیه، ص ۷۶، ۲۹۰ ح)

جنت مرا بی روی او هم دوزخست و هم عدو ... (ص ۲/۳۹۷-۳)

جوهاست خطرناک بهر سوی مرو ... (ص ۹/۸۲۲)

جهان آفرین تا جهان آفرید ... (ص ۷/۹۰۰؛ شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱)

چرب شیرین مینماید پاک و خوش ... (ص ۲/۲۹۳-۳)

دیوان کبیر، ج ۲، ص ۸۶۲۱/۱۶۱-۸۶۲۲

چشم آلوده مکن از خد و خان ... (ص ۱۴-۱۳/۳۹؛ دیوان کبیر،

ج ۱، ص ۸۷۵۳/۱۶۸)

چشم کو تا که جانها بیند ... (ص ۷-۶/۱۶۱؛ دیوان کبیر،

ج ۳، ص ۱۲۲۹۸/۳۹-۱۲۲۹۹)

چنان گشتم زمستی و خرابی ... (ص ۲/۶۰۳-۱۶)
 چنان لطافت و خوبی و حسن و جان بخشی ... (ص ۳۸۳/۱۵-۱۸؛
 دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۵۶/۱۴۳۰۲)
 چنانک مدرسه، فقه را برونشواست ... (ص ۴۱۴؛ دیوان
 کبیر، ج ۱؛ ص ۲۷۹/۵۰۸۹)

چنین بوذ شب و روز اجتهاد پیران را ... (ص ۸۸۸/۱۰-۱۳؛
 دیوان کبیر، ج ۲، ص ۲۲۱/۹۷۹۲-۹۷۹۵)
 چنین بوذ نظر پاک کبریا دیده ... (ص ۵۸۷/۱۲)
 چو آفتاب نماید بحر زشرق جباه ... (ص ۶۹۱/۱۲-۱۳)
 چو بذ کردی مباحش ایمن زآفات ... (ص ۲۰۵/۱۰)
 چو دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر ... (ص ۵۰۴/۶-۷)
 چو صورت اندر آئی تو چه خوب و جانفزائی تو ... (ص ۶۳۸/۱۲-۱۳)

چو فرمودست حق کالصلح خیر... (ص ۴۶۵/۱۸)
 چو مال این علم مانند مرد ریگت ... (ص ۳۰۰/۱۹)
 چون تم را بخورد خاک لحد چون جرعه ... (ص ۹۶۹/۷-۸)
 چون چنان شاهان بدینم کی بمانم بی عطا ... (ص ۸۹۹/۱۸-۱۹)
 چون دانه شد افکنده بر رست و درختی شد ... (ص ۹۷۳/۴-۵؛
 دیوان کبیر، ج ۱، ص ۵۱/۸۶۷)
 چون کرد بر عالم گذر سلطان مازاغ البصر ... (ص ۲۴۴/۱۴-۱۵؛
 دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱/۵۵۶۲)
 چون هست صلاح دین درین جمع ... (ص ۷۲۳/۱۹؛ دیوان کبیر،
 ج ۱، ص ۲۲۰/۳۹۷۳)

چو یکی ساغر مردی زخم یار بر آرم ... (ص ۱۴/۸۴۸ - ۱۷ ؛
 دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۶۸۵۲/۲۹۶ ، ۱۶۸۶۰)
 چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم ... (ص ۵/۵۸۲ - ۵ ؛
 دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۵۰۷۴/۱۹۸ - ۱۵۰۷۵)
 چه صورت کنیمت که صورت نبندی ... (ص ۱۵/۷۱۵ - ۱۶)

خالق ارواح ز آب وز گل ... (ص ۱۰/۵۱۳)

خاموش کن آخر دی دستور بوذی گفتمی ... (ص ۵/۶۰۰ - ۶)
 خداوند شمس الدین تبریز ... (ص ۵/۶۵۳ - ۷ ؛ دیوان کبیر ، ج ۱ ،
 ص ۳۶۳۰/۲۰۱ - ۳۶۳۱)

خطاب حق و بنده هر دو بشناس ... (ص ۵۲۶/۵ - ۲)
 خواه ای دل چه می خواهی عطا نقد ست و شه حاضر ... (ص ۴۰۸ /
 ۱۶ - ۱۷)

خود را چو دی زیار خرم یابی (ص ۱۲-۱۱/۱۸۵ ، رباعیات
 مولانا ، ص ۳۶۹ ؛ مکتوبات مولانا ، ص ۸)

خود کشته عاشقان را در خونشان بسته (ص ۱۵/۸۴۱ ، ۶/۸۸۱)
 خود مرید من نمیرد کآب حیوان خورده است ... (ص ۳۵۷ /
 ۱۸ - ۱۹ ؛ دیوان کبیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۵۷۳/۱۹۸)

خوش است اندر سر دیوانه سودا (ص ۱۵/۹۱۶)
 خیال شاه خوش خویم تبسم کرد برویم ... (ص ۳-۲/۴۸۰ ؛
 دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۴۹۴۰/۱۹۱)

دانستی است و گفتمی نیست خوش ... (ص ۲/۱۸۶)

دانی که درین کوی رضا بانگ سگان چیست ... (ص ۹۷۷/۲-۵؛ دیوان کبیر، ج ۲، ص ۶۷/۶۸۰۹-۶۸۱۰)

در آب روان ای جان خاشاک کجا پاید ... (ص ۲۷۹/۱۷-۱۸) درازست قصه توخوذ این بدانی ... (ص ۲۲۷/۲)

در بوته نیستی شو و باک مدار ... (ص ۵۴۰/۱۴)

در پرتو آفتاب عالم گیرت ... (ص ۶۴۵/۱۰)

در تخته دل که من نگهبانم و تو ... (ص ۷۶۶/۱۵-۱۸؛ رباعیات مولانا، ص ۳۰۲)

در تو که بدیده صفا می نگریم ... (ص ۶۳۰/۱۷-۱۸)

در جهان آمد و روزی دو بخارخ بنمود ... (ص ۴۰۰/۸۷، ۵۵۴/۱۷-۱۸)

در خانه دل ای جان آن کیست ایستاده ... (ص ۷۸۵/۱۷-۱۸)

در دو چشمش بین خیال یار ما ... (ص ۸۳/۱۵؛ دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۳/۱۱۶۲۷)

در دوزخ اگر زلف تو در چنگ آید (ص ۳۹۶/۱۳-۱۶) در راه خدا تصرف انباز مکن (ص ۹۰۴/۱۵-۱۶)

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو (ص ۶۹۶/۱۷-۱۸)

در عالم ارواح بوذ مایه عشق (ص ۸۹۲/۱۱-۱۲)

در عالم اگر پادشاه و گداز میرند (ص ۸۶۰/۱۰-۱۱؛ رباعیات چلبی عارف، ص ۱۱۵/۳۴)

در غیت صورتی غرامت نبوذ (ص ۹۷۰/۲)

در کوی دلآرام بسر باید رفت ... (ص ۹۶۸/۵-۶، رباعیات چلبی عارف، ص ۱۲۱/۱۶)

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند ... (ص ۶/۵۰۵-۷)
 در میان عاشق و معشوق کاری رفت رفت ... (ص ۱۳/۳۶۴-۱۴)
 درون سینه چون عیسی نگاری بی پذیر صورت ... (ص ۵۰۰-۵۰۱)
 (۱۱-۱۲)

درها همه بسته اند الا در تو ... (ص ۱۰/۹۰۸-۱۱ ؛ رباعیات
 مولانا ، ص ۳۰۲)

در هوات که می دارد در هوای او باش ... (ص ۷/۲۸۰-۸)
 درین بازار عطاران مرو هر سوچو بیکاران ... (ص ۸/۱۵۶-۹ ؛
 دیوان کبیر : ج ۲ ، ص ۵۹۶۱/۲۲)

دست و دل از کار دنیا چونک کوتاه کرده ام ... (ص ۵/۹۱۹-۶)
 دعوی عشق کردن آسانست ... (ص ۱۷/۱۷۸ ، ۱۵/۳۶۲ ؛ فیه
 ما فیه ، ص ۴)

دل بر تو گمان بند برد دور از تو ... (ص ۲/۵۸۹-۵ ؛ رباعیات
 مولانا ، ص ۳۰۲)

دل چو دانه ما مثال آسیا ... (ص ۱۰/۳۷۱-۱۴ ؛ دیوان کبیر : ج ۱ ،
 ص ۲۰۲۷-۲۰۲۳/۱۱۳)

دل خراب مرا بین خوشی بمن بنگر ... (ص ۱۰/۵۸۹)

دل ز دانشها بشستم آشنائی یافتم ... (ص ۲/۴۱۴)

دلم همچون قلم آمد بانگستان دلداری ... (ص ۲/۶۴۷-۵)

دی چو خوک و زمانی چو بوزینه کنذت (ص ۱۰۱۷)

دنیا نبوذ عیدم من زشتی او دیدم ... (ص ۱۳/۳۹۰)

دنیا مستان اگر بقای طلبی ... (ص ۵/۱۱۰-۶)

دوران بسی اندر گذشت از دور آدم تا کنون ... (ص ۲/۹۸۶-۳)

دهان ببند و امین باش در سخن داری ... (ص ۱۰/۹۳۷ ؛ دیوان
کبیر ، ج ۱ ، ص ۲۵۸۴/۱۴۳)

دهان گشاذ ضمیر و صلاح الدین را گفت ... (ص ۳-۲/۴۹۳)

دوست همان به که بلاکش بود ... (ص ۷/۴۶۷)

دوست یک جام پر از زهر بر آورد پیش ... (ص ۱۴-۶/۵۸۸)

راه اینست که نمودم با تو راست ... (ص ۱۶/۴۹۷)

رحمتیان رسته اند لعنتیان خسته اند ... (ص ۱۷/۱۲۹)

رنج تن دور از توای تو راحت جانهای ما ... (ص ۱۶-۶/۷۳۰)

دیوان کبیر ، ج ۱ ، ص ۱۵۹۳/۹۰-۱۵۹۷)

روزی بخرابات گذرمی کردند ... (ص ۱۲/۸۳۴ - ۱۳)

روزی بیاید کین سخن خصمی کند با مستمع ... (ص ۱۵-۱۴/۱۲۴)

روزی دو باغ طاغیان گر سبز بینی غم مخور ... (ص ۱۵-۱۴ / ۵۲۰)

دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۴۵۳۹/۱۷۰)

رو سر بنه بیالین مرا رها کن ... (ص ۱۶-۵/۵۹۰ ؛ دیوان کبیر ، ج ۴ ،

ص ۲۱۴۹۲/۲۵۰)

رهد ز تبر فلك وز سنان و ریخش (ص ۱۵/۳۵۷)

۱۶/۹۶۲ - ۱۷ ؛ دیوان کبیر ، ج ۴ ، ص ۱۸۰۲۸/۵۶)

ریاضت نیست پیش ما همه لطفست و بخشایش (ص ۱۰۴۳ ؛ دیوان

کبیر ؛ ج ۳ ؛ ص ۱۳۰۱۴ / ۸۷)

ریگ ز آب سیر شد من نشدم زهی زهی ... (ص ۵-۲/۶۲۰)

ز آسمان آید این بخت نه از عالم خاک ... (ص ۶/۱۶۸)

زآن دست مسیح آمده داروی جهانی ... (ص ۱۸/۷۴۷ - ۱۹ ،
دیوان کبیر ، ج ۱ ، ص ۱۰۷۵/۶۲)

زاهد کشوری بدم واعظ منبری بدم ... (ص ۸/۶۲۴ - ۹)

زباننا زدست تو رنج اندرم ... (ص ۱۵/۵۴۱)

زبان که طوطی گویاست با هزار بیان ... (ص ۲/۳۵۱ - ۳)

زبس دعا که بکردم دعا شدست وجودم ... (ص ۱۲/۴۰۸ - ۱۳ ؛
دیوان کبیر ، ج ۲ ، ص ۹۴۷۰/۲۰۴)

زکیمیا عجب آید که زر کند مس را ... (ص ۱۰/۱۴۳ ،

۱۳-۱۲/۴۷۶ ؛ دیوان کبیر ، ج ۲ ، ص ۹۵۳۰/۲۰۷)

زندگانی صدر عالی باذ ... (ص ۷۰۲ - ۷۰۳/۱۶ - ۱۷ ، ۱ - ۵ ؛
دیوان کبیر ، ج ۲ ص ۱۰۳۶۰/۲۵۰ - ۱۰۳۶۶)

زهر دو عالم پهلوی خود تهی کردم ... (ص ۲/۲۵۱)

زُرف دریا کز نو گهر زاید ... (ص ۱۷/۶۰۰)

سایه یار به که ذکر خدا ... (ص ۲/۵۲۳)

ساقی جان خوب رو باذه دهد سبوسبو ... (ص ۱۵/۳۵۲ - ۱۸)

سخت خوشی چشم بدت دور باذ ... (ص ۳/۴۷۳ - ۳)

سخنم خور فرشتست من اگر سخن نگویم ... (ص ۱۰/۵۵۷ - ۱۱)

مرقدم کردیم و آخر سوی جیخون تاختیم ... (ص ۸/۳۸۲ - ۱۱ ؛

دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۶۶۹۳/۲۸۷)

سرک برآستان نه همچو مسبار ... (ص ۵/۸۶۵)

شاه کمر و تاج و نگین می بخشی ... (ص ۵/۸۵۷ - ۶؛ رباعیات چلبی عارف، ص ۷۹/۱۰۵)

شراب داد خدا مر مرا ترا سرکا ... (ص ۷-۶/۹۱۳)

شصت فرسنگ از سخن بگریز ... (ص ۱۸/۴۱۴)

شکم نمی شو و نال همچو نی بنیاز ... (ص ۱۸/۵۳۲)

شمس تبریز خود بهانه ست ... (ص ۷۰۰؛ دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۶۵۳۳/۲۷۸)

شمس تبریزی توئی واقف اسرار رسول ... (ص ۳-۲/۶۱۵؛ دیوان کبیر، ج ۲، ص ۸۲۹۲/۱۴۳)

شمس تبریزی که شاه دلبرست ... (ص ۱۴/۱۰۲)

شمس تبریزی که گمالمش بر سر ارواح بود ... (ص ۱۲-۱۱/۴۶۷؛ ص ۸-۷/۶۴۴)

شیخ ما از عون باری بافرست ... (ص ۱۴-۱۳/۹۴۰)

صلا یا ایها العشاق کان مهر و نگار آمد ... (ص ۱۶-۱۵/۴۸۸؛ دیوان کبیر، ج ۲، ص ۶۱۳۵/۳۱)

صورت او چون عصا و باطن او ازدها ... (ص ۱۹-۱۶/۷۶۲؛ صورت را برون کنم پیش شهنشهی شوم ... (ص ۷-۴/۸۱۷)

طبل غزا کوفتند این دم پیدا شود ... (ص ۲۰/۹۵۲)

طفل جان را شیر ده ما را زگریش و رهان ... (ص ۱۱/۷۴۳؛ دیوان کبیر، ج ۱، ص ۱۶۲۶/۹۲)

عارف چلبی که رست از قید جهات ... (ص ۱۳-۱۰/۹۷۳؛ رباعیات احمد افلاکی)

عارف چلبی که کفو و همتاش نبوذ ... (ص ۹۷۳/۱۵-۱۸؛ از رباعیات، احمد افلاکی)

عاشقانت بر تو تحفه اگر جان آرند ... (ص ۱۸/۶۵۷-۱۹)
عروس حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد ... (ص ۹/۴۱۰-۱۰، ۷-۶/۷۶۸)

عشق بوی مشک دارد زان سبب رسوا شود ... (ص ۷/۶۹۴-۸)
عشق دیوانه است ما دیوانه دیوانه ایم ... (ص ۱۴/۴۶۷-۱۵، دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۷۸/۲۱۶۹۱)

عشق گزین عشق که گردی گزین ... (ص ۲/۲۲۰)
عشاق قدم چو در ره نیست نهند ... (ص ۴/۸۵۲-۵؛ رباعیات چلبی عارف، ص ۳۸/۱۱۵)
عشقی دارم پاکتر از آب زلال ... (ص ۱۷/۸۶۱-۱۸؛ رباعیات مولانا، ص ۱۹۸)

عشقی نه باندازه ما در سر ماست ... (ص ۶/۸۷۹-۹؛ رباعیات مولانا، ص ۶۴)

عطارد وار دفتر باره بوذم ... (ص ۵/۸۸-۶؛ دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۳۶/۱۵۷۷۱-۱۵۷۷۲)

علم کز تو ترا بنستاند ... (ص ۱۳/۶۵۰)
عیسی مست را زر کند ورزربوذ گوهر کند ... (ص ۱۲/۱۹۳-۱۳)

غافل منشین که این زمانیت عزیز ... (ص ۱۵/۹۲۳-۱۷)
غایت غیرت حجاب دوست شد ... (ص ۱۳/۸۷۳)

فراز کنگره کبریاش مردانند ... (ص ۹/۱۴۱)

فراوشم مکن یارب ز رحمت ... (ص ۳/۵)
 فریدون فرخ فرشته نبوذ ... (ص ۵/۸۱۵ - ۴) ؛ مکتوبات مولانا،
 (ص ۱۲۶)

قارون هلاك شد كه چهل خانه گنج داشت ... (ص ۱۵/۵۴ - ۱۴)
 گلستان سعدی، (ص ۴۱)

قدر غم گر چشم سر بگریستی ... (ص ۱۵/۶۸۵ - ۱۳)
 قشای کان تو نبوذ برون انداز از خانه ... (ص ۱۹/۳۸۹ - ۱۸)

کار او کن فیکونست نه موقوف علیل ... (ص ۲/۱۰۱)
 کاش آن روز که در پای تو شد خار اجل ... (ص ۹/۳۵۴ - ۶)
 گلستان سعدی، (ص ۱۴۷)

کافر صد ساله اگر بیندت (ص ۲/۱۴۰)
 کامل صفتی راه فنا می پیمود ... (ص ۷/۴۲۲ - ۶) ؛ رباعیات مولانا
 (ص ۱۳۵)

کدام شربت نوشید پوره ادهم ... (ص ۷/۳۵۲ - ۴) ؛ دیوان کبیر ؛
 ج ۳ ، (ص ۱۲۰۲۱-۱۲۰۲۰/۳۴)
 کرده آماس زایستادن شب پای رسول ... (ص ۱۸/۱۹۹-۱۹۸)
 (۲-۱ ، ۱۰-۹/۶۶۴)

کسی که نوبت الفقر فخری زد جانش ... (ص ۱۴/۱۳) ؛ دیوان
 کبیر ، ۱ ، (ص ۲۵۲۷/۱۴۰)

کشا کشماست در جانم کشنده کیست می دانم ... (ص ۳۹۶/
 ۵-۴ ، ۵-۴/۵۶۱)

کعبه طواف می کند بر سر کوی یک بقی (ص ۱۵-۲/۸۹)

کو دیزه که در غم تو نمناک نشد ... (ص ۵۹۵/۱۰-۱۱)
 کور نیم لیک مرا کیمیاست ... (ص ۱۲۹/۱۲)
 که گفت آن زنده جاوید ببرد ... (ص ۶۸۷/۲-۵)
 که گفت که روح عشق انگیز ببرد ... (ص ۶۸۷/۸-۱۱)
 کیمیا داری که تبدیلت کنی ... (ص ۴۸۰/۱۷)
 کیمیای سعادت همه اند ... (ص ۹۴۴/۱۳-۱۴)
 گر آخر آمد عشق تو گردد ز اولها فزون ... (ص ۷۵۵/۵-۶)
 گر باغ ازو واقف بذی از شاخ ترخون آمزی ... (ص ۸۲۸/۵-۶)
 گر برتن من زبان شود هر موئی ... (ص ۶۲۲/۱۵)
 گر برکاری چرا چنین بی کاری ... (ص ۶۹۱/۱۷-۱۸)
 گر بماند عاشقی از کاروان ... (ص ۲۶۵/۷)
 گر بی برگی بمرگ مالذ گوشم ... (ص ۲۸۴/۵)
 گر پای بر آرزو نهادی یکچند ... (ص ۵۳۹/۱۷ ، ۵۴۰/۱۱)
 گر ترا گوشه‌یست بشنو و ر بوذ چشم بین ... (ص ۸۹/۲ ،
 ۹۸۳/۱۴

گر چنینی و چنانی جان جانی جان جان ... (ص ۲۹۱/۱۳)
 گر خیره سری زنج زند گو می زن ... (ص ۲۷۳/۱۰-۱۱)
 گر راز دارستی بشر ... (ص ۳۸۵/۱۸-۱۹)
 گر رشک و حسد بری برو بر ... (ص ۷۸۸/۶ ؛ دیوان کبیر ،
 ج ۱ ، ص ۷۴/۱۲۸۲)
 گر شما اخوان صدق و باورید ... (ص ۸۶۳/۲-۳)
 گر لباس قهر پوشد چون شرر بشناشمش ... (ص ۲۳۵/۷-۸ ؛
 دیوان کبیر ، ج ۱ ، ص ۲۲۹/۴۱۵۴)

گر ما لمقصریم تو بسیار رحمتی ... (ص ۱۸/۲۰۱)
 گرم آمد و عاشقانه وجست و شتاب ... (ص ۸-۵/۱۸۲)
 گر مجال گفت بوذی گفتنیا گفتی ... (ص ۱۵-۱۴/۵)
 گرمؤمنی و شیرین هم مؤمنست مرگت ... (ص ۵-۴/۵۱۷)
 (۱۷-۱۶/۵۸۸)

گر (در) میان عاشق و معشوق کاری رفت رفت ... (ص ۳۶۴؛ دیوان کبیر، ج ۲، ص ۷۷۳۸/۱۱۵)

گر نخسبی شبی ای جان چه شود (ص ۸-۵/۵۴۳؛ دیوان کبیر، ج ۲، ص ۸۷۳۹-۸۷۳۰، ۸۷۳۴، ۸۷۳۱)

گر نه شکستی دل دربان راز ... (ص ۸/۷۴۷)

گفت الست و تو بگفتی بلا ... (ص ۹/۱۱۷)

گفت زبان کبر آورد کبرت نیازت را خورذ ... (ص ۱۱-۱۰/۳۵۷)

گفت لبم ناگهان نام گل و گلستان ... (ص ۱۸-۱۰۳/۱۰۲، ۲-۱)

گفتم چه کنم گفت همین که چه کنم ... (ص ۱۱/۱۷۶؛ دیوان سلطان ولد، ص ۵۸۹)

گفتم دو انار بربری گفت برم ... (ص ۱۳-۱۲/۸۲۲)

گفت مرا دولت نوره مرو رنجه مشو ... (ص ۸-۷/۴۲۱)

دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۴۷۵۱/۱۸۱

گل بوذ که اندکی بروبت می ماند ... (ص ۵/۳۳)

گنج علمی کان عشقی نور فقری ای پسر (ص ۱۲-۱۱/۹۶۴)

دیوان سلطان ولد، ص ۱۸۵

لعنایان خسته اند رحمتیان جسته اند ... (ص ۱۳/۹۶۰)

لیک ما را چو بجوئی سوی شاذیها جو ... (ص ۳۱۲/۲-۳، ۸۰۶/۱۴-۱۳)

ما بیغداد جهان جان انا الحق می زذیم ... (ص ۱۴۴/۱۰-۱۱ ؛ دیوان کبیر ، ج ۲ ، ص ۷۶۷۸/۱۱۲)

ما جان لطیفیم نظر در نایم ... (ص ۸۹۲/۷-۸ ؛ دیوان سلطان ولد ، ص ۵۸۷)

ما خار گلیم براذر گواه باش ... (ص ۸۱۱/۴-۵)

ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت ... (ص ۲۵۶/۱۴-۱۵ ، ۸۰۰/۱۰-۱۱ ؛ دیوان کبیر ، ج ۱ ، ص ۱۱۰۲/۶۴)

ما زاده ز ذاتیم سوی ذات می رویم ... (ص ۱۷/۲۵۰ ، ۱۲/۵۶۲ ؛ عاشق و سرگشته و شیدای دمشقم ... (ص ۶۹۸-۶۹۹/۱۸-۱۹ ،

۱-۴ ؛ دیوان کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۵۷۳۰/۲۳۴ ، ۱۵۷۳۹-۱۵۷۴۰)

ما قصر چارطاقی درین عرصه فنا ... (ص ۱۹-۱۶/۲۴۱)

مبارک باذ بر ما این فریزون ... (ص ۱۳-۲/۸۲۹)

مبارک باذ بر ما این عروسی ... (ص ۱۲/۷۲۸-۱۸)

مبارکی که بوذ در همه عروسیها ... (ص ۱۳-۸/۷۲۰ ؛ دیوان کبیر ،

ج ۱ ، ص ۲۶۶۵-۲۶۶۰/۱۴۸)

مپسند بکس آنچ بنخوذ نپسندی ... (ص ۱۵/۴۴۱)

مخزن انا فتحنا برگشا ... (ص ۲/۳۶۶)

مرا اگر تو ندانی پرس از شبها ... (ص ۱۲/۱۸۲ ؛ دیوان کبیر ،

ج ۱ ، ص ۲۶۰۶/۱۴۵)

مردان سفر کنند در آفاق همچو دل ... (ص ۱۱/۲۶۳)

مردانه و مرد زیك باید بوذن ... (ص ۴۶۹ / ۱۱)

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک ... (ص ۵۷۰ / ۱۱-۱۲)

مرگ اگر مرد است آید پیش من ... (ص ۶۴۳ / ۵-۸ دیوان کبیر،

ج ۳، ص ۱۴۲ / ۱۴۰۳۵-۱۴۰۳۶)

مشو تو منکر پاكان بترس از زخم بی باكان ... (ص ۹۰ / ۱۰-۱۱،

۷۶۴ / ۱۶-۱۷)

مشو نومید از ان جرمی که کردی ... (ص ۱۲۱ / ۴-۵؛ دیوان

کبیر، ج ۱، ص ۳۷۵۵ / ۲۰۸-۳۷۵۶)

مشهور آمد این که من از کیمیا زرمی شود ... (ص ۱۰۱ / ۴-۵)

مقصود ز عالم آدم آمد ... (ص ۴۸۱ / ۱۵؛ مکتوبات مولانا،

ص ۶۶؛ ۱۳۵، ۱۴۷)

مگر ناگهان آن عنایت رسد ... (ص ۳۸۱ / ۱۰)

ملک سعادت ببرد هر که مرا بنده شود ... (ص ۱۸۳ / ۲-۳)

ملکیست او را زفت و خوش هر گونه می بایدش ... (ص ۹۹ / ۵-۶)

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده ام ... (ص ۴۱۳ / ۶-۷؛

دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۶۷ / ۱۴۴۹۴)

منکر اندر غابر و کم باش زار ... (ص ۵۱۵ / ۱۹)

من خود دامن کز تو خطائی ناید ... (ص ۷۳۴ / ۲؛ مکتوبات

مولانا، ص ۱۲؛ ۱۰۴)

من این ایوان نه تورا نمی دانم نمی دانم ... (ص ۲۶۲ / ۵، ۷-۱۰؛

دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۰۶ / ۱۵۲۱۷، ۱۵۲۳۵، ۱۵۲۴۲)

من دل بکسی دهم که جانی ارزد ... (ص ۸۰۴ / ۲۰-۲۱)

من عشق را بدیدم بر کف نهاده جام (ص ۱۹/۴۲۴)
 من نهانی ز جبرئیل امین ... (ص ۲۰/۵۹۹)
 من هم از چشم بند زهر آب دم ... (ص ۱۴/۸۱۰)
 من همچو منی خواهم من نسیمتی خواهم ... (ص ۸/۲۴۲ - ۹)
 من هیکی بدیدم اسرار عشق در وی ... (ص ۱۱-۱۰/۶۰۲)
 می دود چون گوی زرین آفتاب ... (ص ۱۰/۹۶۶)
 میر شکار من که مرا کرده شکار ... (ص ۳/۸۴۶ - ۴ ؛ دیوان
 کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۱۸۰۲/۲۲)
 می گریزی هر زمان از کار ما ... (ص ۲۰/۱۷۹)

نامت بمانا تا ابد ای جان ما روشن بتو ... (ص ۵/۱۹۷)
 نجس در جوی ما آب زلالست ... (ص ۱۰/۲۱۲ ؛ دیوان کبیر ،
 ج ۱ ، ص ۳۸۱۹/۲۱۱)
 نشاط مردمان از زرو سیمست ... (ص ۱۸/۷۸۹ - ۱۹)
 نشانت که جوید که تو بی نشانی ... (ص ۱۲/۵۹۸)
 نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم ... (ص ۸/۱۴۸ ؛ دیوان کبیر ، ج ۴ ،
 ص ۱۸۰۵۷/۵۸)
 نگفتمت مرو آنجا که مبتلات کنند ... (ص ۱۱/۱۴۸ ؛ دیوان
 کبیر ، ج ۲ ، ص ۹۵۶۶/۲۰۹)
 نوریست میان شعر احمر ... (ص ۸-۲/۲۸۱ ؛ دیوان کبیر ، ج ۲ ،
 ص ۱۱۱۰۵ - ۱۱۰۹۹/۲۸۷)
 نه که مستقبل و ماضی گنهی مغفورست ... (ص ۳-۲/۶۶۵)
 نیست در آخر زمان فریاذرس ... (ص ۱۶/۷۳۶ - ۲۰ ؛ دیوان
 کبیر ، ج ۳ ، ص ۱۲۸۷۵/۸۰ - ۱۲۸۷۹)

نیست عزرائیل را بر عاشقان دست ورهی ... (ص ۱۵/۵۹۱-۱۶؛
دیوان کبیر، ج ۲، ص ۷۶۳۸/۱۰۹)

نیستم همچو شانه جله زبان ... (ص ۱۲/۵۲۹-۱۳)

ولد را نیست علم و فی ولایت ... (ص ۱۲/۸۱۶؛ دیوان سلطان
ولد، ص ۱۰۴۳۴/۴۹۹)

هذیان که گفت دشمن بدرون دل شنیدم .. (ص ۳۳۹-۳۴۰/
۱۸-۱۹، ۱-۴)

هر آنچ او بفرماید سمعنا و اطعنا گو ... (ص ۲/۹۵۵-۳)

هر جا که نشان زخم عشق است ... (ص ۲/۵۸۷-۳)

هر چه اندر آینه بیند جوان ... (ص ۱۰/۴۶)

هر چه گفتند در اوصاف کمالیت تو ... (ص ۴/۱۴۵-۵)

هر روز من آذینه وین خطبه من دایم ... (ص ۱۴/۹۲۳-۱۷)

هر کرا اسرار کار آموختند ... (ص ۴/۷۹۵؛ معارف بهاء ولد،
ص ۲۲۳)

هر کشته که دست صبر چالاکش کرد ... (ص ۹/۹۲۰-۱۳)

هم کسی باید که داند بر کسان بگریسته ... (ص ۹/۸۰۷)

هر که برات حفظ ما دارد در زه قبا ... (ص ۴/۹۵۰-۵؛ مکتوبات
مولانا، ص ۱۵۰)

هر که کز جنبد پیش جنبشم ... (ص ۱۷/۹۵۱)

هر که پالایق گلیم کشد ... (ص ۱۹/۹۹۰)

هرگز خطا نکرد خدنگ اشارت (ص ۱۱/۹۵۶)

هر گه که در آینه بتابد خورشید ... (ص ۱۲/۵۱۳)

هر لطف که بنائنی در سایه آن آئی ... (ص ۱۷/۵۰۲ - ۲۰)
 هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست ... (ص ۱۴/۲۶۶ -
 ۱۵، ۲/۹۶۷ - ۵؛ دیوان کبیر، ج ۱، ص ۴۹۱۱/۲۶۹ - ۴۹۱۲)
 هزاران مجلس است آن سو و این مجلس از آن سوتر ... (ص
 ۲/۵۹۹ - ۳)

هزار سال بباید که تاباغ هنر ... (ص ۱۵/۵۷ - ۱۶)
 هست شد این جمله وجود از عدم ... (ص ۱۴/۵۸۹ - ۱۵)
 هفتاد و دو ملت شنود سرّ خود از ما ... (ص ۱۶/۵۹۲ - ۱۷)
 هنشین تو از تو به باید ... (ص ۹/۶۶۶)
 هنشینی مقبلان چون کیمیاست ... (ص ۴/۴۳۴)
 هیچ می دانی چه می گویند رباب ... (ص ۱۸/۲۶۷؛ دیوان کبیر،
 ج ۱، ص ۳۳۱۸/۱۸۴)

یا دیند دوست یا خیالش (ص ۱۲/۳۱۷)
 یارکار افتاده را یاری هم از یاران رسد (ص ۵/۸۵۹)
 یک ذره آفتاب نماند بروی تو ... (ص ۷/۸۰۶)
 یک نظری بیش نیست آن فقیر ای پسر ... (ص ۱۸-۱۷/۶۵۱)
 (۱۴ - ۱۳/۷۷۰)

یکی جانیت در عالم که ننگش آید از صورت ... (ص ۱۲۴۱۱/۵۸۳)
 ؛ دیوان کبیر، ج ۲، ص ۶۱۲۲/۳۱
 یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی ... (ص ۱۹-۱۸/۴۲۹)
 (۱۵ - ۱۴/۷۱۰)

یکی ماهی می بینم برون از دیده در دیده ... (ص ۳-۲/۳۶۵)

ابیات مثنوی *

آفتاب آفتابند اولیا ... (ص ۱۳/۹۶۶)
 آنک او بیدار بیند خواب خوش ... (ص ۶/۴۹۵)
 آن همه جهد و طلب نه از بیم یوز ... (ص ۸/۱۹۹)
 اصطلاحاتیست مر ابدال را ... (ص ۱۴/۲۲۱)
 اندرین ره دان که لا انساب شد ... (ص ۱۸/۲۵۴)
 او نفس خواهد ز باران پاکتر ... (ص ۴/۷۴۷)
 ای برادر بی نهایت در گهیست ... (ص ۶/۳۵۹ ، ۱۶/۴۳۹)
 ای که شیران مر سگانش را غلام ... (ص ۳-۲/۹۴۲)

باده از ما مست شد فی ما ازو (ص ۱۳/۸۸۶)
 با که گویم چون ندارد گوش جان ... (ص ۱۰/۵۴۹)
 بر دلش گر تافتی گفت لبش ... (ص ۱۷/۴۰۹)
 بعد ازین جان ودل و درگاه دوست ... (ص ۱۵/۹۲۹)

پیشه* مردی زحق آموختیم ... (ص ۱۲/۵۷۲)

تا توانی ای حکیم هندسه ... (ص ۱۶/۸۵۴)
 تا دهن دوغم نخواهم انگبین (ص ۱۰/۲۸۴)
 تا زجود اولیا یابی وجود ... (ص ۱۴/۸۶۵)
 تا نگردي پاک دل چو جبرئیل ... (ص ۱۵/۲۸۲)

جز که تسلیم و رضا کو چاره* ... (ص ۲/۶۸۵)

* فهرست ابیاتی که در چاهای موجود مثنوی نیست و بعضی از آنها در مفتاح با اشتباه شماره قید گردیده است

جز نیاز و بندگی واضطرار ... (ص ۱۱/۶۸۲)
 جهد کن بی پرده دیدن نور را ... (ص ۱۳/۱۸۷)

چون بیابی صحبت صدایق را ... (ص ۴/۹۲۴)
 چون سگهان را اینچنین نعمت نهند ... (ص ۷/۹۴۳)
 چون عنایات بوذ جان را پناه ... (ص ۱۴/۹۲۹)
 چون معیت با همه است الله را ... (ص ۱۳/۵۱۴)
 چونک اغلب بند بدند و نا پسند ... (ص ۵/۱۵۷)
 چونک در عهد خدا کردی وفا ... (ص ۳/۹۴۹)

خاص آن آواز خود از شه بوذ ... (ص ۳/۴۷۱)
 خاک و باد و آب و آتش بنده اند ... (ص ۱۳/۸۸۴)

دردل هرامتی کز حق مزه‌ست ... (ص ۷/۸۶۹)
 دیدن ایشان شمارا کیمیاست ... (ص ۱۱/۱۹۳)

رحمة الله آن عمل و ا در وفا ... (ص ۳/۲۸۵)
 رفت آن سلطان معنی بی فتور ... (ص ۵/۵۹۶)

زانک شاکر را زیادت وعده است ... (ص ۱۰/۱۵۸ ، ۱۴/۴۵۲)

شمس تبریزی که شاه و دلبرست ... (ص ۱۴/۱۰۲)

صاحب وحیست درخود صد جهان ... (ص ۱۸/۸۵۴ - ۱۹)
 صد بیابان ز آن سوی جرص و حسد ... (ص ۸/۸۶۶ - ۹)

عفو فرما بر قصور فهمها ... (ص ۱۰/۷۱۷)
 عمرها باید مرا چون عمر نوح ... (ص ۸/۹۹۲)

- کار تقوی دارد و زهد و صلاح ... (ص ۱۰/۲۵۵)
- گر خوری یک بار از آن مأکول نور ... (ص ۱۱/۲۴۱ ، ۹/۴۸۸)
- گر غلام هندوئی آرد وفا ... (ص ۱۱/۳۹۴)
- گر فلاطون را رسد زین گون جنون ... (ص ۲/۹۰)
- گر نخواستی خدمت ابنای جنس ... (ص ۱۲/۲۸۳)
- گفت پیغامبر شما جزو منیند ... (ص ۹/۷۱۲)
- مردی آن مردیست فی ریش و ذکر ... (ص ۱۵/۳۰۱)
- معجزه مومی و احمد را نگر ... (ص ۱۶/۲۴۳)
- نفس را هیل تا بگریزد زار زار ... (ص ۳/۰۷ ، ۶/۱۲۷)
- نیست ممکن در میان خاص و عام ... (ص ۶/۷۸۲)
- واسطه بهر دلیلت و بیان ... (ص ۱۳/۷۷۶)
- هر پیمبر اندرین راه درست ... (ص ۱۹/۴۸)
- هر چه اندر آینه بیند جوان ... (ص ۱۰/۴۶)
- هر چه خواهند اولیا آن میشود ... (ص ۶/۹۰۴)
- هر شکار و هر کراماتی که هست ... (ص ۴/۸۷۲)
- هر که او یَسْتَظَر بنور الله شد ... (ص ۱۳/۲۴۰)
- هر که باشد از زنا وزانیان ... (ص ۵/۱۹۰)
- هر که بر هستی حق جوید دلیل ... (ص ۱۸/۲۸۱)
- هست شد این جمله وجود از عدم ... (ص ۱۴/۵۸۹)

فهرست ابیات تازی

- أَحِبُّ لِحُبِّهَا السُّودَانَ حَتَّى ... (ص ۱۳/۳۱۶)
- أَحْسِنُ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدُ قُلُوبَهُمْ ... (۱۲/۸۰)
- إِذَا كُنْتَ يَا صَاحِبَ مُسْتَشْرِبًا ... (ص ۱۴/۶۶۱)
- أَلَا فَاقْتُلُوا النَّفْسَ الْخَبِيثَ وَبَادِرُوا ... (ص ۱۸-۱۷/۵۶۴)
- إِنْ تَكُنْ فَظًّا غَلِيظًا لَمْ يَكُنْ أَمْرُكَ نَافِذَ ... (ص ۱۰-۹/۵۲۲)
- إِنْ كَانَ لَا يَرْجُوكَ إِلَّا مُحْسِنٌ ... (ص ۱۱-۱۰/۵۲۳)
- إِنَّ الْكَلَامَ لَنَفِي الْفُؤَادِ وَإِنَّمَا ... (ص ۱۰/۲۹۱)
- بَلَغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ ... (ص ۱۴-۱۳/۳ ؛ گلستان سعدی ، ص ۳)
- بَيْنَ الْفَخَذَيْنِ نِصْفَ دَانِقٍ ... (ص ۱۱-۱۰/۱۰۹)
- تَبَارَكَ مَنْ أَجْرَى الْأُمُورَ بِحُكْمِهِ ... (ص ۸-۷/۳)
- تَجْرَى أَلْرِيَّاحُ بِيَمَا لَا تَسْتَهِي السُّفُنُ ... (ص ۱۶/۵۷۲ ؛ دیوان
ابی الطیب المتنبی ، ج ۴ ، ص ۲۳۶)
- تَعْصِي الْإِلَهِ وَأَنْتَ تَظْهَرُ حُبَّهُ ... (ص ۱۷-۱۶/۸۰۸)
- حَاشَا كَمِثْلِكَ أَنْ تُقْنِطَ رَاجِيًا ... (ص ۳-۲/۹۰۸)
- خَلَقَ اللَّهُ لِلْحُرُوبِ رِجَالًا ... (ص ۷/۶۹۳)
- الرُّوحُ مِنْ نُورٍ عَرَّشِ اللَّهِ مَبْدَأُهَا ... (ص ۷-۲/۲۷۳)
- رُوحِي بِرُوحِكَ مَمَزُوجٌ وَمُتَّصِلٌ ... (ص ۱۱-۱۰/۷۳۴)
- مکتوبات مولانا ، ص ۶۰

صار دكامة وانشق الجبل ... (ص ٣٤٥ / ٢-٣؛ MN ج ٣، ص ١٦/٣)

عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَام ... (ص ٦/٥٣٠)

فَسَارَ إِلَى الْفِرْدَوْسِ يَبْغِي نَزْلَهُ ... (ص ١٢-١١/٣٢)

فَكُنْ حَدِيثًا حَسَنًا ذَكْرُهُ ... (ص ٢/٥٦٣)

فَمَنْ كَانَ ذَا بُغْضٍ حَسْبَيْنَاهُ لَمْ يَكُنْ ... (ص ١٩-١٨/٩٨٠)

فَنَفَقَتِي بِهِ عَنَّا وَتَبَقَّى بِهِ لَهُ ... (ص ١٥/٥٢٦)

فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ ... (ص ١٥-١٤/٨٣٠)

قَدْ اسْتَوَى بِشِيرٍ عَالَى الْعِرَاقِ ... (ص ٢٠/٦٦٣)

كَحِمَارِ السَّوْءِ إِنْ أَشْبَعْتَهُ ... (ص ٢/١١٥)

كَمَا قَالَ الْحَكِيمُ فَذَا صَوَابُ ... (ص ١٢/٤٦٦)

لِكُلِّ جُنُونٍ بَعْدَ حِينٍ إِفَاقَةٌ ... (ص ١٤/٦٠٦)

لَوْ كَانَ فِينَا لَيْلًا لَوَهَّ صُورَةٌ ... (ص ١٣/٣٦٠)

لَمَوْلَايَ خَدُّ مَدَّهِشٌ حُسْنُ يَوْسُفَ ... (ص ٨-٥/٦١٦)

مَاذَا الْفِرَاقُ فِرَاقِ آلِوَامِقِ الْكَمَدِ ... (ص ١٨/٧٣٣؛ مكتوبات مولانا، ص ١٢)

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ ... (ص ٨-٧/٣١٤)

وَكُلُّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهِ ... (ص ١١-١٠/٧٣٧)

وَمَا أَحْسَنُ إِلَّا وَاحِدٌ غَيْرُهُ أَنَّهُ ... (ص ٦/٢٣٦)

يَقْنِي الْكَلَامُ رَكَلَتِ الْأَقْلَامُ ... (ص ١٧/٨٠٩)

يَقْنِي الْكَلَامُ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ ... (ص ١٣-١٢/٦٢٢)

فهرست کلمات و تعبیرات مربوط به مصطلحات صوفیه
و زندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

آب حیات ۷۴۱	آسیاب ۳۷۱ ۸۷۶
آبریز ۴۶۹	آسیابان ۳۷۱
آب گرم ۷۵۹	آفتاب تموز معنوی ۴۴۲
آبلوچ ۱۸۱ ۱۸۱	آفت شهرت ۱۹۲ ۲۲۶
آثار ۳۶۴ ۳۵۷ ۳۲۶	آلات حرب ۳۰۳
آخر زمانیان ۲۶۸ ۲۶۶	آلات مطبخ ۷۲۷
آداب ظاهر و باطن ۵۲۴	آل حق ۷۵۸
آرد جو ۵۷۰	آن ۴۵۱
آزاد ۷۹۱	آئین سماع ۴۹۷، ر. ک به سماع
آزادگان ۸۵۶ ۱۸۰	آئینه ۵۱۳ ۵۲۶ ۵۸۸ ۶۳۱
آزاد مرد ۴۰۱	۶۳۲ ۶۹۲ ۷۳۶ ۷۵۹
آزاده ۶۵	آئینه دار ۱۴۱ ۴۱۲ ۹۳۰
آزادگان ۸۵۶ ۱۸۰	ائمه ۱۸ ۱۶۷ ۳۲۷ ۳۳۲ ۵۸۶
آزاد مرد ۴۰۱	۶۲۰ ۶۸۰ ۷۶۲ ۱۰۱۵ ۱۰۳۸،
آزاده ۶۵	ر. ک به امام
آزادی ۸۲۲ ۶۵۷ ۴۴۵ ۲۸۴	اباحت ۲۷۶ ۹۱۸ ۹۹۱
آستان ۷۳۸	ابدال ۴ ۱۹۳ ۲۲۱ ۳۳۳ ۴۱۹
آستانه ۳۴۱	۴۴۶ ۵۴۴ ۵۴۸ ۶۰۵ ۶۱۵
آسمان چهارم ۶۴۲	۶۳۵ ۷۰۴ ۷۲۵ ۷۸۸ ۸۷۲
آسمان نهم ۵۹۸	۹۶۸ ۹۱۵
آسودنگاه ۲۷۷	

٨١٢ ٧٥٥ ٦٩٤ ٦٤٧ ٥٥٨	٩٠١٠٨٨٤ ٨٥٥ ٣٨٥	ابدالان
٩٥٢	١٧٥ ١٣٧ ٩٩ ٩٥ ٣٤	ابرار
٩١٩ ٤٩٤ ٢٥٩ ١٦٧	٣١٠ ٢٧٧ ٢٧١ ٢٣٠ ٢٠٣	أجناس
٤٣٤ ٣٩٣ ٣٩٢ ١٦٥	٥٩٩ ٥٤١ ٥٢٠ ٣٧٨ ٣٣٣	احاديث
٧٦٨ ٦٥٩	١٠٠٠ ٩٩٢ ٩٧٦ ٦٤٥ ٦٠٨	
٥٨٤ ٥٨٣ ٥٨٢	٣٢٩	احباب
٤٨٤ ٤٦٩ ٢٩٤ ٧٣	٣٢٩	ابرنج مقلقل
٢٧٤	٩٣٨ ٤٧٥	ابريق
٦١٠	٩٤٩ ٩١٣	ابطال
٦٠٣	٩٤٩	ابطال رجال
٣٥١	٥٥٧	ابكار
٢١٢ ١٣٧ ١١٨ ٣٤ ٤	٩٨٤	ابن الوقت
٤٤٨ ٣٩٩ ٣٧٨ ٣٥٥ ٣٤٨	٦١٢	اتا
٧٩٣ ٧٦٧ ٧٤٢ ٦٠٦ ٤٩٥	١٨٠ ١٣٤ ١١٨ ٨٠ ٥٨	اتابك
٩٤٧ ٩١٥ ٨٧٦ ٨٦٥ ٨٦٣	٨٤٨ ٨٤٤ ٤٤٤ ٣٢٨ ٣٠٥	
٩٧٦ ٩٥٣ ٩٥١	٨٤٩	
١١٨	٧١	اتابكي
٦١٠ ٢٩٤	٣٠٥	اتابكيه
٤٩١	٥١٢	اتحاد
٣٥١	٧٥٤ ٧٣٩ ٦٢٧ ١٤	أثاث خانه
٣٠٦	١٠٢٦ ٣٦٣	إجازات
٧٨٦ ٦٦٢	١٠٧٦ ٨٨٨	إجتهاد
٤٣٩ ٤٣٠ ٣٨٧	٤١ ١٠	إجتهادات
٧٩٠ ٧٥١	١٢١ ١٠٥ ٧٩ ٣٠	إجلاس
١٤٦ ٦٧	٥٠٥ ٣٠٥ ٢١٥ ١٤٦ ١٣٥	

۵۵۶ ۵۴۴ ۵۴۳ ۴۶۱ ۳۹۰	۱۸۰ ۱۴۶ ۸۶ ۵۳ ۹	إخلاص
۷۵۵ ۷۳۷ ۶۷۳ ۶۱۳-۶۱۱	۳۸۶ ۳۸۱ ۳۶۳ ۳۴۷ ۱۸۱	
۸۳۹ ۸۳۸ ۸۲۳ ۷۵۸ ۷۵۷	۴۳۳ ۴۲۹ ۴۲۲ ۴۰۰ ۳۹۱	
۸۶۳ ۸۵۹ ۸۵۶ ۸۵۵ ۸۴۰	۴۷۳ ۴۶۶ ۴۶۱ ۴۴۶ ۴۳۵	
۹۰۸ ۸۹۳ ۸۹۲ ۸۹۰ ۸۸۸	۵۶۱ ۵۴۳ ۵۴۱ ۵۱۲ ۵۰۳	
۱۰۳۱ ۹۵۸ ۹۵۶ ۹۲۱	۶۳۷ ۶۲۵ ۶۱۳ ۶۱۰ ۵۶۶	
۲۳۹ ۱۵۰ ۱۴۰ ۱۳۷ ۴	۷۵۴ ۷۴۹ ۶۹۶ ۶۹۴ ۶۷۰	أخيار ۴
۳۶۶ ۳۵۱ ۳۲۶ ۳۰۵ ۲۷۴	۷۹۵ ۷۹۲ ۷۸۶ ۷۸۳ ۷۷۳	
۵۹۹ ۵۵۷ ۴۹۵ ۴۶۹ ۴۵۱	۹۱۷ ۹۰۵ ۸۱۲ ۸۰۹ ۷۹۷	
۱۰۰۰ ۹۰۳ ۷۵۴ ۷۲۲ ۶۳۷	۹۷۵ ۹۶۲ ۹۳۵ ۹۲۴	
۷۵۵ ۷۳۸ ۲۹۸ ۲۱۵	۶۷۹	إخلاص پنهانی
۸۵۵	۵۶۲	إخلاف
أدبا ۶۹۳ ، ر.ك. به ادیب	۲۰۸	إخلاق
۵۱۵ ۴۳۹ ۴۳۸	۲۷۰ ۱۹۲	إخلاق ذمیمه
۷۰۷	۳۳۰ ۳۲۶ ۲۵۸ ۱۸۹	إخوان
۴۳۹	۷۵۴ ۶۲۲ ۶۰۷ ۴۸۴ ۴۴۱	
۵۱۶	۱۰۱۴ ۹۶۲ ۹۳۰ ۸۶۳	
۳۳۷	۸۲۳	إخوان سریرت
۹۶۴ ۵۲۰	۴۸۲ ۱۴۰ ۵۹	إخوان صفا
أذواق ۶۰۲ ۷۷۸ ، ر.ك. به	۹۹۹ ۹۴۷ ۶۲۷ ۶۰۰ ۴۸۳	
ذوق	۲۸۷	إخوان عبر
۱۲۸ ۱۰۴ ۸۲ ۷۹ ۶۰	۴	إخوان نور
۳۲۶ ۲۶۵ ۲۱۰ ۱۸۰ ۱۷۲	۵۹۵	إخوان وفا
۳۶۳ ۳۵۲ ۳۴۶ ۳۳۴ ۳۳۱	۶۰۱	إخوان وقت
۶۱۳ ۶۱۱ ۶۰۵ ۵۱۰ ۴۵۱	۲۷۶ ۲۲۵ ۱۷۳ ۳۶-۳۵	أخی

ارواح غیبی ۷۷۲	۷۷۰ ۷۰۷ ۷۰۵ ۶۴۱ ۶۲۵
إزار ۶۰۲	۸۹۵ ۸۷۴ ۸۴۸ ۸۰۳ ۷۹۸
أسالیب ۳۸۱	۹۴۶ ۹۴۱ ۹۳۹ ۹۲۶ ۹۱۵
أسانید ۳۴۹	۹۶۲ ۹۵۱
أساطین دین ۱۸۱	ارباب بصیرت ۶۹۴
أسباب ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۶۰ ۱۶۷	ارباب تصوف ۲۲۴ ۲۷۶ ۵۴۸
۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۲ ۱۹۹ ۲۰۵	۸۲۴ ۹۵۸ ۹۶۲
۲۵۸ ۲۷۱ ۲۷۷ ۳۰۳ ۳۲۳	ارباب تمکّن ۵۴۸
۳۴۶ ۴۴۱ ۴۶۱ ۳۹۳ ۵۲۹	ارباب حاجات ۹۷
۶۱۱ ۷۲۶ ۷۵۱ ۷۳۸ ۷۹۱	ارباب حال ۷۱۶
۸۹۳ ۹۳۱ ۹۳۲	ارباب خیر ۴۳
اسب تازی ۷۱۳ ۹۴۶	ارباب علم ۱۰۵ ۱۰۸
استاذ ۵۵۹ ۶۷۳ ۸۹۳	ارباب فوت ۳۰ ۱۱۸ ۵۴۳
استاذ الدار ۸۰۵	۶۹۷ ۷۱۶ ۷۳۸
استاذ المدرّسین ۲۱۱	ارباب قلم ۲۸ ۱۰۸
استاذ سرای خاص ۴۳	ارباب مذاهب ۸۹
استاذ السلاطین ۵۲۰ ۷۲۶	ارتفاع برکت ۴۹۳
استاذ الفضلا ۳۵۳	ارکان ۶۸ ۱۱۹ ۲۲۴
إستدراج ۵۰۶	ارکان دولت ۵۰ ۶۸ ۱۱۹ ۲۵۲
إستدلالیان ۶۴۸	۴۹۹ ۶۰۹ ۶۰۷
إستسقاء ۴۹۱ ۵۶۰ ۶۱۹ ۷۴۸	ارمغان ۷۳ ۹۲ ۹۶ ۱۳۲ ۱۴۳
۷۹۵ ۸۶۹	۲۶۷ ۴۶۳ ۴۹۰ ۵۴۷ ۶۰۹
إستغراق ۸۵ ۱۷۱ ۲۴۶ ۲۹۳	ارواح ۶۸ ۸۸ ۱۴۳
۲۹۹ ۳۲۵ ۳۲۸ ۳۳۶ ۳۷۶	ارواح سفلی ۶۸۸
۴۹۹ ۶۰۲ ۶۱۸ ۶۲۳ ۶۵۰	ارواح علوی ۶۸۸

اسرار الواح ۸۸	۸۷۳	۸۵۷	۷۹۶	۶۹۸	۶۹۰
اسرار الیقین ۷۸۴					۹۰۰
اسفهلار ۴۰۳ ۴۵۳ ۹۱۸					استفتاء ۱۰۲۰
۱۰۲۶					استنشا ۱۰۲۵
اسکره ۱۸۱					استون ۳۸۸
اسکندرانی ۴۷۴	۸۸	۸۳	۷۲	۶۳	۵۲ ۴۴
اسلاف ۵۶۲ ۷۳۷	۱۳۸	۱۳۷	۱۳۳	۱۱۸	۹۱
اسم اعظم ۴۷۱ ۴۷۲ ۷۸۹	۲۲۰	۲۱۲	۲۰۷	۱۹۶	۱۶۰
۹۰۰ ۱۰۲۷	۲۴۴	۲۳۷	۲۳۲	۲۲۲	۲۲۱
اسمای حسنی ۷۸۷	۳۰۴	۲۹۴	۲۹۱	۲۸۶	۲۸۵
اسمای قدسی ۶۲۵	۳۶۲	۳۵۰	۳۴۸	۳۲۶	۳۱۰
اسناد ۳۴۹ ۳۵۴	۳۷۳	۳۶۹	۳۶۶	۳۶۵	۳۶۴
اشتهار ۲۲۶	۴۴۸	۴۱۹	۴۱۴	۴۰۹	۳۷۹
اشرار ۱۳۸ ۲۲۰ ۴۵۶ ۷۹۴	۴۷۵	۴۷۰	۴۵۸	۴۵۶	۴۵۳
اشراف ۷۷۷ ۱۰۰۰	۴۹۶	۴۹۰	۴۸۸	۴۸۳	۴۸۲
اشکال غیبی ۷۳	۶۰۱	۶۰۰	۵۹۹	۵۵۷	۵۲۰
اشواق ۷۷۸	۶۴۲	۶۳۰	۶۲۵	۶۱۴	۶۰۵
اصحاب ۶۸ ۷۵ ۱۰۲ ۱۰۵	۷۱۸	۷۰۴	۶۸۸	۶۸۱	۶۴۳
۱۲۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۶ ۱۳۹	۷۶۸	۷۴۶	۷۴۰	۷۳۹	۷۲۹
۱۴۱-۱۴۳ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۲	۷۹۵	۷۹۴	۷۸۷-۷۸۵		۷۷۲
۱۵۴ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۶۰ ۱۶۳	۸۷۶	۸۳۵	۸۱۸	۸۱۶	۸۰۴
۱۶۹ ۱۷۳ ۱۸۳ ۱۸۵-۱۸۷	۹۵۲	۹۰۷	۸۹۹	۸۹۶	۸۸۴
۱۹۳ ۲۰۲ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۱۰	۱۰۱۳	۹۹۹	۹۶۸	۹۵۵	۹۵۳
۲۱۶ ۲۱۹ ۲۲۲-۲۲۳ ۲۲۷	۱۰۴۲	۱۰۲۷	۱۰۲۰		۱۰۱۴
۲۲۸ ۲۳۲ ۲۳۵ ۲۳۷ ۲۳۹					

٨٨٠	٨٧٣	٨٧٠	٨٦٩	٨٦٦	٢٦٩	٢٦٦	٢٥٦	٢٥٢	٢٤٥
٩٠٣	٩٠٠	٨٩٦	٨٩٤	٨٨٣	٣٠٢	٣٠٠	٢٩٢	٢٨٧	٢٧١
٩٢٢	٩١٨-٩١٦	٩١٤-٩١٢			٣٢٢	٣١٧	٣٠٨	٣٠٤	٣٠٣
٩٣٧	٩٣٥	٩٣٤	٩٣٠-٩٢٨		٣٣٥-٣٣٣	٣٣٠	٣٢٩	٣٢٤	
٩٨١	٩٥٧	٩٤٥	٩٤٣	٩٤٢	٣٤٨	٣٤٦	٣٤٤	٣٣٩	٣٣٧
١٠٢٩	١٠٢٧	١٠٢٦	٩٨٧		٣٦٨	٣٦١	٣٥٥	٣٥٣	٣٥٠
		١٠٣٤			٣٨٧	٣٨٤	٣٧٧	٣٧٣	٣٧٠
		اصحاب اخيار	٤٤١		٤٢١	٤١٧	٤١٥	٤٠١	٣٩٢
		اصحاب تضاف	٤٣		٤٦٨	٤٥٥	٤٣٨	٤٣٧	٤٢٤
		اصحاب جلد	٥٦٥		٤٨٢	٤٨١	٤٧٧	٤٧٥	٤٧١
		اصحاب حال	٦٩٠	٤٦٠	٥٠٤	٥٠٢	٤٩٩	٤٩٦	٤٩٠
		اصحاب حضور	٣١٧		٥٥٨	٥٤٩	٥٤٨	٥٣٠	٥٢٢
		اصحاب حلوى	٢٢٦		٥٨٢	٥٧٨	٥٦٩	٥٦٧	٥٦٣
		اصحاب ديوان	٣٠٨		٦٠٢	٥٩٩	٥٩٧	٥٩٦	٥٨٩
٥٣١	٥٣٠	اصحاب الشمال			٦٢٦	٦٢٢	٦١٨	٦١٠	٦٠٧
		اصحاب صحبت	١٣٣		٦٧٧	٦٧٣	٦٥٢	٦٤٥	٦٢٨
		اصحاب علم	٢٨		٧٠٠	٦٩٤	٦٨٨	٦٨٢	٦٨٠
		اصحاب عمل	١٠٥		٧٤٥	٧٢٥	٧١٥	٧٠٦	٧٠٤
		اصحاب كشف	٨٠		٧٦٩	٧٦١-٧٦٠	٧٥٧	٧٤٦	
		اصحاب نظر	٢٨٧		٧٨٩	٧٨٧	٧٨٥	٧٨٠	٧٧٢
		اصحاب الهدايه	٤٤٣		٨٠٣	٨٠١	٧٩٦	٧٩٢	٧٩٠
		اصحاب يقين	٥٤٣		٨٣٠	٨٢٩	٨٢٠	٨١٦	٨٠٨
٥٣١	٥٣٠	اصحاب اليمين			٨٤٣	٨٤١	٨٤٠	٨٣٦-٨٣٤	
		اصطبل	٩٣		٨٦٥	٨٥٨-٨٥٦	٨٥١	٨٤٥	

اصطلاح ۷۰۶	أفلاج ۶۸۵
اصفاد ۶۰۷	إفلاس ۳۴۱
اصول ۸۴ ۲۹۵ ۵۵۹	أفلاكيان ۶۷
اصولين ۱۶۶	افندی ۷۲۱ ۱۰۱۷
اصفياء ۶۶۱ ۹۹۲ ۹۹۶ ۹۹۹	افندی بوله ۹۹۵
اطباء ۱۲۴ ۳۲۹ ۴۲۶ ۵۳۲ ،	اقبال ۱۶۸
ر. کت به طبيب ۷۱۷ ۷۳۶	اقطاب ۹۲ ۱۰۲ ۱۷۸ ۳۳۳
۸۷۴ ۹۱۷	۶۱۵ ۶۹۵ ۷۷۷ ۸۲۶ ۸۲۸
اطلس ۴۰۷	۸۸۴ ۹۱۲
اعاظم ۱۴۳	اقلیم ، اقالیم ۱۱۸ ۲۶۷ ۲۸۷
اعتراض مقلدانه ۹۰۹	۳۳۲ ۱۰۱۰
اعتكاف ۱۱۹	اکابر ۵۹ ۶۸ ۸۱ ۱۱۸ - ۱۲۰
اعراض ۱۶۷	۱۲۲ ۱۲۷ ۱۳۳ ۱۴۷ ۱۵۶
اعزّه ۱۸۳	۱۶۴ ۱۷۹ ۱۸۳ ۲۰۹ ۲۱۵
اعشار ۱۹	۲۲۱ ۲۲۶ ۲۳۶ ۲۵۹ ۲۶۰
اعيان ۱۵۱ ۱۶۹ ۱۷۲ ۲۱۵	۲۸۴ ۲۸۷ ۳۰۵ ۳۱۵ ۳۱۸
۲۳۶ ۲۵۹ ۳۱۸ ۳۵۸ ۶۱۲	۳۱۹ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۷ ۳۳۴
۶۴۸ ۶۹۹ ۷۰۷ ۸۶۶ ۸۹۴	۳۳۸ ۳۳۹ ۳۵۴ ۳۵۸ ۳۹۰
۹۳۴ ۹۷۷	۴۰۳ ۴۱۷ ۴۲۳ ۴۳۲ ۴۵۱
أغلال ۶۰۷ ۷۶۶	۴۶۸ ۴۷۳ ۴۹۰ ۴۹۲ ۵۰۰
أغاني ۱۰۱۰	۵۲۸ ۵۴۳ ۵۵۹ ۵۶۵ ۵۷۸
أفاضل ۱۰۷ ۱۴۳ ۵۴۸	۵۸۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۷ ۶۰۱
إفتقار ۶۶۳	۶۱۲ ۶۱۳ ۶۲۰ ۶۵۲ ۶۷۶
أفراد ۱۳۳ ۶۱۵ ۸۸۴	۶۹۴ ۶۹۷ ۷۰۹ ۷۱۶ ۷۳۸

١٣٥	٧٧٩	٧٦٩	٧٦١	٧٥٧	٧٤٦
امام ٦١ ٣٢٥ ٣٨٤ ٤٤٢ ٥٤٨	٨٦٠	٨٣٨	٨٢٨	٨١١	٧٩٥
٧٨٤ ٦٢٥ ٥٩٢ ٥٨٧ ٥٧٠	٩٣٤	٩٠٢	٨٩٤	٨٦٤	٨٦١
امام اقطاب ٩١٢	١٠١١	٩٧٧	٩٥١	٩٤٥	٩٣٥
امامان ٢٢٠ ١٠٣٤	اكابر الجمهور ٢٨١				
امامت ٩١ ٣٨٦ ٥٤٨ ٦١١	اكابر زاذگان ٧٤ ٩١٣				
٩٢٣	اكابر معنی و صورت ٦١٠				
امام تربيه ٤٤٣ ٧٧٧	اكامل انبيا ٢٤٧				
امامی ٩١	اكادشه ٧٥١				
أمان ٥٤١ ٦٠٦ ٧١٠ ٧٥٠	اكسير ٢٠٧ ٢٧٥ ٣٥٨				
٩٥٤ ٩٢٧ ٨٨٢ ٧٧٨	اكسير اعظم ١٩٣				
امانت ٨٠٥	اكسير لدقی ٢٠٧				
امتحان ، امتحانات ٥٤٦ ٦٢١	أكملان ١٨٠				
امّت مرحوم ٢٤٩ ٤٠٧	إلحاد ٦٠٧				
أمثال ٨٦٨	ألست ٣٠١				
أمثله ١٧٩	اللّهی ٤٣٨				
أمرأ ٤٩ ٥٠ ٥٣ ٦٣ ١٠٨	اللّهیان ٢٥٠				
١٣٣-١٣٥ ١٧١ ١٨٣ ٢١٥	الماس ٥١٨ ٨٢٠				
٢٢٦ ٢٣٦ ٢٣٩ ٢٥٤-٢٥١	الواح ٨٨ ٨٥٤				
٢٩٨ ٣٠٥ ٣١٠ ٣١٨ ٣٢٧	إلهام ٨٨ ١٢٨ ١٣٢ ١٨١ ٢١٩				
٣٢٧ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٧٢ ٣٨١	٢٩٥ ٦٧١ ٦٨٣ ٧٠٩ ٨٥٣				
٣٨٧ ٣٩٩ ٤٠٣-٤٠٤ ٤١٠	الّهیات ١٦٦ ٦٢٦				
٤٨٥ ٤٨٩ ٤٩٩ ٥٤٢ ٥٤٨	امارت ١٨٢ ٣٤٢ ٦٩٠ ٧٧٥				
٥٩٥ ٦٣٤ ٦٤٧ ٦٩٩ ٧٠٧	٩٤٨				

امیر محفل ۱۰۵ ۱۵۱ ۵۹۴	۷۵۱ ۷۴۸ ۷۲۷ ۷۱۶ ۷۰۸
امیری ۱۹۹	۸۵۷ ۸۵۲ ۸۴۹ ۷۵۷ ۷۵۵
امیر المؤمنین ۷۵ ۱۵۷ ۳۵۰ ۴۰۵	۹۰۸ ۹۰۲ ۸۹۰ ۸۸۷ ۸۷۰
۴۹۷ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۴۹ ۹۹۸	۹۷۸ ۹۷۷ ۹۵۲ ۹۴۸ ۹۴۰
امین ، امینان ۵۴۲ ۶۲۸ ۷۳۷	۹۸۸ ۱۰۱۱ ، ر. ک به امیر
۸۰۵ ۹۳۷ ، ر. ک به امناء	امر معروف ۱۲ ۶۱۰
امینان علیین ۵۴۲	املاک ۲۷۷ ۷۳۸ ۷۳۹
انابت ۲۰ ۳۳۱	امّ مِلْدَم ۲۷۲
انبار ۵۱۵ ۶۰۵	اُمناء ۶۴۲ ۸۰۶ ، ر. ک به امین
انبان ۵۴۱	اموال ۶۲ ۱۵۷ ۲۰۵ ۳۲۳
انبساط ۹۹	۷۵۱ ۳۴۶
انبیاء ۵۳ ۶۶ ۸۴ ۸۷ ۱۳۷	امّی ۷۰۵
۱۴۱ ۱۵۳ ۱۶۱ ۱۷۸ ۱۸۴	امیر ۵۱ ۷۵ ۱۰۵ ۱۲۲ ۱۳۲
۱۸۵ ۱۹۶ ۲۰۹ ۲۲۴ ۲۳۵	۱۵۴ ۱۶۵ ۱۷۳ ۱۹۹ ۲۲۱
۲۳۶ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۸ ۲۵۱	۲۲۸ ۲۳۹ ۲۵۴ ۲۵۶ ۲۹۸
۲۷۱ ۲۸۰ ۲۹۵ ۳۰۲ ۳۰۷	۳۰۱ ۳۰۳ ۳۱۰ ۳۲۲ ۳۳۱
۳۱۵ ۳۷۹ ۴۰۹ ۴۲۰ ۴۲۲	۳۴۴ ۳۸۷ ۴۶۷ ۴۸۶ ۵۱۴
۴۴۳ ۴۸۰ ۴۹۴ ۵۱۴ ۵۴۶	۶۸۹ ۶۹۰ ۷۸۲ ، ر. ک به
۵۷۸ ۵۹۲ ۵۹۵ ۶۳۷ ۶۳۹	امرا
۶۴۸ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۸۸ ۷۱۶	امیرزاده ۴۰۳ ۹۳۹ ۹۴۳ ۹۴۴
۷۳۱ ۷۷۰ ۷۸۸ ۷۹۸ ۸۰۳	امیرزادگان ۸۴۴ ۹۶۲
۸۱۸ ۸۲۴ ۸۵۴ ۸۶۵ ۸۶۸	امیرآب ۱۲۲ ۷۵۰
۸۷۱ ۸۸۳ ۹۵۹ ۹۶۱ ۹۷۰	امیر شکار ۸۴۴
۱۰۲۵	امیر کبیر ۷۵۴

۷۹۸ ۷۸۵ ۷۸۲ ۷۷۰ ۷۶۴	انجیر ۴۸۵
۸۲۱ ۸۱۸ ۸۱۰ ۸۰۸ ۸۰۳	انسلاخ ۶۵۰ ۸۹۸
۸۶۵ ۸۵۴-۸۵۳ ۸۴۲ ۸۲۴	انصار ۳۰۴ ۷۷۵ ۷۹۳
۹۰۴ ۸۸۳ ۸۷۳ ۸۷۱ ۸۶۸	انقباض ۵۸۰
۹۵۹ ۹۵۱ ۹۴۵ ۹۳۲ ۹۰۷	انقلاب ۱۹۴
۹۷۹ ۹۷۰ ۹۶۶ ۹۶۲ ۹۶۱	انکسار ۱۵۲
۹۹۲ - ۹۹۰ ۹۸۵ ۹۸۳	انگشتی ۴۱۷ ۷۲۷ ۱۰۲۷
۱۰۳۷ ۱۰۳۶ ۱۰۳۳ ۱۰۲۴	انگین ۴۹۶
۱۰۴۶ ۱۰۴۵ ۱۰۴۳ ۱۰۴۲	اولیاء ۵۱ ۵۳ ۶۶ ۸۴ ۸۷ ۹۸
۱۰۵۳ ۱۰۵۲	۱۲۱ ۱۳۶ ۱۳۸ ۱۴۱ ۱۴۶
اولیای کتل ۳۵۲ ۶۲۷	۱۵۳ ۱۵۹ ۱۶۱ ۱۷۸ ۱۸۴-
اولامر ۱۹۶ ۳۵۱ ۵۲۴ ۶۱۰	۱۸۶ ۱۹۲ ۱۹۶ ۲۱۲ ۲۱۵
أوتاد ۴ ۱۵ ۳۳۳ ۶۱۵ ۸۲۵	۲۲۱ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۳۵ ۲۳۶
۸۸۷ ۸۸۴	۲۳۹ ۲۴۳-۲۴۵ ۲۴۸ ۲۵۱
أوتار مزمار ۱۰۱۰	۲۷۲ ۹۷۹ ۳۰۷ ۳۱۳ ۳۱۵
اوج (ثغر) ۴۸۵ ۹۲۱ ۹۷۸	۳۲۶ ۳۳۰ ۳۳۴ ۳۴۷ ۳۴۹
اوراد ۱۱۳ ۲۵۰ ۲۶۳ ۲۸۶	۳۵۲ ۳۵۷-۳۵۸ ۳۶۲ ۳۸۰
۵۲۳-	۳۸۴ ۳۸۶ ۴۰۹ ۴۱۶ ۴۲۰
اوراق زر ۸۱۰	۴۲۲ ۴۳۴ ۴۳۶ ۴۴۳ ۴۴۶
اوقاف ۴۳۹ ۷۳۹ ۷۷۷	۴۴۹ ۵۱۱ ۵۱۴ ۵۲۵ ۵۴۴
اوقاف تربہ ۷۴۷	۵۴۶ ۵۵۸ ۵۶۰ ۵۷۸ ۵۹۷
اولو آلابصار ۲۰۳ ۴۵۵	۶۰۵ ۶۰۷ ۶۳۶ ۶۴۸ ۶۵۶
اولو آلامر ۲۵۲ ۲۵۳	۶۶۱ ۶۷۸ ۶۸۳ ۶۸۸ ۶۹۰
اہل آداب ۳۸۷	۶۹۲ ۷۰۴ ۷۱۴ ۷۱۶ ۷۳۱

اهل دنيا ۱۳۰ ۱۶۰ ۱۷۵ ۱۹۱	اهل آخرت ۳۱۷
۲۵۸ ۳۱۷ ۳۴۶	اهل اعتكاف ۱۱۹
اهل دوزخ ۳۷ ۶۶۲	اهل اقتداء ۴۱۹
اهل رياضت ۶۵۸ ۶۸۹	اهل انكار ۵۵۹
اهل زهد ۶۵۸	اهل ايقان ۷۸۷
اهل زيارت ۳۸۴	اهل ايمان ۶۸
اهل سبيل ۶۴۴	اهل بازار ۳۱۲
اهل سعادات ۳۲۷	اهل بدع ۴۲۱
اهل سماع ۱۵۴	اهل بصيرت ۳۴۸
اهل سنت و جماعات ۷۹۷	اهل بهشت ۳۷
اهل شرع ۶۷۷	اهل تصوّف ۱۰۶۰
اهل شيعه ۸۵۸	اهل تلبیه ۳۸۱
اهل صفا ۸۷۵	اهل جدال ۷۶۳
اهل طرب ۸۹ ۲۰۷	اهل جنان ۵۵۸
اهل طريقت ۱۱۹	اهل الجنة ۳۹۶ ۱۰۵۱
اهل ظاهر ۱۰۳۰	اهل حاجات ۳۵۵
اهل عادات ۳۲۷	اهل حال ۷۲ ۱۷۴ ۶۵۸
اهل عزّا ۸۸	اهل حجود ۸۷۶
اهل عنایت ۲۷۸	اهل حضور ۴
اهل فتور ۴۱۹ ۶۱۵	اهل حق ۳۱۷
اهل فقه ۴۰۱ ۱۰۵۷	اهل حقایق ۸۳
اهل قال ۷۲۳	اهل حقيقت ۲۷۶
اهل کسل ۲۵۵	اهل دعوی ۵۷۹
اهل کشف ۲۶۹	اهل دل ۷۲۹

اهل مستور ۶۱۵	بازار قصّابان ۵۰۴
اهل معرفت ۳۵۸	بازداران ۸۴۴
اهل معقول ۲۰۹	بازرگان ، بازرگانان ۱۳۷ ۱۳۸
اهل معلوم ۴۱۴	۳۱۴ ۴۸۵
اهل معنی ۲۴۲	باطن ۳۰ ۵۸ ۶۶ ۸۳ ۹۸ ۱۱۲
اهل مقامات ۱۷۶	۱۴۶ ۱۶۲ ۱۸۲ ۱۸۸ ۲۱۰
اهل مکاشفات ۸۳	۲۱۲ ۳۲۷ ۳۹۵ ۴۲۲ ۵۵۵
اهل نسبت ۷۵	۶۵۱ ۶۷۸ ۷۴۱ ۷۴۳ ۷۵۳
اهل تفاق ۶۶۲	۸۵۴ ۹۰۹
اهل ورع ۳۸۴	باطن بین ۱۵۵
اهل وسواس ۸۷۸	باغ ۶۰۲ ۶۲۷ ۶۴۱ ۷۴۵ ۷۴۸
اهل الوصال ۸۲۵	۷۶۹ ۷۷۸ ۷۹۹ ۸۳۵ ۸۴۲
اهل یقین ۸۷۱	۱۰۲۲ ۱۰۴۹
ایابت ۲۰	باغات ۸۷۰
ایام اربعین زمستان ۷۲۵	باغبان ۱۶۴ ۳۷۴ ۴۸۵ ۷۴۸
ایام مستغلات ۵۴۴	۷۷۳
ایوان ۳۲ ۲۶۲	باغبانی ۷۷۳
بابا ۸۱۸ ۱۰۱۷	باغچه ۵۶۹ ۸۴۹ ۸۶۶
بابو سکه ۵۹۶	بالائی ۲۹۸
باخت ۴۷۱	بالین ۹۵۴
بارقات وصال ۳۴۴	بانو ۲۰۱ ۴۲۴
بارو ۲۶۰	بخار معانی ۴۵۶
بازار ۱۶۰ ۴۵۹ ۶۱۷ ۶۳۲	بحث (مباحثه) ۱۲۱ ۶۴۸ ۹۱۴
بازار عطّاران ۱۵۶ ۱۰۷۹	بحر العرفان ۷۸۷
	بحر قلبرت ۲۳۱

برهان ۳۲۶ ۸۲۵ ۸۶۹ ، ر. ک	بحر لا ۷۰
به براهین	بخاری ۹۶۸ ۴۷۶ ۱۹۸
بزّاز ۱۵۱	بخور، بخورات، ۲۵۰
بزّازان ۹۲۷	بدعت ۵۷۸ ۲۹۶ ۲۷۶ ۲۳۳
بزر ۳۲۳	۶۴۵ ۷۹۳ ۸۲۳ ۸۲۴
بزرگان ۲۵۶ ۱۸۱ ۱۱۹	البدعته الحسنه ۵۷۹
بزرگان دین ۲۸۶ ۲۲۰	بدلای روم ۸۵۵
بزرگ زاذگان ۸۵۶ ۱۸۰	بدور ۱۷۱ ۱۴۵
بساط ۵۹۴	بدن ۲۶۰
بستان ۱۰۲۲	بر ۴۳
بسط ۳۲۹ ۲۸۵ ۲۳۶ ۲۳۵	برات ۹۵۰ ۶۶۲ ۲۴۹
۸۳۲ ۴۴۷	برائی ۲۵۰ ۲۴۸
بسطت ۳۲۹	براقع ۹۰۰
بسیط ۹۵۶	براهین ۸۴۸ ۷۹۸ ۱۶۷ ۱۲
بشارت ۷۳۱ ۵۹۳ ۱۴۸	براهین عقلی ۷۰۷
بغراق ۶۱	براهین معقول ۱۲۴
بقاء ۷۹۹ ۳۹۷ ۱۷۳ ۱۱۰ ۳۹	برایا ۲۱۸
۱۰۷۹ ۸۶۰ ۸۱۷	برج ۲۶۰
بقال ۴۲۸ ۴۲۷ ۱۵۱	برد ۷۷۵
بلی ۵۳۰	برد هندی ۶۸۰
بندگی ۴۴۵	برد یمنی ۷۷۵ ۶۸۷ ۳۶۵
بواب ۶۳۴ ۳۹۸ ۹۶ ۷۸ ۷۷	برره ۷۷۷
۱۰۱۰	برره جن ۷۳
بواش ۵۵۸	برنج ۳۲۹
بوته ۱۰۷۸ ۵۴۰	بروج سموات ۷۴

بوستان	۷۴۶	۷۷۴	۸۸۸	۹۰۲	پاسبانی	۴۴۳
۹۰۳					پاشا	۸۹۸ ۹۳۲ ۹۳۸ ۹۳۹
بوغچه	۳۷۷				۹۴۹ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۹۷	
بو الفضول	۱۱۶	۱۶۶	۴۵۰		پاشنه* در	۳۲۳
۶۸۳					پاکت باز	۴۳۹
بهشتیان	۱۲۸				پاکان	۷۶۴
بی طمعی	۶۵۵				پاکوبندگان	۳۹۴
بیع	۲۵۰				پالان	۲۶۳
بیع	۱۰۳۶				پای چوبین	۶۴۸
بیمارستان	۹۶۳				پایماچان	۲۱۰ ۳۲۸ ۶۹۶ ۷۱۷
بیماری ناسور	۲۰۸				پایندان	۳۶۹
بینات	۱۶۶	۱۷۷			پرده	۷۲۷
بینایان	۶۱۶				پرده دار	۶۷۶
بینشمند ، بینشمندان	۸۴	۳۲۷			پرده* غیرت	۹۰۰
بینندگان	۷۵۳				پرهیزکاری	۶۵۵
بیننه	۱۶۶				پسندکاری	۶۵۳
پاپاسان	۱۳۹				پشم عسلی	۸۸
پاتيله	۲۶۴				پشمینه	۴۷۴
پاچه	۸۶				پلاس	۴۰۷
پادشاه زاده	۸۹				پنبه فروشان	۸۶ ۲۹۶ ۶۱۸
پارسا	۲۸۷	۲۹۶			پنهانیاں	۲۹۱
پارسی	۵۵۶				پوستین بر طاسی	۷۱۷ ۷۱۸
پاسبان	۹۴۸				پوستین دوزان	۳۵
پاسبانخانه	۸۸۷				پوستین سمور	۴۰۴
					پوستین گرگین	۲۳۴ ۸۵۷

تابعین ۸۸۴	پوستین و شق ۴۸۹
تابوت ۵۹۳	پول ۲۴۵ ۳۱۴ ۶۲۹ ۶۳۶
تاج ۸۵۷ ۹۴۶	پهلوانان ۲۸۶ ۵۵۵ ۵۷۲ ۵۸۶
تاجر، تاجران ۸۶ ۱۳۶ ۱۳۷	پیاله ۶۱۷
تاراج ۶۷۷	پیر ۱۱۲ - ۱۱۴ ۱۳۹ ۲۹۴
تارک ۵۴۷	۳۰۴ ۳۴۹ ۳۶۲ ۳۷۲ ۵۹۰
تازیانه ۷۱۶ ۹۲۶ ۹۸۷	۶۹۷
تازی بچگان ۹۳	پیران ۱۱۹ ۱۳۱ ۴۷۳ ۶۱۵
تب ۴۳۸ ۹۴۲ ۱۰۳۵	۶۳۲ ۶۳۸ ۸۵۸ ۸۸۳ ۸۸۸
تب محرقه ۳۲۹ ۶۸۶ ۹۵۳	پیران خراسان ۱۱۹
تبدیل تبذیر ۴۹۸	پیران معنی ۱۱۳
تبذیر ۴۹۸	پیراهن ۲۴۹ ۳۲۸ ۴۸۹ ۴۹۰
تبر ۷۷۴	۵۸۱ ۶۰۲ ۷۲۰ ۷۲۷
تبرزن ۷۷۴	پیر خام ۲۷۹
تبسی ۷۲۷	پیر معنوی ۱۱۳
تقی ابریشمین ۶۴۲	پیش رو ۹۵۶
تجّار ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۷۰ ۸۵۸	پیش کش ۶۱۲ ۸۴۵ ۹۱۵
تجارت ۹۱ ۹۵ ۱۳۱ ۱۶۹ ۱۹۲	۹۴۷ ۹۲۵
۲۴۵	پیشینیان ۵۱۵ ۶۶۶
تجسّد ۲۲۳ ۸۶۸	پیلون ۵۵۲ ۱۰۴۷
تجمل ۴۲۷	پچانه ۷۷۸
تجلی ۶۳ ۷۶ ۲۲۸ ۲۵۱ ۲۹۸	پیه قنafd ۷۱۶
۱۰۱۵ ۷۴۶ ۷۰۶ ۶۵۸ ۳۴۴	تأویب ۲۱۱
۱۰۳۸	تابخانه ۲۴۲ ۳۳۴ ۵۵۶ ۷۵۴
	۹۵۳

تجلیات	۶۱	۸۵	۱۴۲	۳۴۴	ترکان	۴۹	۵۰
۵۶۰					ترک دنیا	۶۲۷	
تجوّع	۸۹				ترک ما سوى الله	۶۲۷	
تجوید	۴۹۶				تروحن	۲۲۳	۵۸۷
تحفها	۱۰۲۰				تره فروش	۱۶۱	
تحقیق	۲۸۰	۶۱۸			تریاق	۱۲۴	۱۴۰ ۳۳۷ ۹۲۶
تحوّل	۱۷۷				تریاق فاروقی	۱۲۴	۳۳۷
تخت	۷۷۲				ترید : ر. ک به ثرید		
تختگاه	۸	۱۰	۲۳		تزویر	۷۱۳	
تخته شطرنج	۸۷۵				تسبیح	۱۱۴	۱۲۱ ۱۹۹ ۲۱۰
تحقیفه	۶۹۹					۲۱۱	۳۱۶ ۳۷۹
تذکیر	۱۴	۳۶	۴۴	۸۴ ۸۸ ۱۰۵	تسلّس	۸۷۵	۹۸۶
	۱۶۴	۱۷۱	۱۷۲	۴۲۳ ۶۲۰	تسلیم	۶۸۵	۱۰۹۲
	۷۰۵	۷۰۹	۸۰۸	۸۱۲ ۹۲۸	تسویس	۳۱۶	
تذکره	۴				تسویلات شیطانى	۱۹۵	
تربه دار	۳۶۳	۳۶۴	۴۷۳		تشریف	۲۳۴	۴۲۵ ۴۳۱ ۴۵۹
تربه دار سلاطین	۴۷۳				۵۴۲		
ترجمان	۷۴۳				تشریفات	۴۶	۱۴۲ ۴۵۹ ۴۸۶
ترتیل	۴۹۶					۵۶۵	۵۹۵ ۷۵۴ ۷۹۲ ۸۱۴
ترجیع	۸۰۰					۸۴۵	۸۴۸
ترخان	۱۷۵				تشویش	۳۱۶	
ترسا	۳۵۶	۴۷۷			نصوف	۴۳	۲۲۴ ۲۷۶ ۵۴۸
ترفض	۸۵۸					۸۲۴	۹۵۸ ۹۶۲
ترقیع	۹۱۰						

تلقین خوانان ۱۷۳	تضمین ۲۲۱
تلقین ذکر ۵۱۷ ۹۹۸ ۹۹۹	تذیت ۶۶۷ ۸۱۹ ۸۶۱ ۸۷۰
تلون ۶۶۸	تعطیل ۲۰۹ ۶۰۴
تمام ۵۳۱	تعییر ۴۵۹
تمثل ۸۳ ۳۵۵ ۴۶۳ ۸۶۸	تغار ۶۹ ۶۷۱
۸۹۸	تفسیر ۱۶۶ ۶۴۸
تمکن ۵۴۸	تفرقه ۶۷۵
تمکین ۹۱۲	تقدیر ۱۴۹
تناسخ ۸۳۴	تقلید ۳۱۶
تن جامه ۷۲۵	تقوم ۱۰۰۹
تنگ چشمان ۱۹	تقوی ۱۰ ۲۹ ۳۷ ۴۳ ۲۵۴
تنگ زین ۹۵۰	۲۵۵ ۲۸۱ ۵۵۹ ۷۴۷ ۷۵۲
تنگ شکر ۷۳۵	۷۵۳ ۸۰۵ ۹۵۲ ۹۹۱
تنمّس ۸۷۵ ۹۸۶	تقوی صدیقانه ۲۹
تنور ۱۹۸ ۲۱۶ ۲۴۰ ۲۷۷	تقوی مخفی ۶۷۸
۲۹۷ ۵۲۰ ۵۵۷ ۹۰۰ ۱۰۲۶	تقی ۲۳۸
۱۰۴۷	تکالیف شرعی ۱۹۶ ۶۱۰
تواجد ۸۹ ۲۳۲ ۵۶۰ ۶۰۰	تکبیر ۱۶۸ ۲۵۹ ۵۹۶ ۹۵۲
۶۰۲ ۶۸۵ ۷۰۹ ۷۴۳ ۸۵۱	تکفیر ۴۵۹
تواضع ۱۵۲ ۶۵۶	تکفور ۱۳۷ ۷۰۷
توانگران ۶۵۶	تکلفات ۳۳۳
توانگر بردبار ۶۵۵ ۶۵۷	تنگاه عارفی ۹۳۳
توبه ۱۲۱ ۲۷۸ ۲۸۶ ۳۲۶	تلبیس ۸۷۵ ۹۰۹
۳۴۱ ۳۸۴ ۴۰۶ ۵۲۸ ۵۵۳	تلقین ۶۰۷
۶۲۶ ۶۶۷ ۶۷۱	

جاذو ۲۶۲	توبه، نصوص ۵۶۸ ۹۲۷
جاذوان ۶۵۶	توتیا ۲۴۸
جاذوئی ۷۹۱	توحید ۵۴۱ ۶۴۵ ۱۰۲۷
جاروب ۹۳۶	توره ۸۴۶
جاسوس القلوب ۱۷۱	توقع ۶۲۷ ۷۲۸ ۷۵۶ ۹۱۰
جاسوسی ۱۰۲۱	توکل ۴۶۴ ۵۷۰ ۵۷۱
جام ۸۷۳ ۹۶۵	تهجد، تهجدات ۴۱ ۱۹۸ ۲۶۲
جام بقا ۱۷۳	۲۸۸ ۳۵۰ ۴۰۶ ۶۶۴ ۷۸۰
جامگی ۴۱۵ ۶۹۲	۷۸۴ ۸۲۵
جامه ۱۵۹ ۱۷۵ ۳۷۷ ۷۳۱	تهلیل ۱۱۴ ۳۱۶
جامه، حریر مصری ۷۸۹	تهنیت ۸۱۹ ۸۶۱ ۸۷۰
جامه خواب ۵۶۳	تیغفار ۸۴۶
جامدار ۸۶۱	تیر ۴۷۳ ۸۳۹ ۸۷۶ ۹۳۳ ۹۳۴
جامه، شانی ۷۸۹	۹۶۲
جامه شوئی ۷۵۶	تیر خذنگک ۹۳۴
جامهکن حمام ۲۲۳ ۲۴۴	تیز بازار ۲۴۵ ۳۷۶
جامه، مصری ۴۷۴ ۹۱۵	تیغ ۴۴۲ ۸۴۲
جامهای اسکندران ۴۷۴	تیغ پولادی ۶۹۴ ۸۶۷
جامه، هندباری ۸۸ ۷۷۵	تیغ هندی ۱۰۲۷
جانبازی ۱۲ ۰۲۳۳	ثروت ۷۳۹
جاندار ۱۰۲	ثرید ۸۶ ۴۰۵ ۶۳۰ ۶۸۹ ۶۹۳
جبارہ ۱۱ ۷۵۵ ۸۹۵	ثقات ۴ ۶۶۵ ۲۵۰ ۲۹۲ ۹۸۵
جبروت ۴۵۷	ثقلین ۲۵۰
جبّه ۳۹۸	الثوم ۴۱ ۱۰۶۲

جدل ۳۴ ۵۶۵ ۷۶۳	جمعیت ۶۷۵
جدّام ۴۰۷	جنود ۶۱۱
جذبه ۵۵۴	جنود رنود ۸۳۹
جریده، لا ۶۲۶	جندیان ۷۸
جزر ۸۲۱	جنسیت ۷۱۱ ۷۱۲
جزیه ۲۴۲ ۷۵۱	جو ۵۷۰
جُل ۸۶۸	جوالق ۱۰۳۰
جلاب ۱۸۰ ۱۸۱ ۲۳۹ ۲۹۲	جوانان ۷۳۸ ۷۵۸
جلاب شراب حمّاص ۲۹۲	جوانمرد ۴۰۱
جلاب شکری ۱۸۱	جوشن ۱۰۲۳
جلاب معانی ۲۳۹	جوع ۲۰۴ ۳۲۹ ۳۲۸ ۳۸۸
جلایب ۳۸۴	۴۹۵ ۵۰۱ ۵۳۵ ۵۴۱
جلاد ، جلاّدان ۲۷۳ ۳۸۴	جولقی ۵۹۶
۴۶۴ ۵۱۱ ۶۲۶	جوینده، عقبی ۶۵۵
جلاّدیوان ۶۲۶	جوینده، علم ۶۵۵
جلیاب ۸۷۲	جوینده، مولی ۶۵۵
جلیاب غیبی ۶۱۶	جهات ۷۰۷
جلنگ پوشان ۷۱۶	جهاد ۵۴ ۱۹۷ ۴۷۶ ۵۰۶
جلوت ۸۳ ۳۵۳ ۷۹۴	۶۱۰ ۶۷۰
جماعت احمدیان ۹۱۵	جهاد اصغر ۵۰۶
جماعتخانه ۹۷ ۱۲۵ ۱۳۸ ۲۵۲	جهاد اکبر ۵۰۶
۲۵۵ ۹۲۲	جهاز ۶۰۹ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸
جماعت موی بریده ۸۶۸	۸۲۷
جمع ۶۵۷	

چادر ۸۷۲	چوقای سقرلاط ۴۰۴ ۴۸۹
چادر زنان ۴۶۸	۸۵۲
چار عنصر ۹۷۶	چوکت ۸۴۶
چارق ۱۴۴	چوگان ۹۶۶
چاش ۵۴۴	چوماق ۹۴۷ ۹۴۸
چاشت سلطانی ۵۴۹	چینی ۷۲۷
چاشنیگیر ۷۸۰	حاجیان ۱۶۸ ۱۸۰ ۲۶۳ ۲۶۵
چراغ ۲۴۹ ۲۵۰ ۳۲۳	۳۶۸ ۶۷۱ ر. کک به حجّاج
چراغ بزر ۴۳۷	حادث ۶۵۷
چراغ واجازت ۹۲۱	الحاسد ۶۵۷
چراغپایه ۹۲	حافظان ۶۹۳ ۳۰۷ ر. ک به حفظ
چرخه دولاب ۸۷۶	حاکم ۶۰ ۳۵۲
چشم بند ۹۰۰	حال ۶۱ ۶۷ ۷۲ ۲۳۲ ۲۷۸
چشمه تربّه ۳۳۳	۲۹۹ ۳۲۷ ۳۹۱ ۴۱۹ ۴۴۳
چشم زخم ۸۱۰	۴۴۰ ۶۱۴ ۶۲۶ ۶۹۰ ۷۰۵
چلّه ۸۳ ۳۰۸ ۶۷۷ ۶۸۸ ۶۹۲	۷۲۴
۷۹۳	حالات ۶۱ ۷۳ ۱۱۰ ۱۴۸
چنگ ۳۷۵ ۶۷۳	۱۷۸ ۲۱۵ ۶۱۵ ۷۰۵ ۷۰۶
چهارسوی ۶۰۶	۷۴۳ ۷۵۸ ۸۵۳ ۸۷۸
چهارسوی بازار ۹۱۸	حالت ۱۴۶ ۳۵۶ ۶۸۸
چهل روزه ۸۲	حبّات ۱۲۲
چهله ۴۷۵	حبس ۵۷۹
چوقا ۷۷۵ ۹۴۷	حب الوطن ۱۰۵۴
چوقای سرخ سقرلاط ۴۸۹	حب الهرة ۱۰۵۴

الحزم ۵۰ ۱۰۶۳	حبر ۷۶۴
حساب ممالك ۴۸۵	حج ۱۹۷ ۶۱۰
حسانات ۵۴	حجاب ۶۵۴ ۸۷۳
حسن الخط ۵۴۱	حجّاب ۷۸ ۹۶ ۶۳۴
حسبی ۳۰۲	حجّاج ۲۶۵
حشم ۹۶ ۱۵۴ ۷۹۷	حجج نقلی ۷۰۷
حشیش ۶۳۲ ۶۳۳	حجره ، حجرات ۲۲۰ ۲۲۷
حصن ۶۷۲	۲۵۴ ۳۰۹ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۴۸
حصیر ۵۲۹	۳۴۹ ۳۶۲ ۳۷۵ ۴۳۴ ۴۳۵
حطام دنیا ۹۷۵	۴۷۵ ۴۸۹ ۵۶۷ ۵۶۸ ۶۲۰
حفاظ ۱۷۱ ۲۱۸ ۲۳۳ ۵۲۴	۶۴۴ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۹ ۶۹۱
۵۹۳ ۷۷۷ ۸۱۲ ۸۵۶ ۹۵۲	۷۰۰ ۷۳۳ ۱۰۴۱
حفظه ۴۵۷	حدّ ، حدود ۵۳۹ ۶۱۰
حقایق ۲ ۱۲۳ ۱۳۴ ۱۴۳ ۲۰۷	حدیث ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۶۵ ۳۴۹
۲۱۶ ۲۲۱ ۲۳۹ ۳۳۴ ۳۴۸	۳۵۱ ۳۹۳ ۳۹۶ ۴۱۲ ۴۴۱
۳۵۱ ۳۶۵ ۳۶۹ ۴۰۳ ۴۰۹	۴۵۸ ۵۲۴ ۵۲۶ ۵۳۸ ۵۶۳
۴۶۴ ۵۳۵ ۵۴۹ ۵۷۹ ۵۹۲	۶۴۸ ۶۶۲ ۷۲۴ ۸۰۲ ۸۰۴
۶۰۴ ۶۷۰ ۷۳۴ ۷۴۳ ۷۴۴	۸۳۴ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹
۷۶۸ ۷۶۹ ۷۸۳ ۷۹۴ ۸۰۴	حدیث (ضد قدیم) ۶۶۳
۸۱۲ ۸۱۸ ۸۹۹ ۱۰۲۶	حرامی ، حرامیان ۲۱۳ ۹۳۲
حقایق غیبی ۳۴۸	حرامی گری ۹۳۴
حق، التّدوی ۱۸	حرف جرّ ۱۳۶ ۴۴۸
حقّ الیقین ۳۸۶ ۳۹۲ ۴۸۷	حرم معنی ۷۷۲
حقّه ۷۰۷ ۷۰۸	حریر ۵۲۹ ۵۹۱ ۹۷۲

حلقهٔ یاران ۷۶۳	حلقهٔ زرین ۷۰۷ ۷۵۸
حُلل ۲۰۸ ۴۳۵ ۷۶۸	حکام ۸ ۱۷۹
حلم ۶۵۵	حکیم ۶۶ ۱۶۵ ، ر. ک به حکمت
حلو ۱۶۳ ۱۶۹ ۴۳۱ ۵۸۰	حکماء ۱۲ ۳۰ ۱۲۲ ۱۲۴ ۱۲۵
۷۲۷ ۷۵۲ ۸۵۳ ۹۹۰	۲۰۹ ۲۴۷ ۴۷۲ ۵۰۰ ۵۲۰
حلوای خانگی ۲۶۴	۵۳۲ ۶۴۷ ۷۹۸ ۸۱۲
حلوای شکرری ۱۶۹ ۹۱۲	حکمت ۱۲۲ ۱۳۱ ۱۵۶ ۱۶۶
حله ۹۶۱ ، ر. ک به حلال	۳۸۷ ۴۰۰ ۴۲۳ ۴۴۸ ۵۳۶
حایل ۶۰۲	۵۴۱ ۵۵۸ ۶۱۹ ۶۴۸ ۶۵۵
حمام ۳۷۶ ۷۱۸ ۷۴۲ ۹۳۵	۱۰۳۰ ۱۰۳۵
۹۳۹	حکمت اشیاء ۴۹۳
حمای ۲۲۹	حکمت الهی ۶۳ ۵۱۰
حمتی ۴۳۸	حکمت دیدار ۶۵۵
حواج ۶۸۱ ۷۸۱	حکمت کردار ۶۵۵
حوران بهشتی ۷۲۸	حکمت گفتار ۶۵۵
حورالعین ۸۲۹	حکمیات ۶۲۶
حوریان ۹۶۴	حکیم ۱۱۹ ۱۲۳ ۱۲۴ ۳۳۷
حوض ۳۳۹ ۹۰۶	۳۴۷ ۶۵۵
حوض حانقاه ۶۵۰	حکیم هندسه ۸۵۴
حیاکت ۴۹۳	حلاج ۱۵۱
حیز ۱۸۸ ۱۸۹	حلاوت محبت ۱۷۵
خاتم ۴۷۸	حلقه ۵۸۳ ۷۰۹ ۹۴۲
خاتون ۴۰۶ ۴۲۰ ۴۲۵ ۴۳۳	حلقهٔ زرین ۵۶۲
۴۹۰ ۵۰۹ ۵۵۱ ۵۵۵ ۶۹۳	حلقهٔ صلور ۸۷۲
۸۴۳	

خادم	۲۲۴	خداپین	۹۵۸
خازن	۸۰۵	خداپینی	۴۴۰
خاص	۴۳ ۵۰ ۱۵۷ ۲۳۱ ۲۴۵	خداخوان	۲۷۵ ۹۵۸ ۹۵۹
	۳۸۶ ۴۳۷ ۶۹۷ ۷۸۲ ۷۸۷	خدادان	۲۷۵ ۹۵۸ ۹۵۹
	۸۰۳	خدا ساز	۲۷۵
خاصّ الخاصان	۵۳۴	خدا م	۴۲۷ ۷۷۷
خاصّان	۷۷ ۱۶۲ ۳۵۱ ۵۳۴	خداوند آب	۳۶۹ ۶۰۸
	۶۱۷ ۶۹۱ ۷۲۶ ۸۰۸ ۸۸۲	خداوندگار	۵۷ ۵۸
خاصّه	۲۱۸ ۷۷۷ ۹۵۰	خداوندگار زاذگان	۴۸۶
خاقان	۷۹۷	خدمت سقایه	۴۷۵
خالداری	۹۱۵	خدمتگار	۷۳۸ ۷۸۲
خامه	۷۷۷	خدم	۹۶ ۷۹۱
خان (حکمدار)	۶۱۲ ۷۹۷ ۸۴۴	خدم و حشم	۶۹۳
	۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۵۹	خدنک	۹۵۶
خان اعظم	۸۱۸	خرابات	۵۵۵ ۵۶۱ ۸۳۴ ۸۸۵
			۱۰۸۰
خان (کروانسرائی)	۲۰۳ ۲۰۴	خراج	۶۲ ۶۶۲ ۷۰۷ ۹۵۰
	۳۱۰ ۳۷۵ ۳۷۶ ۵۸۸ ۶۱۶	خربزه	۶۲۸ ۶۴۳
	۶۱۸ ۶۹۵ ۶۹۶ ۱۰۳۸	خربندگان	۵۱۴
خانقاه	۲۹ ۶۲ ۲۲۴ ۲۵۲ ۳۳۳	خرج	۱۸۵ ۷۳۰ ۸۴۵
	۳۳۴ ۳۹۳ ۴۰۰ ۴۷۵ ۵۵۸	خرسندی	۶۵۶ ۶۵۷
	۶۵۰ ۶۹۴ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۷	خرق عادات	۱۴۲ ۶۹۴ ۷۱۶
	۷۵۸ ۹۰۶ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۵۲		۸۶۸ ۸۷۲
خبناز	۵۵۲	خرقه	۱۳۹ ۱۸۸ ۲۱۵ ۳۹۹
خخته	۳۱۹		۴۰۱ ۴۷۵ ۶۴۱ ۷۷۶

۸۸۰ ۸۳۱ ۷۷۷ ۷۷۲ ۷۴۶	خرقه، عبا ۴۹۳
۹۳۵	خرمن ۵۲۰ ۵۴۴
خلافی ۱۶۶ ۶۲۶	خز ۴۰۷
۲۰۳ ۱۳۲ ۵۰ خلعت، خلع	خزینہ، خزاین ۲۰۴ ۲۳۷
۷۸۹ ۵۱۱ ۵۰۸ ۲۳۷ ۲۳۰	۴۵۳ ۵۵۷ ۷۳۴ ۷۳۷ ۹۳۷
۹۷۵ ۹۱۱ ۸۱۴	۱۰۷۲
۳۵۷ ۲۳۲ ۲۱۵ ۱۴۱ خلفاء	خزینہ، حتام ۲۹۳ ۳۴۴ ۴۴۲
۷۸۶ ۷۱۵ ۶۵۱ ۴۹۷ ۳۸۴	۴۵۳
۸۸۸ ۸۷۴ ۸۷۳ ۸۶۵ ۸۶۰	خزینہ دار ۳۷۵ ۷۰۷ ۷۲۷ ۷۸۹
۹۰۸ ۱۰۳۶، ر. ک به خلیفه	۸۰۵ ۹۳۷
خلق محمدی ۶۹۹	خسرو ۲۳۴
خلوات ۳۶۰ ۴۴۰ ۷۱۴	خسروانی ۱۸۱
خلوت ۸۲ ۸۳ ۹۱ ۱۱۸ ۱۴۸	خسف ۱۱۲ ۵۴۵
۳۲۸ ۳۰۸ ۳۰۶ ۲۱۶ ۱۶۴	خشخاش ۳۳۰
۳۷۳ ۳۵۳ ۳۴۷ ۳۳۴ ۳۲۹	خصی ۳۰۱
۴۸۲ ۴۸۱ ۴۷۵ ۴۶۲ ۳۷۵	خُطاب ۳۸۶ ۳۷۷ ۹۴۱
۶۲۰ ۵۷۰ ۵۵۶ ۵۵۱ ۵۰۶	خطاط ۷۲۶ ۷۲۸
۷۰۴ ۶۸۴ ۶۷۹ ۶۶۶ ۶۵۰	خطائی ۷۷۵
۸۵۰ ۸۲۱ ۷۹۴ ۷۹۳ ۷۰۹	خطبه ۸۱۲ ۹۲۳
۹۹۸ ۹۱۶ ۸۹۳ ۸۷۵	خطرت، خطرات ۶۰ ۳۳۴
۸۷۴ ۳۷۷ ۳۳۷ ۱۹۳ خلوتخانه	۵۵۹ ۷۸۸ ۸۸۲
۲۳۲ ۲۳۰ ۲۰۴ ۲۰۳ خلیفه	خطیب، خطباء ۴۹۹ ۸۵۸ ۹۳۱
۷۱۱ ۱۰۴ ۵۸۶ ۴۹۳ ۳۰۸	خفیران ۱۷ ۱۳۷
۷۷۲ ۷۵۹ ۷۴۶ ۷۳۹ ۷۲۹	خلافت ۳۹۲ ۵۰۶ ۵۸۶ ۷۳۷

۱۷۲	۱۷۱	۱۶۱	۱۵۹	۷۹	۹۴۰	۸۳۲	۸۲۴	۷۸۶	۷۷۳
۴۰۹	۳۶۰	۲۷۱	۲۳۹	۲۲۴		۱۰۳۶	۱۰۱۰	۹۵۲	
۵۹۷	۵۵۷	۵۴۲	۵۳۶	۵۱۱				۸۷۲	۸۴۸ خم
۷۹۸	۷۰۸	۷۰۷	۶۹۸	۶۲۶				۱۸۱	خم خسروانی
۹۴۶	۸۹۰	۸۴۷	۸۲۳	۸۰۳					خمیره ۵۰۸
				خوانسالار ۳۶۰					خنجر ۶۸۷
				خوانچه ۳۱۶					خندق ۲۹۱ ۳۹۰
				خوان خاص ۵۰					خوانین ۴۹۰ ۴۹۱ ۶۴۱ ۷۱۶
۲۳۹	۱۶۷	۱۲۰	۱۰۷	خوانق ۱۰۷	۸۹۲	۸۹۱	۷۲۷	۷۱۸	۷۱۷
				۴۴۰ ۵۹۵					۸۹۹ ۹۵۱
				خوان کریمان ۶۹۲	۲۳۶	۱۰۸	۹۷-۹۵		خواجگان ۹۵-۹۷ ۱۰۸ ۲۳۶
				خود بینی ۱۰۷ ۴۴۰					۳۶۹
				خوشاب ۹۳۶					خواجو ۵۸۳
۳۹۷	۲۵۵	۱۹۹	۱۱۴	خوف ۱۱۴					خواجه ۹۱ ۹۵-۹۸ ۱۲۸
				۶۶۵	۲۲۴	۲۲۳	۱۷۶	۱۷۳	۱۸۰
				خول ۷۹۱	۴۴۵	۴۴۳	۳۲۳	۲۵۸	۲۲۹
				خون بها ۱۵۵	۵۶۷	۵۵۴	۵۵۳	۴۸۶	۴۵۶
				خونی ۱۵۵	۸۵۹	۸۵۳	۸۲۰	۶۳۴	۶۳۱
۹۰۳	۹۰۲			خیار (میوه) ۹۰۲ ۹۰۳	۹۰۸	۸۶۸	۸۶۷	۸۶۱	۸۶۰
				حیات ۱۵۹ ۹۳۳	۱۰۲۵	۱۰۱۱	۹۹۵	۹۸۰	۹۲۳
				خیر مطلق ۴۴۵					خواجه زاذگان ۲۶۴
				خیر مقید ۴۴۴ ۴۴۵					خواجه زاده ۴۵۱
				خیك ۸۷۶ ۸۷۷					خوارج ۴۶
				خیل وحشم ۶۸۹	۷۷	۷۳	۵۰	۳۸	۱۳ خواص

دانشک ۱۰۹ ۱۴۱	خیمه ، خيام ۷۶۰ ۰۸۹۴ ۹۴۵
دبآبان ۱۸۹	۹۴۶
دبآغ ۴۲۶ ۵۰۷	دار ۷۴۸
دباغستان ۵۰۷	دار الخلافه ۱۷ ۷۲ ۳۰۲
دبوسيان ۴۷۰	دار الذاکرين ۲۱۵
دجاغله ۳۰۲	دار السلام ۶۱۶ ۷۱۵
دخل ۱۸۵ ۶۰۵	دار الشفا ۲۳۹
دخل و خرج ۶۹۱	دارالعزّ ۸۷۳
دربان ۷۴۷	دار العشاق ۲۴۱
دربندان ۶۲۶	دارالفتح ۶۱ ۶۸ ۷۰۶
درّ ۳۸۹ ۷۳۸ ۸۳۴	دارالقرار ۳۱۰
درجات ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۹۰ ۳۰۷	دار الملك ۲۲ ۲۸ ۵۷ ۱۰۳ ۱۳۲
۳۷۹ ۵۸۱ ۵۹۸ ۶۴۴ ۶۹۱	۱۷۹ ۳۸۷ ۴۱۰ ۶۱۱ ۶۱۸
۷۵۸ ۸۱۶	۷۶۸ ۷۹۵ ۷۲۰ ۸۴۹ ۹۶۳
دراهم ، دراھيم ۱۹۳ ۶۲۸ ۶۹۶	داغ ۵۳۹ ۶۸۶ ۷۵۰
۷۴۱ ۷۸۳ ، ر. ک. به درهم	داغ ملک ۹۴۹
درس احاديث ۳۹۲	دانشمند ۲۱ ۵۵ ۱۰۶ ۲۱۰
درس عام ۲۰۹ ۶۶۳ ۸۱۳	۲۶۹ ۳۲۷ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۹۸
درس مدرسه ۸۸	۴۲۴ ۴۵۹ ۵۱۰ ۵۲۵ ۹۲۴
درس هدايه ۳۰۱	۹۵۰ ۹۶۸ ۱۰۱۲
درکات ۶۶۲	دانشمندان ۸۴ ۸۶ ۱۰۷ ۱۶۸
درم ۲۲۹ ۲۴۲ ۲۵۶ ۳۰۹	۲۷۶ ۲۹۱ ۳۲۱ ۵۰۰
۳۲۵ ۳۳۸ ۳۴۱ ۳۶۹ ۳۷۳	دانشمندی ۴۱۰ ۴۱۳
۳۷۶ ۳۷۷ ۴۸۵ ۵۵۶ ۵۸۱	دائق ۱۰۹

۱۰۷۵ ۹۹۰ ۹۸۸ ۹۳۸ ۹۱۸	۷۹۲ ۷۸۲ ۷۵۲ ۶۲۸ ۶۰۵
۱۵۶ ۱۴۵ ۱۲۶ ۱۰۴ درویشان	۹۳۶ ۹۳۷ ۹۴۳ ، ر. کت به
۳۴۶ ۳۲۵ ۲۵۰ ۲۱۸ ۱۷۸	درهم
۴۶۸ ۴۳۹ ۳۹۳ ۳۸۳ ۳۶۰	درم یا درهم سلطانی ۱۴۲ ۳۲۰
۵۹۵ ۵۸۱ ۵۷۸ ۵۴۴ ۴۶۹	۷۵۱ ۷۲۷ ۶۲۹ ۳۸۷ ۳۳۵
۷۱۶ ۶۹۲ ۶۶۷ ۶۵۶ ۶۳۴	۷۹۲ ۷۵۴
۸۶۵ ۸۱۳ ۷۵۵ ۷۳۲ ۷۲۰	درم قلب ۱۲۹
۹۲۶ ۹۱۵ ۹۱۳ ۹۰۵ ۸۷۴	دروازه ۲۵۸ ۲۷۲ ۲۷۳ ۳۸۱
۹۸۰ ۹۶۱ ۹۵۰	۷۸۰ ۶۲۹ ۵۵۵ ۴۹۱ ۴۱۹
درویش هندی ۴۴۵	درهم ۶۴ ۱۰۹ ۴۴۸ ۵۶۵
درویشی ۲۷۸ ۴۰۲ ۶۵۵ ۷۴۷	۹۴۴ ، ر. ک به دراهم و درم
دربای قدرت ۲۳۰	درویش ۱۳ ۹۷ ۱۰۸ ۱۱۰
دربای معنی ۳۱۴	۱۶۳ ۱۵۸ ۱۴۶ ۱۳۶ ۱۱۱
دزدار ۴۳ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴	۳۶۸ ۳۵۸ ۳۳۳ ۳۲۴ ۲۶۶
دست ابرنجین مکلل ۷۲۷	۴۲۰ ۳۹۵ ۳۹۲ ۳۸۶ ۳۸۳
دست افشانی ۶۸۱	۴۷۵ ۴۴۶ ۴۴۳ ۴۳۷ ۴۲۶
دستار ۱۵۲ ۱۷۵ ۲۲۹ ۲۳۹	۵۰۰ ۴۹۵ ۴۹۴ ۴۹۱ ۴۸۴
۳۴۸ ۳۳۶ ۳۳۲ ۳۲۸ ۲۸۶	۵۱۸ ۵۱۵ ۵۱۲ ۵۰۹ ۵۰۸
۳۹۸ ۳۷۵ ۳۶۶ ۳۶۵ ۳۶۳	۵۴۴ ۵۳۷ ۵۲۶ ۵۱۵ ۵۱۹
۶۹۷ ۶۴۷ ۶۰۸ ۵۵۷ ۴۰۳	۶۰۴ ۵۸۶ ۵۷۲ ۵۶۸ ۵۵۸
۸۰۹ ۷۹۶ ۷۸۰ ۷۴۰ ۷۲۶	۶۵۱ ۶۳۱ ۶۳۰ ۶۲۵ ۶۲۴
۹۲۰ ۸۵۷ ۸۳۳ ۸۱۴-۸۱۲	۶۷۵ ۶۷۳ ۶۷۲ ۶۶۷ ۶۶۱
۹۲۷	۷۷۷ ۷۷۳ ۷۵۴ ۶۹۷ ۶۹۶
دستارچه ۱۶۳ ۴۳۳	۹۰۹ ۹۰۵ ۸۹۳ ۸۹۲ ۸۰۹

دستار پشمینه، مصری ۴۸۹	دکّان حلوائی ۱۶۳
دستارچه، مصری ۹۱۲	دکّان روایی ۶۳۰ ۶۸۹
دستار دنجانی ۱۸۸ ۳۹۱ ۶۸۷	دکّان زرکوبی ۷۰۵
۷۷۵	دکّان طیبیان ۲۴۸
دستار سپید ۶۸۷	دلّاک ۳۹۴ ۱۰۲۴
دستار شاشی هندی ۲۵۷ ۸۰۸	دلایل معقول و منقول ۱۵۲
دستار لالیشی ۶۲۴	دلق ۲۸ ۱۵۱ ۵۰۸ ۶۴۱
دستکار ۷۲۱	دم (نفس) ۱۸۴
دستور اعظم ۶۰	دم (آن) ۱۸۵ ۲۲۴ ۴۸۱
دسته کشی ۵۱۶	۵۸۳
دستی ۳۹۷	دنایر ۱۹۳ ۲۶۶ ۸۲۷ ، ر. ک.
دعوت کواکب ۶۲۶	به دینار
دعوتنامه ۸۸۹	دوات ۱۶۶ ۳۲۵ ۵۲۳ ۵۲۵
دف ۲۲۳ ۲۳۲ ۳۲۰ ۴۵۴	۸۳۶
۴۸۷ ۶۷۸ ۷۹۴	دواوین ۷۴۰
دقافان ۴۹۰	دور باشها ۷۴۵
دقتر، دقتر ۴۱۸ ۶۹۲ ۷۳۹	دوستگانی ۸۸۵ ۶۵۷
۷۵۵ ۹۹۲	دوشاب ۸۴۲
دقیقه ۹۶۸	دوغ ۴۴۵ ۱۰۱۷ ۱۰۷۴.
دقایق ۱۲۳ ۱۷۲ ۱۹۵ ۴۰۳	دوگی ۱۰۲۸۰
۵۴۸ ۷۲۵ ۷۴۳ ۷۴۷ ۷۶۸	دولاب ۴۸۷ ۸۷۶
۷۸۳ ۷۱۲ ۸۷۴	دهشت ۴۴
دقیقه ۱۹۵	دهری ۲۲۶
دکّان ۱۵۶ ۱۶۳ ۳۸۲ ۴۲۹	دهل ۴۳۱
۴۳۰ ۵۹۴ ۷۱۰ ۸۵۵	

دههٔ عاشورا ۶۴۹	رئیس العلماء ۱۶۵
دیدار ۸۴ ۸۵ ۱۲۸ ۳۷۸ ۴۰۴	رباب ۸۸ ۱۵۵ ۱۶۵ ۱۶۷ ۲۵۵
۴۴۲ ۴۴۸ ۵۰۴ ۸۷۶	۲۵۶ ۲۹۶ ۳۹۵ ۴۱۱ ۴۱۵
دیت ۴۵۹	۴۸۳ ۴۸۹ ۵۶۱ ۵۶۲ ۷۶۲
دیر ۱۳۶ ۲۹۴ ۵۵۱ ۵۵۲ ۹۰۴	رباب عرب ۸۸
دیک ۳۴۲ ۱۰۴۶	ربابی ۲۵۶
دینار ۶۲ ۶۴ ۶۷ ۸۶ ۹۶ ۹۷	رباط ۲۳۹
۱۰۵ ۱۷۷ ۲۰۴ ۲۱۷ ۳۴۰	ربانی ۱۹۶ ۲۲۳ ۳۵۱ ۳۸۴
۳۷۲ ۳۷۵ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۱	ربانیان ۱۹۰
۴۴۸ ۴۵۲ ۴۹۰ ۵۵۶ ۶۹۶	ربض ۳۱
۷۱۳ ۷۱۹ ۸۲۷ ۸۴۵	ربع مسکون ۲ ۷ ۲۷۸ ۲۹۵
دینار زر ۲۶۵	۶۱۴
دینار مصری ۱۸ ۳۴۰	رجاء ۱۹۹ ۲۵۵ ۳۹۷ ۶۶۴
دینار بوسی ۷۵۴	رجال الله ۲۲۴ ۲۷۱ ۳۳۰ ۳۴۵
دیوان ۱۲۹ ۲۱۷ ۳۰۸ ۴۳۲	۳۷۹ ۷۳۷
۶۲۶	رجم ۷۸۰
دیوانگی ۹۱۵	رحل ۲۲۲ ۲۰۷ ۹۲۳
رأس المال ۴۵۲	رخام ۹۰۴
رافضی ۸۵۸	ردای فراخ آستین ۸۴
راهب، راهبان ۸۰ ۱۳۶ ۱۳۷	رسم ۲۱۰ ۵۵۶ ۵۹۲ ۸۱۹
۱۳۹ ۲۹۴ ۳۶۰ ۳۶۱ ۵۵۱	رسم عزا ۱۰۱۱ ۱۰۱۳
۹۰۴	رضاء ۲۹۵ ۶۴۵ ۶۸۵ ۹۷۷
رایت ۶۲۷ ۸۳۹	رعاف ۳۱
رئیس الإصحاب ۴۳۰	رعیت، رعایا ۵۰ ۱۵۹ ۴۵۵
	۸۶۹ ۹۸۸

رواسی ۶۸۹	رفات شیوخ ۷۱۶
روحانی، روحانیان ۴۷ ۲۲۳	رقاع ۶۴۷
۳۵۳ ۴۵۷ ۵۹۸ ۷۲۱ ۹۱۲	رقایق ۸۱۲
۹۶۵	رقبه ۴۶۳
روحانیت ۸۴ ۲۲۳	رقص ۹۹ ۱۷۵ ۲۱۵ ۴۸۹
روح القدس ۲۲۳ ۲۳۰ ۹۵۷	۵۵۹ ۵۶۰ ۵۹۶ ۶۰۲ ۶۸۷
روره* داودی ۲۴۶	۸۴۱
روستائی ۵۹۶	رقعه ۱۲۹ ۱۵۵ ۱۶۷ ۲۰۳
رؤسا ۳۵۳، ر. ک به رئیس	۲۱۷ ۲۱۸ ۲۶۶ ۲۶۷ ۴۵۹
روشندلان ۶۰۶ ۷۳۹ ۷۶۸	رقوم ۱۴۱
روشن ضمیر ۶۳۲	رقیب ۵۳۹
روغن ماء العنب ۷۱۶	رکاب ۶۹۶
رهبان، رهابین ۱۳۹ ۵۹۲ ۶۱۰	رکابدار ۷۹
ریاست ۸۲۰	رمز ۳۵۲
ریاضت، ریاضات ۱۰ ۳۷ ۶۱	رمل ۱۰۱۸
۶۵ ۸۱ ۸۵ ۱۲۳ ۱۲۶	رموز ۳۴۸
۲۹۳ ۳۲۹ ۳۳۵ ۴۱۳ ۴۴۹	رند، رندان ۲۷۹ ۴۶۳ ۴۸۹
۴۵۳ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۸۶ ۶۵۰	۷۵۵ ۸۴۱ ۸۵۵ ۸۵۶ ۹۵۵
۶۵۸ ۶۶۹ ۶۸۰ ۶۸۲ ۶۸۹	ر. ک به رنود
۶۹۰ ۶۹۷ ۷۱۰ ۷۱۴ ۷۴۹	رندان معنی ۸۷۲
۹۵۲ ۹۸۷ ۱۰۳۷ ۱۰۴۳	رندانه ۹۱۸
ریاضت سماع ۵۶۹	رندی ۶۷۰ ۹۷۶
ریاضیات ۶۲۶	رنود ۱۲ ۲۹ ۱۸۹ ۲۱۶ ۳۳۱
	۴۸۹ ۶۱۱ ۷۵۵ ۷۵۷ ۸۳۹
	۸۴۰ ۸۴۲ ۹۰۸

زکویه ، زوایاء	۲۹ ۱۱۹ ۲۱۹	زرق ۵۵۵
۴۴۰ ۸۴۹ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۶۶	زركوب ، زركوبان	۴۲۹ ۷۰۴
۸۶۸ ۸۷۵ ۸۷۹ ۸۹۶ ۹۳۵	۷۰۹ ۷۱۰	
۹۳۹ ۹۴۵ ۹۵۴ ۹۵۸ ۹۶۲	زركوبی ۷۰۵	
زوايه* مولویان ۹۵۸	زرگر ، زرگران	۴۵۹ ۱۰۲۷
زاهد ، زاهدان	۱۴۶ ۲۸۲ ۳۵۲	زورق ۴۲۹ ۴۳۰ ۷۱۰
۴۶۷ ۶۲۴ ۶۵۶ ۶۸۰ ۷۵۱	زره ۹۳۳ ۱۰۲۳	
۷۵۳- ۹۸۶ ۹۸۷ ۱۰۶۷ ، ر.	زره باقی ۱۴۲	
ك به زهّاد	زرينه آلت ۷۲۸	
زاهدان عامل ۱۴	زعفران حديد ۸۹۳	
زاهدان مترسّم ۵۷۸	زكات ۱۵۷ ۲۴۵ ۴۶۹ ۵۲۴	
زبان حال ۱۷۴ ۷۹۸	۶۱۰ ۱۰۳۶	
زبان قال ۷۲	زکام ۴۰۷ ۴۵۸	
زجاج ۱۵۱	زنّار ۱۳۹ ۱۵۲ ۱۷۳ ۴۰۶	
زجاجه ۶۲۹	۴۲۲ ۴۲۴ ۵۵۹ ۶۱۱ ۹۷۲	
زر ۱۹۱ ۱۹۲ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۴۴	زبورخانه ۷۷۲	
۳۸۸ ۳۸۹ ۴۰۹ ۴۱۷ ۴۶۱	زنبيل ۲۴۵ ۴۷۵ ۶۰۴ ۶۴۵	
۴۷۶ ۴۹۸ ۵۰۹ ۵۷۲ ۶۲۷	۷۲۷ ۷۸۱	
۶۹۵ ۷۸۹ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۲۷	زنبيل باف ۸۵	
۸۴۲ ۸۴۸ ۸۹۰ ۹۵۹	زنبيل باقی ۲۴۶	
زراعت ۸۹۳	زندان ۵۵۷ ۵۷۹ ۵۸۹ ۷۵۵	
زرافان ۳۸۲	زنديق ۱۰۴۶	
زربازی ۶۲۸	زه ۵۱۶	
زر حل ۴۹۷	زهّاد ۲۵۰ ۸۷۴ ، ر. ك به	
زرساری ۱۹۴	زاهد	

زہ قبا ۹۵۰	سبز پوشان ۷۷۲ ۸۰۳
زہد ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۸۱ ۳۹۹	سبز قبايان ۷۴
۴۴۰ ۶۵۸ ۷۵۲	سبعہ خوان ۱۳۵ ۱۳۹
زہر ۵۸۸ ۷۵۲	سبق خواہی ۳۴
زیبق ۵۱۸	سبو ۶۲۱
زیرہ ۶۵۸	سپند ۴۸۴ ۴۸۵
زی مولویان ۲۱۰	سپر ۸۹۰ ۱۰۲۳
زین ۶۴۸ ۹۵۰	سپرگر ۱۰۲۳
	سپند ۹۰۰
ساباط ۵۴۰	سپہ ۵۶۴
سادات ۳۶۳ ۳۶۸ ۸۷۲ ۹۱۳	سجّادہ ۲۷۸ ۳۱۸ ۳۳۴ ۳۳۶
۹۱۴	۴۱۰ ۶۵۱ ۷۵۵ ۹۱۴ ۹۵۲
ساربان ۴۲۸	سحرہ ۶۱۷ ۷۹۰
ساز ۹۵۷	سحریات ۱۴۱
ساعت رصدی ۸۷ ۶۵۰ ۷۸۰	سقاوت ۶۵۶
۸۸۷ ۸۷۰	سقاوت تن ۶۵۶
ساغر ۸۴۸	سقاوت جان ۶۵۶
ساقی ۷۲۰ ۸۸۶	سقاوت دل ۶۵۶
سالار ۸۷	سقاوت مال ۶۵۶
سالک ، سالکان ۵ ۹ ۷۶ ۲۲۴	سختہ کمانی ۵۱۶
۲۲۶ ۲۳۲ ۴۰۸ ۴۴۳ ۸۱۳	السخی ۳۰۴ ۱۰۶۳
۸۸۲	سدنہ ۷۹۱
سایس ، سایسان ۵۱۴ ۹۳۲	سر ۱۰۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۳۸ ۱۴۳
سبّاحان ۲۲۰ ۴۵۶	۱۵۶ ۱۹۷ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۳
سبّاحی ۲۷۸	۲۲۸ ۲۴۹ ۲۶۷ ۲۷۶ ۲۸۶

سردان پرهان‌الدین	۳۳۵	۳۲۱	۳۱۷	۳۰۸	۳۰۴
سردان ۱۸۹ ۲۱۶	۴۴۷	۴۲۳	۳۶۶	۳۶۵	۳۵۱
سر دفتر ۷۵۵	۵۲۷	۵۰۱	۴۸۲	۴۷۰	۴۶۹
سر سام ۴۰۷	۵۸۳	۵۶۲	۵۵۶	۵۴۶	۵۴۰
سر سر ۱۰۲ ۲۶۹	۶۲۵	۶۱۴	۶۱۱	۶۱۰	۵۸۴
سر الطهارت ۵۳۳	۶۸۵	۶۵۸	۶۳۹	۶۳۸	۶۳۱
سر کلاه ۸۴۴	۷۱۵	۷۱۴	۷۰۹	۷۰۷	۶۹۷
سر لشکر ۳۲ ۲۱۳ ۷۳۹	۷۹۴	۸۶۷	۷۵۳	۷۳۶	۷۲۳
سرکه : سرکا ۴۳۶ ۹۱۳ ۹۸۷	۸۶۲	۸۱۶	۸۱۳	۸۰۷	۷۹۵
۱۰۱۲	۸۵۴	۸۵۰	۸۳۲	۸۳۱	۸۲۷
سر مکتوم ۷۰۸	۹۵۸	۹۵۳	۹۴۵	۹۰۶	۸۹۶
سر مه ۱۶۲ ۳۸۹ ۷۶۰	۱۰۴۲	۹۹۰	۹۸۷	۹۸۶	۹۷۶
سر مه چوب ۱۶۲			۱۰۶۲	۱۰۴۶	
سر مه دان ۱۶۲					۷۲۴
سرنا ۱۴۸ ۱۴۹ ۴۳۱ ۵۹۳					۷۷۰ ۲۳۶
سرور ، سروران ۸۷ ۹۱ ۹۵					۷۱۵ ۷۰۸ ۳۳۴
۹۷					سر ای عقی ۱۵۴
سروقت ۴۵۳ ۵۳۷ ۶۳۴ ۶۹۱					۶۲۷
۸۹۰					سر بند ۳۷۵
سرهنگ ۵۴۶ ۶۹۴					سر پز ۶۳۰
سر بر ۵۹۱ ۸۲۵					سر پوش ۳۲۳ ۸۳۰
سر برت ۲۴۲ ۳۶۰					سر خ پوش ۳۷۸
سر یقین ۲۸۶					سر خر ۸۱۰
سعی مروه ۱۶۹					سر دابه ۱۲۶ ۲۹۳
سفر اق ۶۰۲ ۸۷۳					سردان ۱۸۹ ، ر. ک : به سید

سلطان الخلفاء ٤٣٨ ٤٧١ ٤٩٦	سفها ١١٩ ٥٨٤
٥٥٦	سفيهان روم ٩٣٢ ٩٣٣
سلطان العلماء ١٠ ٧٠٥ ، ر. ك	سفره ٧٧٧
به سلطان العلماء بهاء ولد	سفرة ملائكة ٧٣
سلطان الغزاة ٩٤٨	سقايه ٤٦٨ ٤٧٥ ٦٧٥
سلطان القضاة ٤٢٣	سقرلاط ٤٠٤ ٤٨٩
سلطان العارفين ١٥٦ ٢١٣ ٣٨٨	سكبا ٧٤٧
٣٩٠ ٦٠٥ ٦٢١ ٨١٧ ٨٢٥	سكر ٧٣ ٢٤٦ ٢٨٥ ٣٥٢ ٥٦٨
٨٧٢ ٩١٥	٩١٠
سلطان الفقرا ١٠١ ١٢٦ ٢٨٣	سكر ٨٢٩ ، ر. ك به شكر
٦١٤ ٦٤٢	سكرات ٥٢٩ ١٠٥١
سلطان الكتاب ٧٢٦	سكرات موت ١٩٨
سلطان كشف ٤٩٠	سكران ٣٢١ ٣٦٥
سلطان المشايخ ٧٣٤	سكة ٦٣٢
سلطان معنى ٦٨٤	سكنجيين ١٠٤٥
سلوك ١٠ ٤٢ ٥٨ ٥٢١ ٦١٥	سلاحهاى ثمين ٣٠٣
٦٤٢ ٦٩٠ ٧٢٣ ٧٣٩ ٧٦٢	سلاخان ١٧٥
١٠١٥	سلاسل ٦٠٧
سله باف ٨٥ ٦١٠ ١٠٣١	سلاطين ١٨١ ٢٣٦ ٢٤٧ ٥٩٥
سله بافى ٣٠٩	٦٣٤ ١٠١١
سماع ١٦ ٨٩ ٩٩ ١٠٤ ١١٠	سلس البول ٨٦٣
١٢٢ ١٢٥ ١٢٧ ١٢٨ ١٣٩	سلسلة الذكر ٩٩٧
١٤١ ١٤٢ ١٤٥ ١٦٧ ١٤٨	سلطان الابدال ٧٨٧ ٩٠١
١٥٢ ١٥٤ ١٦١ ١٦٣ ١٦٥	سلطان الابرار ٢٣٠

۹۶۸ ۹۶۴ ۹۵۴ ۹۵۲ ۹۴۲	۱۸۴-۱۸۳ ۱۸۱-۱۸۰ ۱۶۸
۱۰۲۹ ۱۰۱۶	۲۲۲ ۲۱۶ ۲۱۲-۲۰۷ ۱۹۱
۱۰۶۳ ۷۰۳۵ ۱۰۳۴	۲۴۳ ۲۳۳-۲۳۰ ۲۲۷ ۲۲۴-
سماع اہل ریاضت وزہد ۶۵۸	۲۷۶ ۲۷۴ ۲۶۷ ۲۵۷ ۲۵۳
سماع اہل حال ۶۵۸	۲۹۴-۲۹۲ ۲۹۰ ۲۸۲ ۲۷۸-
سنان ۹۶۲	۳۲۷-۳۲۵ ۳۲۰ ۳۱۹ ۳۰۵
سنت (سنن) ۸ ۹۳ ۱۲۰ ۲۹۶	۳۵۳ ۳۴۵-۳۴۳ ۳۳۹ ۳۳۸
۳۵۹ ۳۴۰ ۳۱۸ ۳۱۷ ۳۰۳	۳۹۱ ۳۸۲ ۳۷۷ ۳۵۶ ۳۵۵
۸۲۴ ۷۳۷ ۵۷۸ ۴۰۶ ۳۶۶	۴۰۶ ۴۰۴ ۴۰۰ ۳۹۹ ۳۹۴
۹۰۳	۴۳۶ ۴۳۰ ۴۲۹ ۴۲۷ ۴۱۲
سندان ۱۹۳ ۴۱۷ ۴۳۰	۴۹۷ ۴۹۰-۴۸۶ ۴۶۱ ۴۴۳
سنقر ۸۴۴	۵۵۳ ۵۵۱ ۵۴۲ ۵۲۵ ۵۰۶
سنگک مرمر ۱۰۱۲ ، ر. ک. بہ	۵۸۵ ۵۷۸ ۵۶۶ ۵۶۱-۵۵۷
رخام	۶۲۴ ۶۱۳ ۶۰۲ ۶۰۱ ۵۹۵
سواد الأعظم ۶۶۱	۶۵۸ ۶۵۷ ۶۵۰ ۶۴۱ ۶۳۱
سیواک ۱۹۵	۶۹۷ ۶۹۴ ۶۸۵ ۶۸۱ ۶۷۸
سوباشی ، سو باشبان ۲۵ ۲۶	۷۲۳ ۷۱۹ ۷۱۰-۷۰۸ ۷۰۳
۳۰ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸	۷۶۱ ۷۶۰ ۷۴۲ ۷۳۶ ۷۳۱
سؤال ۲۴۵	۸۰۰ ۷۹۴ ۷۸۰ ۷۷۷ ۷۷۲
سور ۱۸۰ ۱۸۷	۸۳۷ ۸۲۸ ۸۲۵ ۸۱۳ ۸۰۵
سوق الخیل ۹۲۱	۸۵۱ ۸۴۷ ۸۴۱ ۸۴۰ ۸۳۸
سؤ العین ۸۱۰	۸۶۶-۸۶۳ ۸۶۱ ۸۵۷ ۸۵۲
سویر غامیشی ۲۰۴ ۸۱۸ ۸۴۵	۸۹۵-۸۹۳ ۸۷۹ ۸۷۷ ۸۶۸
۸۴۶	۹۳۵ ۹۲۱ ۹۱۴ ۹۰۸ ۹۰۱

سیاحی ۲۷۸	سیم سلطانی ۳۴۱ ۳۸۹
سیادت ۳۰۲	سیم مضروب و مسکوک ۳۲۰
سیاست ۱۸ ۲۷۳ ۳۶۲ ۳۶۴	سیمیا ۱۴۱ ۸۹۳
۷۹۸ ۸۲۰ ۹۳۲	سینور، سنور ۱۳۷ ۲۱۳ ۳۸۲
سیاستگاه ۵۱۱	سینی ۱۶۹ ۳۷۶ ۳۷۷ ۷۲۷
سیاه پوشان ۱۳۹	۷۴۸ ۱۰۱۷
سید ۲۱۵ ۲۱۶، ر. کت به سید	
سردان برهان الدین	شارع ۱۹
سید الاخوان ۹۳۰	شاش پاره ۹۲۰
سید الأ دباء ۵۶۱	شاشی ۸۵۷ ۷۸۹
سید القوم ۲۲۴ ۱۰۵۶	شاش هندی ۲۵۷
سید المذکرین ۳۸۴	شاعر ۵۴۹ ۹۵۱
سیر (گیاہ) ۲۴۰ ۲۷۲ ۴۰۵	شافعیان ۴۴۴
۴۹۵ ۴۵۸	شاگردان ۶۹۲ ۷۱۰
سیر ۷۰ ۷۴ ۸۳ ۲۶۳ ۳۰۴	شانه ۵۲۶
۴۴۳ ۶۱۵ ۶۴۵ ۷۳۹ ۷۶۸	شاهان صوری و معنوی ۷۵
۸۷۸	شاه بیت ۷۳۷
سیر الى الله ۷۰	شاهد، شاهدان ۹۶ ۵۵۰-۵۶۱
سیران ۱۰۹ ۷۱۵	۵۶۷ ۶۲۱ ۹۶۵
سیر سر ۳۰۴	شاهد باز ۴۳۹
سیر فی الله ۷۰ ۲۹۸	شاهد بازی ۱۹۲ ۴۴۹ ۶۳۰
سیرکوب ۳۲۴	شاهد پسر ۶۲۱ ۶۹۵
سیم ۱۵۹ ۲۴۲ ۲۶۶ ۳۲۰ ۳۹۰	شاهد غیبی ۷۶۸
۴۴۱ ۴۸۷ ۵۷۲ ۶۹۵ ۷۴۷	شاهد مستور ۸۵
۷۸۹ ۸۰۲ ۸۹۰	شاهد معنی ۸۷۳

شاه زاده	۲۳۱ ۶۷۲ ۷۳۲	ششتر ۵۸۱
شاهنشاهی	۱۰۲	شطرنج ۸۷۵
شبانی	۴۴۳	شعبدهای گول گیر ۷۱۶
شبخیزی	۱۲۶ ۷۱۴	شفاعتنامه ۲۱۷
شبروی	۵۰	شکر (قند) ۴۴۷ ۴۹۵ ۷۹۵
شب زفاف	۷۲۰	ر. ک. به سکر
شب قدر	۷۲۰	شکر ۱۵۷ ۵۳۳ ۷۲۸ ۹۵۴
شب گردک	۷۳۳	۹۸۶
شجره خلافت	۳۹۲	شکر الاخص ۵۳۳
شحنگی	۳۰۸	شکر بادام ۴۴۹
شحنه	۲۷۴ ۳۰۸ ۹۲۱ ۹۴۹	شکر الخاصه ۵۳۳
	۱۰۱۸ ۱۰۱۹	شکر العامه ۵۳۳
شراب	۶۰۳ ۶۳۹ ۶۴۰ ۸۱۹	شکر آویز ۸۸
	۸۷۴-۸۷۶ ۸۸۴ ۸۸۶ ۹۱۳	شکر آویزی ولوی ۳۶۳ ۳۶۵
شرابات	۹۱۲	۳۶۶
شراب حماض خاص	۸۸۵	شکر ریزان ۶۱۸ ۶۱۹
شراب خانه	۴۸۹	شکر فروشان ۸۶ ۹۵
شرابدار	۱۸۱	شکستگان ۷۲۳
شرابسالار	۸۹۱	شلوار ۲۴۹
شراب صاف سلطانی	۸۷۷	شلجم ۸۲۱
شرع	۵۵۹ ۵۶۰ ۷۲۵	شمشیر ۴۷۴ ۵۱۸ ۵۹۲ ۶۷۶
شریعت ، شرائع	۱۱ ۸۹ ۱۹۱	۷۴۵ ۷۵۵ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۱۶
	۲۳۳ ۳۵۱ ۵۵۹ ۵۶۱ ۷۳۹	۸۲۴ ۸۵۵ ۹۷۰ ۱۰۲۳ ۱۰۴۵
	۷۹۳ ۹۹۱	ششیرگر ۱۰۲۳
شریف	۷۵ ۸۹ ۴۸۱	شمشیرهای مصری ۲۱۴

شمع ۱۸۳ ۲۴۸ ۲۵۰ ۵۶۷ ۸۸۷	شیاد ، شیادان ۱۴۶ ۷۷۷ ۹۳۰
شمعدان ۷۲۷	۹۹۰
شناخت ۴۵۶ ۴۷۱ ۵۲۷ ۵۳۸	شیار ۶۵۰
۶۳۶	شیخ ، شیوخ ۳۰ ۴۶ ۹۹ ۱۰۷
شور ، شورها ۸۵ ۹۱ ۹۳ ۹۵	۱۱۸ ۱۵۱ ۱۵۶ ۱۷۳ ۲۰۷
۹۹ ۱۴۶ ۱۵۱ ۱۷۴ ۱۸۷	۲۶۹ ۲۹۷ ۳۳۹ ۳۵۹ ۴۱۶
۲۲۲ ۲۲۳ ۲۳۲ ۲۶۶ ۲۸۸	۴۲۱ ۴۶۳ ۴۶۹ ۴۹۹ ۵۴۲
۲۹۴ ۳۶۰ ۳۸۲ ۳۸۳ ۴۸۹	۵۴۸ ۵۸۶ ۶۴۷ ۶۹۱ ۶۹۴
۵۵۸ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۵۱ ۶۹۸	۶۹۹ ۷۰۷ ۷۱۶ ۷۲۳ ۷۴۶
۷۰۹ ۸۰۵ ۸۴۷ ۸۵۱ ۸۵۷	۷۴۸ ۷۵۷ ۷۹۵ ۸۱۲-۸۱۴
۸۵۹ ۸۶۳ ۸۶۶ ۸۸۳ ۸۷۵	۸۵۶ ۸۵۲ ۹۵۲
۸۷۷ ۸۹۰ ۸۹۲ ۸۹۴ ۹۱۴	شیخ الارواح ۹۵۸
۹۱۵ ۹۲۳ ۹۲۵	شیخ الاسلام ۷۲ ۹۶ ۵۹۴ ۶۰۹
شوری ۹۵	۸۴۷ ۷۲۴
شوق ۱۸۴ ۲۱۵ ۳۵۲ ۳۹۱	شیخ خانقاه ۹۱۴
شهادت ، شهادت ۶۱۱ ۶۵۴	شیخ خواتین ۴۹۰
۷۰۰	شیخ زاده . شیخ زاذگان ۶۲
شهد علی ۱۸۰	۱۴۴
شهرت ۱۹۳ ۲۲۶ ۱۰۵۶	شیخ الشیوخ ۸۴۴
شهرستان ۱۹۵ ۲۶۰	شیخ کامل محقق ۶۱۷
شهنشاه ۷۶	شیخ المشایخ ۲۵۵ ۲۷۸ ۴۹۹
شہسوار ۹۷	۱۰۱۲ ۷۳۷
شہود ۷۶	شیخ واصل ۸۳۰
شہید . شہدا ۶۶۱ ۶۹۴ ۹۶۱	شید ۱۸۳

شیوخ مترسم ۳۸۵	صاحب یسار ۳۴۱
شیخی ۵۱۸ ۶۴۷	صالحان ۱۲۶
	صباغ ۹۱۳
صاحب ۶۳ ۶۸ ۷۱ ۷۲ ۸۱	صحابه ۱۱۷ ۲۹۷ ۳۰۴ ۵۷۰
۸۲ ۳۰۵ ۵۴۹ ۵۹۳ ۷۰۷	۵۷۱ ۵۹۱ ۶۳۳
۷۰۸	صحابی ۱۹۵ ۲۰۹ ۵۷۱ ۵۹۹
صاحب اعظم ۹۸۰	۸۵۸
صاحب حال ۸۴۹	صحف ۲۹۴ ۵۵۱
صاحب حکمت ۱۳۲	صحن ۱۳۴ ۱۶۳ ۲۲۸ ۲۵۴
صاحب خیرات ۴۳ ۲۴۸	۲۸۶ ۳۴۳ ۳۸۵ ۶۸۶
صاحب دل و دلان ۱۳۶ ۲۳۲	صحن سرای ۱۱۹ ۷۷۱
۲۴۴ ۲۶۲ ۲۸۸ ۳۹۷ ۴۹۶	صحن خانه ۸۳۴
۴۹۹- ۷۲۳ ۹۱۳	صحن مدرسه ۸۲۹ ۸۳۳
صاحب دلق ۲۸	صحو ۲۴۶
صاحب سماع ۶۵۸	صدارت ۸۸ ۷۷۵
صاحب عیان ۲۹۱	صدر (مقدم) ۱۱۸-۱۲۱ ۱۴۷
صاحب علم ۱۱۷	۳۳۳ ۶۲۸ ۷۷۱ ۹۵۲
صاحب قدیم ۵۴۳ ۶۴۱ ۹۱۳	صدر ۱۷۶ ۲۰۹ ۲۴۱ ۳۳۹
صاحب قران ۲۱۶ ۲۶۳ ۳۷۲	۶۲۸ ۸۵۱ ر. ک به صدور
۴۱۶ ۵۵۳ ۹۷۷	صدر خاتناه ۳۹۳
صاحب کرمی ۳۱۹	صدر صفه ۳۹۳
صاحب کشف ۵۴۰ ۷۸۰	صدر عرفا ۱۲۱
صاحب مکاشفه ۲۶۷	صدر علماء ۱۲۱
صاحب ملک ۸۵۶	صدر نشینی ۶۰۷
صاحب نظر ۷۸۶	صدقه (صدقات) ۲۰ ۲۴۵

صنادید ۸۹ ۵۴۸ ۸۱۰	۷۵۴ ۵۲۵ ۴۶۹ ۳۳۳ ۳۰۴
صندوق ۴۲۶ ۹۳۵	۱۰۶۴ ۸۷۷
صنعت باغبانی ۷۷۳	صدقه خواران ۱۶۱
صنعت سیمیا ۳۸۷	صدقه سر ۶۷۰
صو استی (خداوند آب) ۶۰۸	صدیق ۲۸۷
صوامع ۲۵۰ ر. ک به صومعه	صراف ، صرافان ۸۲ ۸۷ ۶۱۸
صورت ۵۸۸	۸۲۷
صور روحانی ۷۳ ۲۲۳	صرف ۱۰۶ ۱۰۷
صور غیبی ۵۵۰ ۷۲۱	صفا ۴۵ ۴۴۸ ۴۶۵ ۷۷۹ ۹۳۶
صور قیامت ۴۳۲	صفائی ۲۹۶ ۲۹۷
صوری ۷۵	صفت، صفات ۵۳۴ ۵۸۸ ۷۱۲
صوف ۹۴۷	صفت قهر ۶۵۹
صوف ربع ۸۵۲	صفت لطف ۶۵۹
صوفی : صوفیان ۱۲۰ ۱۲۲	صفت مهر ۶۵۹
۴۱۶ ۴۱۲ ۳۵۹ ۲۲۴ ۱۵۲	صف نعال ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱
۵۸۶ ۵۱۲ ۴۷۵ ۴۵۱ ۴۴۴	۲۱۰ ۱۸۱ ۱۶۳
۹۰۹ ۷۸۶ ۷۷۳ ۶۳۷ ۶۳۳	صفه ۱۱۹-۱۲۱ ۱۳۴ ۲۰۱
۹۵۳ ۹۵۲ ۹۴۱ ۹۴۰ ۹۲۲	۲۰۹ ۲۲۸ ۲۴۲ ۲۴۳ ۳۰۵
۱۰۶۴ ۹۷۷	۳۱۸ ۳۳۳-۳۳۵ ۳۹۳ ۴۵۷
صوفی مجرد ۱۰۲۸	۶۶۸ ۷۵۵ ۸۰۳ ۸۷۵ ۸۷۶
صوم الدهر ۵۳۲	۹۱۴
صومعه ۶۲ ۶۷ ۵۳۵ ۵۳۶ ۷۹۳	صلا ۶۷ ۶۸ ۲۰۸ ۵۵۸ ۵۶۵
۱۰۶۲	۵۹۳
صوم وصال ۶۲۰	صلحاء ۱۵۹ ۲۱۵ ۲۴۲
	صلوة ۳ ۶۱۰ ۱۰۳۶

طاق ۵۶۷	صہبا ۵۶۷ ۶۲۱ ۷۲۷ ۹۳۸
طالب علمان ، علم ۸۶ ۲۹۶ ۳۰۹	صیاد ۳۷۰ ۴۰۰
طالب علم مستدل ۵۱۴	ضباغت ۱۴۲
طاوس شہر ۳۶۵	ضرابان ، ضراب ۴۱۷ ۴۲۹
طاوس ملائکہ ۱۴۹	ضرب کوب ۵۹۲
طايفہ عقلا ۵۴۵	ضفادع بری ۷۱۶
طب ۹۰ ۱۶۶ ۳۳۰	ضمیر ، ضمائر ۳۳ ۴۴ ۵۵ ۶۰
طبّال ۶۹۱	۸۰ ۱۰۹ ۱۴۲ ۲۶۳ ۳۳۴
طبیعات ۱۶۶	۳۴۳ ۳۵۰ ۳۷۶ ۳۹۳ ۴۰۴
طبق ۹۵۹	۴۲۷ ۴۳۱ ۴۵۴ ۴۹۳ ۵۴۹
طبق گر ۹۵۹	۵۵۵ ۵۸۲ ۶۰۴ ۶۳۲ ۶۳۴
طبل ۲۴۶ ۴۳۱ ۴۳۲	۷۰۷ ۷۱۵ ۷۱۸ ۷۲۱ ۷۴۱
طبل غزا ۹۵۲	۷۸۸ ۷۸۰ ۸۰۸ ۸۳۵ ۸۵۴
طیب ، طیبیان ۱۳۲ ۲۰۸ ۲۴۸	۸۶۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۹۶ ۹۰۴
۳۳۱ ۳۳۷ ۳۴۷ ۳۹۹ ۴۰۴	۹۱۶ ۹۲۲ ۹۲۴ ۹۳۱ ۹۳۹
۴۷۲ ۵۰۰ ۵۶۳ ۶۱۶ ۹۶۳	۱۰۸۰
طرّاری ۴۴۷	ضمیردانی ۸۳۵
طرایف ۴	ضیاع (ضیعہ) ۲۷۷ ۸۳۹ ۹۱۹
طریق ۱۱ ۷۹ ۹۶ ۱۱۹ ۱۵۴	طارقات روحانی ۷۷۸
۱۸۸ ۱۹۱ ۱۹۶ ۲۷۶ ۳۵۱	طاس زرّین ۳۳۷ ۳۴۷
۳۵۸ ۴۲۱ ۴۹۱ ۴۹۷ ۵۲۴	طااعت ، طااعات ۶۶ ۱۲۱ ۳۵۹
۵۵۹ ۵۹۶ ۶۱۵ ۶۳۲ ۷۳۹	۶۱۱
۷۵۶ ۷۵۹ ۹۵۹ ۹۹۱	طاغیان ۵۲۰ ۷۰۵
طشت ۲۳۷ ۵۱۸ ۵۸۸ ۶۱۶	
۸۶۷	

عارف ، عارفان ۴ ۴۸	طشت خانه ۲۸ ۱۴۷
۹۵ ۱۵۶ ۱۶۲ ۲۰۷ ۲۱۳	طغرا ۱۰۴ ۸۲۵
۲۴۰ ۲۷۵ ۲۷۹ ۲۸۶ ۲۸۲	طلاق ۵۲۹ ۱۰۳۶
۲۸۷ ۲۹۷ ۳۵۱ ۳۹۹ ۴۱۲	طلبه ۳۸
۵۱۲ ۵۱۶ ۵۳۴ ۶۱۳ ۶۱۵	طابه، علم ۲۱ ۷۷ ۳۵۴
۶۲۵ ۶۵۱ ۶۵۵ - ۶۵۷ ۷۰۴	طاسم ، طلسمات ۲۷۰ ۷۰۳
۷۰۸ ۷۱۴ ۷۴۴ ۷۵۷ ۷۷۷	طلق محلول ۷۱۶
۷۹۷ ۸۰۴ ۸۲۴ ۸۸۰ ۸۵۴	طمع ۲۸۴ ۶۵۷
۸۹۸ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۸ ۹۳۰	طنازی ۵۲۰
۹۳۸ ۹۵۸ ۹۸۳	طواشی ۹۶
عارف ربّانی ۴۸ ۱۷۶	طوّافان ۵۲۰
عارف صدانی ۲۸ ۱۶۲ ۴۱۴	طویله ۷۲۷ ۹۴۶
۵۹۶	طهارة السرّ ۵۳۳
عارفان واصل ۶۵۲	طیّبات ۷۳۲
عارفه ۹۲۸	طیّ زمین ۲۶۳
عارفیان ۹۹۰	ظاهر ۳۰ ۳۷ ۵۸ ۷۵ ۱۶۲
عاشقان واصل ۱۲۸	۱۸۸ ۱۹۲ ۲۱۲ ۲۱۸ ۲۲۱
عاشورا ۶۴۹	۳۹۵ ۵۵۵ ۶۷۰ ۶۷۲ ۶۷۸
عالم ارواح ۸۱۶ ۸۵۴ ۸۹۲	۷۵۳ ۷۵۲
عالم اسباب ۲۰۶ ۲۰۹	ظرافت ۶۷۳ ۷۱۶ ۸۸۸
عالم استغراق ۱۵۱ ۶۱۸	ظرایف ۹۳ ۱۳۴ ۵۳۱ ۶۷۳
عالم اشباح ۷۳۰	۶۹۳ ۸۶۳ ۹۲۴ ۹۵۵
عالم اعلیٰ ۱۴۶	ظلمه ۵۹۵
عالم اولیاء ۴۱۵ ۶۰۷	عابدان ۲۴۶ ۶۵۵ ۶۵۶
عالم باطن ۸۳	

عالم عشق ۲۷۸	عالم بسط ۸۳۲
عالم علوی و سفلی ۹۶۸	عالم بی چون ۹۳ ۵۹۹
عالم غیب ۲۴ ۶۳ ۲۲۳ ۳۰۴	عالم بی سببی ۲۰۷
۵۶۲ ۵۲۳ ۴۸۸ ۴۲۰ ۴۱۹	عالم پاک ۶۰۶
۶۸۸ ۶۵۱ ۶۴۵ ۶۳۹ ۶۲۵	عالم تجرد ۵۸۳
۷۴۱ ۷۳۹ ۷۱۵ ۷۰۹ ۶۹۱	عالم تجرید ۶۲۶
۸۹۸ ۸۴۵ ۷۹۲ ۷۶۶ ۷۵۱	عالم تفرید ۶۲۶
۹۷۰ ۹۴۶ ۹۳۱	عالم تمثیل ۸۶۸
عالم غیب الغیب ۷۱۵	عالم توحید ۵۸۳ ۶۲۶
عالم فانی ۷۷	عالم جان ۸۶
عالم فتور ۸۵۶	عالم حق ۳۱۶
عالم فراق ۵۹۴	عالم حیات ۷۴۶
عالم فقر ۱۰۹	عالم خاک ۱۶۸ ۵۷۰ ۵۷۹
عالم قبض ۸۳۲	۷۲۱
عالم مطلق ۳۸۰	عالم خشکی ۲۲۰
عالم لامکان ۸۲۲	عالم دون ۴۰۲
عالم معی ۸۲۵	عالم روح ۶۷۴ ۶۷۵
عالم ملک ۸۰ ۴۵۷ ۶۹۱ ۷۰۸	عالم روحانی ۷۴
۷۶۳ ۷۲۱	عالم سرور ۷۶۱
عالم نازکی ۲۲۲	عالم سکر ۲۴۰
عالم نور ۶۴۶	عالم شهادت ۳۲
عالم وجود ۱۷۵	عالم صحو ۲۴۶
عالم وصال ۵۹۴	عالم صورت ۸۴ ۶۵۲ ۷۸۵
عالم نیستی ۴۳۹	عالم عدم ۹۸۸
عالم وله ۶۵۰	عالم عرفان ۲۷۰ ۸۳۹

عالم هستی ٦٥٨	عرس ٥٧ ٦٧ ٥٩٥ ٥٩٦
عالیم اسماء ٨٧	٧٣١ ٨٩١
عالم پرهیزگار ٦٥٥	عرش ٤١٧ ٦١٩ ٦٧٣ ٦٨٢
عالم ربّانی ٢٨ ٦١٣ ٦٧٤ ٦٧٥	عرض ٥٨٥
٩٥٢	عرفاء ٣٠ ٨٢ ١٢١ ١٥٩ ٢٢٦
عالمه ٧٢٧ ٩٢٨ ٩٦١ ٩٩٣	٣٤٨ ٣٥١ ٣٧٠ ٤٠٣ ٤٧٠
عامره ٢٤٢	٦٤٧ ٦٨٢ ٦٨٨ ٧٥٧ ٨٣٠
عامل ٢١٧ ٢١٨	ر.ك. به عارف
عامی ٨٩ ١٣٢ ١٥١ ٧٠٥	عرفان ٢٧٥ ٣٣٠ ٤٥٦ ٥١٦
عبا باقی ٤٩٣	٦٠٩ ٦١٣ ٨٣٩ ٩١٥ ٩٦٧
عبّاد ٥٣٢ ٥٨٧ ٦١٠	٩٧٥ ٩٩٢
عبری ٢٩١	عروج ٤١٧ ٦٤١
عبیر ٧٠٠	عروس ، عروسان ٥٤٩ ٧٦٨
عتّابی ٤٧٤ ٧٧٥	عروسی ٣٠٣ ٣١٩ ٣٤٠ ٧١٩
عتیق ، عتیقیان ٤٥ ٦١٨ ٦٨٣	٧٢٧
عجب البحر ٣٦٩	عزا ٣٢ ٥٦
عدد ٣٠٩ ٦٠٥ ٨٤٦	عزّ اولیا ٦٥٦
عدد سلطانی ٣٤٧ ٤٩٠	عزّ پیغامبران ٦٥٦
عدد نقد ٤٥٩	عزّ توانگران ٦٥٦
عدس ٣٠٣	عزّ درویشان ٦٥٦
عدم ٥٨٩	عزّ عابدان ٦٥٦
عدول ٤ ٢٥٠	عزّ علماء ٦٥٦
عدیل ٤	عسل ٢٤٩ ٤٤٩ ٧٢٠ ٧٤٨
عربیت ١٦٦ ٢٢٩	عسس ٩٤٩

۲۲۶ ۲۱۵ ۲۱۰ ۱۸۳ ۱۷۳	عشاق ۵۴۵ ۵۳۲
۲۶۹ ۲۵۲ ۲۴۷ ۲۳۳ ۲۲۹	عشق بازی ۷۱۱ ۶۹۹ ۶۹۲
۳۱۸ ۳۰۵ ۳۰۰ ۲۹۵ ۲۷۴	۷۳۷
۳۷۰ ۳۶۷ ۳۶۶ ۳۲۵ ۳۲۱	عشر ۵۲۰ ۴۹۴
۴۲۴ ۴۲۱ ۳۹۹ ۳۸۴ ۳۸۱	عصا ۱۰۱۲ ۶۴۸
۵۱۰ ۵۰۱ ۴۹۹ ۴۷۰ ۴۵۵	عصای موسی ۷۹۰ ۷۶۲ ۳۱۹
۵۶۱ ۵۴۶ ۵۴۲ ۵۳۲ ۵۱۴	عطاء ، عطایاء ۸۹۹ ۸۴۸ ۱۴۳
۶۴۷ ۶۲۰ ۶۱۸ ۵۹۷ ۵۹۳	عطّار ، عطّاران ۵۶۷ ۱۵۶ ۹۱
۶۹۹ ۶۹۷ ۶۹۴ ۶۵۶ ۶۵۰	۱۰۷۹
۷۹۵ ۷۶۲ ۷۵۷ ۷۴۸ ۷۰۷	عقار ۹۱۹ ۷۵۱ ۶۲۷ ۳۴۳
۸۵۱ ۸۴۹ ۸۱۴ ۸۱۲ ۷۹۸	عقل ، عقول ۵۳۷ ۵۳۴ ۱۴۳
۹۷۷ ۹۱۳ ۸۹۳ ۸۶۰ ۸۵۶	عقلا ۴۲۴
۱۰۵۷ ۱۰۳۶ ۱۰۳۵ ۱۰۱۳	عقل ربّانی ۶۶۷
۱۰۶۵	عقل معاد ۶۶۷
علم اسماء ۴۹۳	عقوبة الانبياء ۳۵۹
علمای ظاهر ۸۱۲ ۶۱۴ ۴۱۴	عقوبة الاولياء ۳۵۹
علامت عارف ۶۵۴	عقود ۱۶۷
علامه ۷۴۲	عقیق یمنی ۸۱۴
علم الله ۱۰۳ ۵۰	عات شاهدی بازی ۶۳۰
علم انبياء ۵۸	علت مشایخ ۱۸۹ ۱۸۸
علم اولياء ۳۸۴ ۵۸	علّم ۱۰۴۰ ۷۹۲ ۲۴۹
علم باطن ۱۲	علماء ۶۸ ۵۳ ۴۶ ۴۴ ۳۰ ۱۷
علم حال ۵۸	۱۰۸ ۱۰۷ ۹۶ ۹۵ ۸۲ ۸۱
علم حروف ۴۲۰	۱۲۸ ۱۲۴ ۱۲۱ ۱۱۹ ۱۱۸
علم عشق ۳۴	۱۷۱ ۱۶۸ ۱۶۵ ۱۵۹ ۱۴۷

علم ظنون	۲۱۵	عمارت	۶۹۰
علم حقیقت	۹۰۱	عمّال	۱۳۷
علم قال	۵۸	عمامه ، عمام	۳۶۶ ۱۰۵۵
علم کیمیا	۱۴۳ ۲۷۵ ۶۲۵ ۸۹۳	عمان معانی	۵۵۹
علم لدّتی	۵۸ ۱۸۰ ۶۲۳ ۹۵۳	عمل محفی	۶۷۸
علم مشایخ	۹۵۲	عنان	۶۱۹
علم معانی و بیان	۲۲۰ ۱۶۶	عنایتنامه	۲۱۷
علم موسیقی	۹۵۶	عنقای مغرب	۷۸۷
علم نظر	۱۶۶	عنقود	۱۶۷
علم الیقین	۲۹۲	عنّین	۳۰۱
علوفه	۵۰	عوارف	۷۸۷
علوم	۱۹۲ ۱۸۸ ۳۴۸ ۳۸۰ ۳۸۴	عوالم غیب	۹۷۵
	۴۲۳ ۵۹۹ ۶۴۸	عوالم ملکوت	۸۴ ۶۴۲
علوم اسرار	۳۵۴	عوام	۱۸۰ ۱۸۴ ۴۰۹ ۴۱۷
علوم دینی	۱۰ ۸۱ ۹۶ ۲۰۹		۴۲۰ ۵۴۴ ۵۸۵ ۶۱۰ ۶۶۵
	۶۱۸ ۷۰۵ ۸۵۶ ۹۵۲		۷۱۶ ۸۱۲ ۸۲۳ ۸۵۳ ۸۵۵
علوم طبّی	۶۳		۸۸۵ ۹۸۷
علوم ظاهر	۱۲ ۷۷ ۸۲ ۸۴	عوانان	۳۲۴
	۱۶۶ ۸۱۶ ۱۰۱۶	عوانی	۳۵ ۳۶ ۴۶۴
علوم عقلی	۸۳ ۴۱۰	عیادت	۵۸۱ ۵۸۶ ۵۹۳ ۸۰۷
علوم کسبی	۸۳		۸۲۸ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۲۸ ۹۵۴
علوم کشفی	۸۳		۹۸۸
علوم لدّتی	۸۲	عیّار	۱۲۷ ۴۴۷ ۸۴۰
علوم نقلی	۸۳ ۴۱۰	عیّاری	۵۰ ۴۴۷
علوی	۱۸۹ ۳۰۶	عیدگاه	۶۵

غزلیات مرثیه	۶۸۵	عید قربان	۱۶۹
غلاف	۴۷۴ ۹۷۰	عینی	۷۰۸ ۷۳
غلام ، غلامان	۳۷۷ ۳۲۳ ۲۹۶	عین الیقین	۳۹۲ ۳۸۶ ۱۶۲
غلام	۸۵۲ ۶۴۵ ۶۳۱ ۵۴۲ ۴۰۶		۸۱۸ ۴۸۷ ۴۷۴
	۹۴۵		
غلملیچ	۵۴۲	غارت	۱۰۱۰
غوّاس	۳۱۴	غاشیه	۷۸۵ ۳۶۰ ۸۸
غیب ، غیوب	۵۴۱ ۱۵۰ ۳۳	غازی ، غازیان ، غزات	۱۵۸
	۵۱۵ ۷۶۷ ۵۵۷		۹۴۹ ۹۴۸ ۶۶۲ ۶۵۶ ۴۸۵
غیب شناسی	۸۹۸	گرامت	۱۰۷۸ ۹۷۰ ۵۳۹ ۲۸۵
غیب الغیب	۵۹۹ ۵۵۷ ۱۶۲	غربا ، غریب	۳۰۹ ۶۷ ۱۲
غیب القلوب	۵۴۱		۱۰۵۱ ۶۳۴
غیبی	۷۱۵ ۷۰۸ ۷۳	غرخوادر	۲۱۵ ۱۵۲ ۱۵۱
غیبیان	۵۴۴ ۱۸۹ ۷۸ ۷۳		۵۱۱ ۴۷۵ ۴۵۱ ۳۸۳ ۲۹۱
	۹۲۳ ۷۴۵		۶۴۰
غیبیان سبزپوش	۷۸	غزل ، غزلیات	۱۹۱ ۱۸۲ ۱۶۷
فاتحه الكتاب	۲۰۱		۲۶۹ ۲۶۷ ۲۶۶ ۲۳۷ ۲۱۸
فاحشه	۵۵۵		۳۸۲ ۳۷۱ ۲۹۰ ۲۸۸ ۲۸۰
فاسق ، فاسقان	۷۵۲ ۵۳۵ ۵۲۸		۴۵۳ ۴۲۹ ۴۲۶ ۴۱۷ ۲۸۳
	۷۵۳		۵۵۷ ۵۵۴ ۵۴۳ ۴۸۸ ۴۵۴
فئات فقرا	۷۱۶		۶۰۹ ۶۰۲ ۵۹۰ ۵۸۲ ۵۶۹
فتراکیان	۶۷۷		۷۱۹ ۷۰۰ ۶۹۸ ۶۹۷ ۶۴۶
فترت ، فترات	۲۵۷ ۱۴۹ ۸۸		۸۲۳ ۷۶۰ ۷۴۰ ۷۳۶ ۷۳۱
	۹۰۶ ۸۰۱ ۴۵۰		۸۷۷ ۸۴۹ ۸۴۷ ۸۴۶ ۸۲۸
			۹۳۰ ۸۷۸

۹۴۱	۹۰۶	۸۸۰	۸۵۷	۸۴۲	۴۸۹	۱۱۸	۱۱۲	۳۰	فتوت			
			۱۰۴۷	۹۶۲		۷۳۸	۷۱۶	۶۹۷	۵۴۳			
				فرجی پوش ۷۷۷		۸۱۴	۶۱۱	۵۴۳	فتوتداران			
				فرجی کبود ۱۸۸		۳۶۹	۳۴۱	۲۰۳	۱۵۹	فتوح		
				فرجی هندباری ۲۵۷ ۶۲۴				۹۸۰	۹۴۸	۷۵۱		
				فرزند حال ۹۰۱						فتوح سمائی ۵۰۸		
				فرس تازی ۹۵۲		۷۴۴	۵۹۶	۵۹۴	۴۱۹	فتور		
				فرسنگ ۸۸۴		۳۷۴	۳۳۵	۱۵۴		فتوی ، فتاوی ۱۵۴		
۵۵۷	۵۰۶			فرشته ، فرشته گان ۵۵۷		۹۹۱	۹۵۱	۵۵۹	۴۲۴	۴۲۲		
				فرشتگان عذاب ۷۶۶					۱۰۱۸	۱۰۰۹	۹۹۴	
				فرشتگان مقرب ۷۱۹ ۷۳							فتی ۳۴۹	
				فرض ۷۳۷ ۳۴۰ ۲۸۷					۹۵۵	۶۱۴	۶۱۱	فتیان
				فرمان ۱۰۲۱								فراخ گامی ۶۷۸
۸۹۱	۸۰۹	۷۹۸	۶۷۸	فرمان برداری ۶۵۳								فراش ۵۲۹ ۴۷۵
				فرن ۵۵۲								فراق ۲۲۰
				فروع ۵۵۹								فرامین ۱۷۹ ، ر. کک به فرمان
				فريضة ۶۵۸								فرائض ۶۷۸ ۱۹۵ ۱۹۴
				فساق ۷۵۳ ، ر. ک. به فاسق								فرجی ۱۴۹ ۱۴۸ ۱۲۶ ۸۸ ۶۳
				فسق ۶۷۰ ۵۲۷								۲۷۴ ۲۵۸ ۲۲۹ ۲۲۴ ۱۵۲
				فصاحت قال ۷۰۵								۳۹۸ ۳۹۱ ۳۶۱ ۳۲۸ ۲۹۳
۴۰۷	۳۷۴	۳۷۳	۱۲۵	فصاد ۸۶۷								۵۵۲ ۵۴۴ ۵۲۵ ۴۶۴ ۳۵۳
				۳۰								۶۰۸ ۶۰۵ ۶۰۳ ۶۰۲ ۵۵۷
				فضال ۳۰								۷۳۱ ۷۲۵ ۶۹۷ ۶۸۷ ۶۴۷
				فصد ۴۰۷								۸۳۵ ۷۹۴ ۷۸۲ ۷۷۷ ۷۷۴

۲۹۵	۱۶۶	۱۵۰	۱۰۷	فقه	۱۴۷ فصل
۷۴۶	۵۳۷	۵۱۰	۴۱۴	۳۸۰	فضلاء ۱۷ ۲۲۹ ۲۹۵ ۶۳۶
			۱۰۷۶		۸۱۷ ۹۲۸ ۹۳۲
			۴۴۴	فقیهات	۲۰۷ ۴۰۶ ۷۳۷ ۹۱۰
			۸۷۳	فقیره	۱۳ ۱۰۹ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۴
۱۳۵	۱۲۴	۱۰۶	۸۹	فقیه ، فقهاء	۳۷۰ ۳۷۸ ۴۱۴ ۴۲۲ ۵۳۷
۱۷۲	۱۷۱	۱۶۶	۱۴۰	۱۳۶	۵۴۰ ۵۸۵ ۵۸۶ ۶۰۴ ۶۹۰
۲۸۶	۲۷۵	۲۷۴	۲۳۳	۲۰۸	۷۷۵ ۸۹۷ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶
۳۰۹	۳۰۴	۳۰۳	۲۹۱	۲۸۹	۱۰۳۷ ۱۰۴۰ ۱۰۴۴ ۱۰۵۰
۴۱۹	۴۱۳	۳۹۸	۳۸۵	۳۷۳	۱۰۵۸
۵۰۲	۵۰۱	۴۸۲	۴۳۸	۴۲۰	۱۰۹ ۳۶۰ ۴۷۸ فقر محمدی
۶۳۹	۶۳۲	۵۸۵	۵۷۸	۵۱۱	فقیر ، فقرا ۴۴ ۴۶ ۵۳ ۶۲ ۶۴
۱۰۴۱	۱۰۱۹	۷۵۷	۷۵۶		۸۴ ۸۹ ۹۶ ۱۰۱ ۱۰۸ ۱۳۴
			۱۰۶۹		۱۵۹ ۱۶۹ ۱۹۳ ۱۹۸ ۲۱۰
			۱۲	فلاسفه	۲۱۵ ۲۲۶ ۲۴۹ ۲۷۹ ۲۸۹
			۲۴۳	۱۲۴ فلسفی	۲۹۰ ۳۰۴ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۸
			۸۵۲	فلوری	۳۲۸ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۸ ۳۹۸
۳۸۷	۲۳۷	۱۸۸		فن ، فنون	۴۱۸ ۴۵۵ ۴۷۵ ۴۸۹ ۴۹۹
۶۶۳	۶۴۸	۵۴۷	۴۸۷	۴۱۰	۵۷۰ ۵۸۵ ۵۸۷ ۵۹۵ ۶۴۲
			۹۵۶	۷۵۹	۶۵۱ ۶۷۲ ۶۹۰ ۶۹۳ ۶۹۷
۵۳۱	۲۸۱	۲۴۱	۱۴۸	۱۴۶	۷۰۷ ۷۱۶ ۷۴۶ ۷۷۰ ۷۷۵
			۹۴۰		۷۹۶ ۸۱۳ ۸۳۷ ۸۴۴ ۸۵۷
			۲۶۴	فندق	۸۷۴ ۸۹۴ ۱۰۵۶ ۱۰۵۸
			۲۲۹	فن عربیت	۶۹۳ فقر معنی

قالي ٣٧٥ ٧٠٣ ٧٢٧	فن كيميا ٣٨٧
قاليچه* ١٢٦ ٣٧٦ ٨٤١	فنون حكم ٨٣٧
قاليچه* اقسرائي ٧٢٧	فنون الفضائل ٨٧٤
قاليچه* شيرازي ٧٢٧	فنون علم ، علوم ٤٢٣ ٧٦٨
قاليچه* گرجي ٧٢٧	فنون علم ظنون ٢١٥
قان ٢٦٢ ٨٤٦	فيض ٢٢٨
قانع ٣٢٢	فيضان ٣١٥
قانون حكمت ٣٣٠	فيلسوف ٦٦٧
قانون سماع ٧٧٧	قازغان ٢٢٩ ٧٢٧
قانون شريعت ، شرع ٢٧٤ ٤٢١	قاصد ، قاصدان ٢٤٦ ٤٠٣
قايم الليل ٥٥٣ ٧٢٠	٢٨٦ ٥٦٢ ٧٥٤ ٨١٨ ٨٨٩
قايم مقام ٧٨٦	٩٤٢ ٩١٨
قبا ٦٦٤ ٨١٨ ٩٣٣ ٩٥٠ ٩٦٢	قاضي ٤٢ ٤٣ ١٠٤ ١٦٥ ١٦٦
قبا ب اخلاق بد ٥٤٤	١٦٨ ١٧٧ ١٧٩ ١٨٠ ١٨٢
قبا ب عيوب ٥٤٤	٢٧٦ ٣٠١ ٣٠٥ ٣٢٥ ٣٣٩
قبا ب غيرت ٣٨٤	٣٥٤ ٣٧٠ ٣٧١ ٤١١ ٤١٥
قبض ٢٠٠ ٢٣٥ ٢٣٦ ٤٤٨	٤٧٣ ٤٧٤ ٤٩٩ ٥٩٣ ٥٩٧
٤٤٩ ٦٣٢ ٨٣٢ ٩٨٧ ٥٢٠	٦٦٣ ٧٦١ ٧٦٣ ٧٦٥ ٧٦٧
قلندر ٦٣١	٨٦٠ ٩٥١ ٩٣٢ ٩٣٤ ٩٣٥
قبة* احضر ٧٧٩	٩٨٨ ١٠٣٨ ، ر. ك به قضاة
قحّاب خرابات ٥٥٥	قاضي القضاة ٧٦٢
قحط ٧٤٨ ٦٠٤ ٧٩٥	قافله سالار ٨٧
قدر ٢٨٧	قال ٦٧ ٢٧٨ ٣٨١ ٤١٩ ٤٤٠
قدسيان ٦٤٢	٤٤٣ ٦١٤ ٧٢٧

۲۸۷ ۲۸۳ ۱۵۵ ۱۳۱ قضاء	۳۴۶ ۳۳۸ ۲۹۲ قدمگاه
۸۴۲ ۶۹۰ ۴۱۵ ۳۰۱	۶۶۳ ۶۵۷ ۶۴۶ قدیم
۴۶۴ ۲۹۸ ۲۷۴ ۱۷۹ قضاة	۴۷۰ قدوسیان
۹۸۸ ۹۷۷ ۷۰۷ ۶۹۹ ۵۹۳	۶۲۸ ۵۸۱ قراضه
۴۵۹ قطاریق	۲۱۹ ۲۰۰ ۱۵۸ قرب، قربت
۲۲۰ قطعان طریق	۶۱۰ ۶۰۰ ۴۵۲ ۴۳۸ ۲۲۵
۴۳۷ ۲۴۶ ۲۴۵ ۵۲ ۲۴ قطب	۷۷۱ ۶۶۵ ۶۵۴ ۶۴۵ ۶۴۴
۸۵۴ ۸۵۳ ۷۲۹ ۶۸۸ ۶۲۱	۹۶۰ ۹۵۹ ۸۴۸
۱۰۶۹ ۹۰۸ ۸۵۵	۷۴۸ ۵۹۶ ۵۴۰ ۵۳۹ قربان
۸۲۵ قطب الابدال	۸۳۷ ۸۲۷ ۷۵۴
۷۰۴ قطب اوتاد	۷۹۵ قربانات
۶۵۷ قطع	۳۵۰ قرب خاص
۷۶۰ ۶۲۶ ۵۷ قفص	۵۴۲ قرناقان
۷۴۷ ۷۱۷ ۵۵۷ ۳۴۷ قفل	۸۹۴ قزاز
۵۹۴ قلاده	۵۹۲ قسیسان
۴۵۵ قلان	۱۷۴ ۱۵۳ قصاب، قصابان
۸۴۶ ۸۴۵ ۷۴۴ قلاوز	۵۰۴ ۳۷۳ ۳۷۲
۱۰۱۶ قلاوزی	۸۶۷ ۸۱۱ ۶۹۹ ۳۷۳ قصاد
۵۳۴ ۵۰۳ قلب	۶۱۰ ۲۷۳ قصاص
۵۳۴ قلب مجروح	۲۳۸ ۲۳۶ ۱۸۸ قصر، قصور
۵۳۴ قلب مشروح	۹۶۱ ۲۴۱
۵۳۴ قلب مملوح	۶۹۳ قصعة
۷۲۱ ۴۹۹ ۳۰۳ قلاع	۹۰۶ قصه
۶۴۷ ۵۲۳ ۴۵۱ ۳۲۵ ۱۶۶ قلم	۲۶۲ قصیده

قوسره ۶۰۵ ۹۳۴ ۹۳۵	قلندر، قلندران ۲۴۱ ۴۱۲ ۵۹۶
قیسی ۵۴۰ ۹۳۶	۶۳۱ ۹۷۶
قیامت کبری ۴۶ ۵۹۱	قله الطعام ۵۸۴
قیوم ۷۰۳	قله الکلام ۵۸۴
کاتب، کاتبان، کتبه ۳۰۲ ۴۵۷	قلیه برنجی ۳۴۳
۷۰۱	قماش ۳۸۹ ۴۸۵
کاتب اسرار ۱۸۸ ۲۱۲ ۲۴۴	قرمفلوج ۷۱۶
۴۵۶	قناعت ۱۳۳ ۲۸۴ ۴۶۴ ۵۴۹
کاتب وحی ۶۴۸	قند ۴۴۷ ۷۹۵ ۹۸۶
کارد ۶۸۴ ۷۵۵ ۸۵۵	قندیل، قنادیل ۲۴۵ ۲۴۸ ۲۴۹
کاروان ۲۱۳ ۲۶۵ ۸۵۳ ۹۳۳	قنطار ۴۴۷ ۷۹۵
کاروانسرای ۶۹۲	قوارع ۳۶ ۸۱۲
کاسه ۳۱۹ ۳۴۳ ۴۴۳ ۵۹۳	قوآل، قوآلان ۹۹ ۱۷۵ ۱۸۲
۵۹۴ ۶۶۲ ۶۸۹ ۶۹۳ ۸۳۶	۲۲۲ ۲۳۰ ۲۹۳ ۳۲۰ ۴۰۴
۹۳۶ ۹۳۷ ۱۰۴۶	۴۰۵ ۴۱۲ ۴۵۴ ۴۷۰ ۴۸۹
کاسه، چینی ۲۹۲	۷۹۴ ۸۲۳
کاسه، چوبین ۵۲۹	قوآل انداز ۵۶۵
کاسه، دوستانی ۸۸۵	قوآل اندازی ۴۵۴
کاسه، دوغ ۴۴۵	قوانین ۳۵۱ ۴۱۴
کاسه، زرین ۱۹۲	قوانین ۳۵۱ ۴۱۴
کاسه، مسین ۷۲۷	قوت جاذبه ۵۰۱
کاشف ۵۴۰	قوت دافعه ۵۰۱
کاشف اسرار ۶۰۱	قوت ماسکه ۵۰۱
کاغذ ۵۵۷	قوت هاضمه ۵۰۱
	قوشجیان ۸۴۴

۶۹۴ ۶۹۲ ۶۷۳ ۶۸۸ ۶۵۴	کاغذ بغدادی ۵۵۶
۷۹۸ ۷۲۳ ۷۱۸ ۷۱۶ ۷۰۷	کاغذ مخزنی ۴۲۵
۸۳۵ ۸۳۴ ۸۲۱ ۸۱۴ ۸۰۹	کافر ، کافران ۸۹ ۱۳۱ ۳۱۲
۸۶۵ ۸۷۲ ۸۹۶-۸۵۴ ۸۴۶	۵۴۲ ۵۴۱
۸۸۶ ۸۸۴ ۸۸۳ ۸۷۲ ۸۶۸	کامل مکمل ۶۵۲
۹۳۹ ۹۲۴ ۸۹۹ ۸۹۸ ۸۹۶	کامله ۲۸۷
۹۹۵ ۹۹۲ ۹۸۳ ۹۵۴ ۹۴۱	کان ۶۰۳ ۶۲۵ ۷۲۳
کرامات ظاهره ۲۸۸ ۷۲۰	کباب ۶۰۳
کرامات باطن ۷۲۰	کبار ۸ ۵۱۰
کرم بریشم ۵۲۶	کبر ۶۵۷
کرسی ۳۰۷ ۳۷۳	کبر کبریائی ۳۵۷
کروبیان ۷۴۷ ۹۵۶	کبر ربائی ۳۵۷
کشتی ۵۷۲	کتابت ۲۴۵ ۶۹۳
کشف ، کشف ۶۹ ۷۱ ۸۰	کتابت اسرار ۲۳۷
۶۴۳ ۵۴۰ ۴۶۳ ۸۵	کتبخانه ، کتبخانه ۱۱۹ ۳۰۶
کشف اسرار ۶۹	۳۲۵
کشف تمثیل ۸۹۸	کتب اسرار ۳۱۰
کشف القلب ۸۵	کتبخدا ۳۵۲ ۸۳۹
کشوفه ۱۲	کرامت ، کرامات ۱۰ ۵۳ ۹۵
کشیش ، کشیشان ۲۷۴ ۵۹۳	۱۱۳ ۱۲۵ ۱۴۲ ۱۴۶ ۱۷۴
۱۰۴۷ ۱۰۱۶ ۹۰۴	۱۸۱ ۱۹۳ ۲۰۸ ۲۳۵ ۲۴۳
کنفارات ۵۳۹	۲۵۹ ۳۱۵ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷
کفجه ۵۹۲	۳۵۸ ۳۷۰ ۳۷۵ ۵۳۶ ۵۳۹
کفر ۵۳۸ ۵۴۱ ۶۵۷	۵۵۱ ۵۵۹ ۵۶۷ ۶۴۴

کشف ۶۴۷ ۶۹۵	کمل ۴۳ ۴۲۶ ۳۳۳ ۳۴۷ ۳۵۲
کشف نارنجی ۷۷۵	۳۸۶ ۴۱۰ ۴۳۹ ۴۹۰ ۵۴۵
کشف مولوی ۸۸	۵۷۸ ۵۹۲ ۶۱۰ ۷۱۶ ۷۷۱
کلاه ۸۲ ۸۸ ۲۲۱ ۶۹۱ ۸۴۴	کمل الاحرار ۳۹۹
۸۴۵ ۸۶۵ ۸۹۴ ۸۹۵ ۹۴۶	کمل اولیاء ۲۴۷ ۷۸۵
۹۴۷ ۱۰۷۵	کمل رجال ۴ ۲۴۶ ۸۷۲
کلاه بند ۳۷۵ ۷۲۷	کمل المحققین ۸۱۲
کلاه دوز ۶۰۵	کنایس ۲۵۰
کلاه زرین ۷۲۷	کندکاری ۱۰۱۲
کلاه سپید ۴۸۵ ۸۶۲	کندو ۷۴۸
کلاه سپید مولوی ۶۱۳ ۸۶۴	کنز، کنوز ۲۰۵ ۵۸۶ ۶۲۸
کلاه نغزین ۷۷۵	۷۳۷ ۷۶۸
کلخن ۲۶۶ ۸۵۵	کنگره ۲۶۰
کلخن تاب ۲۶۵ ۸۵۶	کنیزک، کنیزکان ۳۲۳ ۳۷۵
کلیات مرکبات و مجردات	۳۷۶ ۴۰۶ ۵۴۲ ۵۵۰ ۵۵۵
و مفردات ۶۲۶	۸۵۲
کلیچه ۴۴۷	کنیزکان گونیده ۴۹۰
کلید ۹۳۷	کنیسه : ر. کث. به کنائس
کمان ۵۲۰ ۶۲۰	کوزه ۶۱۸ ۸۳۱
کمان خوارزمی ۵۱۶ ۱۰۳۰	کوزبان خزینہ ۲۲۹
کمخا ۹۴۷	کورہ ۳۸۶ ۴۴۰ ۶۱۹ ۹۳۸
کمر ۴۷۸ ۶۱۲ ۷۷۷ ۷۸۳ ۷۹۶	۱۰۴۶
۸۵۷ ۹۲۵ ۹۶۲	کوزه فروش ۳۷۲
کم زنی ۳۶۱	کوشک ۲۳۶ ۷۰۷ ۷۷۰ ۸۸۷
	۹۵۷

کوفته ۵۶۵	گنج ۵۲۹ ۵۵۸ ۶۴۸ ۷۰۳
کهربائی ۷۱۲	۹۶۴ ۱۰۶۸
کیسه ۴۰۲ ۴۴۵ ۷۰۷ ۷۸۹	گنج نامه ۱۰۴۱
۹۳۷	گنج یقین ۸۰۶
کیما ۱۰۱ ۱۲۹ ۱۴۱ ۱۴۲	گندم ۵۴۴
۱۹۳ ۲۰۷ ۲۷۵ ۳۸۹ ۴۲۴	گوج ۷۷۸ ۸۵۱
۴۷۶ ۴۸۰ ۶۹۲ ۸۹۳ ۹۸۴	گورخانه (تره) ۵۶۲ ۵۹۷
کیمیا کاری ۱۴۳	گوشواره ۴۱۷ ۸۱۶ ۸۲۵
کیله ۹۸۷	۱۰۲۷
گاز ۸۵۳	گوشواره مصنع ۷۲۷
گبر ۲۷۵	گوشه نشینان ۳۰ ۱۱۸ ۱۵۶
گبر روی ۲۹۶	۱۶۸
گربز، گربزان ۵۴۵ ۸۴۱ ۹۸۱	گول ۱۷۴
گردک ۴۴۸ ۷۳۳	گوماج ۷۴۸
گردون (عربانه) ۱۷۳ ۱۷۶	گوهر ایمان ۲۳۰
۸۳۲ ۸۳۳ ۹۲۷	گوهر حیا ۲۳۰
گز ۲۴۲ ۲۴۳ ۳۷۵ ۵۷۰ ۶۶۸	گوهر عشق ۲۸۹
گشاذ ۵۲۶	گوهر عقل ۲۳۰
گلاب ۴۹۰ ۷۰۰	گوی ۳۱۳
گلبانگک ۵۹۶	گوی زرین ۹۶۵
گلستان ۸۶۵	گوی کره های زرین ۴۸۹
گله ۵۰۱	گوینده، گویندگان ۱۷۳ ۲۲۲
گلیم ۸۶۷ ۹۱۷ ۹۹۰	۲۳۲ ۲۳۳ ۲۵۷ ۳۲۰ ۳۹۳
گناه گار ترسگار ۶۵۵	۴۲۹ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰

۷۱۹	۶۹۳	۶۷۵	۶۵۳	۶۱۳	۶۹۷	۷۳۱	۶۰۲	۵۹۳	۵۸۸
۹۲۴	۹۱۵	۹۰۷	۸۶۳	۸۶۲	۸۴۰	۸۲۳	۷۹۳	۷۷۷	۷۵۲
	۱۰۴۴	۷۵۵	۶۰۳	لعل	۹۵۲	۹۰۶	۸۹۵	۸۶۱	۸۵۷
		۱۷۴	۱۱۰	لقاء					۹۶۲
				لنگر ۵۹۶		۸۳۲	۸۳۰	۸۲۹	گهواره
				لوا ۱۳					گهواره گر ۱۹
				لواطه ۶۱۱ ۶۳۳ ۱۰۱۱					لادن ۷۱۶
				لوح حافظ ۷۰۵					لآل ۳۶۸ ۶۰۴
				لوح روح ۲۹۶					لالا، لالایان ۲۶ ۴۳ ۵۸ ۸۰
				لوح محفوظ ۴۱۳ ۳۲۷ ۷۰۵					۳۲۱ ۳۷۷ ۷۳۸ ۷۵۸ ۸۳۲
				لوزینه ۱۹۸					۹۱۲ ۹۹۵ ۱۰۱۱
				لیمون (بندر) ۹۸۱					لالائی ۷۱ ۷۲ ۷۸۵ ۹۱۲
				ماء العنب ۷۱۶					لالیشی ۶۲۴
				ماسست ۲۲۲ ۴۰۵ ۴۴۳					لامکان ۱۷ ۸۳ ۴۵۰ ۵۰۹ ۷۳۰
				ماضی قرآن ۷۴					۸۲۶ ۱۰۱۰
				ماعون البيت ۶۲۷					لپاچه ۸۴۸
				مال، مالها ۶۸ ۱۱۷ ۱۵۸ ۲۱۷					لندن . لدنی ۱۸۹۰ ۲۱۲ ۵۵۶
				۲۵۹ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۱۴ ۳۴۳					لشکر ۶۱۱
				۴۸۶ ۴۹۴ ۵۱۶ ۵۲۹ ۵۴۵					لشکر کشان ۹۷۷
				۵۷۲ ۵۷۹ ۶۲۶ ۶۴۳ ۶۸۱					لشکریان ۹۴۶
				۷۹۲ ۹۳۱					لطیفه . لطایف ۴ ۳۴ ۹۳ ۱۰۶
				مال جزیه ۲۴۲ ۷۵۱					۱۳۴ ۱۶۲ ۱۷۱ ۲۷۴ ۲۸۵
				مال زکوة ۲۴۵					۳۵۱ ۴۰۹ ۴۱۱ ۴۲۴ ۴۴۸
				ماهیچه قبه ۷۷۸					۴۵۴ ۵۳۱ ۵۴۷ ۵۵۶ ۵۹۷

ماهی گیران ۳۶۸	متوسّان ۸۷۲
مایده عیسی ۴۳۱	متوضّا ۷۱۳
مؤمن ، مؤمنون ۲۳۰ ۲۴۰ ۵۱۳	مثال ۲۷ ۸۳۱
۵۳۴ ۵۹۱ ۱۰۶۱	مثقال ۸۲۷
مبتدعان ۱۱ ۸۹ ۹۸۱	مثنویخوان ۲۷۲ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۵
مبتدیان راه ۵	۷۶۱ ۷۷۳ ۷۷۷ ۷۹۰ ۷۹۷
مبتدی نو آموز ۵۱۴	۸۲۹ ۸۳۲ ۸۷۸ ۸۸۰ ۹۳۵
مبرز ۳۴۶	مثنویات ۷۴۲
مبرات ۴۵۵	مجاهد ، مجاهدات ۸ ۶۱ ۶۵
مبشران ۷۶۰	۲۹۳ ۳۹۸ ۴۱۳ ۵۱۸ ۷۹۳
متابعت محمد ۶۶۶	۱۰۱۵ ۱۰۳۸
متأخرین ۶۳۶	مجتهدان ۶۵۶
متأله ، متألهین ۳۹ ۲۴۵	مجدوب ۸۹۰
متاع ۴۴۱	مجدومان ۳۳۷
متجبر ۸۹	مجرد ۵۸۳
متجسّد ۲۸۵	مجرای سخن ۵۳۴
مترسم ، مترسمان ۱۴۶ ۳۸۱	مجربان ۵۸۲
۵۷۸ ۸۷۲ ۹۵۸	مجمع ارواح ۹۰۱
متصدّر ۶۰۷	محبّ ، محبان ۱۳ ۱۴ ۵۲ ۱۱۷
متعلّم ۲۱۰	۱۲۷ ۱۲۹ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۶
متقی ، متقین ۱۰ ۴۳۶ ۶۰۷	۱۴۴ ۱۷۱ ۲۰۳ ۲۲۷ ۲۴۸
۷۲۵ ۷۱۳	۲۷۲ ۲۸۸ ۳۰۷ ۳۲۴ ۳۵۰
متکالم ۱۱۹ ۱۵۹ ۶۷۳ ۶۷۴	۳۷۴ ۳۸۳ ۳۷۸ ۴۱۱ ۴۱۵
متمثل ۷۳ ۲۲۳ ۲۸۵ ۷۸۰	۴۲۵ ۴۴۱ ۴۶۰ ۴۶۲ ۴۹۴

محققان طریقت ۲۲۸	۵۹۲ ۵۵۴ ۵۶۱ ۵۴۴ ۵۳۰
محک ۸۵۳	۷۲۰ ۷۱۳ ۷۰۹ ۶۹۲ ۶۰۹
محمدی ۶۶۶	۸۰۸ ۷۹۳ ۷۵۸ ۷۵۶ ۷۳۸
محمدیان ۲۵۱ ۳۶۹ ۴۷۶ ۶۶۰	۹۲۵ ۹۱۴ ۹۰۷ ۸۸۸ ۸۶۳
۷۹۳	۹۸۸ ۹۶۸ ۹۵۵ ۹۴۸ ۹۴۳
محکمہ ۴۱۱ ۴۳۲ ۷۶۱	عجب مال بخش ۴۴۳
محلہ جہودان ۶۲۱	محبوبان مستور ۸۵
محل وحی ۶۴۸	مخترفہ ۱۵۱ ۲۳۶ ۵۰۴
محمودہ ۱۳۲ ۴۴۸	مختسب ۶۰۳ ۸۵۶
مخزن ۸۰۵	محبوب ، محبوبان ۸۹ ۱۳۳
مخفیات ۱۶۲	۶۲۸ ۶۳۰ ۶۵۹ ۶۱۶ ۹۹۱
مخنت ۹۷۷	محدث ۲۷۸ ۴۷۱
مخیلہ ۶۶۵	محدث ۹۶ ۶۴۶
مد ۵۷۰	محراب مسجد ۴۷۷ ۵۳۶ ۸۳۵
مداح ، مداحان ۱۷۱ ۲۳۶	۸۳۷
مدام ۹۳۸	مُحسن ۵۲۳ ۵۲۷
مدرسہ ، مدارس ۱۰۷ ۱۱۹	محصولات اوقاف ۷۷۷ ۷۳۹
۵۴۷ ۳۲۵ ۲۵۷ ۲۳۹ ۱۶۷	مُحضر ، محضران ۲۷۵ ۴۱۵
۱۰۲۰ ۱۰۱۱ ۵۹۵ ۵۶۱	۶۹۹
مدرسہ عامرہ ۲۴۲	محفل ، محافل ۱۰۵ ۱۵۱ ۱۵۶
مدرس ، مدرّسان ۱۱۹ ۱۶۸	۲۸۰ ۳۱۵ ۷۰۸ ۸۵۸ ۷۸۵
۳۰۵ ۲۷۲ ۲۱۱ ۱۹۰ ۱۸۴	مُحققان ۲۲۸
۵۱۰ ۴۶۴ ۴۴۴ ۴۲۱ ۳۹۸	محقق ، محققان ، ۲۲۸ ۴۱۷
۵۶۰ ۵۴۸ ۵۲۶ ۵۲۵ ۵۱۴	۴۲۲ ۴۵۱ ۷۸۴ ۱۰۲۷
۸۶۷	

مردم ربّانی ۶۰۹	مدققان ۴۵۱
مردم معنوی ۲۶۱	مُذْکِر ، مُذْکِران ۴۴ ۳۸۴
مرد مردانه ۲۰۰	۸۱۶ ۹۳۱
مرده خاوند ۲۲۵	مذهب تناسخ ۸۳۴
مرسومات ۶۲	مذهب جکما ۱۲
مرسوم مدارس ۳۲۵	مذهب شیعه ۸۵۸
مرشد ۱۲۸ ۵۸۲ ۹۴۱	مذهب صوفیان ۱۲۰
مرغان شکاری ۸۴۴	مذهب عاشقان ۱۲۲
مرگب سرخ ۷۰۰	مذهب فلاسفه ۱۲
مرکب الصالحین ۱۱۶	مراحل ۶۵
مرکز اشباح ۸۱۶	مراقب ۸۰ ۸۱ ۱۳۱ ۱۳۷ ۱۳۸
مرکز صورت معنوی ۲۸۵	۳۲۴ ۶۴۸ ۷۰۸ ۸۱۷ ۹۲۱
مرگت مفاجا ۸۲۰	۹۵۳
مروارید ۷۳۰ ۶۰۹	مرایاء ۲۳۶
مرمر ۱۰۱۲	مرتاض ۸۰ ۱۴۶
مرمرسپیند ۹۰۶	مرتدان ۸۹
میری ۱۷۲	مرثیه ۵۹۳ ۷۳۱
مرید ، مریدان ۱۰ ۱۲ ۱۴ ۳۰	مرحومان ۴۰۸ ۵۲۳ ۵۲۴ ۷۱۷
۳۷ ۴۳ ۴۴ ۴۷ ۵۲ ۵۳ ۵۸	۷۶۴ ۸۱۳ ۱۰۲۷
۶۰ ۶۱ ۷۲ ۷۷ ۷۹ ۹۳	مردان پاك باز ۸۸۸
۱۰۱ ۱۰۵ ۱۱۱ ۱۲۳ ۱۲۸-۱	مردان خدا ۳۸۶ ۳۹۰ ۴۰۲
۱۳۱ ۱۴۴ ۱۴۶ ۱۵۱ ۱۶۸	۴۰۴ ۴۳۱ ۴۴۶ ۴۵۰ ۴۶۰
۱۸۸ ۱۹۰ ۲۰۲ ۲۳۹ ۲۳۹	۶۲۶ ۶۲۷ ۶۵۸ ۶۶۶ ۷۰۸
۲۴۴ ۲۴۵ ۲۵۳ ۲۶۳ ۲۵۹	۸۲۰ ۸۶۴ ۱۰۴۷
۲۹۶ ۲۹۸ ۳۰۴ ۳۰۷ ۳۰۹	مردان میدان ۶۱۷

مرید مزید طالب ۶۲۷	۳۳۲ ۳۲۸ ۳۲۴ ۳۱۸ ۳۱۱
مرید واصل ۱۴۰ ۶۸۸	۳۴۸ ۳۴۶ ۳۴۳ ۳۴۱ ۳۳۳
مریده ۲۶۳ ۳۳۵ ۳۷۶ ۴۲۵	۳۷۵ ۳۶۹ ۳۶۳ ۳۶۰ ۳۵۵
۶۰۱ ۹۹۵	۳۹۹ ۳۸۹ ۳۸۴ ۳۸۲ ۳۸۰
مرهم ۲۴۷ ۷۰۰ ۸۰۲	۴۸۰ ۴۷۶ ۴۶۸ ۴۶۷ ۴۲۶
مزابیل ۸۵۵	۵۲۵ ۵۱۰ ۴۹۷ ۴۹۲ ۴۸۶
مزدور، مزدوران ۶۹۲ ۷۲۱	۵۶۵ ۵۶۴ ۵۵۴ ۵۵۲ ۵۳۱
۴۰۲ ۱۰۶۹	۶۱۱ ۶۰۸ ۵۹۲ ۵۸۶ ۵۶۶
مزمار ۵۰۶ ۱۰۶۰	۶۲۲ ۶۱۸ ۶۱۷ ۶۱۵ ۶۱۳
مزوره ۱۰۳۴	۶۴۳ ۶۴۱ ۶۳۲ ۶۲۵ ۶۲۴
مس ۴۷۶ ۴۹۷	۷۰۴ ۶۹۵ ۶۹۴ ۶۹۲ ۶۷۸
مسجد آذینه ۳۲ ۱۰۵ ۱۴۰	۷۴۹ ۷۱۸ ۷۰۹ ۷۰۸ ۷۰۵
مسجد جامع ۱۰۳ ۳۷۰ ۴۶۰	۷۷۴ ۷۷۰ ۷۶۵ ۷۵۸ ۷۵۱
مسجد جماعت ۳۲۳	۸۳۲ ۸۲۱ ۸۱۹ ۸۰۹ ۷۸۵
مسافران ۱۱۸ ۴۲۹ ۴۴۰	۸۵۱ ۸۴۹ ۸۴۸ ۸۴۵ ۸۳۶
مساکین ۶۲ ۱۵۹ ۱۶۹ ۲۴۹	۸۶۶ ۸۶۴ ۸۵۶ ۸۵۵ ۸۵۲
۳۰۴ ۳۰۷ ۳۵۵ ۵۹۶ ۸۳۷،	۹۰۹ ۸۸۸ ۸۸۶ ۸۷۴ ۸۷۱
ر. ک به مسکین	۹۲۸ ۹۲۴ ۹۱۹ ۹۱۴ ۹۱۱-
مسالك روى ۲۸۵	۹۴۱-۹۳۹ ۹۳۵-۹۳۲ ۹۲۹
مسالك علوى ۲۲۶	۹۶۰ ۹۵۳ ۹۵۰ ۹۴۷ ۹۴۴
مست، مستان ۱۱۰	۱۰۱۴ ۱۰۱۲ ۹۹۹ ۹۷۵
مستعربان ۲۷۰	۱۰۷۷ ۱۰۴۷ ۱۰۱۷
مستدل ۱۰۶	مرید پروری ۱۰۱
مستغلات ۵۴۴	مرید زندہ دل ۵۳۵
مستنظر ۹۵۶	مرید قبول یافته ۲۸۳

مشاهده ۷۶ ۸۳ ۹۹ ۱۰۸ ۲۱۰	مستوران ۷۳ ۹۲ ۱۹۶ ۶۸۳
۳۹۸	مستوران حق ۳۴۸ ۳۴۹
مشاخی ۶۲ ۸۴ ۹۵ ۹۶ ۱۴۷	مستوران قباب ۷۳ ۳۰۶
۲۵۰ ۲۰۸ ۱۸۸ ۱۶۸ ۱۵۹	مستوفی ۱۳۳ ۵۶۵ ۸۹۱
۳۶۳ ۳۰۵ ۲۷۸ ۲۷۴ ۲۶۸	مست هشیار ۱۱۰
۵۹۴ ۴۷۳ ۴۶۶ ۳۸۱ ۳۶۶	مستی ۲۳۳ ۲۴۶ ۳۳۶ ۶۰۲
۸۵۱ ۸۴۸ ۸۱۳ ۶۳۳ ۶۱۵	۶۳۰ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۸۳ ۸۸۶
۹۵۲ ۸۹۹ ۸۸۲ ۸۶۳	۱۰۲۱ ۱۰۳۲ ۵۶۳ ۶۰۳
مشاخی ابرار ۹۵	۱۰۷۶ ۱۰۷۴
مشاخی کامل ۶۵۲ ۶۵۹ ۶۷۵	مسخ ۱۱۲ ۵۴۵
۷۳۸ ۷۱۱ ۷۰۷	مسخ معنی ۶۸۶
مشاخی یقینی ۹۶ ۲۵۲	مسطر ۸۷۵
مشربه ۴۹۸	مسکنت ۳۶۱ ۴۴۰ ۶۵۰ ۹۴۳
مشرک، مشرکان ۴۲۲ ۷۵۳	مسکین، مسکینان ۲۰۱ ۲۰۵
مشقه‌های کوزکان ۲۹۶	۳۶۱ ۶۲۹ ۶۶۸
مُشک ۲۴۰ ۳۹۹ ۴۵۸ ۶۹۴	مسلخ حَمّام ۴۸۰
۷۰۰	مسمار ۸۶۴
مَشک ۹۳۷	مسندگاه مدرّس ۱۱۹
مشکات ۶۲۹	مسندامناد ۳۵۴
مصالح ۲۰۶ ۲۴۴ ۹۶۹	مسند تدریس ۳۰۵
مصباح ۴۵۶ ۴۵۷ ۶۲۹	مسند صدر ۳۳۹
مصطبه ۲۹ ۴۳۵	مسهل ۱۲۲
مصنّف ۴۵۴	مشاعر حج ۱۶۹
مصوره ۶۶۵	مشاق، مشاقان ۶۹۰ ۷۲۱ ۸۰۱
مضروب معدنی ۴۸۷	۸۰۲ ۱۰۳۹

٤٨٢ ٤٧٦ ٤٧٢ ٤٦٤ ٤٥٦	مضغه ٨٢٦
٥٢٧ ٥٠٨ ٥٠٣ ٤٩٧ ٤٩٠	مطبخ ٤٣٧ ٥٠٥
٥٤٩-٥٤٨ ٥٤٧ ٥٤٤ ٥٣١	مطعون ٥٥٨
٦٠٠ ٥٨٢ ٥٧٩ ٥٦٣ ٥٥٩	مظلومان ٤٤٦
٦٥٣ ٦٤٨ ٦٤٦ ٦١٣ ٦١١	معارض القدس ٤
٧٢١ ٧١٥ ٧٠٦ ٦٩١ ٦٧٩	معاجين ٣٤٧
٧٤٦ ٧٤٤ ٧٤٣ ٧٤١ ٧٤٠	معارف ١٠١ ٩٧ ٦٩ ٦٣ ٣٣
٨١٢ ٨٠٢ ٧٨٩ ٧٦٩ ٧٥٤	١٦٢ ١٥٧ ١٢٣ ١١١ ١٠٦
٨٥٧ ٨٤٤ ٨٣٢ ٨٢٩ ٨١٨	٢٥٢ ٢٣٩ ٢١٩ ١٨٤ ١٧٦
١٠٢٣ ٩٦٠ ٨٩٩ ٨٧٨	٦٥٣ ٤٤٩ ٤٤٣ ٢٨٥ ٢٨٤
ك به معنى	٨٨٧ ٨٥٧ ٨٠٥-٨٠٢ ٧٢١
معاني لدتي ٥٥٦	٨٩٩ ٨٩٥ ٩٤٥ ٩٥٢ ، ر.ك.
معبر ٤٥	به معرفت
معجزه ، معجزات ١٢ ٤٨ ٥٣	معارف لدتي ٢١٢
٣١٥ ٣١٣ ٢٨٠ ٢٤٣ ١٤٢	معاصي ٥٨٤
٦٨٠ ٦٧٣ ٥٥١ ٣٧٠ ٣٥٨	معالجه ٥٦٣
٨٦٨ ٨٦٥ ٨١٠ ٧٩٨ ٧١٢	معاني ٤٤ ٩٧ ١١٤ ١٣٤ ١٣٦
١٠١٨ ٩٨٣ ٩٢٦ ٨٨٣	١٧١ ١٦٠ ١٥٧ ١٥٥ ١٥٢
معجون ٣٤٧ ٩٢٦	٢٢٠ ٢١٩ ٢٠٨ ١٩٧ ١٧٤
معادن الاسرار ٦٠٥	٢٣٩ ٢٣٧ ٢٢٩ ٢٢٣ ٢٢٢
معادن العلوم ٤٨٩	٢٧٠ ٢٦٩ ٢٦٦ ٢٦١ ٢٤٥
معراج ٤٩٦ ٥٠٥ ٥٩٩ ٦٦٦	٣٢٧ ٣١١ ٣٠٠ ٢٩٧ ٢٩٢
٧٤٤ ٧٤١	٣٧٩ ٣٦٩ ٣٦٣ ٣٦٢ ٣٣٤
معرف ، معرفان ١٠٥ ١٤٧	٤٠٤ ٤٠٣ ٤٠٠ ٣٩٨ ٣٩٣
	٤٥٣ ٤٤٧ ٤٢٤ ٤١٩ ٤٠٩

۲۹۸ ۲۹۵ ۲۴۲ ۲۳۷ ۲۳۱	۲۴۰ ۲۲۳ ۱۷۳ ۱۷۲ ۱۵۲
۴۱۳ ۳۹۸ ۳۸۳ ۳۱۴ ۳۰۷	۴۵۷ ۴۰۵
۶۵۲ ۵۹۴ ۴۳۵ ۴۳۲ ۴۲۹	معرفت ۱۵۱ ۱۵۰ ۷۰ ۶۳ ۲
۷۵۲ ۷۴۹ ۶۷۶ ۶۷۴ ۶۶۳	۱۶۲ ۱۶۱ ۱۶۰ ۱۵۶ ۱۵۵
۷۸۸ ۷۷۷ ۷۶۹ ۷۶۳ ۷۵۹	۲۲۴ ۱۹۴ ۱۷۷ ۱۷۴ ۱۶۴
۸۳۳ ۸۲۵ ۸۱۶ ۸۰۴ ۸۰۲	۲۸۱ ۲۷۴ ۲۷۱ ۲۷۰ ۲۵۵
۹۱۰ ۸۸۱ ۸۷۳ ۸۷۲ ۸۴۱	۴۰۴ ۴۰۳ ۳۹۵ ۳۲۲ ۳۰۵
۹۵۰ ۹۴۴ ۹۴۰ ۹۳۸ ۹۳۷	۴۶۵ ۴۶۴ ۴۵۶ ۴۴۳ ۴۲۱
۱۰۲۲ ۱۰۴۳، ر.ک. به معانی	۵۶۸ ۵۰۶ ۵۰۴ ۴۹۴ ۴۹۳
معنی بین ۳۹۹ ۳۹۸	۶۷۹ ۶۷۶ ۶۶۰ ۶۵۴ ۶۵۳
معنی دار ۴۵۷	۸۱۶ ۸۰۲ ۷۹۰ ۷۱۱ ۶۹۱
معنی دان ۷۶۱ ۵۰۴ ۳۹۸	۸۷۸ ۹۱۳ ۱۰۴۱، ر.ک. به
معنی کش ۳۹۹	معارف
معیت ۹۶۰ ۹۵۹ ۵۱۴	معشوقی ۱۰۱۶
معید ۹۳۲ ۸۴۴ ۵۵۹ ۲۱۰	معصوم ۲۸۵
مغمز ۴۶۳ ۳۰۶ ۳۰۵ ۶۴	معقول ۶۶۷ ۵۵۹ ۱۵۲
۴۷۱	معقولات ۷۶۲
مغیبات ۸۳۴ ۵۶۷ ۴۱۹ ۱۶۲	معقول و منقول ۵۵۹
مغیبات سفلی ۸۱ ۸۰ ۵۶	معلم ۹۴۳ ۵۲۳ ۱۸۷ ۱۵۹
۶۸۰ ۸۵۳ ۹۶۹	۱۰۵۴
مغیباب علوی ۶۸۰ ۸۱ ۵۶	معلم دختران سلاطین ۷۲۷
مفتاح، مفاتیح ۷۳۷ ۵۴۱	معمار، معاران ۲۲۰ ۱۹۳ ۱۴۱
مفتح الابواب ۲۰۳	۴۷۷ ۴۷۶
مفترضات ۱۴۴	معنی ۱۸۴ ۱۷۷ ۱۶۴ ۸۴
مفتی، مفتیان ۱۶۸ ۱۵۰ ۱۰	۲۱۷ ۲۱۳ ۲۱۱ ۱۹۷ ۱۸۵

۸۸۵ ۸۴۹ ۸۴۶ ۷۹۸ ۷۱۹	۹۵۱ ۳۷۴
۹۸۵ ۹۰۲	مفسر ۴۴ ۹۲۸
مقرمه ابریشمین ۷۱۸	مفعول ما لا یراد ۱۸۹
مقلد، مقلدان ۴۷۱ ۷۹۸ ۸۵۴	مفکره ۶۶۵
مقلدان شریعت ۴۳۶	مفلس ۳۴۰ ۴۷۶
مقری، مقریان ۶۸ ۱۳۵ ۱۳۶	مقابله ۹۳۰
۷۶۴ ۵۹۳ ۴۰۹ ۲۳۲ ۱۷۱	مقالات رسمی ۸۹۶
۸۱۲	مقام، مقامات ۱۵۹ ۱۷۸ ۲۱۹
مقصر ۶۷۹	۳۵۹ ۳۵۳ ۳۴۹ ۲۳۷-۲۳۵
مقصوره ۹۲۳	۶۸۱ ۶۷۸ ۶۳۵ ۵۰۶ ۴۶۷
مقنعه بوری ۶۰۶	۱۰۳۲ ۹۰۰ ۸۸۴ ۶۹۱ ۶۸۸
۲۶۷ ۶۱ مکاشفات	۱۰۴۰
۹۸۵ ۸۴۸ ۷۹۴ ۶۴۵ ۳۲۶	مقامع ۲۳۸
۷۰۴ مکاشف، مکاشفون ۴	مقام ملکیت ۹۰۹
۸۲۵	مقانع ۷۲۷
مکتب ادیب ۹۴۳	مقبوض ۲۳۵
مکتب التعلیم ۱۹۹ ۱۰۵۴	مقتدی ۴۱۹
مکتب دار ۶۹۳ ۷۷۷	مقدم، مقدمان ۶۴۷ ۷۳۹
مکتبدارنی ۶۹۳	مقراض ۲۱۰ ۳۹۱ ۴۳۶
مکتب شاهزادگان ۹۳۸	مقراض راندن ۲۱۰ ۱۰۲۲
مکتب کوزکان ۶۱۴	مقرّب، مقربان ۲۴۹ ۲۵۶
مکملان ۶۱۵	۳۸۹ ۳۷۹ ۳۳۵ ۳۳۲ ۳۱۷
ملاحده ۵۹ ر. ک به ملحد	۵۶۹ ۵۵۱ ۵۱۴ ۴۴۱ ۴۲۵
ملاطفه ۳۲۶	۷۱۳ ۶۹۵ ۶۱۰ ۵۹۸ ۵۸۲
ملا اعلیٰ ۷ ۳۵۳ ۵۶۲ ۸۱۳	

ملک المحققین ۵۹۴	۸۳۱ ۹۵۶
ملک المدرّسین ۱۸۴ ۱۹۰ ۲۰۸	ملّت ۱۱۳ ۲۳۳
۵۵۹ ۴۸۷ ۴۵۸ ۴۲۳ ۲۷۲	ملحد، ملحدان ۵۹ ۶۸۴
۸۳۱	ملک، ملوک ۷۷-۷۹ ۱۸۴
ملک المذکرین ۹۳۲	۱۹۰ ۲۳۶ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۶۶
ملک المشایخ	۲۶۷ ۲۸۹ ۳۰۲ ۷۵۱ ۸۹۰
ملک مقرب ۲۹۳ ۳۶۵ ۵۹۹	۹۵۵
۱۰۲۹ ۶۷۵ ۶۴۹ ۶۱۰	ملک الابدال ۶۰۵
۱۰۶۰ ۱۰۴۰ ۱۰۳۹	ملک الادبا ۷۹ ۱۴۱ ۳۳۸ ۳۵۵
ملک ملوک الحال ۸۲۵	۴۷۰ ۴۸۹ ۵۲۳ ۵۹۵ ۶۰۳
ملک الموت ۹۵۴	۸۱۱ ۸۳۷
ملکوت ۲۳۶ ۳۰۵ ۴۱۷ ۴۵۷	ملک ارباب الفتوة ۵۴۳
۶۹۱	ملک الامراء ۷۷ ۸۶۴ ۹۲۴ ۹۴۹
ملکه ۷ ۹ ۲۶۳ ۳۲۳ ۳۳۴	۹۷۸
۷۲۷ ۶۳۵ ۵۸۰ ۴۳۱ ۴۲۴	ملک الحفظاظ ۳۰۷
ملکه الملکات ۲۶۳ ۹۱۱	ملک الخافاء ۲۸۶ ۶۰۵ ۸۷۳
ملک یمن ۳۳۰	۸۹۲ ۹۰۸ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۵۸
ملل ۸۹ ۵۹۲	ملک السواجل ۱۳۴
ممالک عشق ۴۴۳	ملک الشعراء ۲۲۱ ۳۲۲
ممسکان ۳۲۳	ملک العزم والجزم ۵۸۷
من ۱۸۳	ملک الفتیان ۶۱۱
مناجات ۶۰ ۸۵ ۲۴۷ ۶۹۰	ملک القضاة ۲۷۴ ۹۸۸
۷۱۴ ۷۸۳ ۷۹۲ ۸۷۰ ۱۰۰۹	ملک الکلام ۷۳۸
مناره ۵۵۸	ملک المحدثین ۲۷۸

منزل ، منازل ۶۵ ۷۰ ۷۴ ۷۸	منقل ۷۱۸
۵۶۸ ۵۸۸ ۶۱۶ ۷۸۹	منكرات ۵۲۹
۸۶۴	منوب ۲۹۷
۱۶۹ مناسك	منهيا ۵۶۲
۱۶۹ حج ۱۰۱۰	مواشي ۲۵۷ ۲۶۰
مناظره ۷۵ ۹۱۲ ۹۱۴ ۹۴۰	مواقف سوى ۲۸۵
مناظره كندگان ۷۵	موالى ۳۲۵
مناقب ۷۳ ۹۰ ۱۲۵ ۲۰۸ ۲۸۵	مواليد ۹۹۱
۷۰۴ ۷۷۷ ۷۸۴ ۸۰۹ ۸۲۴	مؤتھان ۷۱۶
۸۵۸	موحّد ۵۴۲
مناقب ۲۸۳ ۴۰۶ ۶۶۲ ۷۵۳	مؤذن، مؤذنان ۱۹۷ ۱۹۸ ۲۳۳
۸۹۴ ۸۷۱	۵۹۳ ۶۲۴ ۶۴۷ ۷۷۷
منال ۵۱۵ ۷۲۸	موزه، مولوى ۸۸
منبر ۶۲۴ ۷۰۶ ۷۸۹ ۹۲۳ ۹۲۷	موزه، نارنجى ۷۷۵
منجم ۴۸۷ ۸۴۴	موقف ۶۹۵
منديل ۲۳۸	مولانا ۱۷۳ ۵۹۸
منسلخ ۶۰ ۶۸۱	مولانائى ۲۲۳
منشور ۹۷۵	مولوى، مولويان ۷۴ ۸۸ ۱۶۵
منشور خلافت ۸۳۱	۲۱۰ ۲۲۴ ۲۴۲ ۳۲۴ ۳۶۳
منطق ۱۶۶ ۲۹۵ ۶۲۶	۴۵۹ ۴۹۸ ۵۹۱ ۶۱۳ ۷۳۹
منطقى ، منطقيان ۲۰۹ ۲۷۵	۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۹۶
۶۱۷	۸۹۷ ۹۱۶ ۹۷۶
منع ۶۵۷	مولويه ۳۸۰
منعم ، منعمان ۱۱۷ ۴۶۹ ۵۲۸	موم ۷۰۳ ۷۱۶ ۸۰۲

نابان ۱۰۴۷	مهاجر ۳۰۴
نان تشور ۲۴۱	مهدی ۹۷۷
نان جوین ۳۰۴ ۵۰۶ ۶۴۰	مهر ۷۰۷ ۷۹۵
نان سومین ۱۰۳۸	مهانخانه ۵۹۵
ناودان ۳۴۸	مهانداري ۴۶۱
نای ۵۹۲	میان بند ۵۵۶ ۷۷۷
نایب ۲۹۷ ۳۰۵ ۴۵۹ ۴۹۱	میدان ۴۷۹ ۶۱۸ ۶۹۶ ۸۰۰
۴۹۷ ۷۷۵ ۸۸۹ ۸۹۰ ۹۰۸	میر ۸۴۵ ۸۶۰ ۹۸۳ ۱۰۷۸ ، ر.
۹۸۰	ك به امیر
نایب خاص ۴۹۰	میر آب ۸۷۰ ، ر. ك. به امیر آب
نایب سلطان ۷۸۲	میر شكار ۸۴۵ ۸۴۶
نای زن ، نای زنان ۲۳۱ ۴۹۰	میزر ۲۴۴ ۲۷۶
نایی ۲۳۲	میزر یمنی ۴۶۸
نبات ۱۸۰ ۸۱۱	نارنجات ۱۴۱
نبوت ۵۳۸ ۶۵۶ ۸۷۶ ۱۰۴۰	ناسك ۶۶
نبي ۲۵۶ ۳۶۵ ۴۹۱ ۶۴۹ ۷۵۸	ناسور ۲۰۷ ۴۲۶
نبیذ ۶۱۷	ناظر ۹۳۹
نجار ، نجاران ۱۵۰ ۱۷۵ ۲۴۲	ناقور ۴۳۲ ۵۹۳
۲۴۳ ۲۷۷ ۳۲۴ ۴۳۷ ۴۳۹	ناقوس ۲۱۱
۴۴۰ ۸۹۸	ناموس ۲۵۲ ۲۶۰ ۵۲۰ ۶۱۷
نجباء ۷۸۲	۷۹۴
نجوم (علم نجوم) ۱۴۱ ۱۶۶	ناموس اكبر ۱۴۹ ۳۶۵
۶۲۶ ۱۰۱۸	نامیات ۲۴۳
نحو ۱۰۶ ۱۳۶ ۲۹۵	نانیا ۲۹۷ ۵۳۶

نفوس لوّامه ۵۵۵	نحوی ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۳۵ ۱۳۶
نفیر ۵۹۳	۲۷۵
نقاب ۶۰۳ ۷۶۸ ۸۹۲ ۹۲۰	ندیم، ندیمان ۱۷۳ ۳۲۰ ۳۷۳
نقاب غیرت ۶۱۶ ۹۱۱	۷۲۰ ۷۰۴
نقّاره ۴۳۱ ۵۹۳ ۶۹۷ ۷۱۹	ندیم خاص ۴۸۶
۷۳۰ ۸۶۱	نذر، نذور ۲۵۰ ۳۴۴
نقّاره: نان ۵۹۳ ۷۳۱	نذور اشراف ۷۷۷
نقاش، نقاشان ۷۴ ۱۹۰ ۲۴۴	نذیر ۶۶۵
۲۶۲ ۴۲۵ ۵۵۲ ۵۵۳ ۶۸۶	نرد ۶۹۵
۴۲۵ ۵۵۲-۵۵۳ ۶۸۶	نردبان ۴۳۶ ۵۴۰
نقد، نقود ۸۷ ۱۶۷ ۲۰۴ ۲۵۷	نسخ ۵۵۶ ۶۴۷
۲۵۹ ۴۵۹ ۴۹۴ ۶۲۷ ۷۵۵	نسّاج ۱۵۱
۷۷۷ ۹۱۹ ۹۴۴	نسب ۷۵ ۷۶
نقره ۴۰۹ ۸۵۲	نسبت ۷۱۱
نقش ۵۵۳	نشر ۳۷۳
نقشلو ۳۷۶	نصاب ۱۱۳
نقل (مزه) ۵۶۷	نطع ۹۳۶ ۹۳۷
نقوع ۱۳۲	نظر ۷۷۰ ۹۰۱
نقیب ۳۰۵ ۳۸۱ ۶۹۸ ۸۳۱	نعم ۵۳۰
۸۶۷	نفاق ۶۶۲ ۷۳۵
نکاح ۸ ۹ ۱۰۳۶	نفاق جلی ۶۶۳
نکته ۳۱۸	نفاق خفی ۶۶۳
نگین ۸۵۷	نفحات ۲۶۷
نماز اشراق ۱۹۹ ۳۹۴	نفس امّاره ۱۹۵ ۲۷۲ ۶۶۱
	۹۸۷

نماز باطن ۳۵۰	نورین زاده ۹۷۷
نماز برات ۲۴۹	النهی عن المنکر ۶۱۰
نماز تهجد ۲۶۲ ۳۵۰ ۴۰۶	فی ۴۸۲
نماز پیشین ۳۰۵	نیابت ۹۰۶ ۹۹۲
نماز دیگر ۲۶۴	نیاز ۱۳ ۱۳۸ ۵۶۸ ۵۶۹ ۶۲۶
نماز حاجت ۳۹۱	۶۵۰ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۶۱ ۷۰۹
نماز ظاهر ۳۵۰	۹۰۳ ۹۳۴
نماز عشاق ۳۹۴	نیازمند ۶۲ ۹۵ ۱۹۹ ۲۹۹ ۳۶۰
نماز موقت ۱۸۴	۴۶۳ ۵۶۸ ۶۷۴
نمچین ۱۲۶	نیر اعظم ۳۸۷ ۶۴۲ ۸۰۶ ۸۶۵
نمذ ۴۴۱ ۶۱۶ ۱۰۳۷	نیزه ۸۶۸ ۸۷۶ ۹۲۸ ۹۶۶
نواب ۱۵۴ ۱۸۱ ۲۵۴ ۳۰۳	۱۰۲۳
۳۳۱ ۴۳۲ ۵۴۸ ۸۱۲ ۸۳۵	نیست، نیستی ۱۵۲ ۲۳۹ ۵۴۰
۸۸۵ ۹۰۶ ۹۴۶	۸۵۲ ۱۰۷۸
نواحان ۸۹۰	
نواهی ۱۹۶ ۵۲۴	وارع ۶۸۰
نواهی فرقانی ۶۱۰	واسطه قلاده ۵۹۴
نوبت ۱۳ ۲۲۷ ۹۵۶ ۹۵۷	واصلان حق ۱۴۰ ۳۱۲
نورانیان عرش ۴۲	واعظ، واعظان ۱۷۱ ۴۵۹ ۶۲۴
نور جلال ۱۸۶	۸۰۹
نور محمدی ۱۸۵ ۲۳۷	والی ۷۰۳
نوروز ۳۷۲	واو قسم ۱۷۲
نوکر، نوکران ۷۹۸ ۸۴۵	وبد ۳۵۲
نورین، نوربان ۳۳۲ ۷۹۷ ۸۱۸	وجع العين ۲۴۷ ۴۲۸
۸۵۵ ۹۷۷	وحی شیطانی ۸۵۳

۴۲۸ ۳۰۱ ۲۹۴ ۲۸۶ ۲۵۹	وحی القلب ۷۷۶ ۸۵۳
۷۲۱ ۷۱۱ ۷۰۷ ۷۰۶ ۴۹۸	واحی ملکی ۸۵۳
۸۵۲ ۸۵۱ ۸۴۶ ۸۴۵ ۷۲۳	ورد ۱۱۴ ۲۰۰ ۸۴۶ ۹۷۹ ؛
۹۴۷ ۹۲۵ ۹۲۲ ۹۲۱ ۸۶۶	ر. کت به اوراد
۱۰۲۹ ۹۹۲ ۹۹۰ ۹۷۹ ۹۷۸	ورع ۱۰
۶۱ ۲۶ ۲۴ ۱۸ ۱۰ ولایت	وزیر، وزراء ۵۰ ۶۲ ۱۵۴ ۲۰۳
۱۸۹ ۱۸۱ ۹۱ ۸۵ ۷۵ ۷۱	۲۰۴ ۲۱۵ ۲۵۴ ۳۷۲ ۶۴۷
۳۸۴ ۳۲۶ ۳۰۹ ۳۰۲ ۲۱۴	۶۹۴ ۷۰۷ ۷۸۲ ۸۲۸ ۸۴۷
۵۳۸ ۴۹۲ ۴۸۵ ۴۲۱ ۳۸۶	۸۶۰ ۸۶۱ ۸۹۱ ۱۰۲۰
۷۳۷ ۶۹۴ ۶۷۹ ۶۲۶ ۵۴۸	وسوسه ، وساوس ۱۹۵ ۲۷۱
۹۳۰ ۹۰۱ ۸۵۷ ۸۵۵ ۸۱۶	۶۰۰ ۸۱۹
۹۹۵ ۹۸۸ ۹۷۲ ۹۵۵ ۹۴۱	وشق ۴۸۹
۱۰۲۸ ۱۰۱۵	وصال ۶۵ ۲۲۰ ۳۴۴ ۳۹۷
ولد الزنا ۹۸۰	۴۴۳ ۴۵۶ ۵۸۱ ۶۸۴ ۸۲۵
ولی ۲۲۲ ۲۱۸ ۲۰۸ ۱۶۲ ۳۳	وضیع ۸۹ ۴۸۱
۲۶۴ ۲۶۱ ۲۵۹ ۲۵۳ ۲۴۲	وظیفه ، وظایف ۱۳۴ ۳۶۴ ۷۳۲
۳۱۶ ۳۱۵ ۳۱۳ ۲۹۸ ۲۸۶	۷۷۷ ۸۴۶
۳۸۶ ۳۸۴ ۳۶۵ ۳۵۸ ۳۵۰	وقت یا حی ۲۲۸
۶۲۶ ۵۴۶ ۴۹۱ ۴۲۰ ۳۸۷	وقف ۴۴ ۷۴۷ ، ر. کت . به
۷۱۴ ۶۹۲ ۶۸۳ ۶۳۷ ۶۲۸	اوقاف
۸۲۸ ۸۲۳ ۷۷۳ ۷۲۴ ۷۲۳	وقفه* عرفات ۱۶۹
۹۸۱ ۹۱۲ ۹۰۰ ۸۵۴ ۸۵۱	وقفیه ۴۴۴
۱۰۳۸ ۱۰۳۷ ۱۰۳۲ ۱۰۲۴	وفا ۴۵ ۳۹۴ ۴۶۵
۱۰۴۸ ۱۰۴۶ ۱۰۴۱	ولایت (ایالت) ۸۰ ۱۷۹ ۲۰۷

۲۱۰ ۱۹۴ ۱۵۱ ۱۴۹ ۹۳	ولی: پنهانی ۱۶۲ ۴۲۶
۴۶۰ ۲۷۱ ۲۲۷ ۲۲۴ ۲۱۴	ولی: مستور ۲۴۲
۵۸۷ ۵۶۶ ۵۶۱ ۵۶۰ ۵۳۷	ولیه ۶۷ ۲۸۷ ۳۲۰ ۴۶۲ ۶۰۱
۸۳۰ ۷۸۱ ۶۱۹ ۶۰۷ ۶۰۶	۶۸۱ ۷۲۷ ۷۷۹ ۸۲۱ ۹۲۱
۸۶۸ ۸۶۰ ۸۴۲ ۸۳۹ ۸۳۱	۹۲۸
۸۷۷ ۸۶۸ ۸۶۰ ۸۴۲ ۸۳۹	
۹۴۶ ۹۲۸	هاتف ۱۰۱۵
هی سماع ۱۸۳	هاون ۷۲۷
هیضه: طعام ۸۶۷	هریسه ۸۳۶ ۸۸۹ ۱۰۳۸
هیکل ۳۱۰ ۶۰۲ ۷۳۶	هزل ۳۷۴
یاد داری ۶۵۳	هستی ۲۴۰ ۲۷۶ ۲۸۱ ۳۲۲
یار، یاران ۴۱ ۸۸ ۱۰۱ ۱۱۸	۵۰۴ ۵۱۴ ۵۴۰ ۶۵۸ ۸۵۲
۱۱۹ ۱۲۲ ۱۲۶ ۱۲۹ ۱۳۰-	۹۶۸ ۱۰۳۲
۱۳۵ ۱۳۹-۱۴۵ ۱۵۱ ۱۵۴	هفت آسمان ۶۱۹
۱۵۶ ۱۵۹ ۱۶۱-۱۶۳ ۱۶۹	هفتاد و دوملت ۲۵۳ ۵۹۲
۱۷۱ ۱۷۳ ۱۷۶ ۱۸۳ ۱۸۷	هفتان ۳۷۸
۱۸۹ ۱۹۳-۱۹۷ ۱۹۹ ۲۰۲	هفت روزه ۸۲
۲۱۳-۲۱۹ ۲۲۶ ۲۲۹ ۲۳۲	هلیله ۳۳۵
۲۳۴ ۲۳۸ ۲۴۱-۲۴۴ ۲۵۵	هما ۷۳۲ ۷۴۱ ۸۵۰
۲۵۶ ۲۵۸ ۲۶۰-۲۶۳ ۲۷۳	همت ۹۴ ۵۳۷ ۵۳۸ ۶۲۳ ۶۲۷
۲۷۷-۲۸۰ ۲۸۳ ۲۸۶ ۲۸۸	هندباری ۸۸ ۲۵۷ ۶۲۴ ۷۷۵
۲۹۰-۲۹۳ ۳۰۰ ۳۰۹ ۳۱۱	هندسه ۱۴۱
۳۱۹ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۸ ۳۴۱	هواجس ۸۱۹
۳۴۳ ۳۴۶ ۳۵۳ ۳۶۰ ۳۷۳	هویت ۸۷۸
	هیبت ۲۸ ۴۲ ۴۴ ۶۲ ۷۸ ۸۱

۵۹۶	۴۹۷	۳۷۲	۲۲۷	یار غار	۳۸۷-۳۸۴	۳۸۱	۳۷۹	۳۷۷
			۷۷۳		۴۰۸	۴۰۶	۴۰۳	۳۹۴-۳۹۳
				یار ناجنس ۲۸۳	۴۲۳	۴۲۱	۴۱۶	۴۱۳ ۴۰۹
				یار فروشی ۱۰۱	۴۵۴	۴۴۱	۴۳۸	۴۳۰ ۴۲۵
				یار وفادار ۳۱۳	۴۸۸	۴۸۴	۴۷۹	۴۶۵-۴۶۴
۳۷۰	۳۶۸			یاقوت، یواقیت	۵۱۱	۵۰۵	۴۹۹	۴۹۳ ۴۸۹
				۳۷۷	۵۷۳	۵۶۲	۵۵۸	۵۵۱ ۵۱۴
				یتیمان ۷۲۰	۶۱۸	۶۱۰	۶۰۱	۵۹۹ ۵۸۹
				یخدان ۶۹۲	۶۴۴-۶۳۸	۶۳۳-۶۳۱		۶۲۵
				ید بیضا ۱۷۱ ۷۷۳ ۷۸۶	۶۸۵	۶۶۷	۶۵۳	۶۵۱ ۶۴۷
۷۹۸	۳۳۲	۳۳۱	۲۶۲	یرلیغ	۷۴۰	۷۳۴	۷۲۳	۷۱۷ ۷۰۵
				۸۴۶	۷۷۰	۷۶۶-۷۶۰	۷۵۵-۷۴۸	
				یساق ۲۱	۸۳۷	۸۲۵	۸۱۴	۷۸۹ ۷۸۰
۵۴۴	۴۳۰	۱۹۲	۱۶۳	یغیا	۹۳۸	۹۳۶	۹۳۳	۸۹۸ ۸۵۹
۸۳۵	۷۱۹	۷۱۰	۶۹۶	۵۵۵	۹۶۰	۹۵۹	۹۵۶	۹۵۱ ۹۴۳
۲۴۱	۲۰۳	۱۹۹	۱۶۷	یقین ۲	۱۰۱۴	۹۷۰	۹۶۹	۹۶۴ ۹۶۱
۳۲۸	۲۸۸	۲۷۵	۲۶۲	۲۵۲	۱۰۳۶	۱۰۲۹	۱۰۲۶	۱۰۲۳
								۱۰۴۵
۶۳۵	۶۲۳	۵۸۸	۵۴۱	۳۴۹				یاران معنی ۷۲۶
۷۵۶	۷۴۶	۶۸۹	۶۵۴	۶۳۷				یار جانی ۴۷۶
۸۴۳	۸۵۷	۸۰۶	۷۹۲	۷۷۶				یار دینی ۵۲۲
۹۵۹	۹۵۸	۹۱۷	۹۰۷	۸۶۱	۲۳۷	۲۳۲	۲۲۳	۱۱۶ یار ربانی
				۹۶۴ ۹۶۳	۳۷۹	۳۴۲	۳۳۳	۳۲۹ ۲۵۵
				یورتگاه ۲۲	۶۹۸-۶۹۶	۶۳۴	۵۸۵	۴۲۶
				یوغ ۶۵۰	۹۲۸	۸۷۶	۷۶۰	۷۰۴ ۷۰۰
				یوک ۳۷۳				۹۳۸

فهرست کلمات و تعبیرات ترکی و مغولی

خاقان ۷۹۷	اتا ۶۱۲
سغراق ۶۰۲ ۸۷۳	اردو ۸۴۴ ۸۵۹ ۹۸۰
سویرغامیش ۲۰۴ ۸۱۸ ۸۴۵	ایل ۲۰۵
۸۴۶	ایلجی ۳۳۰ ۸۴۵
صوئسی (خداوند آب) ۶۰۸	ایلجیگری ۹۷۸
قازغان ۲۲۹ ۷۲۷	ایلی ۲۰۳ ۲۶۰ ۱۰۱۹
قرناقان ۵۴۲	ایناقان ۸۴۶ ۸۴۹
قلاوز (رهبر) ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶	بخشیان ۷۹۷
قلاوزی (رهبری) ۱۰۱۶	بغراق ۶۱
نقشلو ۳۷۶	بوغچه ۳۷۷
پاوز (بد) ۳۷۳	تغار ۶۹ ۶۷۱ ۱۰۱۷
یرتغان ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۵۹	توره ۸۴۶
یواش ۸۴ ۲۴۴	توشیال ۷۹۸
یورتگاه ۲۲	تیبغار ۸۴۶
یوکک (بار) ۳۷۳	چوک ۸۴۶

فهرست کتابهایی که در متن و حواشی وارد شده است

(۱) در متن کتاب

ابتدای ولدی (ابتداء نامه ویا ولدنامه) ۶۸۸ ۸۰۸
اسرار معراج ۳۶۵ ، ر. کک به پیشگفتار جلد اول ، ص ۱۰
الهی نامه حکیم (سنائی ، حذیقه الحقیقه و شریعة الطریقه) ۲۲۲ ۷۴۰
انجیل ۵۵۱ ۵۹۲

تبصره ۱۸۸
تفسیر شیخ نجم الدین دایه ۹۳۳
توریت ۵۹۲

جامع الاصول احادیث ۱۶۵

حسامی نامه ۷۴۲
حقایق سلمی ۶۰۴

دیوان متنّبی ۶۲۳

زبور ۵۹۲

صحف ابراهیم ۲۹۴

فتوحات مکی (الفتوحات المکیة فی معرفت الاسرار الملکیة لابن
العربی) ۴۷۰

قرآن ۱۶۵ ۱۷۱ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۵ ۳۰۷ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۶۰ ۴۱۰
 ۴۷۰ ۴۹۶ ۴۹۹ ۵۲۴ ۵۵۲ ۵۶۶ ۵۸۹ ۶۳۳ ۶۶۵ ۶۹۳
 ۷۱۴ ۷۳۹ ۷۶۸ ۸۳۸ ۸۴۸ ۸۵۳ ۸۷۸ ۹۴۵ ۹۵۲

مثنوی ۲۹۱ ۳۱۱ ۳۹۱ ۴۰۹ ۴۵۷ ۴۸۹ ۴۹۶ ۵۹۷ ۶۲۸ ۷۳۹
 ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳-۷۴۶ ۷۵۷ ۷۶۷ ۷۶۸ ۸۷۸ ۸۸۰ ۹۲۳
 ۹۵۴ ۹۸۳

مصیبتنامه* (عطار) ۷۴۰

معارف (بهاء ولد) ۱۲ ۳۳ ۹۳

مناقب العارفين ۴

منطق الطير ۷۴۰

هدایه ۳۰۱ ۳۸۶ ۴۱۹ ۴۲۴ ۵۴۸

(۲) در حواشی کتاب

ابتداء نامه : ولد نامه مثنوی ولدی انشاء بهاءالدين بن مولانا
 جلالالدين محمد بن حسين بلخی ، با تصحيح و مقدمه جلال
 هائی ، طهران (بی تاريخ) ، ۲۹ ۵۸ ۴۶۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۸۰۸
 ابن بیبي : ر . ك به الاوامر العلائیه
 احیاء علوم الدین لابن حامد محمد بن محمد الغزالی ، در سعادت ۱۳۲۱ ،
 ۴۳۰

اقسرائی : ر. ك . به مسامرة الاخبار

الاورام العلائیه فی الامور العلائیه لحسین بن محمد بن علی الجعفری
الرگدی الشهیر بابن بیبی ، از انتشارات انجمن تاریخ ترک ، دوره
۳ - شماره ۳ ، آنقره ۱۹۵۶ و از انتشارات دانشکده معقول
و منقول ، آنقره ۱۹۵۷ ؛ ۲۴ ۱۰۳ ۱۱۸ ۱۲۱ ۱۳۳ ۱۳۴
۱۸۴ ۱۴۸

تاریخ آل سلجوق در آناتولی ، آنقره ، ۱۹۵۲ ؛ ۱۳۰

تاریخ بیپرس : ر. ک. به Baypars tarihi

تذکره الاولیاء : کتاب تذکره الاولیاء من تصنیف الشیخ ابی حامد
محمد بن ابی بکر ابراهیم الشهیر بفردالدین عطار النیسابوری ،
بسی واهتمام و تصحیح رنولد آلن نیکلسون ، لیدن ۱۹۰۷ ؛ ج ۲
۲۵۲ ۳۴۸

ترجمه ترکی نفحات الانس : فتوح المجاهدین لتروج قلوب
المشاهدین لمحمود لامعی چلبی بن عثمان ، استانبول ، ۱۲۸۹ ؛ ۲۸۵

ترجمه ترکی دیوان کبیر ؛ ر. ک. به Divan-ı Kebîr

ترجمه قاموس : قاموس ترجمه سی لعاصم افندی ، استانبول ، ۱۳۰۴

جامع التواریخ لرشیدالدین فضل الله ، نشر E. Blochet ، لندن
۱۹۱۱ ، ج ۲

جامع الصغیر من حدیث البشیر الذذیر ، قاهره ۱۳۲۱ ؛ ۲۳۰ ۲۴۰

جغرافیای مفصل ایران ، تألیف مسعود کیهان ، ج ۱ - ۳ ،

طهران ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ ؛ ۵۹

جهانگشا تألیف علاءالدین عطا ملک جوینی ، نشر میرزا محمد بن

عبد الوهاب قزوینی ، لیدن - لندن ۱۹۱۶ ؛ ۲۰

حدائق الوردیه فی حقائق اجلاء النقشبندیه ، قاهره ۱۳۰۸ ؛ ۲۵۲

دول اسلامیه ترجمه و تالیف خلیل ادهم ، استانبول ۱۹۲۷ م (۱۳۴۴)
 دیوان ابی الطیب المتنّبّی ، قاهره ۱۳۵۵ هـ / ۱۹۳۶ م ؛ ۵۷۲
 ۵۰ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۷ (۸)

دیوان سلطان ولد ، اسلامبول (الاثار المولویه فی ادوار السلجوقیه ، ۳)
 ۱۳۴ (۱۹۴۱ / ۱۳۵۸) ۱۱۸

دیوان کبیر : کلیات شمس یا دیوان کبیر مشتمل بر قصائد و غزلیات
 و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات از گفتار مولانا
 جلال الدین محمد مشهور بمولوی ، نشر بدیع الزمان فروزان فر ،
 ج ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، طهران ۱۳۳۶ - ۱۳۳۹ شمسی ؛ ۹ ۱۰۵۲
 ۱۰۵۸ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۶ - ۱۰۸۰

رباب نامه سلطان ولد

رباعیات چلبی عارف : رباعیات اولو عارف چلبی ، نشر متن فارسی
 با ترجمه ترکی فریدون نافذ اوزلوق ، اسلامبول ۱۹۴۹ ؛
 رباعیات حضرت مولانا ؛ نشر محمد ولد افندی ، اسلامبول ۱۳۱۲ ؛
 ۱۰۶۶ - ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۴ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹

رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور
 بمولوی تالیف بدیع الزمان فروزانفر ، طهران ۱۳۱۵ - ۱۳۱۷ ؛
 ۲۶۶

سپهسالار : رساله فریدون بن احمد سپهسالار در احوال مولانا
 جلال الدین مولوی ، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ، تهران
 ۱۳۲۵ ، ۱۲ ۱۴ ۴۹ ۶۹ ۱۱۸ ۱۲۲ ۱۳۶ ۱۴۶ ۱۶۵ ۱۷۳
 ۳۳۵ ۳۳۷ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۶ ۳۴۸ - ۳۵۱
 ۳۸۷ ۳۵۸ ۳۵۶

سماعى ، كتاب الانساب ، لندن - لندن ١٩١٢
 شدّ الازار فى حطّ الاوزار عن زوّار المزار ، تأليف معين الدين ابوالقاسم
 جنيد بن نجم الدين ابن فتح محمود العمرى الشيرازى ، بتصحيح
 وتحشيه محمد قزوينى وعباس اقبال ، طهران ١٣٢٨ ؛ ١٠٦٣
 شفاء السائل لتذهيب المسائل ، تأليف ابى زيد عبد الرحمن بن ابى بكر
 محمد بن خلدون الحضرمى ، عارضه ؛ باصوله وعلق حواشيه
 وقدّم له محمد بن تاويت الطنجى ، استانبول ١٩٥٧ ؛ ١٠٥٧

غياث اللغات تأليف غياث الدين ، نولكشور ؛ ٥٤٤

فرائد اللآل فى مجمع الامثال للسيد الشيخ ابراهيم ابن السيد على
 الاحدب الطرابلسى ، بيروت ١٣١٢ ؛ ١٦٦ ٣١٤
 فيه ما فيه : كتاب فيه ما فيه از گفتار مولانا جلال الدين محمد مشهور
 بمولوى . باتصحيحات وحواشى بديع الزمان فروزانفر ، طهران
 ١٣٣٠ شمسى ؛ ١٠٣ ١٠٥ ١١٨ ١٣٥ ١٧٨ ٢٣٠ ٢٤٠ ٣٥٦
 ٣٦٢ ١٠٥١ - ١٠٥٥ ١٠٦٠ - ١٠٦٥

فيض القدير شرح الجامع الصغير لعبد الرؤف المناوى ، قاهره ١٩٣٨ ،
 ج ١-٦ ؛ ١٠٥٠ ١٠٥٢ ١٠٥٣ ١٠٥٦ - ١٠٥٨ ١٠٦٠ - ١٠٦٢

قيصريه شهرى ، تأليف خليل ادهم ، اسلامبول ١٣٣٤ ؛ ١٣٠
 كتاب كشاف اصطلاحات الفنون لمحمد علاء بن على قاضى محمد
 حامد بن محمد صابر الفاروقى الطهناوى ، كلكته ١٨٦٢ ؛ ٣١٣
 كشف الابيات مشوى لميرزا طاهر كاشانى ، بمبى ، ١٣١٨ ؛ ٤٦
 كشف الاسرار وعُدّة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصارى
 تأليف ابوالفضل رشيد الدين الميبدى ، طهران ١٣٣١ هجرى
 شمسى ؛ ١٠٥٦

فهرست کتابهای که در متن و حواشی وارد شده است ۱۱۷۵

کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق لعبد الرؤف المناوی، قاهره ۱۳۰۵؛
۲۴۰ ۲۳۳

گلستان، انشای ابو عبدالله مشرف بن مصلح السعدی الفارسی،
باهتمام و تصحیح و حواشی میرزا عبد العظیم خان گرکانی، طهران
۱۳۱۰؛ ۵۴ ۳

مرصاد العباد، تألیف عبدالله بن محمد بن شاهاور الرازی نجم الدین
دایه الرازی الاسدی، ۲۸۵

مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف محمود بن محمد المشتهر بالکریم
الاقسرائی، بسعی و تصحیح و حواشی عثمان توران، آنقره ۱۹۴۳؛
۱۴۸ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۰ ۱۲۱ ۱۱۸ ۱۰۳

معارف، مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بها الدین محمد بن حسین
خطیبی بلخی مشهور به بهاء ولد، بتصحیح بدیع الزمان فروزانفر،
طهران ۱۳۳۳؛ ۱۱ ۴۲ ۱۰۵۱ ۱۰۵۳ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷
۱۰۶۰

مکتوبات مولانا، جلال الدین بسعی و اهتمام احمد رمزی آقیورک،
اسلامبول ۱۹۳۷؛ ۴۲ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۳ ۱۱۷ ۱۳۴
منشآت فریدون بیگ، استانبول ۱۲۶۵، ۳۸

نورالعلوم (مناقب ابی الحسن الخرقانی)، بسعی و اهتمام Berthels در
مجله ایران، ج III؛ ۲۵۲
النهایه فی غریب الحدیث ولاثر لابن الاثیر، قاهره ۱۳۲۲؛ ۳۱۳

- A. Ateş, Hicri VI-VIII (XII-XIV) asırlarda Anadolu'da yazılmış Farsça eserler, *Türkiyat Mecmuası*, C. VII - VIII, s., 221
- Baypars tarihi, Al - Melik — al - Zahir (Baypars) hakkındaki tarihin ikinci cildi, Türkçeye çeviren Ord. Prof. M. Şerefüddin Yaltkaya (*Türk Tarih Kurumu yayınlarından* II. Seri-No.: 3), İstanbul, 1941, ١١٨ ١٣٠
- Cl. Huart, *Épigraphie arabe d'Asie-Mineure* (dans la *Revue Semitique* de 1896); ٢٩
- Dīvān-i kabîr: Mevlânâ Celâleddin, Dīvān-i kebîr, hazırlayan Abdülbaki Gölpınarlı, C. I - V, İstanbul, 1957-1960
- Fuad Köprülü, Anadolu selçukluları tarihi'nin yerli kaynakları, *Belleten*, C. VII (1943), s. 393 v. d. d.; ٢٢١
- Fuad Köprülü, Vakfa ait tarihi ıstılahlar mes'elesi, *Vakıflar Dergisi*, Ankara, 1938, C. I; ٥٠١
- İ, Hakkı Uzunçarşılı, Osmanlı Devleti teşkilâtına medhal, (*Türk Tarih Kurumu yayınlarından* VIII. Seri-No. 10), İstanbul 1941; ٩١
- M. Ferit ve M. Mes'ut, Selçuk veziri Sahib Ata ile oğullarının hayat ve eserleri, İstanbul, 1934; ١٣٠
- M. Ferit Uğur ve M. Mes'ut Koman, Karatay ile kardeşlerinin hayat ve eserleri, Konya, 1940, s. ١٢١
- M. Şerefeddin, Mevlâna'da Türkçe kelimeler ve Türkçe şiirler, *Türkiyat mecmuası*, c. IV; ٩١
- Osman Turan, Selçuk devri vakfiyeleri, *Belleten* (1947) c. 11, s. 415-429. ١٢١
- Quatremère, M., *Histoire des sultans memluks* ٩٩١
- Rieu, C., *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, London, 1879-83, ٢٢١
- Türkiye'de meskûn yerler kılavuzu (T. C. İçişleri Bakanlığı yayınlarından, Seri: II, sayı: 2), C. I. II, Ankara, 1946; ٢٥
- Vladmira Dalya, *Tolkovy slovar jivova velikorusskova yazika*, S. Peresburg - Moskva, 1905, c. II.; ٤٧٥
- Wensinck, *Concordance et indices de la tradition musulmane* : Les six livres, le Musnad d'al - Dârimî, le Muvoṭṭa'de Mâlik,

le Musnad de Aḥmad Ibn Ḥanbal, avec le concours de nombreux orientalistes, Leiden 1936, c. 1-III; ۱۰۵۰ ۱۰۵۸
۱۰۶۰ ۱۰۶۲

de Zambaur, F., Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'islam, Hanovre, 1927; ۷ ۲۰ ۲۴

اختصارات

- Br., GAL = Carl Brockelmann, Geschichte der arabischen Litteratur, Leiden, 1943 - 1949, Band I - II; ۱۶۵ ۳۰۱ ۳۵۹
Br., Suppl. = C. Brockelmann, Geschichte der arabischen Litteratur, Supplementband I-III, Leiden, 1937 - 1942; ۱۶۵ ۳۰۱ ۳۵۹
EI = Encyclopédie de l'islam, nouvelle édition, Leiden - Paris 1954 - 1960, tome I; ۲۵ ۶۲
IA = İslâm Ansiklopedisi, İslâm âlemi Coğrafya, Etnoğrafya ve Biyoğrafya lûgati, İstanbul, 1944; ۱۵ ۲۲ ۲۳ ۲۹ ۴۹ ۶۲ ۱۸۰
IO = Ethé, Catalogue of the Persian manuscripts in the library of the India Office, Oxford, 1903 - 1937; ۹
TM = Türkiye Mecmuası, (İstanbul Üniversitesi Türkiye Enstitüsü tarafından çıkarılır). İstanbul; ۹۶ ۲۲۱

فهرست اسامی اشخاص و امکته و قبایل

آب آمویه ۴۹	آب آمویه ۴۹
آب قلقل ۶۲۵	آب قلقل ۶۲۵
آب کر ۸۸۳	آب کر ۸۸۳
آب گرم (ایلغین) ۶۰۸ ۵۶۳	آب گرم (ایلغین) ۶۰۸ ۵۶۳
آبایزید : ر. ک. به بازید	آبایزید : ر. ک. به بازید
ابراهیم (پیغامبر) ۷۳ ۱۶۷	ابراهیم (پیغامبر) ۷۳ ۱۶۷
۲۴۱ ۲۹۵ ۳۴۹ ۳۶۳ ۵۳۶	۲۲۴ ۷۶ ۸ صنی ۲۲۴
۸۸۴ ۹۰۵ ۹۲۳ ۹۸۴ ۹۹۵	۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۷ ۳۶۶ ۳۶۷
۱۰۲۶ ۱۰۵۳	۴۹۳ ۴۹۴ ۵۰۱ ۵۳۲ ۵۳۷
ابراهیم ادهم ۷۵ ۲۲۰ ۲۵۲	۵۳۸ ۵۵۳ ۵۶۵ ۵۸۳ ۶۴۸
۳۵۳ ۴۷۱ ۱۰۱۵	۶۶۸ ۷۲۰ ۷۴۴ ۷۸۱ ۸۵۳
ابلیس ۳۱۳ ۶۰۰ ۶۲۹ ۱۰۴۸	۸۹۵ ۹۱۰ ۹۹۷ ۱۰۲۵
ابن آینه دار سیواسی ۱۴۱	آذربایجان ۱۶۵ ح
ابن اخی ترک ۶ ، ر. ک. به چلبی	آسیه ۶۴
احسام الدین	آل چنگیز ۹۸۱ ۹۸۵
ابن اسفهلار ۴۰۳ ۴۳۰ ۴۵۳	آل خلیل ۳۶۳
۱۰۲۶ ، ر. ک. به جلال الدین	آل سلجوق ۴۵ ۹۹ ح ۱۰۰ ح
المعروف بابن اسفهلار	۱۲۱ ح ۱۴۶
ابن بواب ۷۲۶	آل صدیق ۹۸۵
ابن بیبی ۲۴ ح ۳۸ ح ۱۰۳ ح	آل عباس ۱۹
ابن سینا ۵۰۰	آل فرعون ۱۲۶
ابن عربی ۶۷۶	آل قرمان ۹۷۷
ابن قاضی صدیق ۱۱	آل یاسین ۵

ابو سعید خان ۸۶۱ ۹۸۰	ابن مسعود ۴۴۴ ۵۰۹
ابوطالب مکی ۵۳۲	ابن مقله ۷۲۶
ابو علی سینا ۳۸۷ ۵۰۰	ابن النقیب (تاج الدین مدرّس)
ابو الیث سمرقندی ۷۵۶ ۷۵۷	۸۶۷
ابو هریره ۴۷۸ ۱۰۴۵ ۱۰۵۵	ابو البشر ۴۹۳
ابو یوسف ۵۲۷ ۵۵۹	ابو بکر بخارا (شیخ) ۱۵۱
أبی بن کعب ۴۹۶	ابوبکر صدیق ۸ ۴۸ ۷۵ ۱۹۴
ایشغا نوین ۸۱۸ ۸۱۹	۲۰۷ ۲۶۸ ۲۹۷ ۳۰۳ ۳۶۵
اتا بک ارسلان دغش ۳۰۵	- ۳۶۷ ۴۹۳ ۵۲۶ ۵۴۰ ۶۲۷
۴۴۴	۷۳۸ ۷۸۴ ۷۸۶ ۸۱۳ ۸۳۹
اتراك ۳۳۱ ۵۹۲ ، ر. ک .	۸۵۸ ۹۸۳ ۹۸۵ ۱۰۳۴
به ترک	ابو بکر تبریزی سلّته باف (شیخ)
احمد : ر. ک . به محمد مصطفی	۸۵ ۳۰۹ ۶۱۵ ۶۷۹ ۶۸۰
احمد خطیبی بلخی ۷۵ ۹۹۸	۱۰۳۱
احمد (اخی) ۲۲۵ ۲۷۶ ۷۵۵	ابوبکر کتانی (شیخ) ۳۴۸ ۳۴۹
۷۵۷ ۷۵۸ ۸۲۳ ۸۲۴ ۱۰۳۱	ابوبکر جولقی نیکساری ۵۹۶
احمد افلاکی (خاکی) ۴ ۱۸ ح	ابوبکر نساج ۹۹۸
۲۹ ح ۴۹ ح ۲۳۸ ۸۵۸ ۸۹۴	ابو الحسن ۶۰۸
۸۹۷ ۸۹۸ ۹۳۰ ۹۳۲ ۹۵۳	ابو الحسن الخرقانی ۲۵۲ ۶۸۲
۹۷۰ ۹۹۰	ابو حفص ۴۰۹
احمد پاشا (سبط سلطان ولد)	ابو حنیفه ۱۸۴ ۲۰۸ ۲۲۰ ۲۹۷
۸۹۸ ۹۹۷	۴۱۰ ۵۵۹ ۷۵۹ ۹۲۴
احمد سلجوق (فرزند سلطان	ابو الخیرات ۵۰۲ ، ر. ک . به
واجد) ۹۹۷	فخرالدین علی (صاحب)
	ابوسعید ابوالخیر ۲۴۴

احمد شاه (اخى انا) ۶۱۱ ۶۱۲	اخى قيصر ۵۵۶ ۷۵۵
۶۱۳	اخى محمد بگك ولد قلمى ۹۶۲
احمد شاه قرآز ۸۹۴ ۸۹۵	اخى محمد ديوانه ۶۷۳ ۸۵۵ ۸۵۶
احمد غزالى ۲۱۹ ۹۹۸	۸۶۳
احمد فقيه ۳۹ ۴۰ ۴۱۳ ۴۱۹	اخى محمد سيدوارى ۷۵۵
۴۲۰ ۶۳۴ ۹۶۸	اخى مظفرالدين ۸۹۲
احمد كوچك خالدار رفاعى (سيدى)	اخى موسى اقهري ۹۰۸ ۹۵۸
۷۱۶ ۹۱۵	اخى ناطورى ۳۵ ۳۶
احمديان ۹۱۵	ادريس (پيغامبر) ۱۴۲ ۶۲۹
اختيار الدين عمرى (امام) ۳۲۵	۱۰۱۸
۳۷۹ ۳۸۰ ۴۳۷ ۵۷۰ ۵۸۷	ادهم : ر. ك به ابراهيم ادهم
۵۹۱ ۷۸۴	ارتنا بگك (امير) ۹۷۸
اختيار الدين فقيه ۱۴۰	ارزنجان ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۵۱ ۳۴۷
اخلاط ۲۲ ح ۲۳ ۲۴ ۸۶۰	۱۰۱۱ ۳۴۸
احمد پاپيرتى (اخى امير) ۳۹۰	ارز روم (ارزن الروم) ۸۵۳
۸۵۹ ۸۸۸ ۸۹۰	ارزن الروم ۴۹ ۶۹۳ ۸۴۴ ۸۵۹
اخى انا ۶۱۲ ، ر. ك. به احمد شاه	۸۸۹ ۸۹۰ ۹۱۵
اخى بدرالدين ۱۷۳	ارسلان دغمش (اتابك) ۳۰۵
اخى بشاره ۷۵۵	۴۴۴ ، ر. ك. به اتابك ارسلان
اخى بگى ۹۵۶	دغمش
اخى پولاد ۹۲۱	اركردى ۸۳۵
اخى ترك ۷۵۵	اركدى ۸۳۵ ح
اخى چوبان ۵۵۶ ۷۵۵	ارمن ۷۰۳
اخى صديق ۸۳۸	ارمنى ۱۱۵ ۱۵۳ ۴۸۹ ۸۵۳
اخى على ۷۵۸	

استا خاتون ۷۲۷	اقصرائی (کریم الدین محمود)
اسد الدین متکلم ۶۷۳	۳۸ ح
استنبول ، اسطنبول ۱۳۶ ۱۳۷	اقشهر ارزنجان ۲۵
۲۹۴ ۵۵۲ ۵۵۳ ۶۳۳ ۷۰۷	اقشهرقونیه ۲۵ ح ۶۰۶ ۸۹۴
۱۰۱۶	۸۹۹ ۹۰۸ ۹۳۰ ۹۴۴ ۹۵۸
اسحق (شیخ ، نقیب حاجی بکتاش)	اقلیم روم : ر. ک. به روم
۳۸۱ ۳۸۲	اقنجی (مدرسه) ۵۴۸
اسحق حافظ ۳۰۷	اکل الدین طیب ۱۲۲ ۱۲۳
اسکندر ۵۳۷	۳۳۷ ۳۹۹ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۷۲
اسکندریه ۴۷۳	۵۰۰
اسماعیل (پیغامبر) ۹۹۵ ۹۹۶	اگریدور ۹۳۵
اشرف ۹۰۸	التونیا ، التون ابا ۲۹ ۱۰۱۱
۲۹۲ ۹۱۴ ۹۴۱	الجایتوخان ۸۵۸ - ۸۶۰
اصحاب کهف ۱۶۱	الیاس بگک (شجاع الدین ، امیر
اصمعی ۵۲۸	قلعه طواس) ۸۷۰
افصح الدین ۱۲۹	الیاس پاشا (سبط سلطان ولد)
افصح الدین معید ۲۱۰	۹۳۸ ۹۹۷
افلاطون ۲۹۴ ۳۳۷ ۳۸۷ ۴۰۴	اماسیه (دارالعز) ۸۷۳ ۸۸۰
۵۵۱	۹۱۵ ۹۳۳
افندی بوله (ماکه خاتون بنت	امور پاشا ۹۴۹
مولانا) ۹۹۵	امیرجی (حیران) ۸۶۰ ۸۶۲
اقسرا ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۸۴ ۳۱۴	امیرزاهد (صلاح الدین ، فرزند
۳۱۵ ۳۳۱ ۴۵۸ ۵۵۵ ۶۲۴	سلطان ولد) ۸۱۸ ۹۹۶ ۹۹۹
۷۵۱ ۹۶۴	امیرعابد (شمس الدین ، فرزند

اوحد الدين كرماني (شيخ) ۴۳۹	سلطان ولد) ۶ ۹۹۶
۴۴۰ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸	امير عادل (مظفرالدين ، فرزند
اورخان (شجاع الدين ، ولد مسعود	چلبی عارف) ۸۴۳ ۹۷۰ ۹۷۵
بك منتشا) ۸۵۲	۹۹۳ ۹۹۶ ۹۹۹
آوريا ۹۱۹	امير عارف : ر. ك. به عارف
اوزبك خان ۹۳۱	جلال الدين فريدون ابن محمد
اوكتاي خان ۲۲	امير عالم (امير كبير ، خزينه دار)
اولاد خطير ۴۴۵	۱۹۹ ۲۵۴ ۲۵۵ ۳۱۹
اولاد صاحب < فخرالدين >	امير عالم (چلبی مظفرالدين ، برادر
۸۸۷ ۸۸۶ ۸۸۵	سلطان ولد) ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۸
اولاد قرمان ۹۰۶ ۹۲۶	۷۵۲ ۷۸۹ ۹۹۵
اولاد مدرّس ۴۵۷	امير عالم (شاه زاده ، فرزند چلبی
اويس قرنی ۴۰ ۵۳۶	عارف) ۸۴۳ ۹۹۲ ۹۹۶ ۹۹۹
ايرنجين نوين ۷۹۷	امير واجد (حسام الدين ، فرزند
ايلترمش خاتون (ملکه) ۴۴۷ ۴۴۸	سلطان ولد) ۸۱۸ ۹۹۶ ۹۹۹
اينانچ بگک (شجاع الدين) ۸۶۴	اميره (حاجی) ۴۶۰
۹۳۹	اميره بگک آبگرمی ۸۹۲
	امين الدين ۸۰۵
باب بنی شيه ۳۴۹	امين الدين ميكائيل ۱۳۳ ۴۹۰
بابا رسول ۳۸۱	۷۸۲
بابا رسول الله ۳۸۱	اناطولی ۲۵ ح ۱۰۰ ح
بابای مرندی ۱۴۶ ۱۴۷	انطاکیه ۱۳۱
باچو خان ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱	انطاليه ۱۳۱ ۴۷۴ ۹۱۶ ۱۰۲۰
۷۲۲	اوحد الدين خوئی ۳۱۲ ۵۵۴
باغچه سلطان ۹۸۸	اوحد الدين ساميسونی ۶۰۵

بازید بسطای ۱۵۶ ۲۲۰ ۲۹۷	بدیع الزمان فروزانفر ۲۶۶ ح
۳۱۹ ۳۵۷ ۳۶۰ ۴۳۹	براق ۸۴۸ ۸۸۳
۴۶۶ ۴۹۳ ۵۴۰ ۶۲۸ ۶۳۷	براق (شیخ) ۸۴۸ ۸۶۰
۶۳۸ ۶۵۶ ۶۵۹ ۶۷۰ ۶۷۱	برانیه (مدرسه) ۳۴۸
۶۹۳ ۷۲۳ ۷۳۷ ۸۲۴ ۹۸۷	برگی ۹۴۷
بحر قلزم ۲۰۸	برهان الدین الیاس پاشا (سبط
بحرین ۳۶۸	سلطان ولد) ۹۳۸ ۹۹۷
بخارا ۵۶ ۲۶۷ - ۲۶۹ ۴۳۱	برهان الدین محقق ترمذی (سید)
بدر الدین (اخى) ۱۷۳	۵ ۳۴ ۴۰ ۴۸ ۵۶ - ۷۲ ۷۵
بدرالدین ابراهیم بگک (امیر) ۹۰۶	۸۱ - ۸۳ ۱۲۵ ۲۷۲ ۶۱۷
بدرالدین تبریزی (معمار تربيه)	۷۰۵ ۷۰۶ ۷۸۶ ۷۹۹ ۸۲۸
۱۴۱ ۱۴۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۳۸۷	۸۹۹ ۹۹۸ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴
۳۸۹	بسطام ۴۹۱
بدرالدین گوهر (گهر) تاش دزدار	بسطای: ر. ک. به بازید بسطای
۴۳ ۴۴ ۳۰۳ ۷۰۱	بشاره - (اخى) ۷۵۵
بدرالدین معدنی ۲۳۲	بصره ۵۰۹
بدرالدین نجار مولوی ۲۴۲	بغداد (دارالسلام) ۳ ۱۵ ۱۷ -
بدرالدین ولد مدرّس ۱۰۲ ۱۰۳	۲۰ ۲۲ - ۲۴ ۴۴ - ۴۶ ۶۲ ۹۴
۳۷۷ ۳۷۸ ۴۳۴ ۴۵۷ ۵۲۶	۱۴۴ ۲۰۲ - ۲۰۴ ۳۰۲ ۴۷۴
۵۶۶ ۸۲۹	۶۱۶ - ۶۱۷ ۶۳۱ ۶۵۰ ۱۰۱۱
بدرالدین یحی (ملك الادبا) ۷۹	بقراط ۱۲۲
۳۳۸ ۵۹۵ ۱۰۱۶	بكتاش خراسانی (حاجی) ۳۸۱
بدرالدین یواش نقاش مولوی ۷۴	۳۸۳ ۴۹۸
۱۹۰ ۲۴۴	بگشهری ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۳۰ ۹۴۵
بلر رؤس ۹	بگی (شیخ ، اخى) ۹۵۵ ۹۵۶

بلال حبشي ٧٦٧

بهاء الدين طبرى (قاضى) ٣١

بلخ ٧ ١٠ ١٦-١٣ ٢٠ ٢١ ٣٤

بهاء الدين قانعى (امير ، ملك

٣٥ ٥٣ ٥٦ ٥٨ ٧٣ ٧٤ ٧٥

الشعراء) ٢٢١ ٥٩٥

١٨٨ ١٩٧ ٢٦٠ ٦١٣ ٨٠٨

بهاء الدين محمد بن الحسين ابن احمد

٩٨١ ٩٨٢ ٩٩٤

الخطيبى البلخى البكرى : ر. ك

به بهاء ولد

بلعم ٥٤٥

بهاء الدين ملك السواحل ١٣٤

بنى اسرائيل ٣١٠

بهاء الدين الولد الباخى : ر. ك. به

بو بكر (جولقي* نيكسارى) ٥٩٦

بهاء ولد

بو الحسن خرقانى ٢٥٢ ٦٨٢ ، ر.

بهاء الدين يارك ٢٢٩

ك. به ابو الحسن الخرقانى

بهاء ولد (سلطان العلماء) ٥ ٧-٥٥

بوسعيد خان ٨٦١ ٩٨٠

٥٦ ٥٨ ٦١ ٦٩ ٧١ ٧٣-٧٥

بو على سينا ٣٨٧ ٥٠٠

٧٧ ٨٥ ١٧٤ ١٨٤ ٢٠٥

بو الفضل ٧٠٦

٢١٤ ٢١٦ ٢٥١ ٢٦٠-٢٦١

بهادر ٣٠١

٢٦٤ ٢٦٨ ٢٧٣ ٤١٣ ٤١٩

بهاء الدين : ر. ك به سلطان ولد

٤٢٠- ٤٣٨ ٥٢٣ ٥٦٧ ٦١٢

بهاء الدين امور پاشا ٩٤٩

٦١٨ ٦٢٣ ٦٣٢ ٦٣٣ ٧٠٥

بهاء الدين امير عالم ٨٤٣

٧٣٠ ٧٣١ ٧٦١ ٧٦٥ ٨٠٤

بهاء الدين بحرى (امير) ١٨٨

٨٢٨ ٨٣٤ ٨٦٨ ٨٩٧ ٨٩٨

٢١٢ ٢٢٠ ٢٤٤ ٣٤٢ ٤٤٢

٩٨٥ ٩٩٤ ٩٩٥ ٩٩٨ ١٠٠٩

٤٥٦ ٤٧٦ ٤٨٧ ٥٦٣ ٥٩٨

١٠١٠-١٠١٣ ١٠١٥

بهاء الدين جندى ٩٥٢ ٩٥٣

نيابانك ٥٩

بهاء الدين خياط (خادم تربه) ٩٣٣

بيت الله الحرام ٧٥٦ ، ر. ك.

بهاء الدين شاهزاده امير عالم (فرزند

به (كعبه)

چلبى عارف) ٩٩٢ ٩٩٦ ٩٩٩

بيت المقدس ١٠٢٨

بهاء الدين شنگ منجم ٨٤٤

- تاج الدین معتر الخراسانی ۱۰۰
 ۲۴۲ ۲۴۰ ۲۳۹ ۱۸۴ ۱۳۳
 ۷۵۴ ۷۵۱
 تاج زید ۱۱
 تاج، تاج الدین وزیر ۲۱۵-۴۱۵
 ۱۰۱۹
 تازی ۶۶۳
 تبریز ۸۵ ۸۶ ۹۵ ۱۲۵ ح ۲۸۹
 ۶۵۳ ۶۳۳ ۶۱۵ ۴۲۲ ۳۰۹
 ۸۴۶ ۸۴۵ ۷۰۰ ۶۹۵ ۶۷۹
 ۹۸۰ ۹۳۲ ۸۹۴ ۸۵۱
 تر به ۵۹۷
 ترك (اخى ترك) ۷۵۵
 ترك : تركان ۲۵ ۳۹ ۴۹-۵۰
 ۳۵۶ ۳۳۲ ۳۰۳ ۱۶۶ ۱۳۵
 ۶۰۸ ۴۰۹ ۳۹۹-۳۹۸ ۳۸۵
 ۹۲۶ ۹۱۷ ۸۵۲-۸۵۱ ۶۶۳
 ۹۴۸ ۹۴۵
 تركستان ۴۳۱ ۹۸۱
 تركمان شحنة ۱۰۱۸ ۱۰۱۹
 تروت ۱۰۱۳ ۱۰۱۷
 ترمذ ۵۶ ۵۷
 ترسا ۳۵۶ ۴۷۷
 تمورتاش بن چوبان (نوین زاده)
 ۹۷۸-۹۷۷ ۹۲۵
- پاشا خاتون ۸۸۹ ۸۹۰
 پاشا (شيخ) ۹۸۸-۹۸۶
 پایپرت ۳۹۰ ۸۵۹
 پروانه: ر.ك. به معین الدین سلیمان
 (امیر پروانه)
 پسران صیّاد ۳۷۰
 پسر تاج وزیر ۱۰۱۹
 پنبه فروشان (مدرسه) ۶۱۸
 پول ابو الحسن ۶۰۸
 پولاد بگک ولد نورالدین جمجا
 ۸۸۷ ۸۸۵ ۸۵۰ ۸۴۹
 پولاد (اخ) ۹۲۱
- تاتار ۱۵ ۶۴۷
 تاج الدین ابن سیدی احمد الرفاعی
 (سیدی) ۷۱۶
 تاج الدین اردبیلی (شيخ) ۵۰۳-
 ۵۰۴
 تاج الدین خروس المدرّس ۵۱۰
 تاج الدین قلمشاه (ملك القضاة)
 ۹۸۸
 تاج الدین متصدّر ۶۰۷
 تاج الدین مثنویخوان ۹۳۵
 تاج الدین مدرّس المعروف بابن
 النقیب (معید اتابکیه) ۸۳۱
 ۸۶۷ ۸۴۴

٤٥٣ ٤٣٠ ٤٠٣ (چلبي)	١٥٣	تذيل (قصّاب ارمني)
١٠٢٦ ٩١٨ ٩١٧	٦٧٤ ٦٣٣	توريزي ر. ك. به
جلال الدين حسين خطيبي ٩ ٨		شمس الدين تبريزي
١٠١٥ ١٠٠٩	٨٥٥ ٧٢١ ٥٥٩ ٤٠٠	توقات
جلال الدين خوارزمشاه : ر. ك.	٩٢٩ ٩٢٨ ٩٠٩ ٨٩١ ٨٧٣	
به جلال الدين محمد خوارزمشاه	٩٥١	
جلال الدين روم : ر. ك. به	٢٠	تولي خان
مولانا جلال الدين	٣٧٦	تيز بازار
جلال الدين فريدون ابن محمد بن محمد بن محمد العارف : ر. ك.	٢٧٤	ثريانوس (علاء الدين)
به عارف (چلبي)	٤٦٣	ر. ك. به علاء الدين ثريانوس
جلال الدين قراطائي ، قره طائي	٢٦٠ ٢٤١	نمود
٢٢٨ ٢١٨ ٢٠٩ ١٨١ ١٢١	٥٣٥	ثوري (سفيان)
٧١٦ ٥٥٨ ٥١٠ ٢٩٢	٢٩٤	جانيك
جلال الدين قصّاب ٩٣ ٣٧٢	٢١١	جبال داودي
٣٧٣	١٤٩ ١١٣ ١١٢ ٧٣	جبرئيل
جلال الدين كنكري ٩٢٧	٤٧٨ ٢٥٦ ٢٤٦ ٢٣١-٢٣٠	
جلال الدين محمد خوارزمشاه ٧	٦٢٩ ٥٤١ ٥٢٧ ٥٠٥ ٤٩٦	
٢٢ ٤٩ ١٠٠ ح	٩٣٧ ٧٣١ ٦٧٢ ٦٤٩	
جلال الدين محمد : ر. ك. به	٦٩٥	جبل صالحيه
مولانا جلال الدين	٩٥٠	جزيره سقر اداسي
جلال الدين مستوفي ١٣٣ ٥٦٥	٣٥٧	جعفر صادق (امام)
جلال كوچك ٩٠٦	٣٣٠	جلال الدين (چلبي)
٨٩١ جم		جلال الدين المعروف بابن اسفهلار

- جامعت احمدیان ۹۱۵
 جمال الدین اسحق مرندی ۸۵۱ ۸۴۹
 جمال الدین اسکندر ۱۰۳۲
 جمال الدین حصیری ۳۴ ۱۱
 جمال الدین قری ۷۸۴ ۷۳۴ ۴۴۳
 ۱۰۳۷
 جند ۴۷۷
 جنید (بغدادی) ۳۶۰ ۳۵۸ ۲۲۰
 ۷۷۰ ۷۳۷ ۷۲۳ ۶۵۹ ۳۸۹
 ۹۹۸ ۸۲۴
 جوحی ۳۱۶
 جهان ملک (دختر واجد چلبی)
 ۹۹۷
 جهود ، جهودان ۶۲۱ ۳۱۵
 ۱۰۲۴
 جیجا : ر. ک. به نورالدین جیجا
 ۸۲۸
 چاغا القیر شهری ۳۸۴
 چشمه ، تل ۲۱۳
 چغطای (برادر تولی خان) ۲۰
 چلبی حسام الدین : ر. ک. به
 حسام الدین (چلبی)
 چلبی جلال الدین امیر عارف : ر.
 ک. به عارف (چلبی)
- چلبی سلطان ۶۰ ح
 چلبی شاه ملک ۹۹۶
 چلبی محمد بگک ۹۳۹
 چنگیز ، چنگزخان ۲۲ ۲۱ ۲۰
 ۹۸۵ ۹۸۱
 چنگیزخانیاں ۹۲۶
 چوبان (اخی) ۸۶۱ ۷۵۵ ۵۵۶
 چوبان دلاک ۱۰۲۴ ۴۴۹
 حاتم طائی ۹۷۵
 حاجی امیر ۴۶۰
 حاجی بکتاش خراسانی ۳۸۳ ۳۸۱
 ۴۹۸
 حاجی کاشی ۲۷۹ ۲۷۸
 حاجی مبارک حیدری ۴۶۷ ۲۱۵
 ۷۷۳ ۴۶۸
 حاجی محمد (فرزند حاجی مبارک
 حیدری) ۴۶۸
 حبیب نجم ۹۹۸
 حبیب فقیه اقشهری ۴۲۰
 حجتاج نساج (شیخ) ۳۳ ۲۴
 ۴۱ ۴۰
 حجاز ۱۰۳۴ ۳۳۶ ۲۶۳
 حریری (شیخ) ۶۷۷
 حسام الدین اسکندر ۱۰۳۲ ۷۸۴

حسام الدين امير واجد (فرزند	حسام الدين دبّاغ مولوى ۴۲۶ -
سلطان ولد) ۹۹۶ ۹۹۹	۴۲۷ ۵۰۷
حسام الدين بگى ۸۷۶	حسام يارجنغلى ۹۷۷
حسام الدين حسن بن محمد بن الحسن	حسن (فرزند على) ۸۳۳
بن اخى ترك (چلبى) ۱۶ ۶	حسن بصرى ۹۹۸
۵۸ ۱۰۰ - ۱۰۱ ۱۱۵ ۱۱۸ -	حسن تمورتاش ۹۸۸
۱۱۹ ۱۲۷ ۱۳۵ ۱۴۱ ۱۴۷	حسن طيب (امير) ۹۷۷
۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۴ ۱۶۲ - ۱۶۳	حسن ميمندى ۲۵۲
۲۱۲ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۵ ۲۲۹	حسين (فرزند على) ۸۳۳
۲۳۰ ۲۵۶ ۲۷۲ ۳۰۰ ۳۱۷	حكيم : ر. ك. به سنائى
۳۳۵ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۸۹	حلاج (منصور) ۱۵۱ ۲۲۰ ۲۸۵
۴۰۳ ۴۰۴ ۴۱۱ ۴۳۰ ۴۳۱	۴۶۶ ۵۸۲ ۶۷۵
۴۳۷ ۴۳۸ ۴۵۳ ۴۵۶ ۴۷۱	حلاويه (مدرسه) ۷۷
۴۷۴ ۴۹۶ ۵۰۲ ۵۵۶ - ۵۵۸	حلب ۷۷ ۷۹ ۹۴ ۲۱۴ ۳۲۵
۵۷۰ ۵۸۱ ۵۸۴ ۵۸۶ - ۵۸۷	۳۵۴ ۳۸۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۵۴۷
۵۹۰ ۵۹۳ ۵۹۷ ۵۹۸ ۶۰۲	۶۸۲
۶۲۶ ۶۲۹ ۶۸۰ ۶۹۸ ۷۱۱	حلقه بگوش (دروازه) ۲۵۸
۷۱۸ ۷۲۶ ۷۳۷ - ۷۸۳ ۷۸۵	۶۲۹
۷۸۶ ۷۸۹ ۷۹۹ ۸۰۶ ۸۰۷	حّام پوستين دوزان ۳۵
۸۲۸ ۸۳۲ - ۸۳۳ ۸۳۵ ۸۸۰	حّام خواجه عمر ۹۳۹
۸۹۹ ۹۱۲ ۹۲۱ ۹۹۹ ۱۰۳۱	حّام دولى ۲۲۹
حسام الدين المعروف با بن آئينه دار	حّام زيروا ، ربروه ۵۵۷
سيواسى ۱۴۱	حّام قلجه ۹۸۷
حسام الدين ولد آئينه قونوى ۹۳۰	حميرا (عايشه) ۵۶۰ ۶۹۰ ۱۰۵۹

خانقاه لالا ۷۵۸	حمید الدین (شیخ) ۷۱۴
خانقاه نصرالدین وزیر ۶۴۷	همزه (نای زن) ۲۳۱
خاوند زاده (دختر معین الدین	همزه (عم پیغامبر) ۵۰۸ ۹۴۹
پروانه) ۸۹۱	حنانه ۲۴۳
خجند ۴۷۷	حوا ۷۲۰
خجندی (واعظ) ۱۴۰	حواریون ۴۸
خداوندگار ۳۴-۳۵ ۳۸ ۴۰	حوض دغدغی ۵۶۳
۴۱ ۴۴ ۵۷ ۵۸-۶۰ ۶۳	حیدر (علی ابن طالب) ۴۶ ۴۰۵
۶۸ ۷۱ ۷۳ ۶۱۳ ۶۲۹ ۶۵۰	ر. ک. به علی بن ابی طالب
۶۷۹ ۶۸۲ ۶۹۸ ۷۱۱ ۷۱۷	حیران امیرجی ۸۶۰ ۸۶۲
۷۲۵ ۷۲۷ ۷۲۹ ۷۳۱ ۷۳۶	خاکی (افلاکی) ۴ ۲۳۸ ، ر. ک
۷۴۲ ۷۵۱ ۷۵۹ ۷۶۴-۷۶۶	به احمد افلاکی
۷۷۴-۷۷۶ ۷۸۰ ۷۸۲-۷۸۳	خاقانی ۲۲۱
۷۸۹ ۷۹۳ ۷۹۵ ۸۰۳ ۸۳۲	خان روزبه ۷۶۰
۸۳۳-۸۳۹ ۸۷۰ ۸۷۶ ۸۸۴	خان زنجیرلو ۶۹۶
۹۰۱ ۹۱۷ ۹۶۵ ۹۶۷ ۹۷۰	خان شکر ریزان ۶۱۸ ۶۱۹
۱۰۱۰ ۱۰۱۴ ۱۰۱۶ ۱۰۲۱	خان شکر فروشان ۸۶ ۹۵
۱۰۲۳-۱۰۲۷ ۱۰۲۹-۱۰۳۰،	خان صاحب اصفهانی ۵۵۵
ر. ک. به مولانا جلال الدین	خان ضیاء الدین وزیر ۳۷۵
خدیجه ۲۴ ۲۰۱	خانقاه تربه ۹۰۶
خراسان ۸ ۱۰ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۲۰	خانقاه خواجه منیر ۹۵۲
۲۵ ۵۶ ۵۹ ۱۱۹ ۲۰۷ ۳۶۶	خانقاه سادات ۹۱۳ ۹۱۴
۶۳۳ ۸۰۷ ۹۸۲ ۱۰۴۵	خانقاه ضیاء الدین وزیر ۵۵۸ ۷۵۴
	۷۵۵ ۷۵۸

خوش لقای قونوی ثم توقاتی ۸۷۳	خراسانیان ۱۵۲
۹۲۸ ۹۲۹	خربنده (سلطان الجابتو) ۸۵۸ ۸۵۹
	۸۶۰
دارالذاکرين تاج الدين وزير ۲۱۵	خرتپرت ۲۳
دانشمندی ۱۷۹ ح ۸۴۶	خرم شاه ۷ ح
دانیال ۱۰۱۸	خضر ۱۴۲ ۳۰۸ ۳۳۳ ۳۴۸
داود (پیغامبر) ۱۴۲ ۵۳۰ ۹۵۹	۳۴۹ ۵۳۷ ۶۶۶ ۶۷۷ ۶۸۷
۱۰۱۸ ۱۰۶۵	۷۰۰ ۱۰۴۵
داود طائی ۹۹۸	خضر پاشا ۹۹۷
دختر اوریا ۹۱۹	خطیر (زنجانی) ۱۳۴ ح ۴۴۵
دروازه احمد ۴۱۹	خلاط : ر. ک. به اخلاط
دروازه اسب بازار ۲۷۳	خلیل : ر. ک. به ابراهیم
دروازه اقسرا ۵۵۵	(پیغامبر)
دروازه حلقه بگوش ۲۵۸ ۲۲۹	خلیل الرحمن ۷۸ ۳۶۳ ۹۲۲
دروازه سلطان ۸۴۱ ۹۲۹	خلیل ادهم ۱۳۰ ح
دروازه لارنده ۱۰۱۸	خلفاء راشدين ۱۹
دروازه میدان ۳۸۰ ۳۸۱	خواجگی گهواره گر (شیخ) ۲۴
دشت ۲۶۹	۴۸
دشت ترکستان ۹۸۱	خواجه فقیه ۶۳۴
دمشق ۲۳ ۷۹-۸۲ ۸۶ ۹۴ ۹۵	خواجه منیر ۹۵۲
۱۲۰ ۳۰۰ ۳۴۸ ۳۵۴ ۳۵۵	خوارزمشاه (علاء الدین محمد)
۴۲۸ ۴۳۸ ۴۶۰ ۵۰۹ ۶۱۸	۴۲ ۴۳ ۹۸۱ ۹۸۵
۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۷ ۶۵۱ ۶۷۲	خوارزمشاه (جلال الدین) ۲۲ ح
۶۷۴ ۶۷۶ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۹	۲۳ ۵۱
۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۱۴	

۷۵۷	۷۸۷	۸۲۱	۱۰۱۰	رکن الدین ارموی الولدی القونوی
۱۰۱۴			۹۲۸	
دولت خاتون بنت امیر قیصر تبریزی				رکن الدین مازندرانی ۵۱۰
۹۶۶				رکن الدین (نایب قاضی عزالدین
دولو ۱۰۳۸				قونیه) ۱۰۵
ده کامله ۷۰۶				رکن الدین سلیمان شاه سلجوقی
دیرافلاطون حکیم ۲۹۴ ۵۵۱			۲۴ ح	
۹۰۴				روزبه ۷۶۰
دیسبينا (دختر عارف چلبی)				روس ۶۰۶
۹۹۶				روم ۱۵ ۲۲ ۲۳ ۲۶ ۲۸ ۴۵
دیه فلیراس ۶۲۷				۵۶ ۵۷ ۶۲ ۷۱ ۷۲ ۷۹
ذوالنون < المصری > ۲۲۰				۸۲ ۸۶ ۹۲ ۱۰۹ ۱۲۲
ذیسبينا (دختر چلبی عارف) ۹۶۶				۱۷۹ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۱۱ ۲۱۴
رابعه (العلوبه) ۲۸۷ ۳۷۵				۲۳۹ ۲۵۷ ۲۶۷-۲۶۹ ۳۸۵
۳۹۷ ۵۵۵				۵۴۳ ۵۵۹ ۶۹۱ ۶۹۴-۶۹۶
رستم ۱۷۷ ۸۹۵				۶۹۹ ۷۰۳ ۷۱۴ ۷۳۸ ۷۸۶
رشید الدین (فضل الله ، خواجه)				۸۱۱ ۸۱۴ ۸۱۸ ۸۴۴ ۸۴۹
۲۰ ح ۸۶۱ ۸۴۸ ۹۸۰				۸۵۰ ۸۵۳ ۸۵۵ ۸۵۸ ۸۸۵
رشید قبائی ۱۱				۸۹۸ ۹۲۲ ۹۳۲-۹۳۳ ۹۷۷
رضی الدین نیشاپوری ۹				۹۷۹ ۹۸۰ ۹۹۵ ۱۰۱۰
رکن الدین (سلطان) ۱۴۵ ۱۴۶				رومیان ۵۹۲ ۷۲۱
۱۴۸ ۱۵۰ ۳۳۵ ۳۳۷ ۳۳۸				ری ۳
۳۸۹ ۳۴۸				زال ۱۷۷
				زاویه* شیخ سهراب مولوی ۸۹۶

سراج الدين تترى ۱۹۰ ۱۹۱ ۲۲۰	زاويه مولويان ۹۵۸
۵۹۷ ۵۸۵ ۳۴۶ ۲۹۰ ۲۸۹	زاهد (امير) ۸۱۸ ۹۹۶ ۹۹۹
۸۲۶ ۷۸۴ ۶۲۵ ۵۹۸	زكى قوال ۳۲۰ ۴۷۰
سراج الدين مثنويخوان ۱۶۲ - ۱۶۳	زكرياى توقاى ۴۲۰
۷۳۸ ۵۹۷ ۵۸۳ ۲۷۲ ۲۲۲	زليخا ۳۷۵ ۱۰۲۸
۷۷۳ ۷۶۱ ۷۵۲ ۷۴۵ ۷۳۹	زنجيرلو ۶۹۱ ۶۹۶
۸۸۰ ۸۳۲ ۸۲۹ ۷۹۰	زيروا ، زيروه ۵۵۷
سراى (شهر) ۹۳۲	زين الدين عبد المؤمن توقاى ۵۵۹
سرنديب ۹۱	۵۶۰ ۵۶۱
سرى ، سرى سقطى ۱۴۳ ۷۶۸	زين الدين رازى ۱۷۹ ۲۱۱
۹۹۸	زين الدين فرازى (قاضى) ۱۱
سعد ، سعد الدين خطيب سيواس	ساره ۶۲۱
۹۳۲ ۹۳۱	سام ۶۶۷
سعد الدين مبارك (امير ، داماد	سامرى ۵۴۵ ۷۵۸
ايدىن) ۹۴۶	سبا ۲۷۷
سعد الدين مثنويخوان ولدى ۷۹۷	سبى ۲۹۱
سعدى (شيرازى) ۵۴ ح ۲۶۶	سپهسالار ۳۲۴ ح ۳۲۹ ح ۳۳۱ ح
۲۶۷	سراج الدين (قاضى) ۱۱۹ ۳۰۵ -
سعيد (خواجه ، جامه دار سلطان)	۳۰۷ ۳۲۵ ۳۳۹ ۳۵۴ ۳۷۰ -
۸۶۱	۳۷۱ ۴۶۴ ۴۹۹ ۷۶۱ - ۷۶۳
سعيد (درويش) ۹۹۰	۷۶۵
سعيد فرغانى (شيخ) ۳۶۰	سراج الدين > ابوالثنا محمود بن
سعيد مسعود غازى محمود سبكتگين	ابى بكر بن احمد < الارموى
۲۵۲	۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۸ ۲۷۴ ۴۱۰
	۴۱۱ ۵۶۲ ۵۹۳

۷۱۵-۷۱۴ ۷۱۱ ۷۰۴ ۷۰۰	سقراط ۳۸۷
۷۳۵-۷۳۲ ۷۲۶ ۷۱۹ ۷۱۸	سقز اداسی ۹۵۰
۷۵۲-۷۵۱ ۷۴۸ ۷۴۵-۷۶۳	سکندر ۵۳۷
۷۸۰ ۷۷۷ ۷۷۲ ۷۶۶ ۷۵۸	سلجوق (آل) ۴۵ ۱۴۶
۸۳۵ ۸۲۸ ۸۲۵ ۸۲۴-۷۸۴	سلجوقیان ۹۲۶
۸۵۹ ۸۵۶ ۸۴۲ ۸۴۰ ۸۳۷	سلخات ۸۴۵
۹۱۰ ۹۰۶ ۹۰۱ ۸۴۹ ۸۸۹	سلطان واجد ۸۱۸ ۹۹۶ ۹۹۹
۹۴۸ ۹۴۴ ۹۱۷-۹۱۶ ۹۱۲-	سطنان ولد (بهاء الدین) ۶ ۲۶
۹۷۶ ۹۶۴ ۹۶۳ ۹۵۸ ۹۵۵	۳۸ ۳۹ ۴۱ ۴۶ ۴۷ ۵۸ ح
۱۰۱۴-۱۰۱۲ ۹۹۵ ۹۹۴	۷۰ ۷۱ ۷۴ ۱۲۶ ۱۴۸ ۱۶۴
۱۰۲۳ ۱۰۱۸	۱۶۵ ۱۹۲ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۱۳
۸۶۲ ۸۶۱ ۸۶۰ ۸۵۸ سلطانیه	۲۱۷ ۲۲۶-۲۲۹ ۲۳۴-۲۳۶
۹۳۲ ۸۹۶	۲۴۲ ۲۹۱ ۲۹۳ ۲۹۶-
۲۴۶ ۱۴۲ (پیغامبر) سلیمان	۳۰۳ ۳۰۵ ۳۰۷-۳۱۱ ۳۱۳
۸۸۴-۸۸۳ ۸۱۵ ۷۰۱ ۵۴۳	۳۱۷ ۳۲۱ ۳۳۲-۳۳۳ ۳۴۳
۵۶۳ سلیمان پاشای قسطنطنیه	۳۴۴ ۳۴۸ ۳۵۱ ۳۶۱ ۳۶۳
۹۳۴	۳۶۸ ۳۷۸-۳۷۹ ۳۸۷-۳۸۸
۲۱۸ سلیمان (معین الدین پروانه)	۳۹۲ ۴۱۶ ۴۳۵ ۴۴۸ ۴۵۳
ر. ک. به معین الدین پروانه	۴۵۶ ۴۶۶ ۴۷۲ ۴۷۴ ۴۷۹
سلیمان شاه ۹۲۵	۴۸۳ ۴۸۴ ۵۰۲ ۵۲۰ ۵۴۷
۷۵۷ ۷۵۶ ۶۸۱ سمرقند	۵۴۹- ۵۶۲ ۵۸۶ ۵۸۹
۸۵۵ سمغار نوین	۵۹۰ ۵۹۷ ۶۰۵ ۶۱۲ ۶۱۳
۵۶۳ سنان الدین اقشهری (کلاه دوز).	۶۲۱ ۶۳۳ ۶۳۵ ۶۳۷ ۶۴۰
۶۰۶ ۵۴۴ ۲۲۶ ۸۰	۶۴۲ ۶۴۵ ۶۵۰ ۶۷۹ ۶۸۳
۱۷۵ سنان الدین نجار	۶۸۷-۶۸۸ ۶۹۱ ۶۹۵-۶۹۷

شامات ۶۹۷-۶۹۸	سنائی (حکیم) ۲۲۰-۲۳۲
شاهزاده (امیر عالم، فرزند چلبی	۳۰۹ ۳۲۲ ۴۱۵ ۴۵۸ ۵۳۳
عارف) ۸۴۳ ۹۷۰ ۹۷۵ ۹۸۰	۵۳۴ ۵۳۷ ۷۴۰
۹۸۱ ۹۹۶	سنبله خاتون ۸۱۸ ۹۹۶
شاه ملک (چلبی، فرزند عابد)	سهراب مولوی (شیخ) ۸۹۶
۹۹۶	سهروردیان ۲۵
شبلی ۳۱۷ ۶۵۹ ۹۹۸	سیاه پوشان ۱۳۹
شجاع الدین اورخان (ولد مسعود	سیویه ۲۲۹
بگک منتشا) ۸۵۲	سیدی محمود ۶۰۵ ۶۰۶
شجاع الدین الیاس بگک ۸۷۰	سیس ۸۰ ۲۹۴
شجاع الدین اینالچ بگک ۸۶۴ ۹۳۹	سیلیا (؟) ۱۰۴۸
شجاع الدین حنآق ۸۹۷	سیف الله (لقب شمس تبریزی)
شرف الدین (سید) ۱۱ ۱۲۷-	۶۳۴
۱۲۸ ۴۸۳ ۱۰۱۳	سیف الدین باخرزی ۱۴۳ ۲۶۶ ح
شرف الدین (سید) ۱۱۹ ۱۲۷-	۲۶۷
۱۲۸ ۴۸۳ ۱۰۱۳	سیف الدین (مولانا) ۱۷۳
شرف الدین بلخی ۱۰۱۱	سینا (طورسینا) ۵۹۱
شرف الدین (خزینہ دار سلطان) ۳۷۵	سینوب ۸۶۰ ۹۸۱
شرف الدین عثمان گوینده ۳۲۰	سیواس ۲۲ ۳۱۰ ۶۷۳ ۸۳۵
۴۸۶ ۴۸۸	۸۵۲ ۸۵۶ ۸۶۳ ۹۲۹ ۹۳۱
شرف الدین قیصریه ۱۸۴ ۳۵۳-	شافعی (امام) ۱۸۴ ۴۱۰-۱۰۳۴
۳۵۴	شام ۲۲ ۷۷ ۸۰ ۹۴ ۱۳۱
شرف الدین لالای سمرقندی	۲۱۳ ۲۶۳ ۴۲۸ ۴۳۸ ۵۴۷
(خواجہ) ۲۶ ۳۲۱ ۶۸۱	۶۲۹ ۶۸۹ ۶۹۸ ۷۰۱ ۷۰۳
۹۹۵ ۱۰۱۱	۹۲۲ ۹۷۹ ۱۰۱۶ ۱۰۲۹

شمس الدین بر استاد ۸۶۸	شرف الدین موصلی ۲۵۶ ۳۶۰
شمس الدین امیر عابد (چلبی) ۶	شرف الدین نکیدی (ولد خطیر)
۹۹۶ ۹۹۹	۵۴۲ ۴۴۵
شمس الدین تبریزی (محمد بن علی	شرف الدین ہریوہ (سید) ۱۱۹
ملک داد) ۶ ۴۰ ۴۸ ۸۲ ۸۴	۱۲۰ ۲۱۵ ۳۳۹ ۳۴۰ ۴۶۹
۸۵-۸۸ ۹۰-۹۱ ۱۰۱-۱۰۲	شرف الدین ہندی ۹۱
۱۲۱-۱۲۲ ۱۲۵ ۲۱۳ ۲۸۳	شرف خاتون بنت ولد ۸۲۷ ۸۹۸
۲۹۵ ۳۰۸-۳۰۹ ۳۱۳-۳۱۷	۹۹۷ ۹۹۵
۳۴۹ ۳۶۲ ۵۲۳ ۵۸۹ ۶۱۴	شرف عاقلی ۹
۷۰۳-۷۰۹ ۷۱۱ ۷۲۴ ۷۳۹	شرف لماوری ۳۱۵
۷۶۶ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۶ ۷۹۹	شرح ۲۰۸
۸۰۴ ۸۲۸ ۸۹۹ ۱۰۱۶	شقیق (بلخی) ۲۲۰ ۶۵۸
۱۰۳۱ ۱۰۷۷	شکر ریزان (خان) ۶۱۸ ۶۱۹
شمس الدین جوینی (قاضی دمشق)	شمس الدین (صاحب دیوان) ۲۶۶ ح
۶۶۳	شمس الدین ایکی ۳۶۰
شمس الدین حسین بن احمد الخطیبی	شمس الائمہ سرخسی ۷۵ ۳۰۲
۱۰۰۹	۹۹۸ ۱۰۱۵
شمس الدین خانی ۱۱	شمس پرندہ ۸۵ ۶۳۱ ، ر. ک.
شمس الدین عطّار ۳۳۳ ۵۶۷	به شمس الدین تبریزی
شمس الدین مارذینی ۱۵۰ ۱۷۹	شمس الدین اصفہانی (صاحب ،
۲۰۸-۲۱۱ ۲۷۲ ۲۸۶ ۳۰۵	دستور اعظم) ۶۰ ۶۲-۶۴
۳۲۵ ۳۲۶ ۳۸۶ ۴۲۴ ۵۵۹	۶۸ ۷۱-۷۲ ۸۱-۸۲ ۵۵۵
۵۶۰	۷۰۸-۷۰۷
شمس الدین محمد سکورجی ۸۵۰	شمس الدین امیر محمد (ولد صاحب
شمس الدین معلّم ۱۵۹ ۱۸۷	اعظم خواجہ رشید الدین) ۹۸۰

شيخ زاده، توفاتی ۹۵۳ ۹۷۷
 شيخ بگی ۹۵۵
 شیراز ۲۶۶

شمس الدین ملاطی، ملطی ۱۰۱
 ۱۰۶ ۱۰۹ ۱۲۵ ۱۴۳ ۱۵۵
 ۱۷۹ ۴۲۱ ۴۵۸ ۶۰۲

صائن الدین مقری ۱۳۵
 صاحب اصفهانی: ر. ک به
 شمس الدین اصفهانی (صاحب)
 صاحب فخر الدین: ر. ک به
 فخر الدین علی (صاحب)
 صحرای علم الدین بازاری ۹۴۵

شمس الدین ولد خطیر ۱۳۴ ح
 شمس الدین ولد مدرّس (چلبی)
 ۲۱۷-۲۱۹ ۲۳۱ ۳۷۷ ۳۷۸
 ۳۸۰ ۴۰۶ ۴۱۲ ۴۳۵ ۴۵۷
 ۵۰۶ ۵۲۵ ۵۴۸ ۵۶۱ ۵۶۶
 ۶۳۴ ۸۲۹ ۹۱۸

صدراندین (خواجه) ۱۷۳
 صدرالدین (قاضی)، فرزند کمال
 الدین کالی) ۱۸۰

شمس الدین هندی ۲۶۶ ۲۶۷
 شهاب الدین روغن قرامید (داماد)
 مولانا) ۳۲۳ ۴۵۶

صدرالدین قونوی (شیخ الاسلام)
 ۹۶ ۱۲۰ ۱۶۵ ۲۱۶ ۲۱۹
 ۲۷۸ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۱۸ ۳۳۳
 ۳۳۹ ۳۵۳ ۳۵۹ ۳۷۰ ۳۹۲
 ۳۹۳ ۴۱۷ ۴۲۱ ۴۲۸ ۴۳۸
 ۴۳۹ ۴۷۱ ۴۹۹ ۵۴۸ ۵۷۸
 ۵۸۱ ۵۹۳ ۵۹۴ ۶۰۱ ۶۰۹

شهاب الدین عمر سهروردی (شیخ
 الاسلام) ۱۷ ۴۴ ۴۵ ۷۲
 شهاب الدین گوینده ۲۲۲ ۲۲۳
 شهاب الدین مقبولی، قیرشهری ۹۳۲
 ۹۳۳

۸۲۴
 صدرالدین لارندی ۱۰۲۵

شهاب الدین مقتول ۶۷۴
 شهاب نکیلدی (قاضی) ۹۷۷
 شیت (پیغامبر) ۴۷ ۱۱۶ ۴۹۳-
 ۴۹۴

صدرالدین مرندی ۴۸۷
 صدرالدین ملیفدونی ۸۲۰
 صدیق، صدیق اکبر: ر. ک.
 به ابوبکر صدیق

شیخ الارواح (لقب چلبی عارف)
 ۹۵۸
 شیخ الاسلام ۵۹
 شیخ پاشا ۹۸۶-۹۸۸

۷۵۴ ۵۵۸ ۳۷۵ ضیاء الدین وزیر	صدیق (قاضی) ۱۱
۷۵۸ ۷۵۵	صدیقہ (عایشہ) ۴۵۰ ، ر. ک.
۱۳۴ ح ضیاء الدین ولد خطیر	به عایشه
۳۷۵ طاوس چنگی	صدیقہ (کنیزك مجد الدین مراغی)
۹۵۱ طرازی	۵۵۰
۹۳۹ ۸۶۴ طغان پاشا	صفی الدین هندی ۲۹۶ ۲۹۵
۸۷۰ طوماس	صلاح الدین (فرزند بهاء الدین)
۵۰۰ طور سینا	بحری ۵۶۳
۲۴۸ ۲۴۷ (کوه)	صلاح الدین ادیب ۹۱۶ ۸۵۱
۱۳۶ ۱۳۵ طوس	۹۶۴
۶۶۸ ۵۲۱ ۵۲۰ طوفان	صلاح الدین امیر زاهد ۹۶۶ ۹۹۹
۸۴۶ ۸۴۴ طومان بگک ولد قلاوز	صلاح الدین فریدون بن یاغیسان
۹۷۷ ظهیر الدین خطیب قیصریه	المعروف بزکوب القونوی ۶ ۶۵
۹۸۸ ۹۷۹ ظهیر الدین ولد تاج قزل	۸۰ ۱۱۱ ۱۳۶ ۱۳۸ ۱۵۱
عابد (چلبی شمس الدین امیر ،	۲۳۸ ۳۱۷ ۳۸۸ ۴۲۹ ۴۶۲
فرزند سلطان ولد) ۸۱۸ ۶	۴۶۳ ۶۸۰ ۶۹۱ ۷۰۴-۷۳۶
۹۹۹ ۹۹۶ ۹۹۳-۹۷۵	۷۸۶ ۷۸۳ ۷۶۵ ۷۳۹ ۷۳۷
عابده (مطهره خاتون) ۹۹۵	۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۹ ۸۲۸ ۸۹۹
عاج ابن عنق ۶۶۸ ۵۳۶	۱۰۳۱
عاد ۲۶۰ ۲۴۱	صلاح الدین ملاطی ، ملطی ۲۲۹
عماد (مظفر الدین امیر ، فرزند	۳۵۵ ۳۵۹ ۴۸۹ ۴۹۱ ۵۶۲
چلبی عارف) ۹۷۵ ۹۷۰ ۸۴۳	۸۳۷
۹۹۹ ۹۹۶ ۹۹۳	ضحاک ۸۲۹
	ضیاء الدین نکیدی ۴۵۵

عارف (چلبی ، جلال الدين	عثمانجق ۹۳۳
فریدون ابن محمد بن محمد (	عثمان گوینده ، قوال (شرف الدين)
۴ ۶ ۶۶ ۶۹ ۲۱۳ ۲۲۹	۲۲۲ ۲۲۳ ۳۲۰ - ۳۲۱ ۳۴۰
۳۴۳ ۳۴۶ ۳۵۳ ۳۸۸ ۳۹۰	۳۴۱ ۴۸۶ - ۴۸۸
۳۹۲ ۴۰۵ ۴۱۲ ۴۶۳ ۵۴۶	عجم ۱۰۲۸
۵۵۱ ۵۹۰ ۶۰۵ ۶۲۱ ۶۲۹	عراق ۵۹ ح ۸۴۴ ۸۸۳
۷۰۰ ۷۲۸ ۷۳۲ ۸۱۶ ۸۲۳	عراق عجم ۶۳۱ ۸۴۴ ۸۸۳
۸۲۵ - ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۸۸ ۹۹۰	عراقليه ۳۵۹
۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۸ ۹۹۹	عرب ۱۰۲۸ ۱۰۵۵
عارفه (شرف خاتون) ۹۹۵	عرب عرباء ۴۸۳
عالم (چلبی ، امير كبير) ۱۹۹	عرب نوین ولد سمغار نوین ۸۵۵
۲۵۴ ۲۵۵ ۳۱۹	عرفات ۱۶۹ - ۱۷۰ ۴۶۰ ۵۲۸
عالم (چلبی ، برادر سلطان ولد)	عزالدين (قاضي) ۱۷۷
۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۸ ۷۵۲ ۷۸۹	عزالدين آماسيه (قاضي) ۱۰۴
۹۹۵	عزالدين (سلطان روم) ۷۹ ۲۵۴
عالم (چلبی ، فرزندی چلبی عارف)	۱۰۲۰
۸۴۳ ۹۹۲ ۹۹۶ ۹۹۹	عزالدين (شيخ) ۱۷۳
عائشه ۲۴ ۴۵۰ ۵۲۹ ۱۰۳۴	عزالدين سيواسی (قاضي) ۱۰۴
عبدالرحمن شیباد ۱۴۶	۴۲۲
عبدالؤمن ۴۸۶	عزالدين قونيه (قاضي عزالدين محمد)
عبدالؤمن توقائی (زين الدين)	بن محمود رازی ۱۰۳ - ۱۰۵
۵۵۹ - ۵۶۱	عزالدين کوسه (شيخ) ۳۱۲
عتيقان ۴۵	عزالدين كيخسرو (سلطان) ۱۰۳
عثمان بن عفان ۱۵۷ - ۱۵۹ ۵۰۹	
۱۰۵۳	

- عزالدين كيكائوس (فرزند سلطان
علاءالدين كيقباد) ۲۴ ح ۱۷۹
۷۰۶ ۴۴۳
- عزرائيل ۵۸۷ ۵۹۱
- عزير ۱۱۶
- عصمتی خاتون (جفت ملك
فخرالدين ارزنجان) ۲۴ ۲۵
عطار (فريد الدين) ۲۲۰ ۴۵۱
۴۵۸ ۵۸۲ ۷۴۰
- علاء الدين ارزنجانى ۳۴۷
- علاء الدين اماميه ۱۴۱
- علاء الدين امامسيوى ولد بيرام
۸۷۴-۸۷۸ ۸۸۰
- علاء الدين پسر فرامرز (سلطان)
۸۴۹
- علاء الدين ثريانوس ۲۲۵ ۲۷۴
- ۲۷۶ ۲۷۷ ۴۱۴ ۴۶۳
- علاء الدين خويشاوند ۹۱۲-۹۱۳،
ر. ك. به علاء الدين (فرزند
مولانا جلال الدين)
علاء الدين طيب ارزنجانى ۳۳۷
۳۴۷
- علاء الدين قسطنطينيه ۹۳۳
- علاء الدين قيرشهرى (برادر سلطان
على (اخى) ۷۵۸
- ولد) ۴۴۸ ۹۱۲ ۹۱۳، ر.
ك. به علاء الدين (فرزند مولانا
جلال الدين)
علاء الدين كيقباد اول ۲۲ ۲۳
۲۵-۲۷ ۳۰ ۴۳ ۴۴ ۴۹
۵۰-۵۲ ۵۴ ۵۵ ۶۲ ۱۰۰ ح
۳۰۳ ۷۰۶ ۸۸۷ ۱۰۱۰-
۱۰۱۳
- علاء الدين محمد (برادر مولانا
جلال الدين) ۱۶ ۸۲۱ ۹۹۴
۱۰۱۱
- علاء الدين (فرزند مولانا جلال الدين)
۲۶ ۳۰۳ ۳۲۱ ۵۲۳ ۶۸۶
۷۶۶ ۸۰۳ ۸۰۴ ۹۹۴ ۹۹۵
علاء الدين محمد خوارزمشاه ۷ ۱۲
علائيه ۹۱۶
- علم الدين بازاری ۹۴۵
- علم الدين قيصر ۳۸۷ ۳۸۹ ۴۵۹
- ۴۸۹-۴۹۰ ۵۱۹ ۷۹۲ ۸۱۲
- على بن ابى طالب ۷۵ ۱۱۲-۱۱۳
- ۲۴۹ ۳۵۰ ۴۰۵ ۴۸۲ ۴۸۳
- ۴۹۷ ۵۳۴ ۵۹۹ ۶۴۹ ۹۹۷
- ۹۹۸

علی (چلبی ، فرزند محمود چلبی)	عین الحیات (دختر گرجی خاتون)
۹۹۶	۹۱۵-۹۱۶
علی حریری ۶۴۱	عین الدوله رومی ۴۲۵-۴۲۶
علی (شیخ) ۹۴۴-۹۴۵	۵۵۲-۵۵۳
علی شاه (خواجه) ۸۶۱	غازان ، قازان خان ۸۱۸ ۸۴۴
علیشیر ۹۴۵-۹۴۷	۸۴۹ ۸۵۸ ۸۸۵
علی (کوه) ۶۰	غیاث الدین کیخسرو (پسر سلطان
عماد الدین (قاضی فرزند قاضی	علاء الدین کیقباد اول) ۶۲
سراج الدین) ۷۶۵	فاروق: ر. ک. به عمر الخطاب)
عمادالدین امامیه (قاضی) ۹۳۱-	فاطمه (دختر پیغامبر) ۷۳۳
۹۳۲	فاطمه خاتون (دختر شیخ
عماد الدین ولد قردی ۸۷۶	صلاح الدین) ۶۷ ۳۸۸ ۴۰۵
عمر (الخطاب) ۱۲۴ ۲۴۰ ۷۷۵	۴۶۲ ۷۰۰ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۸
۱۰۳۴ ۲۴۹ ۳۰۹ ۶۰۰ ۶۶۹	۷۳۲ ۸۱۷ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷
عمر گرهی ۵۹۶	۸۳۱ ۹۹۴ ۹۹۵
عمر (خواجه) ۹۳۹	فخرالدین آبگرمی ۸۹۳ ۸۹۴
عمید مروزی ۱۱	فخرالدین ارزنجان (ملک) ۲۴ ۲۵
عتاب ۹۳۳	فخرالدین دیو دست (ادیب) ۲۸۰
عوج بن عنق ۵۴۵	۴۷۰ ۵۰۳ ۵۲۱ ۵۶۱ ۶۰۳
عیسی (پیغامبر) ۴۸ ۱۴۲ ۲۶۹	۶۰۴ ۶۰۵ ۸۱۱ ۸۱۵
۲۷۴ ۲۷۷ ۴۳۱ ۴۷۶ ۵۴۳	فخرالدین رازی ۱۱ ۱۲ ۶۷۶
۵۵۲ ۵۹۲ ۶۶۰ ۶۸۰ ۷۹۳	فخرالدین سیواسی ۲۳۷ ۲۳۸
۹۰۴ ۹۳۸ ۱۰۲۵ ، ر. ک. به	۳۱۰ ۳۲۹
مسیح	فخرالدین شاهد ۳۸

فلوبات ۳۸ ۲۵۹ ۷۰۷	فخرالدين عراقى ۳۶۰ ۳۹۹ ۴۰۰
فليراس (ديه) ۶۲۷	۵۹۴
قارون ۳۷۰ ۵۴۵ ۹۴۶	فخرالدين على (صاحب، ابوالخيريات)
قازان، غازان خان ۸۱۸ ۸۴۴	۱۳۰ ۱۳۳ ۵۰۲ ۵۴۹ ۸۸۵
۸۴۹ ۸۵۸ ۸۸۵ ، ر. ك.	فخرالدين لالا ۹۱۲
غازان خان	فخرالدين معلم ۵۲۳
قاضى رومى ۴۲ ۴۳	فخرالنساء ۲۸۷ ۲۸۸ ۴۳۱
قاضى طبرى (بهاءالدين) ۳۱	۸۴۳ ۶۰۱
قاضى كردقونوى ۴۷۳-۴۷۴	فرات ۹۳۶
قاضى وخش ۱۱ ۳۳	فرعون ۱۲۶ ۲۸۴ ۴۳۷ ۴۷۰
قالون ۴۰۹	۵۴۶ ۵۷۹ ۶۱۷ ۶۶۸
قانعى (بهاءالدين امير، ملك الشعراء)	فرقدان ۷۹۶
۳۲۲ ۲۲۱	فرنج ۲۹۴
قبا ۴۷۷ ۵۰۵ ۶۶۴	فرننگ، فرننگان ۹۸ ۹۹ ۱۳۱-
قباد عجم ۷۰۲	۱۳۳ ۶۹۵ ۶۹۶
قبطى ۴۹۸	فرننگستان ۱۳۱ ۶۹۶
قبة بزرگ ۳۵۹	فرننگستان كسدانى (?) ۱۳۱
قبة غازان ۹۳۲	فريدالدين عطار ۲۲۰ ۴۵۱
قدس ۹۲۲	۴۵۸ ۵۸۲ ۷۴۰ ، ر. ك.
قرا (قره) حصار دمرلو ۸۱۵	به عطار
قرمان ۹۰۶ ۹۲۵-۹۲۶ ۹۷۷	فريدون ۸۱۵
۱۰۲۵	فريدون بيگ ۳۸ ح
قرمانيان ۹۲۱	فصيح الدين (مدرس) ۴۶۴
	فقيه احد ۳۹ ۴۰ ۴۱۳ ۴۱۹
	۴۲۰ ۶۳۴ ۹۶۸

۱۶۴ ۱۴۳ ۱۳۸ ۱۳۲ ۱۲۷	قرا (قره) حصار دوله ۳۰۳ ،
۱۸۹ ۱۸۰ ۱۷۹ ۱۷۵ ۱۷۲	۸۸۷ ۸۸۵
۲۵۷ ۲۳۶ ۲۲۸ ۲۲۶ ۲۱۷	قرا (قره) طائی ۱۸۱ ۲۹۲
۲۶۵ ۲۶۴ ۲۶۱ ۲۶۰ ۲۵۸	ر. ک. به جلال الدین قرا طائی
۲۷۷ ۲۶۹ - ۲۶۷ ح ۲۶۶	قریش ۳۶۳ ۳۶۶ ۸۱۰
۳۳۱ ۳۱۵ ۳۰۳ ۲۸۷ ۲۷۸	قسطمونیہ ۴۶۳ ۹۳۳
۳۵۹ ۳۵۶ ۳۵۵ ۳۴۸ ۳۳۲	قسطنطنیہ ۳۶۰
۳۷۵ ۳۷۰ ۳۶۸ ۳۶۳ ۳۶۰	قطمیر ۹۴۱ ۹۴۲
۴۱۹ ۴۱۵ ۳۹۱ ۳۸۷ ۳۸۵	قطب الدین ابراہیم ۶۳۲
۴۶۳ ۴۶۰ ۴۵۹ ۴۳۱ ۴۲۲	قطب الدین حیدر ۲۱۵ ۴۶۷
۴۸۵ ۴۷۴ ۴۷۳ ۴۶۹ ۴۶۸	قطب الدین شیرازی ۱۷۶ ۴۲۳
۵۵۹ ۵۵۳ ۵۴۷ ۵۴۴ ۴۹۰	۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۴۸
۶۰۷ ۶۰۵ ۶۰۴ ۵۷۸ ۵۶۲	قلچہ (حام) ۹۸۷
۶۲۰ ۶۱۸ ۶۱۳ - ۶۱۱	قلچی بہادر ۹۲۶
۶۸۹ ۶۷۲ ۶۳۴ ۶۲۹ ۶۲۴	قلزم ۲۰۸ ۸۶۵
۷۰۷ ۷۰۶ ۶۹۹ ۶۹۷ ۶۹۶	قلعہ طواس ۸۷۰
۷۴۸ ۷۲۸ ۷۲۲ ۷۱۶ ۷۱۴	قلعہ عثمانیچ ۹۳۳
۷۹۶ ۷۹۵ ۷۸۶ ۷۶۰ ۷۵۸	قلعہ قونیہ ۹۲۶
۸۴۹ ۸۴۱ ۸۳۹ ۸۲۰ ۷۰۱	قلعہ گوالہ ۴۵ ۹۷۹
۸۸۹ ۸۶۱ ۸۵۸ ۸۵۶ ۸۵۵	قلقل (آب) ۶۲۵
۹۰۶ ۸۹۹ ۸۹۸ ۸۹۳ ۸۹۱	قلندر ، قلندران ۴۱۲ ۵۹۶ ۶۳۱
۹۵۵ ۹۳۴ ۹۲۶ ۹۲۵ ۹۱۹	قمرالدین نایب (خواجہ) ۹۰۸ ۹۰۹
۹۷۲ ۹۶۹ ۹۶۸ ۹۶۶ ۹۶۳	قونیہ ۸۴ ۲۲ ۲۵ ۲۸ ۲۹ ۳۱ ۵۳
۹۸۸ ۹۸۶ ۹۸۱ ۹۷۹ ۹۷۷	۱۲۲ ۵۴ ح ۵۷ ۶۰ ۶۹ ۸۱
۱۰۲۰	۸۶ ۸۸ ۹۵ ۹۹ ۱۰۳ - ۱۰۵

۸۹۱ ۸۷۶ ۸۷۴ ۸۷۳ ۸۵۷	قبر شهر ۳۸۵ ۴۹۷
۸۹۹ ، ر. ک. به فاطمه خاتون	قیصر (اخی) ۷۵۵ ۵۵۶
گرامانا خاتون ۳۲۰ ۸۲۱	قبصر تبریزی (امیر) ۹۹۶
کرد ۲۳	قبصر به (دار الفتح) ۶۰-۶۲ ۶۶
کریم الدین قلعه ۹۰۲	۶۸ ۸۱ ۸۲ ۸۴ ۱۳۰ ح ۴۰۳
کریم الدین ولد بکتمور ۱۷۶	۴۲۵ ۴۶۸ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۲۴
کریمه خاتون (دختر محمد خادم)	۷۰۶ ۷۹۲ ۸۱۱ ۸۵۵ ۹۳۱
۸۹۸ ۹۲۱	۹۷۷
کسانی ۱۳۵	
کشاد عرب ۷۰۲	کاشی (حاجی) ۲۷۸ ۲۷۹
کعبه ۲۲ ۱۰۸ ۱۱۸ ۱۶۸ ۱۸۴	کالویان (معمار) ۵۵۲
۲۶۳ ۲۷۸ ۲۸۸ ۲۸۹ ۳۴۸	کامل تبریزی ۶۱۵ ۶۳۴ ۶۳۵ ،
۳۶۳ ۴۶۰ ۵۰۱ ۶۷۱ ۷۹۱	ر. ک. به شمس الدین تبریزی
۹۰۵	کتبوغا بهادر ۹۴ ۲۰۳
کل کمال : ۴۵۵ ، ر. ک. به	کر (نام جوئی) ۸۸۳
کمال الدین معرف	کرا خاتون (حرم مولانا)
کلیم ۴۹۸ ۶۷۷ ۹۹۰ ر. ک. به	۹۰ ۹۲ ۹۳ ۱۲۶ ۲۰۱ ۲۵۱
موسی (پیغامبر)	۲۶۲ ۳۳۶ ۳۴۰ ۳۹۶ ۴۴۹
کمال ۵۳۰	۵۸۳ ۵۹۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۲۱
کمال خرساف ۳۱۹	۷۱۶ ۷۱۰ ۷۷۷ ۷۵۲ ۷۷۹
کمال الدین قوال ۴۵۴	۷۸۰ ۷۸۷ ۹۹۵
کمال الدین ۹۳۵	کرای بزرگ ۴۲۰ ۶۸۱ ۷۹۱
کمال الدین ابن عدیم ۷۷-۷۹ ۳۵۴	۹۱۱
کمال الدین امیر محفل ۱۵۱ ۱۷۳	کراکا (والده چلی عارف) ۴۰۵
۵۹۴	۷۳۴ ۷۷۲ ۸۲۷ ۸۳۱ ۸۴۳

کمال الدین تبریزی الخادم ۴۲۷	کیمیا خاتون (زن شمس الدین
کمال الدین فرزند کمال خرساف	تبریزی (۶۳۷ ۶۳۸ ۶۴۱
۳۱۹	۶۴۲
کمال الدین معرف ۱۰۵ ۱۵۲	گرجی خاتون ۹۲ ۱۴۲ ۱۴۳
۴۵۷ ۱۷۳ ۱۷۲	۲۶۳ ۴۲۵ ۴۳۲ ۴۲۶ ۴۵۹
کمال الدین واسطی ۱۰۲۹	۴۹۰ ۵۱۹ ۷۲۱ ۷۲۷ ۷۵۴
کمال الدین کابی (ملک القضاة)	۷۹۲ ۹۱۵
۱۷۹ - ۱۸۱	گواله (قلعه) ۴۵ ۹۰۲ ۹۰۴
کنعان ۵۱۹	۹۷۹
کوتاهیه ۹۰۶ ۹۴۸ ۹۵۴	گورستان قانعی ۳۶
کوثر ۷۶	گوماج خاتون ۱۸۰ ۳۳۵ ۷۲۱
کوره* دمشق ۶۱۸	۸۹۱
کوسه پیغامبر ۸۱۸ ، ر. ک. به	گوهر خاتون (دختر خواجه
آپشغا نوین	شرف الدین لالای سمرقندی) ۲۶
کوشک فلوبات ۷۰۷	۹۹۵
کوفه ۲۲	گهواره گر خواجهگی (شیخ) ۲۴
کوه عرفات ۱۷۰ ۳۸۱	لاذیق ۸۶۴ ۸۶۹ ۸۹۷ ۹۳۴
کوه علی ۶۰	۹۳۹ ۹۴۲ ۹۴۵ ۹۵۳ ۹۹۰
کوه قرمان ۱۰۲۵	لارنده ۲۵ - ۲۷ ۵۷ ۳۰۳ ۹۰۶
کویرنمک ۵۹ ح	۹۲۷ ۹۶۲ ۹۶۴ ۱۰۱۸
کیش ۳۶۸	لامعی چلبی ۲۸۵ ح
کیقاتو خان ۳۳۱ ۳۳۲ ۶۱۱	لطیفه خاتون (والده* شیخ صلاح
- ۶۱۳ ۸۴۹ ۸۸۹	الدین) ۷۱۸
کیقباد ۵۵ ، ۸۹۱ ، ر. ک. به	
علا الدین کیقباد	

لطیفه خاتون (والده کراکا)	پروانه (۱۱۸ ۱۳۴ ۳۰۵
۸۲۷	۳۲۸
لقمان ۱۴۲	مجدالدین اتابک (فرزند کمال الدین
لنجر قلندرن ۵۹۶	کابی (۱۸۰
لوط (پیغامبر) ۷۳	مجدالدین اتابک مولوی ۸۴۸
لواوه (معدن) ۲۳۲	۸۴۹
لیث بن سعد ۱۰۳۴ ۱۰۳۵	مجدالدین اقسرائی (شیخ الشیوخ
	مصر) ۸۴۴
ماتریدی (شیخ) ۳۹۸	مجدالدین جندی ۴۲۱
ماریه القبطیه ۹۹۵	مجدالدین حافظ ۹۳۱
مالک (امام) ۱۰۳۴	مجدالدین علی بن محمد الحسن
مانی ۴۲۵	المستوفی الارزنجان ۱۱۸ ح
مبارزالدین محمد بگک ولد آیدین	مجدالدین مراغی (خواجه) ۲۲۹
۹۴۷	۲۵۶ ۲۵۷ ۳۷۶ ۵۵۰ ۵۵۱
مبارزالدین چلبی محمد بگک ولد	مجدالدین میکائیل (فقیه) ۱۰۱۹
اشرف ۹۲۴ ۹۲۵	۱۰۲۰
مبارک حیدری (حاجی) ۲۱۵	مجدالذین ولد چاغا القیرشهری
۴۶۷ ۴۶۸ ۷۷۳	۳۸۹ ۳۸۵ ۳۸۴
منتجبی (ابو الطیب) ۵۷۲ ح ۶۲۳	مجنون ۳۱۶ ۶۰۶
۶۲۴	
مجدالدین (برادر فخرالدین آبگری)	محمـن ۵۲۷
۸۹۲	محمد (چلبی ، فرزند چلبی عابد)
	۹۹۶
مجدالدین (خواجه) ۳۸۹ ۳۹۰	محمد ابن عربی (شیخ) ۶۷۶ ۶۷۷
۴۸۵ ۴۸۶	محمد بگک (چلبی) ۹۳۹
مجدالدین اتابک (داماد معین الدین	

محمد بگک اوج ۴۸۵، ۴۸۶	محمد سلماستی ۸۱۳ - ۸۱۵
محمد بگک ولد اشرف (چلبی مبارزالدین) ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۵۱	محمد سید ابادی (اخی) ۵۴۳
محمد بگک ولد آیدین (مبارزالدین) ۹۴۷ ۹۴۸	محمد سید واری ۷۵۵
محمد بگک ولد خواجه صدرالدین ملیفندونی ۸۲۰	محمد غزالی (امام) ۲۱۹
محمد بگک ولد طورمطای ۸۷۷	محمد مصطفی ۲ ۸ ۱۰ ۱۹ ۳۴
محمد بگک ولد قلمی (اخی) ۹۶۲	۸۷ ۸۹ ۱۱۲ ۱۵۳ ۱۵۶
محمد بن ایمان ۵۳۲	۱۵۸ - ۱۶۰ ۱۸۶ ۱۸۹
محمد تازی ۶۷۶	۲۰۹ ۲۱۰ ۲۲۶ ۲۳۷ ۲۴۳
محمد حیدری (شیخ) ۷۷۳ ۷۷۴	۲۷۱ ۲۸۱ ۲۸۵ ۲۹۷ ۳۰۳
محمد خادم (شیخ) ۱۲۲ ۱۴۵	۳۰۴ ۳۵۱ ۳۶۱ ۳۶۳ ۳۶۶
۱۹۸ ۳۲۸ ۳۲۸ ۴۳۸ ۴۸۴	۳۷۹ ۳۹۳ ۴۰۵ ۴۰۷ ۴۲۱
۸۹۸	۴۲۸ ۴۲۹ ۴۵۰ ۴۵۴ ۴۵۸
محمد خوارزمشاه (جلال الدین) ۲۲ ۷	۴۶۴ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۸۲ ۴۹۶
محمد خوارزمشاه (علاء الدین محمد) ۱۱ ۱۳ ۲۱ ۷۵ ۱۰۱۵	۵۰۰ ۵۰۴ ۵۰۶ ۵۲۷ ۵۳۵
محمد دیوانه (اخی) ۶۷۳ ۸۵۵	۵۴۰ ۵۷۰ ۵۸۲ ۵۸۴ ۵۹۲
۸۵۶ ۸۶۳	۵۹۹ ۶۰۰ ۶۱۹ ۶۲۲ ۶۲۸
محمد رازی ۶۶۶	۶۴۹ ۶۶۰ ۶۶۲ ۶۶۵ ۶۶۶
محمد زجاج ۹۹۸	۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۱ ۶۷۵ ۶۷۷
محمد سکورجی (امیر شمس الدین) ۳۳۱ ۸۴۹ ۸۵۰	۷۲۹ ۷۶۲ ۷۶۷ ۷۷۱ ۷۷۶
	۸۳۹ ۸۸۳ ۹۳۷ ۹۹۵ ۹۹۷
	۱۰۰۹ ۱۰۱۶ ۱۰۱۸ ۱۰۳۰
	۱۰۴۲ ۱۰۴۴ ۱۰۴۶
	محمد ولد صاحب اعظم خواجه رشید الدین (امیر) ۹۸۰

محمد (چلبی ، فرزند چلبی محمد)	طائی ۱۸۱ ۲۰۹ ۲۹۲ ۵۱۰
۹۹۶	۵۵۹ ۶۵۲ ۷۱۶
محمد (سیدی) ۶۰۵ ۶۰۶	مدرسہ حلاویہ ۷۷
محمد سبکتگین ۲۵۲	مدرسہ لالا ۳۷۷
محمد صاحب قران (شیخ) ۳۵	مدرسہ مستنصریہ ۱۸ ۲۳
۱۰۳ ۲۱۶ ۲۶۳ ۳۷۲ ۴۱۶	مدرسہ معین الدین پروانہ ۵۵۹
۵۵۳ ۵۰۲	مدرسہ مقدّمیہ ۸۱ ۳۴۸ ۳۵۴
محمد صاحب قران ولد نجار	مدینہ ۱۴ ۱۶۹ ۱۹۵ ۳۶۳ ۳۶۸
۶۴۶	مدینہ الاولیا (قونہ) ۲۶۱
محمد عرب ۲۵۱ ح	مرام ۱۳۹ ۱۴۳ ۳۳۸ ۳۵۵
محمد عزب ۲۵۱	۴۶۷ ۷۱۷ ۸۰۰
محمد نجار ۱۵۰ ۱۵۱ ۲۷۷	مرجگاہ خان روزبہ ۷۶۰
۳۲۴ ۳۹۹ ۴۳۷ ۴۳۹ ۶۰۸	مرند ۸۴۹ ۸۵۱
۸۹۸	مروہ ۱۶۹
محمدہ خاتون ۴۴۸	مریم ۷۳ ۹۰ ۲۲۳ ۳۸۸ ۴۷۲
محبی الدین ۹۳۵	۵۵۲ ۶۲۱ ۹۰۳
محبی الدین طاہر (قاضی القضاۃ	مستنصر بالله ۱۸ ح
جلال الدین خوارزمشاہ) ۱۰۰ ح	مسجد آدینہ قلعہ ۳۲
مدرسہ اتابکیہ ۳۰۵ ۱۰۲۰	مسجد اقصی ۷۸۹
مدرسہ افنجی ۵۴۸	مسجد بو الفضل ۷۰۶
مدرسہ التونیا ۲۹	مسجد خلیل الرحمن ۷۸ ۷۹
مدرسہ برانیہ ۳۴۸	مسجد سنجاری ۵۷
مدرسہ پنبہ فروشان ۸۶ ۲۹۵	مسجد قاضی عزالدین ۱۷۷
۶۱۸	مسجد قبا ۴۸۷
مدرسہ جلال الدین قرہ (قرہ)	مسجد قلعہ ۱۷۱ ۴۹۹

معروف كرخي ٩٩٨	مسجد مرام ١٣٩ ١٤٣ ٣٣٨
معين الدين (شيخ) ١٠١٤	٣٥٥ ٣٧٠ ٤٦٧ ٧١٧ ٨٠٠
معين الدين بگذره ٨٢١	مسعود بگك ولد منتشا ٨٥١ ٨٥٢
معين الدين پروانه ٩٩-١٠١ ١٠٧	مسعود كيهان ٥٩ ح
١١٨ ١١٩ ١٢٢ ١٢٩ ١٣٣	مسيح ١١٦ ٢٩٤ ٦٠٣ ٦٢٥
١٤٥ ١٤٦ ١٥١ ١٥٤ ١٥٥	٧٤٧ ٧٤٩ ٨٣٠ ٨٨٣ ٩٨٤،
١٥٧-١٥٩ ١٦٤ ١٦٥ ١٨١	ر. ك. . به عيسى (پښمير)
١٨٣ ١٩١ ١٩٢ ٢١٦-٢١٨	مصر ١٣٠ ٥٤٦ ٦٤١ ٨٢٩ ٨٤٤
٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٣ ٢٥٦ ٢٨١	مصطفى: ر. ك. به محمد مصطفى
٢٩٢ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠٥ ٣١٠	مصطفى (اخي) ٨٣٨-٨٤٠ ٨٤١
٣٣٨-٣٤٠ ٣٥٥ ٣٧٧ ٤٠٠	مصلح الدين ابن احمد الشمير بوفادار
٤٠٣ ٤٠٤ ٤١٥ ٤١٧ ٤١٨	٩٩٦
٤٢١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٨ ٤٣٩	مطايي (امام) ٢٢٠
٤٤٥ ٤٤٦ ٤٥٤ ٤٥٧ ٤٦٨	مطهره خاتون (دختر سلطان ولد)
٤٨٥ ٤٨٦ ٤٩٧ ٥٠٣ ٥٠٤	٨٢٧ ٨٩٩ ٩٩٥ ٩٩٧
٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٨ ٥٥٩ ٥٦٧	مظفر الدين (اخي) ٨٩٢ ٨٩٣
٥٧٨ ٥٩٢ ٥٩٥ ٦٠١ ٦٠٩	مظفر الدين احمد پاشا (سبط سلطان
٦١٠ ٧٠٧ ٧٢١ ٧٦٩-٧٧١	ولد) ٩٩٧
٧٩٢ ٨١١-٨١٥ ٨٩١ ٩٥٢	مظفر الدين امير عادل ٨٤٣ ٩٩٩
٩٨١ ٩٨٣ ١٠١٩	مظفر الدين امير عالم (برادر سلطان
مغل ، مغول ١٩ ٢١ ٢٣ ٤٦	ولد) ٩٩٤ ٩٩٥
٦٦ ٩٤ ٩٥ ١٠٠ ح ٢٠٤	مظفر الدين ولد شيخ سيف الدين
٢٥٧ ٢٥٨ ٢٨٨ ٥٤٤ ٥٩٥	با خزري ١٤٣ ١٤٤ ٢٦٨
٦١٢ ٧٢٢ ٨٤٩ ٩٢٥ ٩٢٦	معدن اماميه ٩٣٣
٩٤٨ ٩٨٢ ٩٨٥ ١٠١٠	معدن اولوه ٢٣٢

موسی ۶۲۵	مغیث الدین (ملک ارزن الروم)
موسی اقصهری (اخئی) ۹۰۸	۵۰
مولانای بزرگ (بهاء ولد) ۳۸	مکه ۱۴ ۶۳۴ ۷۷۱
۴۵ ۴۷ ۴۸ ۵۱ ۲۹۸ ۳۰۱	ملاطیه ۲۲ ۲۴ ۳۰۱ ۱۰۱۰
۵۲۳ ۶۵۲ ۶۸۱ ۷۲۲ ۷۹۹	۱۰۱۱
۸۰۷ ، ر. ک. به بهاء ولد	ملک اشرف ۲۲ ۲۳
مولانا جلال الدین محمد ۶ ۱۶	ملک بالا ۸۵۹ ۹۰۶
۲۳ ۲۶ ۴۲ ۵۲ ۵۶ ۵۷ ۶۰	ملکه خاتون (دختر مولانا) ۳۲۳
۶۴ ۶۷ ۶۹ ۷۲ ۷۳-۷۱۳	۴۰۶ ۵۸۰ ۶۳۵ ۷۷۷ ۹۱۱
۶۱۸ ۶۲۲-۶۲۵ ۶۲۸ ۶۳۰	۹۹۵
۶۳۶-۶۳۹ ۶۴۵ ۶۵۱ ۶۵۹	ملکه خاتون (دختر چلبی عارف)
۶۷۸ ۶۸۰ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۶-	۹۹۶
۷۰۰ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶	منتشا ۸۵۱
۷۸۹ ۷۹۱ ۷۹۴ ۷۹۷ ۷۹۸	منصور حلاج ۱۵۱ ۲۲۰ ۲۸۵
۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۷	۴۶۶ ۵۸۲ ۶۷۵ ۷۲۳
۷۱۹ ۷۲۲-۷۲۴ ۷۲۶ ۷۲۸-	منیر (خواجه) ۹۵۲
۷۳۴ ۷۳۷-۷۴۱ ۷۴۵ ۷۴۶	موسی (پیغامبر) ۶۵ ۱۴۲ ۲۰۶
۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۵ ۷۵۸ ۷۵۹	۲۴۳ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۹۴ ۳۱۹
۷۶۵ ۷۶۷ ۷۶۹ ۷۷۱ ۷۷۲	۳۳۳ ۴۹۱ ۴۹۳ ۵۲۳ ۵۳۶
۷۸۱ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۹۱ ۷۹۲-	۵۴۵ ۵۹۲ ۶۵۰ ۶۶۰ ۶۶۷
۷۹۴ ۸۰۱ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۲۱	۶۶۸ ۶۷۷ ۶۸۷ ۷۶۷ ۷۹۰
۸۲۶-۸۲۹ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۵	۷۹۳ ۸۳۱ ۸۶۷ ۸۸۴ ۱۰۲۵
۸۳۸ ۸۴۱ ۸۴۵ ۸۴۸ ۸۵۵	۱۰۳۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۵
۸۸۴ ۸۹۲ ۸۹۸ ۹۱۰ ۹۱۱	موسی (اخئی) ۹۵۸
۹۱۳ ۹۱۴ ۹۳۳ ۹۴۹ ۹۸۱	موسی (امیر) ۲۵-۲۸ ۳۰۳

نجم الدين طشتي (قاضي) ٥٩٧	٩٨٣ ٩٩١ ٩٩٥ ٩٩٨ ١٠١٠
٩٧٧	١٠١٢ ١٠٢٤ ١٠٢٥ ١٠٣٠
نجم الدين قوصره (قاضي) ٩٣٤-	١٠٤٧
٩٣٦	مولويان ٨٤٠ ٨٤١
نجم الدين لازيقي ٨٦٧ ٨٦٥	مولى الكاكي ٢٨٦
نصاري ٥٩٢	مؤيد الدين جندی ٣٥٩ ٣٦٠
نصب خاتون ١٥	ميدان قونيه ٢٥٨
نصراني ١٠٢٤	ناصر الدين (شيخ ، خليفه ، نكيده)
نصرت خاتون (حرم سلطان ولد)	٩٤٠-٩٤٢
٨١٨ ٩٩٦	ناصر الدين صباغ ٩١٣ ٩١٤
نصرة الدين وزير ٦٩٤	ناصر الدين ١١٩
نصر الدين وزير ٦٤٧	ناصر الدين (سيد) ٩١٤
نصر الدين طوسي ٢٠٣ ٢٠٤	ناصر الدين (شيخ) ١٨٨ ١٨٩
نصير الدين قونوي ٣٦٠	ناصر الدين قطاني مولوي ٨٩٧
نظام خاتون ٦٠١	ناصر الدين واعظ (ولد مولانا
نظام الدين ارزنجاني (قاضي) ٨٩٨	رکن الدين ارموي الولدي القونوي)
١٠٢٠	٩٢٨ ٩٢٩
نظام الدين خطاط ٧٢٦ ٧٢٨	ناصر صوفي ٩٧٧
نعمان (بن ثابت) ١٨٤ ٢٠٨ ٥٥٩	ناموس اكبر (جبرئيل) ١٤٩
ر . ك . به . ابو حنيفه	٣٦٥
نفيس الدين سيواسي (خواجه)	نجم الدين دايه ابوبكر عبدالله بن محمد
١٩٦ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٥٤ ٣٧٦	الاسدي الرازي ٢٨٥ ٩٣٣
٧٥٥ ٧٥٤	نجم الدين اراكليہ ١٠٢٩
نكيده ٩١٣	نجم الدين دزدار (امير) ٩٠٢-٩٠٤
نكيسار ٩٢٨	٩٠٥

- نمرود ۵۷۹ ۸۸۴
 نوح (نبی) ۲۴۱ ۳۶۶ ۵۱۹
 ۵۲۰ ۵۲۱ ۶۶۸ ۶۹۶ ۱۰۲۵
 نورالدین ۴۶۵
 نورالدین بیمارستانی ۹۶۲-۹۶۴
 نورالدین پدر کمال خرساف ۳۱۸
 ۳۱۹
 نورالدین تیز بازاری ۲۴۵
 نورالدین سمرقندی ۹۵۰ ۹۵۱
 نورالدین وفادار ۳۵۹
 نورالدین ولد جیجا ۱۳۴ ۴۹۷
 ۴۹۸
 نوشروان عادل ۵۲۲
 نیل ۸۸۴
 واجد (حسام الدین امیر واجد)
 ۸۱۸ ۹۹۲ ۹۹۶ ۹۹۹
 واسطی ۱۰۲۹
 واعظ خجندی ۱۴۰
 وخن ۳۳
 ولایت اوج ۹۲۱
 ولایت آیدین ۹۲۱
 ولایت خداوندگار ۹۴۷
 ولایت دانشمندی ۱۷۹ ۲۸۶ ۸۴۶
 ولایت سلخات ۸۴۵
 ولایت ولد منتشا ۸۵۱
 ولد : ر . ک . به سلطان ولد
 ولد آئینه دار قونوی (حسام الدین)
 ۹۳۰
 ولد اشرف ۹۰۸ ۹۲۴ ۹۴۵
 ۹۵۰ ۹۵۱
 ولد آیدین ۹۲۱ ۹۴۶-۹۴۷
 ولد بیرام (علاء الدین اماسیوی)
 ۸۷۴
 ولد تاج قزل (امیر ظهیرالدین)
 ۹۷۹
 ولد تاج وزیر ۴۱۵
 ولد شعجاع ۲۹۸
 ولد طورمطای ۸۷۷
 ولد عزرائیل ۱۵۵
 ولد علیشیر (امیر گرمیان) ۹۴۵-
 ۹۴۷
 ولد فخرالدین شاهد ۳۸
 ولد قلاوز ۸۴۴-۸۴۶
 ولد مدرّس ۴۱۳ ، ر . ک . به
 شمس الدین و نور الدین
 ولد منتشا ۸۵۱
 ولد ناظر ۹۳۹
 ویغانی (؟) ۹۷۷
 هاجر ۹۹۵ ۹۹۶

هارون الرشيد ۳۰۸	ياقوت (خواجه) ۸۵۹ ۸۶۰
هديه خاتون (دختر شيخ صلاح الدين	يحيى (پيغامبر) ۱۰۳۲
زرکوب (۷۱۹ ۷۲۶ - ۷۲۸	يخشی خان ولد قرمان ۸۴۱
هری ۳	يعقوب (پيغامبر) ۱۱۱ ۷۱۴ ۷۲۰
هرون ۶۵۰	۱۰۴۱ ۱۰۳۲
هريوه (سيد شرف الدين) ۱۱۹	يعقوب بگک (چلبی) ۹۴۷
۱۲۰ ۲۱۵ ۳۳۹ ۳۴۰ ۴۶۹	يقان تکن ۴۲
هولاوخان ۹۴ ۲۰۲ ۲۵۷	يوسف (پيغامبر) ۲۴ ۱۱۱ ۱۲۷
همام ۷۷۸	۵۳۸ ۵۶۹ ۶۲۱ ۷۱۴ ۷۲۰
همام الدين اسفہسالار ۶۰	۷۳۸ ۸۳۴ ۹۳۵ ۱۰۴۱
همام الدين تبریزی ۸۴۸	يوسف بن سليمان ۱۰۰۰
هندوستان ۹۱ ۹۲	يوسف حافظ قونوی ۳۰۹
هود (نبی) ۲۱۳ ۸۸۴	يونس ۹۷۳
ياستی چمن ، چومان ۲۳ ۵۱	يهود ۱۹۵ ۵۹۲
	يهودی ۱۱۲ ۱۱۳

جدول خطا و صواب جلد اول و دوم

صواب	خطا	سطر	صحیفه
ریگ	ریک	۱۵	۲
الوارف	الورف	۶	۴
خِلَف	خَلَف	۸	۱۹
خواجهگی	و خواجهگی	۹	۲۴
و ایجاب	ایجاب	۱۶	۳۴
گستاخی	کستاخی	۱۷	۳۸
«	«	۱	۳۹
خاندانی	خاندانی	۱۱	۴۳
بیان	بیان	۸	۴۶
لَمْتُرْ	لُمْتُرْ	۱۴	
رَمَى (۱۷/۸)	رَمَى	۱۷	۵۱
تَلْکِی	تَلْکِی	۱۳	۵۳
با دو درویش	بادرویش	۷	۵۷
قُضِیَ	قَضِیَ	۱۱	۵۹
می کشانید	می گشایند	۵	۶۳
مَحَلَّاتِست	مَحَلَّاتِست	۱۱	
بنشست	بنشت	۱۵	۶۶
آب را	آبَن را	۱۵	۶۷
و وام جان گزار	وام جانگذار	۳	۷۰

صواب	خطا	سطر	صحیفه
پایانی	ایانی	۱۱	۷۰
آوان	اوان	۴	۸۰
درین حمزت و درین	درین	۲	۸۴
مُعْجِب	مُعْجَب	۸	۸۹
گرای	کرای	۱۰	۹۱
زَفَت	زُفَت	۵	۹۹
حیف	خیف	۳	۱۰۲
دانگ	دانگ	۱۵	۱۰۵
نقص	نقض	۱۸، ۱۳	۱۱۰
اثر	اسیر	۴	۱۱۴
جوشن	جوش	۵	۱۱۷
سپید	سید	۹	۱۴۹
للعید	للعید	۷	۱۵۸
حمایت	حمیت	۴	۱۵۹
مدرسه	مدسه	۱۳	۱۶۱
الحان	الحال	۶	۱۷۱
قیاس	وقیاس	۱۲	۱۸۱
وضو	وصو	۲	۱۹۶
غُرَّتْهَا	عِزَّتْهَا	۴	۲۰۱
جبین	بیان	۲	۲۰۸
علم	عالم	۱۵	۲۱۹

صواب	خطا	سطر	صحیفه
سنائی	سنائی	۱۸	۲۲۰
نک	تگ	۱۳	۲۳۷
چون تاج الدین معتز	چون	۳	۳۴۲
واستن	و آستین	۱۶	۲۳۳
روا داشته	وا داشته	۲	۲۴۵
	میگویند	۱۵	۲۴۶
ندور	نزور	۳	۲۵۰
بحمدہ ، سبحان الله	بحمدہ را	۱۳	
العظیم و بحمدہ را			
ار	آن	۱۰	۲۶۲
۲	۳	۷	۲۷۱
اللهم	الهم	۱۷	
غیر الله الا بالسیر الیه	غیر الله	۱۵	۲۸۱
ولا یصل الی الله			
خر	حر	۵	۲۹۱
من	از من	۱۶	۲۹۵
بودن	بودند	۲	۳۱۱
سبکبار	سبگبار	۱۵	۳۱۲
خلق و اسبان	خلق	۷	۳۲۷
ما	وما	۱۲	
الله < له >	< له > الله	۴	۳۳۹

صواب	خطا	سطر	صحیفه
کردی	ک دی	۱۳	۳۴۳
امیری	امیری	۲	۳۴۴
خضر	حضرت	۱۴	۳۴۸
علی	علی	۱۸	۳۵۰
شکر آویز	شکر آویر	۱۱	۳۶۶
مارا	مرا	۵	۳۷۰
بار	باز	۱۱	
نفس عرض نفیس	نفس	۷	۳۷۳
حباله	جباله	۱۲	۳۷۵
بیایم	بیایم	۱۱	۳۸۰
چست	جست	۹	۳۸۲
فی دار	فی الدار	۹	۳۸۷
ثمین	تمین	۵	۳۸۹
مست	مستی	۱۲	۳۹۷
وغمش	غمش	۶	۴۰۲
نقدست	نقد	۱۶	۴۰۸
جانی	که جانی	۱۲	۴۱۸
سبک	سبک	۱۳	۴۳۰
پوشد	بوشد	۱۳	۴۴۲
نیشتها	بنشتها	۱۵	۴۵۳
حبرت	خبرت	۶	۴۶۲

صواب	خطا	سطر	صحیفه
اللهم	التهم	۱۶، ۱۳	۴۶۴
عزیزی	غریزی	۱۴	۴۸۶
حرفاً	خرفاً	۱۹	۴۹۶
اخلاص	احلاص	۵	۵۰۲
گون	کون	۳	۵۱۴
نعم	مم	۱۷	۵۱۵
التماس	التماس	۲	۵۱۶
شیخ	شخ	۹	۵۲۴
رابعه وار	رابعه و ار	۱۴	۵۵۵
بجد	بجد	۴	۵۷۸
مناسب	مناست	۱۴	۵۸۶
پیش	بیش	۶	۵۸۸
مثنوی خوان	مثنوی	۱۶	۵۹۷
مصطفی	مصطفه	۶	۵۹۹
بیازار	بیارار	۹	۶۰۳
خوابی	جوابی	۱۰	
شبابی و شبانی	شبابی و شبانی	۱۵	
آن را	آن	۸	۶۰۸
شیکی را	وشیکی	۵	۶۱۰
	ردعاً	۱۹	

صواب	خطا	سطر	صحیفه
سافروا	تسافروا	۱۲	۶۱۵
صریح	صریخ	۴	۶۴۰
الآخرةُ	الآخرةُ	۹	۶۵۶
قَبْلِهِ	قَبْلَهُ	۹	۶۶۰
یاران ما	یاران اما	۴	۶۶۳
سنةٌ	سنةٌ	۳	۶۷۲
این	ابن	۵	۶۷۵
که دران	که آن	۹	۶۷۷
مسخ	مسح	۱	۶۸۶
عمیم	عمم	۵	۶۹۶
بدلنی	بدلنی	۱۲	۷۰۲
یافتن	بافتن	۹	۷۰۴
خلقى	خلقى	۵	۷۱۲
کنید	گنید	۹	
تموز	نموز	۱۸	۷۱۷
یارش	و بارش	۱۷	۷۲۰
انگشترهای	انگشتر بهای	۱۶	۷۲۷
مرصاد	مرساد	۱۷	۷۳۲
گردن	کردن	۱	۷۴۲
قلبِ	قلبِ	۷	۷۵۳
بشمیر	بشمیر	۱۳	۷۵۵

صواب	خطا	سطر	صحیفه
فرا	فزا	۱۴	۷۶۷
قدس	قدسه	۱۳	۷۷۲
او	اورا	۱۳	۷۷۳
زن پذیر	زن پذیر	۱۲	۷۸۶
و گل	گل	۱۲	۷۹۳
گشته	گشتند	۹	۸۰۳
دیده‌های	دنده‌های	۵	۸۱۳
نوحه	نوحه*	۱۱	۸۲۱
تمام	تمام	۱۲	۸۲۶
گرمی	کرمی	۴	۸۶۰
ناگاه	ناکاه	۷	۸۷۰
حیات	حبات	۱۷	۸۸۳
در	دز	۱۴	۸۸۷
وروی	وره	۱۰	۹۱۸
قسطمونیہ	قسطمرنیہ	۶	۹۳۳
از	ار	۱۶	۹۳۸
عینی	عنی	۱۶	۹۴۷
سختوت	سختوت	۱۵	۹۴۸
نه	نہ	۹	۹۵۳
اُذُنْ	اُذُنْ	۳	۹۶۵
زمین را	زمین	۱۳	۹۶۸

مناقب العارفين

۱۲۲۰

صواب	خطا	سطر	صفحه
نیستیم	نبستیم	۱۹	۹۶۹
از در	از	۷	۹۷۰
اختصاص را یات	اختصاص را آیات	۱۶	۹۸۵
صد	سذ	۲۰	۱۰۱۷
دانیال	دنیال	۵	۱۰۱۸

فهرست مطالب کتاب

مقدمه مؤلف	۶-۲
فصل اول : ذکر مناقب سلطان العلماء بهاء الدين ولد	۵۵-۷
فصل دوم : ذکر مناقب برهان الدين المحقق الترمذی	۷۲-۵۶
فصل سوم : شرح مناقب مولانا جلال الدين الرومی . .	۷۳-۶۱۳
فصل چهارم : شرح مناقب شمس الدين محمد بن علی	
بن ملك داؤد التبریزی	۷۰۳-۶۱۴
فصل پنجم : ذکر مناقب شيخ صلاح الدين فریدون	
بن ياغيسان المعروف بزركوب القونوی	۷۳۶-۷۰۴
فصل ششم : ذکر مناقب حسام الدين حسن بن محمد	
بن الحسن بن اخي ترك	۷۸۳-۷۳۷
فصل هفتم : ذکر مناقب بهاء الدين سلطان ولد . . .	۸۲۴-۷۸۴
فصل هشتم : ذکر مناقب جلال الدين فریدون ابن محمد	
بن محمد بن محمد العارف	۹۷۴-۸۲۵
فصل نهم : ذکر مناقب چلبی شمس الدين امير عابد . .	۹۹۳-۹۷۵
فصل دهم : ذکر اسامی اولاد و اخلاف حضرت	
مولانای بزرگ بهاء الحق والدين الولد البلخی و ذکر	
اولاد حضرت مولانا و ذکر اولاد حضرت ولد . .	۱۰۰۰-۹۹۴
تعلیقات و حواشی	۱۲۲۰-۱۰۰۱
۱) فرقه‌های موجود بین شکل تحریر اول و دوم	
کتاب مناقب العارفین	۱۰۴۹-۱۰۰۳
۲) فهرست احادیث	۱۰۶۲-۱۰۵۰
۳) فهرست کلمات بزرگان و امثال	۱۰۶۵-۱۰۶۳
۴) فهرست ابیات فارسی	۱۰۹۱-۱۰۶۶

- ۵ (ابیات مثنوی ۱۰۹۲-۱۰۹۴)
- ۶ (فهرست ابیات تازی ۱۰۹۵-۱۰۹۶)
- ۷ (فهرست کلمات و تعبیرات مربوط به مصطلحات صوفیه و زندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ۱۰۹۷-۱۱۶۸)
- ۸ (فهرست کلمات و تعبیرات ترکی و مغولی . . . ۱۱۶۹)
- ۹ (فهرست کتابهایی که در متن و حواشی وارد شده است ۱۱۷۰-۱۱۷۷)
- ۱۰ (فهرست اسامی اشخاص و امکنه و قبایل . . . ۱۱۷۸-۱۲۱۲)
- جدول خطا و صواب ۱۲۱۳-۱۲۲۰
- مقدمه' ناشر بزبان ترکی (در آخر جلد اول) . . . 5-27

TÜRK TARİH KURUMU YAYINLARINDAN
III. SERİ — No. 3

ŞAMS AL-DİN AḤMAD AL-AFLAKÎ AL-‘ĀRİFÎ

MANĀKĪB AL-‘ĀRİFÎN

(Metin)

II. Cilt

Yayınlayan

TAHSİN YAZICI

TÜRK TARİH KURUMU BASIMEVİ — ANKARA
1 9 6 1